

کتاب الاقدس

همراه با

الواح متممات و ملازمات

و

ترجمه فارسی

به اهتمام ع.ع تیموری

کتاب مستطاب

اقدس

شماره کتابخانه بین المللی

۹۷۸ -۹۹۲۱۳۷۹-۰ -۸-۰

فهرست	صفحه

علت ترجمه کتاب

علت ترجمه این کتاب از آنرو بود که مانند اکثر بهائیان بنده نیز به زبان عربی وارد نبوده و نیســـتم و در نتیجه آیات این کتاب مقدس را جســـته گریخته در کتب مختلف میدیدم و کتاب اصـــلی را مطالعه نکرده بودم. امّا با استفاده از اینترنت کتاب دانشمند معظم و بهائی مکّرم جناب مستطاب عبد الحمید اشـــراق خاوری کتابی را بنام **" تقریرات در باره کتاب اقدس"** را که لازمه فهمیدن این کتاب مقدس اســـت مطالعه کرده معانی گرانبهای آنرا مجاناً نوش جان کردم و بر آن شـــدم که با اســـتفاده از همین کتاب آنرا ترجمه کرده و در اختیار همنوعان خود قرار دهم. لهذا چون شـــاگردی به فرمان استاد، این کتاب عظیم ترجمه شد و بنده فقط تایپیست آن هستم.باید خاطر نشـان کرد که این ترجمه جهت فهم و برای سادگی درک این کتاب مقدس تهیه شده و جنبه رسمی و نهایی ندارد و البته آیندگان اشتباهات آنرا رفع خواهند نمود. بنده آنرا به مدّت دوماه در زیر مضیقه و فشار جسمی و روحی فراهم کرده ام.

چون **کتاب تقریرات** جامع ترین کتابیســـت که در باره کتاب اقدس نوشـــته شـــده اســـت، لهذا در موارد زیادی از مطالب آن بعنوان پاورقی در توضـــیحات کتاب اســـتفاده کردیم. در چاپ دوم دوباره غلط گیری بعمل آورده و لوح مبارک **ابن ذئب** را به متممات اضـــافه کرده و فهرســـتی از لغات کتاب فراهم آوردیم تا کار خواندن و تحقیق در متن را تسهیل بخشد.

در ترجمه کتاب اقدس لغاتی را داخل پرانتز قرار دادیم که جزو ترجمه تحت اللفظی نیست و جنبه توضیح دارد. در بقیه موارد نصوص مبارکه را با فونت درشت و پر رنگ نوشتیم و مطالب دیگر را با فونت کم رنگ و ریز نوشته شد تا با اصل مغلوط نشود. این توضیحات شامل ترجمه فارسی اصل نصوص می باشد و مواردی که داخل پرانتز آمده توضیحات مختلفه ایست که برای فهمیدن کتاب آورده شده. چون موارد زیادی احتیاج به تشریح و توضیح داشت از پاورقی استفاده نکردیم و آن مطالب را داخل پرانتز قرار دادیم که وقت خواننده را نگیرد

پیش گفتار

کتاب مقدس اقدس عظیمترین و بارزترین سند خداوند در ارائه بی چون و چرای عشق و علاقه حضرت حق بر بشریت، این فرزند نوجوان خود، و خلیفه عالم امکان می باشـــد . بشـــریتی که در رَحم عالم امکان وکارخانه عظیم طبیعت نشـــو و نما نموده و اصـــالت خود را در بحبوحه تکامل به نمایش گذارده و قابلیت خویش را برای دیدار پدر آســـمانی خود به اثبات رســـانده اســـت. ادیان الهی بزرگترین عامل انســـجام دهنده و انتظام دهنده جوامع بشـــری بوده اســـت که در ســـیر تکاملی خویش بزرگترین تمدنهای بشری را در قاره اروپا و آسیا به ثمر رسانده است.امروز که بیش از یک قرن ونیم از تاریخ آفرینش دیانت بهائی می گذرد بشـــریت ســـیر صـــعودی ناباورانه ای را طی نموده که تکامل چندین و چند هزارســـاله تاریخ تمدن در مقایســـه با آن ناچیز اســـت. آغاز این تحولات که همزمان با ظهور حضرت باب اعظم مبشر حضرت بهاءالله می باشد، رازیست که تنها بر پیروان آگاه این دیانت مقدس آشکار می باشد. دین و علم دو منبع اساسی پیشرفت بشری بوده است که تاکنون دو مسیر جدا از هم را پیموده و در عرصـــه تاریخ تحولات بشـــری گاهی به رقابت و ســـرکوبی هم نیزپرداخته اند و ضـــعف یکی موجب حکومت دیگری بوده اســـت.پیشـــرفت علمی یونانیان و رومیان مقارن ضـــعف پایگاه مذهبی در خاور میانه بوده است و چون رومیان در هنگام ظهور عیســـی مســـیح دســـتخوش فســـاد اجتماعی و خانوادگی بودند،مســـیحیت بر اروپا چیره شـــد.و چون مســـلمانان در قرون

اخیر به فســـاد روحانی و اخلاقی گرفتار شـــدند آمادگی اروپائیان را در پیشرفتهای فعلی امروز آماده کرد. هر چند که سرعت غیر قابل توضیح تمدن بشری بعد از پیدایش دیانت مقدس بهائی امری سهل و ساده نیست. امّا جدائی علم و دین که تکامل توأمانه آن تاکنون به تحقق نپیوســـته و رقابت دانشمندان و مذهبیون در انکار همدیگر موجب پیدایش تئوری های مسخره آمیزی شده است که همه عاری از حقیقت ودر نتیجه بی فایده بوده اند. لهذا چنانکه از قرائن بر میاید بعد از ظهور دیانت بهائی پیشـــرفت علمی و مادی از یکسو و پسرفت و اضمحلال نیروهای مذهبی از سوئی دیگر شکاف عظیمی را در جوامع فعلی ایجاد کرده است که زمزمه های نابودی آن به گوش هر بهائی خردمند می رســـد. بشـــریت امروز در مخوفترین و هولناکترین ورطه تاریخ تمدن خود وارد گشـــته اســـت . پیشرفتهای مادی با اختراعات سرسام آور که ناشی از عدم تعادل عقلانی است هر روز بر وسائط ارتباط جمعی افزوده و انسانهای تشنه بخون را به همدیگر نزدیک میســـازد که به ملاقات مرگبار آنان منتهی می شـــود. جنگهای داخلی ایالات متحده نه تنها درســـی بر همگنان اروپائی آنان نداد، بلکه وسائط جنگ بین المللی اول را در اروپا فراهم آورده متعاقباً بشریت مغرور را در دام خون آشـــام جنگ جهانی دوم کشـــید. نیرو های مُصـــلح انســـانی که آگاه بر روند خشـونت آمیز و تهاجمی انســـان امروز گشـته اند بعلت نادانی از ریشـــه این مشـــکلات کوچکترین تاثیر مثبتی در این نابسامانی نگذاشته اند. اختلافات عمیق فرهنگی و رسم و رسوم ملی که ریشه چندین هزار ساله در انسجام و تشکیل ملتها را داشته و در موضع جغرافیائی خویش عامل اتحاد افراد این ملتها بوده اســـت، امروز به علت پیشـــرفت وســـائط جمعی فاصـــله تاریخی و مرز جغرافیائی خویش را از دست داده و در ادغام و تلفیق بی برنامه با ملتهای دیگر، عامل اصلی این جنگها بوده است. دانشمندان فعلی که هیچ یک از ادیان سلف قادربر قانع

کردن آنها نبوده است واساساً دیانت را علت امراض اجتماعی فعلی میدانند خود قادر بر قانع کردن بشر امروز نشده اند ، بطوریکه حرکات ارتجاعی و متقابلانه انسان در چنین برخوردی موجب پیدایش ساختگی ادیان جدیدی شده اند که مزید برمشکلات فعلی شده است. دعاوی رهبری وسروری رؤسـاي مذاهب فعلی موجبات اختلاف پیروان ادیان گشـته و مآلاً به بددینی منجر گردیده و دانش ماده پرسـتان غربی که طرفداران آن به یاوه سرائی رهبران مذهبی وقعی نمی نهند، جز انتقاد، از حقیقتی دیگر اطلاع ندارند که چاره ای بر مشکل فعلی بیاورند و سرانجام عقاید آنان به بیدینی ختم شده است و در نتیجه تلاقی این دونیروی مخالف اساس خانواده که رَحِم روحانی و شخصیت افراد بشر میباشد نابود گردیده و انسانیت غربی چون طفلی یتیم دچار یأس روانی و وجدانی شده است. در این میان خداوند عالم و خالق آئین بهائی و انتظام دهنده جهان آفرینش که با قوه جاذبه کهکشانها و منظومه ها را در تحت نظامی پایدار در آورده است، از همین طریق قوه ، جاذبه روحانی خویش را در انتظام امور بشـری بکار گرفته با ظهور حضرت بهاءالله مرکز ثقلی ایجاد کرده است که با همه ادیان عالم مرتبط است زیرا همه آنان به ظهور آن حضرت وعده داده اند و در نتیجه وجدانی بین المللی ایجاد کرده است که نهایتاً راهی جز قبول آن برای بشر نخواهد بود. لهذا کتاب مستطاب اقدس منشـور آزادی بشـر از مخمصـه اجتماعی و روحانی اوست که ناشی از تلاقی ناشیانه و بی برنامه او درین گذر تاریخی اسـت.بسـیاری از اهل علم و بینش در این عصـر پر تحول تاریخ بشـری بعلت بی تجربگی در شـناخت و روش اسـاس مذاهب الهی اذعان داشـته اند که دیانت بهائی و اصـولاً کتاب اقدس مطلبی جدید ارائه نکرده است که ما امروز از آن اطلاعی نداشته باشیم و دانستن و آگاهی بر اصـول دیانت بهائی نمی تواند کاری را از پیش ببرد. در پاسـخ به این نوع طرز تفکر باید ابراز کنم که تاریخ دیانت در ایران به ما آشـکارا

نشان میدهد که بزرگانی چون مولوی و شیخ بهائی که همانند آنها هزاران در کشور ایران موجود بود، همه شاگردان دین اسلام بوده اند و این امری مبالغه آمیز و دور از حقیقت نیســـت. و همچنین انتقال اروپا از دوران بدوی خود تا قرون اخیر همه مدیون ظهور بی چون و چرای مســـیحیت اســت. براین منوال هر کس که به تفاوت فاحش بین کتاب مستطاب اقدس که درس امروز خداوند بر جامعه بشریست با کتب دیگر خدا چون انجیل و قران آشنائی کمی داشته باشد بخوبی می تواند در یابد که نتایج حیرت آور این کتاب مقدس چه خواهد بود. جمال اقدس ابها حضـــرت بهاءالله که با علم لدُّنی خویش بر این سؤال آگاهی داشته اند در پاسخ به این گروه که تصـور میکنند کلام خداوند چون کلام دیگر گویندگانسـت، در همین کتاب می فرمایند که کتب خداوند را با قواعد و میزانهای بشـری نباید سـنجید و مقایســه نمود. اســاســاً کتب خدا مقالات علمی و فلسـفی و رسـائل قانونی نیســت بلکه ماده اولیه و عنصــر ذاتی همه نوشـته ها و کتابهاسـت. مانند کوهیســت که بر شــخص بی تجربه و نادان چون تلی از خاک و ســنگ بشمار می آید و بر دانشمند و اهل تخصص معادنیست از جواهر و لؤلؤ پنهان .کتاب اقدس سندیست محکم به امضـاء و توشیح جمال مبارک که برای رفع اختلاف و ایجاد اتحاد در بین بشــر متخاصــم در دادگاه عرش خداوند به منصّه ظهور رسیده و همچون قانون اساسی کره زمین است که انتشار و ابلاغ آن شادی فردی و آسایش اجتماعی را تضمین میکند

تفسیر آیه اول
کتاب اقدس

مقصد این عبد ضعیف از تفسیر این آیه مبارکه اینست که به علاقمندان خاطر نشان شود که بیان الهی مانند همه آثار طبیعی خدا در وهله اول در مقایسه با دیگر مصنوعات بشری ممکن است ناچیز و غیر مهم جلوه کند مانند کوهی در مقایسه با یک آسمانخراش، که صنعت طبیعی کوهستان ظاهراً در برابر آسمانخراش ساخته دست بشر، فقدان طرّاحی و مهندسی را نشان میدهد. امّا بر معمار حقیقی امر ناپوشیده نیست که ساختن یک کوه برای بشر کار آسانی نیست. خصوصاً اگر محتویات نهانی آن به حساب بیاید که شامل گنجینه هایی از عناصر بی نظیریست که حتی شامل غذای ظاهر انسانست. پس معدنچیانی چون مولوی بزرگ فقط سر از اسلام در آورده و جواهرات آنرا به معرض نمایش میگذارند. بنده ناچیز هم قصد کردم که نشان بدهم این کتاب عظیم ازدیدگاههای مختلف و عمیق، نه آن چیزیست که دیگران تصور می کنند، و باور بفرمائید اگر هزار سال عمر میکردم هزار کتاب در باره همین آیه می نوشتم .حتی اسرار ظهور آینده در آن پنهان است. واین همه بدون اندازه سر موئی تخلف از مقصد اصلی نازل کننده آن است.

در ابتدای امر باید خاطر نشان کنم آنچه دراین اوراق بر نحوه تفسیر آمده است ناشی از درایتی است که جمال اقدس ابها در این عبد بعد از مطالعه و آشنایی بر آثار مبارکه نهاده است.با این وصف وظیفه وجدانی خود میدانم که نهایتاً این نظریات، باید به صحّه **دارالولایه بین المللی** برسد تا از تفرقه فکری جلوگیری شود وبر تشکّل آراء عمومی دانشمندان و اولیاء عمومی امر در آینده بیفزاید.

نحوه تفسیر این عبد روشی است علمی، که اولاً با تجزیه جملات و کلمات و حتی حروف در آیات مبارکه صورت میگیرد و بعد عمل مقایسه آن با منابع دیگر الهی انجام پذیرفته و تطابق علمی آن در رابطه با دانش روز، و نهایتاً بصورت سؤالاتی احتمالی از جانب مبتدیان جلوه میکند. پس با تبلیغ امر مبارک و بحث و تفحّص در آیات مبارکه هر کسی قادر به انجام آن هست، زیرا جمال مبارک در همه حال بدون چون و چرا نفثات روح القدس را بر عاشقان خویش ارزانی می فرماید.

در آغاز بیان مبارکه میفرمایند اولین چیزی را که خدا بربندگان خود واجب فرموده شناخت فرستاده و مظهر اوست. بلافاصله این سؤال در ذهن پدید می آید که چرا خداوند بجای شناخت خود، مردم را اولاً به عرفان مظهر امر خود دعوت می فرماید، و نه خداوندی که او را فرستاده است؟ در مقایسه با اذهان عمومی پیروان ادیان گذشته همه را اعتقاد بر اینست که خدا اول باید مطرح شود و نه پیغمبر او. مثلاً در دیانت مقدس اسلام اولین اصل آن توحید و اصل دوم نبوت است و این جریان آئین مقدس جمال اقدس ابها جلّ جلاله را در ابتدای کار دین، با گذشتگان متمایز می کند. در پاسخ سؤال باید فوراً جواب داد که با مطالعه عمیق در همه ادیان علی الخصوص این شریعت جدید خدا، به سادگی می توان دریافت که وجود خداوند، با فکر بشری امری نامربوط است. تنها این پیغمبر خداست که با ما در ارتباط بوده وبه ما مربوط می باشد. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند **میان او و ممکنات، نسبت وربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد وجهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه .** حضرت علی(ع) می فرمایند **من وحدّه فقد کفر**(هر که وحدانیت او را برساند پس براستی کفر ورزیده است) امّا چون در دیانت بهائی دین باید مطابق علم و عقل باشد، باید این عقاید را به زیور علم آراست و آنرا در زیر میکروسکوپ دانشمندان قرار داده وصیقل علمی

داد که مورد پسـند همه مردم جهان قرار بگیرد و به جدائی علم و دین خاتمه داد.دیدگاه علمی امروزکه چیزی را جز ماده، و آنرا از غیرطریق حواس پنجگانه نمی پذیرد، به دنبال ابتدای جهان ماده و زمان آن پرداخته اسـت. آنچه را که **ذیمقراطیس**(دموکریت) یونانی، اتم یعنی نشـکسـتنی میدانسـت بوسـیله **جی. جی. تامپسـون** انگلیسـی شـکسـت و اولین بار ذره اتمی الکترون شـناخته شـد. بعد **راترفورد** معروف پی به وجود پروتون و نوترون برده و قضیه ادامه پیدا کرد تا جائیکه کشف شد، تعداد ذرات اتمی بیشـتر از عناصـر اتمی اسـت. سـرانجام **موری جلمن** به این فکر افتاد که شـاید ذرات اتمی هم از ذرات کوچکتری تشـکیل شـده باشـند و روی این اصـل **تئوری کوارک** را پیشـنهاد داد که بر اسـاس آن اصـولاً ذرات اتمی مانند پروتون از ذرات دیگری به نام **کوارک** تشـکیل شده، که آنها ٦ عدد هستند. سه رنگ اتمی دارند که تعداد آنها را به ۱۸ می رساند و چون باید ۱۸ انتی کوارک هم وجود داشته باشد ، جمعاً ٣٦ کوارک اساس جهان را تشـکیل میدهد. نکته قابل توجه آنکه هنوز کسـی کوارک ها را ندیده و فقط یک پدیده ریاضـی اسـت. امّا اگر بخواهیم سـفری قهقرائی به داخل جهان ماده نموده و حجم جهان را در ابتدای پیدایش فیزیکی آن ببینیم به نتایج حیرت آوری برمی خوریم که حتی قادر به خیال کردن آن هم نیسـتیم . بر اسـاس حسابهای دانشمندان علم هیئت این جهان با این عظمت که هیچ کس جرئت ندارد اندازه ای برای آن بتراشـد پانزده بیلیون سـال پیش، از هسـته داخل اتم هم کوچکتر بوده است. در حقیقت اندازه جهان ده ترلیون ضـرب در ده ترلیون کوچکتر از هسـته اتم بوده اسـت یعنی یک به توان منهای بیست و شش صفر! اگر تصور بزرگی جهان آفرینش برای عده ای مشکل است حالا تصور کوچکی آنرا بنمائید!.مقصد از ذکر این مطالب آنست که جهان نمیتواند از ٣٦ چیز شـروع شـده باشـد که برآورد فعلی دانشـمندان

فیزیک هسته ایست. هر فیزیکدانی مذعن بر این است که کوچکتر از ذرات کوارک هم باید ذرات دیگری باشد و چون موضوع خارج از توضیحات علمی است، ما به فلسفه علمی پرداخته ومسیر را ادامه داده تا جائیکه به دو ذره فرضی بر می خوریم که جهان مادی از آن دو تشکیل شده است. طبقه آیه قران مجید که میفرماید:**سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون** به زوج اولی بر میخوریم که بگفته کارل مارکس **تز** و **انتی تزی** هستند که از تضاد آنها **سنتز** جهان فعلی پدید آمده. اِشکال و معضل فلسفی در اینجاست که جهان نمی تواند از شماره ۲ درست شود. چون دو چیزآغاز و ابتدا نیست . پیدایش جهان هستی باید از یک نقطه شروع شده باشد، و اگر از یک نقطه شروع شده باشد ضرورت تضاد لازم برای آغاز و تکامل جهان مطرح می شود. خلاصه اگر جهان هستی از دو نقطه شروع شود طبیعتاً حضور زمان و حرکت موجود است زیرا دوچیز نشان می دهد که باید حرکتی صورت گرفته باشد که باعث پدید آمدن این دو چیز شده و هر حرکتی زمان احتیاج دارد، فقط مشکل اینست که دو چیز ابتدا و آغاز هستی نیست. و امّا اگر از این مرحله هم بگذریم و فرض کنیم که جهان باید از یک چیز واحد و تنها پدید آمده باشد در اینصورت، فقدان زمان و حرکت پیش می آید چون یک چیز برای بودن احتیاجی به زمان و در نتیجه حرکت ندارد و مآلاً جهان فعلی نمی تواند زائیده آن باشد. برای مثال اگر تصور کنیم بشریت احتیاج به دو نیروی پدر و مادر داشته تا نسل آدمیزاد امتداد پیدا کند، آنرا نمی توان آغاز وجود انسانی دانست. و اگر بگوئیم فقط پدر در ابتدا بوده است، ودر این تشبیه پدر اولین ماده جهان هستی است، پس تکلیف احتیاج بر مادر چه میشود.؟ پس باید نتیجه گرفت که پیدایش هستی محتاج دو نیروی متضاد هست که اگر هر دوی آنها مادی باشد آن ابتدای هستی نیست و چون باید جهان مادی از یک

نقطه مادی شروع شده باشد پس، باید اجباراً تصور کرد که خارج از آن ماده اولیه و مستقل از آن، نقطه ای آنسوی ماده باید وجود داشته باشد که دو نیروی لازم را برای آفرینش و در نتیجه آغاز زمان و حرکت را توضیح بدهد. در این رابطه گرچه جهان مادی از شماره یک شروع شده و تکامل آن ضرورت ابتدای متافیزیک را هم پیش آورده است و بدین صورت هر چیز که در جهان است دو حالت فیزیکی و غیر فیزیکی دارد و این بیان حضرت عبدالبهاء را توضیح می دهد که میفرمایند جهان ارواح دقیقاً مانند جهان مادی و موازی آنست. یعنی هر شیئ که در این جهان ظاهر می شود تصویر خارجی آن جهان است. خواننده عزیز تصور ماده اولیه و کوچکی آن امری محال است، تا چه برسد به فهمیدن جهان خارج از ماده، که عامل تشکیل دهنده آن می باشد.پس تا کنون با تحقیق مختصر توضیح دادیم که اساس جهان هستی از دو مبدأ مادی و غیر مادی پدید آمده است که به آن **ماده اولیه** و **مشیت اولیه** می گویند. این دو گرچه آغاز هستی را توضیح می دهند، امّا دوگانگی آنها ما را بر آن میدارد که گامی فراسوی آن دو گذارده و مبدأ آن دو را تصور کنیم. مرحله ای که خارج از هستی و نیستی می باشد.چون هستی، و بودن و نبودن، به ماده اولیه و مشیت اولیه ختم می شود و آنسوی این دو نقطه را ما فرضی جبری و ریاضی می دانیم که پاسخی بر این دوئیت باشد، والاّ فرض کردن، به بودن و نبودن ختم میشود. مثلاً مافرض میکنیم شیئی وجود دارد و یا وجود ندارد و از این دو حالت خارج نیست که بر روال آن ماده اولیه یعنی هستی را فرض کرده و فراسوی هستی، یعنی نیستی را فرض میکنیم که عالم **مشیت اولیه** و متافیزیک است. ولی چون هستی و نیستی خود دومرحله میباشد، ما را مجبور میکند که ابتدائی بر این دو قائل شویم که آن خارج از هستی و نیستی است.در این میدان همه کلمات و واژه ها و حروف، وچون و چراها و چند و چطور ها، بی معنی

میشـود.درسـت مثل اینکه در انتهای کشـفیات بشـری در فضـا به انتهای خیالی جهان مادی رسیده و بر لبه آن به آنسوی عالم هستی نگاه کنیم و در ذهن خود سؤال کنیم در آن تاریکی مطلق چه چیزیست؟ و چند تا است؟ و چطور پدید آمده؟ همه آن سـؤالات بی ربط اسـت و برای ما چیزی جز نیسـتی مطلق وجود ندارد. در این مثال اعتقاد و عدم اعتقاد ما هردو نامربوط اسـت و نهایتاً به این دلیل حضـرت بهاءالله در کتاب اقدس میفرمایند اولین پایه ایمان اعتقاد به مظهر امر اسـت چون فراسـوی او تاریکی محض اسـت و هرگونه اعتقادی در این زمینه بی فایده و گمراه کننده و اختلاف انگیز است. چون اساساً غیر علمی است.

نکته دوم این آیه مبارکه اینست که اولین مرحله ایمان شناخت پیغمبر خدا و مظهر اوست که حاکی از همه صفات حمیده پسندیده است.شکی نیست که همه چیز بیان کننده آثار هستی خداست .مثلاً سنگ وزن و شکل را نشان میدهد. گیاه رشد و حیات را، وحیوانات حواس خمسه را، و انسانها قوه خلاقیت و فکررا بیان میکنند. پیغمبر جمیع کمالات انسانی و صفات برتر را نشان میدهد. طبیعتاً شناخت چنین موجودی در بر گیرنده کل جهان است. تمام خوبیها و بدی ها در ابتدا فقط عقاید خوب و بد بوده اند. یعنی برای درست کردن اوضاع فعلی جهان اولاً باید عقاید درست و راه حل های علمی را کشف کرد که با عمل به آنها مشکلات حل شود. ثانیاً باید این عقاید از یک نفوذ خاصی بر خوردار باشند که اکثریت مردم جهان را قانع کند. ما اگر این دو شرط **نفوذ عقیده** و **درستی** آنرا در نظر بگیریم بلافاصله متوجه میشویم که حضرت بهاءالله در ظرف یک قرن و نیم از ظهور خود، تنها عقیده بین المللی را که در واقع اولین وکاملترین تئوری زندگی در کره زمین است ارائه داده اند که با پیروی از آن به هیچ کس در روی زمین ظلم نمی شود. یعنی مثل فلسفه کمونیسم نیست که برخی را در برگیرد و

به دیگران ظلم روا دارد. مانند قانون اساسی کشور ها نیست که فقط منفعت یک کشور را در نظر بگیرد، مانند عقاید ادیان سابقه نیست که جنبه جهانی نداشته باشد. و ثانیاً دین او یعنی بهائیت در بین همه افراد بشر از هر نژاد و دین و ملیّت و رنگ پیرو دارد. که تاکنون هیچ عقیده ای قادر برآوردن آن نشده است. لهذا اگر ما به راه و روش و عقیده و فلسفه ای احتیاج داریم که زیر بنای راه حل مشکلات بشری باشد و جنبه عملی داشته باشد که همه مردم بتوانند و بخواهند در سلک آن در بیایند، راهی جز بهائیت وجود ندارد که اولین امر لازم و ضروریست که ما باید آنرا بعنوان مرکز بشریت بپذیریم.

نکته سـوم در این آیه مبارکه یکی از عمیق ترین تفاوتهای آن با ادیان سالفه است، مسئله ایمان و عرفان است. حضرت بهاءالله می فرمایند به من، عرفان و آگاهی و شناخت داشته باشید، نه ایمان! کلمه ایمان و ایمان داشتن یکی از اساسی ترین عقیده پیروان ادیان قدیمی است. ایمان داشتن جنبه شخصی و تا حدود زیادی غیر علمی و در حقیقت غیر قابل توجیه دارد. این روشی قدیمیست. مؤمن دلیل عمومی ندارد که همه بتوانند از آن طریق، قانع بشوند، شاید با دیدن یک رؤیا و نیکی دیدن از شخصی، ایمانش را تغییر بدهد. در کتاب مستطاب ایقان حضرت بهاءالله میفرمایند: **زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالِم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای اوقرار دهد هرگز به رضـوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به سر منزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد.** ودر همانجا میفرمایند راه شناسائی از چهار طریق است، ، یعنی ایمان ما ناشی از آنچه شنیده ایم و آنچه دیده ایم و آنچه را که حس کرده ایم و فکر کرده ایم می باشد. و میفرمایند باید این کانال ها راپاک کرد. ولی آنچه را ما ایمان میدانیم نتیجه جهاد روحانی ما نیست بلکه از دیگران

گرفته شـــده ،یعنی همان تقلید قدیمی اســـت. جمال مبارک میفرمایند مرا بشـناسـید. راه شـناسـائی، علمی اسـت، همه می توانند آنرا درک کنند، بر دلایل علمی و منطقی استوار است واین روش بهائی بودن و بهائی شدن، انسـان را دانشـمند و فهمیده می کند. بهائی آگاه می گوید من بر حضـرت بهاءالله عرفان دارم و نه ایمان. راه شـــناســـائی جمال مبارک به عنوان مظهر و مأمور خدا در کره زمین مستلزم اینست، که اولاً ما پیامبران قبلی را بشـناسـیم که مقیاسـی بدسـت آوریم تا از آن طریق پی به شـناسـائی این پیغمبر جدید خدا بیاوریم. البته این در صـورتی اسـت که شـخص مؤمن بر پیامبران قبلی باشـد و اگر کسـی چنین اعتقادی ندارد می تواند از فرمول قران مجید استفاده کند که می فرماید **ذلک الکتاب لا ریب فیه هدیً للمتقین** یعنی آن کتابیست که شکی در آن نیست برای هدایت تقوی پیشه کنندگان. در این آیه خدا می گوید اگر می خواهی راه هدایت را بتو نشـــان دهم شـرطی دارد وآن تقوی اسـت . تقوی یعنی آگاهی بر بدی، هر کسـی باید تشـخیص دهد که دیوار کج ، کج اسـت. ولی فقط عده معدودی می توانند دیوار درست را بنا کنند. پس خدا برای ایمان داشتن بیعانه ای می خواهد که آن تقوی اسـت که با شـناسـائی آن راه هدایت آشـکار می شـود. امروز انسان خیر خواه و حقیقت طلب باید مشکلات جهان را تشخیص دهد، باید گرسنگی و فقر و نژاد پرستی و بد دینی و جنگ و نادانی و رنج ناشی از آن را درک کرده و راه حل های دیگران را مطالعه کند تا پی برد که چاره ای جز یک قرارداد بین المللی اخلاقی و روحانی نیســـت که بتواند همه قوای خوب روی زمین را متحد کند. در تعریف بدی حضـــرت عبدالبهاء میفرمایند که اولاً بدی فقدان خوبی اسـت و ثانیاً رابطه بداسـت . دو نفر انســـان خوب و نیکوکار می توانند با هم کنار نیایند و رابطه بدی ایجاد کنند وبا این توضـیح باید خاطر نشـان کنم بهائیت فقط برای از بین بردن انسـانهای بد نیامده اسـت بلکه مأموریت اصـلی آن **اتحاد انسـانهای**

خوب است که به جان هم دیگر نیافتند و بشر از شر عقاید نابالغ آنها نجات پیدا کند. نهایتاً کســـانیکه به خدا و دین و پیغمبر اعتقادی ندارند برای شــناســائی باید از یک راه حل علمی اســتفاده کنند که بنده آنرا در مثنوی کلمة الله توضیح داده ام و در اینجا اجمالاً آنرا تکرار میکنم

۱- پیامبران الهی در یک قرارداد مشـــترک بنام **میثاق الهیه** از آمدن هم دیگر هم خبر داده اند بنابراین آمدن پیغمبر جدید در ادیان گذشته خبر داده شده است چنانکه در هندوئیزم به آمدن **آواتار دهم** و در دین بودا به آمدن **آمیت ابها** و در دین یهودی به **مسیح** و در مسیحیت به حضرت **عیسی** و در اسلام به آمدن **مهدی** و **رجعت امام حسین** خبر داده شده است

۲- تکامل روحی و وجودی پیامبران الهیســـت، که با مواضـــع بشـــری متفاوت اســـت. آثار ترقی و تکامل را در همه افرادبشـــر میتوان دید و تشخیص داد. ولی آثار و کتب الهیه نشان میدهد که تشخیص رشد فکری و سیر تحول روحی مظاهر یزدانی بربشر امری محال است، شاهد عینی این مدعّا را در دو اثر جمال مبارک بنامهای **کتاب ایقان** در اوایل ظهور و **لوح ابن ذئب** در اواخر عمر ایشان میتوان ملاحظه کرد.

۳- نـوع وجـودی انبیـاء بـا مـردم عـادی فرقـی اساسـی دارد. بطوریکـه مــی تــوان آن وجــودات مقدســه را نــوعی دیگــر از موجــودات شــمرد، کــه تفــاوت مــا بــا آنهــا همــان تفــاوت حیــوان بــا بشــر اســت. بــرای مثــال افـــراد روی زمـــین بایـــد از دانـــش بیشـــماری برخـــوردار باشـــند تـــا کرویّـت زمـین را تشـخیص دهنـد. ولـی یـک چوپـان سـاده و بـی سـواد اگـر در هـوا ،مـثلاً در یـک سـفینه فضـائی بـه زمـین نگـاه کنـد کُرویـت آنــرا بــا چشــم میبینــد و احتیــاجی بــه علــم و دانــش نــدارد.این حقیقـت را بعینــه میتــوان در پــیش بینــی حضــرت بهــاءالله در بــاره اوضــاع ایــران و آلمان وترکیه در همین کتاب دید.

٤- دیانت پیامبران الهی است. مهمترین فرق آن نفوذ حیرت آور آنست.هیچ کس قادر برتوضیح پیشرفت مسیحیت و اسلام نیست. چون این کتب از مطالبی برخوردارست که همه در آثار افلاطون وارسطو و غیره و ذلک موجود است. جانفشانی و روش زندگی آنان ظاهراً با دیگران تفاوت چندانی ندارد.**اسپارتاکوس** معروف هم در راه عقیده آزادی به شهادت رسید. ولی هیچ کس به اسم این افراد نه معبدی ساخته و نه به فرمان آنها زندگی روزمره خود را تنظیم میکند، در حالیکه به نام محمد (ص) و عیسی(ع) تمام چهره دنیا مورد تأثیر قرارگرفته و قوانین آنها بر دل و جان مردم حکومت میکند.

٥- رنج و بلائی که توأم با مأموریت خدائی پیامبران همراهست و متانت وتعادل رفتار و کردار آنان در رابطه با انسانهاست.چه کسی قادر برقدرت روحی **امام حسین** جلّ عظمته هست.این وجود مبارک از سوئی جان عزیزان و جگرگوشه های خود را بدم تیغ میدهد و از سوئی دیگردر ازای جان جوانترین شهید تاریخ طفل صغیر خود، از خداوند برای دشمن خود طلب مغفرت میکند.حضرت عیسی مسیح بر صلیب شهادت، در حالیکه میخهای کوبیده شده کف دستان و پاهای مبارک او را درهم میدریدند برای دشمنان خود از پدر آسمانی خویش آمرزش می طلبید. **جمال اقدس ابها** برای شادی یک پیرزن مأموران دولتی را باز داشته، تا آن پیرزن فریب خورده سنگ جفا را بر صورت نازنین مظلوم عالم بزند که شاید به فکر نافرجام خود، ثوابی ببرد. آن جمال ابدی خداوند پنهان، دشمن دیرینه خود و یاران مظلومش را که بارها قصد جان آن وجود مقدس را نموده و سرانجام با زهر هلاهل حضرت بهاءالله رامسموم نمود، بطوریکه دست مبارک وی تا آخر عمر دچار لغمه گردید، در همین کتاب دعوت بر بازگشت به سوی خدا میکند. این محبت حیرت آور و حوصله عجیب پیامبران خدا آنها را از حیطه بشری سوا میکنددر نهایت باید در

نظر داشـــت که ایمان واقعی و حقیقی یک فرد که میتواند او را تا مرز شهادت ببرد الزاماً ممکن است او را به گمراهی هم بکشد.همه میدانند که ایمان غلط وجود دارد، یعنی امروزه ما مومنین به عقاید و مذاهب مختلفی را میشناسیم که پیروان آن تا سرحد مرگ در راه این عقاید غلط میروند و فی الواقع به شهادت هم میرسند ولی شهادت آنها که معنی گواهی آنها را میدهد، متأسفانه گواه راستی و درستی نیست، بلکه گواهی و شهادتی بر برداشتی صادقانه از این افراد میدهد که برداشت آنها غلط است.چه خوب فرید الدین عطار میگوید:

تو گمان داری که این آسان بود　　　بلکه کمتر چیز ترک جان بود

لهذا جمال اقدس ابها امر بر شـــناخت را میدهند که مردم در چارچوب منطق و برهان به حقیقت دست یابند. این روش علمی و استدلالی را همه مردم جهان می توانند درک کنند و در نتیجه اختلاف ایمان افراد موجب جنگ و خونریزی نمی شود

نکته چهارم در این بیان مبارکه اشاره به موقعیت مقام مظهر امر خدا و رابطه آن با خدا میکند.چنانکه ملاحظه میکنید میفرماید مطلع امر یعنی محل طلوع دین خدا که همان تعریف جدیدی از معنای پیغمبر اســت، در واقع مقام نفس خدا هم درین دنیا، و هم در آن دنیاست. چون خداوند اساساً ماورای هستی یعنی این دنیا، وماسوای نیستی یعنی آن دنیاست. حضور خدا در این دو جهان، از طریق بشری با مقام پیغمبری انجام می گیرد.قبلاً گفتیم ما نمی توانیم با خدا رابطه ای داشـــته باشـیم و وجود ما نسـبت به وجود او نیستی محض است. در این قاموس فکری چه بگوئیم خدا هست، و چه بگوئیم خدا نیست، تفاوتی در قضیه ندارد. امّا این موضوع در مورد خداوند و رابطه او با ماصـــادق نیســت. بشــر مثل کارتون معروف **میکی موز** می باشد که هرگز سر از **والت دیسنی** که خالق اوست در نمی آورد

ولی والت دیسنی، همیشه میداند میکی موز در چه حال است و نمی تواند به علت ضعف وجودی میکی موز، خود را به او بشناساند. لهذا به دنیای میکی موز وارد می شــود تا کار بر میکی موز راحتر بشــود. روی این اصـــل کارتونی از خود می کشـــد و در دنیای او وارد می شــود. این شـخصـیت که ترسـیمی حقیقی از خود اوسـت زبان او را می فهمد و در دنیای واقعی همان پیغمبر خداســـت که رابط خداوند با ماســـت. در مثال دیگر، پیغمبر خدا مانند تصـــویری کاملاً حقیقی، از پادشـــاه مملکت، در تلویزیون است. بطوریکه هیچ شـک و شـبهه ای نیسـت که هرچه تصـویر در تلویزیون می گوید همان حرف پادشــاه اسـت که با ما صـحبت میکند. ولی وقتی به جعبه تلویزیون دست می زنیم چیزی جز شیشه نیست و در داخل آن چیزی جز پیچ و مهره نمی باشــد.بنابراین ناصــحیح نیســت که وجود پیغمبر را وجود او بدانیم. چون خارج از آن ،خدا برای ما معنائی نمی تواند داشته باشد. چه زیباست بیان حدیث معروف در مورد حضرت رســول(ص) و امام عظیم حســین بن علی که در معروفترین کتب تشــیع مانند المقنع شیخ مفید است که میفرماید:

و سئل الصادق علیه السلام فقیل له: ما لمن زار رسول الله صلی الله علیه و اله؟ فقال: من زاره کان کمن زار الله تعالی فی عرشـــه ودر مصـــباح المجتهد الطوســی چنین آمده اســت **عن ابی عبد الله علیه الســلام قال: من زار قبر الحسـین علیه السـلام فی یوم عاشـورا عارفاً بحقه کان کمن زار الله فی عرشـــه** میگوید زیارت رســـول(ص) خدا و قبر امام حســـین(ع) زیارت خداوند در عرش اوســت. ونکته بســیار مهم دیگر بیان مبارکه در این آیه آنســـت که در جهان بعد هم نمی شـــود خدا را دید. چون پیغمبر و مظهر امر او در هر دو جهان نماینده وجود خداســـت. نکته دانی بر بنده خرده میگرفت، که شــما مبالغه میکنید و مقام انبیاء را بیش از آنچه اســت جلوه میدهید. چطور خدا خالق این آســـمان و زمین در وجود پیغمبرش

خلاصــه میگردد؟! عرض کردم این انیشـتن دانشـمند معروف را که دنیای فیزیکدان ها را به هم ریخت می شـــناســید؟ گفت بله، عرض کردم تفاوت ایشـــــان را در زمانی که فقط چند دقیقه از عمر ایشـــــان در داخل رَحم میگذشت با زمانی که پنجاه سال از عمرشان گذشته بود در نظر بگیرید، و همان تفاوتی را که قائل می شـــوید، بعد از وفات پیغمبران در آن دنیا، که فی الواقع خروج از رحم ثانوی اســت در نظر بگیرید تا متوجه قضـیه بشوید!

نـکته پنجم در ادامه این آیه شــگفت آور می فرماید: **هرکه فائز برآن شد همانا فائز گردیده بر همه خوبی ها وکسیکه ممانعت ورزید براستی او از اهل ضـلالت اسـت ولواینکه بیاورد(آراسـته گردد) به همه اعمال.** سؤال عجیب و بجائی که این غربیها از من میکنند اینســـت که چرا شـــناخت بهاءالله باید فائز شـــدن بر همه خوبیها باشـــد ولی شـــناخت دانشــمندان و هنرمندان و انقلابیون بزرگ کـه همـه در راه حقیقت کوشـــیده اند هیچ معنایی نداشـــته باشـد؟ شــما شــرقی ها در مورد همه چیز مبالغه و گزافه گوئی می کنید. پاسـخ به این سـؤال دقت کافی لازم دارد گرچه جواب آن برای بنده واضـح اسـت. ولی خواننده این اوراق باید توجه کامل را مبذول دارد تا مسئله حل شود. این مسلمّ است که شناخت هر دانشمندی در رشته مخصـوص خود محتاج برآنسـت که شـخص پژوهشـگر باید درزمینه آن دانش مخصوص، اطلاع کافی داشته باشد. کسیکه میخواهد انیشتن را در رابطه با علمش بشناسد لابد خود او باید تا حدودی فیزیکدان باشد. همچنین اگر کســی مایل به شــناخت بتهون موســیقی دان بزرگ اســت، لااقل باید آشــنائی با نُت موسـیقی داشــته باشــد.امّا حضــرت بهاءالله مظهر خداوند و نمایانگر جمیع صـفات متعالی مانند رحمت و بخشـش و عفو و سـخاوت و استغناء ومناعت و.....الی آخر است ، برای شناسائی او نیز افراد باید اقلاً

بوئی از انســانیت برده باشــند، باید در زندگی گناه کســی را لااقل یکبار بخشیده باشند،باید پرده های تعصب را دریده باشند که انسانها را در قالب انسـانیت قبول کنند نه با معیارهای رنگ پوسـت و اختلاف ملیتی و نژادی و تفاوتهای مذهبی که شمّه ای از تعالیم جمال مبارک است. اگر کسی به این اعتقادات بنیانی علاقه داشته باشد قادرست حضرت بهاءالله را بشناسد و چنین شـخصـی طبیعتاً به خوبی ها دسـترسـی یافته اسـت. اگر معیاری برای بشـریت وجود داشـت یعنی برای انسـان بودن مثل رانندگی تصـدیقی لازم بود شـــناخت حضـــرت بهاءالله و پیروی از دین او همان تصـــدیق بشـــریت بود که بدون آن زندگی در کره زمین بعنوان بشـــر، در عصـــر حاضـــر و بخصـــوص در آینده محال مطلق اســـت.پس قبول دیانت بهائی قبولی در مدرســه خدا و مدرک تحصــیلی انســانیت اســت. مخالفت با آن جنگ است،نژاد پرستی است،ظلم بر حق زنان است، مخالفت با پیشرفت علم اســت، اســتبداد روحانی اســت.ازبین بردن محیط زیســت کره زمین اســت،بی اعتنائی بر فقرای کره زمین اسـت، حقیر شـمردن ملتهای فقیر و کوچک اسـت، مخالفت با عشـق انسـانها برای همدیگر اسـت، ازبین بردن اساس خانواده ها و رحم روحانی انسانست.....ووو...الی آخر.شما داوری بفرمائید چطور می توان ممانعت از چنین حقایقی بعمل آورد و باز هم انسـان بود و دم از انسـانیت زد. همانطور که قبلاً توضـیح دادیم هر چیزی در این جهان دو جنبه دارد، اولاً عقاید و فرمولهای درسـتی اسـت که ثانیاً با اســـتفاده از آنها میتوان به آن جنبه عملی داد. حالا تصـــور کنید برای مثال دکتری بدون داشتن فرمول همینطوری الله بختگی مشغول به هم زدن مواد بشود تا دوائی را درست کند،یا شخصی بدون داشتن علم و دانش بغل دست یک مکانیک ماشین بشیند و با تقلید بخواهد مکانیک شود. عمل دوا سـازی دکتر بدون فرمول و تقلید آدم ناشـی از مکانیک برای اسـتاد شـدن همان حالتی را دارد که شخصی مشغول اعمال خوب شود بدون اینکه علم

آنرا از دیانت حضـرت بهاءالله که دانشـگاه خداسـت فرا گرفته باشـد. این بزرگترین مشکل انسانهایی مثل **بیل گیت** بیچاره است که در خدمت کردن مشـــغول تمیز کاری و کمک اســـت بدون اینکه بداند ریشـــه کار از کجا خرابســـت. مثل آدمی که به جیب فقرا پول میریزد و یک لحظه به مغزش هم خطور نمی کند که باید اول سـوراخ جیب پاره را دوخت و بعداً در آن پول ریخت.

نکته شـــشـــم در این آیه عظیم بیانگر اینســـت که اعتقاد بهائی فقط در چارچوب عملکرد به آن قابل قبول اســـت و الاّ مانند دیگر تئوریهای پر طرفدار دســـتخوش تحریف اجرائی میگردد. امّا باید دانســـت طبق بیانات بیشمار و نصوص متعدّد اصولاً ادیان خدا از جمله این دیانت جدید از دو بخش اصول و فروع تشکیل شده، اصول ادیان الهی همیشه یکی بوده که عبارت است از اعمال نیکو و حسنه و فروعات آن اشاره به نماز و روزه و امر ازدواج و همه جریاناتی که مسائل اجتماعی را در بر می گیرد. در این بیان مقدس اشاره شارع مقدس اولاً به اطاعت از اصول است که بدون آن شخص بهائی روحانی نیست. و ثانیاً مسائل فروعات را در بر میگیرد. خلاصـه اینکه، وقتی انسـانی پا به جرگه انسـانیت گذاشـت پذیرش خود را در دانشـگاه بهائیت می گیرد. فهم و اتمام این دوره دانشـگاه خدا، منوط به تمرینات و عملکرد محصّـــل دارد که او را فارغ التحصـــیل نماید. دیانت بهائی دســـتور العمل ســـازنده و آفریننده انســانســـت که از طریق آن بشـــر میتواند موجودیت خود را به کار اندازد و از همه قوای خدا دادی خود باخبر شـــده و در مواقع ضـــروری تعمیرات لازم را در مورد خویش به انجام رساند.

تفسیری بر اصول خوشبختی
در ایات مبارکه

شادی و سرور، خوشحالی و شادمانی که در این کتاب مقدس از آن ذکری به میان آمده است، بزرگترین معضل زمان ما برای افراد بشر شده است. هیچکس تعریفی جامع و اصولی را که بتوان از آن طریق افراد بشر را شادمان نمود و یا شادی و خوشبختی را ثبات و سامان داد ارائه نداده است. آنچه را که امروزه تقریباً همه مردم اعتقاد دارند ازدیاد اموال و وسایل مادیست که خوشبختی میاورد.علی رغم همه اطلاعاتی که حاکی از عدم خوشی وشادی از طُرق مادیست، همه فکر میکنند که با دیگران فرق دارند و جنبه های مادی و ثروت، زندگی آنان را به تباهی نمیکشاند. برای مثال اگر همه مردم یک شهر ناگهان از بین بروند بجز یک نفر، آنشخص قادر نیست حتی یک شب را در آن شهر متروک بگذراند و از شهر و ساختمان و خیابان به خارج شهر فرار کرده احتمالاً در اتوموبیل خود میخوابد. این پاسخی است که بنده شخصاً از بسیاری در این شرایط شنیده ام. اگر چنین است پس ما خواستار مادیات نمی توانیم باشیم، بلکه خواهان امتیاز و برتری در بین انسانها هستیم که فکر میکنیم از وسائل مادی براحتی می توان آنرا بدست آورد. یعنی با اندوختن مال و مکنت شاهد فقر دیگران بود و احساس آرامش و افتخار کرد. اما احساس برتری و بزرگی در بین افراد بشر از طریق علم و دانش و هنر بهتر بدست میاید. انسانها دانشمندان و هنرمندان را بیشتر مورد تکریم و احترام قرار میدهند تا اهل ثروت و اموال را. و حال آنکه هنر و دانش اندوزی راحت تر و ساده تر بدست می آید و رقابت و مسابقه در آن بسیار کمتر است. باذکر این مطلب بنده قصد دارم که نشان بدهم گرچه همه مردم خواهان خوشبختی هستند، تقریباً همه برای بدست آوردن آن راه غلط را پیشه می کنند، بطوریکه عمر خود را به باد فنا داده در بدست آوردن ثروتی که اخر الامر از آنِ، آنها

نخواهد بود. و وارثین ،اغلب مال باد آورده را نه تنها به باد فنا داده بلکه از طریق آن شخص ثروتمند را با اعمال قبیح به جهنم خدا میاندازند زیرا وی سرمایه گذار اعمال ناشایسته ورّاث است. جمال اقدس ابها در همین کتاب چنین میفرمایند:

قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشی و فی الاشراق یملکه غیرکم کذلک یخبرکم العلیم الخبیر * قل هل رأیتم لماعندکم من قرار او وفآء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین * تمرّ ایام حیوتکم کما تمرّ الاریاح و یطوی بساط عزّکم کما طوی بساط الاوّلین * تفکّروا یا قوم این ایامکم الماضیة و این اعصارکم الخالیة طوبی لایام مضت بذکر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم *لعمری لا تبقی عزّة الاعزّآء و لا زخارف الاغنیآء و لا شوکة الاشقیآء سیفنی الکل بکلمة من عنده انّه لهو المقتدر العزیزالقدیر* لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف ینتبهون و لا یجدون ما فات عنهم فی ایام ربّهم العزیز الحمید * لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمآئهم لدی العرش الا انّهم من المیتین(بفرمای: شادی نکنید به آنچه تصاحب کرده اید در شب و روز، تصاحب میکند آنرا (شخصی) غیر شما، اینچنین خبر می دهدشما را (خدای) علیم خبیر* بفرمای آیا دیده اید به آنچه در نزد شماست ثباتی؟ یا وفائی،خیر، قسم به نفس رحمن خویش، اگر هستید ازمنصفین * می گذرد دوران حیات شما همچون وزش بادها و در هم می پیچد بساط عزتتان همچون که بر چیده شد بساط اولین* بیندیشید ای قوم در کجاست ایام پیشینتان و چه سان رفت قرون گذشته شما،خوشا بر ایامی که صرف شد به یاد خدا و بر اوقاتی که گذشت به یاد پُر حکمت او * سوگند بر خویشتن، باقی نخواهد ماند عزت بزرگان و نه اموال اغنیاء و نه شوکت اشقیاء ، نابود خواهد گردید همه با کلمه ای از نزد او، براستی اوهمانا اومقتدرعزیز قدیر است * بی فایده است مردم را آنچه نزد ایشانست از اثاث(دنیا)وآنچه سود میرساند آنان را،غافلند ازآن،عنقریب درمی یابند و

درنخواهند یافت آنچه را ازدست داده اند دردوران خدای عزیز حمید خود. اگرمی فهمیدندانفاق مینمودند آنچه را داراهستندکه ذکرشوداسامی آنها نزد عرش(خدا) هیهات براستی که آنان از مردگانند*)

روی این اصل بنده که شاگرد مکتب جمال مبارک هستم با استفاده از دانشی که ناشی از رابطه این عبد با آن وجود نازنین است چند کلمه ای بر زبان میاورم تا سرنخی باشد برای آیندگان که انشاء الله با دانستن معنای تضمین شده خوشبختی دیگر کسی به وادی بدبختی وارد نشود، جز عشّاق حقیقی دوست واقعی که بدبختی در راه او همانا برهر فرح و انبساطی پیشی دارد

خوشبختی به انسان تعلق دارد پس انسان باید تا حدودی خود را بشناسد تا دریابد چه چیزی اورا خوشبخت میکند. در بهائیت انسان اقلاً مجموعه ای از سه موجود است یعنی دارای سه روح و سه شخصیت است که عبارتند از روح حیوانی و خواسته های جسمانی و روح انسانی یا خواسته های روانی و روح ایمانی یا خواسته های روحانیست . شناخت و آگاهی بر این شاخصه های فردی و ارتباط آنها با همدیگر اساس خوشبختی حقیقی را متضمّن میگردد. پس بشر مانند یک برنامه کامپیوتری است که ناشی از انطباق و مراوده سه برنامه می باشد.

خواسته های جسمانی نه تنها بد نیست بلکه لزوم آن موجب می شود که بدن انسان به وجه درست کار کند و در واقع پایه و زیر بنای خواسته های روانیست. همچنین تنظیم خواسته های انسانی و روانی بشر راهگشای شخصیت اصلی و ابدی بشر یعنی بقای روح او می باشد. خواسته های جسمانی که اصالت طبیعی دارند در حقیقت چهار تا می باشند که عبارتند ازخوردن و خوابیدن ودفع و تخلیه بدن و مقاربت جسمی است. یعنی قوه خواستن به این صورت چهارگانه غرایز جسمانی خود را به منصّه ظهور می رساند. همه خواسته های دیگر جسمانی مخلوط و ترکیبی از این خواسته های اصلی طبیعی است. این جریان شباهت به سه رنگ اصلی زرد و سرخ وآبی دارد که تمام رنگها ناشی از ترکیبات آنهاست. خواسته های بشری مانند نیروهای طبیعی قابل تبدیل به همدیگر هستند. در فیزیک نیروی پتانسیل به قوه حرکتی و آن به نیروی حرارتی و برق قابل تبدیل است. این جریان در مورد خواسته های بشری هم مصداق دارد. گرچه غرایز اصلی قابل تبدیل نمی

باشند. برای توضیح بیشتر اگر غرایز را در کودکان مطالعه کنیم در می یابیم که طفلکان خرد اگر چه در غریزه خوردن و خوابیدن و دفع با بزرگسالان یکسانند ولی از غریزه جنسی در دوران کودکی خبری ندارند. حال اگر دنیای کودکان را با بزرگسالان مقایسه کنیم تفاوت فاحشی را ملاحظه می کنیم یعنی عالم اسباب بازی به ساختمان و هواپیما و اتوموبیل و کشور داری و سیاست و علوم فضایی تبدیل می شود. تمام این اختلافات بی حد و حصر بین دنیای کودکان و بزرگان فقط یک ریشه اساسی دارد و آن با بزرگ شدن کودکان به مرحله بزرگسالان و آشنایی آنها با عمل جنسی است. یعنی به سه خواسته غریزی بشری وقتی چهارمی یعنی نیاز جنسی اضافه می شود ناگهان تغییری اساسی در جهان حاصل می شود. پس زمانی که انسان آماده پذیرایی جنس مخالف در زندگی خود می شود خواسته های او تغییر می کند وبه عالم علم و دانش و معارف قدم میگذارد و چهره زمین را زیر و رو میکند که گاهی جنبه منفی دارد. برای اینستکه حضرت عیسی(ع) می فرماید باید مانند کودکان بود تا در ملکوت خدا وارد شد. چون انسانها با رشد و نموّ جسمانی گاهی سیر قهقهرائی را می پیمایند که جنگ و خونریزی و تنّفر وحسادت و خونریزی و مواد مخدّر و اعمال ناشایست دیگر می باشد. روی این اصل عیسی بن مریم(ع) میفرماید با بزرگ شدن، طفل درون را که مظهر صافی و پاکیست از بین نبرید. یعنی مانند این علمای علم تکامل نباشید که میگویند نوعی از بین میرود تا نوع دیگری پدید آید. ماهم نباید طفل درون را با پلیدیها از بین ببریم تا نوع دیگری را جانشین آن قرار دهیم بلکه همیشه باید دوران کودکی ما در وجود بلوغ جسمانی ما زنده باشد تا بدی را ببخشیم و قهر را به آشتی تبدیل کنیم. به هر حال همانطور که قبلاً ذکر شد خواسته های غریزی ما را به سوی خواسته های روانی و انسانی سوق می دهد برای مثال غریزه خوردن ممکن است افراد را به سمت مواد الکلی و مخدّر بکشد درست مانند باغبانی که قلمه به درخت می زند و درخت سیب میوه گلابی میدهد . این از خاصیت روح حیوانی خارج است . چون هیچ حیوانی چیزی را که به ضررش است نمی خورد ولی انسان به خاطر خواسته های روانی و احیاناً حل مشکلات فکری چاره ای غلط را پیشه می کند. همچنین غریزه جنسی ما را به وادی ازدواج و اولاد دار شدن میکشاند که

همه از خواسته های انسانیست. نقش قانون در ادیان الهی دقیقاً برای کنترل همین خواسته های انسانی است که مبادا ما را در چاره اندیشی به فلاکت و بد بختی بکشاند. دین اساساً فرمول و طرز العملی است که از طرف سازنده بشر برای بکار انداختن ماشین وجود انسان طرح ریزی شده است . پس مثل یک نقاش که میداند چگونه رنگها را مخلوط کند تا رنگ دلخواه خود را بدست آورد ما هم باید شخصاً تشخیص بدهیم که چگونه غریزه ها و خواسته های خود را ترکیب کنیم تا حالات مورد نظر در ما جلوه کند. البته این کار بسیار شاقّ و مشکلی است. دانشمندان فعلی متاسفانه بوئی از شناخت دقیق انسانی نبرده اند و دانش روانکاوی فقط جنبه های حیوانی را در نظر می گیرد. درست مانند اینکه ما برای حل مشکلات شخصی، سگ اورا مورد آزمایش و تفحص قرار دهیم که طبیعتاً امری بسیار نامربوط به نظر می آید و این مثال بیانگر طرز تفکر دانشمندان روانشناس فعلیست . بخش عظیم دیانت مقدس بهائی حلاّل همین مشکلات است البته فقط جنبه کلی دارد و باید با مطالعه دقیق و تفکر شب و روز سعی کنیم مشکلات خود را حل کنیم. دیانت مثل علم ریاضیات است که اساس علم ریاضی را می آموزد و بعد بعهده شاگرد است که با استفاده از آن مسائل ریاضی را حل کند. دیانت بهائی مانند نقشه اصلی شهر است که از طریق آن شخص باید خانه و منزل را پیدا کند. توضیح کامل این قضیه خارج از توان بنده ناتوان است که مورد تهاجم دوستان نادان قرار گرفته ام. در هر حال سعی میکنم با چند مثال سرنخ را به خوانندگان عزیز بدهم. مثلاً در غرب و اصولاً خانواده های مدرن والدین مشکلات حرف شنوی بچه ها و فرزندان خود را دارند بطوریکه از طریق راه حل دموکراسی بچه ها حق و حقوق بیشتر دارند تا جائی که معلمین مدارس از دست دانش آموزان خود مستأصل هستند. همه در مانده اند چه باید کرد. در عین حال فرزندان خانواده های مذهبی اعم از مسلمان و هندو و بودائی کمتر این مشکلات را دارند. دراینجاست که فرمول خدا برای انسجام رابطه والدین و فرزندان به کار میافتد و آن آموزش اطاعت از بزرگتر است که عملاً از طریق نماز خواندن همیشگی والدین صورت میگیرد. وقتی بچه ها شاهد اطاعت و فرمانبری پدر و مادر خود از وجودی بالاتر هستند این اطاعت کردن از کودکی در وجود آنها نقش می بندد.

امّا با بزرگ شدن وقتی پی میبرند که دینی که پدر و مادرشان پیروی می کنند با علم و عقل و دانش و منطق سر و کاری ندارد در دوران بلوغ از زیر اطاعت والدین بد دین در میروند. برای مثال چه طور می توان دختران را به مدرسه فرستاد و علم و دانش آموزاند و بعد به آنها گفت شما مساوی شوهران و برادران خود نیستید. روی این اصل اطاعت از آخرین دین خدا رابطه اولاد و والدین را امتداد می بخشد. اکثر جوانهای بهائی که والدین آنها به دیانت خود وارد هستند رابطه خوبی با پدر و مادر خود دارند. حتی اگر طلاق هم گرفته باشند به تربیت فرزندان لطمه ای نمی زند. چون در دیانت بهائی طلاق بعنوان آخرین راه حل رابطه اجازه داده شده است. مثال دیگری می زنم که امروزه یکی ازبزرگترین مشکلات مردم دنیاست و آن استعمال مواد مخدّر است. بطور خلاصه عرض می کنم اشخاص معتاد به هر چیزی حتی قمار و این بازیهای کامپیوتری یک مشکل اساسی دارند و آن اینست که قادر به گفتن "نه" در برابر مواد مخدّر نیستند یعنی کمبود اراده دارند. وجودشان مانند کیسه گونی دربازی است، که هر عابری در آن آشغالی می ریزد. این افراد بدبخت قادر نیستند که چه کار باید بکنند که برای مثال قادر به ترک سیگار بشوند . فرمول حضرت بهاءالله جلّ جلالته عظیم، برای پیشگیری و حل این مرض روزه گرفتن است. با روزه گرفتن شخص یاد می گیرد که مبارزه کند یعنی در برابر خواسته غلط نه بگوید. چند نفر مسلمان و بهائی را میشناسید که از سنین جوانی همیشه روزه خود را گرفته اند و گرفتار مشکلات اعتیاد هستند؟بخصوص اگر یک شخص بهائی را پیدا کردید که روزه گیر و گرفتار اعتیاد است مرا خبردار کنید که حرف خود را پس بگیرم! دوستی از ما پرسید که چرا پیغمبر شما کلمه سلام را عوض کرده و بجای آن از الله ابهی استفاده کرده است. چه فایده ای عاید بشریت می شود که بجای سلام بگوید الله ابهی. عرض کردم سؤال خوبیست و چه دلیل بزرگ و عظیمی دارد.مردم دنیا امروزه دینشان فقط در حد شعائر مذهبی است که ظاهراً آنها را متحد می کند و در عین حال تفاوت آنها را با دیگر ملل نشان میدهد. مسیحیان دنیا کریسمس را جشن میگیرند و مسلمانان عید فطر و امثالهم را. تمام اصول اصلی دیگر را، متروک گذاشته اند و به خاطر این تفاوتهای سطحی خود را از هم دیگران جدا می

بینند. جمال مبارک جل جلاله برای از بین بردن این تفاوت سطحی که مستمسک مذهبیون شرور است، پیشنهاد فرموده اند اولاً کلمه جدیدی در برخورد کردن به هم استفاده شود تا از نظر روانی افراد را از کثافات خرافات دیگر نجات بدهد که روانشناسان به آن تداعی معانی میگویند. دانشمند روسی پاولف در رابطه با سگی در هنگام غذا خوردن، و صدای عقربه ساعت، تداعی معانی را اثبات کرد. ثانیاً چون مردم در اموری حتی جزئی، اگر امری را مشـــترکاً انجام بدهند، با مرور زمان با همدیگر متحد شده و امر مراودت راحت تر صورت می گیرد. مثلاً اگر روزی به اســـم عزاداری و یا جشـــن عمومی گروهی کار خود را تعطیل کنند و گروه دیگری به کار خود مشغول شوند به طور طبیعی و با مرور زمان شکاف فکری و سنتی در بین مردم پیدا می شود، تا جایی که راضی به ازدواج با همدیگر نیستند. این اساساً دلیل شعائر مذهبی در دیانت بهائی است که با مرور زمان مردم را تمرین دوستی می دهد که از افراد بشرجامعه ای متحد را تشکیل دهد که بهانه جدایی افراد بشـــر از هم دیگر از بین برود. یعنی این مقررات علم جامعه ســـازی خداوند اســـت که زیر بنای فرهنگ و تمدن جوامع خواهد بود که مآلاً به شـــادی فردی و عمومی می انجامد تا عوامل جدائی و غیریّت را که باعث غم و اندوه است از بین ببرد. درک نیازهای غریزی و روانی برای عدّه کمی از مردم میسر شده است که اصولاً از طریق انضباط فکری و رفتاری به حدّی از تعادل می رسند که از مشکلات اجتماعی و خانوادگی آنها جلوگیری می کند ولی باید توجه داشت که فقدان غم و اندوه، متضمن شادی و خوشحالی نیست. مسائل مادی مانند عشق یک طرفه است. یعنی نداشتن سلامتی جسمانی و فقر و تنگدستی ناراحتی بسیاری را ایجاد می کند ولی بدست آوردن آن موجب خوشحالی نمی شود، فقط از غم و غصه جلو گیری می کند. هر انسانی بخاطر فلج شدن رنج می برد ولی هیچ انسانی بخاطر فلج نبودن خوشحال نیست. همانطور که در ابتدا عرض کردم این مبحثی است که تعمق و مطالعه فراوان و آزمایشات زیاد احتیاج دارد که بصورت یک علم جدید در بیاید که من آنرا عجالتاً روانکاوی روحانی می خوانم. بگذارید مثالی بزنیم که عمق مطلب را بیشتر روشن میکند. اعمال جنسی اساساً کار بُرد محو و امحاء تجربیات را در بر میگیرند درســـت مثل دکمه کامپیوتر که می تواند

برنامه ای را از ذهن الکترونیکی کامپیوتر از بین ببرد، کار جنسی هم همین توانائی را دارد. روی این اصل می تواند در مرحله ای خوب، و در مراحل دیگر بد باشد. بعنوان یک روانکاو روحانی بنده با شخصی در این زمینه گفتگوئی داشتم. ایشان داستانی را مطرح کردند که در ایران دوستی داشتند که هر چه در باره بهائیت با ایشان گفتگو می کردند قبول نمی کرد و به طرز غیر قابل قبولی از زیر حقیقت طفره می رفت. بعد ها آن جناب به کشور کانادا تشریف آوردند و رَوند اخلاقی ایشان تغییرات زیادی کرد تا جائی که با خانمی معاشرت نزدیک برقرار کرد و بعد از این معاشرت ظاهراً غیر مذهبی، جناب ایشان به حقیقت علاقمندی زیادی نشان می دهد و سرانجام در زمره بهائیان در می آید و رسماً به دستور محفل روحانی ازدواج بهائی می کند. دوست عزیز بنده درمانده بود که چطور می شود شخصی آنقدر تغییر بکند. پاسخ آن واضح است ایمان قبلی ایشان ایمانی غلط بود که از طریق عمل خوب زنا نکردن، صیانت می شد و مانند چرک درون بود که پوست بدن آنرا حفاظت می کرد. به محض اینکه این پوست و تقوای جسمانی از طریق رابطه نامشروع در هم ریخت کثافت درون آشکار شد و ویروس تعصّب از بین رفت و شخص را آزاد کرد، چون کار جنسی ایمان را محو می کند. امّا اگر شخص مؤمنی خدای نکرده دست بر این عمل بزند، البته گرفتار همین جریان شده ایمان حقیقی خود را از دست می دهد زیرا عمل جنسی محو کننده است. پس در تعریف اساسی باید دانست که رابطه عشق با جنس مخالف و عمل جنسی ،رابطه کل و جزء است. همانطور که اجسام از ذرات اتمی تشکیل می شود، عشق زن و مرد هم از رابطه های جنسی تشکیل می شود. یعنی دو نفر که همدیگر را دوست دارند و در قالب ازدواج مقاربت شرعی دارند اگر عمل جنسی را از حدّ تعادل بگذرانند قوه عشق را کاهش می دهند و بر عکس اگر کمتر به کار جنسی مشغول شوند دایره محبت را افزایش می دهند چون عشق و سکس قابل تبدیل به همدیگر هستند. در نهایت همانطور که عرض شد برآوردن غرایز جسمانی که زیر بنای خواسته های روانی و انسانی است می تواند غم واندوه را از بین ببرد. ولی خوشبختی را نمی تواند تضمین کند و این جریان دیگریست که ما از آن قبلاً به خواسته های روحانی اشاره کردیم.

امّا کلید خوشبختی شناخت روحانی و پروش خواسته های روحانیست که توضیح آن برای کسی که بوئی از آن نبرده کار مشکلی است. ولی بنده سعی میکنم آنرا تشریح بکنم که شاید روح و فکر افراد تحریک شده در این زمینه تحقیقی به عمل بیاورند. توضیح آن مانند حرف زدن در باره عمل جنسی به یک بچه خردسال است. طبیعتاً اگر کسی مواجه با سؤالی بشود از زبان کودکی در باره امر تولد و چگونگی آن، معمولاً ما افراد بزرگسال جوابهای بی سر وتهی به هم می بافیم.چون هیچ بچه ای قادر به درک آن نیست. زیرا از نظر جسمانی آمادگی آنرا ندارد. اگر کسی هم جواب حقیقی را به بچه بدهد، برای ابراز حقیقت به شخص نفهم که موجب گیجی و حیرت او را فراهم آورده در اکثر جهان به جرم گفتن حقیقت به شخصی که قابلیت فهم آنرا ندارد شخص را توبیخ قانونی می کنند. لهذا گفتگوی دین و احتیاج روحانی همین حالت را دارد. خوشبختانه ایرانیانی که این مباحث را مطالعه می کنند مشکلی برای شرکت در این بحث ندارند. یکی از احتیاجات روحانی محبت کردن و محبت دیدن است به مفهومی که، در آن هیچ قید وبند ومنفعت جسمانی نقشی ندارد. این محبت بی چون و چرا همیشه اثری عجیب دارد که می تواند زندگی افراد را تغییر اساسی بدهد. گرچه مثالهای زیادی وجود دارد ولی من داستان معروف ویکتور هوگو به نام "بینوایان "به خاطرم می آید. در این داستان زندگی دزدی به نام ژان والژان از طریق گذشت و عفو کشیشی در حق او تغییر می کند. کشیش مذکور که شاهد دزدی او بود، در شهادت به پلیسها او را لو نداد وعمل بد او را اغماض کرد. این رأفت در حق او، زندگیش را دگرگون کرد. ولی آیا همیشه محبت کردن به افراد نتیجه مطلوب را می دهد؟ و به قول شاعر معروف که میگوید:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بُود بر گوسفندان

محبت ما اثر منفی ندارد؟ و اساساً صفت محبت در قالب چه عملی می تواند، و باید به منصّه ظهور برسد؟ آیا می توان به شخصی که معتاد به مواد مخدّر است کمک مالی کرد، که به کار خود ادامه دهد؟ همین جاست که تلاقی و تصادف انسانهای خوب با همدیگر برای خوبی کردن ،کارشان را به جنگ می کشاند. بد بختی اصلی بشر مبارزه با انسانهای بد نیست بلکه ناشی از کنار نیامدن آدمهای

خوب است. پس ما نه تنها باید بدانیم نیاز روحانی چیست بلکه باید درک کنیم که چه اعمالی واقعاً درست است و ثالثاً این اعمال خوب چه نتیجه ای در رابطه با افراد خوب دیگر دارد. یعنی تنظیم و تفاهم قوای خوب در بین انسانهای شریف است. اتحاد روحانی افراد بشر از ضروریات حتمی خوشبختی انسانهاست چون اکثر بدبختی انسانها ناشی از کنار نیامدن با همدیگر است که علت آن اساساً نادانی از یکسو، و عدم قوه انسجام دهنده و متحد کننده در تحت اصولی قابل قبول همگان از سوی دیگر است.این قوه عجیب وبزرگی که قلب و روح انسانها را در طی تاریخ بشری با هم متحد کرده است چیست؟ چه نیرویی بجز قوه خارق العاده پیغمبران خدا قادر بر آنست که با فداکاری محیّر العقول خود جان و روح انسانها را احیاء و زنده کند؟ چه نیرویی جز رسولان مظلوم و مقتدر خداوند اساس محبت را در خانواده ها، این زِهدان روحانی بشر بنا کرده است؟ آیا دانشمندان و قانونگذاران و فلاسفه و حتّی انقلابیون بزرگ توانسته اند ایجاد قوانین و اصولی را نمایند که در تحت آن پدر و مادر با عشق و علاقه از فرزندان خود نگهداری کنند که بقای نوع انسانی به آن بسته است؟ آیا جوامع به اصطلاح مترقّی غربی گرای که منکر خدا و نبوّتند و به اصول خانواده وقعی ننهاده و پدر و مادر را برای ارتقاء و تحریص مادیّات بکار میگیرند، توانسته اند انسانهایی با شخصیت های محکم چون جوامع مذهبی گرا، بوجود بیاورند؟ برافراد دانشمند و خبره آشکار است که وجود مذاهب مختلف چون رَحم های مختلف انسانهایی را تربیت می کنند که متأسفانه نمی توانند با هم کنار بیایند و این خود مایه نکبت و بدبختی انسانها شده است و مآلاً جوامع غربی دین و آئین را موجب فلاکت بشر تلقی کرده و از عرصه دین خود را به کنار کشیده اند و بی دینی را به بد دینی ترجیح داده اند. چاره اندیشان طبیعتاً باید به طریقی عوامل اتحاد مذاهب را جستجو کرده و اصول مشترک آنها را رده بندی کرده و در قالب دینی جدید ویا اصولی روحانی در قوانین اساسی کشور ها تعبیه کنند که مردم از خوبیهای اصول ادیان استفاده کرده و اصول مغایر واختلاف انگیز آنها را کنار بگذارند. راه دیگر البته نقشه طبیعی خداوند است که قبل از همه ما از موضوع باخبر بوده و به همین دلایل دیانت بهائی را نازل کرده. بهائیت دستور العملی است که سازنده انسان برای

بکار انداختن ماشین الهی بشریّت نوشته است . بهائیت یک حزب بین المللی است که برای اتحاد همه خوبیهای بشری آمده است و یک کنفدراسیوین خداوندی است که همه مذاهب را متحد کرده و به اصـــلاح آنها پرداخته و چون جواهری آنها را صیقل داده تا نمایانگر حقیقت تاریخی تمدن روحانی ما باشند.

خوشبختی انسان در انتظام وجود جسمانی و روانی و روحانی اوست که در نظم طبیعی خداوند مرکز جاذبه وجود خود را که وجود مقدس حضرت بهاء الله و دین محیر العقول اوست تشخیص بدهد و در مدار این مرکز روحانی به آسودگی دست یابد که بزرگترین تئوری زندگی انسان در کُره زمین است. باید صریحاً اصرار ورزید که اعتراف بر وجود مقدس حضـــرت بهاءالله بعنوان نماینده خدا در کُره زمین اولین قدم به سوی خوشبختی است. درک وشناخت مظهر امر خدا که شامل چهار شخصیت مصون ازخطای این دیانت جدید خداست، امرسهل و ساده ای نیست. خصوصاً که این شناسائی طبیعتاً توأم با آگاهی به آثار نازله و تبیینات مقدسه آن می باشد. برای توضیح بیشتر می توان گفت قوه عقل وادراک بر سه نوع است. اولاً تشخیص ارتباطات مادی بین اشیاست که موجب اختراعات بوده و ثانیاً عقل اجتماعیست که ارتباط افراد بشر را توضیح می دهد که منجر به تشکیل ملتها می شود. امّا بالاترین عقل ،عقل روحانیست که از حیطه زمان خارج میشود و ملتها را به هم می پیوندد که شـــامل قوه درّاکه پیامبران و پیروان بر حق آنها همانند مولوی وحافظ و دیگران است. شخصی که دارای عقل روحانیست احاطه کامل برعقل مادی و اجتماعی دارد و فقر ظاهری این افراد نتیجه خواسته آنهاست. باید فرق کلمات حضـــرت بهاءالله را با دیگران فهمید. کلمات و فرامین پیامبران تئوری و فلسفه ای نیست که آمد و نیامد داشته باشد بلکه کلمات و احکام آنحضرت ضـــمانت اجرائی دارد. مثلاً وقتی میفرمایند: **"أیمُ الله در ثروت خوف مســـتور و خطر مکنون"** دیگر جای شبهه ای نیست که ثروتمندان همیشه در حال ترسیدن هستند. چون خطر همیشه در تعقیبشان است. یکی از بیانات جمال مبارک که به خوشبختی شخصی افراد بشر مربوط است اینست که می فرمایند بشریت به تمامه یک نفس واحد است. گردنکشان و ثروتمندان عالم که معنی این بیان را نفهمیده اند با تمام قدرت و مکنت دچار بد بختی هستند. طبق فرموده پدر آسمانی ما حضرت

بهاءالله هر شخصی مثل یک سلولی از یک موجود بزرگتر است. در وجود انسان نظر کنید، اگر پای شخصی دچار درد و رنج بشود آیا دست این شخص میتواند شادی کند؟! حالا اگر پای بشریت در افریقا گرسنه و رنجور باشد چه طور می تواند جای دیگر بشریت در قاره امریکا شادی کند. پس خوشبختی انفرادی رابطه مستقیم با خوشبختی کلّ بشریت دارد. اگر بخشی از کُل مریض باشد لابد اجزاء هم رنج می کشند. به هر حال، نه تنها باید بهائی بود بلکه تعمق فراوان در بیانات و کلمات مبارکه نمود و بعد از ادراک و فهم دست بر عمل زد تا به خوشبختی رسید. با این حساب در حال حاضر شادی و خوشی انفرادی تقریباً محال است مگر اینکه به نصرت و یاری جمال مبارک برخواسته و از هر طریقی که میدانیم دست بر ابلاغ و تعلیم کلام آنحضرت بزنیم و مریضان را که در حقیقت سلول بغل دستی ماست شفا بدهیم که بلافاصله احساس خوشی دست میدهد. باید توجه داشت که اطاعت از احکام مثل نماز و روزه و غیره حافظ روحانیت است و نه خود روحانیت. در تشریح ورود به عالم روحانی به این بیانات کریمه جمال اقدس ابها توجه موفور بورزید قوله جل جلاله:

"و لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قِدَم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنآنچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز ماندهاند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند. و باید در کل حین توکّل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده

و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب راخاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جآنان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّ یابد."(کتاب ایقان)

همچنین توجه شما را به بیانات مقدسه حضرت عبدالبهاء در خصوص در رفتار روحانی مندرج در الواح وصایا جلب می کنم. قوله شریف

"ای احبّای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم . باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبّت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبّت را بدرجه ئی رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواصّ امکانی لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد . مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نسیم جانبخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حیّ را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید بنحو اطلاق شامل جمیع

بشر گردد ، در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه . پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و وفا پرستی و مهربانی و خیر خواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی مبدّل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید، اجتناب کنند اجتذاب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید . هذا صفة المخلصين و سمة الصّادقين ."

در خاتمه امیدوارم روزی همه احبای الهی بعد از خواندن آثار مبارکه همه فرامین روحانی را در دفتر مخصوص خود یادداشت کنند و آنها را شماری گذاری کرده دسته بندی نمایند و دستورات شخصی را از فرامین روحانی در باره رفتار و کردار با دیگران جدا نمایند. هر شخصی که بدنبال خوشبختی حقیقی میگردد اولاً باید از آنها آگاهی پیدا کند و بعد آنها را بفهمد و با دیگران در باره فهم خود مشورت کند و سرانجام آنها را جزء وجود خود نماید تا به خواست حضرت بهاءالله همه از غم واندوه و نگرانی خلاص بشوند.

تفسیری
بر امر ازدواج

امر ازدواج مهمترین تصـمیم دو انسـانسـت که امتحان بلوغ دو نفر را میرسـاند، امتحـانی کـه اکثر مردم امروزه از آن رفوزه بیرون می آیند. یکی از بـارزترین نکات در باره ازدواج اینسـت که نزدیکترین رابطه ایسـت که دو انسـان باهم دارند،حال آنکه این دو نفر با این همه نزدیکی آشـنایی قبلی بسـیارکمی داشـته اند، کمتر از رابطه خواهر و برادر که با هم بزرگ شـده اند که در بسـیاری مواقع با هم کنار نمی آیند. اساساً در این جهان دو رَحم وجود دارد اولی مادر انسان است و دومی رَحم اجتماعی خانواده که روان و شـخصـیت انسـان در آن جان میگیرد. خانواده از قوانین اخلاقی و اجتماعیی تشکیل شده است که قانونگذار آن پیامبران خدا و کتب آسمانی آنهاست. با اضـمحلال ادیان و از بین رفتن اثر روحانی آنان، ادیان به شعبه های مختلف تقسیم شده اند که در نتیجه بر اساس خانواده ها تأثیرات ناگواری بجا گذاشـته اند و این تغییرات در پرورش کودکان مؤثر واقع شـده شـخصـیت های گوناگونی ببار آورده که متأسـفانه موجبات اختلاف بین زن و شوهرها شده است. قوای علمی منکر مذاهب از سوی دیگر از طریق رسانه های گروهی مانند تلویزیون و سینما مربّی جدید انسانها شده و اساس اخلاقی مذاهب را به بازی گرفته اند. رهبران مذهبی بجای دفاع از حقایق مذاهب بجان هم افتاده و به انکار و تکفیر هم پرداخته و نظام چندین هزاران سـاله ای را که رسـولان خدا برای انتظام خانواده ها آورده که موجب انسجام و استحکام شخصیت افراد بشر بشـود بکلی از بین برده اند. امروزه خانواده بر اسـاس دموکراسـی غربی یک مؤسسه قانونی بیشتر نیست که قوه جاذبه آن فقط غرایز نفسانی است. یک جامعه زنده از واحد زنده خانواده تشـکیل می شـود و جوامعی که واحد تشـکیل دهنده آن افراد هسـتند و نه خانواده ،مانند اکثر جوامع مدرن امروزی موجود غیر زنده ایسـت که واحد آن اتم اسـت در مقایسـه با سـاختار موجودات زنده که از یاخته و

سلول تشکیل می شوند. با توضیح فوق بنظر این عبد یک خانواده سالم فرزندان سالم ببار می آورد و خانواده سالم اولاً یک قانون اساسی روحانی دارد که خط و مشی روحانی افراد را در رابطه با همدیگر توضیح میدهد و بدون آن اساس کار از هم پاشیده میشود و ثانیاً ،و نه مستلزماً باید اقتصاد معقولی را داشته باشد. کسانیکه معتقد هستند دین جایی در خانواده ندارد و یا پدر ومادر لازم نیست و احکام دین را مانند نماز و روزه اجرا نمی کنند باید بدانند که پرورش کودکان لزوم به اطاعت آنها از پدر ومادر هست و والدین بی روزه و نماز که اطاعت خود را از مرجعی بالاتر به کودکان نشان نمی دهند فرزندان حرف شنوی نخواهند داشت بخصوص در سنین بلوغ که رابطه پدر و مادر با بچه ها خیلی ضروری است. کسانیکه معتقد هستند دانش و اطلاعات مذهبی در مباحث تاریخی و اصولی و اعتقادی و تشکیلاتی و فلسفی مهم نیست اطفال خود را در سنین بلوغ که بشر سؤالات روحانی زیادی دارد بدست دیگران می سپارند، چون اگر طفل نتوانست سؤالات خود را از پدر و مادر بپرسد و جواب درست و قانع کننده بگیرد اعتماد خود به والدین ازدست داده و از جنبه های پائین تری به والدین خود می نگرد. کسانیکه تصور می کنند به غیر بهائیت از مراجع دیگری به عنوان قانون اساسی خانواده می توان استفاده کرد باید درصدد ترقی فکری اولاد بهائی را با بچه های دیگر که تربیت شده در خانواده های غیر بهائی هستند مقایسه کنند تا قضیه به عین العیان کشف شود. امّا آیا خانواده های بهائی از شرّ طلاق و دیگر مشکلات خانوادگی مصون مانده اند؟ پاسخ اول اینست تا چه حدّ بنای خانواده آنها از خشت و گل بهائی است که مندرج در آثار مبارکه هست. ثانیاً گذشته از روحانیت استحکام دهنده امر جمال مبارک مسائل روانی و اخلاقی دیگر هم هست که باید مدّ نظر گرفته شود. برای همین است که در این دیانت مقدس در صورت تمایل، زن ومرد به همدیگر قبل ازدواج می توانند از دوران نامزدی استفاده کرده و تحقیقات بیشتری در باره همدیگر بکنند. جرّ و بحث اساساً موضوع دعوای اکثر خانواده های امروز هست و آن عبارت از عدم قدرت و توانائی و دانش و بینش طرفین می باشد. پس خوب است که قبل از ازدواج زن و شوهر موضوعات مختلفی را مورد بحث قرار دهند تا آشنا بر زبان روانی و اجتماعی همدیگر بشوند

و پروژه های دو نفری را با همدیگر انجام بدهند مثل تبلیغ کردن باهمدیگر که نقاط ضعف به همدیگر جوش بخورد. با مطالعه و دقت فراوان در آثار مقدسه در امر ازدواج می توان نتیجه گرفت که طرفین ازدواج بهتر است قرارداد ازدواج را به کمک پدر ومادر همدیگر مشترکاً بنویسند و قانوناً امضاءکنند. در این دیانت همه چیز با مدرک و سند مطلوب است ولی اساسنامه ازدواج باید در قالب دین و حکومت کشور تنظیم شود. این مدرک برای حفظ و صیانت فرزندان است که پدر و مادر آنها به دلایل احمقانه و سود جویانه از همدیگر جدا نشوند . مثلاً اگر یکی از طرفین بخاطر عشق جدید و هوس نو میخواهد راه جدایی را پیشه کند، طبق قرارداد امضاء شده باید خسارت آنرا هم بپردازد. و بنده شدیداً پیشنهاد میکنم که امر قرار داد ازدواج مسئله ای قطعی بشود چون مرور زمان افراد را عوض میکند و قرار دادهای شفاهی را به طاق نسیان میسپرد و در این میان اطفال رنج عظیمی را تحمل میکنند که میتوان جلوی آنرا گرفت. نقش مهریه در دیانت بهائی که جنبه وجوبی ندارد برای مساعدت انسانها در رسیدن به هم دیگر هستند که جلوگیری از سنت های دیرینه ایست که مبالغ بیش از حدّی را برای ازدواج قائلند و نوعیت شهری و روستائی آن که طلا و نقره را به معیار آورده است شاید برای این است که جمال مبارک زندگی روستائی را بیشتر ترجیح می دادند و به خاط این دلیل مهریه اهل روستا را نقره تصویب فرموده اند که شاید مردم در روستا بمانند و شهر را شلوغ نشود وکار کشاورزی معلّق نماند

تفسیری
بر آیات آزادی

انّا نری بعض النّاس ارادوا الحرّیه و یفتخرون بها اولئک فی جهل مبین * (۱۲۳) انّ الحرّیة تنتهی عواقبها الی الفتنة الّتی لا تخمد نارها کذلک یخبرکم المحصی العلیم * فاعلموا انّ مطالع الحرّیة و مظاهرها هی الحیوان و للانسان ینبغی ان یکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرّ الماکرین * انّ الحرّیة تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلین * (۱۲٤) فانظروا الخلق کالاغنام لا بدّ لها من راعٍ لیحفظها انّ هذالحقّ یقین* انّا نصدّقها فی بعض المقامات دون الاخر انّا کنّا عالمین * (۱۲٥) قل الحرّیة فی اتّباع اوامری لو انتم من العارفین * لو اتّبع النّاس ما نزّلناه لهم من سمآء الوحی لیجدنّ انفسهم فی حرّیة بحتة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزّل من سمآء مشیته المهیمنة علی العالمین * قل الحرّیة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیة لله الحقّ و الذی وجد حلاوتها لا یبدّلها بملکوت ملک السّموات و الارضین *

(براستی ما می بینیم بعضی ازمردمرا که خواهان آزادی(حیوانی)اند وافتخار میکنند بدان. آنان در گمراهی آشکارند * براستی آزادی(حیوانی) منتهی می شود عواقب آن به فتنه ای که خاموش می گردد آتش آن ، اینچنین خبر می دهد شما را حسابگر دانشمند * پس بدانید براستی مطالع آزادی(حیوانی) و مظاهر آن ،این حیوانست و برانسان شایسته است که باشد تحت قوانینی که محافظه کند او را از نادانی و زیان فریبکاران * براستی آزادی (حیوانی) خارج میکند انسان را از شئون ادب و متانت و قرار میدهد او را از اراذل * پس نظر کنید بر خلق مثل حیوانات،لابدبرای او(باید باشد)شخص چوپانی که حفظش کند. براستی این حق یقین است. براستی ما تصدیق می کنیم(آزادی) را در بعضی موارد غیر دیگر، براستی ما بوده ایم از دانشمندان * بفرمای: آزادی در پیروی فرامین من است اگر شما از آگاهانید* اگر پیروی کنند مردم آنچه را نازل کردیم برای آنان از سماء وحی در می یابند خویشتن را در آزادی کامل ، خوشا برای کسیکه دریافت

مراد خداوند را در آنچه نازل کرده از آسمان مشیت پُر هیمنه خویش برای جهانیان*بفرمای:آزادیی که منفعت میدهد شما را براستی آن در عبودیت برای خداوند حقیقی است و کسیکه دریافت شیرینی آنرا، بدل نمی کند به ملکوت مُلک آسمانها و زمینها*

آزادی ظاهراً جان بخشترین کلام در زبان انسانهای ترقی خواه قرون اخیر در ملل جهان بوده است. این کلمه که معنی رهایی می دهد رساننده آزادی و رهایی انسان از بند ظلم و استبداد رژیم های سیاسی و مذهبی است و روی این اصل یک مبحث اجتماعی را در بر می گیرد و دخلی در مشاکل روانی و روحانی انسان ندارد. آزادی اعلان مخالفت و مقاومت در برابر زور است ودر حالی که قصد از بین بردن آنرا دارد عاری از فلسفه و نقشه ایست که اصالت خود را بعد از بین بردن استبداد نشان دهد. این علت اساسی مشکلات بعد از انقلاب های اجتماعی اخیر بوده است. مردم در حالی که از ظلم و جور به فغان آمده اند نقشه دیگری ندارند که جایگزین رژیم های فاسد بشود روی این اصل همیشه از چاله به چاه می افتند. خداوند بزرگ در قران مجید این مسئله را بخوبی نشان میدهد که باید در ابتدا بدی را تشخیص داد و مسّلح به سلاح تقوی بود، یعنی رژیم فاسد را از بین برد که وظیفه بشر است امّا به جای آن چه باید کرد، یعنی هدایت کار بشر نیست و شخص مخصوصی به نام پیغمبر باید آنرا بیاموزاند چنآنکه می فرماید **ذلک الکتاب لاریب فیه هدیً للمتقین**. مثلاً هر شخصی می تواند تشخیص بدهد که دیواری کج است، ولی چند نفر قادر هستند که دیوار درست را بنا کنند؟ در غرب که مردم مدتهاست سیاست های اجتماعی خود را از دین جداکرده اند چاره ای برای استبداد اندیشه کرده اند که به فلاسفه یونانی بر میگردد و آن دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم از طریق انتخابات آزاد است. ولی اگر اکثر مردم نادان و جاهل و بی خبر باشند آیا رژیم های انتخاب شده از طریق مردم نمایانگر واقعی ذهن و دانش مردم نیست و در اینصورت دموکراسی و حکومت اکثریت مردم نفهم به ضرر و زیان خود مردم نیست؟

حضرت بهاءالله در این آیه مُعظّم صریحاً تصریح میفرمایند آزادی به مفهوم عدم قوانین و قراردادهای اجتماعی و فردی آنارشیسم و هرج و مرج است که

خوشبختانه مورد قبول هیچ کس نیست و در باره حفظ و حفاظت انسان از مشاکل اجتماعی و فردی، قوانین الهی را پیشـــنهاد میفرمایند که مندرج در کتب آســـمانی دین بهائیست. رژیم های دموکراسی غربی در کشورهایی که سطح فکری مردم به درجات لازم نرسیده حکومتهای نادانی را به روی کار میاورد که در آن اقلیت فهمیده همیشه زیر بار رنج اکثریت پایمال میشود. افراد این کشور ها گرچه از شخصیت فردی نسبتاً بارزی بر خوردارند ولی عدم دانش و فهم اجتماعی آنها موجب بدبختی آنان شده است درست مثل اشکالی که از بغل هم قراردادن هزاران تکه تشکیل می شود، وقتی افراد این ملت را در اتحاد اجتماعی کنار هم میگذارید تصویر بزرگ استبدادی بدست می آید که به جان همه می افتد. بسیاری از رژیم های مستبد فعلی از طریق انتخابات آزاد و همگانی صـــورت گرفته. در نتیجه محض انتخابات ما به آزادی اجتماعی و دموکراسی دست نمی یابیم. انتخاب یک دیکتاتور باعث دموکراســـی نمی شـــود. رژیم های چپ گرای قرن اخیر که به انتخاب یک حزب منتهی می شد دیکتاتوری شورای مرکزی را به همراه میاورد که به نحوی خطرناکتر از افراد مســـتبد حاکم بر جامعه بوده اند. امّا در غرب و کشـــورهایی مانند امریکا و انگلســـتان نه تنها انتخابات آزاد وجود دارد بلکه فراد جامعه دو گروه مخالف را انتخاب می کنند مانند حزب دموکرات و جمهوریخواه درامریکا که به خون همدیگر تشنه هستند و در هر فرصتی آبروی همدیگررا می برند. به خاطر جنگ این دو حزب مردم تا حدودی از شرّ احزاب سیاسی در امان هستند. پس تضاد اجتماعی در قالب انتخاب احزاب سیاسی مخالف، دموکراسی را می تواند به وجود بیاورد. در دیانت بهایی که برای اولین بار حکومت مذهبی در قالب انتخابات ارائه داده شده بر اساس همین فلسفه تضاد اجتماعی بنا شده است. ولی با تقسیم کار امور مذهبی دو مؤسسه جدا از همدیگر را پیشنهاد داده است. اولی سازمان **بیت العدل** است که مرجع قانونگذاریست که در مقایسه با آیت الله و توضیح المسائل آنها در اسلام و دستگاه پاپ در مسیحیت وجود دارد. اعضای آن همه از مردها هستند که بصورت انتخابی روی کار می آیند و منفرداً هیچ قوه ای ندارند و فقط بصورت یک ارگان نُه نفری قادر به اجرای وظایف خود هستند. امّا برای جلوگیری از استبداد که بفرموده حضرت ولی امر الله **شیطان قوه مرکزی**

بیش از حدّ است، سازمان دیگری که اعضای آن فقط زنان عالم هستند در برابر قوه بیت العدل وجود دارد که به علّت تفاوت مسؤلیت، این دو سازمان نمی توانند به پر و پای همدیگر به پیچند. سازمان دوم که **"دارالولایه بین المللی"** نام دارد مسؤلیت تفسیر و ارائه منظور اصلی آیات کتاب خدا را بعهده دارد که آنرا از طریق ضابطه اصل دیانت بهائی که می گوید **"دین باید مطابق علم وعقل باشد "** عمل می کند. این حق تفسیر به بیت العدل داده نشده تا جای رقابت بین این دو مؤسسه از بین برود. همچنین دارالولایه حق آوردن حکم جدید را ندارد. روی این اصل خداوند با تقسیم مسؤلیت از طرفی، دست این دو مؤسسه را بسته است و از طرف دیگر هر دو را به هم دیگر محتاج کرده است. بیت العدل محتاج تفسیرات دارالولایه است که بتواند قوانین جدید بیاورد و دارالولایه محتاج مُهر مصون از خطای بیت العدل است تا تفسیراتش قابل قبول جامعه بهائی بشود.

دموکراسی امریکائی که الان در سراسر کره زمین آرزوی مردم کشورهای جهان است و تنها مسیر به سوی آزادی شناخته شده است گرفتاریهای بسیاری را دارد که سرانجام به سقوط آن منجر خواهد شد. این رژیم حکومتی که به تساوی حقوق همه مردم در همه جا اعتقاد دارد تا دم در خانه ها حکومت میکند، ولی به محض اینکه وارد خانه شد از هم می پاشد. اعضای خانواده از یک مرد و یک زن و معمولاً فرزندان نابالغ تشکیل می شود. چطور می شود دموکراسی را از طریق آراء دو نفر مخالف با همدیگر پیاده کرد؟ آیا شرکت کودکان خردسال در رأی گیری زن و شوهر کار درستی است؟ در همین جاست که اساس خانواده به علت مخالفت زن و شوهر و فقدان روشی که بشود آنها را متحد کرد از هم می پاشد. آیا چاره کار اینست که با تمسّک به سیستم های ارتجاعی مذاهب گذشته، ریاست را بعهده مردان گذاشت و با پایمال کردن حق زنان کار را به حکومت طالبان در شرق و مورمون ها و شاهدان یهوَه درغرب،کشید؟ در اینجاست که کار برد تکنیکی دیانت بهائی به کار می آید. دیانت بهائی قراردادیست بین زن و شوهر که حاکم نامرئی و وجدانی افراد است. بین دو بهائی واقعی مشکل اعتیاد به مواد مخدّر و اعمال غیر قانونی مبحث جنگ و جدال نیست و چون زن و شوهر در زیر حکومت حضرت بهاءالله دست به این کارها نمی زنند.پس در خانواده

بهائی همیشـــه مرجعی الهی وجود دارد که نگهبان خانواده هاســـت. و در آینده به پیشنهاد بنده قرار دادی رسمی به امضاء زن و شوهر قبل از ازدواج می رسد که وعده های شفاهی زن و شوهر را بهمدیگر ثبت میکند و متخلّف را بر سر جای خود می نشـاند. این قرار داد با کمک والدین هر دو طرف تنظیم می شـود که از چار چوب حکومت و دیانت بهائی خارج نگردد. این قرارداد مانند شـــخص ثالثی از جانب حضرت بهاءالله حاکم خانواده خواهد بود.

امّا بزرگترین معنای آزادی، رهایی فردی و استقلال وجودی یک شخص است که هنوز هیچکس و گروهی و سازمانی و یا قانونی حتی قادر به تشریح آن نبوده است و این از شاخصه های دیانت بهائی است. یکی از این غربیان به من میگفت من از این دو پهلو حرف زدن شـما سـر در نمی آورم. شـما دم از آزادی حقیقی انســان می زنید و در عین حال تن به اطاعت قوانین بهاءالله می دهید. اطاعت از یک فرد هر چه قدر والا و بزرگ، انسان را به اسارت میکشـاند ، نه به آزادی. بنده ناچیز عرض کردم جمال مبارک معلّم آزادی حقیقی انسان است که از طریق تعلیمات خود ،ما را به خود آگاهی سوق میدهد تا از همه وجود خویش آگاه بشویم و در نتیجه از قیودات بی ربط و بی فایده نجات پیدا کنیم. قصـــد این خداوندگار انسان به بند کشیدن بشر و مطیع کردن او نیست. دیانت او چون نسخه ایست که از طرف سـازنده انســان صــادر شــده که رفع مرض نماید، اطاعت از او همان اطاعت از دکتر و طبیب حاذق اســت که مدرک تحصــیلی آن رهایی اســت. بر خلاف دانشـمندان و رهبران مذهبی که در کثافات غرور و نجاسـات منیّت غوطه ورند، آن حضرت با اینکه مظهر بی چند و چون خداوند لایزال هستند شأن خویش را در رابطه با بندگان خود چنین اظهار میدارند. قوله عجیب:

"این بنده خود را در ساحت یکی از احبای خدا معدوم میدانم و مفقود می شـمرم تا چه رسـد در بسـاط اولیاء فسـبحان ربّی الاعلی" رابطه آن جمال قدسـی با ما رابطه عاشـقانه پدر و فرزند اسـت، نه حکومت دیکتاتوری که عدّه ای از پیروان گمراه و دروغین ایشان در قالب رفتار خاضعانه می خواهند نشان بدهند. با شاهد گرفتن این بیان مبارک بنده به همه اعلام میکنم که هیچکس حق ندارد به هیچ وجهی حتّی در خاطر کثیف خود ، خود را بر هیچکس ترجیح بدهد. گمراهترین

انسانها و مریض ترین آنان همه برای حضرت بهاءالله مهم هستند. اگر شخصی نادان و مریض است البته توجه بیشتری میخواهد، نه رفتار مغرورانه و خودپسندانه و قضاوت جاهلانه. منشأ رفتارهای روحانی نما از مقایسه با دیگران صورت میگیرد که همیشه اشتباه است. چون بر اساس فلسفه وحدت الهی در دیانت بهائی هیچ دو موجودی مثل هم خلق نشده اند. روی این اصل قابل مقایسه نیستند. ولی وقتی شخص بد بختی خود را با دیگران مقایسه کرد و برتری خود را به شخص احمق خود اثبات کرد دچار مرض بعدی یعنی غرور می شود. انسان مغرور که اساساً مجرای تنفّس روحانی او گرفته است از هیچ کس حرف حساب را نمی پذیرد و معمولاً در مقایسه اشتباه می کند و چون به اشتباه خود پی برد آنرا قبول نمی کند چون به علّت غرور دِماغ روحانی اوگرفته است و در اینجا به سومین مرض روحانی دچار می شود که حسادت است. حسادت کثیفترین حالت ممکن روحانیست، بطوریکه راه حسود الی الابد به ملکوت خداوند مسدود است. این مرضِ شیطان پلید دشمن حضرت بهاءالله یحیای یموتی بود که سرانجام به علت این ویروس روحانی خود را مطرود کرد.

همان طور که عرض شد آزادی روحانی دردوران فعلی بشر به سختی بدست می آید. اکثر قریب به اتفاق مردم متأسفانه در دام غم و اندوه و نگرانی و اضطراب و یأس و نا امیدی وترس و واهمه و دعوا و مشاجره و تنهایی و بیکسی و مشکلات خانوادگی و غیره و غیره چنان گرفتار و مستأصل هستند که تمام آزادیهای اجتماعی و سیاسی محصول دموکراسی هیچ کمکی به آنها نمی تواند بکند و این مشکلات روحانی را دانشمندان با امراض روانی عوضی گرفته اند، چون به روح اعتقادی ندارند در نتیجه انواع واقسام دواهای نامربوط برای مردم بیچاره می نویسند که کار را خرابتر میکند. بنده امروز نسخه این دوا را برای همه مینویسم که با چشم خود راه حل را ببیند.

کسانیکه بهایی هستند اگر از این مشکلات ذکر شده رنج می برند بلافاصله به امر ابلاغ دیانت بهایی بپردازند. حتی اگر لال و کور و کر هم هستند اشکالی ندارد. باید در همه اوقات از نتیجه کار خود بر حذر باشند چون آن را فقط جمال اقدس ابها می داند. بنا براین اگر به انکار برخورد کردید و یا شرم و خجالت مانعتان

می شـود اصـلاً توجهی نکنید و بعد از اینکه به نُه نفر ابلاغ امر کردید نتیجه را رسماً می بینید.

امّا افرادی که بهایی نیستند بلافاصله به جلسات بهایی تشریف برده و با اشخاصی که مشـغول تبلیغ هسـتند معاشـرت نمایند فوراً اثر مثبت را ملاحظه می کنند. در همـه حـال از افراد بهـایی تنبلی کـه بـه دین و امر تبلیغ توجهی نمی کننـد دوری نمایند. این افراد متأسفانه تصـادفاً اسم بهایی به آنها چسبیده، مثل کتابی هستند که اسـم آن بهایی اسـت و و قتی به داخل آن توجه می کنید مطالبی کاملاً مغایر نام کتاب در آن وجود دارد.

استقلال و آزادی روحانی بشـر در دیانت بهایی آنقدر عمیق و با شـکوه اسـت که جمال مبارک با روشـی حیرت آور به ما می آموزاند که سرانجام روحانیت، ما را مظهر خداونـد متعـال می کنـد. بنـده از میـان هزاران متون مبـارکـه در این زمینـه توجه شما رابه اشعار آن وجود مقدس پدر آسمانی مان جلب می کنم قوله عمیق:

این دل عاشق بود عرش اله — چونکه پاک آمد ز قید ما سواه
چون ز حبّش بیت او معمور شد — او به بیت و بیت او مستور شد
بیت او از سنگ و گِل نبود بدان — بیت او جز دل نباشد ای جوان
چونکه قلبت پاک شد ازنور او — شد مقامش چونکه آمد طور او
چونکه بیت الله عاشق شد تمام — جلوه معشوق آمد بر دوام
بازعشق آمد حجاب عقل سوخت — خرمن‌عرفان وعلم و فضل سوخت
چونکه‌غیرش نیست دربیت ای‌پسر — جمله حکم او بدان تو سر بسر
پس‌توچشم وگوش‌ودست ازاوبدان — او ببیند او بگیرد آن زمان
جان عارف مسجد اقصای اوست — مخزن اسرار او ادنای اوست
چاره ئی اکنون ز نو باید نمود — این نصیحت را بجان باید شنود
هم ز هجر و وصل هر دو در گذر — تا رسی در رفرف اصل ای پسر
تا تو در هجری یقین در آتشی — هم ز وصلش در تب و هم ناخوشی
پای نِه بر عرصه پاک بقا — که بود غیرش در آن میدان فنا
گر حدیث کان لله خوانده‌ای — ور تو رمز لیس غیره دیده‌ای

پای همت اندرین ره تو گذار تا شوی فارغ ز وصل و هجر یار
چونکه دانستی یقین زاسرارجان که نباشد غیر یزدان در میان
پس زآب جان بران خاشاک را تا ببینی جلوه آن پاک را
تا ببینی تو وصال اندر وصال تا ببینی در دلت نور جمال
این بود وصلی که ضد نبود ورا بلکه هجرش می نباشد از ورا
وصل وهجرتوبود شرک ای پسر گر تو داری گوش بر پند پدر
زین دو عقبه چون‌هما بر پر برو تا هوای وحدت سلطان هو
لیک ترسم که بلغزد پای تو وَهم بد پیدا شود در رای تو
واجب آمد شرح این معنی کنم بیخ وسواس دل از بُن بر کنم
تا نیفتی زین بیان اندر غرور وارهی ازکبر و ناز و شرّ و شور
وصل او را تو تجلّیش بدان که شده بیچند وچون در تو عیان
نور او در تو ودیعه او بود جهد آن کن تا که او ظاهر شود
پس‌تو وصل او زخود جوای‌نگار تا نه بینی بعد از این هجران یار
مخزن کنز الهی هم توئی لیک از غفلت پی اینان دوی
تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش رادرهجر و گمراهی بدان

اشاره به حدیث "کان الله و لم یکن معه شیئ
اشاره به آیه "لیس کمثله شیئ" (الشوری ١١)

تفسیر بیان مبارکه "یَلهُمُهُم مایشاء" در رابطه با بیان مصونیت الهیه بیت العدل اعظم

طبق فرمایش مبارکه در کتاب اقدس اعضای بیت العدل مُلهِم به الهامات الهیه هستند و این موضوع در تفسیر حضرت ولی امر الله به صراحت بیان گردیده است. چنانکه در کتاب دور بهائی می فرماید: **کلمه مبارکه " انّه یلهُمُهُم ما یشاء" اطمینان صریح حضرت بهاءالله به این نفوس است و بنابراین فقط این نفوس مَهابط هدایت و الهامات الهیّه‌اند نه هیئت منتخِبین که رأساً و یا بطور غیر مستقیم ایشان را انتخاب مینمایند و این الهام همانا روح حیات و حافظ نهائی این ظهور اعظم است.**

در این راستا عدّه ای از بهائیان به طور دوستانه با بنده برخورد کرده و تذکر داشتند که با آنچه در باره بیت العدل اعظم در کتب بهائی وجود دارد راهی برای قبول عقاید و دعاوی من نمی تواند وجود داشته باشد. چون بیت العدل اعظم صریحاً با مخالفت به عقاید بنده، این جانب را طرد کرده و راهی برای گوش کردن و پیروی از من وجود ندارد. بالاخره یکی از آنها گفت شما چگونه جواب خدا را خواهید داد؟ جواب شما چیست و چگونه خود را قانع می کنید که هنوز به دنبال این سخنهای نا مربوط می روید؟ بنده عرض کردم چون شما با این سؤال از جنبه اعتراضی به مرحله پرسش در این زمینه گام برداشتید. من به شما پاسخ خواهم داد. در اینکه بیت العدل مصون از خطاست و اعضای آن ملهم به الهامات الهیه هستند بحثی نیست. ولی چگونگی این الهام رسانی به اعضای آن، مسئله ایست که مورد تحقیق بهائیان قرار نگرفته است. حضرت عزیز ولی امر الله دراین زمینه می فرمایند: **بدون این مؤسّسه وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمرّه بی نصیب ماند <u>و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب</u> شود**. پس این واضح است که مؤسسه ولایت باید این هدایت یعنی الهام

را به اعضای بیت العدل تفویض کند. یعنی این مُلهم بودن اعضای بیت العدل بطور مستقیم صورت نمی گیرد و علّت آن مسئولیّت الهی دارالولایه عمومی است که ساختمانی در جوار بیت العدل باید باشد و عملکرد و وظیفه آن تفسیر و درک نصوص مبارکه است که بر اساس اصل مطابقت علم و عقل صورت می گیرد. عین بیان مبارک چنین است: **در قرب این دو بنیان رفیع البنآء واین دو معهد قویّ الأرکان بنائی دیگر که دارالولایه و مرکز تبیین و تأویل و تفسیر احکام منصوصه است و مؤیّد و متمّم هیئت تشریعیّه است متدرّجاً مرتفع خواهد گشت**. پس معلوم شد که دارالولایه مرکز تفسیر نصوص دیانت بهائی است و گرچه افراد انتخاب شده آن که باید از زنان بهائی باشند و به مسئولیت تفسیر ادامه می دهند ولی آنان بطور انفرادی مفّسر و مبیّن نیستند. تفسیرات آنان همان هدایت الهیه ایست که مستلزم آگاهی اعضای بیت العدل می باشد تا بتوانند قوانینی ایجاد کنند که مخالف و مباین دیانت بهائی نباشد. این وظیفه حضرت ولی امرالله و جانشینان احتمالی او بوده است. آنحضرت می فرماید: **هر گاه تصمیمی را وجداناً مُباین با روح آیات مُنزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید**. بنابر این واضح و مشخّص است که تصمیمات بیت العدل ممکن است با تعالیم دین بهائی مغایرت پیدا کند و به همین دلیل است که محتاج الهامات الهیه از طریق حضرت ولی امرالله بوده و در نبود او پیران خمسه که بنده یکی از آنها هستم و بعد از نبودن پیران خمسه این مسؤلیت جنبه عمومی پیدا کرده و در قالب دارالولایه عمومی تا انتهای دیانت خدا ادامه پیدا خواهد کرد. در نهایت باید عقلاً پذیرفت که به صرف انتخاب، شخصی نمی تواند ناگهان دارای خلاقیّت فکری بشود که بتواند از طرف خدا الهام بگیرد

توضیحی بر روابط جنسی انسانها

مسائل جنسی و روابط عاشقانه بین انسانها از دیر باز مورد مداقّه و تحقیق متفکرین بوده و منبع اختلاف شدیدی در بین افراد بشر بوده است. امروزه در کشورهای غربی کار بجائی رسیده است که عنصر اصلی انسجام انسانها یعنی خانواده مورد حمله قرار گرفته و قصد آن میرود که اساس چندین هزارساله آن از هم بپاشد. پیروان و عاملین هم جنس بازی در تحت لوای آزادی فردی می خواهند در همه امورکشورها رخنه کرده و روش اعمال جنسی خود را بصورت یک فلسفه به هم بافته و تصمیم به اشاعه آن در بین همه انسانها و تغییر رفتار آنها در این زمینه دارند.
پیش ازآنکه وارد این موضوع بشویم بگذارید قدری درارتباط اعمال جنسی با روحانیت بپردازیم. درادیان عالم افراط در اعمال جنسی مورد سرزنش روحانیون بوده و آنرا سدّ راه نیل به مقامات روحانی دانسته اند. عدم ازدواج کشیش های مسیحی قدم اول در این مبارزه بود ولی اسلام معتقد بر قانونی بودن سکس بود و در قالب ازدواج های متعدد آنرا کنترل می کرد ولی شدیداً با روابط نامشروع مخالفت داشت. همین جریان در ادیان هندی مسیری کاملاً متفاوت داشت. بطوریکه خدایان همجنس باز مورد پرستش قرار می گرفتند. معبد ی در شهر تنجاور در جنوب هندوستان همه این اعمال جنسی را در قالب مجسمه های مختلف بر روی گنبد آن به معرض نمایش گذاشته است.
امروزه در قرن حاضر ما باید با یک دیدگاه علمی آنرا بررسی کرده و به خوب و بد آن آشنا بشویم. سکس و عشق در بین انسانها دو انرژی قابل تبادل به همدیگرهستند. اگر بین دو معشوق پر حرارت عمل جنسی بیش از حدّ صورت بگیرد دامنه عشق دو طرفه را سرد می کند و بر عکس اگر کمتر بشود بر

انرژی عشق می افزاید. اگر ما معتقد بر این فرمول بشویم می توانیم جریانات و مشکلات زیادی را با بکار گرفتن آن حل کنیم.
دوستی از من پرسید دولت امریکا افرادی را بعنوان خرابکار در زندان گوانتاناموبی در کشور کوبا زندانی کرده است، به نظر شما آیا راهی برای عوض کردن این مذهبیون خرابکار وجود دارد؟ عرض کردم اگر در نهایت احترام برای این افراد مستخدمینی از خانمهای بسیار زیبا تعیین می کردند، بعد از مدتّ کوتاهی همه عاشق می شدند و بدنبال زندگی روزمرّه می رفتند. شخص دیگری در تورنتو با من درد دل میکرد و شِکوه از ازدواج خود میکرد. می گفت من عاشق زنم بودم و حالا بعد از شش ماه ازدواج، رابطه ما به سردی گرائیده و متوجه شدم در ازدواج اشتباه کردم. من به ایشان بطوردوستانه گفتم مشکل کار جنسی زیاد است. اگر هفته ای یکبار صورت بگیرد مشکل حل می شود و ایشان نسخه بنده را تجویز کرد و نتیجه مطلوب حاصل شد.
غرض از ذکر این مثالها این است که روانکاو وارد، می تواند از این طریق و بکار گرفتن این فرمول مشکلات روانی بسیاری را حل کند. غریزه خوردن و خوابیدن و استفاده از دستشوئی بین کودکان و برزگسالان مشترک است امّا به محض اینکه انسان با سکس آشنائی پیدا می کند دنیای او تغییر می کند و تمّدن فعلی همه ناشی از آن است و همین فرق زیر بنائی کودک و انسان بالغ است. گوئی سکس آخرین رنگ از رنگهای اصلی چهار گانه است که با اضافه شدن آن زندگی انسان به خود رنگ تمام می گیرد.
خداوند عالم دراسلام میگوید برای تشخیص زنا چهار شاهد عادل باید وجود داشته باشد، که محال است که چهار انسان عادل، حاضر به مشاهده عمل زنا بشوند و جلوی آنرا نگیرند. در بهائیت، اگر شخصی در وقت زفاف متوجه شد که همسر او باکره نیست، می تواند ازدواج را فسخ کند ولی حضرت بهاءالله در رساله سؤال و جواب درهمین کتاب می فرمایند اگر ببخشاید عند الله اجرعظیم دارد. حضرت مسیح مریم مجدلیه فاحشه معروف زمان خود را از مردن نجات می دهد. همه اینها به ما می فهماند که غرور جنسی بیش از حدّ

از نظر خدا مردود است . مولوی کبیر ناموس را مرض می داند و عشق را دوای آن تجویز می کند چنانکه در مثنوی می فرماید:

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

روابط غیر طبیعی که همان روابط نامشروع در دین بهائی است عبارتند از : رابطه جنسی بین دو مرد و دو زن یا سکس گروهی و یا رابطه جنسی با افراد خردسال و یا بین والدین و اولاد و دیگر اعضای نزدیک خانواده و یا رابطه جنسی فرد ازدواج کرده با شخص دیگری خارج از ازدواج، که همه ناشی از انحطاط روانیست و اگر جلوگیری نشود فرد را مریض روانی میکند و در حقیقت نوعی اعتیاد اجتماعی مانند قمار بازی است که در ابتدا با اختیار شخص شروع می شود و بعد به علّت تکرار اراده از دست می رود و نیاز جنبه اعتیاد پیدا می کند. فرق اعتیاد و نیاز در همین است که ما برای نیاز طبیعی عضو طبیعی در بدن داریم. برای همین است که انسان معتاد به غذا خوردن نیست چون مغز می تواند به معده دستور خود داری بدهد. بر همین روال است عمل خوابیدن و دفع و نیاز جنسی. ولی برای سیگار کشیدن و امثالهم دستگاه و سیستمی در بدن وجود ندارد که مغز بتواند دستور به جلو گیری آن بدهد. در نتیجه نیاز به سیگار مانند ویروسی در مغز جای می گزیند وکامپیوتر طبیعی خدا دچار نوسان گردیده و سر انجام از کار می افتد.

در این راستا افرادی هستند که جسم آنها بطورطبیعی اشکال دارد و این افراد گرچه بیگناه هستند ولی می توانند خطرناک باشند. خانمی در همین شهر که بنده زندگی می کنم. روزی از روی درد دل با من مشکلی را درمیان گذاشت که ناشی از عمل جنسی پدرش با او در دوران طفولیّت بود که منجر به خودکشی مادرش شد. از من نظر خواهی کرد که شاید بتوانم توضیحی بدهم که او بتواند پدر مرده اش را ببخشد، چون گذشته ازاین موضوع از قرارمعلوم پدر مرد خوب و مهربانی بود. بنده عرض کردم پدر شما انسان بیگناهی بود و باید او را بخشید. در توضیح گفتم این شبیه مرضی در بینائی است که بعضی از افراد قادر به تشخیص همه رنگها نیستند و برای این است که به کسانی که

نمی توانند رنگ سبز را ببیند تصدیق مخصوصی در رانندگی می دهند. بر همین روال عده ای بطور طبیعی انسانها را فقط مرد و زن می بینند و مادر و خواهر و دختر را درک نمی کنند و این علّت گرفتاری پدر بیچاره شما بوده است. گویا آب یخی روی داغ دل ایشان گذاشتم چون آهی از راحتی کشید و تشکر کرد.

لهذا اگر افراد همجنس باز مشکل مشخّص جسمانی دارند باید آنها را به حال خود واگذاشت و از مردم هندوستان درهزاران سال پیش این درس را فراگرفت و از هر گونه تخّطی در حقّ آنان جلوگیری کرد و با نهایت مهربانی از آنان دلجوئی به عمل آورد. ولی اگراین روش زندگی ناشی از اراده اولیه و میل شخصی بوده است و قصد این افراد این است که این عادت بد را در بین مردم اشاعه بدهند البته باید قوانینی تدوین کرد که جلوی آنها گرفته بشود. عمل همجنس گرائی یک تمایل طبیعی در انسان نیست و به دلایل روانی مختلف انسان آنرا در خود ایجاد کرده و برای رفع تنهائی و طبیعی شمردن آن میخواهند همه جامعه را به سمت این اعتیاد جنسی سوق بدهند. شخصی از این افراد که بهائی شده بود از من توضیح علمی برای مخالفتم می خواست. من به ایشان گفتم این گناهی در ردیف حسادت ظلم و غرور نیست برای این است که افراد می توانند بهائی بشوند ولی مانند یک آدم سیگاری باید بدانند که سیگار کشیدن علت ضعف قوای اراده درانسان است که قدم اول در ترک آن است و آیا همجنس گرائی بر همین روال است و یا نه، باید گفت اگر ما یک نظر خواهی همگانی از انسانهای خردسال بین ١٢ تا ١٤ سال از همه جای جهان به عمل آوریم، در می یابیم هیچ یک از این بچه ها حاضر نیستند بجای یک پدر و مادر دو تا پدر و یا دو مادر داشته باشند که نشان می دهد که طبیعت انسان در آغاز بلوغ که هنوز پاک و دست نخورده است با این روش مخالف است. هر بچه ای محتاج محبت پدر و مادر است و داشتن دو پدر و ویا دومادر اختلال روانی ایجاد می کند.علت اصلی این نوسانهای فعلی در اطوار و اخلاق بشرناشی از

عدم تعادل بین پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی است که چاره آن پیشرفتهائی روحانیست که آئین بهائی در حل آن می کوشد.

تشریح قوانین دیانت بهائی

قوانین دیانت بهائی بزرگترین هدیه خداوند برای بشریّت است زیرا از عقل نا محدود خلاّق جهان صادر شده است و معالجه الهی برای درمان اختلافات خانمان سوزیست که اگر ادامه پیدا کند امکان انهدام کره ارض و تخریب عظیم غیر قابل جبرانی بر آن خواهد گذارد. دلیل عدم ایجاد عدالت اجتماعی در کره زمین بین انسانها تدوین قوانین کاملاً مغایر و مخالفی است که در یک امر در دوکشور مختلف وجود دارد. مثلاً برای یک جرم چندین قانون مختلف در کشور های متفاوت وجود دارد که نمایانگری عینی است که این قوانین قادر به تشخیص نیاز بشری نیستند.

اساس قانون گزاری در بین دولت ها و منبع آن جنایت کاران و خیانت کارانند. هر وقت فرد قانون شکنی درد سری برای مردم ایجاد کرد بلافاصله قانونی برای جلوگیری آن ایجاد می شود که مردم بیگناه مجبور بر اطاعت آن هستند در حالیکه قانون شکنان بدنبال خلاف جدیدی هستند که قوانین جدید ایجاد بشود. گوئی آنها رئیس و فرمانده ای هستند که دستورات نوینی را گوشزد دولت ها می کنند.

امّا خداوند دستورات و احکامی را ایجاد کرده است که بطور اساسی جلوی خیانتکاران را می گیرد. برای مثال از زمان ظهور حضرت بهاءالله و دیانت بهائی چقدر افرادی مانند هیتلر و استالین و غیره باعث جنگهای خانمان سوزی شده اند که میلیونها نفر جان و مال خود را از دست داده اند. اگر بشریت به فرمان حضرت بهاءالله دولت جهانی را تشکیل داده بود و خلع سلاح عمومی صورت می گرفت این اتفاقات غم انگیز صورت نمی گرفت. مثلا در ایران اگر مردم دیانت بهائی را پذیرفته بودند در چنگال علمای جاهل نمی افتادند.

اگر امروزکشور های اسلامی تساوی حقوق زن و مرد را رعایت می کردند هرگز به این فلاکت اقصادی کشیده نمی شدند.
کار برد عملی قوانین بهائی را در کشور های جهان می توان مورد آزمایش گذاشت. ترقیّات مردم کشور ها را، در تناسب و شباهت قوانین آن با دیانت بهائی را می توان سنجید. یعنی هر ملتی که قوانین آن نزدیکتر به دیانت بهائی است مرفّه تر و پیشرفته ترست و بر عکس هر که بر خلاف قوانین خدا عمل می کند وضع ملت و مردم آن خرابترست. آیا این دلیل کافی برای درستی میزان بهائیت نیست؟ چه آماری از این واضح تر که علماً و عیناً می توان آنرا مشاهده کرد.
در این راستا شخصی از بنده پرسید فایده داشتن ۹ کفن برای مرده در تابوت چیست؟ شخص مرده چه احتیاجی به کفن و تابوت و اشغال خاک در قبرستان دارد؟ آیا بهتر نیست که بدن سوزانده شود و خاکستر آن در هوا پخش شود؟ بنده عرض کردم حضرت بهاءالله خود را طبیب الهی می دانند که برای بشریت مریض آمده اند. گاهی نسخه طبیب را نمی شود فهمید ولی عمل به آن جان مریض را نشان می دهد. نمونه آن همین قانون کفن و دفن است که من برای شما شرح می دهم. انسان صاحب اشیاء مادیست که می توان آنها را دید و بررسی کرد ولی علاقه به آنها جنبه مادی ندارد. چون علاقه و تعلّق، مادّی نیست. انسان بعد از مردن علاقه خود را به جسم خود به آسانی از دست نمی دهد. باید با مرور زمان آنرا قبول کند وبی احترامی و سوزاندن بدن درد روحانی شدیدی در او ایجاد می کند مگر اینکه در راه خدا به خواسته خود تن به آن داده باشد
روزی یکی از این دوستان غربی همین ایراد را بر من وارد کرد. به جای جواب دادن از او پرسیدم آیا سگ دارد. جواب داد بلی و گفت خیلی هم آنرا دوست دارم. من گفتم اگر شخصی یک میلیون دلار به شما بدهد آیا حاضر به فروش آن هستید؟ گفت بله. گفتم ولی شخص خریدار شرطی برای خرید دارد. گفت چه شرطی؟ گفتم میخواهد در پیش شما این سگ را قطعه قطعه کند و شما

باید حضور داشته باشید. آیا حاضرید آنرا بپذیرید؟ گفت هرگز تن به آن نخواهم داد. گفتم این بدن شما که سالهای متمادی از آن برای بودن در این جهان استفاده کرده اید آیا کمتر از آن سگ است؟ بیچاره سکوت کرد و گفت Tony you are right!

کتاب مستطاب

اقدس

بسمه الحاكم على ما كان و ما يكون

به اسم او حاكم بر آنچه بود و آنچه خواهد بود

انّ اوّل ما كتب الله على العبادعرفان مشـرق وحيه و
براستی اول چیزیکه نوشت خداوند بر بندگان شناسائی مشرق وحی و
مطلع امره الذى كان مقام نفسـه فى عالم الامر و
مطلع امر او که بوده است مقام نفس (پیامبر) او در عالم امر (دین) و
الخلق من فاز به قد فاز بكل الخير و الذى منع انّه
خلق.هرکه فائزبرآن شد همانا فائز گردیده بر همه خوبیها وکسیکه ممانعت ورزید براستی او
من اهل الضّلال ولو يأتى بكل الاعمال* اذا فزتم
از اهل ضلالت است ولواینکه بیاورد(آراسته گردد) به همه اعمال*چون فائز شدید
بهذاالمقام الاسنى والافق الاعلى ينبغى لكل نفس ان
بر این مقام شامخ و افق اعلی شایسته است بر کل نفوس بر اینکه
يتّبع ما امر به من لدى المقصـود لانّهما معاً لا يقبل
تبعیت نمایند آنچه که امرفرموده بآن ازنزد مقصود براستیکه آن دوتوأم اند قبول نمیفرماید
احدهما دون الاخرهذا ما حكم به مطلع الالهام *(٢)
یکی را بدون دیگری، این است آنچه که حکم فرمود بر آن مَطلع الهام *
انّ الذين اوتوا بصائر من الله يرون حدودالله السبب
براستی کسانیکه دارای بینش الهی هستند ملاحظه میکنند احکام خداوند سبب

الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انّه من
اعظم برای نظم عالم و حفظ امتهاست و کسی که غفلت ورزید براستی اواز
همج رعاع * انّا امرناکم بکسر حدودات النّفس و
حشراتی پست است* براستی ما امر کردیم شما را به کسر (شأن) حدود نفس و
الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انّه لروح الحیوان
هوی نه آنچه را که مرقوم شد از قلم اعلی، براستیکه آن روح حیات است
لمن فی الامکان * قد ماجت بحور الحکمة و البیان
برای آنکه در (عالم)امکانست* همانا مواجّ گردید دریاهای حکمت و بیان
بما هاجت نسمة الرّحمن اغتنموا یا اولی الالباب* انّ
به آنچه مهیّج نمود نسیم رحمن(خدا) غنیمت شمارید ای صاحبان خرد * براستی
الذین نکثوا عهد الله فی اوامره و نکصوا علی
کسانی که شکستند پیمان خداوند را در فرامین او و بازگشت کردند بر
اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدی الغنیّ المتعال *
عقب، آنانند از اهل ضلالت نزد (خداوند) غنی متعال*
(۳) یا ملأ الأرض اعلموا انّ اوامری سرج عنایتی
ای مردم زمین آگاه باشید براستی دستورات من چراغهای عنایت من است
بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک نزّل الامر
بین بندگان من و کلید های رحمت من است بر مردم من، اینچنین نازل گردید دین
من سماء مشیة ربّکم مالک الادیان * لو یجد احد
از آسمان مشیت خداوندگارتان مالک ادیان * اگر در بیابد شخصی
حلاوةالبیان الذی ظهرمن فم مشیة الرّحمن لینفق ما
شیرینی سخنی را که ظاهر گردید ازدهان مشیت خداوند، ارزانی میکند آنچه را
عنده و لو یکون خزائن الارض کلها لیثبت امراً من
نزد اوست ولو اینکه باشد خزینه های ارض تماماً ،که تا مستقر کند امری از

اوامره المشرقة من افق العناية و الالطاف * (٤) قل
اوامر درخشـــان او را از افق عنايت و الطـاف * بفرمـا
من حدودی يمرّ عرف قميصی و بها تنصب اعلام
از احکام من می وزد بوی قميص من و به آن برافراشته می گردد پرچمهای
النصر علی القنن و الاتلال * قد تکلم لسان قدرتی
پيروزی بر کوهها و بلنديها * همانا تکلّم می نمايد لسـان قدرت من
فی جبروت عظمتی مخاطباً لبريتی ان اعملواحدودی
در جبروت عظمت من مخاطب با مردم من، که عمل نمائيد احکام مرا
حبّاً لجمالی طوبی لحبيب وجد عرف المحبوب من
از روی عشق بر زيبائی من ،خوشا بر عاشقی که دريافت بوی محبوب را از
هذه الکلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن
از اين کلمه ای که جاری گشــت از آن نفحات فضـــل،بر شـــأنی که
لا توصف بالاذکا ر * لعمری من شرب رحيق
که موصـــوف نمی گردد به کلمات*ســوگند بر جان خويش هر که نوشـــيد باده
الانصاف من ايادی الالطاف انّه يطوف حول اوامری
انصاف را از دستان مرحمت، براستی که او طواف می کند در گرد فرامين من
المشرقة من افق الابداع * (٥) لا تحسبنّ انّا نزّلنا
که می درخشد از افق آفرينش * تصور مورزيد براستی ما نازل کرديم
لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحيق المختوم باصـــابع
بر شـــما احکام را،بلکه باز کرديم مُهر شـــراب مختوم را با انگشـــتان
القدرة و الاقتدار يشهد بذلک ما نزّل من قلم الوحی
قدرت و اقتدار. گواهی می دهد بر آن آنچه نـازل گشـــت از قلم وحی
تفکّروا يا اولی الافکار * (٦)قد کتب عليکم الصّلوة
بينديشيد در آن ای صاحبان انديشه * همانا نوشتيم بر شما نماز را

<u>تســـع رکعات</u> لله منزل الایات حین الزوال و فی

نه(۹) رکعت برای خداوند نازل کننده آیات در هنگام ظهر و در

البکور و الاصـال * و عفونا عدّة اخری امراً فی

سپیده صبح و غروب * وعفو کردیم شماره دیگر (نماز نوزده رکعتی)را که امر شده بود در

کتاب الله انّـه لهو الامر المقتدرالمختار * و اذا اردتم

کتاب (بیان) خداوند. براستیکه او آمرمقتدرمختاراست وچون اراده کردید

الصّلوة ولّوا وجوهکم شـطری الاقدس المقام

بر نماز متوجه کنید صـورت خود را به سـمت (وجود) مقدس من، مقامی

المقدّس الذی جعلـه الله مطاف الملأ الاعلی و مقبل

مقدس کـه قرار داده او را خداونـد محل طواف ملأء اعلی وپذیرای

اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و

اهل شهر های باقی و محل صدور دین برای آنان که در زمین ها و

الســموات * و عند غروب شــمس الحقیقة و التبیان

آسمانها است * و هنگام غروب شمس حقیقت و تبیان (حضرت بهاءالله)

المقرّ الذی قدّرناه لکم انّه لهو العزیز العلاّم * (۷)

محلی که قرار دادیم برای شما، براستی اوست عزیز بسیار دانشمند

در تقریرات آمده

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز می فرمایند، که ا□ جمله صورت صلات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند، که بعد ا□ نزول صلات جدید، یعنی صلات کبیر و وُسطی و صغیر، صلات نه رکعتی نسخ شده و بنا براین بدیهی است که اگر آن صلات رو□ ی هم پیدا شود، دیگر نباید آنرا اجرا کرد □یرا صلات بعدی که امرو□ متداول است، ناسخ صلات نه رکعتی اوّلیه است. به هر حال صلات نه رکعتی اوّلیه امرو□ در دست نیست و آن موقعی نا□ل شده بود که هنو□ صلات جدید بعدی نا□ل نشده بود

كل شيئ تحقّق بامره المبرم اذا اشرقت من افق
همه چیز تحقق می پذیرد به امر مبرم او ، چون مُشرق گردید از افق
البيان شمس الاحكام لكل ان يتّبعوها ولو بامر
بیان شمس احکام ، بر کل است که تبعیت کنند ولو به دستوریکه
تنفطر عنه سموات افئدة الاديان * انّه يفعل مايشاء
منفطر (منسوخ) گردد از آن سماوات قلوب ادیان *براستی او انجام میدهد آنچه را بخواهد
و لا يسئل عمّا شاء و ما حكم به المحبوب انّه
و سؤال کرده نمی شود از آنچه بخواهد وآنچه را محبوب،حکم برآن کند براستی آن
لمحبوب و مالک الاختراع * انّ الذی وجد عرف
محبوب است،قسم بر مالک پدید آورنده * براستی کسی که در یابد بویی
الرحمن و عرف مطلع هذا البيان انّه يستقبل بعينيه
از خداوند و آگاه شود برمَطلع(گوینده)این بیان براستی استقبال میکند به چشم خود
السهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبل و
تیرها را برای اثبات احکام بین مردم،خوشا برای شخصی که قبول کرد و
فاز بفصل الخطاب * (٨) قد فصّلنا الصلوة فى ورقة
فائز شد بر جدائی حق و باطل *همانا جدا کردیم صلوة را در ورق
اخرى طوبى لمن عمل بما امر به من لدن مالک
دیگری،خوشا برای کسی که عمل کند به آنچه امر شده است از نزد مالک
الرقاب * قد نزّلت فى صلوة الميت ستّ تكبيرات من
الرقاب (مردم) همانا نازل شده است در نماز میّت شش تکبیر از
الله منزل الايات * و الذى عنده علم القرائة له ان
خداوند نازل کننده آیات * وشخصی که او سواد خواندن دارد بر اوست که
يقرء ما نزّل قبلها و الاّ عفا الله عنه انّه لهو العزيز
قرائت کند آنچه را نازل شده از پیش از آن و الاّ عفو میکند خدا،براستی او عزیز

الغفّار * (٩) لا يبطل الشَعر صلوتكم و لا ما منع
غفار است*باطل نميكند مو نماز شمارا ، و نه آنچه مانع است
عن الرّوح مثل العظام و غيرها البسوا السمور كما
از حيات،مثل استخوان و غيره، بپوشيد(پوست) سمور همانطور كه
تلبسون الخز و السنجاب و ما دونهما انّه ما نهى فى
مى پوشيد خز و سنجاب و امثال آنها ، براستى نهى نشده بود در
الفرقان ولكن اشتبه على العلماءانّه هوالعزيزالعلاّم*
قران ولكن مشتبه شده بود برعلماء، براستى او عزيز بسيار دانشمند است
(١٠) قد فرض عليكم الصّلوة و الصّوم من اوّل
واجب شده است بر شما نماز و روزه از اول
البلوغ امراً من لدى الله ربّكم وربّ آبائكم الاوّلين*
بلوغ ، دستورى از نزد خداوند ربّ شما و ربّ آباء اوليّن شما
من كان فى نفسه ضعف من المرض او الهرم عفا
شخصى كه در وجودش ضعف از مرض يا ناتوانى باشد، عفو فرمود
الله عنه فضلاً من عنده انّه لهو الغفور الكريم قد
خداوند از او ، فضلى از نزد خدا، براستى او غفور كريم است
اذن الله لكم السّجود على كل شيئ طاهر و رفعنا
اجازه فرموده خداوند براى شما سجده كردن بر هر چيز پاكيزه اى و برداشتيم ما
عنه حكم الحدّ فى الكتاب انّ الله يعلم و انتم
از آن ،حكم حدّ در كتاب (خدا) براستى خداوند مى داند و شما
لا تعلمون*من لم يجد المآء يذكر خمس مَرّات الله
نمى دانيد * كسى كه آب ندارد بگويد پنج مرتبه الله
الاطهر الاطهر ثمّ يشرع فى العمل هذا ما حكم به
الاطهر الاطهر،بعد آغاز نمايد در عمل (نماز) اين است آنچه حكم نمود به آن

مولى العالمين * و البُلدان الّتى طالت فيها الليالى و
مولای عالمیان (خدا) * و شهر هایی که طولانیست در آنها شبها و
الايام فليصلّوا بالسّاعات و المشاخص الّتى منها
روزها ، پس نماز بپا دارید با ساعت ها و وسایلی که از آنها
تحدّدت الاوقات انّه لهو المبين الحكيم * (١١) قد
اندازه گیری می شود زمان ها ، براستی او بیانگر حکیم است*همانا
عفونا عنكم صلوة الايات اذا ظهرت اذكروا الله
عفوکردیم ازشما صلوة آیات را چون ظاهر شد(علامات طبیعی)ذکر نمائید خدا را
بالعظمة و الاقتدار انّه هو السميع البصير * قولوا
به عظمت و اقتدار، براستی او شنونده بصیر می باشد * بگوئید
العظمة لله ربّ ما يرى و ما لا يرى ربّ العالمين *
العظمة لله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین *
(١٢) كتب عليكم الصّلوة فرادى قد رفع حكم
نوشته شد بر شما نماز انفرادی ، همانا برداشت حکم
الجماعة الاّ فى صلوة الميت انّه لهو الامر الحكيم *
(نماز) جماعت مگر در نماز میّت، براستی او آمر حکیم است
(١٣) قد عفا الله عن النساء حين ما يجدن الدّم
همانا عفو کرد از زنان هنگام داشتن عادت ماهانه
الصّوم و الصّلوة و لهنّ ان يتوضّأن و يسبّح خمساً
روزه و نماز و بر آنان است که وضو بگیرند و تسبیح گویند نوَد
و تسعين مرّة من زوال الى زوال سبحان الله ذى
و پنج مرتبه از ظهر تا ظهر(بیست وچهار ساعت) "سبحان الله ذی
الطلعة و الجمال هذا ما قدّر فى الكتاب ان انتم من
الطلعة و الجمال" اینست آنچه مقدّر فرمود در کتاب اگر هستید از

العالمین * (١٤) و لکم و لهنّ فی الاسفار اذا نزلتم
باخبران*وبرشما(مردان)و برشما (زنان) در سفر کردن چون توقف کردید
و استرحتم المقام الامن مکان کل صلوة سجدة
و استراحت کردید در محل امنی بجای همه نماز(فوت شده) سجده کنید
واحدة و اذکروا فیها سبحان الله ذی العظمة و
یکبار و بگوئید در آن "سبحان الله ذی العظمة و
الجلال و الموهبة و الافضال و الذی عجز یقول
الجلال و الموهبة و الافضال" و کسی که نتوانست ، بگوید
سبحان الله انّه یکفیه بالحقّ انّه لهو الکافی الباقی
"سبحان الله" براستی همان کافیست به حق،براستی که او کافی باقی
الغفور الرّحیم * و بعد اتمام السّجود لکم و لهنّ ان
غفور رحیم است * و بعد از سجده برای شما (مردان) و زنان به اینکه
تقعدوا علی هیکل التّو حید و تقولوا ثمانی عشرة
قعود نمائید بر هیکل توحید (چهار زانو) و بگوئید هجده
مرّة سبحان الله ذی الملک و الملکوت کذلک یبین
مرتبه " سبحان الله ذی الملک و الملکوت " اینچنین بیان می کند
الله سبل الحقّ و الهدی و انّها انتهت الی سبیل
الله مناهج حقیقت و هدایت را و براستی که آن ختم می شود به راه
واحد و هو هذا الصّراط المستقیم * اشکروا الله
واحد و آن، این صراط مستقیم است * شکر گزارید خداوند را
بهذا الفضل العظیم * احمدوا الله بهذه الموهبة الّتی
به این فضل عظیم * سپاس دارید خداوند را به این موهبتی که
احاطت السموات و الارضین * اذکروا الله بهذه
در بر گرفته است آسمانها و زمین ها را * بیاد آورید خدا را به این

الرّحمة الّتی سبقت العالمین*(١٥) قل قد جعل الله
رحمتی که پیشی گرفته است عالمیان را * بفرما : همانا قرار داده است خداوند
مفتاح الکنز حبّی المکنون لو انتم تعرفون * لولا
کلید گنج را،عشق نهانی من، اگر هستید از آگاه شدگان * اگر نبود
المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لوانتم توقنون*
کلید، می شد (خدا) پنهان در ازل الازال ،اگر هستید از باور داران
قل هذا لمطلع الوحی و مشرق الاشراق الذی به
بفرما: این است آن محل وحی ومحل اشراق(حضرت بهاءالله) که به او
اشرقت الافاق لو انتم تعلمون * انّ هذا لهو
نورانی گردیده جهان اگرهستید ازدانش اندوزان* براستی اینست که اوست
القضاء المثبت و به ثبت کل قضاء محتوم * (١٦)
مشیّت ثابت کننده و به او ثابت می گردد تمام مشیّت های قطعی*
یا قلم الاعلی قل یا ملأ الانشاء قد کتبنا علیکم
ای قلم اعلی(حضرت بهاءالله) بفرما:ای مردم زمین همانا نوشتیم برای شما
الصّیام ایاماً معدودات و جعلنا النّیروز عیداً لکم بعد
روزه را، در ایّامی معدود و قراردادیم نوروز را جشنی برای شما بعد
اکمالها کذلک اضائت شمس البیان من افق الکتاب
از اتمام (ماه روزه) چنین روشن نمود خورشید سخن از افق کتاب
من لدن مالک المبدء و المآب * و اجعلوا الایام
از نزد دادآر پیشین و پسین * و قرار دهید روزهای
الزّآئدة عن الشّهور قبل شهر الصّیام انّا جعلناها
اضافی ازماههای قبل ازماه روزه را ،براستی ما قرار دادیم آنها را
مظاهر الهآء بین اللّیالی و الایام * لذا ما تحدّدت
مظاهر هاء (پنج یعنی ایام هاء) بین روزها و شبها * لذا محدود نکنید

بحدود السَنة و الشُهور ینبغی لاهل البهاء ان

(روزهای اضافه بر۳٦١) به حدود سال و ماهها، پسندیده است براهل بهاء که

یطعموا فیها انفسهم و ذوی القربی ثمّ الفقراء و

تناول نموده در آن(ایام هاء) وجود خود و اقوام خود، بعد به فقرا و

المساکین و یهلّلنّ و یکبّرنّ و یسبّحنّ و یمجّدنّ

مستمندان ، و تهلیل کنند و تکبیر گویند و تسبیح نمایند وتمجید نمایند

ربّهم بالفرح و الانبساط * و اذا تمّت ایام الاعطاء

خداوند خویش را به شادی و سرور*وچون به اتمام رسید روزهای بخشش

قبل الامساک فلیدخلنّ فی الصیام کذلک حکم مولی

پیش از امساک، پس داخل شوید در روزه گرفتن.اینچنین است حکم رئیس

الانام * لیس علی المسافر و المریض و الحامل و

بشریت * نیست بر مسافر و مریض و (زن) حامله و

المرضع من حرج عفا الله عنهم فضلاًمن عنده انّه

(زن) شیر ده حرجی ،عفو کرد خدا بر آنان ، فضلی از نزد او براستی

لهو العزیز الوهاب * (١٧) هذه حدود الله الّتی

او عزیز موهبت کننده است * اینست احکام خداوندی که

در تقریرات آمده

در اصطلاح امر،هر سالی ١٩ ماه است و هر ماهی ١٩ رو□ است، جمعاً می شود ۳٦١ رو□.پس سال بهائی با سال معمولی چند رو□ فرق دارد.سال عادّی ۳٦٥یا ۳٦٦ بود، امّا سال بهائی ۳٦١ رو□ است، یعنی پنج رو□ و در بعضی سالها چهار رو□ فرق دارد. می فرمایند، این ایام□ائده را جزو سال نیاورید، بلکه در خود سال مستهلک کنید. یعنی علاوه بر ایام سال، این پنج رو□ را فوق العاده بگیرید و در جزو ماه و سال بهائی نشمارید، بلکه این ایّام را به اسم ایام هاء یا..

رقمت من القلم الاعلی فی الزُبر و الالواح * تمسّکوا
مرقوم فرمود از قلم اعلی در زُبر و الواح * تمسک جوئید
باوامرالله و احکامه و لا تکونوا من الذین اخذوا
به اوامر خداوند و احکام او و مباشید از کسانی که بر می گیرند
اصول انفسهم و نبذوا اصول الله ورآئهم بما اتبعوا
اصول شخصی خود را و پشت سر می اندازند اصول خداوند را با پیروی
الظّنون و الاوهام * کفّوا انفسکم عن الاَکل و الشُرب
از گمانها و خیالات * بگیرید جلوی نفس خود از أکل و شُرب
من الطلوع الی الأُفول اِیاکم ان یمنعکم الهوی عن
از طلوع تا غروب ، مبادا اینکه مانع گردد (هوای) نفس شما را از
هذا الفضل الذی قدّر فی الکتاب * (١٨) قد کتب
این فضلی که مقدّر فرموده در کتاب * همانا مرقوم گردیده
لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کل یوم یدیه ثمّ
برشخصیکه ایمان دارد به خداوند جزا دهنده،بر اینکه بشوید درهر روز دست خود را سپس
وجهه و یقعد مقبلاً الی الله و یذکر خمساً و تسعین
صورت خود را و قعود کند خالصانه به سوی خدا و بگوید نود و پنج
مرّة الله ابهی کذلک حکم فاطر السماء اذ استوی
بار" الله ابهی" چنین است دستور خالق آسمان چون قرار گرفت

بقیه از صفحه قبل

..ایام عطا قرار بدهید. یعنی ماه ١٨ که تمام بشود، پیش از آنکه وارد شهر العلاء که ماه صیام و ماه نوزدهم باشد وارد بشوید، این ٤ یا ٥ روز را که ایام زائده است به اسم ایام عطا یا ایام هاء حساب کنید. در این ایام یکدیگر را دعوت کنید، مهمانی بدهید، اوّل خودتان بخورید، بعد به خویشاوندانتان بدهید، بعد به فقراء و مساکین بدهید و به ذکر خدا بپردازید

على اعراش الاســماء بالعظمة و الاقتدار * كذلك
بر عرشـــهای اســـم ها با عظمت و اقتدار * همچنین
توضّــأوا للصّــلوة امراًمن الله الواحد المختار*(۱۹)
وضـــو بگیرید برای نماز ، دســـتور اســـت از خداوند واحد مختار*
قد حرّم عليكم القتل و الزنا ثمّ الغيبة و الافتراء
همانا حرام کردیم بر شما قتل و زنا همچنین غیبت و افتراء
اجتنبوا عمّا نهيتم عنه فى الصّحائف و الالواح *
دوری گزینید از آنچه نهی کردیم شما را در صحائف و الواح*
(۲۰) قد قســمنا المواريث على عدد الزّآء منها قدّر
همانا تقســیم کردیم وَرَثه را بر عدد "ز" (۷) که از آن مقدر کردیم
لذرّياتكم من كتاب الطآء على عدد المقت و للازواج
برای اولاد از حرف " ط" (۱۰) بر عدد "المقت"(٥٤٠) و برای همسـران
من كتاب الحآء على عدد التآء و الفآء و للابآء من
از حرف "ح" (۸) بر عدد "ت"(٤٠٠) و "ف" (۸۰) و برای پدران از
كتاب الزآء على عدد التآء و الكاف و للاُمّهات من
حرف "ز" (۷) برعدد "ت"(٤٠٠) و "ک" (۲۰) و برای مادران از
كتاب الواو على عدد الرفيع و للاِخوان من كتاب
حرف "و" بر عدد "رفیع" (۳٦۰) و برای برادران از حرف
الهآء عدد الشين و للاخوات من كتاب الدال عدد
"ه" عدد "ش" (۳۰۰) و برای خواهران از حرف "د" (٤)عدد

الرآء و الميم و للمعلّمين من كتاب الجيم عدد القاف
"ر" (۲۰۰) و "م" (٤۰) وبراى معلّمان ازحرف "ج"(۳) عدد قاف (۱۰۰)
و الفآء كذلك حكم مُبشّرى الذى يذكرنى فى اللّيالى
و"ف"(۸۰) اينچنين است حكم مُبشّرمن(حضرت باب) كه ذكر ميكند مرا در شبها
و الاَسحار * انّا لمّا سمعنا ضجيج الذريات فى
و سحرها * براستى ما شنيديم ناله فرزندان را در
الاصلاب زدنا ضِعف ما لهم و نقصنا عن الأُخرى انّه
صُلب ها،اضافه نموديم دو بِرابرآنچه مال ايشان بود وكم كرديم از(سهم) ديگران، براستى او
لهو المقتدرعلى ما يشاء يفعل بسلطانه كيف اراد *
كه او مقتدر است برآنچه ميخواهدعمل ميكند به سلطه خويش هرگونه كه بخواهد
(۲۱) من مات و لم يكن له ذرية ترجع حقوقهم
كسى كه مُرد و نبود براى او فرزندى بر مى گردد حقوق آنها
الى بيت العدل ليصرفوها اُمناء الرحمن فى الايتام
به بيت العدل كه مصرف كنند آن را، امناء رحمن در يتيمان
والاَرامل و ما ينتفع به جمهور الناس ليشكروا ربّهم
و مردان بى همسرو آنچه منفعت مى رساند به همه مردم كه شاكر باشند بر خداى
العزيز الغفّار * (۲۲) و الذى له ذرية و لم يكن ما
عزيز غفار خويش * و كسى كه اولاد داشت ، و نداشت ما
دونها عمّا حدّد فى الكتاب يرجع الثلثان ممّا تركه
بقيه آنها را،ازآنچه دركتاب تعيين شده،برميگردد ثُلث آنچه ما تَرَك اوست
الى الذرية و الثلث الى بيت العدل كذلك حكم الغنىّ
به اولاد او ، و يک سوم آن به بيت العدل ، چنين است حكم غنى

المتعال بالعظمة و الاجلال * (٢٣) و الذی لم یکن
متعال به عظمت و جلال * و شخصی که نیست
له من یرثه و کان له ذو القربی من ابنآء الاَخ و
برای او، کسیکه ارث برد از او و باشد وی را خویشانی چون برادر زاده و
الاُخت و بناتهما فلهم الثلثان و الاّ للاعمام و الاخوال
خواهر زاده و بچه های آنها ، برای ایشان است دوسوم، والا (اگر نبود) به عموها و دائی ها
و العمّات و الخالات و من بعدهم و بعدهنّ لابنآئهم و
عمّه ها و خاله ها و بعد ازآنان(اگر نبودند) به پسر دائیها و پسرعموهاو
ابنآئهنّ و بناتهم و بناتهنّ و الثلث یرجع الی مقرّ
پسرعمه و خاله و دخترعمو و دائی و عمه و خاله، و یک سوم آن به مقرّ
العدل امراً فی الکتاب من لدی الله مالک الرقاب *
بیت العدل ، امر در کتاب است از نزد خدای صاحب بشریت
(٢٤) من مات و لم یکن له احد من الذی نزّلت
کسی که مُرد و نبود برای او هیچ کسی ازآن کسانی که نازل کردیم
اسمائهم من القلم الاعلی ترجع الاموال کلها الی
اسامی آنها را از قلم خدا ، بر می گردد اموال او کلاً به
المقرّ المذکور لتصرف فیما امر الله به انّه لهو
مقرمذکور(بیت العدل) که مصرف کند درآنچه که خدا دستورداده به آن براستی او
المقتدر الامّار * (٢٥) و جعلنا الدّار المسکونة و
مقتدر فرمانروا می باشد * و قرار دادیم خانه مسکونی و
الالبسة المخصوصة للذریة من الذکران دون الاناث
و لباس مخصوص(پدر) را به پسران ارشد(بترتیب سن) نه دخترها

و الوُرّاث انّه لهو المعطی الفیاض * (٢٦) انّ
و وُرّاث (دیگر) براستی او (خدا) عطا کننده فیاض است *
الذی مات فی ایام والده و له ذریة اولئک یرثون ما
کسیکه مُرد در ایام پدرش و برای اوست فرزندانی، آنان ارث میبرند
لاَبیهم فی کتاب الله اقسموا بینهم بالعدل الخالص
آنچه مال پدرشان بوده در کتاب خدا. تقسیم کنید بینشان به عدالت خالص
کذلک ماج بحر الکلام و قذف لئالئ الاحکام من لدن
اینچنین موّاج است دریای کلام و برون اندازد مرواریدهای احکام از نزد
مالک الانام * (٢٧) و الذی ترک ذریة ضعافاً
سَروَر بشریت * و کسی که بجا گذاشت اولاد صغیر را
سلّموا ما لهم الی امین لیتّجر لهم الی ان یبلغوا
تسلیم کنید آنچه را که مال آنهاست به شخصی امین تا برسند به
رشدهم او الی محل الشراکة ثمّ عینوا للاَمین حقّاً
رشدخود، یا اینکه به محل شرکتی(تجارتی) و تعیین کنیدبرای(شخص)امین حقوقی
ممّا حصل من التّجارة و الاقتراف * (٢٨) کل ذلک
از آنچه حاصل تجارت و کاسبی است * همه اینها
بعد ادآء حقّ الله و الدُیون لو تکون علیه و تجهیز
بعد از اداء حق الله و بدهکاریها یی که اگر بود بر علیه او و آماده کردن
الاسباب للکفن و الدفن و حمل المیت بالعزّة و
اسباب کفن و دفن و حمل جنازه با عزت و
الاعتزاز کذلک حکم مالک المبدء و المآب *(٢٩)
بزرگی ، این است دستور سَروَر ابتدا و انتها*

قل هذا لهو العلم المکنون الذی لن یتغیر لانّه بدء
بفرمای : این همان علم مکنونی است که تغییر نکرده است که براستی شروع
بالطاء المدلّة علی الاسم المخزون الظاهر الممتنع
به نه (٩) می شود که حاکیست بر اسم مخزون ظاهر ممتنع
المنیع * و ما خصّصناه للذریات هذا من فضل الله
منیع* و آنچه را که اختصاص دادیم به اولاد این از فضل خداست
علیهم لیشکروا ربّهم الرّحمن الرحیم * تلک حدود
بر آنان است که شکر کنند خدای رحمن رحیم خویش را* این احکام
الله لا تعتدوها بأهوآء انفسکم اتّبعوا ما امرتم
خداست بر آن تعدّی مکنید با هواهای نفوس خویش، پیروی کنید آنچه امر کردیم
به من مطلع البیان * و المخلصون یرون حدود الله
به آن از مطلع بیان*و مخلصین ملاحظه می کنند احکام خداوند را

توضیحات قانون ارث از کتاب "تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس" اثر دانشمند عظیم جناب عبد الحمید اشراق خاوری:

"قانون تقسیم ارث در شرایع قبل مخصوصاً در اسلام بسیار مشکل و پیچیده است و فکر و دقّت بسیار می خواهد تا انسان بتواند حکم اسلام را در باره تقسیم ارث بفهمد. امّا در این ظهور مبارک این امر بسیار آسان است. حکمی را که در کتاب اقدس بیان فرموده‌اند، عین همان حکمی است که حضرت اعلی در کتاب بیان ذکر فرموده‌اند. یعنی عبارت هائی که در اینجا ذکر شده تقریباً همان آیات و کلماتی است که از قلم مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان عربی نازل شده است. شرح و بیان تقسیم ارث بطور خلاصه این است که می فرمایند، هر نفسی که وفات یافت و از دنیا رفت، هفت طبقه می توانند از او ارث ببرند. درصورتیکه تمام این هفت طبقه موجود باشند، هر کدام حقّ معین خود را که در کتاب الهی تعیین شده است، می برد و آن طبقاتی که نیستند، البتّه حکم مستقلّی برای آن تعیین شده است که حقوق آنها به کجا باید راجع بشود و بین چه طبقات دیگری قسمت بشود. حضرت اعلی طبقات ورّاث را هفت طبقه قرار دادند، یعنی " علی عدد الزّاء"، عدد (ز) هفت در حساب جمَل است. این هفت طبقه عبارت است از

ذرّیات، یعنی فرزندان اعمّ از دختر یا پسـر، طبقه دیگر عبارت از زن یا شـوهر است، یعنی اگر شـوهر مرد، زن از او ارث می برد و یا اگر زن به ملکوت ابهی رفت، شـوهرش از او ارث می برد، بعداً می رسـد به طبقه پدر و مادر و سـپس برادر و در رتبه ششم خواهر و در رتبه هفتم معلّم. بهره این طبقات را از سه تا نه اگر حساب کنید، جمعاً ٤٢ می شود. ملاحظه بفرمائید، با سه شروع می شود: سـه و چهار هفت، هفت و پنج دوازده، دوازده و شـش هجده، همینطور حسـاب می کنند تا آخر می رسـد بعدد ٤٢ . یعنی باید ترکه شـخص متوفی به ٤٢ قسـمت منقسم بشـود. از این ٤٢ قسمت، نه قسمت مال ذرّیه است، هشت قسمت مال زوجه یا زوج، هفت قسـمت مال پدر، شـش قسـمت مال مادر، پنج قسـمت مال برادر، چهار قسمت مال خواهر، تا می رسـد به سـه قسمت که مال معلّم است .
حال ببینیم واحد مقیاس چیست. واحد مقیاس را هیکل مبارک عددی قرار داده اند که بر جمیع این سلسـله اعدادی که ما لازم داریم، قابل قسـمت باشـد و باقیمانده نداشـته باشـد که اسـباب زحمت بشـود. ما عدد ٤٢ را که جمع بهره‌های طبقات هفت گانه هسـت، در دسـت داریم. حالا باید عددی را پیدا کنیم که آن قابل قسـمت به سلسـله اعداد از سه تا نه باشد، آنوقت آنرا قسمت کنیم به ٤٢، خارج قسمت هر چه باشـد، واحد مقیاس ماسـت. عددی را که در این خصـوص پیدا کرده‌اند و حضـرت اعلی مقرّر فرموده‌اند، عدد ٢٥٢٠است. این عدد هم بر نه قابل قسـمت است هم بر هشت و هم بر هفت و شش و پنج و چهار و سه که ما در تقسیم ارث به طبقات هفتگانه لازم داریم. شـما اگر ٢٥٢٠ را به نه قسـمت کنید، باقیمانده ندارد به هشـت و هفت و هر عدد دیگری که لازم داریم اگر قسـمت کنیم، کسـر نخواهد داشـت، یعنی باقیمانده اش صـفر اسـت. حال عدد ٢٥٢٠ را قسـمت می کنیم به ٤٢، در اینجا خارج قست ما عدد ٦٠ است و ٦٠ واحد مقیاس است، به این معنی که اگر کسـی مرد، ترکه او را فرض کنید ٢٥٢٠ تومان اسـت و می خواهید در بین هفت طبقه قسـمت کنید. بنابراین نه تا شـصـت تا از ٢٥٢٠ را بر میداریم می دهیم به ذرّیات. هشـت تا شـصـت تا را بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. همینطور هر طبقه‌ای عدد خود را به آن می دهیم تا می رسـد به معلّم که شـصـت تا لازم دارد. می فرمایند، به فرزندان نُه بدهید. یعنی نُه تا شـصـت تا، نُه را در شـصـت ضرب می کنیم می شود ٥٤٠. بنا بر این مثلاً پانصد و چهل تومان از این ٢٥٢٠ تومان را بر می داریم و در قسمت ذرّیات می گذاریم. بعد نوبت به هشـت می رسد، هشـت شـصـت تا می شـود ٤٨٠. بنابراین چهار صد و هشـتاد تومان بر می داریم مثلاً مال زوج یا زوجه، هفت تا شـصـت تا یعنی ٤٢٠ تومان بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. شـش شـصـت تا یعنی سـیصـد و شـصـت

تومان، پنج شصت تا یعنی سی صد تومان. چهار شصت تا یعنی ۲۴۰ تومان و بالاخره سه شصت تا یعنی ۱۸۰ تومان که می دهیم به معلّم، ببینید چقدر آسان است. از طرفی دیگر هم می شود حساب کنیم. یا مثلاً فرض کنید یکی مرده و ۴۲ تومان دارد، از این ۴۲ تومان نه تومان را می دهیم به ذرّیه، هشت تومان را به زن یا شوهر، هفت تومان به پدر، شش تومان به مادر همینطور سه تومان هم میدهیم به معلّم. جمع کل می شود ۴۲ تومان. جمالقدم در اینجا بیان مبارک حضرت اعلی را نقل فرموده‌اند، که " قد قسمنا المواریث علی عدد الزّاء " همانا ترکه‌ای که از شخص متوفّی بجا می ماند، باید بین هفت طبقه یعنی علی عدد الزّاء تقسیم بشود. حرف (ز) در حساب جمل هفت است " منها قدّر لذرّیاتکم من کتاب الطّآء علی عدد المقت " از این هفت طبقه یکی از آنها ذرّیات است که می فرمایند، معین شده است برای این ذرّیات " من کتاب الطّاء "، از کتاب " ط " (در اینجا حرف " طاء " ملفوظ را حساب نکنید، چون اگر " طاء " ملفوظ را حساب کنیم خود (ط) می شود نه، الفش، می شود ده، همزه آن می شود یازده و البتّه مقصود عدد یازده نیست).یعنی از طائی که کتبی می نویسید که عددش می شود نه، یا " من کتاب الجیم "، یعنی جیم کتبی که می نویسید و عددش می شود سه (نه جیم لفظی، چون اگر جیم لفظی را حساب کنید " جیم " سه تا، " ی " ده تا، " میم " ۴۰ تا، جمعاً می شود ۵۳). پس از۲۵۲۰ تومان، نه شصت تا که می شود برابر عدد مقت، یعنی ۵۴۰، بدهید به ذرّیات اعمّ از دختر و پسر. " و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التّاء و الفاء "، برای ازواج، یعنی اگر متوفّی زن بود شوهرش و اگر متوفّی مرد بود زنش، از کتاب (ح) بدهید، یعنی (ح) کتبی را که عددش هشت است حساب می کنید، آنوقت هشت شش تا می شود ۴۸ تا و جمعش می شود " التاء و الفاء "، (تاء ۴۰۰ است و فاء۸۰ است، جمعش می شود ۴۸۰)، یعنی۴۸۰ تومان از ماترک را بدهید به زن یا به شوهر. " و للابآء من کتاب الزّاء علی عدد التّاء و الکاف "، برای پدر شخص متوفّی تعیین شده است از کتاب (زا)، که هفت باشد حاصل ضرب ۶۰ در هفت که می شود ۴۲۰ یا " التاء و الکاف "، یعنی ۴۲۰. بعد نوبت مادر می رسد و " للامّهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع "، قسمت مادر از (واو) کتبی که عددش شش است به اندازه عدد " رفیع " که می شود ۳۶۰. " و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشّین "، برای برادران تعیین شده است در میراث عدد (ه) کتبی که می شود پنج شصت تا، یعنی عدد شین که ۳۰۰ باشد. " و للاخوات من کتاب الدّال عدد الرّاء و المیم "، بخواهرها از کتاب دال کتبی عدد ۲۴۰ می رسد که می شود چهار شصت تا ۲۴۰ تا، یعنی ۲۴۰ قسمت. حرف (را) ۲۰۰ است

(میم) ٤٠ است جمعاً می شود ٢٤٠. و " للمعلّمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء "، برای معلّم تعیین شده است از کتاب جیم یعنی سه شصت تا که می شود ١٨٠. " قاف " ١٠٠ است فا هم برابر ٨٠ جمعاً می شود ١٨٠. " کذلک حکم مبشّــری الذی یذکرنی فی اللّیالی و الایام "، این حکمی که ذکر شــد و این نحوه تقسیم ارث مطابق آن چیزی است که مبشّر من یعنی حضرت اعلی در کتاب بیان ، بیان فرموده‌اند و این مبشّر همان کسی است که در هر شب و هر صبح بیاد من است و مرا فراموش نمی کند و همیشه به ذکر و ثنای من مشغول است. ملاحظه فرمودید که قسمت ذرّیه " من کتاب الطّاء " نه شصت تا شد. یعنی جمال مبارک می فرمایند، این حکم بیان در جای خود درســـت اســـت، یعنی حقوق ذرّیه نه تا اســـت، حقوق ســـایرین هم هشـــت تا و هفت و شـــش الی آخر. ولی می فرمایند فرزندان مردم که هنوز در پشـت پدرها و در شـکم مادر ها بودند. حضـور جمال قدم شکایت کردند و گفتند، یا جمال مبارک، قسمت ما از سـهم ارث کم است و نه شـــصـــت تا برای ما کافی نیســـت. جمال مبارک می فرمایند، وقتی دیدیم که فرزندانی که در آینده به دنیا خواهند آمد ضـجّه و شـکایت کردند، ما هم آمدیم و حقوق آنها را دو برابر کردیم. یعنی از شش طبقه دیگر در خواست شد یا به آنها امر شد که شما بیائید هر کدام از حقّ خود یک شصت و نیم گذشت کنید و روی هم بگذارید و بدهید به ذرّیات. مثلاً ازواج حقوقشـان هشـت شـصـت تا بود. آباء هفت شصت تا بود، امّهات شش شصت تا بود، و الی آخر، از هر کدام از اینها ٥ / ١ قسـمت کم کم شـد. هشـت که یک نیم از آن برداریم، می شـود ٦/٥. به این ترتیب بقیه طبقات می شـــود ٥/ ٥ - ٥ / ٤ - ٥ / ٣ - ٥ / ٢ - ٥ / ١ یعنی معلم که سه تابود می شود ٥ / ١. باری می فرمایند: " انّا لمّا سمعنا ضجیج الذّرّیات فی الاصلاب زدنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخری انّه لهو المقتدر علی مایشاء یفعل بسلطانه کیف اراد "، ما چونکه شنیدیم صدای ضجّهء ذرّیات را در پشت پدرها، دو برابر کردیم آنچه را که مال آنها بود و این قســمت اخیر را که به آنها افزودیم، از سایر طبقات شش گانه کسر کردیم، خداوند مقتدر است بر هر چیزی که بخواهد و به ســلطنت و پادشــاهی خود آنچه را که می خواهد انجام می دهد. پس در حقیقت حکم ارث در کتاب اقدس برای فرزندان همان نه ســهم اســت امّا سهم اضافی را جمال مبارک فضلاً به آنها عطا فرموده اند و الاّ حکم قطعی و اساسی همان نه سهمی است که حضرت اعلی تعیین فرموده‌اند و این حکم تغییر نمی پذیرد زیرا شروع با عدد نه شده و عدد نه دلیل بر اسم الهی است که کلمه " بهاء " باشد.

مآء الحیوان لاهل الادیان و مصباح الحکمة و
آب حیات بر اهل ادیان . و چراغ حکمت و
لفلاح لمن فی الارضین و السموات * (۳۰)
رستگاری برای هر که در زمین ها و آسمانها است *
قد کتب الله علی کل مدینة ان یجعلوا فیها بیت العدل
واجب کرده خدا بر هر شهری که قرار داده شود در آن بیت العدل (محلی)
و یجتمع فیه النفوس علی عدد البهاء و ان ازداد
و گرد هم آیند در آن مردمان بر عدد بهاء (۹) و اگر زیادتر شد
لا بأس و یرون کَانّهم یدخلون محضر الله العلی
اشکالی ندارد ، مشاهده نمایند که آنان داخل در محضر خدای علی
الاعلی و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یکونوا
اعلی شده اند ومی بینند نادیده را (خدا) و پسندیده است بر آنان که باشند
اُمنآء الرحمن بین الامکان و وُکلاء الله لمن علی
امناء رحمن در بین عالم امکان و وکلاء خداوند برای مردمان روی
الارض کلها و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله
زمین تماماً و شور نمایند در مصالح مردم برای خواست خدا
کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو
چنانکه مشورت میکنند در کارهای خودشان و برگزینند آنچه را
المختار کذلک حکم ربّکم العزیز الغفّار * ایاکم ان
مختارند ، این است حکم خدای عزیز غفار شما * مبادا اینکه
تدعوا ما هو المنصوص فی اللّوح اتّقوا الله یا اولی
رد کنید آنچه را که نصّ است در الواح ، بترسید از خدا ای صاحب

الانظار * (۳۱) یا ملأ الانشاء عَمّروا بیوتاً باَکمل
نظران *ای مردم جهان بنا نمائید مکانهائی(مشرق الاذکار) را با کاملترین
ما یمکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی
وضع ممکن در امکان به اسم مالک ادیان (خدا) در
البلدان و زینوها بما ینبغی لها لا بالصُور و الامثال*
شهر ها و مزیّن کنید آنها را بآنچه شایسته آنست به صُوَر و امثال
ثمّ اذکروا فیها ربّکم الرحمن بالروح و الریحان
پس نیایش کنید در آنها خداوند رحمن خویش را به روح و ریحان
الا بذکره تستنیر الصدور و تقرّ الابصار * (۳۲)
چون بذکر او (خدا) نور می گیرد سینه ها و روشن می شود چشمها*
قد حکم الله لمن استطاع منکم حجّ البیت دون
همانا حکم کرده خدا برای صاحبان استطاعت از بین شما حج خانه (خدا) بجز
النساء عفا الله عنهنّ رحمة من عنده انّه لهو
زنان ، عفو فرموده خدا از آنها ، رحمتی است از نزد او، او
المعطی الوهّاب * (۳۳) یا اهل البهاء قد وُجب
بخشنده پر موهبت است* ای بهائیان همانا واجب شده است
علی کل واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من
بر همه فردِ شما اشتغال به کاری از کارهای
الصنائع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم
صنعت و تجارت و امثال آن و مقرر کردیم شغل شما را
بها نفس العبادة لله الحق تفکّروا یا قوم فی رحمة
به آن، خودِ عبادت برای خدای برحق ، بیندیشید ای قوم در رحمت
الله و الطافه ثمّ اشکروه فی العشی و الاشراق *
خدا و الطاف او ، پس شکر نمائید در شب و روز*

لا تضيعوا اوقاتكم بالبطالة و الكسالة و اشتغلوا
ضايع نكنيد اوقات خود را به بطالت و تنبلی و مشغول شوید
بما ينتفع به انفسكم و انفس غيركم كذلك قضی
به آنچه منفعت می رسد به آن وجودتان و وجود دیگران، اینچنین جاری نمود
الامر فی هذا اللّوح الذی لاحت من افقه شمس
فرمان را در این لوحی که درخشید از افق او شمس
الحكمة و التبيان * ابغض النّاس عند الله من يقعد
حکمت و تبیان * مغضوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که بنشیند
و يطلب تمسّكوا بحبل الاسباب متوكّلين على الله
و بخواهد! ، چنگ زنید بر ریسمان سبب ها ، توکل کرده بر خدای
مسبّب الاسباب * (٣٤) قد حرّم عليكم تقبيل
مُسبّب الاسباب * همانا حرام گردیده بر شما بوسیدن
الايادی فی الكتاب هذا ما نهيتم عنه من لدن ربّكم
دستها در کتاب (اقدس) اینرا نهی کردیم از آن، از نزد خداوندگار شما
العزيز الحَكّام * ليس لاحد ان يستغفر عند احد توبوا
(خدای) عزیز حاکم* (جایز) نیست برهیچ کسی که آمرزش بطلبد از کسی(کشیش) توبه کنید
الى الله تلقاء انفسكم انّه لهو الغافر المعطی
به سمت خدا در پیش خودتان براستی که او آمرزنده ی عطا کننده ی
العزيز التوّاب * (٣٥) يا عباد الرّحمن قوموا
عزیز توبه پذیر است* ای عباد رحمن قیام کنید
على خدمة الامر على شأن لا تأخذكم الاحزان من
بر خدمت دین به شأنی که در بر نگیرد شما را اندوه از
الذين كفروا بمطلع الايات * لمّا جاء الوعد و ظهر
کسانی که کافر شدند به مَطلَع آیات (حضرت بهاءالله) زمانی که وعده (خدا) آمد و ظاهرشد

الموعود اختلف النّاس و تمسّک کل حزب بما
موعود (خدا) مردم اختلاف کردند و تمسک جست هر دسته ای به آنچه
عنده من الظنون و الاوهام * (٣٦) من النّاس من
در پیش داشتند از حدسّیات و خیالات * از مردم کسانی هستند
یقعد صفّ النّعال طلباً لصدر الجلال قل من انت یا
می نشینند دم در،(ولی واقعاً) خواستارصدرمجلس هستند. بفرمای:کیستی
ایها الغافل الغرّار * و منهم من یدّعی الباطن وباطن
ای غافل مغرور * و کسانی هم هستند که مدعّی اهل باطنند و باطن
الباطن قل یا ایها الکذاب تالله ما عندک انّه من
باطن، بفرمای : ای دروغگو قسم به پروردگار آنچه نزد توست آن از
القشور ترکناها لکم کما تترک العظام للکِلاب *
قشرهائی است که برایتان رها کردیم چون استخوانهائی برای سگها*
تالله الحقّ لو یغسل احد ارجُل العالم و یعبد الله
قسم بر خداوندگار حقیقی اگر شخصی بشوید پاهای همه مردم را و عبادت کند
علی الادغال و الشّواجن و الجبال و القنان و
در جنگلها و راهها و کوهها و قلّه ها و
الشناخیب و عند کل حجر و شجر و مدر و
سنگلاخها و پیش همه سنگها و درختان و کلوخه ها، و
لا یتضوّع منه عرف رضائی لن یقبل ابداً هذا ما
نوَزد از آن رایحه رضای من ، قبول نمی شود (از او) ابداً .اینست آنچه
حکم به مولی الانام * کم من عبد اعتزل فی جزائر
حکم نمود به آن مولای عالمیان * چقدر از مردم گوشه گیر شده اند در جزایر
الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله له و حمل
هند وممانعت میکنند از نفس خود آنچه را حلال کرده است خدا برای او وتحمل می کنند

الرياضات و المشقات و لم يذكر عند الله منزل
رياضت ها و مشقّت ها ،و به حساب نمیاید نزد خداوند نازل کننده
الایات * لا تجعلوا الاعمال شرک الآمال و لا
ایات * قرار مدهید اعمال (نیک) را دام آرزوها و نکنید
تحرموا انفسکم عن هذا المآل الذی کان اَمل
محروم نفس خود را از این مقصدی که می باشد آرزوی
المقرّبین فی ازل الازال * قل روح الاعمال هو
مقربین در ازل الازال * بفرما : روح اعمال (نیک) آن
رضائی وعلّق کل شیء بقبولی اقرئوا الالواح
رضایت من است و مُعوّق است هر چیزی بقبولی من، قرائت کنید الواح
لتعرفوا ما هو المقصود فی کتب الله العزیز الوهاب*
را که آگاهی یابید بآنچه آن مقصود است درکتابهای خدای عزیزپُر موهبت
من فاز بحبّی حقّ له ان یقعد علی سریر العقیان
کسی که فائز بر محبت من گشت حق دارد که اوجالس گردد بر تخت زر
فی صدر الامکان و الذی منع عنه لو یقعد علی
در صدر امکان و کسی که ممانعت ورزید از آن ، اگر بنشیند بر
الثُراب انّه یستعیذ منه الی الله مالک الادیان *
خاک براستی که آن بیزاری می جوید از او نزد خداوند مالک ادیان **(٣٧)**
من یدّعی امراً قبل اتمام اَلف سنة کاملة انّه
هر که مدعّی دینی شد قبل ازاتمام هزارسال کامل(از ظهور حضرت بهاءالله)براستی او
کذاب مُفتر نسئل الله بان یؤیده علی الرجوع ان
دروغگوی افترا زننده است.میخواهیم ازخدا براینکه تأیید کند اورابربازگشت، اگر
تاب انّه هو التوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث
توبه کرد براستی اوتوبه پذیراست واگراصراروزید بر آنچه گفت،برمی انگیزاند

عليه من لا يرحمه انّه شديد العقاب * من يأوّل
براوکسیرا که رحم نمیکندبراو،براستیکه اوعذاب دهنده شدیداست*هرکه تأویل کند
هذه الاية او يفسّرها بغير ما نزّل فى الظاهر انّه
این آیه را یا تفسیر کند آن را بغیر آنچه که نازل شده در ظاهر،براستی او
محروم من روح الله و رحمته الّتى سبقت العالمين*
محروم است از روح خدا و رحمت او، که پیشی گرفته است عالمیان را
خافوا الله و لا تتّبعوا ما عندكم من الاوهام
بترسید از خدا و تبعیت نکنید آنچه را نزد شماست از خیالات،
اتّبعوا ما يأمركم به ربّكم العزيز الحكيم * سوف
پیروی کنید آنچه را که فرمان داد خداوند عزیز حکیم شما* بزودی
يرتفع النعاق من اكثر البلدان اجتنبوا يا قوم و لا
بلند میگردد صدای(فریب کاران) از اکثرشهرها، بپرهیزید ای قوم ونکنید
تتّبعوا كل فاجر لئيم * هذا ما اخبرناكم به اذ كنّا فى
پیروی ازهر فاجرپست فطرتی*اینست آنچه خبردادیم شمارا به آن، زمانیکه بودیم
العراق و فى ارض السرّ و فى هذا المنظر المنير * در
درعراق و در ارض سرّ(ادرنه) و در این منظر منیر*(ارض اقدس)
(٣٨) يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى
ای اهل ارض چون غروب نمود (وفات نمود) خورشید جمال من
و سترت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا على
و نهان گردید آسمان هیکل من، مضطرب مگردید، قیام کنید بر
نصرة امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين * انّا
یاری دین من و ارتفاع کلام من در بین مردم جهان * براستی ما
معكم فى كل الاحوال و ننصركم بالحقّ انّا كُنّا
با شما هستیم در همه احوال و مدد می فرمائیم شما را، حقیقتاً براستی ما بوده ایم

قادرين * من عرفنى يقوم على خدمتى بقيام لا تقعده
از توانمندان * کسی که عارف بر من شد بر می خیزد بر قیامی که نخواهند نشاند
جنود السموات و الارضين * (٣٩) انّ النّاس
او را لشکریان آسمانها و زمینها * براستی آدمیان
نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم
در خوابند، اگر در می یافتند ،می شتافتند با دلهای(خود) بسوی خدای علیم
الحكيم * و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا
حکیم * و دور می انداختند آنچه در پیششان است ولو اینکه باشد گنجهای دنیا
كلها ليذكرهم مولاهم بكلمة من عنده كذلك ينبّئكم
به تمامی،که ذکرکند مولای ایشان،آنها را بکلمه ای از نزد خود اینچنین خبر می دهد شما را
من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامكان و
از نزد خویش علم غیب را در لوحی که ظاهر نشده در امکان و
ما اطلع به الاّ نفسه المهيمنة على العالمين * قد
مُطّلع نگردیده بر آن مگر نفس(پیامبر) مُهیمن او بر جهانیان * همانا
اخذهم سُكر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى
برگرفته است آنان را مستی شهوت به شأنی که نمی بینند مولای جهانیان را
الذى ارتفع ندائه من كل الجهات لا اله الاّ انا العزيز
کسیکه بر افراشته ندای خویش را از همه جهات که نیست خدائی جز من عزیز
الحكيم * (٤٠) قل لا تفرحوا بما ملكّتموه فى
حکیم* بفرمای: شادی نکنید به آنچه تصاحب کرده اید در
العشىّ و فى الاشراق يملكه غيركم كذلك يخبركم
شب و روز، تصاحب میکند آنرا (شخصی) غیر شما، اینچنین خبر می دهدشما را
العليم الخبير * قل هل رأيتم لماعندكم من قرار او
(خدای) علیم خبیر* بفرمای آیا دیده اید به آنچه در نزد شماست ثباتی؟ یا

وفاء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین * تمرّ
وفائی،خیر، قسم به نفس رحمن خویش، اگر هستید ازمنصفین * می گذرد
ایام حیوتکم کما تمرّ الارياح و يطوی بساط عزّکم
دوران حیات شما همچون وزش بادها و در هم می پیچد بساط عزّتتان
کما طوی بساط الاوّلين * تفکّروا يا قوم اين ايامکم
همچون که بر چیده شد بساط اوّلین* بیندیشید ای قوم در کجاست ایام
الماضية و اين اعصارکم الخالية طوبی لايام مضت
پیشینتان و چه سان رفت قرون گذشته شما،خوشا بر ایّامی که صرف شد
بذکر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکيم *لعمری
به یاد خدا و بر اوقاتی که گذشت به یاد پُر حکمت او * سوگند بر خویشتن
لا تبقی عزّة الاعزّاء و لا زخارف الاغنياء و لا
باقی نخواهد ماند عزت بزرگان و نه اموال اغنیاء و نه
شوکة الاشقياء سيفنی الکل بکلمة من عنده انّه
شوکت اشقیاء ، نابود خواهد گردید همه با کلمه ای از نزد او ، براستی او
لهو المقتدر العزيز القدير * لا ينفع النّاس ما عندهم
همانا اومقتدرعزیز قدیر است * بی فایده است مردم را آنچه نزد ایشانست
من الاثاث و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف ينتبهون و
از اثاث(دنیا)وآنچه سود میرساند آنان را،غافلندازآن،عنقریب درمی یابند و
لا يجدون ما فات عنهم فی ايام ربّهم العزيز الحميد*
درنخواهند یافت آنچه را ازدست داده اند دردوران خدای عزیز حمید خود
لو يعرفون ينفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدی
اگرمی فهمیدندانفاق مینمودند آنچه را داراهستندکه ذکرشوداسامی آنها نزد
العرش الا انّهم من الميتين * (٤١) من النّاس من
عرش(خدا) هیهات براستی که آنان از مردگانند* از مردمان آنان که

غرته العلوم و بها منع عن اسمی القيوم و اذا سمع
مغرور به علم اند و به آن ممانعت ورزیده از اسم قیّوم من و چون می شنود
صوت النّعال عن خلفه یری نفسه اکبر من نمرود قل
صدای کفشهای(مریدان) را از پشت سر،خود را بالاتر از نمرود می بیند،بگو
اَینَ هو یا ایها المردود تالله انّه لفی اسفل الجحیم *
در کجاست (نمرود)ای مردود! سوگند بر خدا در قعر اسفل جهنم*
قل یا معشر العلماء اما تسمعون صریر قلمی
بفرمای: ای گروه روحانیون آیا نمی شنوید آوای قلم
الاعلی و اما ترون هذه الشمس المُشرقة من الافق
اعلای مرا و آیا نمی بینید این خورشید طالع را از افق
الابهی الی مَ اعتکفتم علی اصنام اهوائکم دعوا
ابهی ، تا به کی مُعتکِف بر بُت های خیالات خویش هستید . دور افکنید
الاوهام و توجّهوا الی الله مولاکم القدیم * (٤٢)
اوهام را و توجه نمائید بسوی خداوند مولای همیشگی خود*
قد رجعت الاوقاف المختصّة للخیرات الی الله مظهر
همانا بر می گردد اوقاف مخصوص برای خیرات به سمت خداوند مظهر
الایات لیس لاحد ان یتصرّف فیها الاّ بعد اذن مطلع
آیات(حضرت بهاءالله) نیست برهیچ کسی که تصرف درآن بکند مگر بعداز اجازه مَطلع
الوحی و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من
وحی(حضرت بهاءالله) وبعد ازاوبازمیگردد حکم بر اغصان(خاندان مبارک) و از
بعدهم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد
بعد آنان به بیت العدل اگر محقق شود کار آن در شهر ها
لیصرفوها فی البُقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما
که مصرف کنند در بقعه های بنا شده در این دین و در آنچه

امروا بـه من لـدن مقتـدر قديـر * و الاّ ترجع الى

امر شـــده اند بـه ان از نزد(خداى) مقتدر قدير* والاّ بر مى گردد بـه

اهـل البهـاء الـذين لا يتكلمون الاّ بعـد اذنــه و لا

اهل بهاء، كســانيكه ســخن نمى گويند الاّ بعد از اجازه او و نمى كنند

يحكمون الاّ بمــا حكم الله فى هـذا اللّوح اولئــک

حكم مگر بـه آنچـه حكم كرده اســت خـدا در اين لوح، آنــان

اولياء النصر بين السموات و الارضين * ليصرفوها

اولياء اِمداد هستند در بين آسمانها و زمينها* كه مصرف كنند آن را

فيما حدّد فى الكتاب من لدن عزيز كريم * (٤٣)

در آنچـه محـدود در كتــاب اســـت از نزد (خـداى) عزيز كريم *

لا تجزعوا فى المصـائب و لا تفرحوا ابتغوا امراً بين

زارى مكنيد در مصـائب و شـادى منمائيد، بجوئيد حالتى را بين

الامرين هو التذكّر فى تلـک الحالـة و التنبّه على ما

دو حــالــت ، آن تـذكّر اســـت در اين حــالــت و تفكر، در آنچـه

يرد عليكم فى العاقبـة كذلـک ينبّئكم العليم الخبير *

(٤٤) واردخواهد شد بر شما در آخر كار،اينچنين خبر مى دهد شما را(خداى)عالم خبير

حضـرت عبدالبهاء درلوحى صـريح مى فرمايند، كه مقصـود از اين " اهل بهاء " محافل روحانيه هسـتند كه در بلاد، قبل از تشـكيل بيت العدل اعظم□مامدار امور روحانى جامعه بهائى هســتند. امّا اين عبد بعنوان "پير" جمال مبارک كه طبق نصّ حضرت ولى امرالله در تحت اين عنوان مفسّر كلمات حضرت عبدالبهاء هستم خـاطر نشـــان ميكنم كـه محـافل روحـانيـه در همـه جـاى دنيا كـه بهـائيان□ندگى ميكردند تحقق نپذيرفتـه بود و بنـابرين "اهل بهـاء" بيســـت وهفت نفر اياديان امرالله معاونين منصـوص حضـرت ولى امرالله هسـتند كه در غياب اغصـان بعد از صـعود حضـرت شـوقى افندى حارسـان امر الله و مُطاع اهل بهـاء بودند كه به مدت شش سال جامعه بهائى را هدايت كردند يعنى تا□مان تشكيل بيت العدل.

لا تحلقوا رُئوســـكم قــد زينهــا الله بــالشـــعر و
نتراشــيد ســرهای خود را، همانا مزيّن کرده اســت خدا آنرا به مو و
فی ذلک لايات لمن ينظر الی مقتضـيات الطبيعة من
دراين نشــانه هايی اســت برای کســيکه ملاحظه ميکند مقتضــيات طبيعت را از
لدن مالک البرية انّه لهو العزيزالحکيم * و لا ينبغی
نزد خداوند مردمان ، براستی او عزيز حکيم است * و شايسته نيست (موی سر)
ان يتجـاوز عن حـدّ الآذان هـذا مـا حکم بـه مولی
که تجاوز کند از حدّ گوشـــها، اينســـت آنچه که حکم کرد به آن مولای
العالمين * (٤٥) قد کتب علی الســـارق النفی و
عالميان* همانا نوشـته شـد بر سـارق، نفی(تبعيد از شـهربرای بار اول) و
الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبينه علامة يعرف
زندان(بار دوم) و درسومين بار بگذاريد بر پيشانی او علامتی که شناسائی شود
بهـا لئلاّ تقبلـه مُدن الله و ديـاره اياکم ان تـأخذکم
به آن، که نپذيرند او را شــهرهای خدا و ديار آن،مبادا که اخذ کند شـما را
الرّأفـة فی دين الله اعملوا مــا امرتم بـــه من لــدن
دلســـوزی در دين خـدا ، اجرا کنيـد آنچـه را کـه امر شـــديد از نزد
مشـفق رحيم * انّا ربّيناکم بسـياط الحکمة و الاحکام
(خدای) مشفق رحيم*براستی ما ميپروريم شما را به وسائط خِرد و احکام
حفظاً لانفســکم و ارتفاعاً لمقاماتکم کما يربّی الاباْء
برای حفظ خودتان و ارتفاع مقامات شــما چنانکه تربيت می کنند والدين
ابنـائهم لعمری لو تعرفون مـا اردنـاه لکم من اوامرنـا
فرزندان خويش را،ســوگند بر خويش اگر آگاه گرديد آنچه را اراده کرده ايم از دســتورات
المقدّســة لتفدون ارواحکم لهذا الامر المقدّس العزيز
مقــدس خود، فــدا می کرديــد ارواح خود را بر اين دين مقــدس عزيز

المنیع * (٤٦) من اراد ان يستعمل اوانى الذهب و
منيع* كسى كه مى خواهد استفاده كند از ظروف طلا و
الفضّة لا بأس عليه اياكم ان تنغمس اياديكم فى
نقره ، مسئله اى نيست بر او ، مبادا فرو بريد دستهاى خود را در
الصحاف والصحان خذوا ما يكون اقرب الى اللّطافة
بشقاب و كاسه ، بر گيريد، آنچه را مى باشد قريب به نظافت
انّه ارادَان يراكم على آداب اهل الرضوان فى ملكوته
براستى او(خدا) ميخواهد ببيند شما را بر آداب اهل بهشت در ملكوت
الممتنع المنيع *تمسّكوا باللّطافة فى كل الاحوال لئلاّ
والاى منيع خويش* تمسک كنيد بر پاكيزگى در همه احوال كه شايد نشود
تقع العُيون على ما تكرهه انفسكم و اهل الفردوس
واقع، ديدگان شما بر آنچه زشت مى شمارد وجودتان و اهل فردوس
و الذى تجاوز عنها يحبط عمله فى الحين* و ان كان
و كسيكه تجاوزكرد ازآن(نظافت) هدر ميرود عمل او درهمان لحظه*و اگر باشد
له عذريعفو الله عنه انّه لهو العزيز الكريم*(٤٧)
براى آن شخص عذرى عفو مى كند خدا او را،براستى او عزيزكريم است
ليس لمطلع الامرشريک فى العصمة الكبرى انّه
نيست براى مظهرامر(حضرت بهاءالله) شريكى درمعصوميت كُبرى براستى او
لمظهريفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء قد خصّ
مظهر يفعل ما يشاء(خدا)مى باشد در ملكوت انشاء(زمين)همانا تخصيص داده
الله هذا المقام لنفسه و ما قدّر لاحدٍ نصيب من هذا
خدا اين مقامرا براى شخص اوومقدرّ نشده است براى احدى نصيبى ازاين
الشّأن العظيم المنيع * هذا امر الله قد كان مستوراً
موقعيت عظيم منيع* اينست دين خدا كه همانا بود پنهان

فی حجب الغیب اظهرناه فی هذا الظهور و به خرقنا
در پرده های غیب ، آشـــکار کردیم آنرا در این ظهور و به آن برانداختیم
حجاب الذین ما عرفوا حکم الکتاب و کانوا من
حجاب کســـانیکـه نفهمیده انـد حکم کتاب(خدا)را و بوده انـد از
الغافلین * (٤٨) کتب علی کل اَب تربیة ابنه و
غـافلان* واجـب اســـت بر همـه پدران تربیت پســـر و
بنته بالعلم و الخط و دونهما عمّا حدّد فی اللوح
دخترشـــان به علم و خط و امثال آنها از آنچه قانونگذاری شـــده در لوح
و الذی ترک ما امر به فللأُمنآء ان یأخذوا منه ما
و کسیکه ترک کردآنچه رابه آن امر شده،پس بر امناء است که بگیرند از او آنچه
یکون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً و الاّ یرجع الی
باشـد لازم برای تربیت آنها، اگر باشـد ثروتمند، و الاّ بر میگردد بسـوی
بیت العدل انّا جعلناه مأوی الفقرآء و المســـاکین *
بیت العدل ، براستی ما قرار دادیم آنرا مأوای فقرا و بیچارگان
انّ الذی ربّی ابنه او ابناً من الابنآء کَانّه ربّی احد
براستی کسیکه تربیت کندفرزندخودرا یافرزندی راازفرزندان،مانند آنست تربیت کرده یکی
اَبنآئی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی ســـبقت
از فرزندان مرا ،بر او باد بهاء و عنایت و رحمت من که پیشـــی گرفته اســـت بر
العالمین * (٤٩) قد حکم الله لکل زان وزانیة دیة
جهانیان* همانا حکم کرده است خدا برای زانی(مردزنا کار) و زانیه(زن زناکار) جریمه ای
مُسلّمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب
حتمی، داده شـــده بـه بیت العـدل و ان نُـه مثقـال از طلا اســـت
و ان عادا مرّة اخری عودوا بضِـــعف الجزاء هذا ما
و در صـــورت تکرار دوباره حکم نمائید به دو برابر جزاء اینســـت آنچه

حکم به مالک الاسـماء فی الأُولی و فی الأُخری قدّر
حکم کرد به آن مالک اســماء(خدا) در این دنیا، و در آخرت مقدّر فرمود
لهما عذاب مهین * من ابتلی بمعصــیة فله ان یتوب
برای آن دو ،عذابی سنگین*کسیکه مبتلا به گناهی شد براوست که توبه کند
و یرجع الی الله انّه یغفر لمن یشــاء و لا یسـئل عمّا
و باز گردد به سوی خدا،براستی که اومی آمرزد هرکه رابخواهد و مسئول نمیباشد از آنچه
شــاء انّه لهو التوّاب العزیز الحمید * (۵۰) ایاکم ان
می خواهد براســتی که اوتوبه پذیرنده عزیز حمید اســت* مبادا که
تمنعکم سُبحات الجلال عن زلال هذا السلسـال خذوا
مانع کند شما را سُبحات جلال(معضلات روحانیون)ازآب صاف این سر چشمه،برکشید
اقداح الفلاح فی هذا الصباح باسم فالق الاصباح ثمّ
جامهای رستگاری را در این بامداد، به نام شکافنده صبح ها ، پس
اشــربوا بذکره العزیز البدیع * (۵۱) انّا حلّلنا لکم
بنوشــید به یاد عزیز بدیع او * براســتی ما حلال کردیم بر شــما
اِصــغاء الاصــوات و النّغمات ایاکم ان یخرجکم
شــنیدن آواز و نغمه ها را، مبادا که خارج گرداند شــما را
الاصــغاء عن شــأن الادب و الوقار افرحوا بفرح
شــنیدن، از شــأن ادب و وقار، شــادی نمائید به شــادی
اســمی الاعظم الذی به تولّهت الافئدة و انجذبت
اســم اعظم من(حضــرت بهاءالله) واله گردیده دلها و منجذب گردیده
عقول المقرّبین * انّا جعلناه مرقاة لعروج الارواح
خِرَدهای نزدیکان*براستی ما آنرا(موسیقی)قرار دادیم نردبانی برای عروج ارواح
الی الافق الاعلی لا تجعلوه جناح النفس و الهوی
به افق اعلــی، قرار مدهید آنرا بال نفس و هوی

انّی اعوذ ان تکونوا من الجـاهلین * (٥٢) قـد
براســـتی من پناه می برم اگر بـاشـــید از نـادانـان* همـانـا
ارجعنا ثلث الدّیات کلها الی مقرّ العدل و نوصـــی
بر میگردانیم یک سوم از جریمه ها را به مقرّ عدل(بیت العدل) و وصیت میکنیم
رجاله بالعدل الخالص لیصرفوا ما اجتمع عندهم فیما
مردان(اعضا)آنرا بعدالت خالص که مصرف کنند آنچه را که گرفته اند درنزدخود، در آنچه
امروا به من لدن علیم حکیم * یا رجال العدل کونوا
مأمورشده اند به آن از نزد (خدای)علیم حکیم* ای مردان بیت العدل باشید
رعـاة اغنـام الله فی مملکتـه و احفظوهم عن الذئـاب
چوپـان گلـه خـدا در مملکـت او و حفظ کنیـد آنهـا را از گرگـان
الذین ظهروا بـالاثواب کمـا تحفظون ابنـآئکم کذلـک
کسانیکه ظاهر شده اند به لباسهای(چوپان)همانطورکه حفظ میکنید فرزندان خودرا، اینچنین
ینصـــحکم النّاصـــح الامین * (٥٣) اذا اختلفتم فی
انــدرز می دهـد شـــمـا را نـاصـــح امین* چون اختلاف کردیـد در
امرفارجعوه الی الله مادامت الشّـــمس مشـــرقة من
امری پس رجوع کنید به ســوی خدا، تا زمانی که خورشـــید طالع از
افق هذه الســـماء و اذاغربت ارجعوا الی ما نزّل من
افق این آسمانست(حضرت بهاءالله) وچون افول کرد به آنچه نازل شده از
عنـده انّـه لیکفی العـالمین * قل یـا قوم لا یـأخـذکم
نزداو(کتاب عهدی)براستی آن کافیست برای جهانیان*بفرمای:ای قوم نگیرد شمارا
الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج
اضـــطراب چون غیبـت کرد ملکوت ظهور من و آرام گرفـت امواج
بحربیانی انّ فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة
دریای بیان من، براســـتی در ظهورم حکمتی اســـت و در غیبتم حکمت

اخری ما اطلع بها الاّ الله الفرد الخبیر * و نراکم من
دیگری.مُطّلع نیست به آن الاّ خدای یگانهِ با خبر*و ما می بینیم شمارا از
افقی الابهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود
افق ابهی و یاوری می کنیم هر که را که قیام کند بر پیروزی دین من با لشکریانی
من الملأ الاعلی و قبیل من الملئکة المقرّبین*(٥٤)
از مَلاء اعلی و گروهی از ملائکه مقربیّن*
یا ملأ الارض تالله الحقّ قد انفجرت من الاحجار
ای خلق زمین سوگند بر خدای حق همانا شکافت از سنگها
الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بیان ربّکم
رودهای شیرین گوارا چون گرفت (شنید) حلاوت بیان خداوند گار
المختار و انتم من الغافلین * دعوا ما عندکم ثمّ
مختار شما و شما از غافلان هستید * بدور افکنید آنچه نزد خویش دارید،سپس
طیروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع کذلک یأمرکم
پرواز کنید با بالهای از خود گذشتگی مافوق عالم امکان،اینچنین امر میکند
مالک الاختراع الذی بحرکة قلمه قلّب العالمین*
مالک اختراع(خدا) کسی که بحرکت قلم او منقلب گردید جهانیان*
(٥٥) هل تعرفون من ایّ افق ینادیکم ربّکم الابهی
آیا آگاه گشته اید از کدام افقی ندا می فرماید خداوند ابهای شما؟
و هل علمتم من ایّ قلم یأمرکم ربّکم مالک الاسمآء
و آیا درک کرده اید از کدام قلم امر می فرماید خداوند مالک اسماء شما؟
لا و عمری لو عرفتم لترکتم الدنیا مقبلین بالقلوب
نه، و قسم بر خویشتن اگرعارف شده بودید ترک می کردید دنیا را با قلبهای مقبل
الی شطر المحبوب و اخذکم اهتزاز الکلمة علی
به سمت محبوب و در بر میگرفت شما را اهتزاز کلام به

شـــأن يهتزّ منــه العـالم الاكبر و كيف هـذا العـالم
شـــأنی کـه بـه هیجـان میآمـد عـالم اکبر و چگونـه (نـه فقط) این عـالم
الصـــغير*كذلـک هطلت من ســـمآءعنـايتی امطار
صـغير * اينچنين باريد از آسمان عنايتم بارانهای
مكرمتی فضلاًمن عندی لتكونوامن الشاكرين*(٥٦)
بخشش من، فضلی از جانب من که باشید از سپاسگزاران *
وامّا الشجاج والضرب تختلف احكامها باختلاف
و امّا شکستن سر و ضربه زدن فرق میکند احکام آنها، به اختلاف
مقاديرهما و حكم الديان لكل مقدار دية معينة انّه
مقادیر آنها و حکم می فرماید دیّان(خدا) برای هر مقدار جزای معینی براستی او
لهو الحاكم العزيز المنيع * لو نشاء نفصّلها بالحقّ
همان او حاکم عزیز و منیع است*اگر بخواهیم تفصیل می دهیم آنرا بحق
وعداً من عندنا انّه لهو الموفی العليم * (٥٧) قد
وعده ای از نزد ما ، براستی او وفا دار علیم است* همانا
رقم عليكم الضيافة فی كل شهر مَرّة واحدة ولو
مرقوم کردیم بر شما ضیافت را در هر ماه (نوزده روز) یکبار ولو
بالمآء انّ الله اراد ان يؤلّف بين القلوب ولو باسباب
به آب(خالی) براستی خدا میخواهد اُلفت در بین قلوب را ولو به اسباب

در تقریرات آمده است
واجب شده است برشما ضیافت در هر ماه بیانی یک مرتبه، یعنی ضیافات نو ده رو ه.البتّه این وجوب شرعی نیست، وجوب تنزیهی است که در سؤال و جواب هم هست. در هرماه بیانی یک مرتبه دور هم جمع شوید، ضیافتی بگیرید و هم پذیرائی کنید، ولوبه آب باشد، یعنی مقصود تلذّذ جسمانی نیست، مقصود صرف اطعمه روحانی و تلذذ معنوی است. خداوند دوست دارد که الفت دهد و ایجاد محبّت کند بین قلوب، ولو به اسبابهای مین و آسمان باشد.

السموات و الارضين * (٥٨) اياكم ان تفرّقكم
آسمانها و زمینها * مبادا متفرّق کند شما را
شئونات النفس و الهوی کونوا کالاصابع فی الید و
شئونات نفس و هوی ، باشید مانند انگشتان در دست و
الارکان للبدن کذلک یعظکم قلم الوحی ان انتم من
اعضاء در بدن، اینچنین اندرز می دهد شما را قلم وحی اگر هستید از
الموقنین * (٥٩) فانظروا فی رحمة الله و الطافه
یقین کنندگان * پس مشاهده کنید در رحمت خداوند و الطاف او
انّه یأمرکم بما ینفعکم بعد اذ کان غنیاعن العالمین *
براستی او ،امرمیکندشمارا به آنچه سودمنداست برای خودتان بعدازآنکه اوغنیست ازجهانیان
لن تضرّنا سیئاتکم کما لا تنفعنا حسناتکم انّما
هرگزضرر نمی رساند ما را گناهانتان،همانطورکه نفعی نداردخوبیهایتان، براستی
ندعوکم لوجه الله یشهد بذلک کل عالم بصیر*
دعوت میکنیم شما را برای خدا، گواهی میدهد براین هرعالم روشن بینی*
(٦٠) اذا ارسلتم الجوارح الی الصید اذکروا الله اذاً
هر زمانی که فرستادید حیوانات شکاری را برای شکار به یاد آورید نام خدا را
یحلّ ما امسکن لکم ولو تجدونه میتاً انّه لهو العلیم
حلال می شود آنچه را بگیرند و لو اینکه بیابند آنرا مرده، براستی اوعلیم
الخبیر* ایاکم ان تسرفوا فی ذلک کونوا علی صراط
آگاه است * مبادا اسراف ورزید در این ، باشید بر صراط
العدل و الانصاف فی کل الامور کذلک یأمرکم مطلع
عدل و انصاف در همه امور. اینچنین امر می کند شما را مَطلع
الظهور ان انتم من العارفین*(٦١) انّ الله قد امرکم
ظهور(حضرت بهاءالله) اگر هستید از آگاهان*براستی خدا همانا امر کرده شما را

بالمودّة فی ذوی القربی و ما قدّر لهم حقّاً فی اموال
به مودّت در خاندان(جمال مبارک) و مقدرّ نشده برای آنها حقّی در اموال
النّاس انّه لهو الغنی عن العالمین * (٦٢) من
مردم، براستی او همان او،غنی از جهانیان است * کسی که
احرق بیتاً متعمّداً فاحرقوه و من قتل نفساً عآمداً
درآتش بکشدخانه ای راعمداً،پس بسوزانید او را، و کسیکه بکُشد نفسی را عمداً
فاقتلوه خذوا سنن الله بایادی القدرة و الاقتدار ثمّ
پس بکشید او را، بگیرید سنن خدا را با دستهای قدرت و اقتدار سپس
اترکوا سنن الجاهلین * و ان تحکموا لهما حبساً
دور اندازید سنن جاهلان را* و اگر حکم کنید بر این دو(خلافکار) حبس
ابدیاً لا بأس علیکم فی الکتاب انّه لهو الحاکم علی
ابد را،مسئله ای نیست برشما در کتاب،براستی او، همان او حاکم است بر
ما یرید * (٦٣) قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم
آنچه بخواهد * همانا نوشته است خداوند بر شما ازدواج را، مبادا

در تقریرات آمده

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، جمال مبارک اجازه فرموده‌اند به یک فرد بهائی که دوزن بگیرد ولکن مشروط به شرط عدالت است به این معنی که در جمیع شئون با این دوزن بعدالت رفتار کند و مقصود از عدالت نه تنها مراعات امور ظاهره از قبیل لباس و نفقه و منزل و مسکن و سایر شئون است، بلکه بعلاوه اینها باید در بین این دوزن من جمیع الجهات عدالت را مراعات کند و هیچکدام را بر دیگری ترجیح ندهد. عملی کردن این مسأله محال است زیرا هیچکس نمی تواند مدّعی بشود که من دوزن را بدون کم و زیاد در یک رتبه دوست می‌دارم. این محال است. بسر حدّ امتناع است. بعد می فرمایند، چون شرط جواز گرفتن دوزن عدالت من جمیع الجهات است و رعایت عدالت مخصوصاً در مسأله محبّت بسرحدّ امتناع است، پس با امتناع شرط مشروط هم که جواز دوزن گرفتن باشد، از بین می رود و لهذا شخص بهائی بیش از یکزن نمی تواند بگیرد و اگر بیش از یکزن گرفت فعل حرام کرده است و مشمول مجازات است

ان تجاوزوا عن الاثنتين والذی اقتنع بواحدة من
که تجاوز کنید از دو زن و کسیکه قانع شد به یک زن از
الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتّخذ بکراً
زنان، راحت کرده خود را و نفس او (زن) را.کسیکه بگیرد(بخدمت) باکره ای را
لخدمته لا بأس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی
برای خدمتکاری مسئله ای نیست بر او، اینچنین باشد دستور از قلم وحی
بالحقّ مرقوماً * تزوّجوا یا قوم لیظهر منکم من
حقیقتاً مرقوم گردیده *ازدواج کنید ای قوم تا که ظاهر شود از شما کسی که
یذکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم
به یاد آورد مرا در بین عباد من، اینست از فرمان من برای شما
اتّخذوه لانفسکم معیناً * (٦٤) یا ملأ الانشاء لا
بگیرید(این امر) را برای خود یاور* ای خلق جهان مکنید
تتّبعوا انفسکم انّها لاِمّارة بالبغی و الفحشاء اتّبعوا
متابعت نفس خویش را براستی که آن فرمانده ظلم و زشتی است، پیروی کنید
مالک الاشیاء الذی یأمرکم بالبرّ و التقوی انّه کان
مالک اشیاء(حضرت بهاءالله) را که امر میفرماید شما را بر خوبی و تقوی، براستی او باشد
عن العالمین غنیاً * ایاکم عن تفسدوا فی الارض بعد
از جهانیان مستغنی * مبادا فساد کنید در زمین بعد از
اصلاحها و من افسد انّه لیس منّا و نحن برءآء منه
اصلاح آن و کسیکه فساد کند براستی او از ما نیست و ما از او برئ هستیم
کذلک کان الامر من سماء الوحی بالحقّ مشهوداً *
اینچنین بوده است دین از سماء وحی حقیقتاً آشکارا*
(٦٥) انّه قد حدّد فی البیان برضاء الطرفین انّا لمّا
براستی او(حضرت باب) همانا محدود کرده در(کتاب)بیان برضایت طرفین براستی چون ما

اردنا المحبّة والوداد و اتّحاد العباد لذا علّقناه باذن
خواهان محبت و وداد و اتحاد بندگان هستیم لهذا معلّق کردیم آنرا به اجازه
الابوین بعدهُما لئلاّ تقع بینهم الضغینة و البغضاء و
والدین بعد از(رضایت) آن دو(دختر و پسر) که واقع نگردد بینشان آشوب و دشمنی و
لنا فیه مآرب اخری و کذلک کان الامر مقضیاً *
برای ما(خدا) در آن قصد دیگریست و اینچنین باشد دین در جریان*
(٦٦) لا یحقق الصّهار الاّ بالاَمهار قد قدّرللمُدن
تحقق نمی پذیرد داماد شدن مگربا(دادن) مهریه،همانا مقدرّ شده برای(اهل) شهرها(متمولین)
تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابریز و للقری من
نُه مثقال از طلای خالص و برای (اهل) روستا (بی بضاعتان) از
الفضّة و من اراد الزیادة حرّم علیه ان یتجاوز عن
نقره و کیسکه خواست زیاد تر کند(مهریه را) حرامست اگر تجاوزکند از
خمسة و تسعین مثقالاً کذلک کان الامر بالعزّ
نود و پنج مثقال ، اینچنین باشد امر به عزت
مسطوراً * و الذی اقتنع بالدرجةالاولی خیر له فی
به سطر آمده (نوشته شده)* و کسیکه قانع بدرجه اول(نه مثقال) باشد خوبست برای او در
الکتاب انّه یغنی من یشاء باسباب السموات و
کتاب(خدا)براستی اوثروتمند میکند هر که را بخواهد به اسباب آسمانها و

در کتاب تقریرات در باره کتاب اقدس در ص ١٦٣ چنین آمده است(٦٦)
...البتّه هم ، شهری می تواند به نو□ده مثقال نقره قناعت کند، و هم دهاتی و این نصّ صریح حضرت ولی امرالله است در توقیعی که ا□ قلم مبارک در تبیین این آیه صادر شده است.

الارض و کان الله علی کل شیء قدیرا * (٦٧) قد
زمین و باشد خدا بر همه چیز قادر * همانا
کتب الله لکل عبد اراد الخروج من وطنه ان یجعل
نوشته است خدا برای هر مردی که قصد خروج از وطن خود را دارد اینکه قرار دهد
میقاتاً لصاحبته فی ایة مدّة اراد ان اتی و وفی
زمان(مسافرت) را برای همسرش در مدتیّ معیّن که میخواهد . اگر برگشت و وفا کرد
بالوعد انّه اتّبع امر مولاه و کان من المحسنین من
به وعده ، او اطاعت مولای خود را کرده و هست از نیکو کاران از
قلم الامر مکتوباً * و الاّ ان اعتذر بعذر حقیقیّ فله
قلم امر مرقوم شده * و اگر معذور شد به عذری درست، پس براوست
ان یخبر قرینته و یکون فی غایة الجهد للرجوع
که خبر دهد همسر خود را و باید در نهایت کوشش بازگردد
الیها و ان فات الامران فلها تربّص تسعة اشهر
به سوی او و چنانکه نکرد این دو امر را،پس بر همسر است که صبر کند نُه ماه
معدودات وبعداکمالهالاباًس علیهافی اختیارالصابرین
شمارش شده،اگر صبر کرد براستی او(خدا) دوست دارد زنان و مردان صبور را
اعملوا اوامری و لا تتّبعوا کل مشرک کان فی اللوح
عمل کنید فرامین مرا و تبعیت نکنید هر مشرکی را که باشد در لوح (کتاب)
اثیماً * و ان اتی الخبر حین تربّصـــها لها ان تأخذ
گنه کار * و اگر آمد خبر(بازگشـت همسـر) در هنگام صـبر کردن او، بر اوسـت که بگیرد
المعروف انّه اراد الاصـلاح بین العباد و الامآء ایاکم
معروف را(کار درست) براستی خدا خواهان آشتی بین مردان و زنان است مبادا
ان ترتکبوا ما یحدث به العناد بینکم کذلک قضـــی
که مرتکب شـــوید آنچه را که ایجاد گردد به آن دشـــمنی در بینتان، اینچنین جاری نمود

الامر و كان الوعد مأتياً * و ان اتاها خبرالموت او
دین را و باشـــد وعده خدا ظاهر * و اگر رســـید خبر مرگ همســـر یا
القتل و ثبت بالشّـــياع او بالعدلين لها ان تلبث فى
قتل و ثابت شد به شایعه یا به دو(شاهد) عادل، بر همسر است که بماند در
البيت اذا مضـــت اشـــهر معدودات لها الاختيار فيما
خانه ، چون گذشت ماههای معیّن شده ، بر همسر است اختیار، در آنچه
تختارهذا ما حكم به من كان على الامر قوياً*(٦٨)
میخواهد . اینست آنچه که حکم کرد به آن ، کسی که بر دین قادر است*
و ان حدث بينهما كدورة او كره ليس لـه ان يطلّقها
و اگر حادث شد بین آن دو کدورتی یا کراهتی، نیست بر مرد که طلاق دهد او را
و له ان يصبر سـنة كاملة لعلّ تسـطع بينهما رائحة
و بر اوســـت که صـــبر کند یک ســـال کامل که شـــاید بوزد بین آندو رایحه
المحبّة و ان كملت و ما فاحت فلا بأس فى الطلاق
محبت و اگر تمام شد(یکسال) ونوزید(رایحه محبت) پس مسئله ای نیست درطلاق
انّـه كان على كل شـــىء حكيماً * قد نهاكم الله عمّا
براستی خدا باشد بر هر چیزی حکیم * براستی نهی می کنیم شما را از آنچه
عملتم بعد طلقات ثلاث فضلاً من عنده لتكونوا من
عمل کردید بعد از سه طلاقه کردن(وجود مُحللّ) فضلی ازنزد او که باشید از
الشاكرين فى لوح كان من قلم الامر مسطوراً * و
سپاسگزاران در لوحی که باشد از قلم امر مرقوم شده * و
الذى طلّق له الاختيار فى الرجوع بعد انقضاء كل
کسی که طلاق می دهد، او راست اختیار بر بازگشت بعد از انقضاء تمام
شهر بالمودّة و الرضاء ما لم تستحصن و اذا
ماه (بهائی) با مودّت و رضاء ، اگر ازدواج نکرده باشد(زن او) و چون

استحصنت تحقق الفصل بوصل آخر و قضى الامرالاّ
ازدواج کرد، تحققّ میگیرد جدائی با ازدواج اخیر و مُجری است امر، مگر
بعد امر مبین کذلک کان الامرمن مطلع الجمال فی
بعد امری آشکار(طلاق زن یا مردن شوهر دوم) اینچنین باشدامرازمَطلع جلال در
لوح الجلال بالاجلال مرقوماً * (٦٩) و الذی سافر
در لوح جلال با اجلال مرقوم شده * و کسی که سفر کرد
و سافرت معه ثمّ حدث بینهما الاختلاف فله ان
و مسافرت کرد با او(همسرش)، سپس افتاد در بینشان اختلاف پس بر اوست که
یؤتیها نفقة سنة کاملة و یرجعها الی المقرّ الذی
بدهد نفقه او را یکسال کامل و بر گرداند او را به جائی که
خرجت عنه او یسلّمها بید امین و ما تحتاج به فی
آورد او را از آنجا، یا بسپارد او را به شخص امینی و آنچه ما یحتاج در
السبیل لیبلّغها الی محلّها انّ ربّک یحکم کیف یشاء
راه است که برساند او را به محلش ، براستی خدا حکم میکند هر گونه بخواهد
بسلطان کان علی العالمین محیطاً * (٧٠) و الّتی
با سلطه ای، که باشد بر جهانیان احاطه کننده * و زنی که
طلّقت بما ثبت علیها منکرلانفقة لها ایام تربّصها
طلاق داده شد به آنچه که ثابت شد بر آن خیانت،نفقه بر او نیست در ایام تربصّش
کذلک کان نیر الامر من افق العدل مشهوداً * انّ الله
اینچنین باشد نیّرحکم از افق عدالت آشکارا* براستی خداوند
احبّ الوصل و الوفاق و ابغض الفصل و الطلاق
دوست دارد وصل و آشتی و مبغوض می شمارد جدائی و طلاق را
عاشروا یا قوم بالرّوح و الریحان لعمری سیفنی
معاشرت کنید ای مردم با روح و ریحان،سوگند بر خویشتن، به فنا میرود

من فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب و کان
آنچه در این جهان است وآنچه باقی میماند آن عمل پاک است و باشد
الله علی ما اقول شهیداً * یا عبادی اصلحوا ذات
خداوندگاربر آنچه میگویم شاهد* ای بندگان من درست کنید اختلاف
بینکم ثمّ استمعوا ما ینصحکم به القلم الاعلی و لا
بین خود را پس گوش فرا دهید آنچه را که پند می دهد قلم اعلی و مکنید
تتّبعوا جبّاراً شقیاً * (٧١) ایاکم ان تغرّنّکم الدنیا
تبعیت جبّار ظالم را * مبادا که مغرور کند شما را دنیا
کما غرّت قوماً قبلکم اتّبعوا حدود الله و سننه ثمّ
چنآنکه غرور ورزیدند مردم پیش از شما، پیروی کنید احکام خدا را و سنّت او را پس
اسلکوا هذا الصراط الذی کان بالحقّ ممدوداً * انّ
بروید این راه را (دین بهائی) که باشد با حقیقت کشیده شده * براستی
الذین نبذوا البغی و الغوی و اتّخذوا التقوی اولئک
کسانیکه دور انداختند ظلم و گمراهی را و اتّخاذ کردند پرهیز گاری را ، آنان
من خیرة الخلق لدی الحق یذکرهم الملأ الاعلی و
از بهترین مردمانند نزد خدا ، به یاد میاورند آنان را اهل برتر(آن دنیا) و
اهل هذا المقام الذی کان باسم الله مرفوعاً * (٧٢)
اهل این مقام(بهائیان) که باشد به اسم خداوند بر افراشته شده *
قد حرّم علیکم بیع الامآء و الغِلمان لیس لعبد ان
همانا حرام گردیده بر شما خرید و فروش کنیز و غلام،نیست بر بنده که
یشتری عبداً نهیاً فی لوح الله کذلک کان الامر من
بخرد بنده دیگری را، نهی گردیده در لوح خدا ، اینچنین باشد حکم از
قلم العدل بالفضل مسطوراً * و لیس لاحد ان یفتخر
قلم عدالت به فضل مرقوم شده * و نیست بر احدی که فخر بفروشد

على احد كل اَرقآء له وادلاّء على انّه لا اله الاّ هوانّه
بر احدی، همه ناچیزند نزد او و دلایلی بر اینکه نیست خدائی جز او براستی
كان على كل شىء حكيماً * (٧٣) زينوا انفسكم
باشد بر همه چیز خردمند * مزیّن کنید نفسهای خود را
بطراز الاعمال و الذى فاز بالعمل فى رضاه انّه من
به ضابطه اعمال، و کسی که فائز شد به عمل در رضای اوبراستی او از
اهل البهاء قد كان لدى العرش مذكوراً * انصروا
اهل بهاءست که باشد نزد عرش مذکور * نصرت کنید
مالك البرية بالاعمال الحسنة ثمّ بالحكمة و البيان
مالک مردم را (خدا) با اعمال خوب ، سپس باِخرد و گفتگو
كذلك امرتم فى اكثر الالواح من لدى الرحمن انّه
همانطور که امر کرد شما را در اکثر الواح از نزد خدا، براستی او
كان على ما اقول عليماً * لا يعترض احد على احد و
باشد بر آنچه می گویم آگاه * اعتراض ننماید احدی بر احدی و
لا يقتل نفس نفساً هذا ما نهيتم عنه فى كتاب كان فى
به قتل نرساند کسی ،کسی را، این را نهی کردیم بر شما از آن درکتابی که باشد در
سرادق العزّ مستوراً * أتقتلون من احياه الله بروح
پرده های عزت مستور* آیا به قتل میرسانید انسانی را که زنده کرد خدا با روحی
من عنده انّ هذا خطأ قد كان لدى العرش كبيراً *
از نزد خود؟ این است خطائی که همانا باشد نزد عرش(خطای)کبیره
اتّقوا الله و لا تخربوا ما بناه الله بايادى الظلم و
بترسید از خدا و ویران نکنید آنچه را که بنا کرد خدا، با دستان ظلم و
الطغيان ثمّ اتّخذوا الى الحقّ سبيلاً * لمّا ظهرت
طغیان، سپس اتّخاذ کنید به سمت حقیقت مسیر را * چون ظاهرشد

جنود العرفان برایات البیان انهزمت قبائل الادیان الاّ
با لشــکر عرفان با پرچمهای بیان ، منهزم گردید قبیله های ادیان، مگر
من اراد ان یشــرب کوثر الحیوان فی رضــوان کان
آنکه اراده کرد که بنوشــد کوثر حیات را در رضــوانی که باشــد
من نفس الســبحان موجوداً * (٧٤) قد حکم الله
از نفس خداوندگار ایجاد شــده * هما حکم کرده اســت خداوند
بالطهارة علی مآء النطفة رحمة من عنده علی
به پاکیزگی بر آب نطفه ، بخششی از نزد او بر
البریة اشــکروه بالرّوح و الریحان و لا تتّبعوا من
بندگان، ســپاس گزارید او(خدا) را به روح و ریحان و پیروی مکنید ازکســی که
کان عن مطلع القرب بعیداً * قوموا علی خدمة الامر
باشــد از مَطلع قرب (حضــرت بهاءالله) بدور، قیام کنید بر خدمت دین
فی کل الاحوال انّه یؤیدکم بسلطان کان علی العالمین
در همه احوال براستی او یاری می کند شما را به سلطه ای که باشد بر عالمیان
محیطاً * تمسّکوا بحبل اللّطافة علی شأن لا یری من
محیط* تمسّــک جوئید به اســباب پاکیزگی بر شــأنی که دیده نشــود از
ثیابکم اثار الاوســاخ هذا ما حکم به من کان الطف
لباســتان آثار کثافت ، اینســت آنچه حکم کرد به آن، کســی که باشــد پاکتر
من کل لطیف * و الذی له عذر لا بأس علیه انّه لهو
از هرپاکیزه ترین*و کسیکه برای او عذری است مسئله ای براو نیست براستی او
الغفور الرحیم * طهّروا کل مکروه بالمآء الذی لم
آمرزنده مهربان است*پاک کنید هر مکروهی را با آبی که آن نکرده است
یتغیر بالثلاث ایاکم ان تســتعملوا المآء الذی تغیر
تغییر به ســه چیز(رنگ،طعم،بو)مبادا اســتعمال کنید آبی را که تغییرکرده

بالهواء او بشـــیء آخر کونوا عنصـــر اللّطافة بین
بـه هوا یـا بـه چیزی دیگر، بـاشـــید عنصـــر لطـافـت بین
البریة هذا ما اراد لکم مولاکم العزیزالحکیم * (٧٥)
مردم، اینســـت آنچه میخواهد برای شـــما مولای عزیزحکیم شـــما *
و کذلک رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشـــیاء
و همچنین برداشت خدا حکم غیر طهارت(نجاست) را از همه اشیاء
و عن ملـــل اُخری موهبـــة من الله انّـــه لهوالغفور
و از ملـل(ادیـان) دیگر، موهبتی از خـداونـد،براســـتی او آمرزنـده
الکریم * قد انغمســت الاشــیاء فی بحر الطهارة فی
کریم اســـت* همانـا فرو رفته اســـت اشـــیاء در دریای طهارت در
اوّل الرضـــوان اذ تجلّینـــا علی من فی الامکـــان
اول رضـــوان(بعثت جمال مبارک) چون تجلّی کردیم بر همه در جهان
باسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیا هذا من فضلی الذی
به اســـماء حُســـنی و صـــفات اعلای خویش، اینســـت از فضـــل من که
احاط العالمین * لتعاشـــروا مع الادیان و تبلّغوا امر
احاطـه کرده جهانیان را * معاشـــرت کنید با ادیان و برســـانید امر
ربّکم الرّحمن هـذا لاکلیـل الاعمـال لو انتم من
خدای رحمان خود را ، این تاج اعمال است اگر هستید شما از
العارفین * (٧٦) و حکم باللّطافة الکبری و تغسیل
آگـاهـان * و حکم فرمود بـه پـاکیزگی برتر و شـــســـتن
ما تغبّر من الغبار و کیف الاوساخ المنجمدة و دونها
آنچه را آلوده به غبار می گردد وچه رسد به کثافات منجمده و امثال آنها

اتّقوا الله و كونوا من المطهّرين * و الـذى يرى فى
بترســـيد از خدا و باشـــيد از پاكيزگان* و كســـيكه مى بيند در
كســـآئه وســـخ انّه لا يصـــعد دعائه الى الله و يجتنب
لباسش آلودگيى براستى بالا نمى رود دعاى او بسوى خدا واجتناب ميكنند
عنــه ملأ عــالون * اســـــتعملوا مـآء الورد ثمّ العطر
از او مــلاء اعلـــى * اســـــتـعـمـال كـنـيـد گـلاب و عـطـر
الخـالص هذا مـا احبّـه الله من الاوّل الذى لا اوّل لـه
خالص، اينست آنچه خدا دوست داشته از ابتدائى كه نيست ابتدائى بر آن
ليتضوّع منكم ما اراد ربّكم العزيز الحكيم * (٧٧)
تا استشمام شود از شما آنچه را كه ميخواهد خداى عزيز و حكيم شما
قد عفا الله عنكم ما نزّل فى البيان من محو الكتب
همانا عفو كرد خدا از شـــما آنچه را كه نازل شـــده در (كتاب)بيان از محو كتب
و اذنـاكم بان تقرئوا من العلوم ما ينفعكم لا ما ينتهى
واجازه داد شما را كه بخوانيد ازعلوم آنچه را سود دهد شما را نه آنچه كه منتهى مى شود
الى المجـادلـة فى الكلام هـذا خير لـكم ان انتم من
به مجادله در كلام ، اين خوب است براى شما اگر هستيد از
العارفين * (٧٨) يا معشـرالملوک قد اتى المالـک و
آگاهان * اى گروه پادشـــاهان همانا كه بيامد مالک (خدا) و
الملـــک لله المهيمن القيوم * اَلاّ تعبـدوا اِلاّ الله و
مُلک از آن خداوند مهيمن قيوم اســـت * مپرســـتيد جز خداوند را و
توجّهوا بقلوب نوراء الى وجه ربّكم مالک الاســماء
روى كنيد با قلبهاى نورانى، به ســـوى لقاء ربّ خويش، مالک اســـمها
هذا امر لا يعادلـه ما عندكم لو انتم تعرفون * (٧٩)
اين دينى اســـت كه معادله نمى كند آنچه نزد شـماسـت اگر شـما مى فهميد

انّــا نراکم تفرحون بمــا جمعتموه لغیرکم و تمنعون
براستی ما می بینیم شما را شادی کنان به آنچه جمع کرده اید برای دیگران و مانع شده اید
انفســـکم عن العوالم الّتی لم یحصـــهــا الاّ لوحی
وجود خود را از عوالمی کــه شـــمــارش نمی شـــود مگر در لوح
المحفوظ * قد شـــغلتکم الاموال عن المـآل هذا لا
محفوظ من * همانا مشغول کرد شما را اموال ، از مقصود ، این نبود
ینبغی لکم لو انتم تعلمون * طهّروا قلوبکم عن ذفر
ســزاوار شـــما اگر شـــما میدانســتید * پاک کنید قلوب خویش را از مال
الدنیا مســـرعین الی ملکوت ربّکم فاطر الارض و
دنیـا ، شـــتـابـان بـه ســـوی ملکوت خـدای خویش، آفریننـده زمین و
الســـماء الذی به ظهرت الزلازل و ناحت القبائل الاّ
آســمان ، وجودی که به او ظاهر گردید زلزله ها و نوحه نمود قبائل مگر
من نبذ الوری و اخذ مـا امر بـه فی لوح مکنون *
شـــخصـــی که مردم را ول کرد و اتخاذ نمود آنچه را فرمان داد در لوح مکنون
(۸۰) هذا یوم فیه فاز الکلیم بانوار القدیم و شــرب
اینست روزی که در آن فائز شد حضـرت موسـی به انوار ابدی و نوشید
زلال الوصـال من هذا القدح الذی به سجّرت البحور*
آب صـــاف زلال را از این قَدَحی که ســـرچشـــمه گرفت از آن دریاها
قل تالله الحقّ انّ الطور یطوف حول مطلع الظهور و
بگوقسم بخداوند حق براستی (کوه) طور طواف میکند حول مَطلع ظهور(حضرت بهاءالله) و
الرّوح ینـادی من الملکوت هلمّوا و تعـالوا یـا ابنـاء
حضـــرت عیســـی ندا میکند از ملکوت: بیائید و شـــتاب کنید ای پســـران

الغرور* هذا يوم فيه سـرع كوم الله شـوقاً للقآئه و
غرور * اینست روزی که شتافت تل خدا(کوه کرمل)مشتاق دیدار او و
صاح الصهيون قد اتی الوعد و ظهر ما هو المکتوب
صیحه زد (کوه) صهیون همانا بیآمد وعده(خدا) و ظاهر شد آنچه مکتوب است
فی الواح الله المتعالی العزیز المحبوب * (٨١) یا
در الواح خدای (کتب قبل) متعالی عزیز محبوب * ای
معشـر الملوک قد نزّل الناموس الاکبر فی المنظر
جمع پادشـاهان همانا نازل گشـت ناموس اکبر(کتاب اقدس) در منظر
الانور و ظهر کل امر مسـتتر من لدن مالک القدر
انور(حضرت بهاءالله) و ظاهر شد کل امر پنهان شده از نزد مالک قدر
الذی به اتت الساعة و انشقّ القمر و فصّل کل امر
وجودی که بدان فرا رسید قیامت و شقّ القمر شد وتفصیل داده شد هر امر
محتوم * (٨٢) یا معشـر الملوک انتم الممالیک قد
محتومی * ای گروه شـاهان شـما بندگانید، همانا
ظهر المالک باحسـن الطراز و یدعوکم الی نفسـه
ظاهر شد مالک(حضرت بهاءالله) به بهترین طرز و دعوت میکند شمارا به سوی نفس
المهیمن القیوم * ایـاکم ان یمنعکم الغرور عن
مهیمن قیوم خویش * مبادا که مانع کند شـما را غرور از
مشـرق الظهور او تحجبکم الدنیا عن فاطر السـماء
مشرق ظهور(حضرت بهاءالله) یا محتجب کند دنیا،شما را از خالق آسمان
قوموا علی خدمة المقصـود الذی خلقکم بکلمة من
قیام کنید بر خدمت مقصـودی که خلق فرمود شـما را به کلمه ای از
عنده و جعلکم مظاهر القدرة لماکان و ما یکون *
نزد خود و قرار فرمود شـما را مظاهر قدرت آنچه بوده و خواهد بود

(٨٣) تالله لا نريد ان نتصرّف فی ممالککم بل جئنا
سوگند بر خدای، اراده نکرده ایم که تصرف کنیم در ممالک شما بلکه آمده ایم
لتصرّف القلوب * انّها لمنظر البهاء يشهد بذلک
برای تسخیر قلوب*براستی که آن(قلوب)منظور بهاء است، شهادت می دهد بر این
ملکوت الاسماء لو انتم تفقهون * و الذی اتّبع
ملکوت اسماء اگر شما درک میکنید * و کسی که پیروی می کند(بهائی)
مولاه انّه اعرض عن الدنيا کلها و کيف هذا المقام
مولای خود را براستی او دوری میکند از دنیا به کلّی و تاچه برسد به این مقام
المحمود * دعوا البيوت ثمّ اقبلوا الی الملکوت هذا
محمود(حضرت بهاءالله)*کنار بگذارید خانه ها را(بیت المقدس و کعبه) پس اقبال کنید به ملکوت،این
ما ينفعکم فی الاخرة و الاولی يشهد بذلک مالک
است آنچه منفعت می رساند شما را در آخرت و دنیا، شهادت می دهد به آن مالک
الجبروت لو انتم تعلمون * (٨٤) طوبی لملک قام
جبروت اگر شما درک میکنید * خوشا بر پادشاهی که قیام کند
علی نصرة امری فی مملکتی و انقطع عن سوائی
بر یاری دین من در مملکت من و منقطع گردد از غیر من
انّه من اصحاب السفينة الحمراء الّتی جعلها الله
براستی او از اصحاب سفینه حمراء(اهل بهاء) که قرارداده آن را خدا
لاهل البهاء ينبغی لکل ان يعزّروه و يوقّروه و
برای اهل بهاء،شایسته است که همه او راعزیزدارند واحترام کنند او را و
ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمی المهيمن علی
یاوری کنند او را که فتح کند شهر ها را به کلید های اسم مهیمن من بر
من فی ممالک الغيب و الشّهود * انّه بمنزلة البصر
همه در ممالک آنجهان و اینجهان * براستی او به منزله چشم است

للبشـــر و الغرّة الغرّاء لجبين الانشـــاء و رأس الكرم
برای انســان و نوری درخشــان بر جبین جهان و رأس بزرگواری
لجســـــد العالم انصـــروه یا اهل البهاء بالاموال و
برای جســـــد عــالم ، یــاری کنیـد او را ای بهــائیــان بــا اموال و
النفوس * (٨٥) یا ملک النمســـــة کان مطلع نور
جــانهــا * ای امپراطور اتریش بود مَطلع نور(حضـــرت بهــاءالله)
الاحدیة فی سجن عکّاء اذ قصدت المسجد الاقصی
احدیت در زندان عکّا وقتی قصـــد کردی (زیارت) مســـجد اقصـــی را
مررت و ما سئلت عنه بعد اذ رفع به کل بیت و فتح
مرور کردی و نپرســـیدی از او، بعد ازآنکه بنا میگردد از او همه خانه ها و باز میگردد
کل باب منیف * قد جعلناه مقبل العالم لذکری و انت
همه درهای عظیم *همانا ما قرار دادیم آن رامحل اقبال عالم برای ذکر خود و تو
نبــذت المــذکور اذ ظهر بملکوت الله ربّــک و ربّ
کنار گذاشتی مذکور(حضرت بهاءالله) را چون ظاهرآمد باملکوت خدای تو وخدای

در تقریرات آمده است

این شخص که در اینجا به خطاب ملک نمسه مخاطب شده است، فرانسوا ژو□ف است که امپراطور اطریش بود. این شخص در سال ١٨٣٠ متولّد شد و در سال ١٨٤٨ یعنی چهار سال بعد ا□ قیام حضرت اعلی به امپراطوری آوستریا منصوب شد و در سال ١٩١٥ وفات کرد . این شخص متوجّه به امر مبارک نشد و در صدد تحقیق بر نیامد و خطاب الهی را نشنید تا آنکه در نیمه جنگ بین المللی اوّل که در سال ١٩١٤ شروع شد و تا ١٩١٨ میلادی ادامه داشت، چند مملکت تجزیه شدند و دول چندی ا□ نو تأسیس شدند. ا□ جمله دولتهائی که تجزیه شد یکی همین دولت اطریش بود که به چند قطعه تقسیم شد.... و بعلاوه سلطنت ا□ خانواده اطریش بکلّی خارج شد و امپراطوری اطریش به جمهوری مبدّل گشت و اثری ا□ حکومت و سلطنت و عظمت و جلال فرانسوا ژو□ف باقی نماند

العـالمين * كنّـا معـک فی کـل الاحوال و وجـدنـاک
جهانیان * ما با تو بودیم در همه احوال و دریافتیم تو را
متمسّــکاً بالفرع غافلاً عن الاصــل انّ ربّک علی ما
متمســـک بر فرع(دین) غـافـل از اصـــل آن، براســـتی خدای تو بر آنچه
اقول شـــهید * قد اخذتنـا الاحزان بما رأیناک تدور
میگویم شاهداست*همانا دربرگرفت ما راغمها به آنچه مشاهده نمودیم تو راکه طواف میکنی
لاســمنا و لا تعرفنا امام وجهک افتح البصــر لتنظر
برای اسم ما و درک نمیکنی ما را در پیش صورت خود، باز کن چشم را تا ببینی
هذا المنظر الکریم * و تعرف من تدعوه فی اللّیـالی
این منظر کریم را * و بشناسی آنکه را می‌خوانی در شبها
و الایام و تری النور المشــرق من هذا الافق اللّمیع*
و روزهـا وبنگری نور طـالع شـــده از این افق درخشـــنده را*
(۸٦) قل یا ملـک برلین اســمع النّداء من هذا
بفرمـای: ای امپراطور برلین(آلمـان) گوش گیر نـدا را از این

درکتاب تقریرات چنین آمده است
ای پادشاه برلین، یعنی ای پادشاه مملکت آلمان که برلین پایتختش بود....
بیاد بیاور آن سلطانی را که..[illegible] تو مقامش بالاتر بود، مقصود امپراطور فرانسه ناپلئون سوّم است ... "، ناپلئون سوّم انداخت لوح الهی را پشت سرش، یعنی اعتنا نکرد. ... وقتی که به او خبر دادیم [illegible] مصیبت هائی که [illegible] جنود ظالمین و ستمکاران بما وارد شده بود....ای پادشاه برلین، فکر کن در ناپلئون سوّم و در امثال خودت [illegible] سایر سلاطین ...سلاطینی که شهرها را گشوده‌اند و " خدا همه آنها را [illegible] قصرهای بلند سرنگون کرد و در اعماق قبرهای تاریک جا داد ای پادشاه آلمان، پند بگیر ...خطاب به ناپلئون سوّم که در این آیات به او اشاره شده جمال قدم دو لوح جداگانه ارسال فرموده‌اند. لوح اوّلی را اعتناء نکرد و جواب نداد. لهذا لوح دوّم را فرستادند و در آن لوح صریحاً خبر ذلّت و نکبت احوال و...
بقیه در صفحه بعد

الهيكل المبين * انّه لا اله الاّ انا الباقی الفرد القديم*
هيکل مُبين * براستی نيست خدائی جز من باقی فرد قديم *
اياک ان يمنعک الغرور عن مطلع الظهور او
مبادا که ممانعت کند ترا غرور از اين مطلع ظهور يا
يحجبک الهوی عن مالک العرش و الثری کذلک
در حجاب کشد ترا شهوت، از مالک عرش و فرش ، اينچنين
ينصحک القلم الاعلی انّه لهو الفضّال الکريم * اذکر
پند می دهد ترا قلم اعلی(حضرت بهاءالله) براستی او فضّال گرامی است، ياد آور
من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً اين هو
آنکه بود بالاتر از تو مقامش (ناپلئون سوم) و بزرگتر از تو مقامش،کجاست او؟
و ما عنده انتبه و لاتکن من الراقدين * انّه نبذ لوح
و آنچه نزد او بود؟پند گيرومباش ازبخواب رفتگان*درحقيقت انداخت لوح
الله ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود
خداوند را پشت سرش چون خبر داديم او را بدآنچه وارد آمد بر ما از لشکريان
الظالمين * لذا اخذته الذلّة من کل الجهات الی ان
بيرحمان * لهذا در برگرفت او را ذلّت از همه جهات تا اينکه

دنباله از صفحه قبل

....شقاوت مآل او را بيان می فرمايند. ناپلئون سوّم درسال ١٨٤٠ ميلادی به رياست جمهوری فرانسه منصوب شد امّا در سال ١٨٥٣ خود را امپراطور فرانسه ناميد و بالاخره در جنگی که در سال ١٨٧٠ م بين فرانسه و پروس اتفاق افتاد شکست خورد. در اين جنگ شکست ناپلئون [illegible] بيسمارک منجر به اسارت و ذلّت و حبس ناپلئون سوّم گرديد و بالاخره در حبس بود تا با کمال حقارت مرد و وعده الهی در باره او که می فرمايند، عنقريب ذلّت [illegible] جميع جهات به تو رو خواهد کرد، تحقّق يافت و ناپلئون سوّم نتوانست خود را [illegible] مهلکه نجات دهد

رجع الی التراب بخسـران عظیم * یا ملک تفکّر فیه
بازگشت به خاک (قبر)به خسران عظیم*ای قیصر(آلمان) تفّکر نما در آن
و فی امثالـک الذین سـخّروا البلاد و حکموا علی
و در امثال خود،اشخاصیکه تسخیر کردند سر زمینها را و حکم راندند بر
العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الی القبوراعتبر
بندگان، همانا نزول داد آنها را خدا از کاخها به گورها ، عبرت گیر
و کن من المتذکّرین * (۸۷) انّـامـا اردنـا منکم
و باش از تذکرّ داده شـدگان * براسـتی ما اراده نکردیم از شـما
شیئاً انّا ننصحکم لوجه الله و نصبر کما صبرنا بما
چیزی را، براستی ما پند دادیم شما را برای خدا، و صبر میکنیم چنانکه صبر کردیم بر آنچه
ورد علینا منکم یا معشـر السـلاطین * (۸۸) یا
وارد آمد بر ما از شـما ای جمع سـلاطین * ای
ملوک امریقا و رؤساء الجمهورفیها اسمعوا ما تغنّ
ملوک امریکا و رؤسـاء جمهور در آن بشـنوید آنچه سُـرائید
به الورقاء علی غصـن البقاء انّه لا اله الاّ انا الباقی
به آن ورقاء(حضرت بهاءالله)بر شاخه های بقا،براستی نیست خدائی جزمن باقی
الغفور الکریم * زینوا هیکل الملـک بطراز العدل و
آمرزنده کریم* زینت بخشـید هیکل مُلک را به لباس عدل و
التّقی و رأسـه باکلیل ذکر ربّکم فاطر السـماء کذلک
تقوی و رأس آنرا به تاج ذکر خداوند خویش، خالق آسـمان،اینچنین
یأمرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم * قد ظهر
امر می کند شما را مطلع اسماء(حضرت بهاءالله) از نزد(خدای) علیم حکیم همانا ظاهر شد
الموعود فی هذا المقام المحمود الذی بـه ابتسـم
موعود (ادیان قبل) در این مقام محمودی که به آن تبسّـم نمود

ثغرالوجود من الغيب و الشـــهود اغتنموا يوم الله انّ
دهان وجود از غیب و شـــهود، غنیمت شـــمرید روز خدا را* براســـتی
لقائه خير لكم عمّا تطلع الشـــمس عليها ان انتم من
دیدار اونیکوترست بر شما از آنچه بر آن آفتاب میتابد بر آن اگر شما از
العارفين * يا معشـــرالأُمراء اســـمعوا ما ارتفع من
فهمیدگان هستید* ای جمع فرمانروایان بشنوید آنچه را مرتفع شد از آن
مطلع الكبريـآء انّــه لا الــه الاّ انــاالنــاطق العليم *
مَطلع کبریاء(حضـرت بهاءالله)براسـتی نیسـت خدائی جز من ناطق دانا*
اجبروا الكســـير باياد‌ى العدل و كسّـــروا الصـــحيح
دستگیری کنید شکسته (مظلوم)را با دستان عدالت و درهم شکنید صحیح(قدرتمند)
الظالم بســـياط اوامر ربّكم الامرالحكيم * (٨٩) يا
ظـالم را بـه سـیطـه فرامین خداونـد خویش، فرمـانروای بـا خرد* ای
معشر الرّوم نسمع بينكم <u>صوت البوم</u> ء اخذكم سكر
مردم روم(عثمانی)میشنوم در بینتان صدای جغد را(سلطان عبدالحمید)آیاگرفته شما را مستی

در کتاب تقریرات مذکور است
در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء چنین آمده است، که مقصود ا□ بوم در این آیه مبارکه، سلطان عبدالحمید است که بعد ا□ سلطان عبدالعزیز به خلافت رسید و حضرت عبدالبهاء را بسیار اذیت و آ□ار کرد و سجن آن حضرت را تجدید نمود و بر تشدید احوال افزود. این دو خلیفه یعنی عبدالعزیز و عبدالحمید هر دو نسبت به امر بهائی معارض و معاند بودند. جمال مبارک را عبدالعزیز ا□ بغداد به اسلامبول خواست ولی آنطوری که باید و شاید رفتار نکرد. فریب اطرافیان خود را خورد و تهمت هائی را که به امر مبارک□ده بودند، باور کرد. جمال قدم چهار ماه در اسلامبول ماندند و برای تنبیه عبد العزیز و درباریانش لوح مبارکی به نام لوح عبدالعزیز و وکلا صادر فرمودند و برای او فرستادند و او در عوض آنکه متنبّه شود و با امر الهی به عدالت رفتار کند، امرکرد که جمال مبارک را ا□ اسلامبول...
بقیه در صفحه بعد

الهوی اَم کنتم من الغافلین * یا ایتها النّقطة الواقعة
هوس؟ آیا بودید از غافلان؟* ای نقطه واقع (شهر استانبول)
فی شاطئ البحرین قد استقرّعلیک کرسیّ الظلم و
در بین دو دریا(دریای سیاه و مرمره)همانا مستقر می شود بر تو کرسی ظلم و
اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بها الملأ
مشتعل می گردد در تو آتش خصومت بر شأنی که نوحه میکنند به ملاء
الاعلی و الذین یطوفون حول کرسیّ رفیع * نری
اعلی و کسانیکه طواف میکنند در گِرد کرسی رفیع(اطرافیان جمال مبارک)* مشاهده میکنیم
فیک الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی
در تو جاهل حکم می کند بر عاقل و سیاهی افتخار میورزد بر
النور و انّک فی غرور مبین * أغرّتک زینتک
روشنائی و تو در غروری آشکارا هستی! * آیا در نخوت آورده است ترا زینت

بقیه از صفحه قبل
به ادرنه تبعید نمایند. در فصل مستان سختی که همه جا را برف و یخ فرا گرفته بود جمال قدم و اصحاب و یاران وارد ادرنه شدند، بلایا و مصائب شروع شد. این ادامه داشت تا جمال مبارک در عکّا محبوس شدند مدتها بر این نهج ایام رفت تا اینکه عبدالعزیز سلطنت و خلافت ساقط شد. خبر سقوط او را قبلاً جمال قدم در لوح " ک ظ " که در کتاب مبین مندرج است، بیان فرموده بودند. در آن لوح می فرمایند: " سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی العباد و انا العزیز الجبّار ". بعد او عبدالحمید خلیفه شد و او هم بنای ظلم و جور و مخالفت با جمال قدم را گذاشت و عاقبت به جزای عمل خود رسید. او را مشروطه طلبان گرفتند و حبسش کردند، مدتها در حبس بود عاقبت با کمال ذلّت و خواری در همان ندان وفات یافت.

الظاهرة ســـوف تفنی و ربّ البرية و تنوح البنات و
ظاهری تو، نابود خواهد شـد، سـوگند بر خداوند مردمان. وناله میکنند دختران و
الارامل و ما فیک من القبائل کذلک ینبّئک العلیم
مردان بی زن و آنچه در آن از قبایل اسـت، اینچنین خبر میدهد ترا دانای
الخبیر * (۹۰) یا شـــواطئ نهر الرّین قد رأیناک
با خبر* ای ســـواحل رود راین(در آلمان) همانا مشـــاهده کرده ایم ترا
مغطاة بالدّماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء و لک
غلتیده در خون بر آنچه جاری شد برتو با شمشیرهای جزاء و تراست(همین بلا)
مرّة اخری و نســـمع حنین البرلین ولو انّها الیوم
بار دیگر و می شنوم شیون برلین را ولو اینکه آن (برلین)امروز
علی عزّ مبین * (۹۱) یا ارض الطاء لا تحزنی من
در عزت آشـــکاراســـت* ای ســـرزمین طاء(طهران) غمگین مباش از
شـــیء قد جعلک الله مطلع فرح العالمین * لو
چیزی همانا قرار فرموده ترا خداوند محل طلوع شـــادی جهان* اگر
یشـــاء یبارک ســـریرک بالذی یحکم بالعدل و
بخواهد(خدا) مبارک میکند تخت ترا به کســـیکه(پادشـــاهی) که حکم میکند به عدل و

در تقریرات آمده است

رود رین، روخانه‌ای است که در سرحدّ بین آلمان و فرانسه جاری است. در سواحل این نهر در سال ۱۸۷۰ م جنگی بین پروس که در آن ایام صدر اعظمش بیسمارک بود و فرانسه که امپراطورش ناپلئون سوّم بود، اتفاق افتاد. در آن جنگ خون یادی ریخته شد و عاقبت امپراطور فرانسه، ناپلئون سوّم شکست خورد و او را در یکی قلاع محکم حبس کردند ...او در حبس جر می کشید تا مرد... در آن هنگامه ثانی که به پا خواهد شد، می شنویم صدای ناله برلین را، که پایتخت آلمان باشد....این اشاره به جنگ بین المللی اوّل است که ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م طول کشید و در این جنگ قیصر آلمان شکست خورد و آلمان سقوط کرد و صدای ناله و فریاد برلین به گوش تمام اهل عالم رسید.

یجمع اغنـــام الله الّتی تفرّقــت من الــذئـــاب انّـــه
گرد هم می آورد گله خداوند را که متفرق شــدند ازگرگان،براســتی
یواجـه اهل البهـاء بـالفرح و الانبســـــاط الا انّـه من
مواجه میشـوند اهل بهاء به شــادی وســرور*آگاه باشــید براســتی او از
جوهر الخلق لـدی الحقّ علیــه بهــاءالله و بهــاء
جوهر انســـانیّت اســـت در پیش خدا* بر او بـاد بهـاء خدا و بهـاء
من فی ملـکوت الامر فی کـل حین * (۹۲)
آنـــچـــه در مـــلـــکــوت دیـــن اســــــت در هـــمـــه وقــت*
اِفرحی بمـا جعلـک الله افق النور بمـا ولـد فیـک
شـــادباش به آنکه قرار فرمود ترا خداوند افق نور، به آنکه زائیده شـــد در تو
مطلع الظهور و ســـمّیت بهذا الاســـم الذی به لاح
مَطلَع ظهور(حضـــرت بهاءالله) و نامید ترا به این اســـمی که به آن درخشـــید
نیّر الفضـــل و اشـــرقت الســـموات و الارضـــون
نیِر فضـــل(حضـــرت بهاءالله)و روشـــن فرمود آســـمانها و زمینها را*
(۹۳)ســـوف تنقلـب فیـک الامور و یحکم علیـک
در آینده انقلاب می شـــود در تو اوضـــاع و حکم می کند بر تو
جمهور النّــاس انّ ربّــک لهوالعلیم المحیط *
جمهور مردم، براســـتی خدای تو برآن عــالم احـاطـه دارنـده اســـت
اطمئنّی بفضـــل ربّـک انّـه لا تنقطع عنـک لحظات
مطمئن بـاش بـه فضـــل خدای خویش براســـتی قطع نمی کند از تو دقـایق
الالطاف ســـوف یأخذک الاطمینان بعد الاضـــطراب
الطـاف خود را، در آینده اخذ میکند ترا اطمینـان بعد از اضـــطراب

اشاره به انقلاب مشروطه و انقلاب اخیر است

كذلـك قضـــى الامرفى كتـاب بـديع* (٩٤)يـا ارض
اينچنين جارى فرمود امررا در كتـاب جـديد (كتـاب قـدس) اى ارض
الخـآء نســـمع فيـک صـــوت الرجـال فى ذكر ربّ
خـاء(خراســـان)ميشـــنوم در تو فريـاد مردانى را در ذكرخـداى
الغنىّ المتعـال طوبى ليوم فيــه تنصـــب رايـات
غنى متعال تو، خوشـــا براى روزى كه در تو برافراشـــته ميشــود پرچمهاى
الاســـماء فى ملكوت الانشـــاء باســـمى الابهى
اســـمهـا در جـهـان بـه نـام بـاشـــكـوهـتريـن مـن
يومئـذ يفرح المخلصـــون بنصـــر الله و ينوح
در آن روز شـــاد ميگردند مخلصـــين به يارى خدا وشـــيون ميكنند
المشـــركون * (٩٥) ليس لاحـدٍ ان يعترض
مشـــركـان * نيســـت بر هيچ كس (يـک بهائى) كـه اعتراض كند
على الـذين يحكمون على العبـاد دعوا لهم مـا
بر كســـانيكه(ســـياســـيون) حكمرانى مى كنند برمردم، ول كنيد آنها را با آنچه
عنـدهم و تـوجّهوا الى القـلوب * (٩٦) يـا
نزد ايشـــان اســـت(عقـايدشـــان) وتوجـه كنيـد بـه قلوب* اى
بحرالاعظم رشّ على الامم مـا امرت بـه من لـدن
بحر اعظم(حضـــرت بهاءالله)برافشـــان برامّتها آنچه فرمان داده شـــدى از نزد
مـالـک القدم و زين هيـاكل الانـام بطراز الاحكـام
مـالـک ابدى(خدا)و تزئين نمـا هيـاكل بشـــريّت را بـه قبـاى احكـام
الّتى بهـا تفرح القلوب و تقرّ العيون * (٩٧)
كـه بـه آن شـــاد مى گردد دلهـا و روشـــن ميگردد چشـــمهـا *
والذى تملّک مِائة مثقال من الذهب فتســـعةعشـــر و
كســـى كه دارا شـــود صـــد مثقال از طلا ، پس نوزده

ثقالاً لله فاطر الارض و السماء اياكم يا
مثقال آن برای خداوند خالق زمین و آسمان است مبادا ای
قوم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العظيم *
قوم که منع کند (هوای) نفستان از این فضل عظیم*
قد امرناكم بهذا بعد اذ كنّا غنياً عنكم و عن كل
همانا امر کردیم شما را بر این، با اینکه هستیم غنی از شما و از همه
من فى السموات و الارضين * انّ فى ذلك
آنچه در آسمانها و زمینها است * براستی در آن
لحكم ومصالح لم يحط بها علم احد الاّ الله
حکمت و مصالحی است، احاطه نمی کند برآن علم احدی مگر خدای
العالم الخبير * قل بذلك اراد تطهير اموالكم و
عالم خبیر * بفرما : به این اراده کردیم تطهیر اموالتان را و
تقرّبكم الى مقامات لا يدركها الاّ من شاء الله
مقرّب کردیم شمارا به مقاماتی که درک نمیکند آنرا مگر کسیکه خدا بخواهد
انّه لهو الفضّال العزيز الكريم * يا قوم لا
براستی او فضّال عزیز کریم است * ای قوم نکنید

در کتاب تقریرات آمده است

می فرمایند، اگر کسی ۱۹ مثقال داشت از قرار صدی نوزده حساب کند و بدهد. پس درحقیقت نصاب اصلی همان ۱۹ مثقال طلا است. شرایط پرداخت حقوق الله اینست که بعد از وضع مخارج سالیانه و خرید لوازم و مصارف روزمرّه و بعد از اینکه سال تمام شد، اگر برای کسی معادل ۱۹ مثقال طلا باقی مانده باشد، آنوقت حقوقش را باید بدهد و یک مرتبه که حقوق الله داد دیگر به این پول معین حقوق الله تا آخر عمر تعلق نمی گیرد، ولی به منافعی که از آن حاصل می شود باز باید از قرار صدی نوزده حقوق الله پرداخت. باری کسی که مالک شود صد مثقال طلا را، باید ۱۹ مثقال بدهد در راه خداوندی که خالق ارض و آسمان است.

تخونوا فی حقوق الله و لا تصـــرّفوا فیهـا الاّ بعد
خیـانـت در حـقـوق الله و تـجـاوز نـکـنـیـد در آن مـگـر بـعـد از
اذنــه کـذلـک قضـــی الامر فی الالواح و فی هـذا
اذن او(حضـــرت بهـاءالله) اینچنین جـاری فرمود دین را در الواح و در این
اللوح المنیع * من خــان الله یخــان بــالعـدل و
لوح منیع(کتـاب اقـدس)* کســیکـه خیانـت کرد خـدا را، جزا داده می شـــود بـه عـدل
الـذی عمل بمـا امر ینزل علیـه البرکـة من ســـمـاء
کســیکه عمل کرد به آنچه امر شـــده، نازل میگردد بر او برکت از آســـمان
عطـاء ربّــه الفیـاض المعطی البـاذل القـدیم * انّــه
بخشـــش خـدای فیّـاض عطـا کننـده بخشـــنـده ابـدی* براســـتی او
اراد لکم مـا لا تعرفونـه الیوم ســـوف یعرفـه القوم
اراده کرده برای شـــمـا آنچـه را کـه نمی فهمیـد امروز، در آتیـه میفهمـد قوم
اذا طــارت الارواح و طــویــت زرابّــی الافــراح
چـون پـرواز کـرد ارواح و درهـم پـیـچـیـد زیـر انـداز خـوشـــی
کـذلـک یـذکّرکم من عنـده لوح حفیظ * (۹۸) قد
اینچنین تـذکّر میـدهـد کســیکـه نزد اوســـت لوح محفوظ * همـانـا
حضـــرت لـدی العرش عرآئض شـــتّی من الـذین
بـه حضـــور رســـیـد نزد عرش عرائض بســـیـاری از کســـانیکـه
امنوا و ســـئلوا فیهــا الله ربّ مــا یری و مــا لا
ایمان آورده بودند ومســـئلت کردند در آنها، خدای آنچه دیدنیســـت و آنچه نـه
یری ربّ العــالمین * لـــذا نزّلنـــا اللوح و زینــاه
دیدنیســـت، خدای جهانیان* لهذا نـازل کردیم لوح (کتـاب اقدس) و زینت کردیم آنرا
بطراز الامر لعـلّ النّــاس بــاحکــام ربّهم یعملون *
بـه طراز امر کـه شـــایـد مردمـان بـه احکـام ربّ خویش عمل کننـد*

و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و
و همچنان درخواست میکردند از قبل در سنین متوالی و
امسکنا القلم حکمة من لدنّا الی ان حضرت
متوقف کردیم ما قلم را، حکمتی از سوی ما تا اینکه رسید
کتب من انفس معدودات فی تلک الایام لذا
نامه هایی از افراد معدود در این دوران لهذا
اجبناهم بالحقّ بما تحیی به القلوب * (۹۹)
اجابت کردیم آنانرا به حقیقت بدانچه زنده میگرداند قلوب را
قل یا معشر العلماء لا تزنوا کتاب الله بما
بفرمای: ای گروه علماء سنجش نکنید کتاب خدا را با آنچه
عندکم من القواعد و العلوم انّه لقسطاس الحقّ
در پیش دارید از قواعد و علوم ، براستی آن میزان حقیقی است
بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا
بین خلق ، بلکه بسنجید آنچه نزد امّتهاست به این
القسطاس الاعظم وانّه بنفسه لو انتم تعلمون*
میزان عظیم و براستی آنرا (مقایسه کنید) با خودش اگر شما عالمید*
(۱۰۰) تبکی علیکم عین عنایتی لانّکم
گریست برشما چشم عنایت من زیرا براستی شما
ماعرفتم الذی دعوتموه فی العشی والاشراق و
در نیافتید وجودی را که دعا میکردید او را درشب و روز و
فی کل اصیل و بکور* توجّهوا یا قوم بوجوه
در همه صبحگاهان و شامگاهان* توجه بسوی او کنید ای قوم با وجوه
بیضاء و قلوب نورآء الی البقعة المبارکة
نورانی و قلوب روشن بسوی بقعه مبارکه

الحمراء الّتی فیهـا تنـادی ســـدرة المنتهی انّـه لا
حمراء که ندا میکند در آن ســدره منتهی(حضــرت بهاءالله) براســتی نیســت
الـه الاّ انـا المهیمن القیوم * (١٠١) یـا معشـــر
خدائی جز من پُر هیمنـه قیّوم * ای جمع
العلمـاء هل یقـدر احـد منکم ان یســتنّ معی فی
علمـاء آیـا قـادر اســت احدی از شــمـا کـه بیـازمـاید بـا من در
میدان المکاشـــفة و العرفان او یجول فی مضـــمار
میدان مکاشــفه و عرفان ، یا جولان زند در مضــمار
الحـکمـة و التبیـان لا و ربّی الرحمن کـل من
حکمت و بیان ، هرگز، و قســم بـه خداونـد رحمـان همـه کســانیکـه
علیهـا فـانٍ و هـذا وجـه ربّکم العزیز المحبوب *
روی آنند(زمین)فانی هســتند و(باقیســت) این وجه خدای عزیزومحبوب شــما
(١٠٢) یـا قوم انّـا قدّرنـا العلوم لعرفـان المعلوم
ای قوم ،مـا مقـدر کردیم علوم را برای آگـاهی معلوم(حضــرت بهـاءالله)
و انتم احتجبتم بهـا عن مشـــرقهـا الـذی بـه ظهر
و شــمـا محجوب شــدید به آن از آورنده آن، کســیکه به آن ظاهر شــد
کـل امر مکنون * لو عرفتم الافق الـذی منـه
همـه امور پیچیـده * اگر درک میکردید افقی را کـه از آن
اشـــرقت شـــمس الکلام لنبذتم الانـام و مـا عندهم
درخشــید خورشــید کلام، کنار می گذاشــتید مردم را و آنچه در پیش دارند
و اقبلتم الی المقـام المحمود * (١٠٣) قـل هـذه
و اقبال می کردید بســوی مقام ســتوده (حضــرت بهاءالله) بفرمای:اینســت
لســـمـاء فیهـا کنز امّ الکتـاب لو انتم تعقلون * هذا
آســـمانی کـه درآن پنهان شـــده امّ الکتاب اگر شـــما تعقل میکنید* این

لهو الذی به صــاحت الصــخرة و نادت الســدرة

اوســت ، وجودی که به او صــیحه در کشــید صــخره و ندا نمود ســدره

علی الطور المرتفع علی الارض المبارکـة

بــر (کــوه) طــور مــرتــفــع بــر ارض مــبــارکــه

الملـک لله الملـک العزیز الودود * (۱۰٤)

مُلک از آن خداوند ســلطان عزیز ودود اســت*

انّـا مـا دخلنـا المدارس و مـا طـالعنـا المباحـث

براســتی مـا وارد نشــدیم در مدارس و مطـالعـه نکردیم مبـاحـث را

اســمعوا مـا یدعوکم بـه هذا الامّی الی الله الابدیّ

گوش فرا دهید آنچه را میخواند شــما را به آن این اُمّی،بســوی خدای ابدی

در کتاب تقریرات آمده است:

در باره اینکه مظاهر مقدّســه الهیه دارای معلومات بوده‌اند یا نه در بین علماء اختلاف است، ولی آنچه مسلّم است، این است که جمیع مظاهر مقدّسـه خواندن ونوشتن را در اوائل حال تحصیل می کردند. حضرت مسیح خواندن و نوشتن بلد بود، برای اینکه ما در انجیل می خوانیم که حضــرت مســیح می رفتند در میان معبد و مسجد سلیمان و در آنجا با علمای یهود مذاکره می کردند و کتاب تورات را باز می کردند و آیات کتاب را برای آنها می خواندند. همچنین حضرت موسی الواح را در کوه سینا به امر الهی برای قوم نوشت و آنها را آورد. زردشت کتابی را که برای گشتاسب شاه برد، نوشته شده بود. محمّد رسول الله نیز دارای سواد خواندن و نوشتن بودند. در کتب احادیث و اخبار سنّی و شیعه این مسئله ذکر شده است و آیه " و ما کنتَ تَتْلوا من قَبْله من کتاب و لا تخُطُّه بیمینک اذاً لَأرتابَ المُبْطلون "، (سوره عنکبوت، آیه ٤۸) **دلیل بر این است که خواندن و نوشـتن می دانسته است. مخصوصاً به روایت علمای شیعه در بحارالانوار و در کتاب صحیح بخاری و مسلم،حضرت رسول در هنگام مرضی که منجر به وفات..**

بقیه در صفحه بعد

انّــه خيـر لـكـم عـمّـا كـنـز فـى الارض لـو انـتـم
براســتی آن بهتراســت برای شــما از آنچه گنج اســت در زمین اگر شــما
تفقهون* (١٠٥) انّ الــذى يــأوّل مــا نزّل من
می فهمیدید* براســتی کســیکه تفســیر کند آنچه را که نازل شــده از
ســـمـــاءالوحى و يخرجــه عن الظــاهر انّـــه ممّن
آســمان وحی و خارج کند آنرا از ظاهر آن، براســتی او ازکســانیســت
حرّف كلمــة الله العليــا و كــان من الاخســـرين فى
تــحـریـف کـرده کـلام خـدا را و بـاشـــد از زیـانـکـارتـریـن در
كتــاب مبين * (١٠٦) قــد كتــب عليكم تقليم
کــتــاب مــبــیــن * هــمــانــا واجــب کــردیــم بــر شــــمــا زدن
الاظفــار و الـدخول فى مــآء يحيط هيــاكلكم فى كـل
نـاخنهـا را و دخـول در آبی کـه در برگیرد هیکـل هـای شـــمـا را درهر
اســـبوع و تنظيف ابـدانكم بمــا اســـتعملتموه من
هفتـه و نظـافت بدنهـای خود را بدآنچـه اســتعمـال می کردید از

بقیه از صفحه قبل

...هیکل مبارک شــد، دســتورفرمودند قلم و کاغذی بیاورند. فرمودند: " لا کتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعدی ابداً " من می نویسـم برای شـما نامه‌ای که بعد از من گمراه نشوید. می فرماید: " لا کتب " من بنویسم، و این دلیل بر این است که هم خواندن می دانسته است هم نوشتن. منظور این است که کلمه " امّی " دلیل بر این نیست که خواندن و نوشتن را هم نمی دانسته‌اند. امّا اینکه می فرمایند، من " امّی " هستم، یا پیغمبر در قرآن می فرمایند:"النّبی الامّی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل"،(ســوره اعراف، آیه ۱۵۷ **)(امّی در اینجا یعنی حقایق عالیه را پیش کسی تحصیل نکرده‌اند، حکم و معارفی را که به خلق داده اند و سبب هدایت آنها شده‌اند، از کسی نیاموخته‌اند.**

قبل ایاکم ان تمنعکم الغفلة عمّا امرتم به من
پیش مبادا که مانع شود غفلت از آنچه به آن امر شدید از
لدن عزیز عظیم * ادخلوا مآء بکراً و
نزد عزیز عظیم* داخل شوید در آب دست نخورده و
المستعمل منه لا یجوز الدّخول فیه ایاکم
(و آب) استعمال شده، نیست جایز، داخل شدن در آن مبادا که
تقربوا خزآئن حمّامات العجم من قصدها وجد
نزدیک شوید خزینه های حمّام های ایرانی را، کسیکه قصد کند آنرا درمیابد
رائحتها المنتنة قبل وروده فیها تجنّبوا یا قوم
رایحه گند آلود آنرا قبل از ورود به آن، اجتناب کنید از آن ای قوم
و لا تکوننّ من الصاغرین * انّه یشبه بالصدید
و نباشید از زبون ها * براستی(آب) آن شباهت دارد به چرک زخم
و الغسلین ان انتم من العارفین * و کذلک
و آب چرکین اگر شما از آگاهانید * و همچنین
حیاضهم المنتنة اترکوها وکونوا من المقدّسین*
حوض های بد بوی شما* متروک گذارید آنها را و باشید از پاکان
انّا اردنا ان نراکم مظاهر الفردوس فی
ما می خواهیم که شما را ببینیم مظاهر بهشت در
الارض لیتضوّع منکم ما تفرح به افئدة
زمین که منتشر شود از شما آنچه که شاد شود به آن دلهای
المقربین * و الذی یصبّ علیه المآء و یغسل
مقربین* و شخصی که بریزد بر او (دوش بگیرد) آب و بشوید
به بدنه خیر له و یکفیه عن الدّخول انّه اراد
به آن بدن خودرابهترست برای او وکفایت میکند ازدخول(درآب)براستی اومیخواهد

ان یســـهّل علیکم الامور فضـــلاً من عنده لتکونوا
که آســان کند برای شــما امور را، فضــلی از نزد او که باشــید
من الشـــاکرین * (١٠٧) قـد حرّمـت علیـکم
از ســـپاســـگزاران* همـانـا حـرام کـرد بـر شـــمـا
ازواج آبـائکم انّـا نســـتحیی ان نـذکر حکم الغلمـان
ازدواج زن پـدرهـای خود*مـاحیـا می کنیم کـه ذکرکنیم حکم غِلمـان را(همجنس بـازی)
اتّقوا الرّحمن یـا ملأ الامکـان و لا ترتکبوا مـا
بترسـیـد از خـدا ای اهـل جهـان و مرتکـب نشـویـد آنچـه را
نـهیتم عنــه فی اللّوح و لا تکونوا فی هیمـاء
نـهـی شـــدیـد بـه آن در لـوح و مـبـاشـــیـد در بـیـابـان
الشـــهوات من الهـائمین * (١٠٨) لیس لاحـد
شـــهـوات از ســـرگـردانـــان * نـیـســـت بـر احـدی
ان یحرّک لســـانــه امـام النّـاس اذ یمشـــی فی
کـه تکـان دهـد زبـانش را جلوی مردم(دعـا خوانـدن) در هنگـام راه رفتن در
الطرق و الاســـواق بـل ینبغی لمن اراد الـذکر ان
کوچه ها و بازارها بلکه شـایســته اسـت بر کسـیکه میخواهد ذکربگوید اینکه
یـذکر فی مقـام بنی لـذکر الله او فی بیتـه هـذا
ذکر بگوید در جائیکـه بنـا شـــده برای ذکر خدا یـا در خـانـه اش، این
اقرب بالخلوص و التّقوی کذلک اشـــرقت شـــمس
نزدیکتر بـه خلوص و تقواســـت ، اینچنین درخشـــید شـــمس
الحکم من افق البیـان طوبی للعـاملین * (١٠٩)
حـکـم از افـق بـیـان، خـوشـــا بـر عـمـل کـنـنـدگـان*
قد فرض لکل نفس کتاب الوصـــیة و لـه ان یزین
همانا فرض شـــده برای همه کتاب وصـــیت(وصـــیتنامه)و بر اوســـت که مزیّن کند

رأســـه بـالاســـم الاعظم و يعترف فيـه بوحـدانيـة
ســـر آغـاز آنرا بـه اســم اعظم(حضـــرت بهاءالله) و اقرار كنـد در آن بـه وحدانيت
الله فى مظهر ظهوره و يــذكر فيــه مــا اراد من
خـدا در مظهر ظهورش(پيغمبرش) وذكر كنـد در آن آنچـه را ميخواهـد از
المعروف ليشـــهـد لـه فى عوالم الامر و الخلق و
معروف(خوبيهـا) كـه شـــهـادت دهـد بر او درعوالم امر(آن دنيـا) و خلق و
يكون لـه كنزاً عنـد ربّـه الحـافظ الامين * (۱۱۰)
مــى بـاشـــد بـراى او گـــنـجــى نـزد خـداى او، حــافـظ امــيـن *
قـد انتهـت الاعيـاد الى العيـدين الاعظمين امّـا
همـانـا ختم مى شـــود عيدهـا بـه دو عيد اعظم * امّـا
الاوّل ايــام فيـهـا تجلّى الـرحمن علـى من فى
اوّل ايّـامـى اســـت كـه در آن تـجـلّـى كـرد خـدا بـر كســـانـيـكـه در
الامكان باســمائه الحســنى وصــفات العليا يوم فيه
دنيا هســتند به اســمهاى زيباى خود و صــفات برتر خويش. روزيكه در آن
بعثنـا من بشّـــرالنّـاس بهذا الاســـم الذى بـه قـامت
مبعوث كرديم (بـاب)راكـه بشـــارت دهد باين اســم(حضـــرت بهاءالله) كســيكه بـه اوبرخواســتند
الاموات وحشــر من فى الســموات والارضــين * و
اموات و زنـده شـــد آنچـه در آســـمـانـهـا و زمينهـاســـت * و
الاخرين فى يومين كـذلـك قضـــى الامر من لـدن امر
دوتـاى ديگر در دو روز(اول و دوم محرم) اينچنين جـارى شـــد دين از نزد امر
عليم * (۱۱۱) طوبى لمن فــاز بــاليوم الاوّل من
عليم(خـدا)*خوشـــا بحـال كســيكـه فـائز شـــد بـه روز اول(عيـد نوروز) از
شـــهر البهـاء الذى جعلهـالله لهذا الاســـم العظيم *
ماه بهاء (اولين ماه بهائى) كه قرار داد آنرا خدا براى اسم اعظم (حضرت بهاءالله)

طوبی لمن یظهر فیه نعمة الله علی نفسه انّه ممّن
خوشا برای کسیکه ظاهر کند در آن نعمت خدا را بر نفس خویش، براستی کسیکه
اظهرشکرالله بفعله المدلّ علی فضله الذی احاط
آشکار کند شکرخدا رابه عمل خویش دلیلی است برفضل او(خدا) که احاطه کرده
العالمین*قل انّه لصدر الشهور و مبدئها و فیه تمرّ
جهانیان را* بفرمای:براستی آن(نوروز)صدر ماههاست و ابتدای آن ودر آن میوزد
نفحة الحیوة علی الممکنات طوبی لمن ادرکه
نفحه زندگی بر عالم امکان خوشا بحال کسیکه درک کند آنرا
بالرّوح والریحان نشهدانّه من الفائزین* (١١٢)
با روح و سرو، شهادت میدهیم براستی او از فائزین است
قل انّ العیدالاعظم لسلطان الاعیاد اذکروایا قوم
بفرمای: براستی عید اعظم(عید رضوان) سلطان عیدهاست، ذکر کنید ای قوم
نعمة الله علیکم اذ کنتم رقدآء ایقظکم من نسمات
نعمت خدا را بر شما زمانیکه خواب بودید بیدارکرد شما را از نسیم های
الوحی وعرّفکم سبیله الواضح المستقیم* (١١٣)
وحی و شناساند شما را، راههای واضح مستقیم خویش را
اذا مرضتم ارجعواالی الحذاق من الاطبّاء انّا ما
هروقتیکه مریض شدید رجوع کنید به دکتر های حاذق*براستی ما
رفعناالاسباب بل اثبتناها من هذاالقلم الذی جعله
جمع نکردیم اسباب را بلکه ثابت کردیم آنرا ازین قلمی که قرارداد آنرا
الله مطلع امره المشرق المنیر*(١١٤) قدکتب
خدا محل طلوع دین نورانی منیرخویش *همانا نوشته بود (درکتاب بیان)
الله علی کل نفس ان یحضر لدی العرش بما عنده
خدا بر همه مردم که حاضر کند نزدیک عرش(حضرت باب) آنچه نزد خود دارد

ممّا لا عدل له انّا عفونا عن ذلک فضــلاً من لدنّا انّه
آنچه را که نظیر ندارد*براستی ما عفو کردیم ازآن، فضلی از پیش ما براستی خدا
هو المعطی الکریم * (١١٥) طوبی لمن توجّـه الی
او عطا کننده گرامیســـت * خوشـــا به حال کســـیکه توجه کند به
مشـرق الاذکار فی الاسـحار ذاکراً متذکّراً مسـتغفراً و
مشرق الاذکار(محل عبادت)در سحرگاهان، ذکر گویان،متذکرانه،آمرزش طلبانه و
اذا دخل یقعد صــامتاً لاصــغاء ایات الله الملک العزیز
چون داخل شـــد بنشـــیند ســـاکت برای شـــنیدن آیات خدای ملک عزیز
الحمید * قل مشـــرق الاذکار انّـه کل بیت بنی لذکری
حمید * بفرمای: مشرق الاذکار براستی آن هر خانه ایست بنا شده برای ذکر من
فی المُدن و القری کذلک ســمّی لدی العرش ان انتم
در شـــهر ها و روســـتاها ، اینچنین نـامیده شـــده نزد عرش اگر شـــما
من العارفین * (١١٦) و الذین یتلون ایات الرحمن
از آگـاهـانـیـد * و کســـانـیـکـه مـیـخـواننـد آیـات خـداونـد را
باحســـن الالحان اولئک یدرکون منها ما لا یعادلـه
به زیباترین لحن،آنان درک می کنند(لذّتی) از آن که معادله نمی کند آنرا
ملکوت ملـک السّـموات و الارضـین * و بها یجدون
مـلـکوت مُـلـک آســـمـانـهـا و زمـیـن * و بـه آن در مـی یـابـنـد
عرف عوالمی الّتی لا یعرفهــا الیوم الاّ من اوتی
بوی خوش عوالمی را که درک نمیکند آنرا امروز مگر کسـیکه داده شـد
البصـــر من هذا المنظر الکریم * قل انّهـا تجذب
بصـــیرتی از این منظر کریم * بگو براســـتی کـه آن جـذب کننـده
القلوب الصـــافیة الی العوالم الرّوحانیة الّتی لا تعبّر
دلهـای پـاک اســـت بســـوی عوالم روحـانیـه کـه تعبیر نمی شـــود

بالعبارة و لاتشـــاربالاشـــارة طوبى للســـامعين *
با عبارات و اشاره نمی شود به اشارات، خوشا بر سامعین* **(۱۱۷)**
انصـــروا يـا قوم اصـــفيائى الـذين قـاموا على
یـاری کنیـد ای قوم برگزیـدگـان مرا، کســـانیکـه قیـام کرده انـد بر
ذكرى بين خلقى و ارتفاع كلمتى فى مملكتى اولئك
ذکر من بین خلق من و ارتفـاع کلمــه من در مملکـت من ، آنــان
انجم ســـمآء عنايتى و مصـــابيح هدايتى للخلآئق
ســـتارگان آســـمان عنایت من هســـتند و چراغهای هدایت برای خلائق
اجمعين * و الذى يتكلم بغير ما نزّل فى الواحى انّـه
اجمعین*و کسی که سخن بگوید به غیر از آنچه نازل شده در الواح من براستی او
ليس منّى اياكم ان تتّبعوا كل مدّعٍ اثيم * قد زينت
نیست از من ، مبادا شما که پیروی کنید هر مدّعی گناهکاررا*همانا زینت داده شد
الالواح بطراز ختم فالق الاصـــباح الذى ينطق بين
الواح به طراز مُهر شـــکافنده بامدادان که نطق می فرماید بین
الســموات و الارضـين * تمسّـكوا بالعروة الوثقى و
آســـمـانـهـا و زمین * تمسّـــک کنیـد بــه دســـــت آویز محکم و
حبل امرى المحكم المتين *(۱۱۸) قد اذن الله لمن
ریســـمان دین محکم متین من * همانا اذن فرمود خداوند برای کســـیکه
اراد ان يتعلّم الالســـن المختلفة ليبلّغ امرالله شـــرق
میخواهد کـه بیـاموزد زبـانهـای مختلف را برای تبلیغ دین خدا، شـــرق
الارض و غربهـا و يـذكره بين الـدول و الملـل على
زمین و غرب آن و ذکر کنـد آنرا بین دُول و ملـل بر

شأن تنجذب به الافئدة و يحيى به كل عظم رميم *
شأنی که منجذب گردند به آن قلوب و زنده گردد به آن هر استخوان پوسیده ای*
(۱۱۹) لیس للعاقل ان یشـــرب ما یذهب به العقل و
نیســـت بر عاقل کـه شُــرب کند آنچـه را کـه می زداید عقل را و
له ان یعمل ما ینبغی للانســان لا ما یرتکبه کل غافل
براوست که عمل کند آنچه را که سزاوار برای انسانست نه آنچه را مرتکب میشود هر غافل
مریب * (۱۲۰) زینوا رئوســـکم باکلیل الامانـة
شـــکاکّی * زینـت بخشـــید ســـرهـای خویش را بـه تـاج امـانـت
والوفاء و قلوبکم برداء التقوی و السُنُکم بالصـدق
و وفا ودلهای خود را به رداء پرهیزگاری و زبانهای خویش رابه صداقت
الخالص و هیاکلکم بطراز الاداب کل ذلک من سجیة
خـالص و انـدام خود را بـه لبـاس آداب، همـه اینهـا از ســـجـایـای
الانســـان لو انتم من المتبصـّـرین * یا اهل البهاء
انســانســت اگر شـــمـا از اهل بصـــیرت هســتید * ای اهل بهاء
تمسّــکوا بحبل العبودیة لله الحقّ بها تظهر مقاماتکم
تمسّـک جوئید به ریسمان عبودیّت برای خداوند حقیقی، به آن ظاهر می شـود مقامات شـما
و تثبت اسمائکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم فی لوح
و ثابت میگردد اســماء شــما و بلند می گردد مراتب شــما ویادهای شــما در لوح
حفیظ * ایـاکم ان یمنعکم من علی الارض عن هـذا
محفوظ * مبـادا شـــمـا را کـه مـانع کنـد اهـل زمین از این
المقـام العزیز الرّفیع * قد وصّـــینـاکم بهـا فی اکثر
مقـام عزیز رفیع * همـانـا وصـــیت کرده ام شـــمـا را بـه آن در اکثر
الالواح و فی هذا اللوح الذی لاح من افقه نیر احکام
الـواح و در ایـن لـوحـی کـه درخشـــیـد از افـق آن نـیّـر احـکـام

ربّكم المقتــدر الحكيم * (١٢١) اذا غيض بحر
خدای مقتدر حکیم شما * چون خشکید دریای (حضرت بهاءالله صعود فرمود)
الوصــال و قضــى كتاب المبدء فى المآل توجّهوا الى
وصـــال و قضـــای دفتر نخســـتین به ســـرانجام رســـید ، توجه کنید به
من اراده الله الذى انشــعب من هذا الاصــل القديم *
وجودی که اراده کرد او را خدا، شخصیتی که منشعب گردید از این اصل قدیم(عبدالبهاء)
(١٢٢) فانظروا فى النّاس و قلّة عقولهم يطلبون ما
مشـــاهده نمائید در مردم و کم عقلی ایشـــان ، خواســـتار آنچه
يضــرّهم و يتركون ما ينفعهم الا انّهم من الهائمين *
مضّر است برایشان وترک آنچه منفعت دارد آنها را، آگاه باشید براستی آنان از حیرانانند
انّـا نرى بعض النّـاس ارادوا الحريـه و يفتخرون بها
براســـتی ما می بینیم بعضـــی ازمردمرا که خواهان آزادی(حیوانی)اند وافتخارمیکنند بدان
اولئـك فى جهـل مبين * (١٢٣) انّ الحريـة تنتهى
آنان در گمراهی آشـــکارند* براســـتی آزادی(حیوانی) منتهی می شـــود
عواقبها الى الفتنة الّتى لا تخمد نارها كذلك يخبركم
عواقب آن به فتنه ای که خاموش نمی گردد آتش آن ، اینچنین خبر می دهد شما را
المحصـــى العليم * فـاعلموا انّ مطـالع الحريـة و
حســـابگر دانشـــمند * پس بدانید براســـتی مطـالع آزادی(حیوانی) و
مظاهرها هى الحيوان و للانســـان ينبغى ان يكون
مظاهر آن ،این حیوانســـت و برانســـان شـــایســـته اســـت که باشـــد
تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرّ الماكرين *
تحـت قوانین کـه محـافظـه کنـد او را از نـادانی و زیـان فریبکـاران *
انّ الحرية تخرج الانســان عن شئون الادب و الوقار
براستی آزادی (حیوانی) خارج میکند انسان را از شئون ادب و متانت

و تجعلـه من الارذلين * (١٢٤) فـانظروا الخلق
و قـرار مـيـدهـد او را از اراذل * پـس نـظـر كـنـيـد بـر خـلـق
كالاغنام لا بدّ لها من راعٍ ليحفظها انّ هذالحقّ يقين*
مثل حيوانات،لابدبراى او(بايد باشد)شخص چوپانى كه حفظش كندبراستى اين حق يقين است
انّا نصـــدّقها فى بعض المقامات دون الاخر انّا كنّا
براسـتى ما تصـديق مى كنيم(آزادى) را در بعضـى موارد غير ديگر، براسـتى ما بوده ايم
عـالمين * (١٢٥) قل الحريـة فى اتّبـاع اوامرى لو
دانشـــمنـــدان * بفرمـــاى: آزادى در پيروى فرامين من اســـــت اگر
انتم من العارفين * لو اتّبع النّـاس مـا نزّلنـاه لهم من
شـــما از آگاهانيد* اگر پيروى كنند مردم آنچه را نازل كرديم براى آنان از
ســماء الوحى ليجدنّ انفســـهم فى حرية بحتة طوبى
ســـماء وحى در مى يابند خويشـــتن را در آزادى كامل ، خوشـــا
لمن عرف مراد الله فيما نزّل من ســـماء مشـــيته
براى كسيكه دريافت مراد خداوند را در آنچه نازل كرده از آسمان مشيّت
المهيمنة على العالمين * قل الحرية الّتى تنفعكم انّها
پُر هيمنه خويش براى جهانيان*بفرماى:آزاديى كه منفعت ميدهد شما را براستى آن
فى العبودية لله الحقّ و الذى وجد حلاوتها لا يبدّلها
در عبوديّت براى خداوند حقيقى اسـت و كسـيكه دريافت شـيرينى آنرا بدل نميكند
بملكوت ملک السموات و الارضـين * (١٢٦) حرّم
بـه مـلـكـوت مُـلـک آســـمـــانـهـــا و زمـيـنـهـــا* حـرام شـــد
عليكم السـؤال فى البيان عفا الله عن ذلک لتسـئلوا
برشـما سـئوال كردن در (كتاب)بيان، عفو كرد خدا از آن كه سـؤال كنيد
ما تحتاج به انفسكم لا ما تكلم به رجال قبلكم اتّقوا
آنچـه را احتياج بـه آن دارد وجودتان، نـه آنچـه تكلم كردند بـه آن آدمهاى قبل، بترســيد

الله و کونوا من المتّقین * اســـئلوا مـا ینفعکم فی
خدا را و باشید ازپرهیزگاران * سؤال کنید آنچه را که منفعت میدهد شما را در
امرالله و ســـلطانه قد فتح باب الفضـــل علی من فی
دین خدا و سـلطه او، همانا باز گردید باب فضـــل بر اهل
الســـموات و الارضـــین * (۱۲۷) انّ عدّة الشـــهور
آســـمـانـهـا و زمـیـنـهـا * بـراســـتـی عـدد مـاهـهـا
تســـعة عشـــر شـــهراً فی کتاب الله قد زین اوّلها بهذا
نوزده ماه اســـت در کتاب خدا، همانا زینت داد اول آنرا به این
الاســـم المهیمن علی العالمین * (۱۲۸) قد حکم الله
اســـم ، (بهاء) پُر هیمنه بر عالمیان* همانا حکم فرمود خداوند
دفن الاموات فی البلور او الاحجـار الممتنعـة او
دفن مردگـان را در(تـابوت)بلور یـا(از جنس) ســـنگـهـای محکم یـا
الاخشاب الصلبة اللّطیفة و وضع الخواتیم المنقوشة
چوبهای ســـفت لطیف و قرار دهید انگشـــتری های منقوش(به اســـم اعظم)
فی اصابعهم انّه لهو المقدّر العلیم * (۱۲۹) یکتب
در انگشـــتانشـــان، براســـتی او(خدا) مقدّر کننده علیم اســـت* بنویســـید(روی نگین)
للّرجال ولله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و
برای مردهـا" (آیـه) ولله مـا فی الســـموات و الارض و مـا بینهمـا و
کـان الله بکل شـــیء علیماً * و للورقات ولله ملک
کـان الله بکـل شـــیء علیمـاً" * و برای زنـهـا "(آیـه) ولله ملـک
الســـموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل
السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل
شـــیء قدیراً * هذا مـا نزّل من قبل و ینادی نقطة
شـــیء قدیراً " * اینســـت آنچه نازل شـــد از قبل و ندا میکند نقطه

البيــان و يقول يــا محبوب الامكــان انطق فى هـذا
بيان(حضـــرت باب) و میفرماید ای محبوب امکان ســـخن بفرما در این
المقام بما تتضـوّع به نفحات الطافک بين العالمين *
مقام(آیه نگین) بـه آنچه که بوزد بـه آن نفحات الطاف تو بین جهانیان *
انّـا اخبرنـا الكل بان لا يعادل بكلمـة منک ما نزّل فى
براستی ما با خبرکردیم همه را باینکه معادله نمیکند با کلمه ای ازنزد توآنچه نازل شده در
البيان انـّک انت المقتدر على ما تشاء لا تمنع عبادک
در بیان، براســتی توئی مقتدر بر آنچه بخواهی، نمی کند مانع ترا عباد تو
عن فيوضـــات بحر رحمتک انـّک انت ذو الفضـــل
از فیوضـــات دریــای رحمتـت، براســـتی توئی دارای فضـــل
العظيم * قد اســـتجبنـا مـا اراد انّـه لهو المحبوب
عظیم* همانا پذیرفتیم آنچه را اراده کرد(یعنی حضـرت باب) براسـتی او محبوب
المجيب * لو ينقش عليها ما نزّل فى الحين من لدى
اجابت کننده اســـت* اگر نقش کنید روی آن(نگین) آنچه نـازل شـــد در این حین از نزد
الله انّـه خير لهم و لهنّ انّـا كنّـا حـاكمين * قد بدئت
خداوند، براســتی آن خوبســـت برای مردان و زنان،براســـتی ما بوده ایم حاکم*" قد بدئت
من الله و رجعت اليه منقطعاً عمّا ســواه و متمسّــكاً
من الله و رجعـت الیــه منقطعــاً عمّــا ســـواه و متمسّـــکــاً
باسـمه الرحمن الرحيم * كذلک يختصّ الله من يشـاء
باسمه الرحمن الرحیم " *اینچنین اختصاص می دهد خدا آنکه را میخواهد
بفضـــل من عنده انّـه لهو المقتدر القدير * (١٣٠) و
بـــه فضـــل، از نزد خویش، براســـتی او مقتـدر قـدیر اســـت * و
ان تكفنوه فى خمسة اثواب من الحرير او القطن من
اینکه کفن کنید (مرده) را در پنج لباس حریر یا کتان، کســـیکه

لم یســتطع یکتفی بواحدة منهما کذلک قضــی الامر
اســتطاعت ندارد کفایت کند به یکی از آنها، اینچنین جاری شــد امر
من لدن علیم خبیر * حرّم علیکم نقل المیت ازید
از نزد علیم خبیر * حرام شــد بر شــما انتقال میّت زیادتر
من مســافة ســاعة من المدینة ادفنوه بالرّوح و
از مسافت یکساعت از شهر، دفن کنید او را با شادی و
الریحان فی مکان قریب * (۱۳۱) قد رفع الله ما
سرور در جائی نزدیک * همانا نسخ کرد خدا آنچه را
حکم به البیان فی تحدید الاســفار انّه لهو المختار
حکم شــد به آن در (کتاب) بیان در محدودیّت مســافرت براســتی او مختارســت
یفعل ما یشــاء و یحکم ما یرید * (۱۳۲) یا ملأ
که عمل کند آنچه را میخواهد و حکم بفرماید آنچه را که اراده فرماید* ای مردم
الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انّه ینادیکم من
دنیا بشــنوید ندای مالک اســماء را براســتی او ندا میکند از
شطر سجنه الاعظم انّه لا اله الاّ انا المقتدر المتکبّر
سَــمت زندان بزرگ خود، براســتی نیســت خدائی جز من مقتدر کبیر
المتســخّر المتعالی العلیم الحکیم * انّه لا اله الاّ هو
مسخّر کننده متعالی دانای حکیم * براستی نیست خدائی جز او
المقتدر علی العالمین * لو یشــاء یأخذ العالم بکلمة
مقتدر بر عالمیان * اگر بخواهد میگیرد عالم را به کلمه ای
من عنده ایاکم ان تتوقّفوا فی هذا الامر الذی خضــع
از نزد خود، مبادا که توقف کنید در این دینی که خاضع شده
له الملأ الاعلی و اهل مدائن الاســماء اتّقوا الله و
برای او اهل بهشت و اهل مدینه اسماء، بترسید از خدا و

لا تكوننّ من المحتجبين*احرقوا الحجبات بنار حبّى
نباشيد از محتجبان * بسوزانيد پرده ها را به آتش محبت من
و السبحات بهذا الاسم الذى به سخّرنا العالمين *
و موانع را به اين اسمى كه به آن تسخير كرديم جهانيان را
(١٣٣) و ارفعنّ البيتين فى المقامين و المقامات
وبرافرازيد دو خانه را(بيت شيراز و بغداد) رادر دو مقام، و مقاماتى
الّتى فيها استقرّ عرش ربّكم الرّحمن كذلک يأمركم
كه درآن مستقر بود عرش خداوند(جمال مبارک) رحمان شما اينچنين امرميكند
مولى العالمين * (١٣٤) اياكم ان تمنعكم شئونات
مولاى عالميان* مبادا كه ممانعت كند شما را شئونات
الارض عمّا امرتم به من لدن قوىّ امين * كونوا
زمينى از آنچه امر شديد به آن از نزد قدرتمند امين* باشيد
مظاهر الاستقامة بين البرية على شأن لا تمنعكم
مظاهر استقامت بين بندگان بر شأنيكه ممانعت نكند شما را
شبهات الذين كفروا بالله اذ ظهر بسلطان عظيم *
ايرادات كسانيكه كافر شدند به خداوند چون ظاهر شد به سلطه عظيم*
اياكم ان يمنعكم ما نزّل فى الكتاب عن هذا الكتاب
مبادا كه مانع شود شما را آنچه نازل شده در كتاب(قبل) ازين كتابى
الذى ينطق بالحقّ انّه لا اله الاّ انا العزيز الحميد *
كه ناطق است به حقيقت براستى نيست خدائى جز من عزيز حميد
انظروا بعين الانصاف الى من اتى من سماء المشية
نظر كنيد به ديده انصاف به سوى كسيكه آمد از سماء مشيّت

و الاقتدار و لا تکوننّ من الظالمین * (١٣٥) ثمّ
و اقتدار و مباشید از ظالمان * پس
اذکروا ما جری من قلم مبشّری فی ذکر هذا الظهور
به یادآوریدآنچه جاری شدازقلم مُبشّر(حضرت باب)من، درذکر این ظهور
و ما ارتکبه اولو الطغیان فی ایامه الا انّهم من
و آنچه مرتکب شدند اهل گمراهی در دوران او،هیهات براستی آنان از
الاخسرین * قال ان ادرکتم ما نظهره انتم من فضل
زیانکارترینند*فرمود(باب اعظم)اگردرک کردید"آنکه ظاهر میکنیم او را" شما از فضل
الله تسئلون * لیمنّ علیکم باستوائه علی سرائرکم
خدا مسئلت کنید* که منت گذارد بر شما به استقرار خویش بر جایگاهتان
فانّ ذلک عزّ ممتنع منیع * ان یشرب کأس مآء
پس براستی آن عزت بزرگ والایی است* اگر بنوشد جام آبی
عندکم اعظم من ان تشربنّ کل نفس مآء وجوده بل
نزد شما، برتر از آنست که بنوشد هر انسانی آب وجود خود را بلکه
کل شیء ان یا عبادی تدرکون * (١٣٦) هذا ما نزّل
همه اشیاء ، ای بندگان من درک کنید * اینست آنچه نازل نمود(حضرت باب)
من عنده ذکراً لنفسی لو انتم تعلمون * و الذی تفکّر
از نزد خویش، ذکری برای نفس من اگر شما می فهمید * و کسیکه فکر کند
فی هذه الایات و اطلع بما ستر فیهنّ من اللئالئ
در این آیات و مُطلّع گردد به آنچه پنهان شده در آن از لئالی
المخزونة تالله انّه یجد عرف الرحمن من شطر
پنهان شده ، سوگند بر خدا براستی او می یابد بوی خدا را از سَمت
السجن و یسرع بقلبه الیه باشتیاق لا تمنعه جنود
زندان(عکّا) و می شتابد با قلب خویش به اشتیاقی که ممانعت نکند او را لشکریان

السموات و الارضين * قل هذا لظهور تطوف حوله
آسمانها و زمينها * بفرماى: اين ظهوريست كه طواف مى كند دور آن
الحجّة و البرهان كذلک انزله الرحمن ان انتم من
دليل و برهان، اينچنين نازل فرمود آنرا خدا اگر شما از
المنصفين * قل هذا روح الكتب قد نفخ به فى القلم
اهل انصافيد * بفرماى: اينست روح كتابها(آسمانى) همانا دميد به آن در قلم
الاعلى و انصعق من فى الانشاء الاّ من اخذته
والا و بيهوش نمود آنكه در جهان است مگر آنكه گرفت او را
نفحات رحمتى و فوحات الطافى المهيمنة على
بادهاى رحمت من و نسائم الطاف مُهيمن من بر
العالمين * (١٣٧) يا ملأ البيان اتّقوا الرّحمن ثمّ
جهانيان * اى اهل بيان بترسيد از خدا سپس
انظروا ما انزله فى مقام اخر قال "انّما القبلة من
بنگريد آنچه را نازل كرد درجاى ديگر،فرمود"براستى قبله، كسى است كه
يظهره الله متى ينقلب تنقلب الى ان يستقرّ" كذلک
ظاهر ميكند خدا او را(حضرت بهاءالله) تا چرخيد بچرخيد تا آنكه مستقر ميشود اينچنين
نزّل من لدن مالک القدر اذ اراد ذكر هذا
نازل نمود از نزد مالک تقدير(حضرت باب) چون ميخواست ذكر كند اين
المنظرالاكبر تفكّروا يا قوم ولا تكوننّ من الهائمين*
منظر اكبر(حضرت بهاءالله)را. تفكر كنيد اى قوم و مباشيد از سرگردانها

در تقريرات آمده است
حضرت اعلى به اهل بيان مى فرمايند كه قبله عبادات شما حضرت من يظهره الله است. " متى ينقلب تنقلب "، هر جا برود و به هر طرف رو كند، قبله به همان طرف است، " الى ان يستقرّ "، تا وقتى كه ساكن شود و محلّ قبله تثبيت گردد،

لو تنکرونـه بـاهوآئکم الی اَیـة قبلـة تتوجّهون یـا
اگر انکارکنید او را به هواهای خویش به کدام قبله توجه خواهید کرد؟ ای
معشـر الغافلین * تفکّروا فی هذه الایة ثم انصـفوا
گروه غافلان * تفّکر کنید در این آیه سـپس انصـاف دهید
بـالله لعلّ تجدون لئـالئ الاســرار من البحر الـذی
به خدا شـاید بیابید گوهرهای اســرار را ازین بحری که موج می زند
تموّج باسـمی العزیز المنیع * (۱۳۸) لیس لاحد ان
بـه اسـم عـزیـز مـنـیـع مـن * نـیـسـت بـر احـدی کـه
یتمسّــک الیوم الاّ بما ظهر فی هذا الظهور هذا حکم
تمسک جوید امروز مگر به آنچه ظاهر شده است در این ظهور، این حکم
الله من قبل و من بعد و به زین صــحف الاوّلین *
پروردگاراســت از پیش و مِن بَعد و بدان مزّین گردیده کُتب اولین
هـذا ذکر الله من قبـل و من بعد قد طرّز بـه دیبـاج
این ذکر الهی اســت از قبل و ازبعد، همانا مطرّز فرموده به آن دیباچه
کتاب الوجود ان انتم من الشـاعرین * هذا امرالله من
کتاب هسـتی را اگر شـما هسـتید از با شـعورها ، این دین خداسـت از
قبل و من بعد ایاکم ان تکونوا من الصــاغرین * لا
قبـل و از بعـد، مبـادا کـه بـاشــیـد از کوتـه فکران* نمی کنـد
یغنیکم الیوم شــیء و لیس لِاحدٍ مهرب الاّ الله العلیم
غنی شما را امروز چیزی و نیسـت راه فراری مگر خداوند دانای
الحکیم * من عرفنی قد عرف المقصــود من توجّه
حکیم * کسـیکه مرا شـناخت همانا شـناخته اسـت مقصـود(خدا) را، هر که توجه

الیَّ قد توجّه الی المعبود کذلک فصّــل فی الکتاب و
به من کرد همانا توجه کرده بسوی محبوب،اینچنین تشریح شده درکتاب و
قضــی الامر من لدی الله ربّ العالمین * من یقرء آیة
جاری فرموده دین را از نزد خداوند مربّی جهانیان، هر که بخواند آیه ای
من آیــاتی لخیر لـــه من ان یقرء کتــب الاوّلین و
از آیـات مرا بهترســـت برای او کــه قرائـت کنـد کتـب اولین و
الاخرین * هذا بیان الرحمن ان انتم من الســامعین*
آخرین * این اســـت بیـان خـدا اگر هســـتید از شــنونـدگـان *
قـل هـذا حقّ العلم لو انتم من العـارفین * (١٣٩)
بفرمـای این اســـت حقیقـت دانش اگر شـــمـا عـارف هســـتید*
ثمّ انظروا ما نزّل فی مقام اخر لعلّ تدعون ما عندکم
پس نظر کنید آنچه را که نازل کرده در جای دیگر که شـاید بدان دور اندازید آنچه را دارید
مقبلین الی الله ربّ العـالمین * قـال لا یحلّ الاقتران
از روی اقبال به خداوند مربّی عالمیان * فرمود(حضـــرت باب) نیســـت حلال ،ازدواج
ان لم یکن فی البیان و ان یدخل من احد یحرم علی
اگر نیست در(دین) بیان(همسری) و اگر داخل شد(بابی شد) یکی از(طرفین) حرام است بر
الاخر ما یملک من عنده الاّ و ان یرجع ذلک بعد ان
دیگری آنچه ما یَملَک از نزد اوست،مگر و اینکه بازگردد(بابی شود)آنست بعد که
یرفع امر من نظهره بالحقّ او ما قد ظهر بالعدل و
بلند گردد دین "آنکه ظاهرمیکنیم" اورا(بهاءالله)به حق یاآنچه همانا ظاهرشـد به عدل(باب) و
قبـل ذلـک فلتقربنّ لعلّکم بـذلـک امر الله ترفعون *
پیش قبـل ازآن. ازدواج کنیـد شـــایـد بـه آن دین خـدا بلنـد گردد *
کـذلـک تغرّدت الورقـاء علی الافنـان فی ذکر ربّهـا
اینچنین ســـرود ورقـاء(حضـــرت بـاب) بر شـــاخـه هـا در ذکر مربّی

الرحمن طوبی للسّـــــامعین * (١٤٠) یـا ملأ البیـان
رحمان خود(حضرت بهاءالله)خوشا برشنوندگان*ای پیروان بیان(بابی ها)
اقســـمکم بربّکم الرّحمن بان تنظروا فیما نزّل بالحقّ
سوگند می دهیم شما را به خداوند رحمان خویش بآنکه نظر کنید در آنچه نازل شده برحق
بعین الانصـــاف و لا تکوننّ من الذین یرون برهان
بـه دیـده انصـــاف و مباشــید از کســـانیکـه می بیننـد دلیـل
الله و ینـکرونـه الا انّهم من الهـالکین * قد صــرّح
خداوند را وانکار می کنند آنرا* بدانید براستی آنان از هلاک شدگانند * همانا صریحاً(گفت)
نقطـة البیـان فی هذه الایـة بـارتفـاع امری قبل امره
نقطه بیان (حضـــرت باب) در این آیه به برافراشـــتن دین من قبل از دین خودش
یشـهد بذلک کل منصف علیم * کما ترونـه الیوم انّه
شـاهد اسـت بر این هر مُنصـف آگاهی * چنآنکه می بینید امروز براسـتی
ارتفع علی شأن لا ینکره الاّ الذین سکّرت ابصارهم
بلند گردیده(دین بهائی) به شأنی که انکار نمی کند آنرا مگر کسانیکه کور است چشمانشان
فی الاولی و فی الاخری لهم عذاب مهین * (١٤١)
در این دنیـا و در آخرت برای ایشـــان اســـت عـذابی بزرگ *
قل تـالله انّی لمحبوبـه و الان یســـمع مـا ینزل من
بفرمای: قســم بر خدا منم محبوب او و الان می شــنود آنچه نازل می شــود از
ســـماء الوحی و ینوح بمـا ارتکبتم فی ایامه خافوا
آسـمان وحی و نوحه سـر میدهد بدآنچه شـما مرتکب شـدید در دوران او بترسـید
الله و لا تکوننّ من المعتـدین * قـل یـا قوم ان
خدا را و نباشـــید از تعدّی کنندگان* فرمود(حضـــرت باب) ای قوم اگر
لن تؤمنوا بـه لاتعترضـــواعلیه تـالله یکفی مـاجتمع
نمی آورید ایمان به او، اعتراض نکنید بر او، والله کافیست آنچه جمع شده

عليه من جنود الظالمين * (١٤٢) انّه قد انزل بعض
عليه او،از لشگريان ستمگران*براستی او(حضرت باب) همانا نازل كرد بعضی
الاحكام لئلاّ يتحرّک القلم الاعلی فی هذا الظهور الاّ
احكام را كه شايد حركت كند قلم اعلی(حضرت بهاءالله) در اين ظهورمگر
علی ذكر مقاماته العليا و منظره الاسنی و انّا لمّا
در ذكر مقامات اعلای خويش و منظره والای خود و براستی چون ما
اردنا الفضل فصّلناها بالحقّ و خفّفنا ما اردناه لكم
اراده فضل نموديم ،شرح داديم آنها را بدرستی وتخفيف داديم آنچه را اراده كرديم برای شما
انّه لهو الفضّال الكريم * (١٤٣) قد اخبركم من قبل
براستی او فضّال گراميست * همانا خبر داد شما را از پيش
بما ينطق به هذا الذكر الحكيم * قال و قوله الحقّ
به آنچه نطق ميكند به آن اين ذكر حكيم * فرمود(حضرت باب) و فرمايش او حق است:
انّه ينطق فی كل شأن انّه لا اله الاّ انا الفرد الواحد
"براستی او(حضرت بهاءالله) ميفرمايد درهمه شئون براستی نيست خدائی جزمن فردِ يكتای
العليم الخبير * هذا مقام خصّه الله لهذا الظهور
عليم با خبر*اين مقام تخصيص داده خدا به اين ظهور
الممتنع البديع * هذ من فضل الله ان انتم من
پُر امتناع جديد* اين است از فضل خدا اگر شما از
العارفين * هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و
عارفان هستيد * اين است از امر مُبرم و اسم اعظم او و
كلمته العليا و مطلع اسمائه الحسنی لو انتم من
كلام برتر او و محل طلوع اسماء حُسنی او اگر شما از
العالمين * بل به تظهر المطالع و المشارق تفكّروا
دانشمندانيد * بلكه به آن ظاهر ميشود مطالع و مشارق، تفكر كنيد

يا قوم فيما نزّل بالحقّ و تدبّروا فيه و لا تكوننّ من
ای قوم در آنچه نازل شـد به حق و تدبیر نمائید در آن و مباشـید از
المعتدين * (١٤٤) عاشـروا مع الاديان بالرّوح و
تعدّی کنندگـان* آمیزش کنید با(اهل) ادیان با روحیه و
الريحان ليجدوا منكم عرف الرحمن اياكم ان تأخذكم
سرور که در یابید از آنها بوی خوش رحمان را، مبادا که بگیرد شما را
حمية الجاهلية بين البرية كل بدء من الله و يعود
حماقت جاهلیّت در بین مردم، همه شروع شدند از خدا و باز میگردند
اليه انّه لمبدء الخلق و مرجع العالمين * (١٤٥)
به سوی او، براستی او مبدء خلق است و مرجع جهانیان*
اياكم ان تدخلوا بيتاً عند فقدان صـاحبه الاّ بعد اذنه
مبادا که وارد شوید خانه ای را در غیاب صـاحب آن، مگر به اجازه او
تمسّـكوا بالمعروف فى كل الاحوال و لا تكوننّ من
تمسّـک کنید به خوبی ها در همه احوال و نباشـید از
الغافلين * (١٤٦) قد كتب عليكم تزكية الاقوات و ما
غافلان * همانا نوشته شد برشما طهارت خوراکیها و آنچه
دونها بالزّكوة هذا ما حكم به مُنزل الايات فى هذا
ما دون آنست با زکوة، اینست آنچه حکم کرد به آن نازل کننده آیات دراین
الرّقّ المنيع * سوف نفصّل لكم نصابها اذا شاء الله
رقیمه منیع * بعداً شرح خواهیم داد برای شما نصاب آنرا، وقتی که خدا خواست
و اراد انّه يفصّـل ما يشـاء بعلم من عنده انّ لهو
و اراده کرد براستی او تفصیل دهد آنچه را میخواهد به دانش از نزد خویش براستی او
العلاّم الحكيم * (١٤٧) لا يحلّ السؤال و من سئل
علاّم حکیم است * حلال نیست گدائی و کسیکه گدائی کرد

حرّم عليه العطاء قد كتب على الكل ان يكســــب و
حرام است به او دادن، همانا واجب شد بركلّ كه بدست آورند(كاركنند) و
الـذى عجز فللوُكلاء و الاغنيـاء ان يعينوا لـه مـا
شخصى كه عاجز است بر وكلاء واغنياست كه اعانت كنند او را آنچه كه
يكفيـه اعملوا حدود الله و ســـننـه ثمّ احفظوها كما
كفايت كند او را، عمل كنيد احكام خدا را و ســنن او را پس حفظ كنيد آنرا چنآنكه
تحفظون اعينكم و لا تكوننّ من الخـاســرين *
حفظ مى كنيد چشـمهاى خود را و نباشـيد از زيانكاران *
(١٤٨) قد منعتم فى الكتاب عن الجدال و النزاع و
همــانــا منع كرديم شـــمـا را در كتـاب از جـدال و نزاع و
الضـــرب و امثالها عمّا تحزن به الافئدة و القلوب *
زدن و امثـال آنهـا، از آنچــه غم مى آورد بـدان ارواح و قلوب*
من يحزن احداً فله ان ينفق تســعة عشــر مثقالاً من
كســيكه محزون كند احدى را پس براوســت كه انفاق كند نوزده مثقال از
الذهب هذا ما حكم بـه مولى العالمين * انّـه قد عفا
طلا، اينســت آنچه حكم كرد به آن مولاى عالميان(حضــرت باب)*براســتى همانا عفو كرد
ذلــك عنكم فى هـذا الظهور و يوصـــيكم بـالبرّ و
آنرا برشـــما در اين ظهور(بهائيت) و وصــيت ميكنم شــما را به نيكى و
التّقوى امراً من عنــده فى هــذا اللّوح المنير *
تقوى، فرمــانــى از نـزد خويش در اين لـوح منـير(كتــاب اقــدس)*
لا ترضــوا لاحد ما لا ترضــونه لانفســكم اتّقوا الله
نشويد راضى بر احدى آنچه را كه راضى نيستيد بروجود خودتان بترسيد از خدا
ولا تكوننّ من المتكبّرين * كلكم خلقتم من المآء و
و نبــاشـــيــد از متـكبرّين* همــه شـــمــا را خلق كردم از آب و

ترجعون الی التراب تفکّروا فی عواقبکم و لا تکوننّ
برمیگردید به خاک، تفّکر کنید در عواقب خود و مباشید
من الظالمین * اسمعوا ما تتلو السّدرة علیکم من
از ظالمین* بشنوید آنچه تلاوت میکند سدره(حضرت بهاءالله) برشما از
ایات الله انّها لقسطاس الهدی من الله ربّ الاخرة و
آیات خدا براستی آن میزان هدایت است از خداوند، ربّ آخرت و
الاولی و بها تطیر النّفوس الی مطلع الوحی و
دنیا و به آن پاک میگردند انسانها به سوی مَطلع وحی(حضرت بهاءالله) و
تستضیء افئدة المقبلین * تلک حدود الله الّتی قد
نورانی خواهد نمود روح اقبال کنندگان را*اینست احکام خداوندیکه همانا
فرضت علیکم و تلک اوامر الله قد امرتم بها فی
واجب کرد بر شما و این است اوامر خداوند، همانا امر کردیم به آن در
اللّوح اعملوا بالرّوح و الریحان هذا خیر لکم ان انتم
لوح(کتاب اقدس) عمل کنید بدان با روح و ریحان، این خیر شماست اگر شما
من العارفین * (۱۴۹) اتلوا ایات الله فی کل صباح
از عارفانید * تلاوت کنید آیات خداوند را در همه بامدادان
و مساء انّ الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه
و شبانگاهان، کسیکه تلاوت نکند وفا نکرده است به عهد خدا و میثاق او
و الذی اعرض عنها الیوم انّه ممّن اعرض عن الله
و کسیکه روی برگرداندازآنها امرو، ازکسانیست که اعراض کرد از خدا
فی ازل الازال اتّقنّ الله یا عبادی کلکم اجمعون * لا
درازل الازال، یقین کنید خداوند را ای عباد من، کل شما جمعاً* نکند
تغرّنّکم کثرة القرائة و الاعمال فی اللیل و النهار لو
مغرور شما را زیاد خواندن و عمل کردن در شب و روز، اگر

يقرء احد آية من الايات بالرّوح و الرّيحان خير له
بخوانيد يک آيه را از آيات با روح و سرور بهترست برايتان
من ان يتلو بالكسالة صحف الله المهيمن القيوم *
از اينكه بخوانيد با تنبلی کتابهای خداوند مهيمن قيوم را*
اتلوا آيات الله على قدر لا تأخذكم الكسالة والاحزان
تلاوت کنيد آيات خدا را به قدری که در برنگيرد شما را كِسِل شدن و غم ها.
لا تحملوا على الارواح ما يكسلها و يثقلها بل يخفّها
نکنيد تحميل برارواح آنچه کسل می کند آنها را وسنگينی ميکند بلکه کاهش بدهد
لتطير باجنحة الايات الى مطلع البينات هذا اقرب الى
که پروازکنيد با بالهای آيات به مَطلَع بيّنات(حضرت بهاءالله) اين اقرب به
الله لو انتم تعقلون * (۱٥۰) علّموا ذرّياتكم ما نزّل
خداست اگر تعقل کنيد* بياموزيد فرزندان خود را آنچه نازل شده
من سماء العظمة و الاقتدار ليقرئوا الواح الرحمن
از سماء عظمت و اقتدار که بخوانند الواح خداوند را
باحسن الالحان فى الغرف المبنيةفى مشارق الاذكار*
به بهترين لحن در غُرفه های ساخته شده در مشارق الاذكار(محل عبادت)
انّ الذى اخذه جذب محبّة اسمى الرحمن انّه يقرء
براستی کسيکه اخذ کند او را محبّت اسم رحمان من براستی او ميخواند
ايات الله على شأن تنجذب به افئدة الراقدين * هنيئاً
آيات خدا را بر شأنی که منجذب می شود ازآن روح بخواب رفتگان* آفرين
لمن شرب رحيق الحيوان من بيان ربّه الرّحمن بهذا
بر آنکه بياشامد شراب زندگانی را از بيان ربّ رحمان خويش به اين
الاسم الذى به نسف كل جبل باذخ رفيع * (۱٥۱)
نامی(حضرت بهاءالله) که به آن در می شکند هر کوه بلند رفيعی*

كتب عليكم تجديد اسـباب البيت بعد انقضـاء تسـع
نوشت براى شما تجديد اثاث خانه را بعد از گذشتن نوزده
عشرة سنة كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير *
سال اينچنين جارى فرمود(حضـرت باب) دين را ازنزد عليم خبير*
انّـه اراد تلطيفكم و ما عندكم اتّقوا الله و لا تكوننّ
براستى اوخواست كه لطيف كند شما را و آنچه داريد، بترسيد از خدا و نباشيد
من الغافلين * و الذى لم يسـتطع عفا الله عنه انّه
از غافلان * و شخصى كه نتواند، عفو كرد خدا از او، براستى
لهو الغفور الكريم *(۱۵۲) اغسلوا ارجلكم كل يوم
او آمرزنده گراميست* بشوئيد پاهاى خود را هر روز
فى الصـيف و فى الشّـتاء كل ثلاثة ايام مرّة واحدة
در تابستان و در زمستان هر سه روز يک مرتبه
(۱۵۳) و من اغتاظ عليكم قابلوه بالرفق و الذى
و كسيكه خشم كرد برشما، برخورد كنيد با او به دوستى و كسيكه
زجركم لا تزجروه دعوه بنفسـه و توكّلوا على الله
زجر داد شما را زجرش ندهيد، رها كنيد او را به خودش و توكّل كنيد بر خداى
المنتقم العادل القدير * (۱۵٤) قد منعتم عن الارتقاء
مُنتقم عادل قدير* همانا منع كرديم شما را از بالا رفتن
الى المنابر من اراد ان يتلو عليكم ايات ربّه فليقعد
به منبرها، هر كه ميخواهد كه تلاوت كند بر شما آيات خداى خود را پس بنشيند
على الكرسىّ الموضوع على السرير و يذكر الله
بر صندلى قرار داده شده روى تخت و ذكر كند خدا را

ربّه و ربّ العالمین * قد احبّ الله جلوســـکم علی
ربّ خود و ربّ جهانیان * همانا دوست دارد خدا نشستن شما را بر
السُـــرر و الکراســـی لعزّ ما عندکم من حبّ الله و
تخت ها و صـــندلی ها به احترام آنچه در پیش دارید از حبّ خدا و
مطلع امره المشـــرق المنیر * (۱۵۵) حرّم علیکم
مَطلع امر(حضـــرت بهاءالله) درخشـــنده نورانی او* حرام کرد برشـــما
المیســـر و الافیون اجتنبوا یـا معشـــر الخلق و
قـــمـار و افـیـون، اجـتـنـاب ورزیـد ای گـروه مـردم و
لا تکوننّ من المتجاوزین*ایاکم ان تســـتعملوا ما
نبـاشـــید از متجاوزین * مبادا که اســـتعمال کنید آنچه را
تکسل به هیاکلکم و یضرّ ابدانکم انّا ما اردنا لکم الاّ
کسل میشود به آن جسم هایتان وضررمیرساند بدنهایتان رابراستی ما نمیخواهیم برایتان مگر
ما ینفعکم یشهد بذلک کل الاشیاء لو انتم تسمعون *
آنچه منفعت دارد برایتان، گواهی میدهد همه اشـــیاء اگر شـــما می شـــنوید
(۱۵۶) اذا دعیتم الالولائم و العزائم اجیبوا
چون دعوت شـــدید به عروســـی ها و میهمانی ها، اجابت کنید
بالفرح و الانبســـاط و الذی وفی بالوعد انّه امن من
با شـادی و سـرور و کسـیکه وفا کرد به وعده خود براسـتی او در امان اسـت از
الوعید * هذا یوم فیه فصّـل کل امر حکیم * (۱۵۷)
عاقبت بد* اینست روزی که در آن تفصیل داده شد هر موضوع حکیمانه

در تقریرات آمده است
سرّ تنکیس اشاره به بیان شیخ احمد احسائی است که در باره حرف "واو" می کند. و در حسـاب ابجد مطابق عدد شـش می باشـد که عبارتند از شـش پیغمبر اولوالعزم اسـت یعنی آدم،نوح،ابراهیم،موسی،عیسی و محمد(ص) است. الف بعد از "و" که لغتاً به معنای هزار
بقیه در صفحه بعد

قد ظهر ســـرّ التنکیس لرمز الرئیس طوبی لمن ایده
همانا ظاهر شـد رازتنکیس(واو برعکس) در رمز رئیس(حضـرت بهاءالله) خوشـا بر آنکه مدد کند او را
الله علی الاقرار بالســـتّة الّتی ارتفعت بهذه الالف
خدا بر اقرار به شش (شش پیغمبر قبلی) که بلند گردیدند به این الف
القائمة الا انّه من المخلصـــین * کم من ناســـک
قائمه(حضـــرت باب) هلا، براســـتی او از مخلصـــین اســـت* چقدر زاهد
اعرض و کم من تارک اقبل و قال لـک الحمد یا
دوری کرد و چقدر مردود قبول کرد و گفت بر توســـت ســـپاس ای
مقصـود العالمین * انّ الامر بید الله یعطی من یشـاء
مقصـــود عالمیان* براســـتی امر در دســـت خداســـت،عطا می کند آنکه را بخواهد
ما یشـــاء و یمنع عمّن یشـــاء ما اراد یعلم خافیة
هر چه را که میخواهد و مانع میشـــود از هرکه میخواهد آنچه را که میخواهد، میداند راز
القلوب و ما یتحرّک به اعین اللامزین* کم من غافل
دلها را و آنچه میچرخد به آن چشـــمهای تمســـخر کنندگان* چقدر از غافل
اقبل بالخلوص اقعدناه علی ســـریر القبول و کم من
پیوست به خلوص ، نشاندیم او را بر تخت قبولی و چقدر از

بقیه از صفحه قبل
است،اشاره به حضرت باب اعظم میکند که هزار سال بعد از حضرت محمد(ص) ظاهر شد و اماّ بنده عرض میکنم "و" بعد اشـاره به شـش نفر دیگر میکند که اوّلین آنها جمال مبارک حضرت بهاءالله است و پنج نفر دیگر که همان پیران خمسه هستند و روی این اصل با آمدن پیران خمسه و تشـکیل مؤسسـه ولایت امر الله ظهور حرف "و" بعدی نیز به منصـّه ظهور رسید ودر قاموس نظم جهان آرای حضرت بهاءالله عصر تکوین به انتها می رسد که نهایت آن تشـکیل **دارالولایه بین المللی** اسـت که سـاختمانی در تحت همین عنوان منصـوص بیان حضرت ولی امر الله است که می بایست در ارض اقدس بنا می شد که فعلاً اشتباهاً آنرا به دار التحقیق تبدیل کرده مسؤلیت اصلی آنرا به انحراف کشیده اند. اعضـای آتیه دارالولایه از بانوان بهائی در آینده باید انتخاب بشوند

عاقل رجعناه الی النّار عدلاً من عندنا انّا کنّا حاکمین*
عاقل که برگرداندیم او را به آتش عدل از نزد خود، براستی ما بوده ایم حکمرانان
انّـه لمظهر یفعل الله مـا یشـــآء و المســـتقرّ علی
براســـتی او مظهر"عمل میکند خدا آنچه را میخواهد" و مســـتقر اســـت بر
عرش یحکم مـا یریـد * (۱۵۸) طوبی لمن وجـد
عرش"حکم می نماید آنچه را که اراده کند"* خوشـــا بر کســـیکه دریافت
عرف المعانی من اثر هذا القلم الذی اذا تحرّک فاحت
بوی معـانی را از اثر این قلمی کـه چون حرکـت مینمـایـد بر میوزد
نســـمة الله فیما ســـواه و اذا توقّف ظهرت کینونـة
نسیم خدا در ماسواه(انسانها) و چون باز می ایستد ظاهر می شود اساس
الاطمینـان فی الامکـان تعـالی الرحمن مظهر هـذا
اطمینان در (عالم) امکان، متعالی اســـت خداوند مظهر این
الفضـــل العظیم * قل بما حمل الظلم ظهر العدل فیما
فضـــل عظیم* بفرمای: به آنچه تحمل کرد ظلم را، ظاهر شـــد عدل فی
ســـواه و بمـا اقبل الذلـة لاح عزّ الله بین العالمین *
ما ســـواه و به آنچه پذیرفت ذلت را، درخشـــید عزت خدا بین جهانیان
(۱۵۹) حرّم علیکم حمـل الات الحرب الاّ حین
حـرام شـــد بـر شـــمـا حـمـل آلات جنـگ مـگـر در حین
الضّـرورة و احلّ لکم لبس الحریر قد رفع الله عنکم
ضـرورت و حلال شد بر شما لباس ابریشم، همانا برداشت خدا از شما
حکم الحدّ فی اللباس و اللحی فضـــلاً من عنده انّـه
حکم حدّ در لبـاس و ریش(گـذاشـــتن)، فضـــلی از نزد خود،براســـتی

لهو الامر العليم * اعملوا ما لا تنكره العقول
او فرمان دهنده داناست * عمل کنید آنچه را که منکر ندانند عقول
المستقيمة و لا تجعلوا انفسكم ملعب الجاهلين *
درست و قرار ندهید خویشتن را وسیله بازی نادانان*
طوبى لمن تزين بطراز الاداب و الاخلاق انّه ممّن
خوشا بر کسیکه زینت بخشد خویش را به ردای آداب و اخلاق، براستی او از کسانیست که
نصر ربّه بالعمل الواضح المبين * (١٦٠) عمّروا
نصرت میکند ربّ خود را به عمل آشکار روشن* تعمیر کنید
ديار الله و بلاده ثمّ اذكروه فيها بترنّمات المقرّبين *
دیار خدا را و شهر های آنرا سپس ذکر کنید اورا در آن به نغمه های مقربین
انّما تعمر القلوب باللسان كما تعمر البيوت و الديار
براستی که تعمیر میشود دلها به زبان، چنانکه درست میشود خانه ها و سرزمینها
باليد و اسباب آخر قد قدّرنا لكل شىء سبباً من
با دست و وسائل دیگر، همانامقدّر کردیم برای هر چیزی سببی از
عندنا تمسّكوا به و توكّلوا على الحكيم الخبير *
از نزد خود، تمسّک کنید به آن و توکّل کنید بر(خدای) حکیم خبیر
(١٦١) طوبى لمن اقرّ بالله و اياته و اعترف بانّه
خوشا بر کسیکه اقرار کرد به خدا و آیات او و اعتراف کرد به اینکه او
لا يسئل عمّا يفعل هذه كلمة قد جعلها الله طراز
نیست مسئول برآنچه می کند، این کلمه ایست که قرار داد خدا معیار
العقائد و اصلها و بها يقبل عمل العاملين * اجعلوا
اعتقادات و اصل آن و به آن قبول میشود عمل عاملین * قرار دهید
هذه الكلمة نصب عيونكم لئلاّ تزلّكم اشارات
این سخن را در برابر چشمانتان که شاید متزلزل نکند شما را اشارات

المعرضـين * (١٦٢) لو يحلّ ما حرّم فی ازل الازال
کـافران* اگـر حـلال فـرمـایـد آنـچـه حـرام نـمـوده در ابـتـدای خـلـقـت
او بـالعكس ليس لاحـد ان يعترض عليـه و الـذی
یا به عکس ، نیست بر احدی که اعتراض کند بر او و کسی که
توقّف فی اقلّ من آن انّـه من المعتدين * (١٦٣) و
توقف کند در اقلّ از یک لحظـه براسـتی او ازمردودین اسـت* و
الذی ما فاز بهذا الاصـل الاسـنی و المقام الاعلی
کسـیکـه نشـد فـائز بـه این اصـل عظیم و مقـام اعلی
تحرّكه ارياح الشّـبهات و تقلّبه مقالات المشـركين *
تکان میدهند او را ایرادگیری ها و منقلب میکند مقالات کافران*
من فاز بهذا الاصـل قد فاز بالاسـتقامة الكبری حبّذا
هر که فائز به این اصل شد همانا فائز شده به ایستادگی بزرگ، بَه بَه بر
هذا المقام الابهی الذی بذكره زين كل لوح منيع *
این مقـام ابهـائی کـه بـذکر آن مزّین اسـت همـه آثـار پُر منـاعـت *
كذلک يعلّمكم الله ما يخلّصـكم عن الريب و الحيرة
اینچنین آموزش میدهد خدا آنچه را که پاک میکند شما را ازشکّ و حیرت
و ينجّيكم فی الدنيا و الاخرة انّه هو الغفور الكريم *
و نجات میدهد شـما را در دنیا و آخرت، براسـتی او آمرزنده گرامیسـت*
هو الذی ارسـل الرّسـل و انزل الكتب علی انّه لا الـه
او همانست که فرستاد رسولان را و نازل کرد کُتب را بر اینکه نیست خدائی
الاّ انـا العزيز الحكيم * (١٦٤) يـا ارض الكـاف و
مـگر من عزیز خردمنـد * ای سـرزمین کـاف(کرمـان) و
الرآء انّـا نراک علی مـا لا يحبّـه الله و نری منـک مـا
"ر"براستی ما می بینیم ترا برآنچه که دوست ندارد خدا ومینگریم از توآنچه را که

لا اطّلع به احد الاّ الله العليم الخبير * و نجد ما يمرّ
نیســت آگاه به آن احدی جز خدای عالم باخبر* و دریافتیم آنچه که میگذرد
منک فی سرّ السرّعندنا علم کل شیء فی لوح مبین*
از تو در ســرّ پنهانی، نزد ماســـت علم همه چیز در لوح آشــکار
لا تحزنی بذلک ســـوف یظهر الله فیک اولی بأس
نباش محزون به آن، ظاهر خواهد فرمود خدا در تو ســرســختانی
شدید یذکروننی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء
شدید را، ذکر مینمایند مرا به استقامتی که مانع نشوند آنانرا ایرادات علماء
و لا تحجبهم شــبهات المُریبین * اولئک ینظرون الله
و پرده نگردند شــبهه های شــکّاکان * آنان مشــاهده میکنند خدا را
باعینهم وینصرونه بانفسهم الا انّهم من الراسخین*
به چشمان خویش و نصرت میفرمایند به وجود خویش، براستی آنان از راسخانند
(١٦٥) یا معشــر العلماء لمّا نزّلت الایات و ظهرت
ای گروه علمـاء چون نـازل شـــد آیـات و ظـاهر گردیـد
البینات رأیناکم خلف الحجبات ان هذا الاّ شـــیء
براهین، مشاهده فرمودیم شما را در پس پرده ها، براستی این نیست مگر چیزی
عجاب * قد افتخرتم باســمی و غفلتم عن نفســی اذ
شگفت آو، همانا افتخارمیکردید به نام من وغافل گشتید از نفس من(حضرت بهاءالله) چون
اتی الرحمن بالحجّة و البرهان * انّا خرقنا الاحجاب
بیامد رحمان به دلیل و برهان* براســـتی ما درهم پاشـــیدیم پرده ها را
ایاکم ان تحجبوا النّاس بحجاب اخر کسّروا سلاسل
مبادا که در حجاب کشـــید مردم را به حجاب دیگری، بشـــکنید زنجیرها ی
الاوهام باسم مالک الانام ولا تکوننّ من الخادعین *
اوهام را به نام مالک مردم و مباشـــید از خدعه کنندگان*

اذا اقبلتم الی الله و دخلتم هذا الامر لا تفســـدوا فیه

چون اقبال کردید به سوی خدا و داخل شدید این دین را، فساد نکنید در آن

و لا تقیســـوا کتاب الله باهوائکم هذا نصـــح الله من

و مقایســه نکنید کتاب خدا را به هواهای خود، این نصـیحت خداسـت از

قبل و من بعد یشـهد بذلک شـهداء الله و اصفیائه انّا

قبل و از بعد ، گواه است بر آن شـهیدان خدا و اصـفیاء او، براسـتی ما

کل له شـاهدون * (١٦٦) اذکروا الشـیخ الذی سمّی

همه برآن شـاهدیم*یاد آورید شـیخی را که نامیده شـد(محمد حســن جواهر کلام)

بمحمّد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره

بـه محمـد قبـل از حســـن و بـود از اعظـم علمـاء در عصـــر خودش

لمّا ظهر الحقّ اعرض عنه هو و امثالـه و اقبل الی

وقتی ظاهر شـد حق، دوری جســت از او، او وامثال او. و اقبال نمود به

الله من ینقی القمح و الشـــعیر * و کان یکتب علی

خدا شخصی که پاک میکرد گندم و جو را* و مینوشت (محمدحسن) بر

در تقریرات آمده است

بیاد بیاورید ای علماء، شیخ محمّد حسن، صاحب جواهرالکلام را که ا□ اعلم علمای عصر خود بود. وقتی که حقّ ظاهر شد، یعنی حضرت اعلی اظهار امر فرمودند،ملاّ علی بسطامی را با آیات و الواح الهی برای دعوت و هدایت شیخ محمّد حسن فرستادند ولکن شیخ و امثال او ا□ حقّ اعراض کردند و مانع آنها علم آنها بود. " و اقبل الی الله من ینقّی القمح و الشّعیر "، ا□ طرف دیگر اشخاص بی سواد مثل ملّا محمّد جعفر گندم پاک کن اصفهانی به خداوند مؤمن شدند. " و کان یکتب علی □عمه احکام الله "، شیخ محمّد حسن به خیال خود شب و رو□ مشغول نوشتن احکام الهی بود و این اشاره به کتاب جواهرالکلام اوست که در شرح کتاب شرایع الاسلام درشش مجلّد در فقه شیعه نوشته است.

زعم احکـام الله فی اللّیـل و النهـار و لمّـا اتی
زعم خویش احکام خدا را در شب و روز و هنگامیکه بیامد
المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم یعرض عن
صاحب اختیار، نداد نفعی حرفی از آن(نوشته ها) اگرسودی داشت دورنمیشد از
وجه به انارت وجوه المقرّبین * لو امنتم بالله حین
لقائی که به آن مُنوّر شــد روهای مقربین* اگر ایمان می آوردید(ای علماء) به خدا هنگام
ظهور ما اعرض عنه النّاس و ما ورد علینا
ظهورش، دورنمی شــدند از او مردم، و وارد نمی کردند بر ما
ما ترونه الیوم اتّقوا الله و لا تکوننّ من الغافلین *
آنچه که می بینید امروز، بترســید از خدا و نباشــید از غافلان*
(۱٦۷) ایاکم ان تمنعکم الاســماء عن مالکها او
مبادا که مانع کند شــما را، اســامی، از صــاحب آن(اســم ها) یا
یحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم * اســتعیذوا بالله
محجوب کند شــما را ذکر (گفتن) از این ذکر عظیم * پناه برید به خدا
یا معشــر العلماء و لا تجعلوا انفســکم حجاباً بینی و
ای گروه علمــاء و قرار نــدهیــد وجود خودتــان را حجــابی بین من و
بین خلقی کذلک یعظکم الله و یأمرکم بالعدل لئلاّ
بین خلق من، اینچنین موعظه میکند شما را خدا وامرمیکند بعدالت، که شاید نشود
تحبط اعمالکم و انتم غافلون * انّ الذی اعرض عن
تباه اعمالتان و شــما در غفلتید* براســتی کســیکه دوری جوید از
هذا الامر هل یقدر ان یثبت حقّاً فی الابداع لا و
این دین،آیا قادر بر اثبات حقیقت اســت در جهان؟ خیر ســوگند بر
مالک الاختراع ولکنّ النّاس فی حجاب مبین * قل به
صــاحب خلقت! و لیکن مردم در حجاب واضــحی هســتند* بفرمای: به او

اشـــرقت شـــمس الحجّة و لاح نير البرهان لمن فى
طلوع کرد خورشـــيد حجت و درخشـــيد نور برهان برکســيکه در
الامکان اتّقوا الله يا اولى الابصــــار و لا تنکرون *
مکانســـت، بترســيد از خدا ای صـــاحبان بصــيرت و انکار نکنيد*
اياکم ان يمنعکم ذکر النبى عن هذا النبأ الاعظم او
مبـادا کـه منع کنـد شـــمـارا ذکر نبیّ از اين خبربســـيـار بزرگ يـا
الولايـة عن ولايـة الله المهيمنـة على العالمين * قد
ولايـت از اين ولايـت خـدای پُر هيمنـه بر جهـانيـان* همـانـا
خلق کل اســـم بقولـه و علّق کل امر بـامره المبرم
آفريد هر اســـمی را بـه فرموده خويش و معلّق کرد هر امری را بـه امر مُبرم
العزيز البديع * قل هذا يوم الله لا يذکر فيه الاّ نفســه
عزيز بديع خود*بفرمای:اين روز خدا اســـت، ذکرنميکند در آن مگر ذات
المهيمنة على العالمين * هذا امر اضـــطرب منه ما
قدرتمند خويش را بر عالميان * اينست دينی که پريشان ميشود از آن آنچه
عندکم من الاوهام و التماثيل * (١٦٨) قد نرى منکم
در پيش داريـد از اوهـام و تصـــاوير*همـانـا می نگريم از شـــمـا
من يأخذ الکتاب و يســتدلّ به على الله کما اســتدلّت
شـخصـيرا که گرفته کتاب را واســتدلال به آن ميکند برخداچنانکه دليل می آورند
کل ملّـة بکتـابهـا على الله المهيمن القيوم * قل تـالله
همـه ملتهـا بـه کتـابشـــان برخدای مهيمن قيوم * بفرمای: قســـم بر خدای
الحقّ لا تغنيکم اليوم کتـب العـالم و لا مـا فيـه من
حقيقی، کفـايـت نميکنـد امروزکتـابهـای دنيـا و نـه آنچـه در آنســـت از
الصـحف الاّ بهذا الکتاب الذى ينطق فى قطب الابداع
صـحـائف(آسمانـی) مگر به اين کتـاب(اقدس) که نـاطق است در قطب جهـان

انّه لا اله الاّ انا العليم الحکيم * (١٦٩) يا معشر
براستی نيست خدائی جز من دانای خردمند* ای قشر
العلماء اياکم ان تکونوا سبب الاختلاف فی الاطراف
علماء مبادا که بگرديد سبب اختلاف در اطراف
کما کنتم علّة الاعراض فی اوّل الامر اجمعوا النّاس
چنآنکه بوديد علّت اِعراض در اول کار، گرد هم آوريد مردمان را
علی هذه الکلمة الّتی بها صاحت الحصاة الملک لله
براين کلمه ای که به آن صيحه ميکشند سنگريزه ها، مُلک از آن خداوند
مطلع الايات کذلک يعظکم الله فضلاً من عنده انّه
مَطلَع آيات(حضرت بهاءالله) است،اينچنين پند ميدهد شما را خدا، فضلی از نزد او، براستی
لهو الغفور الکريم * (١٧٠) اذکروا الکريم اذ
او آمرزنده گراميست *بياد آوريد کريم(کريم کرمانی دجّال)را چون
دعوناه الی الله انّه استکبر بما اتّبع هواه بعد اذ
دعوت کرديم او را بسوی خدا، استکبارکرد بدآنچه پيروی کرده هوس او بعد چون
ارسلنا اليه ما قرّت به عين البرهان فی الامکان و
فرستاديم او را آنچه که روشن شد بدان ديده برهان در (عالم)امکان و

در تقريرات آمده است

بياد بياوريد حاج کريمخان کرمانی را، وقتی که ما او را به خدا دعوت کرديم او استکبار کرد□يرا پيروهوی و هوس خود بود. پس ا□ آنکه فرستاديم برای او ا□ آيات الهيه که آن آيات مايه روشنی چشم برهان و دليل بود در عالم امکان و به آنچه که برای او فرستاديم ، حجّت الهی بر جميع اهل□مين و آسمان تمام شد. حضرت اعلی برای حاج کريم خان آيات مبارکه‌ای توسّط ملاصادق مقدّس خراسانی فرستادند، ولی او استهزا و استکبار کرد و شرح استهزاء خود را هم در کتاب ارشاد العوام نوشته است که چگونه رسول باب آمد و چطور شاگردان من او را مسخره کردند و آياتی مثل او گفتند.

تمّت حجّة الله علی من فی السموات و الارضين *
تمام کرديم حجت خدا را بر اهل سماوات و زمينها
انّا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنیّ المتعال انّه ولّی
براستی امر کرديم او را به اقبال، فضلی از(خدای) غنی متعال، براستی اوانداخت
مدبراً الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انّا
پشت سرش تا اينکه اخذ کرد اورا شعله عذاب، عدالتی از خداوند، براستی
کنّا شاهدين * (١٧١) اخرقنّ الاحجاب علی شأن
ما بوده ايم از شاهدان* بر دريد پرده ها را به شأنی که
يسمع اهل الملکوت صوت خرقها هذا امرالله من
بشنود اهل ملکوت صوت پاره شدن آنرا، اين است دين خدا از
قبل و من بعد طوبی لمن عمل بما امر ويل للتارکين*
قبل و بعد، خوشا بر کسيکه عمل کرد به آنچه امر شد و وای بر ترک کنندگان
(١٧٢) انّا ما اردنا فی الملک الاّ ظهور الله و
براستی ما نخواستيم در جهان الاّ ظهور خداوند را و
سلطانه و کفی بالله علیّ شهيداً * انّا ما اردنا فی
سلطنت او را و کافيست بخدا برای من گواهی او*براستی ما نخواستيم در
الملکوت الاّ علوّ امرالله و ثنائه و کفی بالله علیّ
ملکوت مگر اعتلاء دين خدا و ستايش او، و کافيست بخدا برای من
وکيلاً * انّا ما اردنا فی الجبروت الاّ ذکر الله و ما
وکالت او*براستی ما اراده نکرديم در جبروت مگر ياد خدا و آنچه
نزّل من عنده و کفی بالله معيناً * (١٧٣) طوبی لکم
نازل شد از نزد او و کافيست بخدا اعانت او* خوشا برای شما

یا معشـــر العلماء فی البهاء تالله انتم امواج البحر
ای جمع علمـاء در بهـاء، قســم بر خـدا شــمـا امواج دریـای
الاعظم و انجم ســماء الفضــل و الویة النصــر بین
اعظمید وســتارگـان آســمـان فضــــل و رایات نصـــرت بین
الســموات و الارضــین * انتم مطالع الاســتقامة بین
آســمـانـهـا و زمینـهـا * شــمــا مطــالع پـایداری بـین
البریة و مشــارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن
انسانها هستید و مشارق بیان برای هر که در جهان است خوشا برای آنکه
اقبل الیکم ویل للمعرضــین * ینبغی الیوم لمن شـرب
اقبال نمود بسوی شما، وای بر معرضین* سزاوارست امروزبر کسیکه نوشید
رحیق الحیوان من ید الطاف ربّه الرحمن ان یکون
شراب حیات را از دست الطاف خداوند خویش که باشد
نبّاضاً کالشریان فی جسد الامکان لیتحرّک به العالم
جاری چون رگ در جســـد جهان کـه متحرک شـــود بـه آن جهـان
و کل عظم رمیم * (١٧٤) یا اهل الانشــاء اذا طارت
و هر اســتخوان پوســیده ای * ای اهل جهان چون پرواز نمود
الورقاء عن ایک الثناء و قصــدت المقصــد الاقصــی
ورقـاء(حضـــرت بهاءالله) از درخت ثناء وقصـــد نمود مقصـــد دور دســـت
الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع
پـنهـان را، رجوع کنید آنچـه را نمی فهمید از کتـاب بســـوی "فرع
المنشـــعب من هذا الاصـــل القویم * (١٧٥) یا قلم
المنشـــعب من هـذا الاصـــل القـدیم*(حضـــرت عبدالبهـاء) ای قلم
الاعلی تحرّک علی اللّوح باذن ربّک فاطر السماء ثمّ
اعلی گردش نمـا بر لوح بـه اذن خدای خویش خـالق آســـمـان، ســـپس

اذکر اذ اراد مطلع التوحید مکتب التجرید لعلّ
یاد آور زمانی را که مَطلَع توحید(حضرت بهاءالله) اراده کرد مکتب تجرید را که شاید
الاحرار یطّلعنّ علی قدر سمّ الابرة بما هو خلف
آزاد منشان در یابند به مقدار سر سوزنی بر آنچه آن درپس
الاستار من اسرار ربّک العزیز العلاّم * قل انّا دخلنا
پرده های اسرار خداوندِ عزیز بسیار داناست * بفرمای: براستی ما داخل شدیم
مکتب المعانی و التبیان حین غفلة من فی الامکان و
مکتب معانی و تبیان را در هنگام بی خبری هر که در جهان است و
شاهدنا ما انزله الرّحمن و قبلنا ما اهداه لی من ایات
دیدیم آنچه را که نازل کرد رحمن و قبول فرمودیم آنچه را که هدیه نمود برای من آیات
الله المهیمن القیوم * و سمعنا ما شهد به فی اللّوح
خداوند مهیمن قیوم را* ما شنیدیم آنچه را که شهادت داد به آن در لوح
انّا کنّا شاهدین * و اجبناه بامر من عندنا انّا کنّا
براستی مابوده ایم ازمشاهده کنندگان*واجابت کردیم به امری از نزد خود براستی ما بوده ایم
امرین * (١٧٦) یا ملأ البیان انّا دخلنا مکتب الله اذ
امر کنندگان * ای اهل بیان(بابی ها) براستی ما داخل شدیم مکتب خدا را زمانیکه
انتم راقدون * و لاحظنا اللّوح اذ انتم نائمون * تالله
شما خواب بودید*و ملاحظه فرمودیم لوح را وقتی که شما در خواب بودید سوگند بر خدای
الحقّ قد قرئناه قبل نزوله و انتم غافلون * قد احطنا
حقیقی همانا قرائت کردیم آنرا قبل از نزولش وشما غافلید* همانا احاطه پیدا کردیم
الکتاب اذ کنتم فی الاصلاب هذا ذکری علی قدرکم
کتاب(آسمانی) را وقتیکه دراصلاب بودید، اینست حرف من به قدر(شعور) شما
لا علی قدر الله یشهد بذلک ما فی علم الله لو انتم
نه به اندازه معیار خدا، گواه برآنست آنچه در علم خداست اگر شما

تعرفون * و یشهد بذلک لسان الله لو انتم تفقهون *
می فهمید* و شهادت میدهد برآن لسان خداوند اگر شما فقیهید *
تالله لو نکشف الحجاب انتم تنصعقون * (١٧٧)
قسم بر الله، اگر بردریم حجاب را شما فجعه میکنید *
ایاکم ان تجادلوا فی الله و امره انّه ظهر علی شأن
مبادا جدال کنید در (باره)خدا و دین او، براستی او ظاهر شد بر شأنیکه
احاط ما کان و ما یکون * لو نتکلم فی هذا المقام
احاطه دارد برآنچه بود و آنچه خواهد بود* اگر سخن بگویم در این مقام
بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق الله ذلک المکتب
به زبان اهل ملکوت باید بگویم همانا خلق کرد خداوند آن مکتب را
قبل خلق السموات و الارض و دخلنا فیه قبل ان
پیش از آفرینش آسمانها و زمین و داخل شدیم در آن قبل از اینکه
یقترن الکاف برکنها النون * هذا لسان عبادی فی
جفت گردد کاف به رکن نون(حرف"کن")* این زبان بندگان من در
ملکوتی تفکّروا فیما ینطق به لسان اهل جبروتی بما
ملکوت من است* تفکر نمائید در آن به زبان اهل جبروتم به آنچه
علّمناهم علماً من لدنّا و ما کان مستوراً فی علم الله
آموختیم آنان را علمی از نزد خود و آنچه بود پنهان در علم خدا
و ما ینطق به لسان العظمة و الاقتدار فی مقامه
و آنچه را که ناطق است به آن زبان عظمت و اقتدار در مقام
المحمود *(١٧٨)لیس هذا امر تلعبون به باوهامکم
ستاینده خویشتن *نیست این دینی که بازی میکنید با آن به خیالات خود
و لیس هذا مقام یدخل فیه کل جبان موهوم * تالله
ونیست این مقامی که داخل آن شود هر ترسوی خیالاتی، سوگند بر خدا

هذا مضمار المكاشفة و الانقطاع و ميدان المشاهدة
این اســت میدان مکاشــفه و انقطاع و مضــمار مشــاهده
و الارتفـاع لا يجول فيـه الاّ فوارس الرحمن الـذين
و رفعت، جولان نمی زند در آن مگر ســواران خداوندگار، آنانی که
نبـذوا الامكـان اولئـک انصـــار الله فی الارض و
رها نمودند عالم امکان را، آنان یاوران خداوندند در زمین و
مشـــارق الاقتدار بين العالمين * (۱۷۹) اياكم ان
مشــرق هــای اقـتـدار در بـیـن اهـل جـهـان * مـبـادا کـه
يمنعكم ما فی البيان عن ربّكم الرحمن تالله انّـه قد
باز دارد آنچه در (کتاب) بیان است از مربّی رحمن شما، سوگند برحق براستی او
نزّل لذكری لو انتم تعرفون * لا يجد منه المخلصـون
نازل فرمود(حضرت باب) اگر شما درک میکنید* درنیابد از آن مخلصین
الاّ عرف حبّی و اســمی المهيمن علی كل شـــاهد و
مگر شــمیم محبـت مرا و نــام مُهیمنم را بر هر شـــاهـد و
مشـــهود * قل يا قوم توجّهوا الی ما نزّل من قلمی
مشـــهودی * بفرمای ای قوم توجه کنید بـه آنچـه نـازل گشـــت از قلم
الاعلی ان وجدتم منـه عرف الله لا تعترضـوا عليه و
اعلای من، اگر دریـافتیـد از آن بوی خـداونـد را، اعتراض نکنیـد بر آن و
لا تمنعوا انفســكم عن فضـــل الله و الطافه كذلک
بــاز مـداریـد وجود خویش را از فضـــل خـداونـد و الطــاف او، اینچنین
ينصـحـكم الله انّـه لـهو النـاصـح العليم * (۱۸۰) ما لا
انــدرز می دهـد شـــمـا را خـدا، براســتی او نــاصـــح دانـاســـت* آنچـه
لا عرفتمو من البيان فاسـئلوا الله ربّكم و ربّ ابائكم
نمی فهمید از(کتاب) بیان پس بپرســید از خدای مربّی شـــما و پدران

الاوّلين * انّه لو يشـــاء يبين لكم ما نزّل فيه و ما
اولين خود*براستى اواگربخواهدتفسيرميكندآنچه راكه نازل شده درآن وآنچه را كه
ســـتر فى بحر كلماته من لئالئ العلم و الحكمة انّه
پنهان شده در اقيانوس كلماتش از جواهر دانش و حكمت، براستى
لهو المهيمن على الاســـماء لا اله الاّ هو المهيمن
كه او مهيمن بر اســماء اســـت، نيســـت خدائى جز او ، پُر هيمنه
القيوم * (١٨١) قد اضـــطرب النظم من هذا النظم
هميشه پايدار * همانا در هم فرو ريخت انتظام از اين نظم
الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شـهدت
بسيار عظيم ودرهم پاشيد ترتيبات به اين(نظم) جديدى كه شهادت نمى دهد
عين الابداع شـبهه (١٨٢) اغتمسـوا فى بحر بيانى
چشـــم جهانيان همانند آنرا * عميق گرديد در اقيانوس بيان من
لعلّ تطلعون بما فيه من لئالئ الحكمة و الاســـرار *
كه شـايد مطلع گرديد بدآنچه در آنســت از لئالى حكمت و اسـرار*
اياكم ان توقّفوا فى هذا الامر الذى به ظهرت سلطنة
مبـادا كـه بـاز مـانيـد در اين دينى كـه بـدان ظـاهر گشـــت ســلطنـت
الله و اقتداره اســرعوا اليه بوجوه بيضـــاء هذا دين
الله و اقتدار او، بشـــتابيد ســوى او با وجوهى روشـــن، اين دين
الله من قبل و من بعد من اراد فليقبل و من لم يرد
خداســـت از قبل و از بعد، هر كه اراده كرد پس قبول كند و هر كه نخواســـت
فـانّ الله لغنى عن العـالمين * (١٨٣) قـل هــذا
پس براســـتى خـداونـد مســـتغنى از جهـانيـان اســـت، بفرمـاى: اين
لقســـطاس الهدى لمن فى الســـموات و الارض و
ميزان هدايت اســـت براى هر كـه در آســـمانها و زمينهاســـت و

البرهان الاعظم لو انتم تعرفون * قل به ثبت كل
برهان اعظم است اگر شما ادراک میکنید * بفرمای: به آن ثابت گردید همه
حجّة فی الاعصار لو انتم توقنون * قل به استغنی
دلایل در اعصار اگر شما مؤقنید * بفرمای: به آن دارا گردید
كل فقیر و تعلّم كل عالم و عرج من اراد الصعود الی
هرمستمندی وآموخت هردانشمندی وعروج نمودهرکه خواست صعود کند به سوی
الله ایاكم ان تختلفوا فیه كونوا كالجبال الرواسخ فی
خدا، مبادا که اختلاف کنید در آن، باشید مانند کوهستان راسخ در
امر ربّكم العزیز الودود * (١٨٤) <u>قل یا مطلع</u>
دین خداوند عزیز مهربان خویش ، بفرمای ای مَطلَع (یحیای یموتی)

در تقریرات آمده است
این آیات خطاب به میر□ا یحیی □ل است... ای میر□ا یحیی، خداوند اخذ و هلاک کرد کسیکه تو را گمراه کرده و به اعراض □ حقّ واداشته بود. مقصود سید محمّد دجّال اصفهانی است که در حقیقت ذهن میر□ا یحیی را در بغداد مغشوش کرد و او را وادار نمود تا با جمال قِدم و اسم اعظم مخالفت کند و راه اعراض بپیماید. او هم فریب سید محمّد اصفهانی را خورد و □ بغداد این مخالفت شروع شد و بعداً در ادرنه رو به تشدید گذاشت تا به اند□ه‌ای که میر□ا یحیی به اغوای سید محمّد اصفهانی جمال مبارک را مسموم کرد و می خواست هیکل مبارک را □ بین ببرد ولکن خداوند حفظ کرد. خلاصه میر□ا یحیی با فریب سید محمّد بکلی □ حقّ اعراض کرد و نهایت مخالفت و عناد را با جمال مبارک و امر مبارک انجام داد تا بالاخره بعد □ تمام شدن دوران ادرنه او را با چند نفر □ پیروانش به قبرس فرستادند و او به مخالفتهای خود ادامه داد. میر□ا یحیی □ حیث سن تقریباً سیزده سال □ جمال مبارک کوچکتر بود. جمال قدم بودند که او را تربیت کردند، علم و خط و سواد به او آموختند، راه راست را به او نمودند و او را □ مصائب و بلیات محفوظ داشتند و در جمیع اوقات مواظب او بودند ولی او قدر این فضل و عنایت را ندانست و بالاخره به اغوای سید محمّد اصفهانی راه را گذاشت و به طرف چاه رفت و بالاخره وارد قبرس شد و تا آخرعمرش در قبرس ماند.

الاعراض دع الاغماض ثمّ انطق بالحقّ بين الخلق
بیزاری، یک سو بنه اغماض را سپس سخن برگو به حقیقت بین مردمان
تالله قد جرت دموعی علی خدودی بما اراک مقبلاً
والله هماناجاری شد اشکهای من برگونه های من برآنچه نظرکردم ترا، پیش رفته
الی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سوّاک اذکر
در هوای خود و بیزاری جسته از آنکه ترا خلق کرد و تربیت فرمود، یادآور
فضل مولاک اذ ربّیناک فی اللّیالی و الایام لخدمة
فضل مولای خویش را، زمانی که ترا تربیت کرد در شبها و روزها برای خدمت
الامر اتّق الله و کن من التّائبین * هبنی اشتبه علی
دین، بترس ازخدا وباش از توبه کنندگان* فرض می کنم اشتباه کردی بر
النّاس امرک هل یشتبه علی نفسک خف عن الله ثمّ
مردمان خود را! آیا اشتباه شد بر شخص خودت؟ بترس از خدا سپس
اذکر اذ کنت قائماً لدی العرش و کتبت ما القیناک
یاد آور زمانیکه ایستاده بودی نزد عرش و مینوشتی آنچه را القاء مینمودم بر تو
من ایات الله المهیمن المقتدر القدیر * ایاک ان
از آیات خداوند مهیمن مقتدر قدیر، مبادا که
تمنعک الحمیة عن شطر الاحدیة توجّه الیه و
مانع شود ترا تکبّر از شطر احدیّت ، توجّه کن به سوی او و
لاتخف من اعمالک انّه یغفرمن یشاءبفضل من عنده
نترس از اعمالت، براستی او می آمرزد هر که را بخواهد بفضلی از نزد خود
لا اله الاّ هو الغفور الکریم * انّما ننصحک لوجه
نیست خدائی جز او آمرزنده گرامی* براستی ما اندرز میدهیم ترا بخاطر
الله ان اقبلت فلنفسک و ان اعرضت انّ ربّک غنیّ
خدا،اگر قبول کردی پس برای وجود خودت است و اگر رد کردی براستی خدای تو مستغنی

عنک و عن الذین اتّبعوک بوهم مبین* قد اخذ الله
از تووازکسانیست که پیروی کردند ترا با وهمی آشکارا*همانا گرفت خدا
من اغواک فارجع الیه خاضعاً خاشعاً متذلّلاً انّه
آنکه(سید محمد اصفهانی)ترا اغوا کرد، پس بازگرد بسوی اوخاضع، خاشع، ذلیل،براستی او
یکفّر عنک سیئاتک انّ ربّک لهو التوّاب العزیز
میبخشد از تو گناهانت را، براستی خدای تو، او توبه پذیر عزیز
الرحیم *(۱۸۵)هذا نصح الله لو انت من السامعین*
رحیم است* این پند خداوند است اگر تو از شنوندگان هستی
هذا فضل الله لو انت من المقبلین * هذا ذکر الله
این فضل خداست اگر تو ازمقبلین هستی * این ذکر خداست
لو انت من الشاعرین * هذا کنز الله لو انت من
اگر تو از با شعوران هستی * این گنج خداست اگر تو از
العارفین * (۱۸٦) هذا کتاب اصبح مصباح القدم
عارفان هستی * این کتابی (اقدس) است که روشن نمود چراغ ابدیت
للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین * قل انّه لمطلع
برای جهان و جاده راست او بین عوالم * بفرمای: براستی او محل طلوع
علم الله لو انتم تعلمون * و مشرق اوامر الله لو
علم خداست اگر شما می دانید * ومشرق فرامین خداوند اگر
انتم تعرفون * (۱۸۷) لا تحملوا علی الحیوان ما
شما عارفید * حمل نکنید بر حیوان آنچه را که
یعجز عن حمله انّا نهیناکم عن ذلک نهیاً عظیماً فی
عاجز است از حمل آن، براستی ما نهی میکنیم شما را از آن، نهی کردنی زیاد در
الکتاب کونوا مظاهر العدل و الانصاف بین السموات
کتاب، باشید مظاهر عدل و انصاف بین آسمانها

و الارضـــين *(١٨٨) من قتل نفســاً خطأً فله دية
و زمین ها * کسیکه بکشد شخصی را اشتباهاً ، برای او دِیه ای هست
مسلّمة الی اهلها و هی مِائة مثقال من الذهب اعملوا
مسّلَم، به خانواده او. و آن صد مثقال است از طلا، عمل کنید
بما امرتم به فی اللّوح و لا تکوننّ من المتجاوزین *
به آنچه امر شدید به آن در لوح و نباشید از متجاوزین *
(١٨٩) یا اهل المجالس فی البلاد اختاروا لغة من
ای اهل مجالس(نمایندگان) در شهر ها، انتخاب کنید لغتی را از
اللغات لیتکلم بها من علی الارض و کذلک من
لغات که تکلّم کنند به آن اهل زمین و همچنین از
الخطوط انّ الله یبین لکم ما ینفعکم و یغنیکم عن
خطوط، براستی خداوند بیان میکند برای شما آنچه راکه سود آورست وغنی میکند شما را از
دونکم انّه لهو الفضّال العلیم الخبیر * هذا سبب
غیر خودتان ، براستی او فضّال علیم خبیر است * اینست سبب
الاتّحاد لو انتم تعلمون * و العلّة الکبری للاتّفاق و
اتحاد اگر شما میفهمید * و علّت بزرگ برای متّفق نمودن و
التمدّن لو انتم تشعرون * انّا جعلنا الامرین علامتین
تمدّن، اگرشما با شعور هستید * براستی ما قرار دادیم دو موضوع را دو علامت
لبلوغ العالم الاوّل و هو الأسّ الاعظم نزّلناه فی
برای بلوغ عالم * اول و آن زیر بنای اعظم است که نازل کردیم در
الواح اُخری و الثانی نزّل فی هذا اللّوح البدیع *
الواح دیگر و دومی(وحدت خط و زبان) نازل شد دراین لوح بدیع
(١٩٠) قد حرّم علیکم شرب الافیون انّا نهیناکم عن
همانا حرام شد برشما شُرب افیون براستی ما نهی کردیم شما را از

ذلک نهیاً عظیماً فی الکتاب و الذی شــرب انّه لیس
آن، نهی کردن خیلی زیاد در این کتاب و شخصی که شُرب کند براستی او نیست
منّی *اتّقوا الله یا اولی الالباب *
از من * تقوی پیشه کنید ای صاحبان خرد*

در تقریرات آمده است
حضرت ولی امرالله می فرمایند، آن مطلبی که در الواح دیگر نا□ل شده علامت بلوغ عالم است، عبارت است □ اینکه جمالقدم در لوح سلمان می فرمایند: " □ جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید، سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید ". یک مطلب دیگر هم هست که علامت بلوغ عالم قرار داده شده و آن در بیان حضرت عبدالبهاء است که در لوحی که در کتاب مائده آسمانی (ج ٢، ص ٢٤) درج است. می فرمایند: " امر دیگر که در الواح مذکور ظهور صنعت مکتومه است ". یعنی را□ اکسیر برای جمیع اهل عالم کشف خواهد شد. در این باره در لوح اکسیر جمال قدم می فرمایند: "... ظهور این کنز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیا است و بعد □ بلوغ خطر عظیم و بلای عقیم عالم و اهل آن را □ عقب مگر آن که کل در رضوان الهی وارد شوند... " (مائده آسمانی، ج ١، ص ٤٢) امر ثانی که سبب بلوغ عالم و علامت آن است، همان مطلبی است که در کتاب اقدس نا□ل شده و آن عبارت □ وحدت خطّ و وحدت لسان است. پس هر وقت در دنیا□مامداران امور اقدام کردند تا یک خطّ و لسان برای تمام مردم دنیا درست کنند و یا پیشنهاد کنند، علامت این است که دنیا بسرحدّ بلوغ رسیده است. یعنی دوره جوانی و نادانی و صباوتش گذشته و دوره ظهور عقل در عالم است. مطلب دیگر هم این است که کسی قبول امر سلطنت نکند و صنعت مکتومه ظاهر شود.

الواح

متممات

کتاب اقدس

دکتر نصرت الله حسینی العالم فی البهاء در مقاله ای در شماره ۱-۲ مجله آهنگ بدیع سال ۲۸ در باره متممات کتاب اقدس می نویسد:

...کل آثار نازله از قلم ابهی بنصّ جمال ابهی یک کتاب محسوب است...آنچه از مضامین الواح که با مندرجات آن صحیفه علیا (کتاب اقدس) تطابق و توافق داشته و یا متضمن بدایع اوامر و نواهی است متمم کتاب اقدس محسوب است و آنچه با موارد مذکور در این سِفر کریم مباین است مرفوع است. کثیری از الواح نازله پس از صدور کتاب اقدس به تلویح از الواح متمم بشمار رفته که از جمله توان الواح مبارکه حکمت-کرمل و ابن الذئب را نوشت و نیز کتاب عهدی یعنی کتاب وصایت جمال قدم که اکبر الواح و صحیفه حمراء تسمیه شده شارح و متمم کتاب اقدس است. رساله سؤال و جواب نیز از آثار متمم کتاب اقدس است.....این الواح معینه مُتممه کتاب اقدس بتصریح حضرت ولی امر الله در گاد پاسز بای(کتاب قرن بدیع) عبارتند از الواح اشراقات-بشارات-طرازات- تجلیات- کلمات فردوسیه- لوح اقدس- لوح دنیا- و لوح مقصود است

رساله

سؤال و جواب

دکتر نصرت الله حسینی می نویسد: رساله سؤال و جواب بوسیله جناب ملاّ زین العابدین نجف آبادی ملقب به زین المقربین انجام یافت. و شرح ماوقع آنکه شخص مذکور پس از نزول کتاب اقدس هنگامیکه در موصل اقامت داشت در خصوص پاره ای از احکام آن کتاب مقدس از محضر ابهی سؤالاتی نمود و در پاسخ اجوبهٔ لازمه صادرگردید. این پرسشها و پاسخها وسیله جناب زین تدوین و تنظیم و به ساحت جمال قدم تقدیم گردید. هیکل اطهر صحه نهادند وانتشار آنرا اجازت فرمودند و بعد ها به رساله سؤال و جواب مشهور شد.

سؤال : از عید اعظم.

جواب : اول عید عصر ۱۳ ماه دوم از (اشهر بیان)(ماههای دین بیان) **است . یوم اول و (تاسع)**(نهم) **و دوازدهم عید اشتغال به امور حرام است**

سؤال : از عید مولود.

جواب : مولود اقدس ابهی اوّل فجر یوم دوم محرّم اســــت و یوم اوّل (مولود مبشّــر)(حضـرت باب) **اســـت و این دو یک یوم محسوب شده عند الله.**

سؤال : از آیتین.(دو آیه ازدواج)

جواب : "للرّجال انّا کل لله راضُون". "للنّسآء انّا کل لله راضیات".(برای مردان، "ما همه برای خدا راضی هستیم". برای زنان، "ما همه برای خدا راضی هستیم")

سؤال : اگر نفسی سفر کند و میقات رجوع یعنی مدّت سفر را مُعَیّن ننماید و (مفقود الخبر و الاثر)(بی خبر و نشانه) **شود تکلیف (ضلع)**(زن) **چیست.**

جواب : اگر امر کتاب اقدس را شنیده و ترک نموده ضِلع یک سال تمام (تربّص)(صبر) **نماید و بعد اختیار با اوست در (معروف) یا اتّخاذ زوج و اگر شخص امر کتاب را نشنیده ضِلع صبر نماید تا امر زوج او را خداوند ظاهر فرماید و مقصد از معروف در این مقام، (اصطبار)**(انتظار) **است.**

سؤال : از آیه مبارکه (انّا لمّا سمعنا ضجیج الذریات فی الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری)(براستی ما شنیدیم ناله فرزندان را در(صلب ها)(جنس مذکر) ،اضافه نمودیم دو برابرآنچه مال ایشان بود وکم کردیم ازسهم دیگران)

جواب : مواریث در کتاب الهی ۲۵۲۰ سهم شده که جامع (کسورتسعه)(کسر های عدد۹) **باشد و این عدد هفت قسمت می**

شود هر قسمتی به صِنفی از ورّاث می رسد چنانچه در کتاب مذکور است از جمله کتاب (طاء)(عدد۹) **نُه شصت که (عدد مقت)**(ابجد آن ٥٤٠) **میشود مخصوص ذُریه مشخّص شده و معنی قوله تعالی "زدنا ضعف مالهم" یک مثل آن بر آن افزودند (عدد دو طاء)**(عدد ۱۸) **میشود و آنچه زیاد شد از سایرین کم می شود مثلاً نازل شده "و للازواج من کتاب الحآء علی عدد التّاء و الفاء" یعنی هشت شصت که (عدد تاء و فاء)**(٤٠+٨٠) **می‌شود از برای ازواج مقدّر شده حال شصت و نصف شصت که عدد ۹۰ می شود از ازواج کم شده و بر ذرّیه افزوده و همچنین الی الاخر که عدد آنچه کم شد ۹ شصت می شود که بر ۹ شصت اول افزوده شده.**

توضیح: برای فهم مطلب به کتاب اقدس درهمین کتاب مراجعه کنید.

سؤال : از میراث (اَخ)(برادر) **یعنی اگر برادر از طرف مادر و پدر هردو باشد وارث است یا از یک طرف هم که باشد وارث است.**

جواب : اگر برادر از طرف (أب)(پدر) **باشـــد حق او (علی ما ذکر فی الکتاب)**(آنچه در کتاب ذکر شـده) **به او می رســد و اگر از طرف (اُمّ)**(مادر) **باشـد ثُلث حقّ او به بیت العدل راجع اسـت و دو ثلث به او و (کذلک فی اُلاخت)**(همچنین در خواهر).

سـؤال : در باب ارث مقرّر شـده که اگر (ذرّیه)(اولاد) **موجود نباشد حقوق ایشان به بیت العدل راجع است هر یک از سایر طبقات هم هر گاه موجود نباشـــد مثل اَب و اُمّ و یا اَخ و (اُخت)**(خواهر) **و معلّم حقوق آنها راجع به بیت العدل اســت و یا قِسمِ دیگر است.**

جواب : آیه مبارکه کافی است قوله تعالی (من مات و لم یکن له ذرّیه ترجع حقوقهم الی بیت العدل (الخ)(کسی که مُرد و نبود برای او فرزندی بر می گردد حقوق آنها به بیت العدل (الی آخر) **(و الذی له ذرّیة ولم یکن ما دونها عمّا حدّد فی الکتاب یرجع الثلثان ممّا ترکه الی الذریة و الثلث الی بیت العدل)**(و کسی که اولاد داشت و نداشت مابقیّه آنها را، ازآنچه درکتاب تعیین شده،برمیگردد ثُلث آنچه ما ترَک

اوست به اولاد او، و یک سوّم آن به بیت العدل)(**الخ**)(الی آخر) **یعنی اگر کسی بمیرد و ذرّیه نداشته باشد حقوق ذرّیه به بیت العدل راجع است و اگر ذرّیه باشد و سایرین از ورّاث نباشند دو ثلث از میراث به ذرّیه می رسد و ثلث آخر به بیت العدل راجع این حکم در کُلّ و (بعض)**(جزء) **هر دو جاری است یعنی هر کدام از سایر ورّاث نباشند دو (ثلث)**(یک سوم) **به ذرّیه راجع و ثلث به بیت عدل.**

سؤال : از (نَصاب)(مقدار) **حقوق الله .**

جواب : نصاب حقوق الله ۱۹ مثقال از (ذَهَب)(طلا) **است یعنی بعد از بلوغ (نقود)**(جمع نقد) **به این مقدار حقوق تعلّق می گیرد و امّا سایر اموال بعد از بلوغ آن به این مقام (قیمة لا عدداً)**(ارزش بدون عدد) **و حقوق الله یک مرتبه تعلّق می گیرد مثلاً شخصی مالک شد هزار مثقال از ذَهَب را و حقوق آن را ادا نمود بر آن مال دیگر حقّ الله تعلّق نمی گیرد مگر بر آنچه به تجارات و معاملات و (غیر هما)**(غیر آندو) **بر آن**

بیفزاید و به حدّ نِصاب برسد یعنی منافع محصوله از آن در این صورت (بما حکم به الله)(به آنچه خدا حکم کرده) **باید عمل شود (الاّ اذ انتقل اصل المال الی ید اُخری اذاً یتعلّق به الحقوق کما تعلّق اوّل مرّة)**(مگر منتقل شود اصل مال به دست شخص دیگر در آنصورت حقوق به آن تعلّق می گیردهمانطور که دفعه اوّل تعلّق گرفت) **در آن وقت حقوق الهی باید اخذ شود نقطه اولی می فرماید از (بها کل شیئ)**(ارزش همه چیز) **که مالکند باید حقوق الله را ادا نمایند ولکن در این ظهور اعظم اسباب بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابی که ما یحتاج به است.**

سؤال : حقوق الله و (دُیون میّت و تجهیز اسباب)(بدهکاری مرده و اسباب کفن و دفن) **کدام مقدّم است.**

جواب : (تجهیز)(کفن و دفن) **مقدّم است بعد اداء دُیون بعد اخذ حقوق الله واگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است به مقتضای دیون قلیلاً و کثیراً قسمت شود.**

سـؤال : در کتاب اقدس نـهی از (حَلق رأس)(تراشـیدن موی سـر) **شده و در سوره حجّ امر به آن.**
جواب : جمیع مأمورند به کتاب اقدس آنچه در آن نـازل آن اســـت حکم الهی ما بین عباد و حلق رأس از (قاصـــدین بیت)(زائرین خانه خدا) **عفو شده.**

ســـؤال : اگر در ایام (اِصـــطبار)(مدت جدائی یک ســـال برای طلاق) **(اقتران)**(نزدیکی جنسی) **واقع شود و بعد ندامت حاصل گردد آیا ایّام قبل از اِقتران از ایّام اصـطبار محسـوب اسـت و یا آنکه سـال را از سـر گیرد و آیا بعد از طلاق تربّص لازم اسـت یا نـه.**
جواب : اگر در ایّـام اصـــطبـار اُلفـت بمیـان آیـد حکم (زواج)(ازدواج) **ثابت و باید بحکم کتاب عمل شـــود و اگر ایّام اصـــطبار منتهی شـــود و (بما حکم به الله)**(به آنچه خدا حکم داده) **واقع گردد تربُّص لازم نـــه و اقتران (مرء)**(شـــوهر) **بـــا (مَرئـه)**(همسر) **در ایام اصطبار حرام است و اگر کسی مرتکب**

شود باید استغفار کند و ۱۹ مثقال ذَهَب به بیت العدل جزای عمل برساند.

سؤال : بعد از قرائت آیتین و اعطاء (مَهر)(مهریه) اگر (کُره)(بی علاقگی) واقع شود طلاق بدون اصطبار جایز است یا نه.
جواب : بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر قبل از (قران)(همخوابگی) اگر اراده طلاق نماید جایز است ایام اصطبار لازم نه ولکن اخذ مهر از (مرئه)(زن) جایز نه.

سؤال : معلّق بودن امر تزویج به رضایت (ابوِین)(پدر و مادر) از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف کافی است و در باکره و غیرها یکسان است یا نه.
جواب : تزویج معلّق است به رضایت پدر و مادر (مرء و مرئه)(زن و شوهر) و در باکره و دون آن فرقی نه.

سؤال: در صلات امر به توجه به سمت قبله نازل در اذکار توجه به کدام سمت باید کرد.

جواب : در صلات حکم قبله ثابت و در اذکار حکم (ما انزله الرحمن فی الفرقان)(آنچه خدا در قران نازل کرده) **جاری (اینما تولوا فثمّ وجه الله)**(پس به هر جا رو کنید آن روی خداست)(بقره آیه ۱۱۵)

سؤال : از ذکر در مشرق الاذکار فی الاسحار.

جواب : اگر چه در کتاب الهی ذکر (اسحار)(جمع سَحر) **شده ولکن در اسحار و طلوع فجر و بعد از طلوع فجر الی طلوع آفتاب و دو ساعت هم بعد از آن لَدِی الله مقبول است.**

سؤال : از حمل (جنایز)(جنازه ها) **که می فرماید به قدر مسافت یک ساعت حمل شود آیا در (برّ و بحر)**(خشکی و دریا) **هر دو این حکم جاری است یا نه.**

جواب : در برّ و بحر هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت کشتی بخار باشد و یا ساعت (سکّه حدید)(قطار) **مقصد مدّت**

یک ساعت است دیگر به هر نحو باشد ولکن هر چه زودتر دفن شود (احب و أُولی)(بهترست و اولویت دارد) **است.**

سؤال : در باب گم شده که بعد از یافتن چگونه معمول شود.
جواب : اگر در شــــهر یافت شــــود یک بار منادی ندا کند و اخبار دهد اگر صــــاحب آن یافت شــــد تســــلیم نماید و الاّ یک (سنه)(سال) **صبر کند اگر صاحب آن یافت شد آنچه مصروف منادی نموده اخذ و مال را تسلیم کند و اگر یک سَنه گذشت و صاحبش معلوم نشد در آن تصرّف نماید و اگر گم شده از مصــــروف منادی کمتر و یا مثل آن باشــــد پس از یافتن یک روز صبر کند اگر صاحبش یافت نشد تصرف نماید. و اگر در صــحرا یافته ســه روز صــبر کند اگر صــاحبش معلوم نشــد تصرف نماید.**

سؤال : در باب وضو اگر شخصی مثلاً به حمام رود و تمام بدن را بشوید باز وضو باید گرفت یا نـه.

جواب : در هر حال باید حکم وضو را مُجری دارد.

سؤال : اگر شخصی در خیال (جَلای وطن)(دوری از وطن) **باشد بالفرض و اهل او راضی نشود و منجر به طلاق گردد و ایام تدارک سفر طول کشد تا یک سنه آیا از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و یک سنه صبر نماید.**

جواب : اصل حساب از یوم مفارقت است ولکن اگر قبل از مسافرت به یک سال مفارقت نمایند و (عرف)(بوی) **محبت (مُتضوّع)**(وزیدن) **نگردد طلاق واقع و الاّ از یوم مسافرت حساب نماید تا انقضای یک سنه به شروطی که در کتاب اقدس نازل شده.**

سؤال : از بلوغ در تکالیف شرعیه.

جواب : بلوغ در سال پانزده است نساء و رجال در این مقام یکسان است.

سؤال : از آیه مبارکه (فی الاسفار اذا نزلتم و استرحتم المقام الامن مکان کل صلوة سجدة واحدة)(در سفر کردن چون توقف کردید و استراحت کردید درمحل امنی بجای همه نمازفوت شده سجده کنید یکبار)

جواب : این سجده قضای نمازی است که در اثنای حرکت و مواقع نا امن فوت شـــده و اگر در وقت نمازی در جای امن مستریح باشد باید همان نماز موفوت را به جای آورد و این حکم که در قضا نازل در سفر و حَضَر هر دو یکسان است.

سؤال : از تعیین سفر.

جواب : تعیین سفر نُه ساعت از قرار ساعت مصنوع و اگر مســـافر در جائی توقّف کند و معین باشـــد توقّف او تا یک (شـهر بیان)(ماه بیان ۱۹ روز) **باید صـائم شـود و اگر اقلّ از یک (شـهر)**(ماه) **باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صوم وارد شـــود به جائی که یک شـــهربیانی در آن جا توقّف می نماید باید سه روز افطار کند و بعد از آن ما بقی ایام صوم را**

صائم شود و اگر به وطن خود رسد که دائم الاقامه در آن جا بوده است باید همان یوم اول ورود صائم شود.

سؤال : از جزای (زانی و زانیه)(مرد زنا کار و زن زنا کار)
جواب : دفعه اولی ۹ مثقال ثانی ۱۸ مثقال ثالث ٣٦ مثقال الی آخر دو مقدار جزای سابق و مثقال نوزده نخود است چنآنچه در بیان نازل شده.

سؤال : از صید.
جواب : قوله تعالی (اذا ارسلتم الجوارح الخ)(هر زمانی که فرستادید حیوانات شکاری را برای شکار الی آخر) **اقسام دیگر هم در آن داخل است چون تفنگ و تیر و غیرهُما از هر نوع آلات که به آن صید می کنند ولکن اگر با دام صید شود و تا وصول به آن مرده باشد حرام است.**

سؤال : از حجّ.

جواب : حجّ یکی از (دو بیت)(بیت شـــیراز و بیت المقدس) **واجب دیگر بسته به میل شخصی است که عزیمت حجّ نموده.**

سؤال : از مَهر.

جواب : در مهر (اقتناع)(قناعت) **به درجه اولی مقصـود از آن ۱۹ مثقال نقره است.**

سؤال : از آیه مبارکه (و ان اتاها خبر الموت الخ)(و اگر رسید خبر مرگ الی آخر)

جواب : مراد از (لبث اشـــهر معدودات)(تأخیر در ماه های شـمرده شده) **۹ ماه است.**

سؤال : مجدّد از سـهم میراث معلم (اسـتفسـار)(تفسیر خواستن) **شده بود.**

جواب : اگر معلم مرده باشد ثلث سـهم او به بیت العدل راجع و دو ثلث دیگر به ذرّیه میّت نه معلّم.

سؤال : مجدّد از حجّ استفسار شده بود.
جواب : حجّ بیت که بر رجال است بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است هر یک را که حجّ نمایند کافی است هر کدام نزدیکتر به هر بَلَد است اهل آن بلد آن را حجّ نمایند.

سؤال : از آیه (من اتّخذ بکراً لخدمته لا بأس) لخدمته لا بأس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی(کسی که بگیرد(بخدمت) باکره ای را برای خدمتکاری مسئله ای نیست بر او اینچنین است فرمان از قلم وحی)
جواب : محض از برای خدمت است چنانکه صِغار و کِبار دیگر را اجرت می دهند برای خدمت و آن (بکر)(باکره) **هر وقت که خواهد زوج اختیار کند اختیار با نفس اوست چه که خریدن (اماء)**(زنان) **حرام و زیاده بر دو زوجه هم حرام است.**

ســـؤال : از آیه مبارکه (قد نهاکم الله عمّا عملتم بعد طلقات ثلث)(همانا نهی می کند خدا شما را از آنچه عمل کردید بعد از سه طلاقه)

جواب : مقصود حکم قبل است که باید دیگری آنرا تزویج (ازدواج) **نموده بعد بر او حلال شود در کتاب اقدس نهی از این عمل نازل.**

سؤال : از ارتفاع بیتین در مقامین و مقامات مستقرّ عرش.

جواب : مقصـــود از بیتین بیت اعظم و بیت نقطه اســـت و مقامات دیگر به اختیار اهل آن بلد اسـت هر بیتی را که محلّ استقرار شده مرتفع نمایند یا یک بیت را اختیار کنند.

سؤال : مجدّد از ارث معلم استفسار شده بود.

جواب : اگر معلّم از غیر اهل بهاء اسـت ابداً ارث نمی برد و اگر معلم متعدّد باشد میانشان (بالسّویه)(به تساوی) **قسمت می شود و اگر معلّم وفات نموده باشد به اولاد او ارث نمی رسد**

بلکه دو ثلث ارث به اولاد صـــاحب مال و یک ثلث به بیت عدل راجع.

سـؤال : از بیت مسـکون که مخصـوص (اولاد ذکور)(پسـران) است.
جواب : اگر بیت مسکون متعدّد باشد اعلی و اشرف آن بیوت مقصود است و مابقی مثل سایر اموال است که باید بین کل قسمت شود و هر یک از طبقات ورّاث که خارج از دین الهی است حکمش حکم معدوم است و ارث نمی برد.

سؤال : در باب نوروز.
جواب : هر روز که شمس تحویل به حَمَل شود همان یوم عید است اگر چه یک دقیقه به غروب مانده باشد.
سؤال : اگر عید مولود و یا مبعث در صیام واقع شود حکمش چیست.

جواب : اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است.

سؤال : در احکام الهیه در باب ارث، (دار)(خانه) **مسکونه و البسه مخصوصه را از برای (ذَکَران)**(پسران) **ذرّیه مقرّر فرموده‌اند بیان شود که این حکم در مال أب است و یا در مال اُمّ هم همین حکم جاری است.**

جواب : البسه مستعمله امّ ما بین (بنات)(دختران) **بالسّویه قسمت شود و سایر اشیاء از ملک و (حلّی)**(جواهرات) **و البسه غیر مستعمله کل از آن قسمت می برند به قسمی که در کتاب اقدس نازل شده و در صورت عدم وجود (بِنت)**(دختر) **جمیع مال (کما نزل فی الرجال)**(چنانکه در مورد مردان نازل شده) **باید قسمت شود.**

سؤال : در باب طلاق که باید صبر شود یک سنه اگر (رائحه رضا)(بوی رضایت) **و میل بوَزد از یک طرف و طرف دیگر نوَزد چگونه است حکم آن.**

جواب : حکم به رضـــایت طرفین در کتاب اقدس نـازل اگر از هر دو طرف رضایت نباشد اتفاق واقع نـه.

سـؤال : در مهر (ورقـات)(خـانمهـا) **هر گـاه نقـد و (دفعـة واحده)**(یک دفعه) **نباشـــد به عنوان قبض مجلس رد شـــود و دست به دست شود و بعد از امکان به ضلع رد نماید چگونه است.**

جواب : اذن به این فقره از مصدر امر صادر.

سؤال : در مدّت اصطبار هر گاه متضوّع شود رائحه حبّ و باز کراهت حاصل شود و در ظرف سنه گاه کراهت و گاه میل و در حالت کراهت ســـنه به آخر رســـد در این صـــورت (افتراق)(جدائی) **حاصل است یا نه.**

جواب : در هر حال هر وقت کراهت واقع شـود از یوم وقوع ابتدای سنه اصطبار است و باید سنه به آخر رسد.

سؤال : دار مسکونه و البسه مخصوصه مخصوص ذرّیه ذکور است (دون الاناث و الورّاث)(نه دختر ها و ورّاث) **هر گاه ذرّیه ذکور نباشد تکلیف چیست.**

جواب : قوله تعالی (من مات و لم یکن له ذرّیة ترجع حقوقهم الی بیت العدل) (کسی که مُرد و نبود برای او فرزندی بر می گردد حقوق آنها) **نظر به این آیه مبارکه دار مسکونه و البسه مخصوصه به بیت العدل راجع است.**

سؤال : در کتاب اقدس حقوق الله نازل. آیا بیت مسکون و متروکات آن و مایحتاج جزو اموالی است که حقوق بر آن ثابت میشود یا نوع دیگر است.

جواب : در احکام فارسیه می فرماید " در این ظهور اعظم اسباب بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابی که مایحتاج به است".

سؤال : در باب نامزد کردن (بنت)(دختر) **قبل از بلوغ .**

جواب : حرمت آن از مصـــدر امر نازل و بیش از نود و پنج روز قبل از نکاح ذکر وصلت حرام است.

سؤال : اگر بالفرض اموال شخصی صد تومان باشد و حقوق را ادا نموده بعد در تجارت نقصـان واقع شـود و نصـف این مبلغ تلف شود باز به تجارت به نصاب رسد حقوق باید داد یا نه.

جواب : در این صورت حقوق بر آن تعلّق نمیگیرد.

سـؤال : اگر مبلغ (معهود)(قرارگذاشـته شـده) **به کلّی بعد از اداء حقوق تلف شــود دفعه دیگر از کســب و تجارت همین مبلغ حاصل شود حقوق ثانی باید داد یا نه.**

جواب : در این صورت هم حقوق ثابت نه.

سؤال : از آیه مبارکه (کتب علیکم النّکاح) (نوشته است خداوند بر شما ازدواج را) **(این حکم واجب است یا نه.**

جواب : واجب نه.

سؤال : اگر شخصی باکره را نکاح کرد و مهریه را هم تسلیم کرد هنگام اقتران معلوم شد که باکره نیست آیا مصروف ومهریه بر می گردد یا نه و اگر به شرط باکره بودن نکاح شد آیا فساد شرط سبب فساد مشروط میشود یا نه.

جواب : در این صورت مصروف و مهریه بر می گردد و فساد شرط، علّت فساد مشروط است ولکن اگر در این مقام ستر وعفو شامل شود عند الله سبب اجر عظیم است.

سؤال : (رقم علیکم الضّیافة) (مرقوم کردیم بر شما ضیافت را) **واجب است یا نه.**

جواب : واجب نه.

سؤال : از حدّ زنا و لَواط و سارق و مقادیر آن.

جواب : تعیین مقادیر حدّ به بیت العدل راجع است.

سؤال : از (حليّت)(حلال) **و حرمت نكاح اقارب.**

جواب : اين امور هم به امناى بيت العدل راجع است.

سؤال : در باب وضو (من لم يجد المآء يذكر خمس مرّات بسم الله الاطهر الاطهر)(كسيكه آب ندارد بگويد پنج مرتبه بسم الله الاطهر الاطهر) **در شدّت سرما و يا جراحت يد و وجه خواندن ذكر جايز است يا نه.**

جواب : در شدّت سرما به آب گرم و در وجود جراحت يد و وجه و مانع آخر از قبيل (اوجاع)(زخم ها) **كه استعمال آب مضرّ باشد ذكر معهود را (بدل)**(بجاى) **وضو تلاوت نمايد.**

سؤال : ذكر كه در عوض صلات آيات نازل شده واجب است يا نه.

جواب : واجب نه.

سؤال : در باب ارث (مع وجود اخ و اخت اَبی و امّی اخ و اخت امّی)(با وجود داشتن برادر و خواهر تنی و ناتنی، خواهر و برادر ناتنی) **هم سهم می برند یا نه.**

جواب : سهم نمی برند.

سـؤال : قوله تعالی (انّ الذی مات فی ایام والده و له ذرّیة اولئک یرثون ما لابیهم)(کسیکه مُرد در ایام پدرش و برای اوست فرزندانی، آنان ارث میبرند آنچه مال پدرشان بوده)**اگر دختر در ایام پدر فوت شود حکمش چیست.**

جواب : میراث او به حکم کتاب به هفت سهم منقسم می‌شود.

سؤال : اگر میّت زن باشد سهم زوجه به که راجع.

جواب : سهم زوجه به زوج راجع.

سـؤال : در باب کفن میت به پنج (ثوب)(لباس) امر شـده آیا مقصود ازاین پنج، پنج پارچه است که در قبل معمول می شد و یا آنکه مراد سرتاسری جوف هم است.

جواب : مقصود پنج پارچه است.

سؤال : آیات مُنزله بعضی با هم فرق دارد.

جواب : بسـیاری از الواح نازل شـد و همان صـورت اولیه من دون مطابقه و مقابله باطراف رفته لذا حسـب الامر به ملاحظه آنکه معرضـین را مجال اعتراض نماند مکرّر در سـاحت اقدس قرائت شـد و قواعد قوم در آن اجرا گشـت و حکمت دیگر چون درقاعده جدیده به حسـب بیان (حضـرت مبشّـر)(حضـرت باب) روح ما سـواه فداه قواعد بسـیار وسـیع ملاحظه شد لذا به جهت سهولت و اختصار نازل شد آنچه با اکثر مطابق است .

سـؤال : از آیه مبارکه و (فی الاسـفار اذا نزلتم و اسـترحتم المقام الامن مکان کل صـلوة سـجدة واحدة)(در سـفر کردن چون

توقف کردید و استراحت کردید درمحل امنی بجای همه نمازفوت شده سجده کنید یکبار) **قضای نمازی است که به علت عدم امنیت فوت شده یا به کلی در سفر صلات ساقط است و سجده بجای آن است.**

جواب :اگر وقت صلات برسد و امنیت نباشد بعد از وصول به مکان امن هر قدر فوت شده به جای هر یک، یک بارسجده نماید و بعد از سجده اخیره بر(هیکل توحید) (قعود) **نشسته (ذکرمعهود)** (الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة والافضال) **را قرائت نماید. در سفر اگر موقع امن باشد صلات ساقط نه.**

سؤال : پس از نزول و استراحت هر گاه وقت صلات باشد صلات معین است و یا باید در عوض صلات سجده نماید.

جواب : جز در مواقع نا امن ترک صلات جایز نه.

سؤال : هر گاه سجده صلات (فائته)(نماز قضا) **متعدّد باشد تعدّد ذکر بعداز سجده لازم است یا نه.**

جواب : بعد از سـجده اخیره خواندن ذکر معهود کافی اسـت به تعدّد سجده تعدّد ذکر لازم نه.

سؤال : در (حضر)(بر عکس سفر) **اگر صلات فوت شود عوض (فائته)**(فوت شده) **سجده لازم است یا نـه.**
جواب : در جواب سـؤالات قبل مرقوم این حکم که در قضـا نازل در سفر و حَضر هر دو یکسان است.

سـؤال : هر گاه (لاجل)(بخاطر) **امر آخر وضـو گرفته باشـد و وقت صلات مصادف شود همان وضو کافی است و یا تجدید لازم.**
جواب : همان وضو کافی است تجدید آن لازم نـه.

سؤال : در کتاب اقدس صلات ۹ رکعت نازل که در (زوال و بُکور و اصـیل)(ظهر وصـبح ومغرب) **معمول رود و این لوح صلات مخالف آن بنظرآمده.**

جواب : آنچه در کتاب اقدس نازل صــلات دیگر اســت ولـکن نظر به حکمت در ســـنین قبل بعض احکام کتاب اقدس که ازجمله آن صلات است در (ورقه اُخری)(ورق دیگری) **مرقوم و آن ورقه (مع)**(با) **آثار مبارکه به جهت حفظ و ابقای آن به جهتی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلات ثلاث نازل.**

توضـیح: قبل از نزول کتاب اقدس یک نماز ۹ رکعتی نازل شـده بود که به دلایلی گم شــد و حضــرت بهاءالله به حکم بداء این نماز موجود را نازل فرموده و براین اساس نماز قبلی منسوخ شد)

سؤال : درتعیین وقت (اتّکال)(اعتماد) **به ساعت جایزاست یا نـه**

جواب : اتّکال به ساعت جایز است.

سؤال : در ورقه صلات سه صلات نازل آیا هر سه واجب است یا نـه.

جواب : عمل یکی از این صلات ثلاث* واجب هر کدام معمول رود کافی است.

* کلمه صلات در کتاب اقدس انتشار بیت العدل ۳ بار اشتباهاً صلوات نوشته شده ودر نسخه محفظه آثار امری شماره ٦٣ صفحات ۲۷ و۲۹ این خطا را می توان دید.

سؤال : وضوی بامداد در زوال مجری است و (کذا)(همچنین) **وضوی زوال از برای اصیل یا نه.**
جواب : وضو مربوط به نماز است در هر صلات باید تجدید شود.

سؤال : در صلات (مبسوط)(کبیر) **که فرمایش رفته بایستد (مقبلاً الی الله)**(با اقبال بسوی خدا) **چنین می نماید که قبله لازم نباشد چنین است یا نه.**
جواب : مقصود قبله است.

سؤال : از آیه مبارکه (اتلوا آیات الله فی کل صباح ومسآء)(تلاوت نمائید آیات خدا را در هر صبح و شب)

جواب : مقصـود جميع (ما نزل من ملكوت البيان اسـت)(آنچه در ملكوت بيان نازل شده) **شـرط اعظم ميل و محبّت نفوس مقدّسـه اسـت به تلاوت آيات. اگر يک آيه و يا يک کلمه به روح و ريحان تلاوت شود بهتر است از قرائت کتب متعدّده.**

سؤال : آيا شخص می تواند در (کتاب وصيت)(وصيت نامه) **از اموال خود چيزی قرار بدهد که بعد از وفات او در امورات خيريه صـرف شـود به غير اداء حقوق الله و حقوق ناس يا آنکه جز مخارج کفن و دفن و حمل نعش حقی ندارد و ما بقی اموال (کمـا فرض الله)**(چنانکه خدا واجب کرده) **بـه ورّاث ميرسد.**

جواب : انسـان در مال خود مختار اسـت اگر بر اداء حقوق الهی موفق شـود و همچنين حق الناس بر او نباشـد آنچه در کتاب وصـيت بنويسـد و اقرار و اعتراف نمايد مقبول بوده و هست. (قد اذن الله لـه بان يفعل فيما ملّکه الله کيف يشآء)(همانا خدا اذن داده به او به عملکرد آنچه مال آنست هر گونه که مايل باشد)

سؤال : وضع (خاتم)(انگشتر) **که در کتاب اقدس نازل شده مخصوص (کبار)**(بزرگترها)**است یا (صغار)**(بچه ها) **هم داخلند.**
جواب : مخصوص کبار است و همچنین صلات میت آن هم مخصوص کبار است.

سؤال : در غیر (شهر علاء)(ماه نوزدهم بهائی)**اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جایز است یا نه و اگر نذر و عهد کرده باشد که صائم شود مجری و (ممضی)**(متعهد شده) **است یا نه.**

جواب : حکم صوم از همان قرار است که نازل شده ولکن اگرنفسی عهد نماید که لله صائم شود به جهت قضاء حاجات و دون آن بأسی نبوده و نیست ولکن حق جلّ جلاله دوست داشته که عهد و نذر در اموری که منفعت آن به عباد الله می رسد واقع شود.

سـؤال : مجدّد سـؤال شـده (دار)(خانه) **مسـكونه و البسـه مخصوصه در صورت عدم وجود ذكران** (مردان) **از ذرّيه راجع به بيت العدل است يامثل ساير اموال تقسيم مى شود.**

جواب : دو ثلث خانه و البسه مخصوصه به (اناث)(جنس ماده) **از ذرّيه راجع و ثلث الى بيت العدل (الذى جعله الله مخزن الامّة)**(قرار داده آنرا خدا خزينه امت)

سؤال : هر گاه زمان اصطبار منقضى شود و زوج از طلاق دادن امتناع نمايد تكليف ضلع چيست.

جواب : بعد از انقضـاى مدّت طلاق حاصـل ولكن در ابتدا و انتها شهود لازم كه (عند الحاجة)(وقت ضرورى) **گواهى دهند.**

سؤال : از (حدّ هرم)(حد كهولت سنّ)

جواب : نزد اعراب (اقصى الكبر)(سن زياد) **و نزد اهل بهاء تجاوز از (سبعين)**(هفتاد)

سؤال : از حدّ صوم مسافر پیاده.
جواب : حدّ آن دو ساعت مقرّر شده اگر بیشتر شود افطار جایز.

سؤال : از صوم نفوسی که در شهر صیام به (اشغال شاقه)(کارهای سخت)**مشغولند.**
جواب : صیام نفوس مذکوره عفو شده ولکن در آن ایام قناعت و ستر (لاجل)(بخاطر) **احترام حکم الله و مقام صوم اولی و اُحبّ.**

سؤال : با وضوی صلات تلاوت ذکر ۹۵ مرتبه (اسم اعظم)(الله ابهی) **جایزاست یا نه.**
جواب : تجدید وضو لازم نه.

سؤال : در باب (البسه و حلّی)(لباس و زیور) **که شخص ازبرای ضلع میگیرد**

هرگاه متوفی شود ما بین ورّاث قسمت می شود یامخصوص است بضلع.

جواب : غیر از (البسه مستعمله)(لباسهای استفاده شده) **هر چه باشد از حلّی و غیره**

راجع به زوج است مگر آنچه به اثبات معلوم شود به زوجه بخشیده شده.

سؤال : از حدّ عدالت در مقامی که اثبات امر به شهادت (عدلین)(دو عادل) **می شود.**

جواب : حدّ عدالت نیکوئی (صیت)(شهرت) **است بین عباد و شهادت عباد الله از هر حزبی (لدی العرش مقبول)**(نزد خدا قابل قبول است)

سؤال : هر گاه شخص متوفی حقوق الله یا حقّ الناس بر (ذمّه)(گردن) **او باشد از بیت مسکون و البسه مخصوصه و سایر اموال بالنسبه باید ادا شود یا آنکه بیت و البسه**

مخصـوص (ذکران)(مردان) **اسـت و (دیون)**(بدهکاری ها) **باید از سایر اموال داده شود و هر گاه سایر (تَرَکه)**(میراث) **وفا نکند به دیون چگونه معمول شود.**

جواب : دیون و حقوق از سایر اموال داده شود و اگر اموال وفا نکند از بیت مسکون و البسه مخصوصه ادا شود.

سؤال : صلات ثالث را نشسته باید به جا آورد یا ایستاده.

جواب : (القیام مع الخضوع اولی و اُحِب)(بر خواستن با خضوع اولویت داشته و بهترست)

سـؤال : صـلات اولی را که می فرماید هر هنگام و هر وقت که انسـان در خود حالت اقبال و خضـوع مشـاهده نماید به عمل آورد در شـب و روزی یک بار یا (ازمنه)(وقتها) **دیگر حکمش چگونه است.**

جواب : در شب و روزی یک بار کافی است (هذا ما نطق به لسان الامر)(این است آنچه ناطق است به آن زبان دین)

سؤال : از تعیین (بکور و زوال و اصیل.)(صبح و ظهر و شب)
جواب : (حین اشراق الشّمس و الزّوال و الغروب)(وقت طلوع خورشید و ظهر و غروب) **مهلت صلات صبح (الی زوال و من الزّوال الی الغروب و من الغروب الی ساعتین الامر بید الله صاحب الاسمین)**(تا ظهر و از ظهر تا غروب واز غروب تا دوساعت. فرمان در دست خداوند صاحب دو اسم است یعنی حسین علی اسم مبارک حضرت بهاءالله جلّ جلاله)

سؤال : (قران)(ازدواج) **با مشرکین جایز است یا نه.**
جواب : اخذ و عطا هر دو جایز (هذا ما حکم به الله اذ استوی علی عرش الفضل و الکرم)(این است آنچه خدا به آن فرمان داده چون مستوی بر عرش فضل و کرم است)
سؤال : از وقت نماز میت قبل از دفن و یا بعد از آن و توجّه به قبله لازم است یا نه.
جواب : اداء صلات قبل از دفن و امّا القبلة (اینما تولّوا فثمّ وجه الله)(به هر سوی که توجه شود روی خداست)(البقره آیه ۱۱۵)

سـؤال : در زوال که وقت دو نماز اســت یکی شــهادت حین زوال و یکی نماز دیگر که در زوال و بکور و آصـــال باید کرده شـود اینهم دو وضـو لازم دارد و یا آنکه در این مورد مخصوص یک وضو کافی است.

جواب : تجدید لازم نه.

سؤال : در مَهر اهل (قری)(دهات) **که (فضّه)**(نقره) **تعیین شده به اعتبار زوج است یا زوجه و یا هر دو و در صورت**

اختلاف که یکی شهری و دیگری از قُری باشد چه باید کرد.

جواب : مَهر به اعتبار زوج است اگر از اهل (مُدن)(شهرها) **است ذهب، واگر از اهل قری**(دهات) **است فضّه.**

سؤال : میزان شهری و دهاتی به چه حد است. هر گاه شهری هجرت به ده نماید و یا دهاتی هجرت به شهر کند و قصد

(توطّن)(اقامت) **نماید حکمش چگونه است. (و کذلک)** (بنابر این) **محل تولد میزان است یا نه.**

جواب : میزان توطّن است هر جا وطن نماید مطابق حکم کتاب رفتار شود.

سؤال : در الواح الهیه نازل شده هر گاه کسی مالک شود معادل نوزده مثقال ذهب را باید حق الله را از آن ادا نماید. بیان شود از نوزده چه قدر داده شود.

جواب : حکم الله در صد نوزده معین شده از آن قرار حساب نمایند معلوم می شود بر نوزده چه مقدار تعلق میگیرد.

سؤال : هر گاه مال از نوزده تجاوز نماید باید به نوزده دیگر برسد یا بر زیاده هم تعلق می گیرد.

جواب : هر چه بر نوزده بیفزاید حقوق تعلق نمی گیرد الاّ به نوزده دیگر برسد.

سؤال : از (ماء بکر)(آب صاف) **و حدّ مستعمل آن.**

جواب : آب قلیل مثل یک کأس یا دو مقابل یا سه مقابل آن دست و رو در آن شستن از مستعمل مذکور ولکن اگر به (حدّ کُر)(سه وجب ونیم در سه وجب و نیم) **برسد از(تغسیل یک وجه)**(شستن یک صورت) **یا دو وجه تغییر نمی نماید و دراستعمال آن (بأسی)**(مسئله ای) **نبوده و نیست و اگر یکی از (اوصاف ثلاثه)**(رنگ و بو و طعم) **در او ظاهر شود یعنی فی الجمله (لون)**(رنگ) **آب تغییر نماید از (مستعمل)**(استفاده شده) **محسوب است.**

سؤال : حدّ بلوغ شرعی در رساله مسائل

فارسیه سنه ۱۵ تعیین شده. آیا زواج نیز مشروط به بلوغ است یا قبل از آن جایز.

جواب : چون در کتاب الهی رضـــایت طرفین نازل و قبل از بلوغ رضــایت و عدم آن معلوم نه در این صــورت زواج نیز به بلوغ مشروط و قبل از آن جایز نـه.

سؤال : از صوم و صلات مریض.

جواب : به راستی می گویم از برای صوم و صلات عند الله مقامی است عظیم ولکن در حین صحّت فضلش موجود و عند (تکسّر)(کسالت) **عمل به آن جایز نه. این است حکم حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد. (طوبی للسّامعین والسّامعات و العاملین و العاملات الحمد لله منزل الایات و مظهر البینات)**(خوشا برای مردان و زنان شنونده و مردان و زنان عمل کننده حمد بر خداوند نازل کننده آیات و مظهر بیّنات)

سؤال : از مساجد و (صوامع و هیاکل)(صومعه ها و معابد)

جواب : آنچه از مساجد و صوامع و هیاکل که مخصوص ذکر حقّ بنا شده ذکر غیر دون او در آنها جایز نه. این است از حدود الهی (و الذی تجاوز انه من المعتدین)(و کسی که تجاوز کرد از تعدّی کنندگان است) **بر بانی بأسی نبوده و نیست چه که عمل او لله بوده و به اجر خود رسیده و خواهد رسید.**

سؤال : اسباب دکّان که به جهت کسب و شغل لازم است باید حقوق الله از آنها داده شود یا آنکه حکم اسباب بیت را دارد.

جواب : حکم اثاث بیت بر آن جاری.

ســــؤال : در باره تعویض و تبدیل امانات از جنس به نقد و غیره (حفظاً عن التضییع)(حفظ از ضایع شدن)

جواب : اینکـه در بـاره امـانـات و تعویض آن حفظـاً عن التّضـییع نوشـتند در این صـورت تعویض جایز تعویضـی که معـادل آن را برســــانـد (انّ ربّـک هو المبین العلیم و الامر القدیم)(براستی خداوندگار تو بیان کننده علیم و دستور دهنده قدیم است)

سؤال : در (تغسیل رجل شتا و صیف)(شستن پا در زمستان و تابستان).

جواب : یـک حکم دارد در هر دو آب (فـاتر)(آب گرم) **ارجح است و در استعمال (آب بارد)**(آب سرد) **هم بأسی نه.**

و دیگر سؤال از طلاق نموده.

جواب : چون حقّ جلّ جلاله طلاق را دوست نداشته در این باب کلمه ای نازل نشده ولکن از اول فصل الی انتهای (سنه واحده)(سال اول) **باید دو نفس مُطلّع باشند (او ازید)**(یا بیشتر) **و هم شهداء. اگر در انتها رجوع نشد طلاق ثابت. باید حاکم شرعی بلد که از جانب امنای بیت العدل است در دفتر ثبت نماید. ملاحظه این فقره لازم است (لئلاّ یحزن به افئدة اولی الالباب)**(که محزون نگردد از آن قلوب صاحبان خرد)

سؤال : در باره مشورت.

جواب : اگر در نفوس مجتمعه اولی اختلاف حاصل نفوس جدیده (ضمّ)(اضافه) **نمائید و بعد بحکم قرعه به (عدد اسم اعظم)**(۹) **یا اقل یا اکثر از آن انتخاب نمائید و مجدّد مشورت (ما ظهر منه هو المطاع)**(آنچه ظاهر شد آن مورد اطاعت است) **و اگر هم اختلاف شد (زین الاثنین بالثلاث و خذ الاقوی انّه یهدی من یشآء الی سوآء الصراط)**(تکرار کنید بار دوم را به دفعه سوم و اخذ نمائید بهترین را براستی او هدایت می کند آنکه را بخواهد به راه عدالت)

سؤال : از ارث.

جواب : در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه به آن امر فرموده اند همان محبوب است. آنچه از (اولو القسمة)(صاحبان سهم) **موجودند (قسّموا بینهم اموالهم)**(تقسیم کنید بینشان اموالشان را) **و ما دون آن باید به ساحت اقدس عرض شود. (الامر بیده یحکم کیف یشآء)**(حکم به دست اوست حکم می کند هر جور که بخواهد) **در این مقام در (ارض سرّ)**(ادرنه) **حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقّتاً به ورّاث موجوده راجع (الی ان یحقق بیت العدل)**(تا بیت العدل تشکیل شود) **بعد از تحقق حکم آن ظاهر خواهد شد (ولکن المهاجرین الذین هاجروا فی سنة التی فیها هاجر جمال القدم میراثهم یرجع الی ورّاثهم . هذا من فضل الله علیهم)**(و لیکن مهاجرینی که مهاجرت کردند در زمانی که مهاجرت نمود حضرت بهاءالله میراث آنها بر میگردد به ورّاث آنها)

سؤال : از حکم (دفینه)(گنج)

جواب : اگر دفینه یافت شـود یک ثلث حقّ نفسـی اسـت که یافته و دو ثلث دیگر را رجال بیت عدل در مصـالح عموم عباد صـرف نمایند و این بعد از تحقق بیت عدل اسـت و قبل از آن به نفوس امینه در هر بلد و دیار راجع (انّه لهوالحاکم الامر العلیم الخبیر)(براستی او بر آن حاکم آمر علیم با خبر است)

سؤال : از حقوق ملکی که منفعت از آن عاید نمی شود.

جواب : حکم الله آنکه ملکی که انتفاع آن مقطوع است یعنی نفعی از آن حاصـل نمی شـود حقوق بر آن تعلق نمی گیرد و انّه لهو الحاکم الکریم.

سـؤال : از آیه مبارکه (و البلدان التی طالت فیها اللیالی و الایام فلیصلوا بالساعات الخ). (و شهر هایی که طولانیست در آنها شبها و روزها ، پس نماز بپا دارید با ساعت ها)

جواب : مقصـود بلاد بعیده بوده، این اقالیم طول و غیر آن ساعات قلیله و این خارج از حکم است.

در لوح (ابا بدیع)(پدر جناب بدیع و از باقیماندگان اصحاب قلعه طبرسی) **این آیه مبارکه نازل (انّا کتبنا لکل ابن خدمة ابیه کذلک قدّرنا الامر فی الکتاب)**(ما واجب کردیم بر هر پسری خدمت کردن به پدر خود را و این چنین ما تقدیر کردیم امر را در کتاب) **در لوحی از الواح نازل قوله تعالی "یا محمّد (وجه قِدم)**(حضرت بهاءالله) **به تومتوجّه و ترا ذکر می نماید و حزب الله را وصیت می فرماید به تربیت اولاد. اگر والد در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حق پدری ساقط شود و (لدی الله)**(نزد خدا) **از مقصّرین محسوب. طوبی از برای نفسی که وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و به او متمسّک شود (انّه یأمر العباد بما یؤیدهم و ینفعهم و یقرّبهم الیه و هو الامرالقدیم)**(براستی او امر می کند بندگان را به آنچه مؤیّد می کند و منفعت می بخشد و مقرّب می کند آنها را بسوی او و اوست امر کننده قدیم)

هوالله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار. جمیع انبیا و اولیا از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی

را از فرات آداب و دانائی **(سقایه)**(آبیاری) نمایند تا از کل ظاهر شود آنچه که در ایشان به نفس ایشان من عند الله ودیعه گذاشته شده. هر درختی را ثمری مشهود چناتچه مشاهده می شود. شجر بی ثمر لایق نار است و مقصود از آنچه فرموده‌اند و تعلیم داده‌اند حفظ مراتب و مقامات عالم انسانی بوده. طوبی از برای نفسی که در یوم الهی به اصول الله تمسّک جست و از قانون حقیقی انحراف نجست. اثمار سدره وجود امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کل بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است. در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور (ان انظر ما انزله الرّحمن فی الفرقان قوله تعالی "و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احسانا" (بنگر بر آنچه نازل فرموده رحمان در قرآن قوله تعالی: و عبادت کنید خدا را و شریک نسازید با او چیزی را و به والدین نیکی نمائید) ملاحظه نمائید احسان به والدین را با توحید **(مقترن فرموده)**(هم ردیف فرموده) (طوبی لکل عارف حکیم یشهد و یری و یقرء و یعرف و یعمل بما

انزلـه الله فی کتب القبل و فی هذا اللّوح البدیع)(خوشـــا بر هر عارف حکیم که گواهی میدهد و می بیند و می خواند و می فهمد و عمل می کند به آنچه خدا نازل کرده در کتب قبل و در این لوح جدید)

در لوحی از الواح نازل قوله تعالی "و درباره زکات هم امر نمودیم (کما نزل فی الفرقان)(همان چه که در قران نازل شده) **عمل نمایند".**

لوح

اشراقات

این لوح خطاب به جلیل خوئی است که در سال ۱۲۹۰ بواسطه پسر عمّش ملا حسین بهائی شد و الواح متعدد از جمال مبارک خطاب به او صادر شده ولی بعد ها در دوره حضرت عبدالبهاء از ارکان نقض شد(نقل از اسرار الاثار جلد سوم)

هذه صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

الحمد لله الذى تفرّد بالعظمة و القدرة و الجمال و توحّد بالعزّة و القوّة و الجلال و تقدّس عن ان يدركه الخيال او يذكر له نظير و مثال قد اوضح صراطه المستقيم بافصح بيان و مقال انّه هو الغنى المتعال فلمّا اراد الخلق البديع فصّل النقطة الظاهرة المشرقة من افق الارادة و انّها دارت فى كل بيتٍ على كل هيئةٍ اِلى ان بلغت منتهى المقام امراً من لدى الله مولى الانام وانّها هى مركز دائرة الاسمآء و مختم ظهورات الحروف فى ملكوت الانشاء و بها برز ما دلّ على السرّ الاكتم و الرّمز المنمنم الظّاهر الحاكى عن الإسم الاعظم فى الصّحيفة النّورآء و الورقة المقدّسة المباركة البيضآء فلمّا اتّصلت بالحرف الثانى البارز فى اوّل المثانى دارت افلاك البيان و المعانى و سطع

نور الله الأبدیّ و ثقب علی وجه سمآء البرهان و صارمنه النّیران)

(سپاس پروردگاری را که منفرد است به عظمت و قدرت و زیبائی و متّحد است به عزت و قوت و جلال و پاک است از اینکه درک نماید او را تخیّل یا اینکه ذکر شود برای او مثل و مانندی. همانا آشکار فرمود راه مستقیم خود را با فصیحترین بیان و گفتگو. براستی او دارا و برتر است. پس چون تمایل نمود بر آفرینش جدید، گسترش داد نقطه هویدای نورانی را از افق اراده و آن دور زد در هر خانه ای به هر شکلی تا اینکه رسید به آخرین مقام به فرمانی از خداوند مولای آدمیان. وآن مرکز دائره اسم ها و به انجام رساننده پیدایش های حروف الفباء در ملکوت این جهان است و به آن بروز یافت آنچه را که دلالت می کند بر راز مکتوم و معمّای پر نقش و نگار که حکایت می کند از اسم اعظم در این کتاب نورانی و این ورق مقدس مبارک سپید و چون متصل گشت به حرف دوم آشکارا در اول"مثانی" دوّار گشت مدار بیان و معانی و درخشید نور خداوند ابدی و رسوخ کرد بر روی آسمان برهان و از آن پدیدار شد دوزخ)

توضیح: ترجمه این قسمت به انگلیسی قابل بررسی است زیرا مفاهیم لوح را کاملاً تغییر می دهد و نارسا است. مترجم فقید از کلمه incomparable برای "تفرد" استفاده کرده که قابل قبول است و از کلمه peerless برای لغت "توحّد" که نارساست.علت آن ندانستن فرق کلمات تفرید و توحید است. کلمه تفرید یکتائی به معنای یگانگی در عنصر اصلی موضوع است و در حالیکه توحید یگانگی در ترکیب است. مثلاً اکسیژن و هیدروژن عناصر منفردند در مثال تفرید و در توحید متحدّانه یک مولوکول آب را تشکیل می دهند. بنابراین درابتدای لوح مبارک خداوند منفردانه در عظمت و قدرت و جمال ستایش می شود و متحدانه در عزت و قدرت

و جلال. یعنی اولاً حضرت بهاءالله به خودی خود ستایش می شود در ظهور امر بهائی در حالیکه با حضرت باب در عزت و قوت جلال پرستش می شود. با این حساب کلمات in glory, might and grandeur peerless باید بجای peerless از واژه unified استفاده می شد. بر همین روال باید بجای sent forth از لغت elucidate و بجای passed ازلغت circleth و بجای marketh از لغت terminate استفاده می شد. امّا کار به اینجا ختم نمی شود والاّ من موضوع را ادامه نمی دادم. در ادامه مطلب بیان " دارت افلاک البیان و المعانی" را به traversed the heavens of exposition and utterance ترجمه کرده. یعنی دارت(دور زدن) را به traversed ترجمه کرده و افلاک را به heavens و بیان را به utterance و معانی را به exposition بر گردانده. استفاده از این لغات منفردانه برای یک لغت تنها اشکالی ندارد ولی بصورت متحدانه در قالب جمله اشتباه از آب در می آید و این ناشی از این است که دوست محترم ما گرچه از معنای واژه ها باخبر بوده ولی معنای جمله اصلی و منظور آنرا متوجه نبوده. چون بیان به معنای انگلیسی بصورت ظاهر همان utteranceاست بشرطی که منظور کتاب "بیان" نباشد. و در اینجا در محتوای لوح اشاره به دو ظهور می کند و عبارت "مثانی" برای همین به کار رفته است. حضرت بهاء الله به بابیان خطاب کرده آنها را به " نفخه اُخری" متوجه می کند و آغاز مطالب این لوح در همین باب دو ظهور متوالی است. با توجه به نصّ مبارک" فلمّا اتّصلت بالحرف الثانی البارز فی اوّل المثانی دارت افلاک البیان و المعانی"(و چون متصل گشت به حرف دوم آشکارا در اول"مثانی" دوّار گشت مدار بیان و معانی) می توان به سادگی در یافت طبق نصوص مبارک در آئین بهائی مقصد از حدیث " انّ القران سبع المثانی" (براستی قران تکرار ۲ هفت است) اشاره به ۱٤ معصوم(ع) و اسامی حسین علی و علی محمد نامهای مبارک حضرت بهاء الله و حضرت باب دارد که هر دو از ۷ حرف تشکیل شده اند و منظور از "مثانی" در این لوح مبارک دو ظهور حضرت باب و بهاء الله است و بیان و معانی اشاره به دو کتاب آسمانی بیان و اقدس دارد که معانی کتاب بیان همان کتاب اقدس است. دوست محترم ما که مقصدی جز خدمت نداشته به علّت عدم بلوغ در معانی جملات

شامل این نصّ مبارک در لوح کلمات فردوسیه است" **بعضی از نفوس غافله در بلاد باسم حق سائرند وبتضییع امرش مشغول و اسم آن را نصرت و تبلیغ گذاشته‌اند"** عدم درک معانی عمیق کتاب مترجم را به گمراهی می کشاند. چون سازمان **دارالولایه عمومی** وجود ندارد که قبل از ترجمه، معانی حقیقی را در اختیار مترجم بگذارد. دامنه این خشت کج اوّل معمار، نادانی را تا ثرّیا می رساند. همین دوست مترجم ما که عضو بیت العدل، مرجع بین اعضای انگلیسی زبان بیت العدل بود و موجبات طردی بنده را فراهم آورد. بر همین روال نفهمی مترجم در ادامه کار به بن بست فکری می خورد و در ادامه نصّ مبارک تصور می کند کلمه" النیران" باید جمع تثنیه دو نیرّ باشد و این دو نیّر را حضرت باب و بهاء الله می داند. در حالیکه بیان مبارک به مرتبه دوم ظهور در کلمه "مثانی"(دوم) اشاره می کند و در این وقت دو نیّر وجود ندارد بلکه چسبیدن به نیّر اول و ظهور اول که حضرت باب است شخص را به جهنم و ظلمات می کشاند. این اساس ادیان الهیست که دو ظهور در کنار هم نمی تواند وجود داشته باشد. یعنی در هنگام ظهور حضرت باب حقیقت جمال مبارک پنهان است و هیچ شرط اجرائی برای هیچکس ندارد چون خدا یکی است همیشه در آن واحد دو پیغمبر با هم نمی آیند. برای این است که حضرت عیسی(ع) به یحیای تعمید دهنده که او را می شناسد می فرماید در حال حاضر تو مرا تعمید بده. حضرت بهاء الله قبل از ظهور خود همه را دعوت به اطاعت از حضرت باب می نماید که نمونه آنرا در کتاب ایقان و لوح احمد می توان دید. با این اساس با ظهور حضرت بهاءالله دیانت حضرت باب منسوخ است و تأسی و پیروی ازآن همان نیران یعنی جهنم است که علت جهنمی بودن آن ظهور بعدی خداست. پیروی از انجیل با وجود قران کفر محض است چنانکه اطاعت از احکام قران با وجود کتاب بیان مردود است و با وجود کتاب اقدس که معنی حقیقی کتاب بیان است، کتاب بیان موجب گمراهیست.

(تبارک الرحمن الذی لا یشار باشارة و لا یعبّر بعبارة و لایعرف بالاذکار و لا یوصف بالآثار انّه هو الامر الوهّاب فی

المبدء و الماب و جعل لهما حفّاظا و حرّاسا من جنود القدرة و الاقتدار انّه هو المهيمن العزيز المختار قد نزّلت الخطبة مرّتين كما نزل المثانی کرّتين)

(فرخنده باد بخشاينده ای که اشاره نمی شود به اشاره و تعبير نمی گردد به عبارت و معروف نمی گردد به تذکرات و توصيف نمی گردد به آثار براستی اوست فرمان دهنده پُر موهبت در ابتدا و انتها و قرار داد برآندو نگهبان و مدافعی از لشکريان توانائی و اقتدار براستی اوست با هيمنه ای عزيز و صاحب اختيار. همانا نازل نمود خطابه را دوبار چنانکه نازل نمود "مثانی" را دوبار)

توضـــيح" قبلاً گفتيم ســبع المثانی تکرار دو هفت اســت که به فرموده حضـــرت عبدالبهاء اولاً عبارت از ۱٤ معصـوم است و ثانياً در قالب دو نفر که اسامی آنها دارای هفت حرف اســت يعنی علی محمد و حســين علی نامهای مبارک حضــرت باب و حضرت بهاءالله

(و الحمد لله الذی اظهر النقطة و فصل منها علم ما کان و ما يکون و جعلها منادية باسمه و مبشّرة بظهوره الأعظم الذی به ارتعدت فرائص الامم و سطع النور من افق العالم انّها هی النقطة الّتی جعلها الله بحر النور للمخلصين من عباده و کرة النار للمعرضين من خلقه و الملحدين من بريته الذين بدّلوا نعمة الله کفرا و مائدة السمآء نفاقا و قادوا اوليائهم اِلی بئس القرار اولئک عباد اظهروا النّفاق فی الآفاق و نقضوا الميثاق

فی یوم فیه استوی هیکل القدم علی العرش الأعظم و نادی المناد من الشطر الایمن فی الوادی المقدس یا ملأ البیان اتقوا الرحمن هذا هو الذی ذکره محمد رسول الله و من قبله الروح و من قبله الکلیم و هذا نقطة البیان ینادی امام العرش و یقول تالله قد خلقتم لذکر هذا النّبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذی کان مکنونا فی افئدة الأنبیاء و مخزونا فی صدور الاصفیآء و مسطوراً من القلم الاعلی فی الواح ربّکم مالک الاسمآء) (ستایش **بر پروردگاری که ظاهر نمود نقطه را و گسترده نمود از آن دانش پیشین و آینده را و قرار فرمود آنرا منادی اسم خود و بشارت به ظهور اعظم خود که به آن لرزید بنیاد امتها و ساطع گردید نور آن از افق جهان. براستی اونقطه ایست که قرار داد خدا آنرا دریای نور برای بندگان پاک و عذابی آتشین بر منکران خلق و مردمان مُلحد، که بدل کردند نعمت خداوند را به کفر و مائده آسمانی را، نفاق در مردم و اقتدا نمودند بر اولیای خود به سمت جهنم. آنان عبادی هستند که ظاهر کردند نفاق را در انسانها و شکستند پیمان خود را در روزی که جالس شد (هیکل قدم)**(حضرت بهاء الله) **بر عرش اعظم و ندا نمود منادی از سمت وادی مقدس ایمن: ای پیروان حضرت باب تقوی پیشه کنید در این، او کسی است که او را ذکر نمود محمد رسول الله و از پیش از آن حضرت عیسی و قبل از او حضرت موسی و اکنون حضرت باب ندا می کند در پیشگاه عرش و می فرماید قسم به خداوند همانا که خلق کرده شما را برای این (نباء اعظم)**(حضرت بهاءالله) **و این**

صراط استواری که پنهان بوده در قلب انبیاء و ذخیره شده در سینه های بر گزیدگان و نوشته شده از قلم اعلی در الواح مربی شما مالک اسماء)

(قل موتوا بغیظکم یا اهل النّفاق قد ظهر من لا یعزب عن علمه من شیئ و اتی من افترّ به ثغر العرفان و تزین ملکوت البیان و اقبل کل مقبل الی الله مالک الادیان و قام به کل قاعد و سرع کل سطیح اِلی طور الایقان هذا یوم جعله الله نعمة للابرار و نقمة للاشرار و رحمة للمقبلین و غضباً للمنکرین و المعرضین انّه ظهربسلطان من عنده و انزل ما لا یعادله شیئ فی ارضه و سمآئه اتقوا الرحمن یا ملأ البیان و لا ترتکبوا ما ارتکبه اولو الفرقان الذین ادّعوا الایمان فی اللیالی و الایام فلمّا اتی مالک الانام اعرضوا و کفروا اِلی ان افتوا علیه بظلم ناح به امّ الکتاب فی المآب اذکروا ثمّ انظروا فی اعمالهم و اقوالهم و مراتبهم و مقاماتهم و ما ظهر منهم اذ تکلّم مُکلّم الطور و نفخ فی الصور و انصعق من فی السموات و الارض الاّ عدّة احرف الوجه) (بگو بمیرید در لجاجت خود ای منافقان. همانا ظاهر شد آنکه از علم او هیچکس راه فراری ندارد و بیامد آنکه نورانی شد به او مرز عرفان و مزیّن گشت ملکوت بیان و پذیرا شد هرپذیرنده ای بسوی خداوندگار ادیان و برخاست

هر بر زمین نشسته ای و شتافت هر درمانده ای بسوی طور ایقان. اینست روزی که خداوند قرار فرمود نعمتی بر ابرار و نقمتی بر اشرار و مرحمتی برای اقبال کنندگان و خشمی بر منکران و اهل اعراض. براستی او ظاهر شد به سلطه ای از نزد او و نازل فرمود آنچه را که برابری نمی کند به آن هیچ چیز در زمین و آسمان او. پرهیزگاری نمائید ای پیروان حضرت باب و مرتکب نشوید آنچه را که مرتکب شدند مسلمانان کسانی که مدعّی ایمانند در شبها و روزها و چون بیامد حضرت بهاءالله دوری گزیدند و کافر شدند تا جائی که فتوی دادند بر او و به ظلمی که نالان شد (امّ الکتاب در رجعت)(کتاب اقدس که همان بازگشت کتاب بیان است). **بیاد آورید و بنگرید در اعمال آنان و گفته های آنها و مراتب و مقاماتشان و آنچه از آنان ظاهر شد، چون سخن گفت سخنگوی طور و دمید در صور و بیهوش گردید آنچه در آسمانها و زمین بود مگر به تعداد حروف وجه)**

توضیح: در مورد حروف وجه جمال مبارک میفرمایند:" **هذا یومٌ فیه ینطق لسان العظمة کل شیءٍ هالک إلاّ وجهی. هر نفسی الیوم از حق منیع اعراض نمود او در ظل نفی هالک و فانی و هرکه به ایمان فائز شد در ظل وجه ثابت و باقی. و وجه محدود به حدود عددیّه نبوده و نیست. و این که به قصبات اربعة عشر (۱٤) ذکر شد، هذا هندسة العباد. اگر کل مَن عَلَی الارض الیوم بما أراداللّه فائز شوند کل در وجه مذکور و در ظل وجه محشور و از وجه محسوب**. طبق بیان مبارک مومنین به امر حضرت بهاءالله در ظل وجه محشور و محسوبند و کلمه وجه محدود به حساب های ابجد نیست و مفهوم وجه که همان لقا و روی مظهر امر خداست با رقم ۱٤ که مجموع حروف نامهای حسین علی و علی محمد است است جور در می آید که دارای ۱٤ حرف هستند. بنابر این وجه خداوند دراین دیانت شامل اعتقاد به

حضرت باب بعنوان مُبّشر حضرت بهاء الله و خود وجود مقدس حضرت بهاءالله است. یعنی ایندو را از هم نباید جدا کرد و تنها به ابجد وجه مساوی با ۱۴ نباید اکتفاء کرد و مفهوم حقیقی آنرا درک نمود.

نکته دیگر اینکه با مقابله این لوح با ترجمه انگلیسی آن نقاط ضعف و نارسائی ترجمه مشخص می شود که خارج از حوصله این عبد پیر است.

(یا ملأ البیان ضعوا اوهامکم و ظنونکم ثمّ انظروا بطرف الانصاف اِلی افق الظّهور و ما ظهر من عنده و نزّل من لدنه و ما ورد علیه من اعدآئه هو الذی قبل البلایا کلها لاظهار امره و اعلآء کلمته قد حبس مرّة فی الطاء و اخری فی المیم ثمّ فی الطاء مرّة اخری لامر الله فاطر السمآء و کان فیها تحت السلاسل و الاغلال شوقا لامر الله العزیز الفضال یا ملأ البیان هل نسیتم وصایای و ما ظهر من قلمی و نطق به لسانی و هل بدّلتم یقینی باوهامکم و سبیلی باهوائکم و هل نبذتم اصول الله و ذکره و ترکتم احکام الله و اوامره اتّقوا الله دعوا الظّنون لمظاهرها و الاوهام لمطالعها و الشکوک لمشارقها ثمّ اقبلوا بوجوه نورآء و صدور بیضآء اِلی افق اشرقت منه شمس الایقان امراً من لدی الله مالک الأدیان)

(ای ملاء بیان)(پیروان میرزا یحیی) **نابود کنید اوهام و گمانهای خود را، پس نظر کنید از روی انصاف به (افق ظهور)**(حضرت بهاء الله) **و آنچه از او هویدا گشته و نازل شده از پیش او و آنچه بر او وارد کردند دشمنانش. او کسی است پذیرفت بلایا را، همه برای اظهار (امر او)**(حضرت باب) **و ارتفاع گفتار او. همانا یکبار محبوس شد در (ارض طاء)** (تهران) **و بار دیگر(در میم)**(در مازندران) **دوباره در طهران برای امر خداوند خالق آسمان و بود در آنجا زیر غُل و زنجیرها، به عشق فرمان خداوند عزیز پر فضل. ای ملاء بیان آیا فراموش کردید وصیت های مرا و آنچه ظاهر شد از قلم من و بیان نمود زبان من؟ و آیا عوض کردید یقین مرا به اوهام خود و راه مرا به امیال خود؟ و آیا دور انداختید اصول خداوند و ذکر او را و ترک نمودید احکام خدا و اوامر او را؟. بترسید از خدا برگردانید تخیّلات را به آنان که ظاهر کردند آنها را و اوهام را به کسانی که آنها را بروز دادند و شک ها را به محل ایجادشان سپس اقبال کنید با صورت های نورانی و سینه های صاف به افقی که درخشید از آن خورشید یقین، امری از نزد خداوندگار ادیان)**

توضیح: حضرت باب درروز های آخر حیات خود برادر ناتنی و ناپخته حضرت بهاءالله را در طیّ نامه ای مامور خدمت به پیروان خود و خصوصاً (من یظهره الله)(کسی را که خدا ظاهر می کند). علّت آن برای رد گم کردن ماموران دولتی از واقعیت آنچه که قرار بود اتفاق بیافتد و حفظ جان حضرت بهاءالله. چون اگر حضرت باب ظاهراً کسی را به جانشینی انتخاب نمی کرد دولتیان وقت بدنبال افراد مشهور و پر نفوذ می رفتند و همه را می کشتند چنانکه در واقعه تیر اندازی شاه این کار را کردند. بنابرین در بین پیروان شایعه شد که برادر کوچک حضرت

بهاءالله به جانشینی حضرت باب انتخاب شده و طبیعتاً این موضوع جان این بدبخت را باید به خطر می انداخت و این تقریباً خلاف عدالت خداوند است. این داستان شبیه هجرت حضرت محمد از مکّه بود که حضرت علی را در خانه به جای خود گذاشت و به این طریق جان خود را حفظ کرد و این موضوع خطری را برای حضرت علی(ع) ایجاد نکرد چون دشمان بدنبال حضرت علی(ع) نبودند و قصد کشتن حضرت محمد(ص) را داشتند. در این جریان این شخص یعنی یحیای ازل آنقدر ترسو و کودن بود که رژیم مطمئن شد با بودن چنین جانشینی دین حضرت باب بخودی خود از بین خواهد رفت و بر همین اساس تصور کردند که حضرت بهاءالله نقشی برای نفوذ و گرد هم آوردن پیروان حضرت باب ندارد و ایشان را به بغداد تبعید کردند. یحیای بیچاره بعد از مدتّها خود را به نزد حضرت بهاءالله رساند تا اینکه شخصی به نام سیّد محمد علی اصفهانی که عمرو عاص زمان بود با ازل مجالست نمود و کم کم به گوش او تپاند که تو جانشین حضرت باب هستی و همه در ایران منتظر تو هستند که قد علم کنی و اموال فراوانی را بعنوان صدقه و خیرات و مبّرات برایت بفرستند و این شخص بی پول و بی مغز را فریب داد و کار را بجائی کشید که در چای حضرت بهاءالله زهر هلائل ریخت. دکتری که از ادرنه برای حضرت بهاءالله آوردند گفت کسی از زیر این سمّ جان سالم بدر نمی برد ولی امر خدا برتر از آن است که به این باد ها بلرزد. جمال مبارک زنده ماند ولی دست مبارکش دچار لغمه شد.

این لوح حضرت باب به ازل موجود است و بنده آنرا در کتاب توقیعات و خطب حضرت باب ضبط کرده و بفارسی ترجمه کرده ام. هرچند ازل و بعضی از پیروان فعلی او که یکی از آنها رسماً مریض روانیست قادر بفهم ساده و محتوای آن نیستند،

باعث شد که اهل حقیقت را به واقعیت مُطّلع کرد. ما بخشی از این لوح مبارک را برای اهل حقیقت در اینجا می آوریم که در کتاب مذکور نوشته ایم.

توقیع حضرت باب به ازل

...(اذا انقطع عن ذلک العرش (تتلوا)(یتلو) من ایات ربک ما یلقی الله علی (فؤادک)(فؤاده) ذکرا من عنده انه هو المهیمن القیوم واتل عن نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین اننی انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت اننی انا الله لا اله الا انا السلطان (الممتنع)(المنیع) و اشهد باننی انا حیّ فی افق الابهی اسمع کل من یذکر(نی بذکری ایّای) (اضافه در براون) **و اننی انا خیر الذاکرین من یحضر بین یدی عرش ربک فکانّه قد حضر بین یدی الله المهیمن القیوم و لم یکن له جزاء اکبر عما حضر اذا کان من الموقنین ثم اشهد (ان)(بانّ) الله لطیف فوق کل ذا لطف (لطیف لا)**(اضافه در براون) **یحب (الله)**(اضافه در براون) **ان یشهد علی عرش قد نطق (من)(عن) ربه (الا ابهی) (الابهی) ما خلق فی الملک باذنه انه هو اجود الاجودین) (چون منقطع گردید از این عرش**(منظور بعد شهادت حضرت باب) **تلاوت کن از آیات خداوند خود آنچه را که خدا تو را القاء می کند بر قلبت ذکری از نزد او همانا اوست مهیمن و قیّوم و تلاوت کن از نفس من در همه شبها و روزها همچنین بندگان مومن خدا به اینکه براستی من در افق ابها زنده هستم. گوش فرا ده بر هر که یاد می آورد مرا بذکر من و براستی منم بهترین ذاکران.آنکه حضور یافت نزد عرش**(باب) **خداوند پس گوئی حاضر شد در نزد خداوند مهیمن قیوم**(حضرت بهاءالله) **و نمی باشد برای او پاداشی بزرگتر از آن اگر از اهل ایمان باشد. همچنین گواهی ده بر اینکه لطف خداوند برتر از هر صاحب لطفی است. خداوند دوست دارد که شهادت دهد بر عرش**(حضرت باب) **که همانا**

سخن گفت از ربّ ابهای خویش(حضرت بهاءالله)**آنچه را که خلق فرموده**(آیات حضرت باب) **به اجازه اوست. اوست بخشنده ترین بخشندگان)**

توضیح: حضرت باب میفرمایند به ازل بعد از شهادت من آیات خدا را تلاوت کن که بر قلب تو القاء می کند که معنی نزول وحی از طرف خدا نیست. چنین القائی را خداوند بر زنبور هم در قران مقرّر فرموده و حضرت عبدالبهاء میفرمایند خداوند حاکم بر وجدان است گرچه جناب ازل بی وجدانیهای زیادی را در حق برادر بزرگ خود حضرت بهاءالله نموده. حضرت باب به او میفرماید من در افق ابها زنده ام و به اجازه حضرت بهاءالله حرف می زنم.

(فان یظهر الله فی ایامک بمثلک هذا ما یورثن الامر من عند الله الواحد (الوحید)(الوحد) فان لم یظهر فایقن بان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوضن الامر الی الله ربکم و رب العالمین جمیعا وأمر بالشهداء الذین هم یتقون فی ربهم و هم عن حدود الله لا یتجاوزون و ان من کان عند ربک (کاتب وحی) **قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستنبئ عنه فانا کنا لمنبئین و لتکرمنه من عند ربک بما کنت علیه من المقتدرین)**

پس چون خدا ظاهر کرد(حضرت بهاءالله) **را در روزگار تو به مثل تو**(منظور مِثلّیّت جسمی است یعنی همخون تو، چون ازل برادر ناتنی حضرت بهاءالله است**) اوست آنکه وارث دین است از نزد خداوند (واحد وحید)**(خدای ازل چون واحد مطابق ۱۹ و وحید لقبی است که ازل به خود داده) **و اگر ظاهر نکرد پس یقین کن که خداوند نمی خواهد وجود خود را بشناساند پس تفویض کن امر را به خدای ربّ خودتان و ربّ عالمیان و امر کن بر شاهدانی که متقی در خدای خود هستند که از حدود خدا تجاوز نکنند و براستی کسیکه**(سید حسین کاتب وحی و حروف

حی) پیش ربّ (حضرت باب**) است ما او را آموختیم جواهر علم و حکمت از او جویا بشو و براستی ما از باخبرانیم و تکریم کن او را از ما قبل خدای خود بر آنچه قادری**

توضیح: رسماً میفرمایند به حرف سید حسین کاتب وحی و حرف حیّ گوش فرا ده این وصیّت و رهبری ازل بسیار قابل اهمیت است که باید دانش و علم را از سید حسین کاتب بیاموزد پس لابد از او پائین ترست. سید حسین کاتب مومن به حضرت بهاءالله شد و ازل بر خلاف دستور حضرت باب بنای دشمنی را با آن وجود بی گناه گذاشت تا جائی که آنحضرت و مومنین او را به سمّ هلائل مسموم نمود بطوریکه دستان حضرت بهاءالله تا آخر عمر می لرزید

(و ان ابواب البیان قد قدر علی عدد کل شیئ ولکنا ما (اظهرناه)(اظهرنا) الا (احدی)(احد) و عشر واحدا لکل هیکل واحد من هیاکل التسعة من قبل العشر احدی عشر واحدا ذکر من عند الله العلی العظیم ذلک ذکر جود و الا کل لله و کل الیه لیرجعون) (و همانا ابواب بیان بر (عدد کلشیئ)(۳٦۱**) و لیکن ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد برای هر هیکل از هیاکل نوزده گانه یازده واحد ذکری از نزد خدای علی عظیم. این ذکر جود است و الاّ همه برای او می باشند و بسوی او باید بازگردند)**

توضیح: شواهد غیر قابل انکاری وجود دارد که شخص ازل در آثار حضرت باب دستکاری کرده و با همسر دوم حضرت باب ازدواج کرده که خلاف همه متون اسلامی و بابی و بهائیست و دلیلی ندارد که در این لوح هم دست نبرده باشد چون ابواب بیان فارسی هشت واحد کامل و نُه باب از واحد نهم بیشتر نیست. و بیان عربی تنها یازده واحد کامل دارد.

(و لتأمرن بمن يظهره الله فانه ليأتين ذلک الخلق فی القيامة الاخری بسلطان عز رفيع و انا کل عباد لله و انا کل له ساجدون يفعل ما يشاء باذن ربه لا يسئل عما يفعل وکل عن کل شيئ يسئلون) (و اطاعت کن بر آنکه خدا او را ظاهر ميگرداند بدرستی او ميايد از بين اين مردم در ظهور بعدی به سُلطه عزّت و بزرگی و ما همه بندگان خدا هستيم و ما همه بر او ساجديم می کند آنچه را که بخواهد به اذن خدای خود مسئول برعمل خويش نيست و همه از همه سئوال کرده می شوند)

توضيح: می فرمايد از من يظهره الله يعنی کسی که خدا او را ظاهر می کند اطاعت کن. آيا اين مطلب بر خواننده آن نمی فهماند که من يظهره الله لابد در زمان ازل ظاهر می شود والاّ اطاعت از کسی که وجود ندارد معنايی نمی تواند داشته باشد در تصديق اين حقيقت در ادامه می فرمايد در بين اين مردم می آيد نه زمان ديگری و در آينده نامعلومی. ولی ازل نه تنها به مخالفت حضرت بهاءالله بر می آيد بلکه به انهدام آن وجود مقدس مبادرت می کند

(و ان اظهر الله عزا فی ايامک فاظهر مناهج الثمانية باذن الله بما کنت(مقتدرا)(اضافه در ۲٤)**عليه(من)(انّه اکرم) الاکرمين)(و اگر خدا عزتی داد در دوران تو ظاهر کن راههای (هشت گانه)(هشت واحد باقيمانده بيان بگفته ازلی ها) به اجازه خدا بر آنچه توانائی داری بدرستی او اکرم الاکرمين است)**

توضيح: همانطوريکه قبلاً ذکر شد بيان فارسی به ۸ واحد کامل و ۱۰ باب از واحد نهم ختم می شود ولی بيان عربی ۱۱ واحد کامل دارد. ازل گويا متوجه نشده که بايد بيان عربی را کامل کند چون ۸ واحد آن ناتمام مانده ولی ايشان به تکميل بيان فارسی می پردازد. جالب اينست که بيان فارسی چاپ ايران بوسيله ازلی ها تا همين باب دهم از واحد نهم خاتمه می پذيرد حالا روی اينترنت ادامه آنرا از قول ازل

ادامه داده اند و به این ترتیب کلمات ازل و حضرت باب را با هم قاطی کرده اند. ما در تاریخ بهائی میخوانیم حضرت باب برای حفظ وجود حضرت بهاءالله از دست دولت قاجار و برای رد گم کردن دشمن، ازل را ظاهراً به جانشینی بر می گزیند که دولت بدنبال او برود و این ظاهراً قربانی کردن ازل برای حفظ حضرت بهاءالله شاید امری ظالمانه بنظر بیاید ولی بعد از مطالعه نوشته های مخدوش ازل پی میبریم که از این شخص احمق تر وجود نداشته و این حماقت او موجب حفظ جانش شده است. رژیم قاجار انتخاب ازل را بعنوان جانشینی حضرت باب امری بی خطر دانسته وجود بی ارزش او را به حال خودش وامیگذارد و از دنباله روی حضرت بهاءالله دست بر میدارد.

(و انا (قد)(اضافه در براون) **وعدنا من حملت عرش ربک بمنهاج واحد اذا نزل الامر من عندها فانّا کنا لموفین ما وعدالله لا یخلف و انه هو اصدق الاصدقین) (ما وعده دادیم (کسی که حمل کرد عرش خداوند ترا)**(حضرت بهاء الله) **به یک(یک واحد که ۱۹ سال می شود و در آن موعد حضرت بهاء الله دیانت بهائی را افتتاح فرمود) اگر نازل شود فرمان از نزد او پس همانا ما وفا کننده به آن هستیم خدا خلف وعده نمی کند بدرستی او صادق ترین راست گویان است)**

(و ان لم یظهر الله عزا فی ایامک فاصبر علی ما نزل و لا تبدل حرفا فان ذلک امر الله فی کتاب عظیم و امر بما نزل و لا تبدل قدر شیئ لئلا یختلفون الناس فی دین الله و هم کانوا الی قیامة الاخری بمنهاج واحد متربیّون و اذکر کل ما ذکرناه بکتابک فانا کنا ذاکرین)(و اگر عزت خدا ظاهر نشد در ایام تو صبر کن بر آنچه ظاهر شده و تغییر نده حرفی را و این فرمان خداست در کتاب عظیم و آمر شو بر آنچه نازل شده و تبدیل نکن چیزی را که اختلاف در بین مردم نیفتد در دین خدا و آنان باشند

آماده شده بر ظهور بعدی به (منهاج واحد)(واحد به ابجد ۱۹ سال می شود) **و بیاد آور آنچه را ما ذکر کردیم به تو در لوح تو بدرستی ما از یاد آورندگانیم)**

توضیح: ملاحظه می فرمائید که به ازل میفرماید نصوص حضرت باب را تغییر و تبدیل نده. آیا تا حالا شنیده اید که پیغمبری به وصّی خود بگوید کار خلاف نکن. این نشان کامل بی اعتقادی حضرت باب به این شخص است آنوجود مقدس به هیچکس چنین دستوری صادر نفرموده. حکم این فرمان نمایانگر اینست که این شخص ممکن است این خیانت را بکند. پس در حقیقت حضرت باب به همه پیروان خود کثافت کاری احتمالی این شخص را گوشزد کرده که این تنها خبیثی است که قادر بر خیانت به وحی الهیست و به همین دلیل خبث نیّت جانش را حفظ فرموده و رژیم قاجار برآورد کرده است با داشتن چنین جانشینی بابیّت از بین خواهد رفت.

(و یحضر من اثار الله الیک سبعة واحد و انا کنا لمقسمین خذ الواحد لنفسک ثم (هب)(اضافه در براون) **کل واحد لمن فی ارض فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف عباد الله المؤمنین(سنوصلن)(سیوصل) الیک من کان (من) (اضافه در براون) واحد الاول فی کتاب عظیم ما ینبغی ان یمهرن الله ربک فامهر به و کثر امثالها فی العالمین و کل ما (یبلغنک)(یبلغن) ذلک الاسم من (عندنا)(لدنّا) (ذلک من عندنا)** (اضافه در ٢٤) **فکن به من الامرین و احفظ نفسک ثم احفظ نفسک ثم ما نزل فی البیان ثم ما (ینزل)(ینزلن) من عندک فان هذا یبقی الی یوم القیامة و ینتفع به کل المؤمنین)**

و مهیّا کن از آثار خداوند پیش خودت هفت واحد و ما از تقسیم کنندگانیم اولی را خودت بردار و هر کدام را به فارس و عراق و آذربایجان و مازندران و کرمان از بندگان مومن برسان و می رسد بدستت از(آنکه واحد اول است)(سید حسین کاتب

که جزو حروف حیّ و واحد اول بیان است) **شایسته است که مُهر شود به خدا پس مهر کن آنها را و تکثیر کن امثال آنرا در عالمیان و آنچه را که (این شخص) می آورد**(آورنده الواح که باید سید حسین کاتب باشد) **از نزد ماست اطاعت از آن نما و حفظ کن خودت را پس حفظ کن خود را و حفظ کن آنچه در بیان است و آنچه را که نازل می کنی از پیش خودت پس باقی می ماند تا روز قیامت و مومنین از آن منتفع می شوند**

توضیح: ازل چون مغناطیس کثافت جمع کن اکثر پیروان دروغین را از دور و بر حضرت بهاءالله دور کرد و مومنین حقیقی را معذّب به وجود آنها نکرد. گیج و گمی بعضی در این بیان حضرت باب است که به ازل می فرماید: آنچه را که نازل می کنی از پیش خودت پس باقی می ماند تا روز قیامت و مومنین از آن منتفع می شوند. با کمی بصیرت انسان باید متوجه شود که نزول آیه از جانب خدا با نزول آیه از جانب شخص تفاوتهای فراوانی دارد. آنچه بر ازل نازل شده از منبع قلب کثیف خود اوست چه دخلی به نزول آیات از طرف خدا دارد ولی در نفع آن شکی نیست چون به قول فردوسی هجا تا قیامت بماند بجا.

توضیح: در باره مصائب حضرت بهاءالله در تارخ نبیل صفحه ۳۳۸ چنین آمده است: **همان زحمت و مصیبتی را که پنج ماه قبل حضرت باب در تبریز ازدشمنان خود تحمّل فرمودند حضرت بهاءالله نیز در آمل از دست دشمنان تحمّل فرمودند. همانطور که حضرت باب نخستین بار بوسیله دشمنان در منزل عبد الحمیدخان داروغه در شهر شیراز محبوس شدند همانطور حضرت بهاءالله اول مرتبه در طهران در منزل کدخدا محبوس شدند. همانطور که مرتبه دوم حضرت باب در قلعه ماه کو محبوس شدند حضرت بهاءالله هم برای مرتبه دوم در منزل حاکم آمل**

محبوس شدند. همانطور که حضرت باب در نمازخانه شيخ الاسلام تبريز مورد ضرب و چوبکاری قرار گرفتند حضرت بهاءالله نيز در نمازخانه مجتهد آمل مورد چوبکاری و ضرب قرار گرفتند. همانطورکه حضرت باب دفعه سوم در چهريق محبوس شدند حضرت بهاءالله نيز برای دفعه سوم در سياه چال طهران حبس شدند مصيبتهائي که حضرت بهاءالله تحمّل فرمودند حضرت باب جميع مصائب را از قبل تحمّل کردند.

(الحمد لله الذی جعل العصـــمة الکبری درعاً لهيکل امره فی ملکوت الانشـاء و ما قدّر لاحدٍ نصـيباً من هذه الرتبة العليا و المقام الاسنی انّها طراز نسجته انامل القدرة لنفسه تعالی انّه لا ينبغی لاحدٍ الاّ لمن اسـتوی علی عرش يفعل ما يشـاء من اقرّ و اعترف بما رقم فی هذا الحين من القلم الأعلی انّه من اهل التوحيد و اصـــحاب التجريد فی کتاب الله مالک المبدء و الماب و لمّا بلغ الکلام هذا المقام ســطعت رائحة العرفان و اشـــرق نير التوحيد من افق ســمآء البيان طوبی لمن اجتذبه الندآء اِلی الذروة العليا و الغاية القصـوی و عرف من صـرير قلمی الأعلی ما اراده ربّ الآخرة و الاولی انّ الذی ما شـــرب من رحيقنا المختوم الذی فککنا ختمه باســـمنا القيوم انّه ما

فاز بانوار التّوحید و ما عرف المقصـــود من کتب الله ربّ الارض و السّـــمآء و مالـک الآخرة و الأُولی و کـان من المشـرکین فی کتاب الله العلیم الخبیر(شـکر خداوندی را که قرار داد **(عصـــمت کبری)**(مصـــونیّت از خطا) را **زِرِهی برای هیکل امر خود در ملکوت انشاء**(این جهان) **و مقدّر نکرده است برای احدّی نصیبی از این رتبه اعلا و مقام والا. براسـتی آن معیاریسـت که بافته اسـت انگشـتان قدرت برای وجود متعالی خود. ســـزاوار نیســـت بری احدّی بجزآنکه جلوس فرموده بر عرش" یفعل ما یشاء"**(هر چه می خواهد می کند)**.هر که اقرار و اعتراف کرد بر آنچه مرقوم شد در این زمان از قلم الهی، اوست از اهل توحید و اصحاب تجرید در کتاب خداوند مالک آغاز و انتها. و چون رسـید کلام به اینجا سـاطع گشـت رائحه عرفان و درخشـید نیّر توحید از آسـمان بیان. خوشـا به حال کسـی که جذب نمود ندا او را بسـوی ذُروه علیا و غایت قصـوی و شـنید صـدای قلم اعلای مرا در آنچه اراده فرموده خداوند اول و آخر. براستی کسـی که ننوشـید شـراب مُهر شـده ما را که مُهر آن را ما گشودیم به اسم قیّوم خود، براستی او فائز نشده به انوار توحید و نفهمیده مقصـود را از کتابهای خداوند زمین و آسمان و صـاحب آن جهان و این جهان و می باشد از مشرکین در کتاب خداوند باخبر)**

توضیح: در این قسمت حضرت بهاءالله جل جلاله توحید و شرک فلسفی را که در جامعه بصـورت اتحاد و یگانگی در بین مردم باید جلوه کند، به مصـونیّت از خطا در اوامر خود مربوط می کند و با اسـتفاده از متون اسـلامی" **یفعل ما یشـاء**" آنرا توضـیح می دهند. بسـیاری از مردم و عرفان بافان فعلی در غرب و شـرق با این

موضـوع سـر جنگ دارند بخصـوص با نشـخوار کلمات ادیان حقیقی در گذشـته شعار های پر گزاف سر می دهند که خدا در همه ماست. حالا اگر هر کسی فکر کند که خدا در اوســـت و بنابراین حرف های او کلمات خداســـت، باید بین این ۸ بیلیون خدا به چه کســـی تأســـی کرد؟ امّا اولین راه فهمیدن برای درک مبّرا بودن پیغمبران از خطای بشری مانند همه مسائل ثقیل دیگری که در ادیان خداست، باید فهمید که کلمات خدا برای نفع خودش نازل نشـده و برخلاف همه دیکتاتورها جنبه فرمان و دستور از طرف معلّم و استاد و یا پدر و مادر در رابطه با طفل صـغیر اسـت. در این راسـتا باید جسـتجو کرد فایده این بیان برای بشـر چیسـت. مشـکل امروز بشر کمبود آدمهای فهمیده و دانشمند نیست. بلکه اختلاف بین آدمهای خوب است که ایجاد اصـلی مشـکلات بشـریسـت و ضـابطه ای نیسـت که با آن بتوان به سـنجش افکار پرداخت و بشـر را از شـرّ این آدمهای خوب و مخالف نجات داد. بشـــر در ســـیر تکامل اجتماعی خود پی برده اســـت که باید مراجعی عمومی مثل دولت ها وجود داشـته باشـد که قوانینی وضـع کنند که مورد اطاعت همگان باشـد. برای همین اســت که دادگاه عالی کشــور وجود دارد. ولی آیا این قوانین اســاســی ملّتها در همه جای جهان اجرا می شـود و آیا همیشـه مصـون از خطا هسـتند؟ پس ذکر مصـونیّت از خدا و اصـرار در آن از طرف پیامبران الهی برای همین اسـت. زیرا واقعاً پیامبران الهی با دلایل علمی و تجربی از همه بشرها بالاترند. دلایل نه گانه آنرا بنده قبلاً در مثنویات خود ذکر کرده ام

(یاایها السّائل الجلیل نشهد انّک تمسکت بالصبر الجمیل فی ایام فیها منع القلم عن الجریان و اللسان عن البیان فی ذکر

العصمة الكبرى و الآية العظمى الّتى سئلتها عن المظلوم ليكشف لک قناعها و غطائها و يذكرسرّها و امرها و مقامها و مقرّها و شأنها و علوّها و سموّها لعمر الله لو نظهر لئالئ البرهان المكنونة فى اصداف بحر العلم و الايقان و نخرج طلعات المعانى المستورة فى غرفات البيان فى جنة العرفان لترتفع ضوضآء العلمآء من كل الجهات و ترى حزب الله بين انياب الذئاب الذين كفروا بالله فى المبدء و الماب بذلک امسكنا القلم فى برهةٍ طويلة من الزمان حكمة من لدى الرّحمن و حفظاً لاوليائى من الذين بدّلوا نعمة الله كفراً و احلّوا قومهم دار البوار) (اى پرسشگر ارجمند ما شاهديم كه تو تمسّک بر صبر جميل نموده اى در دورانى كه قلم مانع بود از جريان و زبان از سخن گفتن در بيان. ذكر معصوميت كبرى و علامت بزرگى كه سؤال كردى آنرا از مظلوم كه پرده در افتد از حجاب و روپوش آن كه تذكر داده شود راز و امر آن و مقام و مقرّ آن و موقعيت و علّو و بزرگى آن. سوگند بر خدا اگر ما ظاهر كنيم لؤلؤ برهان پنهان در صدف هاى درياى علم و ايقان را و نمايش دهيم صورت هاى معانى مستور را در غُرفه هاى بيان جنّت عرفان، بلند خواهد شد سر و صداى علماء از همه اطراف و مى بينى حزب خداوند را در دندان هاى گرگانى كه كافر شدند بخدا در ابتدا و انتها، از اين رو مسكون گذارديم قلم را در مدّت طولانى زمان، حكمى ازنزد

خداوند و برای حفظ اولیاء خود از کسانیکه تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و حلال کردند بر قوم خود جهنم را)

(یا ایها السائل الناظر و الذی اجتذب الملأ الاعلی بکلمته العلیا انّ لطیور ممالک ملکوتی و حمامات ریاض حکمتی تغرّدات و نغمات ما اطلع علیها الاّ الله مالک الملک و الجبروت و لو یظهر اقلّ من سمّ الإبرة لیقول الظالمون ما لا قاله الاولون و یرتکبون ما لا ارتکبه احد فی الاعصار و القرون قد انکروا فضل الله و برهانه و حجة الله و آیاته ضلّوا و اضلّوا الناس و لا یشعرون یعبدون الاوهام و لا یعرفون قد اتخذوا الظنون لانفسهم اربابا من دون الله و لا یفقهون نبذوا البحر الاعظم مسرعین اِلی الغدیر و لا یعلمون یتبعون اهوائهم معرضین عن الله المهیمن القیوم)

(ای سؤال کننده ناظر و شخصی که مجذوب نموده او را ملاء اعلی به کلمه برتر خویش. برای طیور ممالک ملکوت من و بلبلان باغ حکمت من، آوازها و نغمه هایی است که بر آن مُطلّع نیست مگر خداوند مالک ملک و جبروت و اگر به اندازه سر سوزنی ازآن ظاهر شود ظالمان می گویند آنچه را که نگفتند اوّلین و مرتکب خواهند شد آنچه را که ارتکاب نورزیده احدی در قرون و اعصار. همانا انکار کردند فضل خداوند و برهان او را و حجت پروردگار و آیات او را. گمراه شدند و

مردم را به گمراهی کشاندند و ندارند شعور که عبادت می کنند تخیّلات را و متوجه نیستند که آنان بر گرفته اند اوهام را ارباب نفس خود بدون خداوند و فهم ندارند که رها کرده اند دریای اعظم را، شتابان بسوی چاه و درک ندارند که پیرو هوای خود هستند، دور شدگان از خداوند مهیمن قیوم)

قل تالله قد اتی الرّحمن بقدرة و سلطان و به ارتعدت فرائص الادیان و غنّ عندلیب البیان علی اعلی غصـــن العرفان قد ظهر من کان مکنوناً فی العلم و مسطوراً فی الکتاب قل هذا یوم فیه استوی مکلم الطور علی عرش الظهور و قام الناس لله ربّ العالمین و هذا یوم فیه حدّثت الارض اخبارها و اظهرت کنوزها و البحار لئالئها و السدرة اثمارها و الشمس اشـــراقها و الاقمار انوارها و الســـمآء انجمها و الســـاعة اشـــراطها و القیامة ســـطوتها و الاقلام آثارها والارواح اســـرارها طوبی لمن عرفه و فاز به و ویلٌ لمن انکره و اعرض عنه فاســـئل الله ان یؤید عباده علی الرجوع انّه هو التواب الغفور الرحیم (سوگند بر خدا، همانا ظاهر شد خداوند به توانائی و تسـلّط و به آن مُرتعش گردید بنای ادیان و سُـرائید بلبل بیان به بالاترین شـاخه های ادراک. همانا پدیدار گشت آنکه پنهان بود در دانش و مرقوم گشته در کتب، بفرمای این است روزی که جالس برعرش گشت سخن گوی طوربر تخت ظهور

و برخواستند مردم برای خداوند عالمیان. و این است روزی که در آن گزارش داد زمین اخبار خود را و آشکار نمود گنج های خود را و دریاها مروارید های خود را و درختان میوه های خود را و خورشید تابش های خود را و قمرها انوار خود را و آسمان ستارگان خود را و قیامت علامات خود را و آخرالزمان سطوت خود را و قلمها نوشته های خود را و ارواح اثرات خود را. خوشا بر آنکه پی برد و و فائز شد و وای برآنکه انکار کرد و دوری جست از او. مسئلت می کنم از خداوند که مؤید کند بندگان خود را به توبه کردن براستی او توبه پذیر بخشایگر و مهربان است)

(یا ایها المقبل الی الافق الأعلی و الشارب رحیقی المختوم من ایادی العطآء فاعلم للعصمة معان شتّی و مقامات شتّی انّ الذی عصمه الله من الزّلل یصدق علیه هذا الاسم فی مقام و کذلک من عصمه الله من الخطاء و العصیان و من الاعراض و الکفر و من الشّرک و امثالها یطلق علی کل واحد من هؤلاء اسم العصمه و امّا العصمة الکبری لمن کان مقامه مقدّساً عن الاوامر و النواهی و منزّهاً عن الخطأ و النسیان انّه نور لا تعقبه الظلمة و صواب لا یعتریه الخطا لو یحکم علی المآء حکم الخمر و علی السمآء حکم الارض و علی النور حکم النّار حقٌ لا ریب فیه و لیس لاحد ان یعترض علیه

او یقول لِمِ و بِمَ و الذی اعترض انّه من المعرضـین فی کتاب الله ربّ العالمین انّه لا یسئل عمّا یفعل و کل عن کل یسئلون انّه اتی من سماء الغیب و معه رایة یفعل ما یشاء و جنود القدرة و الاختیار و لدونه ان یتمسّک بما امر به من الشّرائع و الاحکام لو یتجاوز عنها علی قدر شعرة واحدةٍ لیحبط عمله

(ای اقبال کننده به افق اعلی و شارب رحیق مختوم من از دستهای عطا دهنده، پس آگاه باش که برای معصومیّت، معانی و مقامات بسیاری است. براستی کسی را که خدا حفظ می کند از لغزش، تصدیق بر این (اسم) (بهاء) **می کند در مقام. و چنین کسی را خدا حفظ می کند از خطا و گناه و از دوری و کفر و از شرک و امثال آنها اطلاق می شود بر هر یکی از اینها اسم معصومیت. و امّا معصومیت کبری برای کسی است که مبّرا از اوامر و نواهی و منزّه از خطا و فراموشی است. براستی آن که نوری تعقیب نمی کند او را، تاریکی و درستی، خطا او را در بر نمی گیرد. اگر بر آب حکم شراب دهد و یا بر زمین حکم آسمانرا و بر نور حکم نار را، درست است و شکّی درآن نیست و نیست بر احدّی که اعتراض بر او کند یا چون و چرا بگوید و کسی که معترض بر او شد او از معرضین در کتاب خداوند عالمیان است. براستی او نیست مسئول بر آنچه می کند و همه بر همه مسئولند. او کسی است که از آسمان غیب آمده است و با او رایت یفعل و مایشاء است و لشکریان قدرت و اختیار، و بر غیر اوست که تمسّک نماید برآنچه امر می کند در شرایع و احکام. اگر کسی تجاوز نماید به اندازه یک مو، عملش از بین می رود)**

(انظر ثمّ اذکر اذ اتی محمّد رسول الله قال و قوله الحقّ (و لله علی النّاس حجّ البیت)(آل عمران آیه ۹۷) **و کذلک الصّلوة و الصّوم و الاحکام التی اشرقت من افق کتاب الله مولی العالم و مربّی الامم للکل ان یتبعوه فیما حکم به الله و الذی انکره کفر بالله و آیاته و رسله و کتبه انّه لو یحکم علی الصواب حکم الخطاء و علی الکفر حکم الایمان حقٌ من عنده هذا مقامٌ لا یذکر و لا یوجد فیه الخطاء و العصیان انظر فی الآیة المُبارکة المنزلة الّتی وجب بها حجّ البیت علی الکل انّ الذین قاموا بعده علی الامر وجب علیهم ان یعملوا ما امروا به فی الکتاب لیس لاحد ان یتجاوز عن حدود الله و سننه و الذی تجاوز انّه من الخاطئین فی کتاب الله ربّ العرش العظیم)**

(نظر کن و بعد ذکر کن چون آمد محمد رسول الله، فرمود و فرمایش او حق است" و برای خدا بر مردم حج بیت است" و همچنین نماز و روزه و احکامی که بروز کرد از افق کتاب خداوند مولای عالم و مربّی امّت ها، بر همه است که پیروی کنند در آنچه خداوند حکم بر آن کرده و کسی که منکر آن شد، کافر بخدا و آیات او و رسولان او و کتابهای او گشته است. براستی اگر او حکم دهد بر درستی، حکم خطا را، و یا بر کفر حکم ایمان را، حق است از نزد او این مقام، و پیدا نمی شود درآن خطا و گناه. نگاه کن به آیه مبارکه مُنزله ای که واجب شده درآن حج البیت

بر کل، براستی کسانی که بر خواسته اند بر حکومت بعد از او واجب است بر آنان که عمل کنند آنچه را که دستور داده به آن در کتاب. نیست بر احدّی که تجاوز کند از حدود خدا و سُنن او، وکسی که تعدّی کرد بدرستی اوست از خطا کاران در کتاب خداوند ربّ عرش عظیم)

(یا ایها الناظر اِلی افق الامر اعلم ارادة الله لم تکن محدودة بحدود العباد انّه لا یمشـــی علی طرقهم للکل ان یتمســـکوا بصـراطه المستقیم انّه لو یحکم علی الیمین حکم الیســار او علی الجنوب حکم الشّمال حقٌ لا ریب فیه انّه محمود فی فعله و مطاع فی امره لیس له شـــریکٌ فی حکمه و لا معین فی ســلطانه یفعل ما یشــاء و یحکم ما یرید . ثمّ اعلم ما ســویه مخلوق بکلمة من عنده لیس لهم حرکة و لا سکون الاّ بامره و اذنه) (ای ناظر به سوی افق امر بدان اراده خدا نمی شود محدود به حدود بندگان. براستی او نمی رود به طریق های ایشان، بر همه است که تمسّک براه مســتقیم او نمایند. براســتی اگر او حکم کند بر راســت حکم چپ را یا بر جنوب حکم شمال را، حق است شکی در آن نیست براستی او مورد پرستش است در عمل خود و مورد اطاعت است در امر خود. نیست برای او شریکی در حکمش و یاری دهنده ای در سُلطه اش، عمل می کند آنچه را که میخواهد و حکم میدهد آنچه را که اراده دارد. همچنین بدان ماسوای او مخلوق او هستند به کلمه ای از نزد او. نیست بر آنان حرکت و یا سکونی مگر به اذن او و به اراده او)

(یا ایها الطائر فی هوآء المحبّة و الوداد و الناظر اِلی انوار وجه ربّک مالک الایجاد اشکر الله بما کشف لک ما کان مکنونا مستورا فی العلم لیعلم الکل انّه ما اتّخذ لنفسه فی العصمة الکبری شریکا و لا وزیرا انّه هو مطلع الاوامر و الاحکام و مصدر العلم و العرفان و ما سویه مأمور محکوم و هو الحاکم الآمر العلیم الخبیر انّک اذا اجتذبتک نفحات آیات الظهور و اخذک الکوثر الطهور من ایادی عطآء ربّک مالک یوم النشور) (ای پرّان در هوای محبت و دوستی و ناظر بر انوار لقای خداوند خود مالک پیدایش، شکر کن خدای را بر اینکه هویدا نمود بر تو آنچه را که پنهان و نهان بود در علم که بدانند همه براستی او نمی گیرد برای خودش در معصومیت کبری شریک و وزیری. براستی او محل طلوع احکام و اوامر و محل صدور علم و عرفان است و ماسوای او مامور محکوم هستند و اوست حاکم امر کننده با خبر براستی چون ترا جذب کرد نفحات آیات ظهور و در بر گرفت کوثر پاک از دستان عطای خداوند تو مالک روز نشور)

(قل الهی الهی لک الحمد بما دللتنی الیک و هدیتنی اِلی افقک و اوضحت لی سبیلک و اظهرت لی دلیلک و جعلتنی مقبلاً الیک اذ اعرض عنک اکثر عبادک من العلمآء و الفقهآء ثمّ

الذین اتّبعوهم من دون بینةٍ من عندک و برهان من لدنک لک الفضل یا اله الاسمآء و لک الثناء یا فاطر السّمآء بما سقیتنی رحیقک المختوم باسمک القیوم و قرّبتنی الیک و عرّفتنی مشرق بیانک و مطلع آیاتک و مصدر اوامرک و احکامک و منبع حکمتک و الطافک طوبی لارض فازت بقدومک و استقرّ علیها عرش عظمتک و تضوّع فیها عرف قمیصک و عزّتک و سلطانک و قدرتک و اقتدارک لا احبّ البصر الاّ لمشاهدة جمالک و لا ارید السمع الاّ لاصغاء ندائک و آیاتک الهی الهی لا تحرم العیون عمّا خلقتها له و لا الوجوه عن التّوجه اِلی افقک و القیام لدی باب عظمتک و الحضور امام عرشک و الخضوع لدی اشراقات انوار شمس فضلک) (بگو الها ای پروردگار من ستایش ترا سزاست که که مرا دلالت نمودی و هدایت فرمودی بسوی افق خویش و روشن فرمودی بر من مسیر مرا وآشکار کردی بر من دلیل مرا و قرار فرمودی مرا پذیرای به سمت خود در حالیکه دور گشتند اکثر بندگان دانشمند و فقیه تو و همچنین افرادی که پیرو آنان بودند بدون هیچ دلیل و برهانی از جانب تو. مرتراست فضل ای خداوندگار نامها و مر تراست سپاس ای آفریننده آسمان که نوشاندی مرا شراب مُهر شده را به اسم قیّوم خود و نزدیک نمودی مرا به سمت خویش و عارف فرمودی مرا بر مشرق بیان خود و محل طلوع آیات و

مکمن صدور فرامین و احکام و منبع حکمت و الطاف خود. خوشا بر خاکی که فائز گردید بر اقدام تو و مستقر گشت بر آن عرش عظمت تو و وزیدن گرفت درآن بوی پیراهن تو و عزّت و سلطنت و قدرت و اقتدار تو. دوست ندارد دیده مگر مشاهده زیبائی تو و اراده نمی ورزد شنوائی مگر شنیدن ندا و آیات ترا. خداوندگارا ای اله من محروم مگردان دیده ها را از آنچه خلق شدند برای آن و نه وجوه را از توجه به افق تو و قیام در بارگاه عظمت تو و حضور در نزد عرش تو و خضوع در پیشگاه اشراقات شمس فضل تو.)

(ای ربّ انا الذی شهد قلبی و کبدی و جوارحی و لسان ظاهری و باطنی بوحدانیتک و فردانیتک و بانّک انت الله لا اله الاّ انت قد خلقت الخلق لعرفانک و خدمة امرک لترتفع به مقاماتهم فی ارضک و ترتقی انفسهم بما انزلته فی زبرک و کتبک و الواحک فلمّا اظهرت نفسک و انزلت آیاتک اعرضوا عنک و کفروا بک و بما اظهرته بقدرتک و قوّتک و قاموا علی ضرّک و اطفاء نورک و اخماد نار سدرتک و بلغوا فی الظّلم مقاماً ارادوا سفک دمک و هتک حرمتک) (ای خداوند من، منم آنکه شهادت داد قلب من و جگر من و جوارح من و ظاهر و باطن من به وحدانیّت و فردانیّت تو وباینکه نیست خدائی جز تو، همانا آفریدی انسان را برای آگاهی بر تو و خدمت دین تو که ترفیع یابد مقامات آنان در ارض تو و ترقّی نماید وجود ایشان به آنچه نازل فرمودی در زُبر و الواح خود، و چون ظاهر شد مظهر

تو و نازل نمودی آیات خود را، دوری جستند ازآن و کافر گشتند به تو و به آنچه ظاهر فرمودی به قوّه و قدرت خود و بر خاستند به زیان بر علیه تو و اطفاء نور تو و خمودت نار سدره تو و رساندند ظلم را به جائی که بریزند خون ترا و هتک حرمت تو)

و کذلک من ربّیته بایادی عنایتک و حفظته من شرّ طغاة خلقک و بغاة عبادک و کان ان یحرّر آیاتک امام عرشک فآه آه عمّا ارتکب فی ایامک بحیث نقض عهدک و میثاقک و انکر آیاتک و قام علی الاعراض و ارتکب ما ناح به سکّان ملکوتک فلمّا خاب فی نفسه و وجد رائحة الخسران صاح و قال ما تحیر به المقربون من اصفیائک و اهل خباء مجدک) (و اینچنین است آنکه را تربیت نمودی(یعنی ازل برادر و دشمن صلبی آنحضرت) و حفظ نمودی او را از مردمان طاغی و عباد شرور و بود از تحریر کنندگان آیات تو در پیشگاه عرش تو. آه ای آه از آنچه مرتکب گشت در دوران تو بطوریکه شکست عهد و پیمان ترا و منکر شد بر آیات تو و قیام نمود بر اِعراض و مرتکب شد آنچه را که نالیدند از آن ساکنین ملکوت تو و چون ناامید گردید از خودش و دریافت رایحه خسران را، صیحه زد و گفت آنچه را که متحیّر نمود برگزیدگان مقرّب تو واهل خیمه های پر شکوه ترا.)

(ترانی یا الهی کالحوت المتبلبل علی التّراب اغثنی ثمّ ارحمنی یا مستغاث و یا من فی قبضتک زمام النّاس من الذکور و الاناث

كلما اتفكر فى جريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى يأخذنى اليأس من كل الجهات و كلما اتفكّر فى بحر عطائک و سمآء جودک و شمس فضلک اجد عرف الرّجاء من اليمين و اليسار و الجنوب و الشمال کانّ الاشياء کلها تبشّرنی بامطار سحاب سمآء رحمتک و عزّتک يا سند المخلصين و مقصود المقرّبين شجّعتنی مواهبک و الطافک و ظهورات فضلک و عنايتک و الاّ ما للمفقود ان يذکر من اظهر الوجود بکلمة من عنده و ما للمعدوم ان يصف من ثبت بالبرهان انّه لا يوصف بالاوصاف و لا يذکر بالاذکار لم يزل کان مقدّساً عن ادراک خلقه و منزّهاً عن عرفان عباده) (مشاهده می فرمائی مرا ای خدای من همانند ماهی مضطرب روی زمين، درياب مرا و ترحم فرما ای فرياد رس .ای آنکه در قبضه تو زمام امور مردم از زن و مرد می باشد، چون می انديشم به لغزش های عظيم خود و خطايای کبير خويش، نااميدی مرا از همه جهات در بر می گيرد و چون می انديشم در دريای عطای تو و آسمان جود تو و شمس فضل تو در می يابم رايحه اميدواری را از يمين و يسار و جنوب و شمال گوئی که همه اشياء بشارت می دهند مرا به باران ابر آسمان رحمت تو قسم بر عزّت تو ای سَنَد مخلصين و مقصود مقربين شجاع نمود مرا مواهب و الطاف تو و ظهورت فضل و عنايت تو، و الاّ گمشده را چه کار که ذکر نمايد آنکه را که ظاهر فرمود به کلمه ای از پيش

خود عالم هستی را و چگونه معدومی که توصیف کند آنکه را که به دلیل ثابت است که او توصیف نمی گردد به اوصاف و مذکور نمی شود به اذکار، همیشه بوده است مقدّس از ادراک خلق خود و منزّه از عرفان بندگان خویش)

(ای ربّ تری المیت امام وجهک لا تجعله محروماً من کأس الحیوان بجودک و کرمک و العلیل تلقآء عرشک لا تمنعه عن بحر شفائک اسئلک ان تؤیدنی فی کل الأحوال علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک بعد علمی بانّ ما یظهر من العبد محدود بحدود نفسه و لا یلیق لحضرتک و لا ینبغی لبساط عزّک و عظمتک و عزّتک لو لا ثنائک لا ینفعنی لسانی و لو لا خدمتک لا ینفعنی وجودی و لا احبّ البَصَر الاّ لمشاهدة انوار افقک الأعلی و لا ارید السّمع الاّ لاصغآء ندائک الأحلی اه اه لم ادر یا الهی و سندی و رجائی هل قدّرت لی ما تقرّ به عینی و ینشرح به صدری و یفرح به قلبی او قضائک المبرم منعنی عن الحضور امام عرشک یا مالک القدم و سلطان الامم و عزّتک و سلطانک و عظمتک و اقتدارک قد اماتتنی ظلمة البعد این نور قربک یا مقصود العارفین و اهلکتنی سطوة الهجر این ضیآء وصالک یا محبوب المخلصین)(ای پرودگار من می بینی

مرده ای را روبروی خود، محروم مفرما او را از جام حیات به جود و کرم خود و این علیل را در آستان عرش خود ممنوع منما از دریای شفای خود و مسئلت دارم که مؤید نمائی مرا در همه احوال بر ذکر و ثنای خود و خدمت دین تو با اینکه می دانم که آنچه ظاهر می گردد از بنده، محدود در حدود خودش می باشد و لایق حضرت تو نیست و رسانای بساط عزت و عظمت تو نیست. سوگند بر تو که اگر ستایش تو نبود زبان بی فایده بود و اگر خدمت بر تو نبود وجودم بی نتیجه بود. دوست ندارم چشم را مگر برای مشاهده انوار افق اعلای تو و نمی خواهم شنوائی را مگر برای شنیدن ندای شیرین تو. ای آه ای آه درک نمی کنم ای خدای من و ای سند من و امید من، آیا تو مقدّر نمودی آنچه را که روشن نماید دیدگانم را و مسرور کند سینه مرا یا قضای مُبرم تو مانع می کند مرا از حضور در پیشگاه عرش تو ای مالک قِدم و سلطان اُمم .قسم بر عزّت تو و سلطنت تو وعظمت و اقتدارتو همانا نابود می کند مرا ظلمت دوری، کجاست نور قُرب تو ای مقصود عارفان و به هلاکت می کشاند مرا وحشت جدائی، کجاست روشنائی وصال تو ای محبوب خالصان)

(تری یا الهی ما ورد علیّ فی سبیلک من الذین انکروا حقک و نقضوا میثاقک و جادلوا بایاتک و کفروا بنعمتک بعد ظهورها و کلمتک بعد انزالها و بحجّتک بعد اکمالها ای ربّ یشهد لسان لسانی و قلب قلبی و روح روحی و ظاهری و باطنی بوحدانیتک و فردانیتک و بقدرتک و اقتدارک و

عظمتک و سلطانک و بعزّتک و رفعتک و اختیارک و بانّک انت الله لا اله الاّ انت لم تزل کنت کنزاً مخفیا عن الابصار و الادراک و لا تزال تکون بمثل ما کنت فی ازل الازال لا تضعفک قوّة العالم و لا یخوّفک اقتدار الامم انت الذی فتحت باب العلم علی وجه عبادک لعرفان مشرق وحیک و مطلع آیاتک و سمآء ظهورک و شمس جمالک و وعدت من علی الارض فی کتبک و زبرک و صحفک بظهور نفسک و کشف سبحات الجلال عن وجهک کما اخبرت به حبیبک الذی به اشرق نیر الامر من افق الحجاز و سطع نور الحقیقة بین العباد بقولک یوم (یقوم النّاس لربّ العالمین)(المطففین آیه٦) **و من قبله بشّرت الکلیم ان اخرج القوم من الظّلمات اِلی النّور و ذکّرهم بایام الله و اخبرت به الرّوح و انبیائک و رسلک من قبل و من بعد لو یظهر من خزائن قلمک الأعلی ما انزلته فی ذکر هذا الذکر الاعظم و نبأک العظیم لینصعق اهل مدائن العلم و العرفان الاّ من انقذته باقتدارک و حفظته بجودک و فضلک اشهد انّک وفیت بعهدک و اظهرت الذی بشّرت بظهوره انبیآئک و اصفیآئک و عبادک**

و انّه اتی من افق العزّة و الاقتدار برایات آیاتک و اعلام بیناتک و قام امام الوجوه بقوّتک و قدرتک و دعا الکل الی الذروة العلیا و الافق الأعلی بحیث ما منعه ظلم العلمآء و سطوة الامرآء قام بالاستقامة الکبری و نطق باعلی النّداء قد اتی الوهاب راکبا علی السحاب اقبلوا یا اهل الارض بوجوه بیضاء و قلوب نورآء طوبی لمن فاز بلقائک و شرب رحیق الوصال من ایادی عطائک و وجد عرف آیاتک و نطق بثنائک و طار فی هوائک و اخذه جذب بیانک و ادخله فی الفردوس الأعلی مقام المکاشفة و المشاهدة امام عرش عظمتک)(شاهدی ای خدای من آنچه بر من میگذرد در سبیل تو از آنان که انکار کردند حق ترا و شکستند پیمان ترا و مجادله کردند به آیات تو و کافر شدند بر نعمت تو بعد از ظهورآن وکلام تو بعد از نزول آن و بر حجّت تو بعد تکمیل آن. خداوندگارا گواهی می دهد زبان، بر لسان من و قلب، قلب مرا و روح ، روح مرا و ظاهر و باطنم به وحدانیّت تو و فردانیّت تو و به قدرت و عظمت تو و سلطنت و عزّت تو و رفعت و اختیار تو و به اینکه توئی خداوند،نیست خدائی مگر تو همیشه گنج پنهان بوده ای از دیدگان و ادراک و همیشه خواهی بود به مانند قبل در ازل الازال. نکند ضعیف ترا قوّه عالم و نمی هراساند اقتدار امّت ها. توئی آنکه باز فرمودی درِ دانش را بر روی عباد خود برای آگاهی بر محل طلوع وحی خویش و محل طلوع آیات تو و

آسمان ظهور و شمس جمال خود و وعده فرمودی اهل ارض را در کتابها و زبورات و صحائف خود به ظهور وجود خود و برداشتی سُبحات جلال را از وجه خود چنانکه خبر داد به آن حبیب تو(محمد)(ص) **آنکه درخشید نیّر امر را از افق حجاز و ساطع نمود نور حقیقت را بین عباد به کلام" یوم یقوم الناس لربّ العالمین" و قبل از او بشارت داد موسی(ع) که خارج می گردند قوم از ظلمات به نور و خبر داد به آن حضرت عیسی(ع) و انبیاء و رسولان تو درپس و پیش که اگر بیان گردد از خزینه های قلم اعلای تو آنچه را که نازل نمودی در باره این ذکر اعظم و خبر عظیم، بی هوش می گردند اهل مدینه های علم و عرفان مگر آنکه را که بیدار کردی به اقتدار خود و حفظ نمودی او را به جود و فضل خویش. شهادت میدهم که وفا نمودی بر عهد خود و ظاهر فرمودی آنکه را بشارت داده شد به انبیاء و اصفیاء و بندگان تو و همانا او بیامد از افق عزّت و اقتدار به رایات آیات و عَلَمهای بیّنات و ایستاد روبروی مردم با قوّت و قدرت و دعوت نمود همه را به ذُروه علیا و افق اعلی به حیثی که ممانعت ننمود او را ظلم علماء و سیطره اّمراء. ایستاد به استقامت کُبری و ناطق گشت به ندای عظیم که ظاهر گشت موهبت کننده سوار بر ابرها، بپذیرید ای اهل ارض با روی سفید و قلوب نورانی و خوشا بر آنکه فائز گشت بر دیدار تو و نوشید شراب مستانه وصال را از دستان عطای تو و واجد گشت نسیم آیات ترا و سخن گفت در ستایش تو و پرواز نمود در هوای تو و در برگرفت او را جذّابیت بیان تو و داخل شد در فردوس اعلی، مقام مکاشفه و مشاهده در آستان عرش عظمت تو)**

(ای ربّ اسئلک بالعصمة الکبری الّتی جعلتها افقا لظهورک و بکلمتک العلیا الّتی بها خلقت الخلق و اظهرت الأمر و بهذا

الاسم الذی به ناحت الاسمآء و ارتعدت فرائص العرفا ان تجعلنی منقطعاً عن دونک بحیث لا اتحرّک الاّ بارادتک و لا اتکلم الاّ بمشیتک و لا اسمع الاّ ذکرک و ثنائک لک الحمد یا الهی و لک الشکر یا رجائی بما اوضحت لی صراطک المستقیم و اظهرت لی نبأک العظیم و ایدّتنی علی الاقبال اِلی مشرق وحیک و مصدر امرک بعد اعراض عبادک و خلقک اسئلک یا مالک ملکوت البقآء بصریر قلمک الأعلی و بالنّار المشتعلة الناطقة فی شجرة الخضرآء و بالسفینة الّتی جعلتها مخصوصة لاهل البهآء ان تجعلنی مستقیماً علی حبّک و راضیاً بما قدّرت لی فی کتابک و قائماً علی خدمتک و خدمة اولیائک ثمّ ایّد عبادک یا الهی علی ما یرتفع به امرک و علی عمل ما انزلته فی کتابک انّک انت المقتدر المهیمن علی ما تشآء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الاّ انت المقتدر العلیم الحکیم)

(خداوندگارا مسئلت می نمایم ترا به معصومیّت بزرگی که قرار دادی آنرا افق ظهور خود و به کلمه علیائی که با آن خلق نمودی مخلوقات را و ظاهر فرمودی دیانت را و به این اسمی که به آن نوحه نمودند اسم ها و لرزید ارکان عُرفاء که قرار فرمائی مرا منقطع از غیر خود بطوریکه حرکت نکنم مگر به اراده تو و

سخن نگویم مگر به خواست تو و نشنوم مگر ذکر ترا و ثنای تو و بر تو باد سپاس ای امید من به اینکه واضح نمودی بر من صراط مستقیم را و ظاهر فرمودی برای من خبر بزرگ را و مؤیّد نمودی بر اقبال به مشرق وحی خود و مصدر دین خود پس از اعراض بندگان و خلق تو و در خواست می کنم ای مالک ملکوت بقا به آوای قلم اعلای تو و آتش افروخته شده ناطق در شجره خضراء و به کشتیی که تخصیص فرمودی برای بهائیان که مستقیم گردانی مرا برمحبت خود و راضی بر آنچه که مقدّر نمودی در کتاب خود و قائم گردانی بر خدمت دین خود و خدمت اولیای خود. پس قبول بفرما بندگان خود را ای خدای من بر آنچه که مرتفع نماید امر ترا و عمل بر آنچه نازل گردیده در کتاب تو. براستی توئی مقتدر مهیمن بر آنچه اراده فرمائی و در قبضه توست زمام اشیاء. نیست خداوندی بجز تو مقتدر علیم حکیم)

(یا ایها الجلیل قد ارینـاک البحر و امواجه و الشـــمس و اشـراقها و السمآء و انجمها و الاصداف و لئالئها اشـکر الله بهذا الفضـــل الاعظم و الکرم الذی احاط علی العالم یا ایها المتوجّه اِلی انوار الوجه قد احاطت الاوهام علی ســـکّان الارض و منعتهم عن التوجه اِلی افق الیقین و اشـــراقه و ظهوراتـــه و انواره بـــالظنون منعوا عن القیوم یتکلمون باهوائهم و لا یشـــعرون منهم من قال هل الآیات نزلت قل ای و ربّ السّموات وهل اتت السّـاعة بل قضـت و مظهر البینات

قد جآئت)(لحاقّة)(اشـــاره به ســـوره الحاقة) **و اتى الحقّ بالحجة و البُرهان قد برزت (السّـــاهرة)**(اشـــاره به ســـوره النازعات آيه ١٤) **و البرية فى وجل و اضـــطراب قد اتت الزلازل و ناحَت القبائل من خشية الله المقتدر الجبّار**

قل (الصّاخة صاحت)(اشاره به آيه ٣٣ سوره عبس) **و اليوم لله الواحد المختار و قال هل (الطّامة)**(اشاره به سوره النازعات آيه ٣٤) **تمّت قل اى و ربّ الارباب و هل القيامة قامت بل القيّوم بملكوت الآيات و هل ترى النّاس صرعى بلى و ربّى الأعلى الابهى و هل (انقعرت الاعجاز)**(اشاره به سوره القمر آيه ٣٠) **بل (نسفت الجبال)**(اشاره به سوره المرسلات آيه٧٧) **و مالک الصفات قال اين الجنّة و النّار قل الاولى لقائى و الاخرى نفسک يا ايها المشرک المرتاب قال انّا ما نرى الميزان قل اى و ربّى الرحمن لا يراه الاّ اولو الابصار قال هل سقطت النجوم قل اى اذ كان (القيوم فى ارض السّر)**(حضرت بهاء الله در شهر ادرنه) **فاعتبروا يا اولى الانظار قد ظهرت العلامات كلها اذ اخرجنا يد القدرة من جيب العظمة و الاقتدار قد نادى المناد اذ اتى الميعاد و انصعق**

الطوريون فی تیه الوقوف من سطوة ربّک مالک الایجاد یقول الناقور هل نفخ فی الصور قل بلی و سلطان الظهور اذ استقرّ علی عرش اسمه الرحمن قد اضآء الدیجور من فجر رحمة ربّک مطلع الانوار قد مرّت نسمة الرحمن و اهتزّت الارواح فی قبور الابدان کذلک قضی الامر من لدی الله العزیز المنّان قال الذین کفروا متَی انفطرت السمآء قل اذ کنتم فی اجداث الغفلة و الضلال من المشرکین من یمسح عینیه و ینظر الیمین و الشّمال قل قد عمیت لیس لک الیوم من ملاذ منهم من قال هل حشرت النّفوس قل ای و ربّی اذ کنت فی مهاد الاوهام منهم من قال هل نزّل الکتاب بالفطرة قل انّها فی الحیرة اتّقوا یا اولی الالباب و منهم من قال أحشرت اعمی قل بلی و راکب السحاب قد تزینت الجنّة باوراد المعانی و سعّر السعیر من نار الفجّار قل قد اشرق النور من افق الظهور و اضائت الآفاق اذ اتی مالک یوم المیثاق قد خسر الذین ارتابوا و ربح من اقبل بنور الیقین اِلی مطلع الایقان طوبی لک یا ایها الناظر بما نزّل لک هذا اللوح الذی منه تطیر الارواح احفظه ثمّ اقرئه لعمری

انّه باب رحمة ربک طوبی لمن یقرئه فی العشی و الاشراق)(ای جلیل همانا ترا نشان دادم دریا و امواجش را و خورشید و تابش آنرا و آسمان و ستارگانش را و صدفها و لئالی آنرا. شکر نما خدا را بر این فضل اعظم و کرامتی را که احاطه نموده است جهان را. ای متوجّه به انوار لقا همانا احاطه کرده است خیالات بر ساکنین زمین و ممانعت کرده آنها را از توجه بر افق یقین و درخشش آن و ظهورات و انوار آن، تصورات آنها را مانع کرده اند از (قیّوم)(حضرت بهاءالله) **سخن می گویند از روی هوا و بی شعورند. یکی از آنان می گوید آیا آیات بر من نازل می شود؟ بگو آری قسم بر خداوند آسمانها. و آیا آمد قیامت؟ بلکه گذشت و مظهر بیّنات همانا آورد رستاخیز را و آمد حقیقت با حجت و برهان. همانا بارز گشت (ساهره)**(ارض قیامت) **و انسانها در وحشت اند و بی قرار. همانا زلزله ها واقع شدند و قبائل نوحه نمودند از بیم خداوند مقتدر جبّار. بگو غریو بلند صدا در داد و امروز روز خداوند مختار است. می گوید آیا واقعه بزرگ به انجام رسید بگو آری قسم به خداوند رب الارباب و آیا قیامت برخواست؟ بلکه قیّوم به ملکوت آیاتست. آیا می بینی مردمان را بیهوش افتاده اند؟ بلی قسم بخداوند علی ابها. و آیا تنه درختان از ریشه کنده شده اند؟ بلکه کوهها از جا در آمده اند قسم به مالک صفات. میگوید کجاست بهشت و جهنم؟ بگو اولی دیدار من است و دیگری وجود خود توست ای مُشرک مرتاب! می گوید ما ندیدیم میزان را، بگو بلی قسم بخداوند رحمن نمی بینند آنرا مگر صاحبان بصیرت! می گوید آیا ستارگان افتادند؟ بگو بلی زمانی که (قیوم در ارض سرّ بود)**(اشاره به افتادن ستارگان در سال ١٨٦٦ ضمیمه جلد دوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله)**عبرت بگیرید ای صاحب نظران همانا ظاهر شد همه علامات چون در آوردیم دست قدرت را از قمیص عظمت و**

اقتدارهمانا در داد منادی ندا را که فرا رسید میعاد و (بیهوش گردیدند اهل طور با توقف در دشت تیه)(استعاره به گم شدن قوم موسی در دشت تیه) **از سطوت رب مالک آفرینش تو). می گوید (ناقور)**(شیپور) **آیا در صور دمیده شد؟ بگو بلی قسم چون که سلطان ظهور مستقر بر اسم رحمان خویش گشت تاریکی نور یافت از فجر رحمت خداوند تو، محل طلوع انوار همانا وزید نسیم رحمن و به اهتزاز درآمد ارواح در قبور جسم ها. اینچنین جاری گشت امر از نزد خداوند عزیز منّان. می گویند کسانی که کافر شده اند کی آسمان از هم پاشید؟ بگو وقتی که شما بودید در گورهای غفلت و گمراهی از مشرکینی که نمی مالند چشمان خود را و نگاه به چپ و راست خود نمی کنند. بگو کور شده اند برای تو امروز، یاوری از بین آنان وجود ندارد. آنکه می گوید آیا نفوس محشور شدند؟ بگو آری قسم بخداوند چون شما در رختخواب غفلت بودید. کسی می گوید آیا کتاب از روی فطرت نازل میشود؟ بگو براستی آن در حیرت است از خدا بترسید ای صاحبان عقل. ویکی از آنان می پرسدآیا من کور محشور شده ام؟ بگو بلی سوار کار بر ابر همانا مزیّن نموده بهشت را با گلهای سرخ و فروزان گردیده جهنم از آتش فاجران. بگو همانا درخشید نور از افق ظهور و نورانی نمود همه افق ها را چون بیامد مالک روز میثاق. همانا ضرر دیدند کسانی که مرتاب شدند و سود یافتند آنان که اقبال کردند به نور یقین بسوی محل طلوع یقین و خوشا بحال تو ای ناظر، به اینکه نازل گردیده برای تو این لوحی که از آن به پرواز در آمدند ارواح. حفظ نما آنرا و قرائت کن سوگند بر خویشتن که آن در رحمت خداوند توست. خوشا بر کسی که بخواند آنرا در شب و روز)**

توضیح: در کتاب قرن بدیع اثر حضرت ولی امر الله چنین آمده است:

و علامات ظهور که در کتاب مبین به کلمات حاقّه و طامّه و قیامت و زلزله و ساعة تعبیر گشته پدیدار شد و مصداق کلمات الهیّه که میفرماید "اذا السّماء فرجت و اذا النّجوم طمست و اذا الجنّة ازلفت و اذا الجحیم سعّرت و اذا القبور بعثرت و اذا الجبال نسفت و الصّبح اذا تنفّس و جاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً و اخرجت الارض اثقالها و وضع الکتاب و وضع المیزان" کلّ ظاهر و آشکار گردید و صراط الهی کشیده شد

توضیح دوم اینکه در چاپ و رونویسی این کتاب چند اشتباه صورت گرفته که باید به آن اشاره کرد. اولاً"ارض سرّ" که در آثار حضرت بهاءالله اشاره به شهر ادرنه دارد، و حضرت ولی امرالله در برابر کلمات Land of Mystery کلمه Adrianople را داخل پرانتز قرار داده که در چاپ کتاب حذف شده. ریختن ستارگان در زمانی صورت گرفت که حضرت بهاءالله در آن شهر در تبعید به سر می بردند و همانطور که در پرانتز در اصل لوح مشخص شد این موضوع یک اتفاق مهم تاریخی در امر ستاره شناسی شناخته شده که در سراسر اروپا به تحقق ظاهری پیوست و فقط جنبه معنوی ندارد.

. همچنین کلمه "صرعی" که به "laid" low" ترجمه شده در حالیکه همین کلمه را حضرت ولی امرالله در **"کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله"** به laid low awed with ترجمه فرموده اند که معلوم نیست آیا این قسمت در هنگام تایپ حذف شده یا نه؟ اساساً بهتر بود که قسمت های ترجمه شده وسیله حضرت ولی امر الله مشخص می شد تا ترجمه های دیگران با آثار آن حضرت مغلوط نشود. چون این قسمت لوح از کتاب **Epistle to the Son of the Wolf** به عاریت گرفته شده و ذکری از آن نیست.

(انّا ســـمعنا ذکرک فی هذا الامر الذی منه اندکّ جبل العلم و زلّت الاقدام. البهآء علی اهل البهآء الذین اقبلوا اِلی العزیز الوهّاب. قد انتهی اللوح و ما انتهی البیان اصبر انّ ربّک هُو الصـــبّار هذه آیات انزلناها من قبل ای فی اوّل ورودنا فی السّجن الاعظم و ارسلناها الیک لتعرف ما نطقت به الالسنة الکذبة اذ اتی الله بقدرةٍ و سلطان قد تزعزع بنیان الظنون و انفطرت سـماء الاوهام و القوم فی مریة و شـقاق قد انکروا حجّة الله و برهانه بعد اذ اتی من افق الاقتدار بملکوت الآیات ترکوا ما امروا به و ارتکبوا ما منعوا عنه فی الکتاب وضعوا الههم اخذوا اهوائهم الا انّهم فی غفلة و ضلال یقرئون الآیات و ینکرونها یرون البینات یعرضـــون عنها الا انّهم فی ریب عجاب)

(من ذکر ترا شنیدم در این امری که از آن درهم پاشید کوه علم و گامها متزلزل شد. بهاء بر اهل بهاء، کسانیکه پیش رفتند بسوی عزیز وهّاب. همانا لوح در آخر رسید و گفتگو ناتمام ماند. شکیبا باش براستی خداوند تو بسیار صبور است. این است آیاتی که در قبل نازل کردیم آنرا، یعنی در هنگام ورود به زندان عکّا و فرستادیم آنرا بسوی تو که بدانی آنچه را ناطق شد به آن لسانهای کاذب. چون

بیامد خداوند بقدرت و تسلّط از هم گسیخت بنیان ظنون و تکّه پاره شد آسمان اوهام و مردم در شک اند و در دو دستگی، همانا انکار کردند حجت خداوند و برهان او را بعد از آنکه ظاهر شد از افق اقتدار به ملکوت آیات، رها کردند آنچه را که امر شدند به آن و مرتکب گشتند به آنچه از آن منع شده بودند در کتاب. خدای خود را ساختند و هوای خود را اخذ نمودند، هلا براستی آنان در غفلت و گمراهی هستند، آیات را می خوانند و انکار می کنند، دلایل را می بینند و ازآن دوری می جویند. هلا آنانند در شکی عجیب.)

(انّا وصّینا اولیائنا بتقوی الله الذی کان مطلع الاعمال و الاخلاق انّه قائد جنود العدل فی مدینة البهآء طوبی لمن دخل فی ظلّ رایته النّورآء و تمسّک به انّه من (اصحاب السّفینة الحمرآء)(ابجد آن ۶۱۹ است که ۶ اشاره به شش پیغمبر از آدم تا خاتم است و شماره ۱ که همان الف قائمه است اشاره به حضرت باب است که مابین عدد ۶ و ۹ قرار گرفته و البته عدد ۹ ابجد کلمه بهاء اشاره به حضرت بهاءالله است) **التی نزل ذکرها فی قیوم الأسمآء قل یا حزب الله زینوا هیاکلکم بطراز الامانة و الدّیانة ثمّ انصروا ربکم بجنود الاعمال و الاخلاق انّا منعناکم عن الفساد و الجدال فی کتبی و صحفی و زبری و الواحی و ما اردنا بذلک الاّ علوّکم و سموّکم تشهد بذلک السّمآء و انجمها و الشمس و اشراقها و الاشجار و**

اوراقها و البحار و امواجها و الارض و کنوزها نسئل الله ان یمّد اولیائه و یؤیدهم علی ما ینبغی لهم فی هذا المقام المبارک العزیز البدیع و نسئله ان یوفق من حولی علی عمل ما امروا به من قلمی الأعلی (ما توصیه می کنیم اولیای خود را به پرهیزگاری ازخدا که سرلوحه اعمال است و اخلاق که براستی سردار لشکریان عدل است در شهر بهاء. خوشا برآنکه داخل در زیر سایه لوای نورانی آن قرار گرفت و به آن تمسّک جست. براستی او از اصحاب کشتی سرخی است که نازل شد ذکر آن در (قیّوم الاسماء)(کتاب حضرت باب)**. بگو ای حزب خداوند آرایش دهید وجود خود را به لباس امانت و دیانت، سپس یاری دهید خداوند خود را به لشکریان اعمال و اخلاق. ما ممنوع کردیم شما را از فساد و جدال در کتابها و صحائف و زبورها والواح خود و میلی نداشتم در آن مگر به تعالی و برتری شما، براین گواهی می دهد آسمان و ستارگان و خورشید و نور آن و درختان و برگهای آنها و دریاها و امواج آنان و زمین و گنجهای آن. ما مسئلت می جوئیم از خداوند که مدد فرماید اولیاء خود را و تائید بخشد آنان را برآنچه شایسته برای آنهاست در این مقام مبارک عزیز بدیع و درخواست می کنیم از او که موفق کند هر که در اطراف ماست بر عملی که بر او امر شده از قلم اعلی.)**

توضیح: در سورة الاکبر(اکسیر) شماره ۵۷ کتاب قیوم الاسماء چنین نازل شده:

قدر الله له سُفناً من یاقوتة الرطبة الحمرآء و لا یرکب فیها الا اهل البهآء.

جای دارد که بعضی ازآیات کتاب مستطاب قیوم الاسماء را در همین شأن بخوانیم

انّه هو الشجرة المبارکة فی الطور السینآء قد انبتت علی ارض البهآء علی هیکل التسبیح تحمیداً (سورة الشمس شماره ۷۵)**(براستی اوست شجره مبارکه در طور سیناء که کاشته شده است بر زمین بهاء بر هیکل تسبیح در حال تحمید)** یعنی حقیقت حضرت باب بر دیانت بهائی کاشته شده و برای تقدیس اوست

فاعبدنی علی الخط القآئم فی ذلک الباب الطالع من مجری البهآء فوق جبل السنآء فانه الحق بالحق و لاسبیل الّی الاّ به (سورة الورقة شماره ۷٦) **(پس عبادت کنید مرا بر خط قائم در این (باب طالع)**(حضرت باب) **از مجرای بهاء مافوق کوه سینا، پس اوست حق بر حق و راهی نیست مگر به او**

یا قرّة العین قل ارجعت الحدیث من موسی علی الطور السینآء فی ذلک النور البهآء مشهوداً (سورة السلام شماره ۷۷)**(ای نور دیدگان بگو راجع است حدیث موسی(ع) بر طور سینا آشکارا در نور بهاء)**(یعنی نوری را که موسی(ع) در کوه طور دید همان نور بهاء است)

قل انّی لهو الکملة الحاقة حول المآء و الکلمة القارعة حول النار علی قطب منطقة البهآء باذن الله العلّی قد کنت بالحق محموداً (سورة الکلمة شماره ۷۹)**(بگو براستی منم کلمه رستاخیز در گرد آب و کلمه کوبنده در دور آتش بر قطب منطقه بهاء به اذن(الله العلی)**(خداوند علی یعنی خدای باب که ابجد صغیرآن مساوی با رقم ۹ عدد بهاء است) **که بوده است به حقیقت قابل پرستش)**

و انی انا الغرس البهآء بالحق الاکبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السیال فوق الطور مقصوداً (سورة النحل شماره ۹۳)**(و براستی من غرس بهاء به حق اکبر هستم که بوده ام بالای مطلع یاقوت سیّال او روی کوه طور منظور است)**(غرس بهاء یعنی کاشته شده و محصول حضرت بهاء الله هستم که غرس سال ۱۲٦۰سالی است

که مُحی الدّین عربی به ظهور قائم اشاره کرده. امّا کوه همان ادیان شش گانه از آدم تا حضرت محمد هستند که صدای خدا یعنی حضرت بهاءالله به آنها وحی می فرستاده و حضرت باب بالای این کوه شش گانه و مطلع آن است. این حقیقت را در کلمه "هو" نیز می توان دید که حرف "ه" مساوی با پنج ابجد کلمه باب است و قبل از حرف"و" می آید که همان تعداد ٦ پیغمبر قبلی است که روی حرف "ه" نشسته و کلمه "هو" پدید آمده)

و انِّی قد اغرست بایدی اشجاراً علی هیأت البهآء و علی الاوراق اطیاراً من درّ الحمرآء (سورة الجهاد شماره ۱۰۰)(**و براستی من کاشته شدم با دستان درختانی بر هیئت بهاء و بر برگهائی وزان از گوهر سرخ)**

یا اهل العرش اسمعوا ندآئی من تلک الحروف المغنّیة فی ذلک التفسیر الاکبر علی لحن الحق من هذا الفتی العربی الکرّوبی علی طور البهآء (سورة النکاح یا سورة الفلاح شماره ۱۰۷)(**ای اهل عرش بشنوید ندای مرا از این حروف آواز خوان در این تفسیر بزرگ بر لحن حقیقت از این جوان عربی ملکوتی بر طور بهاء)**

یا قرّة العین اقم الصلوة بالحقّ فی خطّ من الاستوآء عند دلوک الشمس باذن الله فی منطقة البهآء و اذکر الله ربّک الی غسق اللیل علی حکم الکتاب من سرّ الباب مفروضاً (سورة العبد شماره ۱۰۹)**(ای نور چشم برپا دار نماز را به حقیقت در خطی مستقیم از طلوع خورشید به اذن خدا در منطقه بهاء تا نیمه شب بر حکم کتاب از سرّ باب واجب شده)**

توضیح: جناب کوچکتن مُبّلغ بهائی می گفت نماز اسلامی از طلوع خورشید تا نیمه شب معنی ظاهری ندارد. کلمه **غسق اللیل** یعنی نیمه شب به ابجد ۱۲٦۱ می شود یعنی نماز اسلامی در سال ۱۲٦۱ باید ادامه پیدا کند و بعد از آن تمام می شود چون

درآن سال حضرت باب فرمان جدیدی را در اذان دادند . در واقع آنرا تجدید کردند همانطور که در دعای ندبه آمده است.

فان لم تستطیعوه فردّوه الی الحق و القوة وراء قلزم الحمرآء فی العماء و اکتموه فی قطب البهاء علی الطور السیناء بالحق فسوف تجدون کل اعمالکم عندالله فی هذا الباب فی کتاب ممهورعلی مهرالذکر مستورامحفوظا(سورة النورشماره ٢٠) **(اگر نتوانستید آنرا پس رد کنید به سمت حق و قدرت آنسوی دریای سرخ در غیب و کتمان کنید آنرا در قطب بهاء بر طور سیناء به حقیقت. درآینده در میابید همه اعمال خود را نزد خدا در این باب در کتاب مهر شده ای به مُهر ذکر مخفی محفوظ)**

توضیح: ابجد صغیر ممهور و اقدس هر دو مساوی با ١٢ است .

(یا اهل الارض تالله الحق انی حوریة قد ولدتنی البهآء فی قصر من قطعة الیاقوت الرطبة المتحرکة و انی تالله ما رأیت شیئا فی ذلک الجنة الاکبر الا و قد نطقت عن الذکر فی وصف هذا الغلام الفتی العربی ... فما هو الا عبدالله و باب بقیة الله مولیکم الحق فارغبوا الی الجهاد فی سبیله (سورة الحوریة شماره ٢٩) **(ای مردم زمین قسم بخداوند حق، من حوریّه ای هستم که متولد نمود مرا بهاء در قصری از یاقوت تازه متحرک و من سوگند بر خدا چیزی ندیدم در این جنّت بزرگ مگر از ذکر این جوان عربی...پس او نیست مگر بنده خدا و باب بقیة الله مولای حقیقی شما، رغبت کنید به جهاد در راه او)**

یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک (سورة الحزن شماره ٥٨)**(ای مابقی خدا، همانا فدایت شوم به کلی برای تو و راضیَم بر دشنام در راه و تمنائی ندارم بجز مردن در راه محبت تو)**

(یا جلیل علیک بهائی و عنایتی انّا امرنا العباد بالمعروف و هم عملوا ما ناح به قلبی و قلمی اســـمع ما نزل من ســـمآء مشـــیتی و ملکوت ارادتی لیس حزنی ســـجنی و ما ورد علیّ من اعدائی بل من الذین ینســـبون انفســـهم اِلی نفســـی و یرتکبون ما تصـــعد به زفراتی و تنزل عبراتی قد نصـــحناهم بعبارات شتّی فی الواح شتّی نسئل الله ان یوّفقهم و یقرّبهم و یؤیدهم علی ما تطمئن به القلوب و تســـتریح به النفوس و یمنعهم عمّا لا ینبغی لایامه قل یا اولیائی فی بلادی اســـمعوا نصـــح من ینصـــحکم لوجه الله انّه خلقکم و اظهر لکم ما یرفعکم و ینفعکم و علّمکم صراطه المستقیم و نبأه العظیم یا جلیل وصّ العباد بتقوی الله تالله هو القائد الاوّل فی عســـاکر ربّک و جنوده الاخلاق المرضـــیه و الاعمال الطّیبة و بها فتحت فی الاعصار و القرون مدائن الافئدة و القلوب و نصبت رایات النصـــر و الظفر علی اعلی الاعلام انّا نذکر لک الامانة و مقامها عند الله ربّک ربّ العرش العظیم

(ای جلیل بر تو باد بهاء من و عنایت من. ما امر کردیم مردم را به معروف و آنان عمل نمودند آنچه را که نالان است به آن قلب من وقلم من. بشنو آنچه را که نازل شد از آسمان مشیّت و ملکوت اراده من، نیست حزنی از زندانی شدنم و آنچه وارد کردند بر من دشمنان من بلکه از کسانیست که نسبت می دهند نفوس خود را به وجود من و مرتکب می شوند آنچه را که بلند است از آن شیون من و می بارد اشکهای من. همانا نصیحت کردیم آنان را به عبارات بسیار در الواح بی شمار. از خدا میخواهیم که موفق و مؤیِّد نماید آنان را برآنچه که مطمئن بشود با آن قلوب ایشان و راحت شوند به آن مردم و مانع شود آنان را از آنچه سزاوار ایّام او نیست. بگو ای اولیاء من در شهر های من بشنوید نصیحت آنکه را که نصیحت می کند شما را برای وجه خدا، براستی او شما را خلق کرده و ظاهر نموده برای شما آنچه را که رفعت و منفعت می دهد شما را و می آموزاند بشما راه راست و نباء عظیم را. ای جلیل وصیّت کن بندگان را به پرهیزگاری از خدا، قسم بخدا که آن رئیس اوّل در لشکریان خداوند توست و سپاهیان آن اخلاق پسندیده و اعمال نیکوست و به آن فتح گردیده در اعصار و قرون شهرهای افئده و قلوب و نصب شده پرچم های نصرت و پیروزی بر بالاترین اعلام. ما بر تو ذکر کردیم امانت و مقام آنرا در پیشگاه خداوندگار تو ربّ عرش عظیم)

(انّا قصدنا یوماً من الایام جزیرتنا الخضرآء و لمّا وردنا رأینا انهارها جاریة و اشــجارها ملتفة و کانت الشــمس تلعب فی خلال الاشجار توجّهنا اِلی الیمین رأینا ما لا یتحرک القلم علی ذکره و ذکر ما شـهدت عین (مولی الوری)(حضرت عبدالبهاء) فی

ذاک المقام الألطف الأشـــرف المبارک الأعلی ثمّ اقبلنا اِلی الیســار شـاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الأعلی قائمة علی عمود من النور و نادت باعلی النداء یا ملأ الارض و السمآء انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشــــراقی تالله الحق انا الامانة و ظهورها و حسـنها و اجر لمن تمسّـک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبّث بذیلها انا الزینة الکبری لاهل البهآء و طراز العزّ لمن فی ملکوت الانشـــآء و انا الســـبب الاعظم لثروة العالم و افق الاطمینان لاهل الإمکان کذلک انزلنا لک ما یقرب العباد اِلی مالک الایجاد)

(ما دونفر روزی قصد جزیره خضراء خود را کردیم و چون وارد شدیم مشاهده نمودیم رودخانه های روان و درختان باشکوه را و خورشید را که در لابلای درختان بازی می کرد. توجه نمودیم به سمت راست، دیدیم آنچه را که قلم قادر نبود به حرکت برذکر آن و ذکر آنچه را که مشاهده نمود مولی الوری در آن مقام پر لطافت مبارک شریف اعلی. سپس بر گرداندیم روی خود را به سمت چپ، دیدیم طلعتی را از طلعات بهشت اعلی که جای گرفته بر ستونی از نور و ندا می دهد به ندائی بلند: ای اهل زمین و آسمان، بنگرید زیبائی مرا و نور و ظهور و درخشندگی مرا، سوگند بر خداوند حقیقی من امانت هستم و ظهور و نیکوئی آن و پاداش می گیرد کسی که تمسّک به آن نماید و بشناسد مقام آنرا و شأن آنرا و تشبّث نماید

به دامن آن. منم زینت بزرگ برای اهل بهاء و روپوش عزّت برای ملکوت انشاء و منم سبب اعظم برای ثروت عالم و افق اطمینان برای اهل امکان. اینچنین نازل نمودیم برای توآنچه را که مقرّب می نماید بندگان را بسوی مالک آفرینش)

توضیح: موضوع این لوح مبارک در لوح ابن ذئب نیز تکرار گردیده و همین داستان را به شیخ محمد نجفی اصفهانی اظهار می نمایند. این ترجمه از حضرت ولی عزیز امر الله است که اینجا جزیرتنا الخضراء را به Our Green Island ترجمه فرموده اند و جزیرة الخضراء را در کتاب The Dawn-Breakers صفحه ۲۰۰ به حروف انگلیسی به اینصورت آورده اند Jazíriy-i-Khadrá این اسم اشاره به مازندران است و با جزیرتنا الخضراء فرق دارد و آن محل دیگریست. در کتاب قرن بدیع صفحه ۳۸۸ در این باره چنین می فرمایند:

قبل از آنکه جمال اقدس ابهی بخروج از شهر عکّا موافقت فرمایند شیخعلی میری مُفتی مدینه بر حسب اشاره حضرت عبدالبهاء از محضرمبارک استدعا نمود که به سجن نُه ساله خویش در درون شهر خاتمه دهند و بخارج مدینه حرکت فرمایند. هیکل مبارک بدواً قبول نفرمودند ولی پس از اصرار شدید و متمادی مُفتی به این امر رضایت دادند و برای اوّلین بار بمرج عکّا نزول اجلال فرمودند و از آن به بعد باغ نعمین که بنام "رضوان" مفتخر و از لسان عظمت به "اورشلیم جدید" و "جزیرتنا الخضراء " تسمیه گردید و بمنزله جزیره کوچکی در وسط رودخانه در جانب شرقی شهر قرار داشت بانضمام محل سکونت عبدالله پاشا که در چند میلی شمال عکّا واقع شده بود محلّ تنزّه وتفرّج هیکل اقدس قرارگرفت.

مطلب دیگر در باره کلمه "مولی الوری" است. حضرت ولی امر الله ظاهر کلمه را ترجمه فرموده ولی هر بهائی آگاهی بر آن اطلاع دارد که مولی الوری یکی از

القاب مشهور حضرت عبدالبهاء است و در اینجا نفر دوم که در معیت آنحضرت بودند همین حضرت عبدالبهاء است.

قلم اعلی از لغت (فصحی)(عربی) **به لغت (نوراء)**(فارسی) **توجه نمود (لیعرف الجلیل عنایة ربّه الجمیل و یکون من الشّاکرین)**(که جلیل عارف بر عنایت خداوند جمیل خود شده و از شاکران باشد)

یا ایها الناظر اِلی الأفق الأعلی ندا بلند است وقوّه سامعه قلیل بل مفقود این مظلوم در (فمّ ثعبان)(دهان اژدها)، **اولیای الهی را ذکر مینماید این ایام وارد شد آنچه که سبب جزع و فزع ملأ اعلی گشت ظلم عالم و ضرّ اُمم (مالک قدم)**(حضرت بهاءالله) **را از ذکر منع ننمود و از ارادهاش باز نداشت نفوسی که سالها (خلف حجاب)**(پشت پرده) **مستور، چون افق امر را منیر و کلمة الله را نافذ مشاهده نمودند بیرون دویدند با سیوف بغضا و وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و لسان از بیانش قاصر. منصفین شاهد و گواه که از اوّل امر این مظلوم (امام)**(پیش) **وجوه ملوک و مملوک و علماء و امراء من غیر ستر و حجاب قیام نمود و به اعلی النداء کل**

را به صراط مستقیم دعوت فرمود ناصری جز قلمش نبود و مُعینی جز نفسش نه. نفوسی که از اصل امر بی خبر و غافلند بر اعراض قیام کردند ایشانند (ناعقین)(گردنکشان) (الذین ذکرهم الله فی الزبر و الالواح و اخبر عباده بانتشارهم و ضوضآئهم و اغوائهم)(کسانیکه ذکر نموده خدا آنها را در زبور ها و الواح و خبر داده به منتشر شدن و سر و صدا و حیله گری آنها) **طوبی** از برای نفوسی که (من فی العالم را تلقآء ذکر مالک قدم)(همه عالم را پیش ذکر حضرت بهاءالله) معدوم و مفقود مشاهده نمایند و (به عُروه)(به ریسمان) محکم الهی تمسّک جویند تمسّکی که شبهات و اشارات و اسیاف و مدافع ایشان را منع ننماید و محروم نسازد طوبی للراسخین و طوبی للثابتین قلم اعلی نظر به استدعای آنجناب مراتب و مقامات عصمت کبری را ذکر نمود و مقصود آنکه کل به یقین مُبین بدانند که خاتم انبیاء روح ما سویه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته اولیاء صلوات الله علیهم به کلمه او خلق شده‌اند ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهی رتبه

عبودیّت قائم تقدیس ذات الهی از شــبه و مثل و تنزیه کینونتش از شــریک و شــبیه به آن حضــرت ثابت و ظاهر. اینسـت مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام (کما هو حقه)(آنگونه که حقیقت آن اســت) محرُوم و ممنوع (حضـرت نقطه)(حضـرت باب) روح ما سویه فداه میفرماید اگر حضـــرت خاتم بـه کلمـه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشــد (حضــرت اعلی در نســخه خطی شــماره ۲۱ ادوارد براون میفرماید: لایســتدلن بما تثبت ولایته بقول نبّیک)حزب قبل مُشـرک بوده‌اند و خود را موحّد میشـــمردند (اجهل)(نادانترین) عباد بودند و خود را افضـــل میدانســـتند. از جزای آن نفوس غافله در یوم جزاء عقائد و مراتب و مقامات ایشـان نزد هر بصیر و هر خبیری واضـح و معلوم گشــت. ازحق به طلب عباد این ظهور را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و از اشـــراقات انوار آفتـاب توحیـد حقیقی محروم نســـازد. یا جلیل مظلوم عـالم میفرمـاید (نیّر عدل مســـتور)،(نور دهنده عدالت پنهان اســت) (آفتاب انصـاف خُلف سحاب)(آفتاب انصـاف پشت ابرست)، (مقام حارس و

حافظ، سارق قائم)(جای حراست کننده و محافظ سارق نشسته) **،(مکان امین، خائن جالس)**(بجای امانت دار خیانت کار نشسته)**. در سنه قبل (ظالمی بر دست حکومت این مدینه جالس)**(این شخص باید صالح پاشا حاکم عکا باشد)**. در هر حین از او ضرّی وارد. لعمر الله عمل نمود آنچه را که سبب (فزع اکبر)**(گرفتاری بزرگ) **بود ولکن قلم اعلی را ظلم عالم منع ننموده و نمی نماید محض فضـــل و رحمت (مخصـــوص امراء و وزرای ارض)**(اشـــاره به کتاب الواح ملوک و رؤسای ارض می باشد) **مرقوم داشتیم آنچه را که سبب حفظ و حراســت و امن و امانســت که شــاید عباد از شــرّ ظالمین محفوظ مانند (انّه هو الحافظ الناصــر المعین)**(براستی او اوست حافظ وناصـــر و اعانت کننده) **رجال بیت عدل الهی باید در لیالی و ایام به آنچه از افق ســـمآء قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صـــیانت ناموس اشـــراق نموده ناظر باشند .**

اشراق اوّل: چون آفتاب حکمت از افق سمآء سیاست طلوع نمود بـه این کلمـه علیـا نطق فرمود اهل ثروت و اصـــحاب

عزّت و قدرت باید حرمت دین را به احســـن ما یمکن فی الإبداع ملاحظه نمایند دین نوریســـت مبین و حصـــنی اســـت متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیة الله ناس را بـه معروف امر و از منکر نهی نمـاید اگر ســـراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند هر آگاهی بر آنچه ذکر شـــد گواهی داده و میدهد .

توضیح: انذار مهم حضرت بهاء الله به جهان این است که افراد پولدار ممکن است با پشتیبانی از ثروت بخواهند دیانت خدا را ندیده بگیرند که برای جلوگیری از این عمل در بهائیت کسی حق ندارد علناً کمک های مالی خود را اعلام کند. همچنین در دیانت بهائی امر به معروف و نهی از منکر برای مردم حرام است یعنی پلیس مذهبی وجود ندارد و کسی حق دیکتاتور بودن را ندارد ولی این فرامین خدا برای مردم بسته به میل خود مردم است و در اینجا میفرماید که ترس از خدا تنها عامل امر به معروف و نهی از منکر است.

اشـراق دوم: جمیع را به صـلح اکبر که سـبب اعظمسـت از برای حفظ بشـر امر نمودیم سـلاطین آفاق باید باتّفاق به این امر که سبب بزرگ است از برای راحت و حفظ عالم تمسّک فرمایند ایشـانند مشـارق قدرت و مطالع اقتدار الهی از حقّ

می طلبیم تأیید فرماید بر آنچه که سـبب آسـایش عباد اسـت شـــرحی در این باب از قبل از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للعاملین .

توضیح: صلح بین المللی بدون از بین بردن مرزهای سیاسی برای ایجاد یک اتحاد جهانی که در آن خلع سلاح عمومی کشورها باید صورت بگیرد، غیر ممکن است که جبهه واقعی جنگ بشر با عوامل منهدم کننده محیط زیست و از بین بردن فقر و گرسنگی نوع بشر و دفاع در برابرعوامل بیماری را پی ریزی می کند

اشـراق سیّم: اجرای حدود است چه که سـبب اوّل اسـت از برای حیات عالم. آســمان حکمت الهی به دو نیّر روشـــن و منیر، مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات .

توضیح: اجرای حدود و احکام در دیانت بهائی دو جنبه شخصی و اجتماعی دارد. در موارد شخصی انسان تام الاختیار است که از دیانت خدا خارج شود بدون هیچ جلوگیری از بنیاد های اجتماعی. ولی به محض اینکه عمل یک انسان تأثیر غلط و زیانبار برای شخص دیگری ایجاد کند، مسئله جنبه اجتماعی پیدا می کند و شخص مُقصر مورد باز خواست قرار می گیرد. برای مثال اگر زن آبستن بی توجه به حق انسانی که در درون خود می پرورد بخواهد برای مثال سیگار بکشد و یا عملی را انجام دهد که از نظر دانشمندان جامعه برای جنین ضرر دارد جلوی او گرفته می شود. قوانین حضرت بهاء الله برای حفظ و حقوق دیگران جنبه اجرائی پیدا می کند

و نه برای خوشنودی خدا، آن به شخص مربوط است. تشخیص این مسائل بدست دانشمندان واجرای آن دردست دولت های بهائیست

اشراق چهارم:(جنود منصوره)(لشکریان پیروز) **در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کل .**

توضیح: بنده هفت شهر عشق معروف را در قالب فهم امروز به هفت مرحله غرایز- حالات – عادات – اخلاق – اعمال – صفات و اتصال به مرکز حقیقی جهان می دانم. در این تقسیم بندی با انجام درست غرایز انسان از حالت خوبی بر خوردار می شود که موجب عادات خوب میشود و آن در مسیر تکامل خود موجب اخلاق پسندیده می گردد.اخلاق خوب اعمال نیکو را بنا می کند و این اعمال انسانی صفات روحانی را تولید می کند که وقتی به بالای پنجاه درصد می رسد روح انسان به یک درجه جدیدی از فهم و شعور می رسد که به آن در دیانت بهائی روح ایمانی می گویند و با ادامه آن روح انسان مثل یک کامپیوتر به اینترنت خدا وصل می شود که عرفا از آن به فنای بالله تعبیر کرده اند. معنای تقوی یعنی تشخیص نادرستی است که شخص را به سمت درستی هدایت می کند.

اشـــراق پنجم: معرفت دُوَل بر احوال مـأمورین و اعطـاء مناصـــب باندازه و مقدار التفات به این فقره بر هر رئیس و سلطانی لازم و واجب شـاید خائن مقام امین را غصـب ننماید و (نـاهب)(نهیب کننده) **مقرّ حارس را . در سجن اعظم بعضی از**

مأمورین که از قبل و بعد آمده‌اند لله الحمد بطراز عدل مزیّن و بعضـــــی نعوذ بالله. از حق می طلبیم کل را هدایت فرماید شاید از اثمار سدره امانت و دیانت محروم نمانند و از انوار آفتاب عدل و انصاف ممنوع نشوند .

توضیح: حضرت بهاء الله در اینجا مهمترین عنصر اساسی را در عدالت اجتماعی بیان می کنند و آن نظارت بر قوه حاکمه است. بنا برهمین اصل تشکیلات بهائی از دو مرجع انتخابی بیت العدل و دارالولایه عمومی باید بنا شود که مواظب همدیگر باشند و از روی همین ترس مردم از چنگال انسانهای انتخاب شده عوضی نجات پیدا کنند. و از همه مهمتر این تشکیلات مخصوص بهائیان است و شامل پیروان ادیان دیگر نیست. آن مسئله در ارتباط با دولتهای بهائی آینده است که وجود آن بسته به اکثریت جامعه دارد. ولی با این وضع همیشه غیر بهائی و بی دین در جامعه وجود دارد و لهذا حکومت بهائی گرچه با میل مردم از عناصر بهائی بر خور دارست ولی یک ارگان مذهبی نیست و بهائیان ممکن است رئیس جمهور کشور را از بین ادیان دیگر انتخاب کنند.

اشراق ششم: اتحاد و اتّفاق عباد است لازال به اتفاق آفاق عالم به نور امر منوّر و سبب اعظم دانستن خط و گفتار یکدیگر است از قبل در الواح امرنمودیم اُمنای بیت عدل یک لسان از (السُن)(زبانها) **موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از**

خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند تا عالم یک وطن و یک قطعه مشاهده شود. ابهی ثمره شجره دانش این کلمه علیاست همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار(لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم)(اشاره به بیان مبارک در کتاب اقدس صفحه ٤١٨ همین کتاب)**(نیست افتخار برای کسی که دوست داشته باشد وطن را بلکه برای او که دوست داشته باشد عالم را) از قبل در این مقام نازل شد آنچه که سبب (عمار)** (سازندگی) **عالم و اتحّاد اُمم است طوبی للفائزین و طوبی للعاملین .**

توضیح: اتحّاد اجتماعی که مبنای روحانی آن توحید است، بزرگترین محور اصلی دیانت بهائیست که هنوز کسی آنرا درک نکرده است. اتحّاد در دیانت بهائی گرد هم آئی عناصر ناترکیب نیست که مثل یک کیسه گونی همه چیز را روی هم بریزیم و اسم آنرا اتحاد بگذاریم.همان قدر که اتحاد امری حیاتی است، دوری از عناصر نامربوط هم اهمیت دارد. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرمایند: **مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.** برای مثال اگر عده ای دور هم جمع شوند که قصد جان و مال مرم را بکنند، چنین اتحادی شبیه شعار **"وحدت کلمه"** در بنای جمهوری اسلامی بود که به شکست منتهی شد. در مثال دیگر هرگز کسی سود سوزآور و گاز کلر را در آشپزخانه نگه داری نمی کند ولی ترکیب این دو نمک طعام است که در هر آشپزخانه ای وجود دارد.

اشـــراق هفتم: قلم اعلی کل را وصـــیت میفرماید به تعلیم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام در کتاب اقدس در اوّل ورود ســجن از ســمآء مشــیت الهی نازل (کتب علی کل اب تربیة ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونهما عمّا حدّد فی اللوح و الذی ترک ما امر به، فللامنآء ان یأخذوا منه ما یکون لازما لتربیتهما ان کان غنیا و الاّ یرجع اِلی بیت العدل انّا جعلناه مأوی للفقرآء و المســـاکین انّ الذی ربّی ابنه او ابنا من الابنآء کانّه ربّی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین)(کتاب اقدس صفحه ۸۳ همین کتاب) **.**

توضیح:علم و دانش که در دیدگاه پیشینیان دو عامل ضد هم بوده اند، در دیانت بهائی به اتحّاد کامل رسیده اند. تعلیم دانش چنان امر واجبی شناخته شده است که در این دیانت، دین باید مطابق علم باشد و نه علم مطابق دین. ولی باید توجه داشت که علم بشری و معلّمان انسانی قادر به حلّ مسائل مادّی و فیزیکی هستند و در حلّ مشکلات اجتماعی قدرت چندانی ندارند بطوریکه جامعه بشری گرچه از خطرهای بسیار جسمانی رهائی پیدا کرده ولی هنوز گرفتار مشکلات چندین هزار ساله خود است و نتوانسته بنیاد آدمکشی را از بین ببرد. به همین علّت ادیان الهی بعنوان یک راه حلّ نهائی در حلّ مشکلات اجتماعی بشر ظاهر شده اند. یک دانشمند ممکن است موجود بسیار خطرناکی بشود اگر خود را تحت کنترل فرامین الهی نیاورد.

اشـراق هشـتم: این فقره از قلم اعلی در این حین مسـطور و از کتاب اقدس محسـوب اُمور ملّت معلّق اسـت به رجال بیت عدل الهی، ایشـــانند امنـاء الله بین عبـاده و مطـالع الامر فی بلاده، یا حزب الله مربّی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیـات اهـل عـالم چونکـه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضـــی لـذا امور بـه بیت عدل راجع تـا آنچـه را مصـــلحت وقت دانند معمول دارند، نفوســـی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشـــان مُلهمند به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم. امور سیاسیه کل راجع است به بیت عدل و عبادات (بما انزلـه الله فی الکتاب)(به آنچه در کتاب نازل شـــد)**. یا اهل بها شـــما مشـــارق محبّت و مطالع عنایت الهی بوده و هسـتید لسـان را به سـبّ و لعن احدی میالائید و چشـم را از آنچـه لایق نیســـت حفظ نمـائید آنچـه را دارائید بنمـائید اگر مقبول افتـاد مقصـــود حـاصـــل و الاّ تعرّض بـاطـل (ذروه بنفســـه)**(بخودش واگذارید) **مقبلین اِلی الله المهیمن القیوم ســـبب**

حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع، امید هست در ظلّ سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یک شجرید و قطره‌های یک بحر .

توضیح: بیت العدل اعظم و دارالولایه عمومی که انشاءالله در آتیه بنا خواهد شد هر دو اُرگانهای مذهبی هستند و برای اداره امور بهائیان جهان بنا شده اند. بنابراین تنها امور مذهبی بهائیان به آنها مترصّد شده. دین و سیاست در دین بهائی از همدیگر جدا هستند و روی این اصل مسائل اقتصادی و اجتماعی که شامل قوانین شهر داری وامثال و ذلک است در دست دولت های بهائی است که در آن بهائیان و دیگر افراد بشر با هم دیگر همکاری کرده و آنرا پدید می آورند.

مطلب دوم در باره بهائیانی که به خدمت امر الله مشغول هستند و مُلهم با الهامات الهیه هستند، باید دانست اطاعت از آنها محدود به گوش فرا دادن به آنهاست در زمینه ای که فعالیت می کنند و این اطاعت شامل به اجرا گذاشتن عقاید آنان نیست و فقط جنبه احترام دارد. در دیانت بهائی طبق فرموده حضرت عبدالبهاء خداوند بر وجدان حاکم است یعنی همیشه انسان صدای درون را می شنود و از اعمال بد گوشزد می گیرد اگر مایل به اطاعت از وجدان خود باشد. بنا بر این به نحوی همه مُلهم به الهامات برای هدایت شخص خود می باشند و البته نه دیگران!

اشـــراق نهم: دین الله و مذهب الله محض اتّحاد و اتفاق اهل عالم از سمآء مشیت مالک قِدم نازل گشته و ظاهر شده، آنرا علّت اختلاف و نفاق مکنید. ســـبب اعظم و علّت کبری از

برای ظهور و اشـــراق نیر اتّحاد دین الهی و شـــریعه ربّانی بوده و نُموّ عالم و تربیت امم و اطمینـان عبـاد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری (کأس)(جام) **زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد. رؤسای ارض مخصوص امنای بیت عدل الهی در صـــیانت این مقام و علوّ و حفظ آن جهد بلیغ مبذول دارند و همچنین آنچه لازمســـت تفحّص در احوال رعیت واطّلاع بر اعمـال و امور هر حزبی از احزاب. از مظاهر قدرت الهی یعنی ملوک و رؤســاء میطلبم که همّت نمایند شـــاید اختلاف از میان برخیزد و آفاق به نور اتّفاق منوّر شـود باید کل به آنچه از قلم اعلی جاری شـده تمسّــک نمایند وعمل کنند**

توضیح: این بیان مبارک احتیاج به تفسیر دارد. قوله العمیق: **رؤسای ارض، مخصوص امنای بیت عدل الهی در صیانت این مقام و علوّ و حفظ آن جهد بلیغ مبذول دارند و همچنین آنچه لازمست تفحّص در احوال رعیّت واطّلاع بر اعمال و امور هر حزبی از احزاب. ایجاد اتحّاد را به رؤسای ارض و بیت العدل محوّل فرموده اند**. در اینجا مشخّص است اگر این رؤسای ارض دولتمندان بهائی در آینده

هستند، مسئولیتشان را نباید با وظایف بیت العدل مغلوط کرد. زیرا اگر دو گروه حاکم بخواهند اتحّاد را ایجاد کنند به احتمال قوی اختلاف نظر پیش خواهد آمد و کار به تفرقه خواهد کشید. بیت العدل رئیس امور روحانی بهائیان است و باید با در نظر گرفتن مذاهب اقلیّت در یک کشور به همکاری با آنان قیام کرده و اتحّاد روحانی ایجاد کنند که نتیجه آن دوستی و انسانیّت در بین اهل عالم است. رؤسای مردم که می تواند همان اعضای دولت های بهائی در آینده باشد، باید اتحاد اقتصادی و اجتماعی را به منصّه ظهور برسانند. در هر حال این دو اُرگان نباید و نمیتواند به مسئولیت های همدیگر دخالت کنند، چه بهائی و چه غیر بهائی.

حق شاهد و ذرات کائنات گواه که آنچه سبب علوّ و سموّ و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر نمودیم و از قلم اعلی در زُبر و الواح نازل. از حق می طلبیم عباد را تأیید فرماید، آنچه این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف است (باصغا)(به شنیدن) **اکتفاء ننمایند در آنچه از این مظلوم ظاهر شد تفکر کنند. قسم به آفتاب بیان که از افق سمآء ملکوت رحمن اشراق نموده اگرمُبیّنی مشاهده میشد و یا ناطقی، خود را محل شماتت و استهزاء و مفتریات عباد نمینمودیم. حین ورود عراق امر الله مخمود و نفحات وحی مقطوع، اکثری پژمرده بل مرده مشاهده گشتند. لذا در صور**

(مرّة اخری)(بار دیگر) **دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری (نفخنا فی الصّور مرّة اخری)**(ما دمیدیم در صور بار دیگر)(اشاره به آیه ٦٨ از سوره الزمر) **آفاق را از نفحات وحی و الهام زنده نمودیم)**

توضیح: بیانات ذیل از آثار حضرت بهاءالله در تشریح و توضیح رسالت الهی خود می باشد.

"این مظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور (ملا باقر مجلسی) (محدث معروف صاحب بحارالانوار) **بوده (غزوه بنی قریظه)**(جنگی که در آن بفرمان رسول خدا ۷۰۰ نفر از قبیله بنی قریظه را گردن زدند) **را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأنیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع (دابر)**(گردن) **ظالمین نبوده ولکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حق جلّ جلاله می طلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کل من علی الارض بوده تا آنکه در دویم (ماه مولود)**(ماه محرم) **قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد. انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیّر اطمینان مشرق و موجود (الی ان انتهی الامر الی حین الظهور اذا فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین")(تا منتهی شد امرتا زمان ظهور که فائز شدم به آنچه که خدا قرار فرمود آنرا شروع خوشبختی جهانیان و مشرق عطاء برای اهل آسمانها و زمین)**(مائده آسمانی جلد ۷)

"درایّام توقّف در سجن (ارض طاء)(تهران) **اگر چه (نوم)**(خواب شب) **از زحمت (سلاسل)**(زنجیر ها) **و (روائح منتنه)**(بوهای بد) **قلیل بود و لکن بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر میریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه (جبل باذخ)**(کوه سخت) **رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء (آثار نار)**(آثار گرمی) **ظاهر و در آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر (اصغاء)**(شنیدن)**آن احدی قادر نه"** (قرن بدیع صفحه ۲۱۹)

در سوره هیکل میفرماید:
"فلمّا رأیت نفسی علی قطب البلاء سمعت الصّوت الابدع الابهی من فوق رأسی فلمّا توجّهت شاهدت حوریّة ذکر اسم ربّی معلّقة فی الهواء محاذی الرّأس و رأیت انّها مستبشرة فی نفسها کانّ طراز الرّضوان یظهر من وجهها و نضرة الرّحمن تعلن من خدّها و کانت تنطق بین السّموات و الارض بنداء تنجذب منه الافئدة و العقول و تبشّر کلّ الجوارح من ظاهری و باطنی ببشارةٍ استبشرت بها نفسی و استفرحت منها عباد مکرمون و اشارت باصبعها الی رأسی و خاطبت من فی السّموات و الارض تالله هذا لمحبوب العالمین و لکن انتم لا تفقهون هذا لجمال الله بینکم و سلطانه فیکم ان انتم تعرفون و هذا لسرّ الله و کنزه و امر الله و عزّه لمن فی ملکوت الامر و الخلق ان انتم تعقلون".(قرن بدیع صفحه ۲۱۹)**(پس چون دریافتم وجود خویش را در بالاترین درجه بلایا شنیدم صوت ابدع ابهائی را از بالای سرم. چون توجه کردم مشاهده نمودم فرشته ای را ذاکر به اسم خداوند من، مُعلّق در هوا روبری سرم و دیدم براستی آنرا مستبشر در وجود خود گوئی طراز رضوان از وجودش هویدا و طراوت رحمن می درخشید از گونه های او و ناطق بود در بین آسمانها و زمین به ندائی که منجذب شد از آن روح و عقل و بشارت**

می دادهمه جوارح مرا در ظاهر و باطن که شاد گردید از آن وجود من و فرحناک شد از آن بندگان گرامی و اشاره نمود با انگشت خود به رأس من و خطاب فرمود همه اهل آسمانها و زمین را، سوگند به خدا این است محبوب عالمیان و لکن شما درک نمی کنید. این است جمال خداوند و سلطان او در بین شما اگر متوجه هستید. قسم بر خداوند این است سرّ خدا و گنج او و امر خدا و شکوه آن برای همه ملکوت امر و خلق اگر دارای درایت هستید.(این ترجمه فارسی با ترجمه انگلیسی حضرت ولی امر الله متفاوت است)

در لوح سلطان ایران نازل:

"یا سلطان انی کنت کاحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنّدآء بین الارض و السّمآء و بذلک ورد علیّ ما تذرّفت به عیون العارفین. ما قرئت ما عند النّاس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدینة الّتی کنت فیها لتوقن باِنّی لست من الکاذبین"(آثار قلم اعلی جلد ۱ صفحه ٦۱)**(ای سلطان من بودم یکی از بندگان و دراز کشیده بودم بر رختخواب، وزید بر من نسیم های مقدس و آموخت مرا علم. این نیست از من بلکه از نزد علیم عزیز است و دستور داد مرا به ندا در بین آسمان و زمین و از اینرو وارد شد بر من آنچه که گریان نمود چشم های عارفان را. من در مدرسه داخل نشدم. بپرس از اهل شهری که در آن هستی که یقین کنی من دروغگو نیستم.**

در لوحی دیگر نازل:**"لعمری انّی ما اظهرت نفسی بل الله اظهرنی کیف اراد"**
(قسم به جان خودم من ظاهر نکردم خودم را بلکه خداوند ظاهر نمود مرا آنگونه

که اراده داشت) و "کلّما ارید ان اصمت روح القدس ینطقنی بالحقّ و روح الاعظم یهتزّنی و روح البقاء یحرّک قلم البهاء ان انتم من العارفین"(و هرچه خواستم که سکوت کنم، روح القدس مرا به سخن در می آورد به حقیقت و روح اعظم مرا در اهتزاز می آورد و روح بقاء قلم بهاء را به حرکت در میآورد)(قرن بدیع صفحه ۲۲۰)

در لوح اشراقات نازل
"قسم به آفتاب بیان که از افق سمآء ملکوت رحمن اشراق نموده اگرمُبیّنی مشاهده میشد و یا ناطقی، خود را محلّ شماتت و استهزاء و مفتریات عباد نمینمودیم. حین ورود عراق امر الله مخمود و نفحات وحی مقطوع اکثری پژمرده بل مرده مشاهده گشتند. لذا در صور (مرّة اخری)(بار دیگر) **دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری (نفخنا فی الصّور مرّة اخری) (ما دمیدیم در صور بار دیگر)** (اشاره به آیه٦٨ از سوره الزمر) **آفاق را از نفحات وحی و الهام زنده نمودیم")**

از ظاهر بیانات مبارکه مستفاد می شود که وجود حضرت بهاءالله دچار تکامل و رشد فکری شده و از درجه بشری به درجه پیامبری رسیده است. این موضوع منافات با حقیقت دارد و باید به نوعی آنرا توضیح داد. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک این مسئله را تفسیرمی فرمایند. قوله شریف" **در مظاهر مقدّسه ذکر سه مقام کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت کامله.مثلاً شمس و حرارت و ضیائش و سائر نفوس نیز مقام جسد ومقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل دارند . پس در مقاماتی که ذکرمیشود من خوابیده بودم و مرور کرد نفحات الهی بر من و بیدارشدم مثل بیان حضرت مسیح است که میفرمایند جسد محزونست و روح مستبشر یا آنکه در مشقّتم یا در راحتم یا در زحمتم اینها همه**

راجع بمقام جسد است دخلی بآن حقیقت مشخصّه ندارد و دخلی بآن مظهریّت حقیقت رحمانیّه ندارد(مفاوضات صفحه ۱۱۱)

این قضیه مانند هنرپیشه ایست که نقشی را بازی می کند و آنرا روی تلویزیون به تماشا گذاشته اند. هرچند تلویزیون حقیقتاً هنرپیشه را نشان میدهد ولی خودش جعبه ای بیشتر نیست و تماس با آن ما را به حقیقت اصلی هنرمند نمی رساند. ولی اگر این مرحله را کنار بگذاریم و به طریقی به محل فیلم برداری برویم و هنرپیشه را از نزدیک به بینیم باز نمی دانیم آدمی که این نقش را بازی می کند چه کسی است. در این مثال سنّ و شکل بازیگر قابل مقایسه با نقش او نیست. حالت پیامبران را در این مثال می توان تحقیق کرد. پیامبران الهی دچار تکامل بشری نیستند و از راههای بشری نمی فهمند. بنده در مثنوی کلمة الله ۹ دلیل را در تفاوت بشر با انبیاء ذکر کرده ام.

حال از خُلف هر حجابی نفوسی به قصد مظلوم بیرون دویده‌اند. این نعمت کبری را منع کردند و انکار نمودند. ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است ویا لایق اقرار. معرضین در صدد جمع آیات این ظهور بر آمده‌اند و نزد هر که یافته‌اند به اظهار محبّت اخذ کرده‌اند و نزد هر مذهبی از مذاهب خود را از آن مذهب میشمرند (قل موتوا بغیظکم انّه اتی بامر لا ینکره ذو بصرٍ و ذو سمعٍ و ذو درایة و ذو عدل و ذو انصاف یشهد بذلک قلم

القدم فی هذا الحین المبین) (بگو بمیرید در لج بازی خود. براستی او آمد با دیانتی که منکر آن نخواهد بود آنکه دارای بصیرت و شنوائی و درایت و عدل و انصاف است. گواهی میدهد به آن قلم خدا در این زمان روشن)

توضیح: می فرماید" **ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است ویا لایق اقرار" این کلام مَسک الخِتام همه جواب ها و بحث هاست.** معترضین به بهائیت باید ایده ئولوژی وعقیده ای بجای قبول کردن بهائیت بیاورند که اولاً قابل قبول اکثر مردم دنیا باشد که تا بحال بعد از هزاران سال پس از تاریخ ادیان هنوز پیاده نشده است. نه مسحیان و نه مسلمانان و نه یهودیان و بودائیان و هندوها و فلاسفه ماتریالیستی ضد ادیان، نتوانسته اند همدیگر را قانع کنند و وجود این اختلافات در حال حاضر باعث اصلی بیچارگی و درماندگی بشر امروز می باشد. کشور هائی که ظاهراً متمّدن شده و خود را از ادیان گذشته مستقل کرده اند همه دچار بیماری های روانی شده اند بطوریکه بیش از ۲۰ درصد آنان از داروهای روانپزشکی استفاده می کنند و تمدّن آنان بر اساس چپاول ملّت های فقیر بوده است. تمام موزه های آنها شاهد این حقیقت تلخ است. پس ثابت شده بشر باید به عقیده کلّی برسد که اتحّاد حقیقی بین المللی را پدید بیاورد و بعد ازآن البته هر ملّتی رَوَند مخصوص خود را در قالب این اتحاد ایجاد خواهد کرد یعنی به فرموده حضرت ولی امرالله **"وحدت در کثرت"** شعار اصلی آن است. بهائیت در مدت کوتاه خود با همه ستمگری های ایرانیان و بی اهمیتی ملت ها و ادیان دیگر قادر بر پیشرفت درهمه اقشار مردم کُره زمین بوده است و هیچ عقیده و دینی تا بحال نتوانسته برای همه مردم جهان قابل قبول باشد.

یا جلیل علیک بهائی اولیای حق را باعمال امر مینمائیم شاید موفق شوند و به آنچه از سمآء امر نازل شده عمل نمایند نفع بیان رحمن بنفوس عامله راجع (نسئل الله ان یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی و یوفّقهم علی العدل و الانصاف فی هذا الامر المبرم و یعرّفهم آیاته و یهدیهم اِلی صراطه المستقیم(از خدا مسئلت می کنیم که مؤیّد فرماید آنان را برآنچه خواسته و رضای اوست و موفق دارد آنان را بر عدل و انصاف در این امر مُبرم و بفهماند بر آنان آیات خود را و هدایت کند آنان را به راه راست)

(حضرت مبشّر)(حضرت باب) **روح ما سویه فداه احکامی نازل فرموده‌اند ولکن عالم امر (معلّق بود به قبولی)**(منظور قبولی حضرت بهاءالله است) **لذا این مظلوم بعضی را اجرا نمود و در کتاب اقدس به عبارات (اُخری)**(دیگری) **نازل و در بعضی توقّف نمودیم (الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید)**(امر در دست اوست. فاعل است برآنچه بخواهد و حاکم است برآنچه اراده نماید و اوست عزیز حمید) **و بعضی از احکام هم (بدعاً نازل طوبی للفآئزین و طوبی للعاملین)**(جدیداً نازل شده خوشا بحال فائزین و خوشا بحال اهل عمل) **باید حزب الله جهد بلیغ مبذول دارند**

که شاید نار (ضغینه و بغضا)(کینه و خشم) **که در صدور احزاب مکنونست به کوثر بیان و نصائح مقصود عالمیان ساکن شود و اشجار وجود باثمار بدیعه منیعه مزین گردد (انّه هو الناصح المشفق الکریم. البهآء اللائح المشرق من افق سمآء العطآء علیکم یا اهل البهآء و علی کل ثابت مستقیم و کل راسخٍ علیم)**(براستی اوست نصیحت کننده شفیق و کریم. بهاء نورانی درخشنده از افق آسمان عطا بر شما باد ای اهل بهاء و بر همه مردم مثبت و مستقیم و راسخ و علیم)

اینکه سؤال از منافع و (ربح ذهب و فضّه)(بهره طلا و نقره) **شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله (زین المقرّبین)**(از بهائیان زمان حضرت بهاءالله که خطاطّی بسیار هنرمند بود) **علیه بهاءالله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی: اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده میشوند چه اگر رِبحی در میان نباشد أمور معطّل و معوّق خواهد ماند نفسی که موفق شود با همجنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی به دادن قرض الحسن کمیاب**

اســـت لذا فضـــلاً علی العباد رِبا را مثل معاملات دیگر که ما بین نـاس متداولســت قرار فرمودیم یعنی (ربح نقود)(بهره پول) **از این حین که این حکم مبین از سمآء مشیت نازل شد حلال و طیّب و طاهر اســت تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبســاط به ذکرمحبوب عالمیان مشــغول باشــند (انّه یحکم کیف یشــآء و احلّ الرّبا کما حرّمه من قبل فی قبضــته ملکوت الامر یفعل و یأمر و هُو الآمر العلیم یا زین المقرّبین اشــکر ربّک بهذا الفضــل المبین)**(براســتی او حکم میراند آنگونه که مایل اســت و حلال کرد ربا را همانگونه که حرام کرد آنرا در قبل. در قبضـــه اوســت ملکوت امر، عامل اســت و فرمان دهنده و اوســت آمر علیم. ای زین المقربین شکر نما خداوند را به این فضل آشکار) **علمای ایران اکثری به صـــد هزار حیله و خدعه (به أکل ربا)**(به خوردن ربا) **مشـــغول بودند ولکن ظاهر آنرا بگمان خود (بطراز حلیّت)**(به لباس حلال) **آراســـته مینمودنـد (یلعبون بـه اوامر الله و احکـامـه و لایشــعرون)**(بازی می کند با اوامر خدا و احکام او و بی شــعورند) **ولکن باید این امر به اعتدال و انصـــاف واقع شـــود قلم اعلی در**

(تحدید)(حدود) آن توقّف نموده (حکمة من عنده و وســعة لعباده و نوصــی اولیاء الله بالعدل و الانصــاف و ما یظهر به رحمة احبّائه وشــفقتهم بینهم انّه هو النّاصــح المشــفق الکریم)(حکمتی از نزد او و توســعه ای برای بندگان خود و وصــیت می کنیم اولیای خداوند را به عدل و انصاف و آنچه را که ظاهر می شود به آن رحمت و شفقت بین دوستان او براستی او ناصح مشفق کریم است)

انشاء الله کل مؤید شوند بر آنچه از لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شــد عمل نمایند البتّه حق جلّ جلاله از ســمآء فضــل (ضِــعف)(دوبرابر) آنرا عطا میفرماید انّه هو الفضــال الغفورالرحیم الحمد لله العلی العظیم ولکن اجرای این اُمور به رجال بیت عدل محوّل شده تا به مقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند مجددّ کل را وصیت مینمائیم به عدل و انصاف و محبّت و رضــا (انّهم اهل البهآء و اصحاب السّفینة الحمرآء علیهم سلام الله مولی الاسماء و فاطر السما)(براستی آنانند اهل بهاء و اصحاب کشتی سرخ بر آنها باد سلام خداوند مولای اسماء و آفریننده آسمان)

لوح

بشارات

بگفته ایادی امر الله جناب فاضل مازندرانی این لوح در ایّام اقامت جمال مبارک در قصر بَهجی نازل شده است.

(هذا ندآء الابهی الذی ارتفع من الأفق الاعلی فی سجن عکّا هُو المبّین العلیم الخبیر) (این است ندای بلند ابها که برخاست از افق اعلی در سجن عکّا. اوست بیانگر آگاه و با خبر)**حق شاهد و مظاهر اسمآء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع نداء و کلمه علیا آنکه از کوثر بیان (آذان امکان)**(گوشهای مردم) **از (قصص کاذبه)**(قصه های دروغین) **مطهّر شود و مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه علیا که از خزانه علم فاطر سمآء و خالق اسماء ظاهر گشته طوبی للمنصفین.**

یا اهل ارض بشـــارت اوّل که از امّ الکتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم جهاد است از کتاب. (تعالی الکریم ذو الفضـــل العظیم الذی به فُتح بابُ الفضـل علی من فی السّموات و الارضـین)(والاست کریم دارای فضل بسیار که به او گشوده شد درِ عنایت بر اهل آسمانها و زمین)

توضیح: حکم جهاد در ادیان قبل علیه معتقدین به ادیان دیگر متداول بود. در این دیانت چون اساس ادیان الهی یکی شمرده شده است، کفر و اِلحاد در قالب عقیده و

ایمان از بین رفته است. کافر کسی است که بخواهد به زورعقاید خود را به دیگران اِعمال کند. بنا براین بر اساس اعتقادات شخصی عملی که ایجاد ضرر و زیان به جان و مال افراد کند مردود است.

بشارت دوّم: اذن داده شد احزاب عالم با یکدیگر به روح و ریحان معاشــــرت نمایند (عاشــــروا یا قوم مع الأدیان کلها بالرّوح و الرّیحان)(کتاب اقدس آیه ١٤٥) **(کذلک اشــرق نیر الاذن و الارادة من افق سمآء امر الله ربّ العالمین)(اینچنین طلوع نمود نیّر اذن و اراده ار افق آسمان دین خداوند مربی جهانیان)**

توضیح: اجازه معاشرت و همنشینی در ادیان گذشته وجود نداشت چون عقاید مختلفه از علامات کفر بود. در این دیانت نه تنها همنشینی با ادیان دیگر جایز است بلکه عملاً سد هائی که در قبل وجود داشت ازبین رفته است. یک بهائی می تواند با پیرو هر دینی ازدواج کند و اگر فرزندی از دین پدری خود خارج شود والدین بهائی نباید او را از حق ارث محروم کنند. حضرت ولی امر الله می فرماید اگر ما چنین کنیم از پیروان ادیان قبل بدتر هستیم.

بشارت سوّم: تعلیم السُن مختلفه است. از قبل از قلم اعلی این حکم جاری حضـــرات ملوک ایدّهم الله و یا وزرای ارض مشــورت نمایند و یک لســان از السُــن موجوده و یا لســان جدیدی مقرّر دارند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم

دهنـد و همچنین خط. در این صـــورت ارض قطعـه واحـده مشاهده شود (طوبی لمن سمع النداء و عمل بما اُمر به من لدی الله ربّ العرش العظیم)(خوشا بر کسی که شنید ندا را و عمل نمود به آنچه امر شده از نزد خداوند مربی تخت بزرگ)

بشارت چهارم: هر یک از حضرات ملوک وفّقهم الله بر حفظ این حزب مظلوم قیام فرماید و اعانت نماید باید کل در محبّت و خدمت به او از یکدیگر سبقت گیرند این فقره فرض است بر کل طوبی للعاملین.

بشـــارت پنجم: این حزب در مملکت هر دولتی ســاکن شـوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند هذا ما نزّل من لدن آمر قدیم بر اهل عالم طرّاً واجب و لازم اســـت اعانت این امر اعظم که از سمآء اراده مالک قدم نازل گشته شاید نار بغضاء که در صدور بعضی از احزاب مشتعل است به آب حکمت الهی و نصـائح و مواعظ ربّانی ساکن شـود و نور اتّحاد و اتّفاق آفاق را روشـن و منوّر نماید امید آنکه از

توجّهات مظاهر قدرت حق جلّ جلاله سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از ما بین عباد مرتفع گردد .

بشارت ششم: صلح اکبر است که شرح آن از قبل از قلم اعلی نازل (نعیماً لمن تمسّک به و عمل بما أُمر به من لدی الله العلیم الحکیم .)(خوشا بر آنکه به ان تمسّک و عمل نمود از نزد خداوند علیم حکیم)

بشارت هفتم: زمام البسه و (ترتیب لِحا)(ریش گذاشتن) و اصلاح آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد ولکن (ایاکم یا قوم ان تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین)(مبادا ای قوم که قرار دهید خودتان را وسیله بازی نادانان)

بشارت هشتم: اعمال حضرات (رَهَبه و خوریهای ملّت حضرت روح)(رهبانها و کشیش های حضرت عیسی) علیه سلام الله و بهاؤه عند الله مذکور ولکن الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و (بما ینفعهم و ینتفع به العباد)(به آنچه سود می رساند آنان را و مردم از آن فایده می برند) مشغول گردند و کل را اذن (تزویج)(ازدواج) عنایت فرمودیم (لیظهر منهم من یذکر الله ربّ

ما یری و ما لایری و ربّ الکرسی الرّفیع)(که ظاهر شود ازآنان که خدا را ذکر کنند.ربّ مرئی و نامرئی و خدای تخت رفیع)

بشارت نهم: باید (عاصی)(گناهکار) **در حالتی که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند. نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب و علّت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلّت است و حقّ جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد انّه هو المشفق الکریم. عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند و عرض نماید : (الهی الهی اسئلک بدماء عاشقیک الذین اجتذبهم بیانک الأحلی بحیث قصدوا الذروة العلیا مقرّ الشهادة الکُبری و بالاسرار المکنونة فی علمک و باللئالئ المخزونة فی بحر عطائک أَن تغفرلی و لابی و امّی و انّک انت ارحم الراحمین لا اله الاّ انت الغفور الکریم. ای ربّ تری جوهرالخطاء اقبل الی بحر عطائک و الضّعیف ملکوت اقتدارک و الفقیر شمس غنائک ای ربّ لا**

تخيّيه بجودک و كرمک و لا تمنعه عن فيوضات ايامک و لا تطرده عن بابک الذی فتحته علی مَن فی ارضک و سمائک آه آه خطيئاتی منعتنی عن التقرب الی بساط قدسک و جريراتی ابعدَتنی عن التوجه الی خباء مجدک قد عملتُ ما نهيتنی عنه و تركت ما امرتنی به اسألک بسلطان الأسماء ان تكتبَ لی من قلم الفضل و العطاء ما يقرّبنی اليک و يطهّرنی عن جريراتی التی حالتْ بينی و بين عفوک و غفرانک انّک انت المقتدر الفياض لا اِله الاّ انت العزيز الفضّال)

(بارالها، بارالها در خواست می کنم به خون عاشقان تو كسانيكه مجذوب نمود آنان را بيان شيرين تو، بطوريكه قصد نمودند والاترين اوج اعلی را در اقرار بر شهادت بزرگ(مردن) و به اسرار پنهان شده در علم تو و به گوهرهای ذخيره گشته در اقيانوس بخششت تو، كه مغفرت فرمائی مرا و پدر و مادرم را. براستی توئی ارحم الراحمين نيست خداوندی جز تو بخشنده و گرامی. ای خداوندگار من می بينی جوهر خطا را كه اقبال نموده به دريای بخششت و ضعيف را به ملكوت اقتدار تو و فقير را به شمس غنای تو. ای مربّی من نا اميد نگردان او را از جود و كَرَمت و ممانعت نكن از فيوضات دوران خود و مطرود مفرما از بابی كه با آن گشودی بر همه، درهای آسمان و زمين را. ای آه ای آه از خطايای من كه مرا

ممانعت می کنند از نزدیک شدن بر بساط قدس تو و گناهانم که مرا دور می کنند از توجّه بر خیمه های مجد تو. همانا عمل کردم آنچه را که نهی کردی مرا از آن و ترک نمودم آنچه را که فرمان دادی مرا به آن. مسئلت می نمایم به سلطان اسم ها که جاری فرمائی بر من از قلم فضل و عطا آنچه را که نزدیک می کند مرا بسوی تو و پاک می کند مرا از گناهانی که حائل شده بین من و بین عفو و غفران تو. براستی توئی مقتدر فیّاض نیست خداوندی بجز تو عزیز و بخشنده)

بشارت دهم: حکم محو کتب را از زُبر و الواح بر داشتیم (فضلاً من لدی الله مبعث هذا النّبأ العظیم)(عنایتی ازخداوند باعث این خبر بزرگ)

توضیح: از بین بردن کتابها از احکام حضرت باب است در کتاب بیان که حضرت بهاءالله آنرا منسوخ می فرمایند. امّا علّت احکام عجیب در کتاب بیان بدان علّت است که با آمدن حضرت بهاءالله کسی نتواند با بهانه به کتاب بیان آنحضرت را رد کند. چون چنین حکمی در جهان امروز قابل عمل نیست و در نتیجه باید کتاب بیان را کنار گذاشت و به کتاب اقدس تأسی کرد. مانند حکم حق تساوی زن و مرد در قران که خداوند مخصوصا قرار فرموده که با آمدن دین جدید خدا نتوان به آن عمل کرد

بشارت یازدهم: تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز ولکن علومی که نافع است و سبب و علّت ترقّی عباد است کذلک قضی الأمر من لدن آمرٍ حکیم .

بشارت دوازدهم: (قد وجب علی کل واحد منکم الاشتغال بامر من الامُور من الصنایع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحق تفکّروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثمّ اشکروه فی العشی و الاشراق لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما تنتفع به انفسکم و انفسُ غیرکم کذلک قضی الأمر فی هذا اللوح الذی لاحتْ من افقه شمسُ الحکمة و البیان ابغض الناس عند الله من یقعدْ و یطلبْ تمسّکوا بحبل الاسباب متوکلین علی الله مسبب الاسباب)(همانا واجب است بر همه شما اشتغال به امری از امور از صنایع و کسب و کار و امثال آن و کار شما را ما نفس عبادت برای خداوند حقیقی قرار دادیم. ای قوم در رحمت خداوند و الطاف او تفّکر کرده و بعد سپاس بجای آورید در شب و روز. ضایع نکنید اوقات خود را به بطالت و تنبلی و اشتغال ورزید بر آنچه نفع به شما و غیر شما می رساند. اینچنین جاری شد امر در این لوح که روشن شد از آن شمس حکمت و بیان. بدترین مردم نزد خدا کسی است که بنشیند و گدائی کند. تمسّک کنید به ریسمان اسباب با توکّل بر خداوند مسبّب) **هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت**

عند الله محسوب (ان هذا الاّ من فضله العظیم العمیم)(براستی این نیست مگر از عنایت بزرگ عمومی او)

بشـــارت ســـیزدهم: امور ملت معلق اســـت به رجال بیت عدل الهی، ایشـــانند امناء الله بین عباده و مطالعُ الأمر فی بلاده یا حزب الله مربّی عالم عدل اســـت چه که دارای دو رکن اســـت مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عـالم چونکـه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضـــی لذا اُمور بـه وزرای بیت عدل راجع تـا آنچـه را مصـــلحت وقت دانند معمول دارند نفوســـی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشـــان ملهمند به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم امور سیاسیه کل راجع است به بیت العدل و (عبادات بما انزله الله فی الکتاب)(و احکام به آنچه نازل شـــده در کتاب) **یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را به سبّ و لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق نیســـت حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصـــود حاصـــل و الاّ تعرّض باطل . (ذروه**

بنفســـــه)(ولش کنید بحال خودش) (مقبلین اِلی الله المهیمن القیوم) (اقبال کنید بسوی خداوند مُهیمن قیّوم) سبب حزن مشوید تا چه رسد بفســاد و نزاع امید هســت در ظل ســدره عنایت الهی تربیت شــوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یک شــجرید و قطره‌های یک بحر .

بشارت چهاردهم: (شدّ رحال)(بار سفر بستن) مخصوص زیارت اهل قبور لازم نه. مخارج آنرا اگر صــاحبان قدرت و وســعت به بیت عدل برسانند عند الله مقبول و محبوب. نعیماً للعاملین

بشارت پانزدهم: اگر چه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی دوست نداریم مُدُن عالم از آن محروم ماند اگر مُدبّرین این دو را جمع نمایند اجرشان عند الله عظیم است. چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت حکم جهاد و محو کتب و نهی از معاشرت و مصاحبت با مِلل و همچنین نهی از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت لذا در این ظهور اعظم و نبأ عظیم مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مبرم از افق اراده مالک قِدم

بر آنچه ذکر شد نازل. (نحمد الله تبارک و تعالی علی ما انزله فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع)(حمد می کنیم خداوند تبارک و تعالی را برای آنچه که نازل کرد در این روز مبارک عزیز جدید) **اگر جمیع عالم هر یک دارای صد هزار لسان شود (اِلی یوم لا آخر له)**(تا روزی که برای آن اخری نیست) **بشکر و حمد ناطق گردد هر آینه بعنایتی از عنایات مذکوره در این ورقه معادله ننماید (یشهد بذلک)**(شهادت میدهد به آن) **کل عارف بصیر و کل عالم خبیر از حق جلّ جلاله سائل و آمل که حضرات ملوک و سلاطین را که مظاهر قدرت و مطالع عزّتند تأیید فرماید بر اجراء اوامر و احکامش (انّه هو المقتدر القدیر و بالأجابة جدیر)**(براستی او مقتدر بسیارتوانا است و به اجابت کردن سزاوار است)

لوح

طرازات

این لوح مقدس بنا بر کتاب حضرت بهاءالله تألیف جناب ابوالقاسم فیضی به افتخار میرزا حیدر علی اصفهانی نازل شده است.

بسمی المُهیمن علی الاسماء

حمد و ثنا مالک اسماء و فاطر سما را لایق و سزاست که امواج بحر ظهورش (امام وجوه)(پیش روی) **عالم ظاهر و هویدا آفتاب امرش حجاب قبول نفرمود و بکلمه اثباتش محو راه نیافت منع (جبابره)**(جابران) **و ظلم فراعنه او را از اراده باز نداشت (جلّ سلطانه و عظم اقتداره)**(پر جلال است سلطنت او و عظیم است اقتدار او) **سبحان الله با اینکه آیات عالم را احاطه نموده و حجّت و برهان بمثابه نور از هر (شطری)**(طرفی) **ظاهر و مُشرق. عباد، جاهل غافل، بل مُعرض مشاهده میشوند ای کاش باعراض کفایت مینمودند بل در کل حین در قطع (سدره مبارکه)**(حضرت بهاءالله) **مشورت نموده و مینمایند از اوّل امر مظاهر نفس، به ظلم و اعتساف بر اطفاء نور الهی جهد نمودند (ولکن الله منعهم و اظهر النور بسلطانه و**

حفظه بقدرته اِلی ان اشــرقت الارض و الســماء بضــیائه و اشــــراقه له الحمد فی کل الاحوال ســـبحانک یا اله العالم و مقصـود الامم و الظاهر بالاسـم الاعظم الذی به اظهرت لئالئ الحکمة و البیان من اصــداف عمّان علمک و زینت ســموات الادیان بانوار ظهورشـمس طلعتک اسـئلک بالکلمة التی بها تمّت حجّتـک بین خلقـک و برهانـک بین عبادک ان تؤید حزبک علی ما یستضی به وجه الامر فی مملکتک و تنصب رایات قدرتک بین عبادک و اعلام هدایتک فی دیارک

(و لیکن خدا مانع آنان شد و ظاهر کرد نور را به سُلطه خویش و حمایت نمود آنرا به قدرت خود تا اینکه درخشان شد زمین و آسمان به روشنی و درخشندگی آن. سپاس بر او باد در همه احوال، تقدیس بر تو باد ای پروردگار جهان و مقصود جهانیان و پدیدار شده به اسم اعظم(حضرت بهاءالله) **که به آن ظاهر کردی مروارید های حکمت و بیان را از صدف های اقیانوس های دانش خود و آذین نمودی آسمان ادیان را به انوار ظهور خورشید، چهره خود را، به کلامی که تمام نمود حجّت و برهان را در بین مردمان خود، به اینکه تأئید فرمائی پیروان خود را برآنچه که نورانی شود با آن روی دین تو در مملکت تو و نصب گردد پرچم های قدرت تو در بین بندگان تو علامات هدایت در دیار تو)**

ای ربّ تراهم متمسّکين بحبل فضلک و متشبّثين باذيال ردآء کرمک قدّر لهم ما يقرّبهم اليک ويمنعهم عن دونک اسـئلک يا مالک الوجود و المهيمن علی الغيب و الشّـهود ان تجعل من قام علی خدمة امرک بحراً موّاجاً بارادتک و مشتعلا بنار سدرتک و مشرقا من افق سماء مشيتک انّک انت المقتدر الذی لايعجزک اقتدار العالم و لا قوّة الامم لا اله الاّ انت الفرد الواحد المهيمن القيوم

(ای پروردگار در نظر آور آنان را متمسکين به ريسمان بخششت و مُتشبثّين به ذيل رداء کرَم خود. مقدّر فرما برآنان آنچه را مقرّب کند آنها را به سوی خودت و باز دارد از غير خودت. مسئلت می نمايم ای مالک هستی و پر هيمنه بر غيب و آشکارا که قرار فرمائی هر که را که قيام کند بر خدمت دين تو، دريائی مواج به اراده تو و مشتعل به نار سدره تو و روشن شده از افق آسمان مشيّت تو. براستی توئی مقتدری که عاجز نکرد او را قدرت های جهان و نيروهای ملّت ها نيست خدائی جز تو فرد واحد مهيمن قيّوم)

(يا ايها الشّارب رحيق بيانی من کأس عرفانی)(ای نوشيده شراب بيان مرا از جام عرفان من) **امروز از (حفيف)**(وزش) **سـدره منتهی که در فردوس اعلی از (يد)**(دسـت) **قدرت مالک اسـماء (غرس)**(کاشته) **شده اين کلمات عاليات (اصغاء)**(شنيده) **گشت :**

طراز اوّل و تجلّی اوّل که از افق سمآء امّ الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و به آنچه سبب علوّ و دنوّ و عزّت و ثروت و فقر است بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم. و این ثروت اگر از صنعت و اقتراف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است مخصوص عبادی که بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده اند ایشانند ساقیان کوثر دانائی و هادیان سبیل حقیقی نفوس عالم را بصراط مستقیم راه نمایند و به آنچه علّت ارتفاع و ارتقاء وجود است آگاه سازند راه راست راهی است که انسان را به مشرق بینائی و مطلع دانائی کشاند و به آنچه سبب عزّت و شرف و بزرگی است رساند. رجا آنکه از عنایت حکیم دانا (رمد ابصار)(مرض چشم ها) رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا بیابند آنچه را که از برای آن بوجود آمده‌اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی بیفزاید آن سزاوار التفاتست این بینائی سفیر و هادی دانائی است نزد صاحبان حکمت دانائی

خِرد از بینائی بصـــر اســـت اهل بها باید درجمیع احوال به آنچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند .

توضیح : میفرماید"**تجلّی اوّل که از افق سمآء امّ الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و به آنچه سبب علوّ و دُنوّ و عزّت و ثروت و فقر است بعد از تحقّق وجود و بلوغ ثروت لازم. و این ثروت اگر از صنعت و اقتراف حاصل شود نزد اهل خِرد ممدوح و مقبول است**" این دستور مهم حضرت بهاءالله برای نجات بشر از شرّ اطاعت از علمای مذهبی است. علّت نادانی بشر بر وجود خود که از کجا آمده و به کجا میرود وچرا آمده و منظور از بودنش در این دنیا چیست بشر را از طریق آگاهی مستقل می کند. در دیانت های قبل، انسان اساساً دارای روح و جسم است ولی در دیانت بهائی بُعد سومی ارائه داده شده که عبارت از نفس است. دانشمندان علوم مادی در توضیح و تشریح جسم مسائل زیادی را کشف کرده اند ولی در باره روح، دانشمندان مذهبی دلایل کافی بر اثبات روح نیاورده اند. به طور اجمال عرض می کنم که پدیده های مادّی بدون طرح و نقشه ریزی قبلی نمی توانند پدید بیایند. مثلاً برای ساختن تلویزیون ابتدا باید مخترع آنرا در ذهن خود طرح ریزی کند وبدون آن اشیاء با کنارهم گذاشتن نمی توانند چیزی را پدید آورند و این طرح همان روح اشیاءست که مادی نیست. انسان نیز مانند کامپیوتر محتاج نرم افزار و سخت افزار است که هر دو دارای طرح جداگانه و مستقل از همدیگرند. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک میفرمایند که روح مانند جسم دارای حواس است که عبارتند از اراده و تخیّل و تفّکر و تعقّل و حافظه روحی است. ولی اگر بدقّت در آثار مبارکه توجه شود در می یابیم که جسم و روح هر دو وسیله وجود سومی هستند که آن اصل انسان است که تصمیم گیری می کند و قادر بر ارائه

صفات روحانی است و آن نفس بشر است که در حقیقت مخلوق خدا مانند دیگر موجودات نیست. این نفس همان است که در اسلام رجعت و باز گشت به سوی مشیّت اولیه خدا می کند و وجودش قبل از روح و جسم وجود داشته و از طریق داشتن جسم و روح باید رشد روحانی کند تا جائی که دیگر به آن احتیاج نداشته باشد. مثل دانش آموز که بعد از یاد گیری دیگر احتیاجی به کتابهای مدرسه ندارد.
حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه به همین نفس انسانی قبل از آفرینش اشاره می فرماید" **"(ای دوستان من) آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که درفردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید ؟ و به سه کلمه طیّبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود (ای دوستان) رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز مخواهید و با دلهای مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من میائید اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را بنظر در آرید و بیان من بر همه شما معلوم شود"**
و بعد میفرمایند که باید به دنبال ثروت دنیوی روی آورید. چون با شناخت حقیقت اصلی، داشتن اموال نه تنها بشر را گمراه نمی کند بلکه ثروت و مال موجب می شود که به دیگران کمک کند

طراز دوّم: معاشرت با ادیان است به روح و ریحان و اظهار (ما اتی به مُکلم الطور)(آنچه آورد سخنگوی طور)(یعنی حضرت بهاءالله) **و انصاف در امور اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت**

سبب اتّحاد و اتّفاق بوده و هست و اتّحاد و اتّفاق سبب نظام عالم و حیات امم است طوبی از برای نفوسی که به حبل شفقت و رأفت متمسّکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد. این مظلوم اهل عالم را وصیت مینماید به بردباری و نیکوکاری این دو، دو سراجند از برای ظلمت عالم و دو معلّمند از برای دانائی امم طوبی لمن فاز و ویل للغافلین .

توضیح: معاشرت افراد با همدیگر اگر چه در ابتدا ممکن است خالی از اشکال نباشد ولی در حقیقت بهترین روش برای شناخت و تفاهم است. بنظر بنده اگر کسانیکه مشکل نژاد پرستی دارند، بزور هم که شده به معاشرت با همدیگر بپردازند، در خواهند یافت که مشکل آنها عدم شناخت از همدیگر در فاصله های نزدیک بوده است.

طراز سوّم: (فی الخُلق انّه احسن طرازٍ للخلق من لدی الحقّ زین الله به هیاکل اولیائه لعمری نوره یفوق نور الشّمس و اشراقها)(دراخلاق است که براستی آن زیباترین لباس برای انسانها از نزد خداست. مزیّن نمود اولیای خود را به آن. بر خویشتن سوگند نور آن مافوق نور خورشید و درخشنگی آن است) هر نفسی به آن فائز شد او از جواهر خلق محسوب است عزّت و رفعت عالم به آن منوط و معلق

خلق نیک سبب هدایت خلق است به صراط مستقیم و نبأ عظیم. نیکوست حال نفسی که به صفات و اخلاق ملأ اعلی مزیّن است. در جمیع احوال به عدل و انصاف ناظر باشید. در کلمات مکنونه این کلمه علیا از قلم ابهی نازل : (یا ابن الرّوح احبّ الاشیاء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الیّ راغباً و لا تغفل منه لتکون لی اميناً و انت توفق بذلک ان تشاهد الاشیاء بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احد فی البلاد. فکّر فی ذلک کیف ینبغی ان تکون ذلک من عطیتی علیک و عنایتی لک فاجعله امام عینیک)(کلمات مکنونه عربی شماره ۳) (ای پسر روح، محبوبترین اشیاء نزد من انصاف است. آز آن دوری مجو اگر خواهان منی و ازآن غافل مشو که امین من باشی و اگر موفق برآن گردی مشاهده نمائی اشیاء را به دیدگاه خود نه با نظر دیگران و آگاه می گردی با علم خود نه با آگاهی شخصی از افراد بِلاد. تفّکر نما در این که چگونه باید بود. آن(عدالت) هدیه من بر تو و عنایت من برای توست. آنرا روی چشم قرار ده)

اصـــحاب انصـــاف و عدل بر مقام اعلی و رتبه علیا قائمند انوار بَرّ و تقوی از آن نفوس مشرق ولائح امید آنکه عباد و بلاد از انوار این دو نیّر محروم نمانند

توضیح: انصاف داشتن فوائد یک صفت روحانی است که فوائد روانی زیادی دارد. از جمله در هنگام عصبانی شدن از افراد از انصاف استفاده کنید و خود را جای آن شخص بگذارید با همه تاریخ زندگی حتی جسم او، شاید بهتر بتوانید او را درک کنید و بجای عصبانیّت ترحم آورید

طراز چهارم: فی (الامانة انّها باب الاطمینان لمن فی الامکان و آیة العزّة من لدی الرّحمن من فاز بها فاز بکنوز الثروة و الغنا)(امانت در اطمینان برای مردم جهان است و نشانه بزرگی در پیشگاه یزدان است. آنکه بر آن فائز شد،بر گنجهای ثروت و غنا دست یافته است)

توضیح: امانت در همه موارد، حتی سرّ افراد را حفظ کردن علت اصلی بزرگمردان روی زمین است. گویا همه بدنبال انسانی میگردند که به او اعتماد کنند.

امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور باو منوط بوده و هست. عوالم عزّت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر. چندی قبل این ذکر احلی از قلم اعلی نازل: (انّا نذکر لک الامانة و مقامها عندالله ربّک و ربّ العرش العظیم انّا قصدنا یوماً من الایام جزیرتنا الخضراء فلمّا وردنا رأینا انهارها جاریة و اشجارها ملتفّة و کانت الشّمس تلعب فی خلال الاشجار توجّهنا الی

اليمين رأينا ما لا يتحرّک القلم على ذکره و ذکر ما شـــاهدت عين مولى الورى فى ذاک المقام الالطف الاشـــرف المبارک الاعلى ثمّ اقبلنا الى اليسار شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلى قائمة على عمود من النّور ونادت بأعلى النّدآء يا ملأ الارض و السّماء انظروا جمالى و نورى و ظهورى و اشراقى تالله الحقّ انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسّک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبّث بذيلها انا الزّينة الکبرى لاهل البهاء و طراز العزّ لمن فى ملکوت الانشاء و انا السّبب الاعظم لثروة العالم و افق الاطمينان لأهل الامکان کذلک انزلنا لک ما يقرّب العباد اِلى مالک الايجاد يا اهل البهاء انّها احسن طرازٍ لهياکلکم و ابهى اکليل لرؤوسکم خذوها امراً من لدن آمر خبير**)**(عين مطلب در لوح اشراقات که قبلاً ترجمه شد)

طراز پنجم: در حفظ و صـيانت مقامات عباد الله اسـت بايد در امور اغماض نکنند. به حقّ و صـــدق تکلم کنند. اهل بها بايد اجر احدّى را انکار ننمايند و ارباب هُنر را محترم دارند و بـه مثابـه حزب قبل لســـان را بـه بدگوئى نيالايند. امروز

آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید به انصـــاف تکلّم نمود و قدر نعمت را دانست. لعمر الله کلمه انصاف به مثابه آفتاب روشن و منیر اســـت از حق می طلبیم کل را بانوارش منوّر فرماید. (انّه علی کل شـــیئ قدیر و بالاجابة جدیر)(براســـتی او بر همه چیز قادر اســـت و به حاجات پاســـخ دهنده) این ایام، راســـتی و صـــدق تحت مخالب(چنگال) کذب مبتلا، وعدل به ســـیاط ظلم معذّب. دخان فساد جهان را اخذ نموده به شأنیکه (لا یری من الجهات الاّ الصّفوف و لا یسمع من الارجاء الاّ صلیل السیوف)(دیده نمی شـــود از جهت ها مگر لشـــکریان و شـــنیده نمی شـــود از اطراف مگر چکاچک شمشیر ها) از حق می طلبیم مظاهر قدرت خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت امم است ٠

طراز ششم: دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل آن بر کل لازم این صـــنایع مشـــهوده و اســـباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوســـــت که از قلم اعلی در زُبر و الواح نازل شده قلم اعلی آن قلمی است که لئالی حکمت و بیان و صنایع

امکان از خزانه او ظاهر و هویدا. امروز اسرار ارض (امام ابصار)(جلوی چشمها) موجود و مشهود و اوراق اخبار طیّار. روزنامه فی الحقیقه مرأت جهان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را مینماید، هم مینماید و هم میشنواند مرأتی است که صاحب سمع و بصر و لسانست. ظهوریست عجیب و امریست بزرگ ولکن نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدّس باشد و به طراز عدل و انصاف مزیّن و در امور به قدر مقدور تفحّص نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد در امر این مظلوم آنچه ذکر نموده‌اند. اکثری از راستی محروم بوده گفتار نیک و صدق در بلندی مقام و شأن مانند آفتابست که از افق سماء دانش اشراق نموده امواج این بحر امام وجوه عالم پیدا و آثار قلم حکمت و بیان هویدا در صحیفه اخبار نوشته‌اند این عبد از ارض (طاء)(طهران) فرار نموده به عراق عرب رفته. سبحان الله این مظلوم در آنی خود را پنهان ننموده (لازال امام وجوه قائم)(همیشه پیش روی همه ایستاده) و موجود. (انّا ما فررنا و لم

نهرب بل یهرب منّا عباد جاهلون خرجنا من الوطن و معنا فرســـان من جانب الدّولة العلیة الایرانیة و دولة الرّوس الی ان وردنا العراق بالعزّة و الاقتدار)(ما فرار نکردیم و نگریختیم بلکه گریختند از ما مردم نادان. بیرون کردند ما را از وطن و با ما بود فرستادگانی از جانب دولت علیّه ایران و دولت روسیه تا اینکه وارد شدیم به عراق با عزّت و اختیار) **لله الحمد امر این مظلوم به مثابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لائح (سِتر)**(پنهان شدن) **را در این مقام راهی نه و خوف و (صـــمت)**(ســکوت) **را مقامی نه. اســـرار قیامت و شروط ساعت کل مشهود ولکن عباد غافل و محجوب. (و اذا البحار سجّرت)**(التکویر آیه ٦) **(و اذا الصّحف نشّرت)**(التکویر آیه ۱۰) **تالله الحقّ (انّ الصبح تنفس)**(اشاره به آیه ۱۸ سوره تکویر) **(و النور اشرق)**(اشاره به آیه ٦۹ سوره زمر) **(و اللیل عسعس)**(اشاره به آیه ۱۷ ســوره تکویر) **طوبی للعارفین طوبی للفائزین ســبحان الله قلم متحیر که چه تحریر نماید لســـان متفکر که چه ذکر کند بعد از زحمتهای فوق‌العاده و حبس و (اسـر)**(اسارت) **و عذاب چندین ساله مشاهده میشود (آنچه خرق شده، اعظم از آن**

حائل گشته)(منظور اینکه در برابر آمدن دین جدید، دیوار ها و سدّها بیشتر شـــده) **و ابصـــار را منع نموده و نور ادراک را ســـتر کرده. مفتریات حدیثه از قدیمه به مراتب اکبر ملاحظه میگردد. ای اهل بیـان (اتّقوا الرحمن)**(بترســـید از خدا) **در حزب قبل تفکّر نمائید عمل چه بود و ثمر چه شد! آنچه گفته‌اند کذب، و آنچه عمل نموده‌انـد بـاطل، (الاّ من حفظـه الله بســـلطـانـه لعمر المقصـود)**(مگر کسی را که خدا حفظ کرده برای مقصود)(حضـرت بهاءالله) **اگر نفســـی تفکّر نمـایـد منقطعاً عن العـالم قصـــد (نیّر اعظم)**(حضــــرت بهاءالله) **کنـد و خود را از غبـار ظنون و دخّان اوهام مقدّس و مطهّر ســـازد. آیا علت گمراهی حزب قبل چه بود و که بود؟ (الی حین)**(تا الان) **مُعرضـــنـد و بهواهای خود مُقبل. مظلوم لوجه الله میگوید (من شـــاء فلیقبل و من شـــاء فلیعرض انّه کان غنیاً عمّا کان و ما یکون)**(هرکه خواســـت قبول کند و هر که خواست دوری بجوید براستی او مستغنی است ازآنچه بوده و خواهد بود) **ای اهل بیان مانع و حاجب نفوسی بودند به مثابه هادی دولت آبادی با عمامه و عصـــا، ناس بیچاره را به اوهاماتی**

مبتلا نمودند که الی حین منتظرند نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود (فاعتبروا یا اولی الالباب) (عبرت بگیرید ای صاحبان خرد)

توضیح: بر اساس مندرجات کتب تاریخی باید این روزنامه اختر باشد که در استانبول به دست ازلی ها افتاده بود و حضرت بهاءالله در کتاب بدیع نیز اشاره به مفتریات این روزنامه در استانبول می نماید

یا هادی(اشاره به هادی قزوینی از حروف حیّ که مرتد شد) **بشنو ندای ناصح امین را، از (شمال)**(چپ) **به یمین توجّه نما و از ظنّ به یقین. سبب اضلال مشو، نور مشرق، امر ظاهر، آیات محیط،(ولّ وجهک شطر الله المهیمن القیوم)**(روی بگردان به سمت خداوند مهیمن قیوم) **از ریاست لوجه الله بگذر و ناس را واگذار. از اصل بی خبری و آگاه نیستی. یا هادی در سبیل الهی صاحب یک (وجه)**(رو) **باش. نزد مشرکین مشرکی و نزد موحّدین موحّد. در نفوسی که در آن (ارض)**(ایران) **جان و مال را انفاق نمودند تفکر نما شاید پند گیری و متنبّه شوی. (انّ الذی یحفظ جسده و روحه و ما عنده خیراً ام الذی انفق کلها فی سبیل الله؟ انصف و لا تکن من الظالمین)** (کسی که حفظ می کند جسم و

جانش و آنچه که برایش خوب است و یا آنکه انفاق می کند همه را در راه خدا؟)(منظور مقایسه بین یحیای ازل و حضرت بهاءالله است) **به عدل تمسّک نما و به انصاف تشبّث، شاید دین را دام ننمائی و از برای دینار چشم از حق نپوشی ظلم تو و امثال تو به مقامی رسیده که قلم اعلی به این اذکار مشغول. (خف عن الله، انّ المبشّر قال انّه ینطق فی کل شأن انّنی انا الله لا اله الاّ انا المهیمن القیوم)**(بترس از خدا براستی مُبّشر(حضرت باب) میفرماید که (او)(حضرت بهاءالله) می فرماید در همه حال براستی منم من خداوند، نیست خدائی بجز من مهیمن قیّوم) **یا اهل بیان شما را از ملاقات اولیاء منع نموده‌اند سبب این منع چه؟ و علت چه؟ (انصفوا بالله و لا تکونوا من الغافلین)**(انصاف دهید و مباشید از غافلان) **نزد اهل بصر و (منظر اکبر)**(حضرت بهاءالله) **سبب منع واضح وعلت مشهود (لئلا ّیطّلع احدٌ علی اسراره و اعماله)** (که کسی مُطّلع بر اسرار و اعمال اونیست) (منظور یحیای ازل دشمن صلبی حضرت بهاءالله است.) **یا هادی تو با ما نبودی و آگاه نیستی. بگمان عمل منما. از همه گذشته، حال در آثار به بصر خود رجوع کن و در آنچه ظاهر شده تفکر**

نما. رحم کن بر خود و بر عباد. به مثابه حزب قبل سبب ضلالت مشو. سبیل واضح، دلیل لائح، ظلم را به عدل و اعتساف را به انصاف بدل نما. امید هست نفحات وحی ترا مُؤید فرماید و سمع فؤادت به اصغاء کلمه مبارکه(قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون)(خدا فرمود بگذار آنها را در خیرگی خود بازی کنند)(الانعام آیه ۹۱) فائز شود. رفتی و دیدی. حال به انصاف تکلّم نما بر خود و ناس مشتبه منما هم جاهلی و هم بی خبری. بشنو ندای مظلوم را و قصد بحر علم الهی نما شاید به طراز آگاهی مزیّن شوی و از ما سوی الله بگذری. ندای ناصح مشفق را که (من غیر)(بدون) سِتر و حجاب امام وجوه ملوک و مملوک مرتفع است اِصغاء کن و احزاب عالم (طرّا)(مخصوصاً) را به مالک قدم دعوت نما اینست آن کلمه که از افق آن نیّر فضل مُشرق و لائح است. یا هادی این مظلوم منقطعاً عن العالم در(اطفاء نار ضغینه و بغضاء)(خاموش کردن آتش دشمنی و کینه) که در قلوب احزاب مشتعل است سعی و جهد بلیغ مبذول داشته. باید هر صاحب عدل و انصافی حقّ جلّ

جلاله را شکر نماید و بر خدمت این امر اعظم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و مقام بغضا محبّت. (لعمر الله)(قسم بخدا) **اینست مقصود این مظلوم و در اظهار این امر اعظم و اثبات آن حمل بلایا و (بأسآء وضرّآء)**(سختی و زیان) **نموده‌ایم تو خود گواهی بر آنچه ذکر شد اگر به انصاف تکلّم کنی (انّ الله یقول الحقّ و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. البهآء من لدنّا علی اهل البهآء الذین ما منعهم ظلم الظالمین و سطوة المعتدین عن الله ربّ العالمین)**(براستی خدا میفرماید حقیقت را و هدایت می کند سبیل را و او مقتدر عزیز جمیل است. بهاء از نزد ما بر اهل بهاء باد کسانیکه ظلم ظالمان و شوکت زورگویان آنها را مانع نمی کند از خداوند مربّی جهانیان)

توضیح: در اعمال هادی مذکور که اشاره به هادی قزوینی از حروفات حِی است باید مطالبی را ذکر کرد. شخص ایشان در ابتدا از مؤمنین اوّلیه حضرت باب بود و بعد از شهادت حضرت باب در سلک پیروان یحیای ازل دشمن صلبی حضرت بهاءالله در آمد و رسماً بفرموده جمال مبارک طرد ابدی و ازلی گشت. بدین صورت گرچه جزو حروف حیّ محسوب و بابی حساب می شود ولی هرگز نمی توان او را بهائی دانست و از آن مهم تر او را جزو پیران ۲٤ گانه دیانت بهائی محسوب نمود. چنین نمونه هائی درادیان قبل نیز وجود داشته است. در اسلام اسماعیل پسر امام جعفر صادق(ع) به جرم عرق خوری و مسائل دیگر از جانشینی آن حضرت معزول گشت و حضرت امام موسی(ع) برادر دیگر او به امامت منسوب گشت. لهذا نمی توان وی را از ائمه شیعه به حساب آورد و الاّ سیزده امام خواهیم داشت

بهمین گونه داستان گمراهی یحیای اسخریوطی حوّاری حضرت عیسی(ع) است که به جای او تیموتی از طریق شاگردان انتخاب شد. در دیانت بهائی **میرزا تقی وکیل الدّوله** بانی مشرق الاذکار عشق آباد از طریق حضرت عبدالبهاء جزو پیران ۲٤ گانه در آمد که نوزده نفراول آنان حضرت باب و ۱۸ نفر حروف حیّ محسوب می شوند و بفرموده حضرت ولی امر الله ٥ نفر دیگر در آینده خواهند آمد. امّا اعضای بیت العدل در سال ۱۹۹٦ در پاسخ به بنده ایراد گرفتند که فقط ٤ نفر پیر دیگر باقی مانده و علت آن انتخاب وکیل الدوله بانی مشرق الاذکار عشق آباد بفرموده حضرت عبدالبهاست. با این حساب طرد شدن میرزا هادی قزوینی را ندیده گرفتند و در اعتراض بنده که، پس فرموده حضرت ولی امرالله آخرین قاعد دیانت بهائی چه می شود که میفرمایند باید ٥ نفر پیر بیایند و نه ٤ نفر! جواب ارائه نمودند که پیر بودن میرزا تقی وکیل الدوله بوسیله حضرت عبدالبهاء مسئله ایست که حضرت ولی امرالله نخواستند به دلایل حکیمانه به مردم غرب خبر بدهند. این نوع دلیل عذر بدتر از گناهست. چون اولاً به تفسیر و تغییر حرف حضرت ولی امر الله پرداختند و ثانیاً بر علیه حکم جمال مبارک حضرت بهاء الله، دشمن او را جزو پیران ۲٤ گانه قرار دادند و روی این حساب غلط، تعداد پیران را به ۲٥ نفر رساندند. علت این ندانم کاری مقام و موقعیت بیت العدل را به خطر نمی اندازد بلکه نمایانگر و قطعیت کامل دعوی بنده بعنوان پیر حضرت بهاءالله است چون تا بحال هیچ کس جز بنده قادر بر تشخیص صحویات بیت العدل نبوده است جز مأمور معذور حضرت بهاء الله. اشتباه بیت العدل ناشی از عدم بلوغ روحانی آن در حال حاضرست چنانکه حضرت ولی امر الله نیز در کودکی گیاهان نورسیده باغچه را از ریشه درمی آورد و باغبان بیچاره را مستأصل می کرد

لوح تجلّیات

در کتاب گنج شایگان می نویسد: مخاطب این لوح جناب استاد علی اکبربنّای یزدیست که نامش در آغاز این لوح مبارک ذکر شده. مشار الیه در سال ١٣٢١ هجری قمری درواقعه انقلاب یزد به فتوای علمای یزد و اقدام جلال الدوله پسر ظل السلطان با عده کثیری از احبّای الهی به شهادت کبری فائز شد. بنظر بنده مخاطب ملا علی اکبر شهمیرزادی اولین ایادی امر الله مخاطب این لوح است که به حضور مبارک نائل شده بود.

صحيفة الله المُهيمن القيوم

هُو السّامع مِن افقه الأعلى

شهد الله انّه لا اِله الاّ هو و الذى اتى انّه هو السّر المكنون و الرّمز المخزون و الكتاب الأعظم للأُمم و سماءُ الكرم للعالم و هو الآية الكبرى بين الورى و مطلع الصّفات العُليا فى ناسوت الانشاء به ظهر ما كان مخزونا فى ازل الازال و مستوراً عن اولى الابصار)

(شهادت ميدهد پروردگار در اينكه نيست خداوندگارى جز او، و كسى كه آمد او راز پنهانى و رمز خزينه و كتاب عظيم است براى ملّتها و آسمان بخشندگى است براى جهان و اوست نشانه بزرگ بين مردم و محل اشراق صفات برتر در عالم اين جهان. به او هويدا گشت آنچه كه ذخيره گرديده بود در اوّل اوّل ها و پنهان شده از دارندگان بينائى.)

(انّه هو الذى بشّرت بظهوره كتب الله من قبل و من بعد. من اقرّ به و بآياته و بيناته انّه اقرّ بما نطق به لسان العظمة قبل خلق الارض و السماء و قبل ان يظهر ملكوت الاسماء به

ماج بحر العلم بين الانام و جرى فرات الحكمة من لدى الله مالک الایام طوبی لبصیر شهد و رأی و لسمیع سمع ندائه الأحلی و لید اخذت الکتاب بقوّة ربّها سلطان الآخرة و الأُولی و لسریع سرع اِلی افقه الاعلی ولقوی ما اضعفته سطوة الامرآء و ضوضاء العلمآء و ویلٌ لمن انکر فضل الله و عطائه و رحمته و سلطانه انّه ممّن انکر حجّة الله و برهانه فی ازل الازال و نعیماً لمن نبذ الیوم ما عند القوم و اخذ ما اُمر به من لدی الله مالک الاسماء و فاطر الاشیاء الذی اتی من سمآء القدم بالاسم الاعظم و بسلطان لاتقوم معه جنود الارض یشهد بذلک امّ الکتاب فی اعلی المقام)

(براستی اوست آنکه بر ظهور او مژده داده بوده کتابهای خداوند در قبل و از بعد آن. آنکه اقرار نمود به او و به آیات او و دلایل او، اقرار کرده بر آنچه سخن فرموده به آن زبان عظمت پیش از آفرینش زمین و آسمان و قبل از آنکه هویدا گردد ملکوت نامها. به او موّاج گردید اقیانوس دانش در میان مردم و جاری شد رودخانه خِرد از نزد خداوند در برگیرنده روزها. خوشا بر بیننده ای که گواهی داد و دید و بر شنونده ای که شنید ندای شیرین او را و بر دستی که بر گرفت کتاب را به توان پرورش دهنده خویش، پادشاه آن جهان و این دنیا و بر شتابنده ای که شتافت بسوی افق اعلی و بر زورمندی که ناتوان نکرد او را سیطره

حاکمان و غلغله علماء و وای بر آنکه ستیزه نمود فضل خداوند را و هدیه او را و رحمت او و شوکت او را، همانا او انکار ورزیده حجّت خداوند و بُرهان او را در ابدیّت و نعمت باد بر او که دور انداخت آنچه را که نزد (قوم)(ملا ها)است و در بر گرفت آنچه را که فرمان فرموده برآن از نزد خداوند دارنده نامها و آفریننده چیز ها که بیامد از آسمان ابدیّت به اسم اعظم و به سلطنتی که مقاومت نتواند نمود لشکریان زمین، گواهی میدهد بر آن مادر کتابها در والاترین مقام)

(یا علی قبل اکبر انّا سمعنا ندائک مرّة بعد مرّة اجبناک بما لا تعادله اذکار العالم و یجد منه المخلصون عرف بیان الرّحمن و العشّاق نفحات الوصال و العطشان خریر کوثر الحیوان طوبی لمن فاز به و وجد ما تضوّع فی هذا الحین من یراعة الله المهیمن العزیز الوهّاب نشهد انّک اقبلت و قطعت السّبیل الی ان وردت و حضرت و سمعت ندآء المظلوم الذی سجن بما اکتسبت ایدی الذین کفروا بآیات الله و برهانه و انکروا هذا الفضل الذی به انارت آلافاق. طوبی لوجهک بما توجّه و لاذنک بما سمعت و للسانک بما نطق بثناء الله ربّ الارباب. نسئل الله ان یجعلک علماً لنصرة امره و یقرّبک الیه فی کل الاحوال و نذکر اولیاء الله و احبائه هناک و نبشّرهم بما نزّل

لهم من ملکوت بیان ربّهم مالک یوم الحســـاب ذکّر هم من قبلی و نوّرهم بانوار نیر بیانی انّ ربّک هو العزیز الفضّال)

(ای علی اکبر،ما شنیدیم ندای تو را هر بار بعد هر بار، اجابت نمودیم بر آنچه که معادله نمی کند برآن اذکارعالم و آنچه را که در یافتند پاکان از وزش گفتار خداوند و دلباختگان از نسیم های وصال و تشنگان زمزمه های کوثر حیات را. خوشا بر آنکه فائز گردید و دریابید آنچه را به گوش می رسد از نی لبک خداوندگار پر هیمنه عزیز و پر موهبت. گواهی میدهیم بر اینکه تو پذیرفتی و سدّ کردند برتو مسیررا تا اینکه وارد شدی و حضور یافتی و شنیدی ندای مظلوم را که به زندان افکنده شد در این وقت بخاطر آنچه که مرتکب شد دستان کسانیکه منکر شدند به آیات تو و به برهان تو و ردّ کردند این فضلی را که آفاق به آن روشن است. خوشا بر روی تو که روی گرداند و بر گوش تو آنچه را که شنید و بر زبان تو که گویا شد به ستایش خداوندگار مربیان. از خداوند مسئلت می نمایم که قرار فرماید ترا علمی برای نصرت امر خود و نزدیک کند تو را بسوی خود در همه احوال و به یاد می آوریم اولیاء خداوند را و دوستان او را در آنجا و بشارت می دهیم بر آنچه نازل شده برای آنان از ملکوت بیان خداوندگار خود مالک روز قیامت. یاد کن آنها را از جانب من. نورانی نما آنها را به نور بیان من براستی خداوند تو عزیز متعال است)

(یا ایها النّاطق بثنائی اسمع ما قاله الظالمون فی ایامی منهم من قال انّه ادّعی الربوبیة و منهم من قال انّه افتری علی الله و منهم من قال انّه ظهر للفساد. تبّاً لهم و سحقاً لهم الا انّهم

من عبدة الاوهام انّا اردنا ان نبدّل اللّغة الفصحی انّ ربّک هو المقتدر المختار) (ای ناطق بر ستایش من بشنو آنچه را که ظالمان می گویند در دوران من. بعضی از آنان می گویند براستی او دعوی ربوبیّت نموده و برخی می گویند که او برخدا افتراء وارد کرده و دیگران می گویند که او برای فساد ظاهر شده. دوری و زیان بر آنها باد، آنان بندگان تخیّلات هستند. ما اراده کردیم که برگردانیم به لغت(فصحاء)(عربی) براستی خداوند تو مقتدر مختار است) **اراده آنکه به لسان پارسی نطق نمائیم که شاید اهل ایران طرّاً بیانات رحمن را بشنوند و بیایند و بیابند.**

تجلّی اوّل که از آفتاب حقیقت اشـــراق نمود معرفت حق جلّ جلاله بوده و معرفت سلطان قِدم حاصل نشود مگر به معرفت (اسم اعظم)(حضرت بهاءالله) **اوست (مکلّم طور)**(آن که در کوه طور با موسی سخن گفت) **که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است و اوســـت غیب مکنون و ســـرّ مخزون کتب قبل و بعد الهی به ذکرش مزین و به ثنایش ناطق (به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التّوحید بین الامم)**(به او افراشته شد دانش در جهان و بلند گردید پرچم توحید در بین امّت ها) **لقاء الله حاصـــل نشـــود مگر**

بلقاء او. به او ظاهر شد آنچه که ازل الازال مستور و پنهان بوده (انّـه ظهر بـالحقّ و نطق بکلمـة انصـــعق بهـا من فی السّموات و الارض الاّ من شـآءالله) (براستی او ظاهر شد به حق و ناطق گشت به کلمه ای که بیهوش گردیدند از آن هر که در آسمانها و زمین است مگر کســانی را که خدا بخواهد) **ایمان بالله و عرفان او تمام نشــود مگر به تصــدیق آنچه از او ظاهر شــده و همچنین عمل به آنچــه امر فرموده و در کتـاب از قلم اعلی نـازل گشــتـه (منغمســین)**(غواصــان) **بحر بیان باید در کل حین به اوامر و نواهی الهی ناظر باشند اوامرش حصن اعظم است از برای حفظ عالم و صیانت اُمم (نورا لمن اقرّ و اعترف و نارا لمن ادبر و انـکر)**(نور اســت برای آنکه اقرار کند و اعتراف نماید و آتش اســت برای آنکه مخالفت ورزد و انکار نماید)

توضیح: در دیانت بهائی خدا به مفهوم حقیقت ماورای همه صفت ها و اعمال و حتی آفریدگار جهان وجود دارد. تنها حقیقت صادر شده از آن غیب مطلق اراده ایست که این جهان را آفریده و مظهر و محل آن اراده، پیامبران بر حق خدا هستند که با بشر معمولی تفاوت مشخّص دارند که در همین کتاب قبلاً توضیح دادیم. لهذا خدائی جز مشیّت و اراده وجود ندارد و حضرت بهاءالله مثل تلویزیونی است که او را نشان می دهد. گرچه تصویر روی تلویزیون بدون شک حاکی از فرد سخنگوست

ولی محدودیّت هایی دارد. مثلاً از تصویر نمی توان کمک جسمانی گرفت ولی می تواند ما را در بدست آوردن قدرت لازم کمک کند.

تجلّی دوم: استقامت بر امر الله و حبّه جلّ جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه (یفعل ما یشاء)(انجام می دهد آنچه را که بخواهد) **هر نفسی به این کلمه علیا تمسّک نمود و از کوثر بیان (مودع)**(وعده داده شده) **در آن آشامید او خود را مستقیم مشاهده نماید به شأنیکه کتب عالم او را از امّ الکتاب منع نکند (حبّذا هذا المقام الأعلی و الرّتبة العلیا و الغایة القصوی)**(مژده باد این است مقام اعلا و رتبه والا و نهایت کمال) **یا (علی قبل اکبر)**(علی اکبر) **در پستی مقام مُعرضین تفکّر نما (کل بکلمه انّه هو محمُود فی فعله و مطاع فی امره)**(همه به حرف او مورد ستایش است در عمل خود و مورد اطاعت است در فرمان خود) **ناطق اند معذلک اگر به قدر (سمّ ابره)**(یک سر سوزن) **مخالف نفس و هوی ظاهر شود اعراض نمایند بگو بر مقتضیات حکمت بالغه الهیه احدی آگاه نه. (انّه لو یحکم علی الارض حکم**

السّـــماء ليس لاحد ان يعترض عليه هذا ما شـــهد به نقطة البيان فيما انزله بالحقّ من لدى الله فالق الإصـــباح)(براسـتی او اگر بگويد به زمين، آسـمان، بر احدّی نيسـت كه بر او اعتراض كند. اين اسـت آنچه گواهی داده به آن حضـرت باب در آنچه نازل نموده به حقيقت از نزد تابنده بامدادان)

تجلّی سـوم: علوم و فنون و صـنايع اسـت علم به منزله (جناح)(بال) **اسـت از برای وجود و (مرقاتسـت)**(نردبان است) **از برای صعود تحصيلش بر كل لازم ولكن علومی كه اهل ارض از آن منتفع شـوند نه علومی كه به حرف ابتداء شـود و به حرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنائع را حق عظيم است بر اهل عالم (يشهد بذلک امّ البيان فی الماب نعيماً للسّامعين)** (گواهی می دهد برآن كتاب بيان در بازگشـت)(يعنی كتاب اقدس) **فی الحقيقه كنز حقيقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط (كذلک نطق لسان العظمة فی هذا السّجن العظيم)**(اينچنين ناطق است بر آن لسان عظمت در اين زندان عكّا)

تجلّی چهارم: در ذکر الوهیت و ربوبیت و امثال آنست اگر صاحب بصر در سدره مبارکه ظاهره و اثمارش نظر نماید (انّها تغنیه عن دونها و یعترف بما نطق به مکلم الطّور علی عرش الظّهور یا علی قبل اکبر ذکّر النّاس بآیات ربّک و عرّفهم صراطه المستقیم ونبأه العظیم)(براستی نغمه آن ماسوای آن است و معترف بر آن گوینده کوه طور بر تخت ظهور است ای علی اکبر ذکر کن مردم را به آیات خداوند خود و بشناسان بر آنان صراط مستقیم او را و خبر عظیم او را) **بگو ای عباد اگر از اهل عدل و انصافید تصدیق مینمائید آنچه را که از قلم اعلی جاری شده اگر اهل بیانید بیان پارسی شما را راه نماید و کفایت کند و اگر اهل فرقانید در تجلّی و (ندای سدره)**(صدای درخت در کوه طور) **از برای (ابن عمران)**(حضرت موسی) **تفکر نمائید سبحان الله گمان آنکه عرفان در ظهور حق کامل و بالغ شده و به غایت قصوی رسیده، حال معلوم میشود عرفان نزد معرضین تنزّل نموده و نابالغ مانده. یا علی آنچه از (شجر)**(درخت) **پذیرفتند از (سدره وجود)**(حضرت بهاءالله) **نمی‌پذیرند بگو ای (اهل بیان)** (پیروان یحیای ازل) **از روی نفس**

و هوی تکلّم منمائید اکثر احزاب عالم مُقرّند بکلمه مبارکه که از شجر ظاهر شد (لعمر الله)(قسم بخدا) **اگر ذکر (مبشّر)**(حضرت باب) **نبود هرگز این مظلوم به آنچه سبب اضطراب و هلاکت جُهّال است تکلّم نمی نمود در اوّل بیان در ذکر ذکر (من یظهره الله)**(حضرت بهاءالله) **جلّ ظهوره میفرماید (الذی ینطق فی کل شأنٍ انّنی انا الله لا اله الاّ انا ربّ کل شیئ و انّ مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون)**(آنکه ناطق است در همه شئون براستی منم من خداوند، نیست خدائی بجز من ربّ همه اشیاء و براستی غیر من مخلوق من است ای خلق مبادا دیگری را عبادت کنید)(کتاب بیان عربی واحد اول) **و همچنین در مقام دیگر عند ذکر من یظهر میفرماید (انّنی انا اوّل العابدین)**(براستی منم من اولین بندگان) (نسخه خطی ۷ میلرو نسخه های ۲۰ و ۲۳ ادوارد براون) **حال باید در عابد و معبود تفکر نمود شاید عباد ارض بقطره از بحر عرفان فائز گردند و مقام ظهور را ادراک نمایند (انّه ظهر و نطق بالحق طوبی لمن اقرّ و اعترف و ویلٌ لکل منکر بعید یا ملأ الارض اسمعوا نداء السّدرة الّتی احاط علی العالم ظلها و لاتکونوا من جبابرة الارض الذین**

انكروا ظهور الله و سلطانه و كفروا بنعمته الا انّهم من الصّاغرين فی كتاب الله ربّ العالمين البهآء المشرق من افق سماء عنايتی عليک و علی من معک ويسمع قولک فی امرالله العزيز الحميد) (براستی او ظاهر شده با حقيقت. خوشا به حال آنکه اقرار كرد و اعتراف نمود و وای بر هر منكر بعيد. ای مردم زمين بشنويد ندای درختی را كه احاطه نموده بر عالميان سايه آن و مباشيد از مستبّدان زمين كسانی كه منكرند ظهور خداوند و سلطه او را و كافرند به نعمت او. هان كه آنان پست فطرتان در كتاب خداوند مربّی عالميان هستند. بهاء ساطعه از آسمان عنايت من بر تو و بر كسانی كه با تو هستند و گوش فرا می دهند بر تو در دين خداوند عزيز حميد)

کلمات

فردوسیه

این لوح خطاب به میرزا حیدر علی اصفهانی است. در اسرار الاثار می نویسد: میرزا حیدر علی که به محضر ابهی در ادرنه تشریف یافت و مأمور اقامت اسلامبول گردید و چهارده ماه در آنجا زیسته واسطه ارسال مراسلات و هم خرید اشیاء برای بهائیان مسافر بود.

هُوالناطق بالحقّ فی ملکوُت البیان

(یا مشارق العدل و الانصاف و مطالع الصّدق و الالطاف انّ المظلوم یبکی و یقول ینوح و ینادی الهی الهی زین رئوس اولیائک باکلیل الانقطاع و هیاکلهم بطراز التقوی ینبغی لاهل البهآء ان ینصروا الرّب ببیانهم یعظوا الناس باعمالهم و اخلاقهم اثر الاعمال انفذ من اثر الاقوال)

(ای مشارق عدل و انصاف و مَطالع صدق و الطاف براستی مظلوم می گرید و می گوید و ندا می کند ای خدای من ای خدای من زینت بخش سر های اولیای خود را به تاج انقطاع و اندام آنان را به لباس تقوی. سزاوار است بر اهل بهاء که نصرت نمایند خداوند را به گفتار خود، موعظه نمایند مردم را به اعمال و اخلاق خود. اثر اعمال پر نفوذتر از اثر گفتار است)

(یا حیدر قبل علی علیک ثناء الله و بهآئه قل انّ الانسان یرتفع بامانته وعفته و عقله و اخلاقه و یهبط بخیانته و کذبه و جهله و نفاقه لعمری لایسمو الانسان بالزّینة و الثروة بل بالآداب و المعرفة) (ای حیدر علی بر تو باد ثناء خداوند و بهاء او. بگو انسان بلند می گردد به امانت و عفت وعقل و اخلاق خود و زمین می خورد به خیانت و دروغ و

جهل و نفاق خود. سوگند بر خویشتن که انسان بزرگ نمی گردد به ثروت و زینت بلکه به آداب و معرفت)

اهل ایران اکثری به کذب و ظنون تربیت شده‌اند کجاست مقام آن نفوس و مقام رجالی که از خلیج اسـماء گذشـته‌اند و بر شـاطی بحر تقدیس خرگاه افراشته‌اند؟. باری نفوس موجوده لایق اصـــغاء (تغرّدات حمامات)(نغمه های بلبلان) **فردوس اعلی نبوده و نیستند مگر قلیلی (قلیل من عبادی الشّـکور)**(کمی از بندگان من شـــاکرند) (السـبا آیه ١٣) **اکثری از عباد به اوهام اُنس دارند یک قطره از دریای وهم را بر بحر ایقان ترجیح میدهند از معنی محروم به اسـم متمسّـکند و ازمشـرق آیات الهی ممنوع وبه ظنون متشـبّث. انشـاء الله آن جناب در جمیع احوال مؤید باشند بر (کسراصنام اوهام و خرق سبحات انام)** (شـکسـتن بت های وهم و دریدن پرده های مردم) **(الامر بید الله مظهر الوحی و الالهام و مالک یوم القیام)**(امر در دست خداوند مظهر وحی و الهام ومالک روز قیامت است) **آنچه جناب مذکور درباره بعضی از مُبلّغین ذکر نموده اِصغا شد (قد نطق بالحق)**(حرف بحق زده شد)

بعضی از نفوس غافله در بلاد به اسم حق سائرند وبه تضییع امرش مشغول و اسم آن را نصرت و تبلیغ گذاشته‌اند (مع)(بأ) آنکه انجُم شرائط مبلغین از آفاق سموات الواح الهی مشرق و لائح. هر منصفی گواه و هر بصیری آگاه که حقّ جلّ جلاله در لیالی و ایام به آنچه سبب ارتفاع مقامات و مراتب انسان است تکلّم فرموده و تعلیم نموده. اهل بها چون شمع مابین جمع مُشــرق و لائحند و بارادة الله متمسّــک این مقام مالک مقامهاســـت (طوبی من نبذ ما عند العالم رجاء ما عند الله مالک القدم قل الهی الهی ترانی طائفاً حول ارادتک و ناظراً اِلی افق جودک و منتظراً تجلّیات انوار نیر عطائک اسئلک یا محبوب افئدة العارفین و مقصـــود المقرّبین ان تجعل اولیائک منقطعین عن اراداتهم متمسّـــکین بارادتک ای ربّ زینهم بطراز التقوی و نوّرهم بنور الانقطاع ثمّ ایدّهم بجنود الحکمة و البیان لاعلاء کلمتک بین خلقک و اظهار امرک بین عبادک انّک انت المقتدر علی ماتشاء و فی قبضتک زمام الامور لا اله الاّ انت العزیز الغفور)

(خوشا بر کسی که کنار گذاشت آنچه در دست دانشمند است، برای در خواست آنچه در نزد خداوند مالک قدیم است. بگو الهی الهی می بینی مرا در طواف اراده خود و ناظر بر افق جود تو، منتظر به تجلیات انوار نیّر عطاء تو. مسئلت دارم ای محبوب قلب عارفان و مقصود مقرّبان که قرار فرمائی اولیای خود را منقطع از خواسته های خود، متمسّک به اراده تو. ای مربّی من زینت بخش آنان را به لباس تقوی و نورانی کن به نور انقطاع، پس مؤیّد کن آنان را به لشکریان حکمت و بیان برای اعتلای کلمه تو در بین مردم و اظهار امر تو در بین بندگان تو. براستی توئی مقتدر برآنچه بخواهی و در قبضه توست زمام امور. نیست خدائی بجز تو عزیز و بخشاینده)

(یا ایها النّاظر اِلی الوجه)(ای ناظر بر وجه) **این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت از بعضی از ظالمین که خود را بحق نسبت میدهند. ظاهر شد آنچه که (فرائص صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد)** (عضله صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعش گردید) **مع آنکه کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت عمل نمود آنچه را که عین الله گریست و از قبل ذکر شد آنچه که سبب آگاهی و انتباه است چند سنه ستر نمودیم که شاید متنبّه شود و راجع گردد اثری ظاهر نه بالاخره امام وجوه خلق بر تضییع امر الله قیام نمود ستر انصاف را**

درید. نه رحم بر خود و نه بر امر الله نمود حال حزن اعمال بعض دیگر، بر حزن اعمال او غلبه نمود از حق بطلب نفوس غافله را تأیید فرماید بر رجوع و (انابه)(زاری) انّه هو الغفار و هو الفضّال الکریم. این ایام باید کل به اتّحاد و اتفاق تمسّک نمایند و به نصرت امر الله مشغول گردند که شاید نفوس غافله فائز شوند به آنچه که سبب رستگاری ابدیست. باری اختلاف احزاب سبب و علت ضعف شده. هر حزبی راهی اخذ نموده وبه حبلی تمسّک جسته (مع)(با) کوری و نادانی خود را صاحب بصر و علم میدانند. از جمله عرفای ملّت اسلام بعضی از آن نفوس متشبّثند به آنچه که سبب کسالت و انزواست. لعمر الله از مقام بکاهد بر غرور بیفزاید. از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی ثمر بفرموده (حضرت روح)(حضرت عیسی) به مثابه شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار. آن نفوس در مقامات توحید ذکر نموده‌اند آنچه را که سبب اعظم است از برای ظهور کسالت و اوهام عباد. فی الحقیقه (فرق)(تفاوت) را برداشته‌اند و خود را حق پنداشته اند حق مقدس است از

کل. در کل آیات او ظاهر، آیات از اوست نه او. در دفتر دنیا کل مذکور و مشهود نقش عالم کتابی است اعظم. هر صاحب بصری ادراک مینماید آنچه را که سبب وصول به صراط مستقیم و نبأء عظیم است. در تجلیات آفتاب مشاهده نمائید انوارش عالم را احاطه نموده ولکن تجلیات از او و ظهور اوست بنفس او، نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده میشود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و او مقدّس از کل. حضرت مسیح میفرماید به اطفال عطا فرمودی آنچه را که علما و حکما از آن محرومند.(حکیم سبزواری)(ملا هادی سبزواری) گفته (اُذن واعیه)(گوشهای شنوا) یافت نمی شود و الاّ زمزمه سدره طور در هر شجر موجود. در لوح یکی از حکما که از بسیطة الحقیقه سؤال نموده به حکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این کلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای (سدره انسان)(حضرت بهاءالله) را که از اعلی مقام عالم مرتفع است نشنیدی؟ اگر شنیدی و حفظ جان و خوف تو را از جواب منع نمود چنین شخصی قابل ذکر نبوده و نیست. و اگر نشنیدی از

(سمع)(شنوائی) **محروم بوده. باری در قول، فخر عالمند و در عمل ننگ امم.**

توضیح: این مطلب جمال مبارک کلید شناسائی اهل علم است. در مورد علوم مادی مثل فیزیک و شیمی مسئله حلّ است چون گفتگو بر سر مسائلی است که اثبات آن بعینه وجود دارد. امّا مطلب وقتی به علوم اجتماعی می رسد مثل مردم شناسی و سیاستمداری، باید از طریق علم آمار و اصولاً تجربیات گذشته کمک گرفت. ولی وقتی مسائل روحانی به میان می آید. معلم شخصاً موارد مورد تدریس خود را باید تجربه و کشف کرده باشد. والاً از حفظ کردن مطالب مانند رو خوانی از نوشته های کتاب است که هر بچّه ای قادر به انجام آن است. این گونه افراد از نفهمی و تنبلی فکری مردم استفاده کرده با استفاده از کشفیات دیگران و تحویل دادن آن به مردم دعوی روحانیّت و عرفان می کنند. من به یکی از این بیخردان می گفتم تو با مولوی خوانی دعوی مولوی بودن می کنی و به ارشاد ملت می پردازی و همه را شاگردان نفهمی می پنداری. اگر مردی و جُربُزه داری مانند مولوی مثنوی معنوی بنویس!

این زمان هر که تو را نشناختی　　　یا ز بیت العدل تو برتافتی
در سیه چال او بهاء انداختی　　　هم به قتل باب او پرداختی
جرم نادانی به حق جرمی بزرگ　　　بره پروردن بود در جمع گرگ

(انّا نفخنا فی الصور و هو قلمی الأعلی و انصعق منه العباد الاّ من حفظه الله فضلاً من عنده و هو الفضال القدیم قل یا معشرالعلماء هل تعترضون علی قلم اذ ارتفع صریره استعدّ

ملکوت البیان لاصغائه وخضع کل ذکر عند ذکره العزیز العظیم اتقوا الله ولاتتبعوا الظنون و الاوهام)

(ما دمیدم در صور. آن قلم اعلای من است و بی هوش گردیدند از آن عباد مگر آنکه او را خدا از روی فضل حفظ کرد. و او فضّال قدیم است. بگو ای گروه علماء آیا اعتراض بر قلمی می کنید که چون بلند گردید صدای آن، مستعد فرمود ملکوت بیان را برای شنیدن آن و خاضع نمود همه اذکار را در پیش ذکرعزیز وعظیم آن. از خدا بترسید و پیروی نکنید گمانها و خیالات را)

(اتّبعوا من اتیکم بعلم مبین و یقین متین) سبحان الله کنز انسان بیان اوست این مظلوم از اظهار آن توقّف نموده چه که منکران در کمینگاهان مترصّدند (الحفظ من الله ربّ العالمین انّا توکّلنا علیه و فوّضنا الامور الیه و هو حسبنا و حسب کل شیئ هو الذی باذنه و امره اشرق نیّر الاقتدار من افق العالم طوبی لمن شهد و عرف و ویلٌ للمعرضین والمنکرین)(حمایت از خداوند مربیّ جهانها است. ما به او توکّل کردیم و تفویض نمودیم امور را به او. او حساب کننده ما و همه اشیاء است. اوست که به امر او درخشید نیّراقتدار از افق عالم. خوشا بر آنکه مشاهده نمود و درک کرد و وای بر معرضین و منکرین) ولکن این مظلوم حُکما را دوست داشته و میدارد یعنی آنانکه حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از

ایشان ظاهر شده و باقی مانده. بر کل احترام این نفوس مبارکه لازم (طوبی للعاملین و طوبی للعارفین و طوبی لمن انصف فی الامور و تمسّک بحبل عدل المتین) (خوشا بر اجرا کنندگان و خوشا بر فهمیدگان و خوشا بر کسی که در امور منصف بود و تمسّک به ریسمان محکم نمود) اهل ایران از حافظ ومُعین گذشته‌اند و به اوهام جُهلا متمسّک و مشغول. به شأنی به اوهام متشبّثند که (فصل)(جدا شدن) آن ممکن نه مگر (بذراعی)(به نیروی) قدرت حقّ جلّ جلاله. از حق بطلب تا حجبات احزاب را (به اصبع)(به انگشت) اقتدار بر دارد تا کل اسباب حفظ و علوّ و سموّ را بیابند و به شطر دوست یکتا بشتابند

کلمة الله در ورق اوّل فردوس اعلی: از قلم ابهی مذکور و مسطور براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیة الله بوده آنست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری از برای صیانت (وری)(مردم). بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می نماید و حراست میفرماید و نام آنرا حیا گذارده‌اند ولکن

این فقره مخصوص است به معدودی کل دارای این مقام نبوده و نیستند.

توضیح: خشیة الله به معنی ترس از خدا وجود آقا بالاسری نیست که چپ و راست به انسانها دستور بفرستد. ترس از خدا برای رهانیدن انسانها وترسیدن آنها از انسانهای زورگو و مستبد است. بشر امروز زیر ترس دیکتاتور های شرقی و قانونگزاران غربی لگد مال شده است و آزادی آنها بنام قانون و یا فرمان یک شخص مستبد به باد رفته است. ترسیدن از خدا در دیانت بهائی، ترسیدن از عواقبی است که انسان خودش ممکن است از روی ندانم کاری برای خودش ایجاد کرده باشد. یعنی ترسیدن از بی عقلی و نتایج آن. عزیز ترین کالا در پیش خدا آزادی و اختیار شخصی است که انسانها قصد ربودن آنرا از همدیگر دارند. در این راستا جمال مبارک به هیچ کس اجازه نمی دهد که بر دیگری حکومت روحانی کند و برای همین است که حکم امر به معروف و نهی از منکر منسوخ گردیده و برای رتق و فتق امور از انتخابات آزاد برای تشکیل ریاست روحانی استفاده شده که هر سال تجدید می شود.

کلمة الله در ورق دوّم از فردوس اعلی: قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصـــیحت میفرماید و به دین و به تمسّــک به آن وصـیت مینماید. آنسـت سـبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. ســـــتی ارکان دین

سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت شده براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است (اسمعوا یا اولی الابصار ثمّ اعتبروا یا اولی الانظار)(بشنوید ای صاحبان بصیرت سپس عبرت گیرید ای صاحب نظران)

کلمة الله در ورق سوّم از فردوس اعلی: (یا ابن الانسان لو تکون ناظراً اِلی الفضل ضع ما ینفعک و خذ ما ینتفع به العباد و ان تکن ناظرا اِلی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک انّ الانسان مرّة یرفعه الخضوع الی سماء العزّة و الاقتدار و اخری ینزله الغرور اِلی اسفل مقام الذلة و الانکسار)(ای پسر انسان اگر ناظر بر فضل هستی. کنار بگذارآنچه ترا منفعت می دهد و بر گیر آنچه را بندگان از آن منفعت می برند. و اگر ناظر بر عدالت هستی اختیار کن برای غیر خودت آنچه را که اختیار کرده ای برای خودت. براستی مرتبه اول انسان را با خضوع بلند میکند به آسمان عزّت و اقتدار و دیگری پائین می آورد او را با غرور به پست ترین مقام ذلّت و خواری)

یا حزب الله یوم عظیم است و نداء بزرگ در لوحی از الواح از سماء مشیت این کلمه علیا نازل اگر قوّه روح به تمامها

بقوّه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع والاّ این (آذان)(گوشها) آلوده لایق (اصغاء)(شنیدن) نبوده و نیست (طوبی للسّامعین و ویلٌ للغافلین)(خوشا بر شنوندگان و وای بر غفلت کنندگان)

کلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلی: یا حزب الله از حق جلّ جلاله به طلبید مظاهر سطوت و قوّت را از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و به انوار عدل و هُدی منوّر دارد از (حضرت محمّد شاه(سلطان قاجار) مع علوّ مقام دو امر منکر ظاهر اوّل نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی (قتل سید مدینه تدبیر و انشاء)(تیر باران کردن حضرت باب). باری خطا و عطای ایشان عظیم است سلطانی که غرورِ اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزّت و (صفوف و الوف)(لشکریان و صف آرائی) او را از تجلیّات نیّر انصاف محروم نسازد. او در ملأ اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست. بر کل اعانت و محبّت آن وجود مبارک لازم (طوبی لملک زمام نفسه و غلب غضبه و

فضّل العدل على الظّلم و الانصاف على الاعتساف)(خوشا بر سلطانی که سلطنت کند بر زمام نفس خود و غالب بر خشم خود گردیده و فضیلت دهد عدالت را بر ظلم و انصاف را بر نابرابری)

کلمة الله در ورق پنجم از فردوس اعلی: عطیه کُبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خِرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و مُعین و ناصر او. خِرد پیک رحمن است و مظهر اسم علاّم. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست دانا و معلم اوّل در دبستان وجود و اوست راه نما و دارای رتبه علیا. از یُمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت. اوست خطیب اوّل در مدینه عدل و (در سال نُه(۹) جهان را به بشارت ظهور منوّر نمود)(اشاره به بیان حضرت باب در بیان عربیست که میفرماید در سال نهم بعد از بعثت یعنی سال ۱۲۶۹ ظهور حضرت بهاءالله بوقوع می پیوندد) **اوست دانای یکتا که در اوّل دنیا (بمرقاة)**(به نردبان) **معانی ارتقاء جست و چون به اراده رحمانی بر منبر بیان مستوی، به دو حرف نطق فرمود از اوّل بشارت وعد ظاهر و از ثانی خوف وعید. و از وعد و وعید بیم و امید (باهر)**(آشکار) **و به این دو اساس نظم عالم**

محکم و بر قرار تعالی‌الحکیم ذوالفضـــل العظیم)(منظور اینکه بشـارت به ظهور این ترس را به همراه دارد که ممکن اسـت مؤمنین به حضـرت باب در امتحان شناسائی حضرت بهاء الله رفوزه بشوند و انکار کنند. به هر حال می فرمایند که امید داشـــتن به هر چیزی باید از روی فِراســـت باشـــد والاّ بقول حضرت عبدالبهاء چه بسا آرزو که عدوّ جان است.

کلمة الله در ورق شـــشـــم از فردوس اعلی: ســـراج عباد، (داد)(عدل) **اســـت او را به بادهای مخالف ظلم و اعتســـاف خاموش منمائید و مقصود از آن ظهور اتّحاد است بین عباد در این کلمه علیا بحر حکمت الهی موّاج. دفاترعالم تفســـیر آن را کفایت ننماید اگر عالم به این طراز مزیّن گردد شـــمس کلمه یوم (یغنی الله کلاّ من سعته)**(النساء آیه ۱۳۰) **از افق سماء دنیا طالع و مُشرق مشاهده شود مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره شـجره قلم اعلی اســت. نیکوســت حال نفسی که شـنید و فائز شـد براستی میگویم آنچه از سـماء مشـــیت الهی نازل آن ســـبب نظم عالم و علت اتّحاد و اتّفاق اهل آنســـت (کـذلـک نطق لســـان المظلوم فی ســـجنـه العظیم)**(بدینگونه ناطق گشت لسان مظلوم در زندان بزرگ او)

توضیح: عدالت طبق بیان مبارک عنصر اصلی اتحاد در بین افراد بشر است. این اتحاد وقتی می تواند صورت بگیرد که انسانها با خود شناسی بفهمند با چه انسان دیگری امکان امتزاج دارند و مانند مولوکول های طبیعی گرد هم آیند و سرانجام جامعه زنده ای را پدید بیاورند که مانند بدن انسان بتواند به دفاع از همه اتم ها و اعضای انسجام دهنده بدن تا مدتّی طولانی حمایت کند و شرط آن دانستن تعدیل نیرو های افراد مختلف در رابطه با همدیگر است که فقط و فقط و فقط و فقط با فهمیدن دین بهائی و اجرای کامل آن پدید می آید. در این رابطه وظیفه ما انسانها این است که بتوانیم این دین خدا را مانند کالایی که در جعبه سر بسته می خریم، بتوانیم آنرا سرهم کنیم تا شیئ مطلوب بدست آید.

کلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلی: ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسّک جوئید این یک (شِبر)(وجب) **عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتّفاق است توجّه نمائید. نزد اهل بها افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که به منزله کشتی است از برای دریای دانائی و به منزله آفتابست از برای جهان بینائی**

كلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلى: (دارالتعليم)(مدرسه) **بايد در ابتداء اولاد را به شـــرائط دين تعليم دهند تا وعد و وعيد مذكور در كتب الهى ايشان را از مناهى منع نمايد و به طراز اوامر مزيّن دارد ولكن بقدرى كه به تعصّـــب و (حميه جاهليه)**(حماقت نادانى) **منجر و منتهى نگردد آنچه از حدودات در كتاب بر حســـب ظاهر نازل نشـــده بايد اُمناى بيت عدل مشورت نمايند آنچه را پسنديدند مجرى دارند (انّه يلهمهم ما يشــاء و هو المدبّر العليم)**(براســتى او آنها را الهام مى بخشــد بر آنچه بخواهد و او دبير داناســت) **از قبل فرموديم تكلم به دو لســان مقدّر شد و بايد جهد شود تا به يكى منتهى گردد و همچنين خطوط عالم تا عمرهاى مردم در تحصيل اَلسُن مختلفه ضايع نشود و باطل نگردد و جميع ارض مدينه واحده و قطعه واحده مشاهده شود**

توضيح:در اينجا دو مطلب احتياج به توضيح دارد. اولاً مربوط به تعليم و تربيّت اطفال است كه بايد با تعاليم مذهبى در حدّ اعتدال توأم باشد. اين تعاليم بايد شامل پاسخهاى ساده ولى عميق در مورد خلقت انسان و وجود خداوند و اثبات روح و امثال و ذلک باشد. بهترين روش براى معلم پاسخ به سؤالاتى است كه در ذهن

کودکان وجود دارد که بطور طبیعی پدید آمده است و بی اهمیتی به این نیاز دانستن نقطه کوری در وجود اطفال ایجاد می کند که بعد ها گرفتاری های خانوادگی و شخصی برای افراد جامعه ایجاد می کند. تعالیم روحانی در کودکی پاسخ به سؤالات کودکانه است. والاّ در آینده این جوابها فایده ای ندارد. والدین و معلمین باید با زرنگی کند و کاش کرده و از این پرسش های کودکان سر در بیاورند و به آنها پاسخ قانع کننده در حدّ اطفال بدهند.

مطلب دوم در باره بیت العدل اعظم است که در این باره می فرماید" **انّه یلهمهم ما یشاء"** اگر بخواهید به مسئله بدون تفسیر نگاه کنید این سؤال پدید می آید که اگر همه اعضای بیت العدل مُلهم به الهام الهی می باشند، دیگر چه احتیاجی به ۹ نفر است؟ در ثانی چرا احکام بیت العدل می تواند از طریق بیت العدل بعدی نسخ بشود؟ حقیقت این است که حضرت عبدالبهاء می فرمایند معصومیّت بر دو نوع است. یکی ذاتی است که شخص پیغمبر بطور وجودی درآفرینش خود این توانائی را دارد. دوم افاضه ایست که پیغمبر خدا این خصلت را به شخصی عطا می کند که مردم از او اطاعت کنند و این در مورد بیت العدل صادق است. امّا بیت العدل باید و الزاماً همراه با مؤسسه دارالولایه عمومی کار کند. والاً بیت العدل به مفهومی که حضرت بهاء الله از آن صحبت می کنند وجود ندارد. الهامات در دیانت بهائی در مورد هزاران نفر به صدق رسیده است. به کتب بهائی مراجعه کنید.

کلمة الله در ورق نهم از فردوس اعلی: براستی میگویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضُرّ گردد در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و

وحشت اهل عالم شده. آلت جهنميّه به ميان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده كه شبه آن را چشم عالم و آذان اُمم نديده و نشنيده. اصلاح اين مفاسد قويّه قاهره ممكن نه مگر به اتّحاد احزاب عالم در امور و يا در مذهبی از مذاهب. بشنويد ندای مظلوم را و به صلح اكبر تمسّک نمائيد اسباب عجيبه غريبه در ارض موجود ولكن از افئده و عقول مستور و آن اسبابيست كه قادر است بر تبديل هواء ارض (كلها)(بطور كلی) و سميّت آن سبب هلاكت. سبحان الله امر عجيبی مشاهده گشت برق يا مثل آن مطيع (قائد)(كنترل كننده) است و به امر او حركت مينمايد (تعالی القادر الذی اظهر ما اراد بامره المحكم المتين)(متعاليست قادری كه ظاهر كرد آنچه را كه اراده نمود به امر محكم و متين خود) يا اهل بها اوامر مُنزله هر يک (حصنی)(پناهگاهی) است محكم از برای وجود (انّ المظلوم ماراد الاّ حفظكم و ارتقائكم)(براستی مظلوم اراده ای ندارد مگر برای حفظ و ارتقاء شما) رجال بيت عدل را وصيت مينمائيم و بصيانت و حفظ عباد و (اماء)(زنان) و اطفال امر ميفرمائيم بايد در

جمیع احوال به مصالح عباد ناظر باشند (طوبی لامیر اخذ ید الاسـیر و لغنی توجّه اِلی الفقیر و لعادل اخذ حق المظلوم من الظالم و لامین عمل ما امر به من لدن آمرٍ قدیم)(خوشـا به حال امیری که دسـت اسـیری را گرفت و ثروتمندی که به فقیری توجه نمود و بر عادلی که حق مظلومی را گرفت و امانت داری که عمل نمود به آنچه فرمان داده شد از نزد امر کننده قدیم)

یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده مع ذلک سبب احزان شده نه فرح و سرور چه که بعضـی از مدّعیان محبّت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشـد. (قلنا من قبل لیس بلیّتی سجنی و ما ورد علی من اعدائی بل عمل احبّائی الذین ینسبون انفسهم اِلی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی)(ما در گذشته گفتیم که نیست بلای من از زندان من و آنچه دشمنان بر من وارد آوردند بلکه از عمل دوستان من است که خود را به من نسبت میدهند و مرتکب می شوند آنچه را ناله می کند قلب و قلم من) **مکرّر امثال این بیانات نازل ولکن غافلین را نفعی نبخشـید چه که اسیر نفس و هوی مشاهده میشوند. از حق بطلب کل را تأیید**

فرمايد بر انابه(تنبّه) **و رجوع. تا نفس به (مُشـــتهياتش)**(چيز هائى كه به آن اشــتها دارد) **باقى، جرم و خطا موجود. اميد آنكه يد بخشـــش الهى و رحمت رحمانى كل را اخذ نمايد و به طراز عفو و عطا مزيّن دارد و همچنين حفظ فرمايد از آنچه ســبب تضييع امر اوست ما بين عبادش انّه هو المقتدر القدير و هو الغفور الرّحيم .**

كلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلى: يا اهل ارض انزوا و رياضات شاقه به عزّ قبول فائز نه. صاحبان بصر و خرد ناظرند به اسبابى كه سبب روح و ريحانست. امثال اين اُمور از (صـــلب)(ســتون فقرات) **ظنون و (بطن)**(شــكم) **اوهام ظاهر و متولد، لايق اصحاب دانش نبوده و نيست. بعضى از عباد از قبل و بعد در (مغارهاى جبال)**(غار هاى كوه) **ساكن و بعضى در (ليالى)**(شبها) **به قبور متوجّه بگو بشنويد نُصح مظلوم را، از (ما عندكم)**(آنچه در پيش داريد) **بگذريد و به آنچه ناصـــح امين ميفرمايد تمسّـــك جوئيد (لا تحرموا انفســـكم عمّا خلق لكم**

انفاق عند الله محبوب و مقبول)(محروم نکنید خود را ازآنچه برایتان خلق شده. انفاق نزد خدا محبوب و مقبول است) **و از سیّد اعمال مذکور (انظروا ثمّ اذکروا ما انزله الرّحمن فی الفرقان "و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم الفائزون")**(بنگرید و به یاد آورید آنچه را خدا در قران نازل کرد" ترجیح دادند آنها را بر خود اگر چه فقیر بودند و کسانیکه طمع خود را مهار کردند آنان از فائزین هستند") **فی الحقیقه این کلمه مبارکه در این مقام آفتاب کلماتست (طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انّه من اهل البهآء فی السّفینة الحمرآء من لدی الله العلیم الحکیم)**(خوشا بر کسی که اختیار داد برادر خود را بر وجود خودش براستی او از اهل بهاء در سفینه حمراء است از نزد خداوند علیم حکیم)

کلمة الله در ورق یازدهم از فردوس اعلی: (مظاهر اسماء و صفات)(کسانیکه صفات و اسم های خدا از آنها پدیدارست) **را از بعد امر مینمائیم. کل به آنچه در این ظهور اعظم ظاهر شده تمسّک نمایند و سبب اختلاف نشوند (و اِلی الاخر الذی لا آخر له)**(تا زمانیکه برای آن انتهائی نیست) **به آفاق این کلمات مُشرقات که در**

این ورقه نازل شده ناظر باشند. اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد است. بشنوید ندای مظلوم را و از آن تجاوز ننمائید. اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این ظهور نازل شده تفکّر نماید یقین مینماید این مظلوم آنچه ذکر نموده مقصودش اثبات مقام و شأنی از برای خود نبوده بل اراده آنکه بکلمات عالیات نفوس را به افق اعلی جذب نمائیم و مستعد کنیم از برای اصغای آنچه که سبب تنزیه و تطهیر اهل عالم است. از نزاع و جدالی که بواسطه اختلاف مذاهب ظاهر میشود (یشهد بذلک قلبی و قلمی و ظاهری و باطنی)(گواهی می دهد به این دل و قلم و ظاهر و باطن من) **انشاء الله کل به خزانه‌های مکنونه در خود توجّه نمایند .**

یا اهل بها قوّه مُتفکّره مخزن صنایع و علوم و فنون است جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لئالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتّحاد احزاب مختلفه عالم گردد. این مظلوم در جمیع احوال از شدّت و (رخا)(خوشی) **و عزّت و عذاب، کل را به محبّت و وداد و شفقت و اتّحاد امر نمود.**

هر یوم که فی الجمله علوّ و سـموّی ظاهر شـد (نفوس مستوره از خلف حجاب)(آدمهای پنهان از پشت پرده) بیرون میآمدند و بمفتریاتی تکلم مینمودند که (احدّ از سیف)(تیز تر از شمشیر) بود بکلمات مردوده مجعوله متمسّـکند و از بحر آیات الهی ممنوع و محرُوم و اگراین حجبات حائل نمیشد ایران در (دو سنه او ازید)(دو سال یا بیشتر) به (بیان)(دین حضرت باب) مسخّر میگشـت و مقام دولت و ملت هر دو مرتفع میشـد. چه که مقصـود بکمال ظهور من (غیر سـتر)(بی پرده) و خفا ظاهر میشد . باری (تارة بالتّصریح و اخری بالتّلویح)(یکبار بوضوح و یکبار به تلویح) آنچه باید گفته شود گفتیم و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سائر ممالک (متضوّع)(پراکنده) میگشـت چه که آنچه از قلم اعلی جاری شده سبب علوّ و سموّ و تربیت جمیع اهل عالم بوده وهسـت و از برای جمیع امراض (درياق)(دوا) اعظم اسـت (لوهم یفقهون و یشـعرون)(اگر می فهمید و عقل دارید) این ایام (حضرات افنان و امین)(اعضای خانواده حضـرت باب و جناب امین) علیهم بهائی و عنایتی بحضـور و لقا

فائز و همچنين (نبيل ابن نبيل و ابن سمندر)(لقب محمد علی پسر جناب نبيل اکبر و پسر جناب سمندر) **عليهم بهاءالله و عنايته حاضر و از کأس وصال مرزوق (نسئل الله ان يقدّر لهم خير الآخرة و الأولی و ينزل عليهم من سماء فضله و سحاب رحمته برکةً من عنده و رحمة من لدنه انّه هو ارحم الرّاحمين و هو الفضّال الکريم)**(مسئلت داريم از خدا که مقدّر فرمايد برای آنان خير دنيا و آخرت را و نازل کند برای آنان از آسمان فضل و ابر رحمت خود برکت و رحمت خود را براستی او ارحم الراحمين و فضّال کريم است)

يا حيدر قبل علی نامه ديگر شما که به اسم جود ارسال نمودی به ساحت اقدس فائز. لله الحمد مزيّن بود به نور توحيد و تقديس و مشتعل بود به نار محبّت و وداد. از حق به طلب ابصار را قوّت بخشد و به نور تازه منوّر دارد شايد فائز شود به آنچه که شبه و مثل نداشته امروز آيات امّ الکتاب به مثابه آفتاب مشرق و لائح. بکلمات قبل و بعد مشتبه نشده و نميشود(انّ المظلوم لا يحبّ ان يستدلّ فی امره بما ظهر من غيره)(براستی مظلوم دوست ندارد که استدلال کند در دين خود به آنچه از غير

خودش ظاهر شده) **اوست محیط و ماسوایش محاط (قل یا قوم اقرأوا ما عندکم و نقرء ما عندنا لعمر الله لا یذکر عند ذکره اذکار العالم و ما عند الامم یشهد بذلک من ینطق فی کل شأن انّه هو الله مالک یوم الدّین و ربّ العرش العظیم)**(بگو ای قوم بخوانید آنچه در پیش خود دارید و ما می خوانیم آنچه را که در نزد ماست. سوگند بر خدا قابل ذکر نیست پیش ذکر او اذکار جهان و آنچه در نزد امت هاست. گواهی میدهد به آن، آنکه ناطق است در همه شئون براستی او مالک دین و مربّی عرش عظیم است) **سبحان الله معلوم نیست معرضین بیان به چه حجّت و برهان از (سید امکان)**(حضرت بهاءالله) **اعراض نمودند مقام این امر فوق مقام (ما ظهر و یظهر)**(آنچه ظاهر شد و می شود) **است اگر نعوذ بالله الیوم (نقطه بیان)**(حضرت باب) **حاضر باشد و در تصدیق توقف نماید داخل کلمه مُبارکه که از مطلع بیان آن حضرت نازل شده میشوند قال وقوله الحق (حقّ لمن یظهره الله ان یرد من لم یکن اعلی منه فوق الارض)**(حق دارد "کسی را که خدا او را ظاهر میکند"(حضرت بهاءالله) که رد کند کسی را که بالاتر از او روی زمین نیست) (شبیه این بیان در کتاب نتیجة البیان فی ظهور من یظهره الله است ص ۴۲) **بگو ای بی دانشها الیوم آن (حضرت)**(حضرت باب)

(باتّنی انا اوّل العابدین)(براستی من اولین بندگانم) **ناطق. بضاعت عرفان خلق (مزجاتست)**(حرف های شکم) **و قوّه ادراکشان ضعیف (شهد القلم الاعلی بفقرهم و غناء الله ربّ العالمین سبحان الذی خلق الخلق و هو الحقّ علام الغیوب قد نزل امّ الکتاب و الوهاب فی مقام محمُود قد طلع الفجر و القوم لایفقهون قد اتت الآیات و منزلها فی حزن مشهود قد ورد علی ما ناح به الوجود)** (گواهی میدهد قلم اعلی به فقر آنان و غنای رب عالمیان. سبحان مر خدای را که آفرید مخلوقات را و او حقیقتاً دارای علم بسیار پنهانی است. همانا نازل فرموده مادر کتابها و **(وهّاب)**(حضرت بهاءالله) را در مقامی ستایش شده. براستی طلوع نمود سپیده و مردم درک نمی کنند که آیات و **(نازل کننده)** (حضرت بهاءالله) آن آمد با اندوهی آشکارا. همانا وارد شد بر من آنچه که نالان است از آن هستی) **(قل یا یحیی فأت بایة ان کنت ذی علم رشید هذا ما نطق به مبشّری من قبل و فی هذا الحین یقول انّنی انا اوّل العابدین انصف یا اخی هل کنت ذا بیان عند امواج بحر بیانی و هل کنت ذا ندآء لدی صریر قلمی و هل کنت ذا قدرةٍ عند ظهورات قدرتی انصف بالله ثمّ اذکر اذ کنت قائماً لدی المظلوم و نلقی**

عليک آيات الله المهيمن القيوم اياک ان يمنعک مطلع الکذب عن هذا الصّدق المبين)

(بگو ای يحيای ازل، آيه ای بياوراگر هستی دارای علم بالغ، اين است آنچه که ناطق است به آن (مبشّر من)(حضرت باب) **در قبل. والان ميفرمايد من اوّلين بندگانم. انصاف بده ای برادر آيا تو قادر به گفتگو هستی در پيش امواج دريای سخن من؟. آيا تو دارای ندائی هستی در برابر صدای کلام من؟ و آيا دارای قدرتی هستی در نزد ظهورات قدرت من؟ ترا بخدا انصاف بده سپس ذکر کن اگر در برابر مظلوم ايستاده ای و القاء می کنيم بر تو آيات خداوند مهيمن قيّوم را. مبادا که مانع کند ترا (مَطلَع کذب)**(محمد علی اصفهانی) **از اين حقيقت آشکارا)**

(يا ايها النّاظر اِلی الوجه بگو ای عباد غافل بقطره از بحر آيات الهی محروم گشتيد و به ذرّه از تجليات انوار آفتاب حقيقت ممنوع (لو لا البهآء من يقدر ان يتکلم امام الوجوه انصفوا و لا تکونوا من الظالمين به ماجت البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملک و الملکوت لله منزل الآيات و مظهر البينات) **(اگر بهاء نبود چه کسی قادر بود که حرفی بزند در پيش روی، انصاف بخرج دهيد و مباشيد از ظالمان، به او موّاج شد درياها و آشکارا شد اسرار و ناطق شدند درختان: ملک و ملکوت ازآن خداوند نازل کننده آيات و مظهر بيّنات است)** **بيان فارسی حضرت مبشّر را ملاحظه نمائيد و**

به بصر عدل در آن مشاهده کنید (انّه یهدیکم اِلی صراط ینطق فی هذا الحین بما نطق لسانه من قبل اذ کان مستویاً علی عرش اسمه العظیم) (براستی آن شما را هدایت می کند به سوی صراط. ناطق است در این زمان به آنچه ناطق بود زبان او در قبل چون مستوی بر عرش اسم اعظم خود بود) **ذکر اولیای آن اطراف را نمودهاند لله الحمد هر یک بذکر حق جلّ جلاله فائز گشت و اسامی کل در ملکوت بیان از لسان عظمت جاری و ظاهر (طوبی لهم و نعیماً لهم بما شربوا رحیق الوحی و الالهام من ایادی عطاء ربّهم المشفق الکریم نسئل الله ان یوَفّقهم علی الاستقامة الکبری و یمدّهم بجنود الحکمة و البیان انّه هو المقتدر القدیر کبّر من قبلی علیهم و بشّرهم بما اشرق و لاح نیر الذکر من افق سماء عطاء ربّهم الغفور الرّحیم)** (خوشا برآنان و مژده باد آنان را که نوشیدند از شراب وحی و الهام از دستان عطای ربّ مشفق بزرگوار خویش . از خدا مسئلت داریم که موفق نماید آنان را بر استقامت بزرگ و مدد نماید آنها را با لشکریان حکمت و بیان. براستی او مقتدر قدیر است. تکبیر برسان از طرف من بر آنان و بشارت ده بر آنها به اشراق و درخشندگی نیّر ذکر از افق آسمان بخشش خداوند غفور و رحیم آنان)

(ذکر جناب حا قبل سین را نمودند انّا زینا هیکله بطراز العفو و رأسه باکلیل الغفران له ان یباهی بین الانام بهذا الفضل المشرق اللائح المبین) (یاد جناب (حاء قبل سین)(حسین) را نمودند. ما مزیّن نمودیم وجود او را به لباس عفو و سر او را به تاج غفران. سزاوار است که او مباهات کند بین مردم به این فضل مشرق نورانی آشکار)

بگو محزون مباش بعد از نزول این آیه مبارکه مثل آنست که در این حین از (بطن امّ)(شکم مادر) **متولد گشته (قل لیس لک ذنب و لا خطاء قد طهّرک الله من کوثر بیانه فی سجنه العظیم. نسئله تبارک و تعالی اَن یؤیدک علی ذکره و ثنائه و یمدّک بجنود الغیب انّه هو القوی القدیر)** (بگو بر تو خطائی نیست همانا خدا ترا مطهر نمود از کوثر بیان خود در زندان بزرگ خویش. مسئلت داریم از تبارک و تعالی که مؤید کند ترا بر ذکر و ثنای خود و مدد نماید ترا با لشکریان غیب خود براستی او قوی قدیر است)

ذکر (اهل طار)(روستائی در اطراف شهر اصفهان) **را نمودید (انّا اقبلنا اِلی عباد الله هناک و نوصیهم فی اوّل البیان بما انزله نقطة البیان لهذا الظهورالذی به ارتعدت فرائص الاسماء وسقطت اصنام الاوهام و نطق لسان العظمة من افقه الاعلی تالله قد**

ظهر الكنز المكنون و السّر المخزون الذى به ابتسم ثغر ما كان و ما يكون قال و قوله الحقّ (و قد كتبت جوهرة فى ذكره و هو انّه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان)(لوح ملا باقر حرف حىّ) و نوصيهم بالعدل و الانصاف و الامانة و الدّيانة و ما ترتفع به كلمة الله و مقاماتهم بين العباد و انا النّاصح بالحقّ يشهد بذلک من جرى من قلمه فرات الرّحمة و من بيانه كوثر الحيوان لاهل الامكان تعالى هذا الفضل الأعظم و تباهى هذا العطاء المبين. يا اهل طار اسمعوا نداء المختار انّه يذكركم بما يقرّبكم اِلى الله ربّ العالمين انّه اقبل اليكم من سجن عكّا و انزل لكم ما تبقى به اذكاركم و اسمائكم فى كتاب لا يأخذه المحو و لا تبدّله شبهات المعرضين ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم به من لدن آمرٍ قديم هذا يوم فيه تنادى سدرة المنتهى و تقول يا قوم انظروا اثمارى و اوراقى ثمّ استمعوا حفيفى اياكم ان تمنعكم شبهات القوم عن نور اليقين و بحر البيان ينادى ويقول يا اهل الارض انظروا اِلى امواجى و ما ظهر منّى من لئالئ الحكمة و البيان اتّقوا الله و لا تكونوا من الغافلين)

(ما اقبال کردیم بسوی بندگان و وصیت می کنیم در آغاز گفتگو بدانچه نازل نمود نقطه بیان)(حضرت باب) **برای این (ظهور)**(حضرت بهاءالله) **که به آن مرتعش گردید بناهای اسم ها و سقوط کرد بت های خیالی و ناطق گشت (لسان عظمت)** (حضرت بهاءالله) **از افق اعلای خویش. سوگند بر خداوند همانا هویدا گشت گنج پنهان و راز نهانی که برای او لبخند زد دهان آنچه بود و خواهد شد. فرمود به گفتار حقیقی" همانا نوشتم جوهر کلام را در ذکر او، براستی او اشاره نمی شود به اشاره من و نه به آنچه ذکر شد در کتاب بیان"و وصیت می کنیم آنان را به عدالت و انصاف و امانت و دیانت و به آنچه که مرتفع می گردد از آن کلمه خدا و مقامات خودشان در بین بندگان و من ناصح به حقیقت هستم. گواهی میدهد به آن هر که از قلمش جاریست فرات رحمت و از بیانش کوثر حیات برای اهل امکان. متعالی است این فضل اعظم و عیان است این بخشش واضح. ای اهل طار بشنوید ندای (مختار)**(حضرت بهاءالله) **را، او براستی پند می دهد شما را به آنچه که نزدیک می کند شما را به مربّی جهانها. براستی او اقبال نمود بسمت شما از زندان عکّا و نازل کرد برایتان آنچه را که ماندگار نماید یاد و اسامی شما را در کتابیکه نابودی آنرا در بر نمی گیرد و تغییر نمی پذیرد با تخیّلات اعراض کنندگان. رها کنید آنچه را که نزد مردم است و بر گیرید آنچه را که امر شدید از نزد آمر قدیم. این است روزی که ندا در می دهد (سدره منتهی)** (حضرت بهاءالله) **و می فرماید ای قوم بنگرید بر ثمرات و اوراق من آنگاه بشنوید آوای مرا. مبادا که ممانعت کند شما را غلط اندازیهای قوم از نور یقین و دریای بیان. فریاد می زند و می گوید ای مردم زمین بنگرید امواج مرا و آنچه ظاهر شده ازآن از مروارید های حکمت و بیان. از خدا بترسید و مباشید از اهل غفلت)**

امروز جشن عظیم در ملاء اعلی بر پا. چه که آنچه در کتب الهی وعده داده شده ظاهر گشته یوم فرح اکبر است باید کل به کمال فرح و نشاط و سرور و انبساط قصد بساط قرب نمایند و خود را از نار بُعد نجات دهند (یا اهل طار خذوا بقوّة اسمی الأعظم کأوس العرفان ثمّ اشربوا منها رغماً لأهل الأمکان الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و انکروا حجّته و برهانه و جادلوا بآیاته التی احاطت علی من فی السّموات و الارضین) (ای اهل طار بر گیرید به قوّه اسم اعظم من جامهای عرفان را پس بنوشید از آن علی رغم اهل امکان مردمیکه شکستند عهد و قرار داد خود را و منکر شدند حجّت و برهان او را و مجادله کردند به آیاتی که احاطه کرده است اهل آسمانها و زمینها را) **مُعرضین بیان (به مثابه)**(به مانند) **حزب شیعه مشاهده میشوند و بر قدم آن حزب (مشی)**(حرکت) **مینمایند (ذروهم فی اوهامهم و ظنونهم انّهم من الاخسرین فی کتاب الله العلیم الحکیم)** (رها کنید آنان را در اوهام و تخیّلات خود براستی آنان اهل زیانند در کتاب خداوند علیم حکیم) **حال علمای شیعه (طرّاً)**(همگی) **بر منابر بسبّ و لعن حقّ مشغول. سبحان الله (دولت آبادی)**(هادی دولت آبادی جانشین ازل که از دین حضرت باب تبّری کرد) **هم متابعت آن قوم را**

نمود و بر منبر ارتقاء جست و تکلم نمود به آنچه که لوح (صیحه)(ناله) **زد و قلم نوحه کرد در عمل او و عمل (اشرف)**(سید اشرف از شهدای بسیار شجاع که در یزد به شهادت رسید) **علیه بهائی و عنایتی تفکّر نمائید و همچنین در اولیائی که به این اسم قصد (مقّر فدا)**(شهادت) **نمودند و جان را درسبیل مقصود عالمیان انفاق کردند. امر ظاهر و به مثابه آفتاب لائح ولکن قوم، خود حجاب خود شده‌اند. از حق می‌طلبیم ایشان را مؤید فرماید بر رجوع انّه هو التّواب الرحیم**

(یا اهل طار انّا نکبّر من هذا المقام علی وجوهکم و نسئل الله تبارک و تعالی ان یسقیکم رحیق الاستقامة من ایادی عطائه انّه هو الفیاض العزیز الحمید) (ای اهل طار ما از اینجا بزرگی می رسانیم بر وجوه شما و مسئلت داریم از خداوند تبارک و تعالی که بنوشاند بر شما شراب استقامت را از دستان بخشش خود براستی او فیّاض حمید عزیز است) **بگذارید، نابالغهای عالم را که به هوی متحرّکند و به مطالع اوهام متشبّث (انّه مؤیدکم ومعینکم انّه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الاّ هو الفردالواحد العزیز العظیم البهآء من لدنّا**

على الذين اقبلوا اِلى مشرق الظّهور و اقرّوا واعترفوا بما نطق به لسان البيان فى ملكوت العرفان فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع) (براستى او تأئيد و اعانت مى نمايد شما را. او مقتدر است بر هر چه بخواهد نيست خدائى جز او واحد عزيز عظيم. بهاء از نزد ما بر كسانيكه اقبال كردند به مشرق ظهور و اقرار و اعتراف نمودند بر آنچه گفتگو نمود به آن لسان بيان در ملكوت عرفان در اين روز مبارک عزيز جديد)

لوح

دنیا

دکتر نصرت الله حسینی در مقاله خود در آهنگ بدیع سال ۲۸ مینویسد: لوح مبارک دنیا در سال ۱۳۰۸ هجری قمری و در حقیقت به افتخار جناب ملاّ علی اکبر ایادی و حاجی ابوالحسن اردکانی نازل شده است. شرح احوال این دو نفس جلیل به تفصیل در تاریخ امرالله مثبوت و ذکر خدماتشان جاودانه است

بسمی الناطق فی ملکوت البیان

حمد و ثنا سلطان مبین را لائق و سزاست که سجن متین را به حضور(حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین)(علی اکبر شهمیرزادی اولین ایادی امرالله و جناب امین صندوقدار) **مزیّن فرمود و به انوار ایقان و استقامت و اطمینان مزیّن داشت. (علیهما بهاءالله و بهآء من فی السموات و الارضین. النور و البهآء و التکبیر و الثناء علی ایادی امره الذین بهم اشرق نورُ الاصطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقتدر العزیز المختار و بهم ماج بحر العطاء و هاج عرف عنایة الله مولی الوری. نسئله تعالی ان یحفظهم بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته التی غلبت الأشیاء الملک لله فاطر السماء ومالک ملکوت الاسماء)** (بر آن دو باد بهاء خداوند و بهاء همه اهل سماوات و زمینها. نور و بهاء و تکبیر و ثناء بر ایادی دین او کسانیکه به آنان اشراق نمود

نور بُردباری و ثابت شد حکم آزادی برای خداوند مقتدر عزیز مختار و به آنان موج برداشت دریای بخشش و وزید نسیم عنایت خداوند مولای انسانها. مسئلت داریم از خداوند که حمایت کند آنان را به لشکریان خود و حراست فرماید به استیلای خود و نصرت دهد آنان را به قدرت خود که غالب گشت بر اشیاء. هستی از آن آفریدگار آسمان و مالک ملکوت اسماء است)

(نبأ عظیم)(حضـــرت بهاءالله) **میفرماید ای اصـــحاب ایران شـــما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبّت بوده‌اید و آفاق وجود بنور خرد و دانش شـــما منوّر و مزین بوده آیا چه شـــد که بدســـت خود برهلاکت خود و دوســـتان خود قیام کردید؟ یا** **(افنانی)**(اهل خاندان حضرت باب) **علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم اســـت جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شـماسـت و هزار لوح گواه شـما بر نصـرت امر قیام نمائید و به جنود بیان به تســخیر افئده و قلوب اهل عالم مشـغول شـوید باید از شـما ظاهر شـود آنچه که سـبب آسـایش و راحت بیچارگان روزگار اسـت کمر همّت را محکم نمائید شـاید بندگان از اسیری فارغ شـوند و به آزادی رسـند امروز نـالـه عدل بلند و حنین انصـــاف مرتفع. دود تیره ســتم**

عالم و امم را احاطه نموده. از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی دراجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا. این است بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده. بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که؟ گل پارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند. نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است. نزاع و جدال شأن درّندههای ارض . بیاری باری شمشیرهای برّنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع. لازال اخیار، به گفتار، (حدائق)(باغهای) وجود را تصرّف نمودند. بگو ای دوستان حکمت را از دست مدهید نصایح قلم اعلی را بگوش هوش بشنوید.عموم اهل عالم باید از ضرّ دست و زبان شما آسوده باشند. در کتاب اقدس در ذکر (ارض طاء)(تهران) نازل شده آنچه که سبب (انتباه)(پند) عالمیانست. ظالمهای عالم حقوق امم را غصب نمودهاند و بتمام قدرت و قوّت به (مُشتهیّات) (هوسها) نفوس خود مشغول بوده و هستند از (ظالم ارض یا)(جلال الدوله قاتل احبّای

یزد) **ظاهر شـــد آنچه که (عیون ملأ اعلی)**(چشـــمان مردم روحانی) **خون گریسـت (یا ایها الشـارب رحیق بیانی و النّاظر اِلی افق ظهوری)**(ای تو نوشیده از شراب بیان من و ناظر بر افق ظهور من) **آیا چه شده که اهل ایران (مع اسبَقیّتشان)**(با پیشی گرفته بودنشان) **در علوم و فنون ،حال پسـت تر از جمیع احزاب عالم مشـاهده میشوند؟ یا قوم در این یوم مبارک منیر خود را از فیوضات فیّاض محروم منمائید. امروز از (سـحاب رحم رحمانی)**(ابر رحمت رحمانی) **(امطار)** (بارانها) **حکمت و بیان نازل.(طوبی لمن انصف فی الأمر و ویلٌ للظّالمین)**(خوشا بر کسی که انصاف داشت در امور و وای بر ظالمین)**امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء اُمم. بگو ای قوم بـه قوّت ملکوتی بر نصـرت خود قیام نمائید که شـاید ارض از اصـنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سـبب و علت خسـارت و ذلّت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد. این اصـنام (هائلند)**(دیوارند) **و خلق را از علوّ و صعود مانع. امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید**

و ناس را از ذلّت کبری برهاند. در یکی از الواح نازل یا (حزب الله)(بهائیان) **بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب اُمم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر اعمالست و مُعینش اخلاق. یا اهل بها به تقوی تمسّک نمائید.(هذا ما حکم به المظلوم و اختارالمختار)**(این است آنچه که به آن فرمان داده حضرت بهاءالله و اجازه فرموده خدا) **ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران (نیسان)**(بارش) **یزدانی تازه و خرّم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.**

بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده‌اند آگاه باشید وبروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان. امروز بر کل لازم و واجب است تمسّک نمایند به آنچه که سبب سموّ و علوّ

دولت عادله و ملّت است. قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبّت و اتّحاد باز نموده. (قلنا و قولنا الحقّ "عاشــــروا مع الأدیان کلها بالرّوح و الرّیحان)(گفتیم و حرف ما حق است." معاشرت نمائید با همه اهل ادیان با روح و ریحان") از این بیان آنچه ســـبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاســت و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شـــده آنچه که باب اعظم اســت از برای تربیت اهل عالم. آنچه از لســان و قلم (ملل اولی)(ادیان قبل) از قبل ظاهر فی الحقیقه(ســلطان آن)(با تسلط ترین آن) در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل. از قبل فرموده‌اند(حبّ الوطن من الایمان)(دوستی وطن نشانه ایمان است) و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده (لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم)(نیست افتخار به دوست داشتن وطن بلکه برای دوست داشت جهان) به این کلمات عالیات طیور افئده را پرواز جدید آموخت و (تحدید)(محدودیت) و تقلید را از کتاب محو نمود. این مظلوم حزب الله را از فســـاد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضـــیه روحانیه دعوت

نمود. امروز جنودی که ناصـر امرند اعمال و اخلاق اسـت. (طوبی لمن تمسّک بهما و ویلٌ للمعرضین)(خوشا بر آن که تمسّک نمود به آن و وای بر مُعرضین) یا حزب الله شما را به ادب وصیت مینمایم و اوسـت در مقام اوّل سـیّد اخلاق. طوبی از برای نفسی که به نور ادب منوّر و به طراز راستی مزیّن گشت. دارای ادب دارای مقام بزرگست. امید آنکه این مظلوم و کل به آن فائز و به آن متمسّک و به آن متشبّث و به آن ناظر باشیم. اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته. امروز روز ظهور لئالی اسـتقامت اسـت از معدن انسانی. یا حزب العدل باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبّت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید. و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست.(نسئل الله ان یحفظ عباده من شرّ اعدائه انّه علی کل شیئ قدیر)(از خدا میخواهم که حفظ کند عباد خود را از شرّ دشمنان خودش. او بر هر چیزی قادرست) الحمد لله حق جلّ جلاله (به مفتاح)(به کلید) قلم اعلی ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر

آیه ازآیات مُنزله بابیست مُبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدّسـه. این ندا و این ذکر مخصـوص مملکتی و یا مدینه نبوده و نیسـت. باید اهل عالم(طرّا)(کلاً) **به آنچه نازل شده و ظاهر گشـته تمسّـک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شـوند. گیتی به انوار نیّر ظهور منوّر، چه که در سـنه (ستّین)**(٦۰)(یعنی ۱۲٦۰) **(حضرت مبشّر)**(حضرت باب) **روح ما سـویه فداه بروح جدید بشـارت داد و در سـنه (ثمانین)**(۸۰)(منظور سال ۱۲۸۰ سال ظهور حضرت بهاءالله که می توان آنرا ۱۲۷۹ نیز تعبیر کرد بر اساس ماههای سال) **عالم به نور جدید و روح بدیع فائز گشـت. حال اکثر اهل بلاد مسـتعدند از برای (اصغاء)**(شنیدن) **(کلمه علیا)**(بهاء) **که(بعث و حشر)**(بر انگیختن و محشور شدن) **کل به آن منوط و معلّق اسـت در (صـحیفه حمراء)**(کتاب عهدی) **در سجن عکا نازل شد آنچه که سبب سموّ عباد و (عمار)**(تعمیرو ساختن) **بلاد است از جمله این بیانات در آن از قلم مالک امکان نازل : اسّ اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط آنکه:**

اوّل باید وزرای بیت عدل صـــلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف (باهظه)(سنگین و گران) **فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب چه که (محاربه)**(جنگ) **و مجادله اسّ زحمت و مشقت است .**

توضیح: اجرای صلح اکبر که درآن شرایط تقریباً اکثر مردم جهان ایمان آورده اند یک وظیفه روحانیســت و دخلی به جنبه های اجتماعی و اقتصــادی ندارد که البته نتیجه آن خود بخود مســائل اجتماعی و اقتصــادی را در بر می گیرد که آن ایجاد دولت بین المللی اســت که نتیجه آن نیز فقر اقتصــادی همه افراد کره زمین را از بین خواهد برد و آن همان نقشه بزرگ خداست که همه در آن شرکت دارند

دوّم: باید لغات منحصــر (بلغت واحده)(به یک زبان) **گردد و در مدارس عالم به آن تعلیم دهند .**

سـوّم: باید باسـبابی که سـبب الفت و محبّت و اتّحاد اسـت تشبّث جویند .

چهارم: جمیع (رجال و نســاء)(مردان و زنـان) **آنچه را که از (اقتراف)**(صنعت) **و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفـال نزد امینی ودیعـه گذارند و به اطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود**

پنجم: توجّه کامل اســت در امر زراعت. این فقره اگر چه در پنجم ذکر شــد و لکن فی الحقیقه دارای مقام اوّل اســت. در ممالک خارجه این فقره بســـیار ترقی نموده و امّا در ایران (الی حین)(تا الان) **امرش (معوّق)**(متوقف) **اســـت. امید آنکـه پادشاه ایدّه الله توجهی به این امر عظیم خطیر فرماید.**

باری به آنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل اگر تمسّک نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده کنند مکرّر بعضی از اذکار از قلم اعلی جاری که شـاید مشـارق قدرت و مطالع عزّت الهی وقتی از اوقات مؤید شوند بر اجرای آن اگر طالب یافت شـــود آنچه از اراده مطلقه نافذه ظاهر گشـــته (لوجه الله)(به خاطر خدا) **اظهار میشود ولکن (این الطالب واین السائل و این العادل واین المنصـف)**(کجاســت طالب و کجاســت پرســشــگر و کجاســت عادل و کجاســت منصــف؟) **حال هر یوم نار ظلمی مشـتعل و سـیف اعتسـافی (مسـلول)**(از غلاف در آمده) **سـبحان الله بزرگان ایران و نجبـای عظام بـه اخلاق (سَـــبُعی)**(وحشـــی گری) **فخر مینمایند (حیرت اندر حیرت آمد زین قصـص)** (مثنوی مولوی دفتر

چهارم) **این مظلوم در لیالی و ایام به شــــکر و حمد مالـک(انام)**(مردم) **مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار (این حزب)**(بهائیـان) **بـه درجـه قبول فائز، چه که ظاهر شــد آنچه که ســبب روشــنی چشــم عالم است. و آن (شفاعت)**(در خواست عفو) **دوستان از دشمنان، نزد اُمرا بوده. کردار نیک گواه راســتی گفتار اســـت. امید آنکه (اخیار)**(آزادی خواهان) **به روشنی کردار، گیتی را روشن نمایند. (نسـئل الله تبارک و تعالی ان یؤید الکل علی الاسـتقامة علی حبّه و امره فی ایامه انّه ولی المخلصین و العاملین)**(از خداوند تبارک و تعالی مســئلت می جوئیم که تأئید کند همه را به پایداری در محبّت خود و دین خود در دوران خویش. براســتی او ولیّ پاکان و عمل کنندگان اســت) **یا حزب الله قلم اعلی عالمها ظاهر نموده و ابصـــار را روشـــنی حقیقی بخشــیده ولکن اکثری از اهل ایران (لازال)**(همیشــه) **از بیانات نافعه و علوم و فنون مبارکه محروم بوده‌اند.**

توضـیح: در تعریف آزادی دانشـمندان علوم اجتماعی نه تنها معنی آنرا نفهمیده اند بلکه آزادی خواهان کُره زمین در مترقّی ترین کشـــور های جهان با چســـبیدن به انتخابات آزاد دائماً در حال ایجاد قوانینی هســتند که مثل تار عنکبوت به دور روح

و جان مردم تنیده و باعث امراض روانی اکثر مردم این کشورها شده است. در اینجا باید به بیان مقدس حضرت بهاءالله توجه نمود که میفرماید: **"باری به آنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل اگر تمسّک نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده کنند"** یعنی آزادی فقط از چنگال دیکتاتورها نیست بلکه به افسار کشیدن مردم بنام دموکراسی در زیر زنجیر قوانین بیهوده است.

یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اهل اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسّک

اوّل کلمه فضرب الرّقاب (اشاره به آیه قران در گردن زدن)

و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتابها، قانون کتاب بیان)

و ثالث اجتناب از (ملل اخری)(ادیان دیگر)(نجس شمردن ادیان دیگر)

و رابع فنای احزاب (ازبین بردن مخالفین)

حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مُبین از لوح محو گشت و صفات (سبُعی)(وحشی گری) **را به صفات روحانی تبدیل نمود (جلت ارادته و جلت قدرته و عظم سُلطانه)(جلیل است اراده او و جلیل است**

قدرت او و عظیم است سلطه او) **حال از حق جلّ جلاله به طلبید و می طلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد. از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لعنت‌ها مذکور و (ملعون با عین حلقی)**(ملعون با تلفظ غلیظ حرف عین) **از غذاهای یومیّه آن حزبست. (الهی الهی تسمع حنین بهائک و صریخه فی اللیالی و الایام و تعلم انّه ما اراد لنفسه امرا بل اراد تقدیس نفوس عبادک و نجاتهم عن نار الضّغینة و البغضاء التی احاطتهم فی کل الأحیان ای ربّ قد ارتفعت ایادی المقرّبین اِلی سماء جودک والمخلصین اِلی هواء عطائک اسئلک ان لا تخیبها عمّا ارادوا من بحر عطائک و سماء فضلک و شمس جودک ای ربّ ایدهم علی آداب ترتفع بها مقاماتهم بین الاحزاب انّک انت المقتدر العزیز الوهّاب)**(ای خدای من. ای خدای من. بشنو ناله بهاء خود را و فریاد او را در شبها و روزها و بدان که براستی او برای خودش امری را نمی خواهد بلکه پاکی مردم و نجات آنان را از آتش کینه توزی و دشمنی می طلبد که آنها را احاطه کرده در همه اوقات. ای مربّی من همانا دستان مقربّین و مخلصین مرتفع بسوی آسمان جود و عطای توست. التماس می کنم ترا که نا امید نگردانی خواسته آنان را از دریای عطای خود و آسمان فضل

خود و شمس بخشش خود. ای مربّی من تأئید کن آنان را به آدابی که بلند گرداند مقامات آنان را در بین احزاب. براستی توئی مقتدر عزیز وهاب)

یا حزب الله بشـــنوید آنچه را که اصــغاء آن ســبب آزادی و آســودگی و راحت و علوّ و ســموّ کل اســت. از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آنکه (حسب الاراد)(با اجازه) **حضــرت ســلطان ایدّه الله و حضــرات عُلمای اعلام و امرای عظام واقع شود. باید به اطلاع ایشان مقرّی معین گردد و حضـــرات درآن مقرّ جمع شـــوند و بـه حبل مشورت تمسّک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند چه اگر به غیر این ترتیب واقع شـود علت اختلاف و ضـوضــاء گردد. در اصـــول احکام که از قبل در کتاب اقدس و ســـایر الواح نازل، امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و اُمنای بیت عدل شـده و منصـفین و متبصّـرین بعد از تفکّر اشـراق نیّر عدل را به عین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شـده مشـاهده نمایند. حال آنچه در (لندره امّت انگریز)**(لندن ملّت انگلستان)(لغت لندره در اصـــل به شـــهر دِری از شـــهرهای ایرلند اطلاق می شـــده که بعداً جزو

انگلستان می شود) **به آن متمسّک، خوب بنظر میاید. چه که به نور سلطنت و مشورت امّت هر دو مزیّن است. در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور، ولکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالایقه منع مینماید. امّا امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیة الله بوده وهست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی، باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسّک جست و تشبّت نمود.**

توضیح: در بعضی از موارد حضرت بهاء الله امور را به بیت العدل می سپرد و در اینجا میفرماید:**" امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و اُمنای بیت عدل شده"** یعنی امور مذهبی به بیت العدل راجع شده و امور دیگر که به سلاطین و رؤسای مردم داده شده در زیر عنوان **"دولت های بهائی"** است، عنوانی که حضرت ولی امرالله تصریح فرموده اند. و در پاسخ به گروهی از آزادی خواهان که به بهائیت ایراد می گیرند که چرا دین بهائی به فکر اوضاع سیاسی مردم ایران نیست، همین لوح مبارک کافیست که در اینجا رسماً سیستم مشروطه سلطنتی را که در انگلستان بر قرار شده، به مردم ایران سفارش میفرمایند.

(طوبی لمن سمع مانطق به قلمی الأعلی و عمل بما امر به من لدن آمر قدیم)(خوشا برآنکه به گوش گرفت آنچه را که قلم اعلای من

دستور داد و به آن عمل کرد از نزد فرمانروای قدیم) **یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی به مثابه نهالست مقرّ و مستقرّش افئده عباد، باید آنرا به کوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتّحاد و اتّفاقست ،ثبت فرمودیم. (نعیماً للعاملین)**(مژده برای جهانیان) **مکرّر وصیت نموده و می نمائیم دوستان را که از آنچه رائحه فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند.عالم منقلب است و افکار عباد مختلف. (نسئل الله ان یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کل الاحوال انّه هو الغنی المتعال)**(مسئلت داریم از خدا که زینت بخشد آنان را به نور عدل خود و آگاه گرداند آنان را بر آنچه که منفعت دارد برای آنها در همه احوال براستی او غنی متعال است) **از قبل به این کلمه علیا نطق نمودیم. نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در (اخذ)**(کنترل) **نفس امّاره شعله فروزنده.**

سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقرّ سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به اراده خود مسخّر نمود فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است آیا چه شده که مظاهر عزّ کبری ذلت عظمی از برای خود پسندیدند؟ استقامت چه شد؟ عزّت نفس کجا رفت؟ لازال آفتاب بزرگی و دانائی از افق سماء ایران طالع و مُشرق. حال به مقامی تنزّل نموده که بعضی از رجال خود را(ملعب)(بازیچه) **جاهلین نموده‌اند و(شخص مذکور)** (شخص مذکور سید جمال الدین اسد آبادی است که موضوعات مربوط به او در اینترنت وجود دارد) **درباره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیّر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به (باریس)**(پاریس) **توجّه نمود و (جریده)**(روزنامه) **به اسم (عروة الوثقی)**(اسم روزنامه) **طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عکّا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبّت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری این مظلوم درباره او (صمت)**(سکوت) **اختیار کرد. از حق**

می‌طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منوّر دارد.
(له ان یقول الهی الهی ترانی قائماً لدی باب عفوک و عطائک و ناظراً اِلی آفاق مواهبک و الطافک اسئلک بندائک الاحلی و صریر قلمک یا مولی الوری ان توفق عبادک علی ما ینبغی لایامک و یلیق لظهورک و سلطانک انّک انت المقتدر علی ما تشاء یشهد بقوّتک و اقتدارک وعظمتک و عطائک من فی السّموات و الارضین الحمدلک یا اله العالمین ومحبوب افئدة العارفین تری یا الهی کینونة الفقر ارادت بحر غنائک و حقیقة العصیان فرات مغفرتک و عطائک قدّر یا الهی ماینبغی لعظمتک و یلیق لسماء فضلک انّک انت الفضّال الفیاض الآمر الحکیم لا اله الاّ انت القوی الغالب القدیر) برای او می گوئیم. ای خدای من. ای خدای من. می بینی مرا که ایستاده ام در پیش آستان عفو و عطای تو و ناظرم بر افق های مواهب و الطاف تو. در خواست می کنم از تو به ندای شیرینت و آوای قلم تو ای آقای مردمان که موفق کنی بندگان خود را بر آنچه سزاوار ایام تو و لایق ظهور و سلطنت توست. براستی تو مقتدری بر آنچه که مایل باشی. گواهی می دهد به توانائی و اقتدار و عظمت و عطای تو همه اهل آسمانها و زمین ها. سپاس بر تو ای خداوند عالمیان و محبوب قلبهای عارفان، می بینی ای خدای من عنصر فقر اراده نموده دریای ثروت ترا و حقیقت گناهکاری،

رودخانه بخشش و عطای ترا، مقدّر کن ای خدای من آنچه را که سزاوار عظمت تو و لایق آسمان فضل توست. براستی توئی فضّال فیض دهنده امر کننده حکیم. نیست خداوندی جز تو قوی غالب قدیر)

یا حزب الله الیوم باید انظار کل به افق کلمه مبارکه "یفعل ما یشاء" (وحده)(به تنهائی) **متوجّه باشد. چه اگر احدی به این مقام فائز گردد او به نور توحید حقیقی فائز و منوّر و (من دون)**(غیر آن) **آن در کتاب الهی از اصـــحاب ظنون و اوهام مذکور و مرقوم. بشـــنوید ندای مظلوم را و مراتب را حفظ نمائید این فقره بر کل لازم و واجب اســـت. مظلوم در جمیع ایام مِن غیر ســـتر و حجاب (امام وجوه)**(پیش روی) **اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح اســـت از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا. ظلم ظالمین قلم اعلی را از (صـریر)**(صـدا) **باز نداشـت و شـبهات (مریبین)**(شـک کنند گان) **و مفســـدین او را از اظهار کلمه علیا منع ننمود. از حق در جمیع احوال سائل و آملم که اهل بها را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و مقدّس دارد. یا حزب الله عُلمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس امّاره**

مصـون و محفوظ، ایشـان از انجم سـماء عرفان نزد مقصـود عالمیان محسوب. احترام ایشان لازم. ایشانند عیون جاریه و انجم مُضیئه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحور حکمت صمدانیه. (طوبی لمن تمسّک بهم انّه من الفائزین فی کتاب الله ربّ العرش العظیم البهآء من لدی الله ربّ العرش و الثری علیکم یا اهل البهآء و اصحاب السّفینة الحمرآء و علی الذین ســـمعوا ندائکم الأحلی و عملوا بما امروا به فی هذا اللوح العزیز البدیع)(خوشا بر کسی که تمسّک نمود به آنان براستی او از فائزین اســت در کتاب خداوند ربّ عرش و زمین. درود بر شــما ای اهل بهاء و اصحاب سفینه حمراء و بر کسانیکه شنیدند ندای شیرین شما را و عمل کردند به آنچه امر شدند در این لوح عزیز منیع)

لوح مقصود

العالم فی البهاء دکتر نصرت الله حسینی می نویسد: لوح مقصود در نهم صفر سال ۱۲۹۹ هجری قمری و به افتخار میرزا مقصود ساکن قدس شریف ودر پاسخ مرقومات و اشعار مدحیه وی نازل شده و می توان گفت که حاوی چکیده ای از تعالیم سامیه جمال قِدم اسمه الاعظم است .

لازم به تذکر است که این لوح مبارک به انشاء خادم آنحضرت و کاتب وحی به رشته تحریر در آمده و مطالب آن همه نصّ جمال مبارک است. چون به علّت مسمومیّت دست جمال مبارک دچار لغمه گردیده بود و به راحتی قادر به نوشتن نبود. لهذا این امر به کاتب وحی ارجاع گردید و بعد از انشاء روخوانی گردیده و بعد از اصلاح آنحضرت مورد امضاء و مهر مبارک می گردید.

هُوَالله تَعالی شأنه العَظَمَة وَ الإقتِدار

حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از (نقطه اولی)(حضرت باب) **کتب (لاتحصی)**(غیر قابل شمارش) **پدید آورد . و از (کلمه علیا)**(مشیّت اوّلیه) **خلق اوّلین و آخرین ظاهر فرمود و در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را (به ماء)**(به آب) **بیان زنده نماید. اوست مبیّن و اوست مترجم. چه که ناس از ادراک آنچه در کتب الهی از قلم اعلی جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند در هر حال (مُذکِّر)**(به یاد آورنده) **و هادی و معرّف و معلّم لازم. لذا سفرا و انبیاء و اصفیاء فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیل کتب و ارسال رُسل آگاه نمایند و کل عارف شوند به ودیعه ربّانیه که درایشان بنفس ایشان گذاشته**

شده. انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده . به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه اُخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. "حضرت موجود میفرماید " انسان را (به مثابه)(به مانند) معدن که دارای (احجار کریمه)(سنگهای قیمتی) است. مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد . انتهی . اگر نفسی در کتب مُنزله از سماء احدّیه به دیده بصیرت مشاهده نماید و تفکّر کند ادراک مینماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش (خاتم الملک لله منطبع شود)(نگین هستی ازآن خداست منقوش گردد) و شموس عنایت و اشراقات (انجم)(ستارگان) فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید حق جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و نه از تَرک آن نقصی وارد. در هر آن طیر ملکوت بیان به این کلمه ناطق جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود.

اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض رائحه محبّت و اتّحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر (حریّت)(آزادی) **حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش. اگر ارض به انوار آفتاب این مقام منوّر شود (اذاً یصدق أن یقال)**(چون صدق می کند که گفته شود) **(لاتری فیها عوجا و لا امتا)** (دیده نمی شود در آن کجی و ناهمواری)(طه آیه ۱۰۷). **(و الصلاة و السلام علی من ابتسم بظهوره ثغر البطحاء و تعطر بنفحات قمیصه کل الوری الذی اتی لحفظ العباد عن کل ما یضرّهم فی ناسوت الانشاء. تعالی تعالی مقامه عن وصف الممکنات و ذکر الکائنات. به ارتفع خباء النظم فی العالم و علم العرفان بین الامم و علی آله و اصحابه الذین بهم نصبت رایات التوحید و اعلام النصر و التفرید و بهم ارتفع دین الله بین خلقه و ذکره بین عباده. اسألُه تعالی بأن یحفظه عن شرّ اعدائه الذین خرقوا الاحجاب وهتکوا الاستار الی ان نکست رایة الاسلام بین الانام)**

(و صلوات و سلام بر آنکه لبخند زد به ظهور او دهان عربستان و معطّر گشت به رایحه های پوشش او همه انسانها، کسی که بیامد برای حفظ بندگان از همه چیزهائی که زیان آور بود برای آنان در این جهان. متعالسیت متعالیست مقام او از توصیف ممکنات و ذکر کائنات. به او بلند شد خیمه های نظم در جهان و رایت ادراک در بین امّت ها و بر آل او و اصحاب او و کسانیکه به آنان نصب شد پرچم های یگانگی و درفش های امداد و یکتائی و به آنان مرتفع شد دین خدا بین مردم و یاد او بین بندگان. مسئلت می نمایم خداوند را که حفظ فرماید او را از شرّ دشمنانی که پرده دری کردند و پائین کشیدند پوشش ها را تا اینکه شکست رایت اسلام در بین مردم)

(توضیح: میفرماید**". اگر نفسی در کتب مُنزله از سماء احدیّه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکّر کند ادراک مینماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند"** این بیان مبارک باید بسط داده شود تا نتیجه نهائی حاصل شود. این مطلب خلاصه ظهور حضرت بهاءالله است که میخواهد موجودی بسیار بالاتر از انسان پدید بیاورد. سلولهای بدن انسان به تنهائی وجود دارند و دیواری بین آنهاست. به تنهائی اگر سلولی را جدا کنیم بیش از چند ثانیه زنده نمی ماند ولی در قالب اتحّادی بر اساس فرمول طبیعت، خدا آنها را دور هم جمع کرده و جسم انسان را پدید آورده که موجب شده عمر یک سلول به سالهای سال برسد. دیانت بهائی همین کار را میخواهد انجام بدهد. اتحّادی که درآن انسانها نقش یک سلول را بازی می کنند و جامعه ای اُرگانیک و طبیعی پدید می آید که بانی و طرّاح آن همان خداونیست که بشر را خلق کرده است. ناگفته نماند افرادی چون سعدی شیرازی به این راز هستی پی برده بودند و البته هرگز جامه عمل نپوشید. همچنین مائو تسه تونگ به

این مطلب پی برده و جامعه کمونیستی را خلق کرده که طبیعتاً ساخته دست بشر است و در مقایسه با جسم انسان مثل آدم آهنی می ماند و در آن انسانها بخاطر وجود این اتحاد آزادی فردی خود را از دست داه اند. در جوامع غربی این اتحاد در قالب قانون اساسی کشورها وجود دارد که بر عکس جامعه کمونیستی خلق چین، راه گریز برای افراد زرنگ وجود دارد که همیشه در تلاش هستند که بر جامعه بطور کل حکومت کنند و خطر اضمحلال آن وجود دارد که شامل ثروتمندان افسار گسیخته ایست که بطور انفرادی و با داشتن قدرت مالی می توانند ویروسی را درست کنند و ترتیب بشریّت را بدهند که ناشی از آزادی نا متعادل بین آنان و مردم عادی است.

و بعد عرض می شـــود نامه آنجناب رســید و (نفحه)(نســیم) **وصـال از او (متضوّع** (وزان)**. الحمد لله بعد از حکم محکم فراق نسیم قرب و (لقا)**(ملاقات) **مرور نمود و ارض قلب را به ماء ســـرور و فرح تاز فرمود. لله الحمد فی کل الاحوال . انشــــاءالله حق جلّ جلاله عنایت فرماید و جمیع من علی الارض را (بما یحبّ و یرضــی)**(به آنچه دوست دارد و راضــی اســت) **هدایت نماید مشاهده فرمائید سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی به حرب مشــغول و هنگامی به بلاهای ناگهانی معذب. (بأســا و ضـرّاء)**(سختی و زیان) **ارض را احاطه نموده مع ذلک احدی آگاه نه که ســبب آن چیســت و علت**

آن چه. اگر (ناصح حقیقی)(حضرت بهاءالله) کلمه فرموده آنرا بر فساد حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند. انسان متحیّر که چه گوید و چه عرض نماید. دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کل از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند. حضرت موجود میفرماید "

ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار . انتهی .انشاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حق جلّ جلاله‌اند همّت نمایند و (بما ینتفع به من علی الارض)(به آنچه سود می برند همه مردم زمین) قیام فرمایند عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منوّر سازد .حضرت موجود میفرماید "خیمه نظم عالم به دوستون قائم و بر پا، مجازات و مکافات "و درمقام دیگر بلغت (فصحی)(عربی) میفرماید "

(للعدل جندٌ و هی مجازات الاعمال و مکافاتها بهما ارتفع خباء النّظم فی العالم و اخذ کل طاغ زمام نفسه من خشیة الجزاء).انتهی (برای عدالت لشکریست و آن مجازات اعمال و مکافات آنست. به آن دو بلند گردیده خیمه نظم در عالم و اخذ کرده نفس همه خطا کاران را از ترس مجازات)

"و در مقام دیگر میفرماید (یا معشر الامراء لیس فی العالم جندٌ اقوی من العدل و العقل)(ای گروه دولتمندان نیست در عالم لشکری قوی تر از عدل و عقل) **براستی میگویم جُندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست (طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبة العدل انّه غرّة جبین السّلام بین الانام و شامة و جنة الامان فی الامکان)**(خوشا به حال سلطانی که مرور نمود و مشی نمود در پیش روی او رایت عقل و از کنار او کتیبه عدل. براستی آن روشنی جبین آرامش در بین مردم است و شامّه و بهشت آسودگی در این جهان است). **انتهی .**

فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد"و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اوّلیه سکون و راحت امم و(عمار)(تعمیر و بازسازی)**عالم**

میفرماید "لابدّ بر این است مجمع بزرگی در ارض بر پا شود وملوک و سلاطین در آن مجمع (مفاوضه) (گفتگوی چند نفره) در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دُوَل عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبّث شوند و اگر مَلِکی بر مَلِکی برخیزد جمیع متّفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج (مهمّات حربیه)(مهمّات جنگی) و صفوف عسکریه نبوده و نیست (الاّ علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم)(مگر به اندازه حفظ ممالک و شهر های آنان) اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت. انشاء الله ملوک وسلاطین که (مرایای)(آینه های) اسم عزیز الهی اند به این مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند . و همچنین میفرماید "از جمله اموری که سبب اتّحاد و اتّفاق میگردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده میشود آنست که (السُن)(زبانها) مختلفه به یک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط. باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند چه از السن

مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند . انتهی.

عنقریب جمیع اهل عالم به یک لسان و یک خط مزیّن. در این صورت هر نفسی بهر (بلدی)(شهری) توجّه نماید مثل آنست که در (بیت)(خانه) خود وارد شده. این امور لازم و واجب. هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرصه شهود و ظهور آید. الیوم هیکل عدل تحت (مخالب)(چنگال ها) ظلم و اعتساف مشاهده میشود. از حق جلّ جلاله بخواهید تا نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید. چه اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک مینمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده به منزله آفتاب است از برای جهان. راحت و امنیت و مصلحت کل در آنست. والاّ هر یوم بلای جدیدی عالم را اخذ نماید و فتنه تازه ای بر پا شود. انشاءالله نفوس عالم موفق شوند و (سُرج)(چراغها) بیانات مشفقانه را به مصابیح حکمت حفظ نمایند. امید هست که کل به طراز حکمت حقیقی که أُسّ اساس سیاست عالم است

مزيّن گردند. حضرت موجود ميفرمايد " آسمان سياست به نيّر اين كلمه مباركه كه از مشرق اراده اشراق نموده منير و روشن است (ينبغى لكل آمر ان يزن نفسه فى كل يوم بميزان القسط و العدل ثمّ يحكم بين الناس و يأمرهم بما يهديهم الى صراط الحكمة و العقل)(شايسته است كه همه اُمرا كه وزن كنند نفس خود را به ميزان عدالت و مساوات، بعد حكم كنند بين مردمان و امر نمايند آنان را به آنچه كه هدايت كند آنها به راه حكمت و عقل) انتهى.

اينست اسّ سياست و اصل آن. حكيم آگاه از اين كلمه استخراج مينمايد آنچه سبب راحت و امنيت و حفظ نفوس و (دماء)(خونريزى) و امثال آنست. اگر صاحبان افئده از درياى معانى كه در اين الفاظ مستور است بياشامند و آگاه گردند كل شهادت ميدهند بر علوّ بيان و سموّ آن. اين فانى اگر آنچه ادراك نموده عرض نمايد جميع گواهى دهند بر حكمت بالغه الهيه. اسرار سياست در اين كلمه مكنون و آنچه ناس به آن محتاج در او مخزون. اين خادم فانى از حق جلّ جلاله سائل و آمل كه ابصار عالم را به نور حكمت منوّر فرمايد تا كل

ادراک نمایند آنچه را که الیوم لازم است. امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید. حضرت موجود میفرماید" (طوبی لمن اصبح قائما علی خدمة الأمم) (خوشا به حال کسی که بر خیزد بر خدمت امّت ها) و در مقام دیگر میفرماید (لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم) (افتخار در دوست داشتن وطن نیست بلکه در دوست داشتن به جهانست) انتهی. فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن و مقصود از اتّحاد و اتّفاق که در کتب انبیاء از قلم اعلی ثبت شده در امور مخصوصه بوده و خواهد بود نه اتّحادی که سبب اختلاف شود و اتّفاق به آن علت نفاق گردد این مقام اندازه و مقدار است و مقام (اعطاء کل ذی حق حقه)(نهج البلاغه خطبه ۳۷) است (طوبی لمن عرف و فاز و یا حسرة للغافلین)(خوشا بر کسی که فهمید و فائز شد و ای حسرت بر غافلان) آثار طبیعت (بنفسها)(به وجود خودش) بر این شاهد و گواه و هرحکیم بینائی بر آنچه عرض شد مطلع و آگاه مگر نفوسیکه از کوثرانصاف محرومند و در (هیماء) (طلسم) غفلت و (حمیت

جاهلیه هائم)(ابلهی نادانی سرگردانند) **حضرت موجود میفرماید "ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزاند . انتهی.**

توضیح: اتحاد مردم بر اساس فرمول الهی حضرت بهاءالله همه را به شادکامی و قدرت ظاهری و باطنی می کشاند. بر عکس اگر مردم دور هم جمع شوند و برخلاف فرمول حضرت بهاء الله بخواهند اتّحاد ایجاد کنند مانند اتحاد مردم در زیر جمهوری اسلامی که دین قبلی خداست، البته کارشان به ور شکستگی می خورد و تجارت شان سودی ندارد. برای مثال اگر بر اساس فرمول، پزشکی مواد را دور هم جمع کنند و دوائی درست کنند لابد باعث رفع مرض می شود. و اگر شخصی همینطور الله بختگی مواد را بغل هم بگذارد و به خورد مریض بدهد لابد باعث مرگ مریض بیچاره می شود. جمال مبارک خود را طبیب الهی می خواند و کلمات او همان نسخه پزشک است چه قابل فهم باشد و چه نباشد مریض را درمان می کند.

امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکّر و مشورت کامل به (درياق)(نوش دارو) **تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند**

و بطراز صحّت مزين دارند ."حضرت موجود ميفرمايد " آسمان حكمت الهی به دو نيّر روشن و منير مشورت و شفقت. در جميع امور بمشورت متمسّک شويد چه كه اوست سراج هدايت راه نمايد و آگاهی عطا کند . انتهى.

بايد اوّل هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال به آن مشغول گردند تا رائحه فساد از عالم قطع شود و کل به همّت اولیای دولت و ملت در (مهد)(گهواره) امن و امان (مستريح)(راحتی) مشاهده شوند. "حضرت موجود ميفرمايد "علمای عصر بايد ناس را در تحصيل علوم نافعه امر نمايند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند علومی که ازلفظ ابتدا و به لفظ منتهی گردد مفيد نبوده ونخواهد بود. اکثری از حُکمای ايران عمرها به درس حکمت مشغولند وعاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نيست . انتهى.

و در جميع امور بايد رؤسا به اعتدال ناظر باشند چون هر امری که از اعتدال تجاوز نمايد از طراز اثر محروم مشاهده

شود مثلاً حرّیت و تمدّن و امثال آن مع آنکه به قبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرّ گردد. اگر این نقطه تفصیل شود بیان بطول انجامد وبیم آنست که سبب کسالت گردد. از حقّ جلّ جلاله این فانی سائل و آمل که جمیع را خیر عطا فرماید و فی الحقیقه هر نفس دارای او شد دارای کل است. حضرت موجود میفرماید " زبان خرد میگوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز، پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم ۰ انتهی. " و همچنین میفرماید " آسمان خرد به دو آفتاب روشن بردباری و پرهیزکاری انتهی.

یا حبیبی (بحور)(دریاها) مفصّله در این کلمات مختصره مسطور است. (طوبی لنفس عرفت و شربت و فازت و الحسرة للغافلین)(خوشا بر کسی که فهمید و نوشید و فائز شد و حسرت بر غافلان)

این فانی از اهل ارض انصاف طلب مینماید که فی الجمله گوش لطیف رقیق محبوب را که از برای اصغای کلمه حکمت خلق شده از سبحات و اشارات و ظنون و اوهام (لایسمنه و لا یغنیه)(نه چاق می کند و نه سیر)(اشاره به آیه ۷ سوره الغاشیه) **پاک و طاهر نمایند تا ناصح اقبال کند به اظهار آنچه سبب برکت عالم و خیر امم است. حال در اکثر ممالک نور اصلاح (مخمود)**(بی حال) **و خاموش و نار فساد ظاهر و مشتعل. (دو مملکت)**(ایران و ترکیه عثمانی) **عظیمه که هر دو خود را رأس تمدّن و(محیی)**(حیات دهنده) **آن و (مقنّن)**(قانونگزار) **قوانین می شمرند بر حزبی از احزاب که منسوب به حضرت (کلیم)**(موسی) **است قیام نموده اند (ان اعتبروا یا اولی الابصار)**(عبرت گیرید ای اهل بصیرت) **اعتساف شأن انسان نبوده و نیست. در کل احوال باید به انصاف ناظر باشد و بطراز عدل مزیّن از حق بطلبید به ایادی عنایت و تربیت نفوسی چند را از آلایش نفس و هوی مطهّر فرماید تا لله قیام نمایند و (لوجهه)**(بخاطر او) **تکلم کنند که شاید آثار ظلم محو شود و انوار عدل عالم را احاطه نماید.**

ناس غافلند مبیّن لازم است."حضرت موجود میفرماید"حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. انشاء الله ارض از این دو (عطیه کبری)(هدیه بزرگ) محروم نماند و ممنوع نشود. انتهی.

آنچه ذکر شده و میشود نظر به حبّ خدمتی است که این عبد به جمیع من علی الارض داشته و دارد. یا حبیبی در جمیع احوال انسان باید متشبّث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است "حضرت موجود میفرماید "آنچه در این روز پیروز شما را از آلایش پاک نماید و به آسایش رساند همان راه راست بوده و خواهد بود .انتهی.

انشاء الله از همّت اولیا و حکمای ارض اهل عالم (بما ینفعهم)(به آنچه به نفعشان است) آگاه شوند غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ این خادم فانی متحیر است جمیع صاحب بصر و سمعند ولکن از دیدن و شنیدن محروم مشاهده میشوند. حبّ این عبد به آن جناب، خادم را بر آن داشت که به این اوراق مشغول شود والاّ فی الحقیقه ارياح

یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم (یوماً فیوماً)(روز بروز) در تزاید. آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمی‌آید. از حق جلّ جلاله میطلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر منتهی فرماید و به آنچه سزاوار است مؤید دارد. اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود. اگر حکما و عرفای مشفق ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد. (هذا حقٌ لا ریب فیه)(این حقیقت است و شک در آن نیست). (یسأل الخادم همّة من کل ذی همّة لیقوم علی اصلاح البلاد و احیاء الاموات بماء الحکمة و البیان حبّاً لله الفرد الواحد العزیز المنّان)(مسئلت می کند خادم همّت خود را از هر صاحب همّتی که قیام کند بر آبادی شهر ها و احیاء مردگان به آب حکمت و بیان برای محبّت به خدای فرد واحد عزیز منّان) حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر به بیان، و این مقام کلمه است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده چه که جمیع عالم از کلمه و روح آن به مقامات

عالیه رسیده اند و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ و به این دو طراز در صورتی مزیّن که لله گفته شود و به مقتضیات اوقات ونفوس ناظر باشد "حضرت موجود میفرماید (انّ البیان جوهرٌ یطلب النّفوذ و الاعتدال امّا النّفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافیة و امّا الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی ذکرناها فی الالواح)(براستی سخن گفتن جوهریست که نفوذ و اعتدال می طلبد. امّا نفوذ مشروط به قلب فارغ پاک است و امّا اعتدال ممزوج کردن آن به حکمت است که ذکر کردیم در الواح) . انتهی ازبرای هر کلمه روحی است لذا باید متکّلم ومبیّن ملاحظه نمایند و به وقت و مقام کلمه القاء فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود "حضرت موجود میفرماید " یک کلمه به مثابه نار است و(اُخری)(بعدی) به مثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اوّل به کلمه که خاصیت شیر در او باشد تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و به غایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگیست فائز گردند و"همچنین میفرماید "یک کلمه به

مثابه (ربیع)(بهار) **است و نهالهای بستان دانش از او سر سبز و خرّم و کلمه دیگر مانند (سموم)**(آتش) **.انتهی.**

حکیم دانا باید به کمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کل (بما ینبغی للانسان)(به آنچه شایسته انسان است) **فائز شوند. ای حبیب من کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن (لاتحصی)**(بی حساب) **حضرت موجود میفرماید "عالم را کلمه مسخّر نموده و مینماید اوست (مفتاح)**(کلید) **اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. یک تجلی از تجلیاتش در (مرآت حبّ)**(آینه محبت)(حضرت محمد) **اشراق نموده کلمه مبارکه (انا المحبوب)**(اشاره به حدیث معراج است) **در او (منطبع)**(نقش بسته). **بحریست دارا و جامع. هر چه ادراک شود از او ظاهر گردد (تعالی تعالی هذا المقام الأعلی الذی کینونة العلوّ و السّمو تمشی عن ورائه مُهللا مکبّراً)**(تعالی تعالی از این مقام اعلی که اصالت بزرگی و شکوه در پشت آن به تهلیل و تکبیر مشغول است) **انتهی. گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده**

میشوند. بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجره حکمت ممنوع سازد. ایام و ساعات در مرور است. ید قدرت انشاءالله جمیع را حفظ فرماید و به افق دانائی کشاند. (انّ ربّنا الرحمن لهو المؤید العلیم الحکیم)(براستی خداوندگار رحمان ما برای او مؤیّد علیم حکیم است) عرض دیگر آنکه دستخط ثانی آنجناب که از (قدس شریف)(بیت المقدس) ارسال داشته بودند رسید و آنچه در او مذکور و مسطور مشاهده شد و (تلقاء وجه)(محضر حضرت بهاءالله) معروض گشت فرمودند بنویس یا مقصود ندایت را شنیدیم ناله و حنینت را در شوق و اشتیاق اصغاء نمودیم. الحمد لله که عُرف محبّت از هر کلمه ساطع و متضوّع بود. انشاء الله این مقام پاینده بماند. قد(انشد العبد الحاضر ما انشأته)(توجه نمود بنده حاضر به آنچه نوشته اید) مکرّر ذکرت نزد مظلوم مذکور و لحاظ عنایت و شفقت به تو متوجّه. انسان بزرگست همّتش هم باید بزرگ باشد. در اصلاح عالم و آسایش امم از حق می طلبم شما را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار مقام انسان است. در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید چه که

بعضی از (ارباب غرض)(مغرضین) **در صدد بوده و هستند سبحان الله مقام مقدّسی را که جز محبّت و مودّت و عمار و اصلاح از برای عالم و آدم نخواسته به او نسبت داده‌اند آنچه را که لسان و قلم از ذکر آن خجل است. (انّا ذکرناک و نذکرک و نسأله تعالی بان یحفظک بایادی القدرة و القوّة و یعرّفک ما ینفعک فی الاخرة و الاولی انّه مالک العرش و الثّری و مولی الوری لا اله الاّ هو المقتدر القدیر)** (ما ترا ذکر کردیم و به یاد خواهیم داشت و مسئلت داریم از خدا به اینکه حفظ نماید ترا به دستان قدرت و قوّت و بفهماند بر تو آنچه را سود می رساند بر تو در این دنیا و در آخرت براستی او مالک عرش و زمین است و مولای مردم نیست خدائی بجز او مقتدر قدیر) **انشاء الله این مظلوم از اهل وفاست شما را فراموش ننموده و نمینماید . انتهی .**

اینکه مرقوم داشته بودید که اراده است تا (ربیع)(بهار) **در (شام)**(سوریه) **باشند و اگر اسباب فراهم آید به سمت (حدباء)**(شهرموصل) **توجّه نمایند. این خادم فانی از حق جلّ جلاله میطلبد که اسباب آنچه مصلحت است فراهم آورد و**

عنایت فرماید اوســـت قادر و توانا. خلق این (دیار)(عکّا) مع آنکه کمال رأفت نســـبت بهر یک ظاهر شــــد مع ذلک آثار محبّت از ایشــــان مشــــهود نه. آنجناب باید کمال حکمت را ملاحظه فرمایند در کل احوال در صـــــدد اعتراض و انکار بوده و هســتند. حقّ انصــاف عنایت فرماید. دراموراتِ خود آنجناب هم هر چه پیش آید موافق دانند محبوب است. انسان به شــغلی مشــغول باشــد (احبّ)(بهترســت) اســت چه که حین اشــتغال نامِلایمات روزگار کمتر (احصــاء)(شــمردن) میشــود. انشــاء الله در هر مدینه و دیار تشـریف دارند با کمال روح و ریحان و فرح و ســـرور باشــــند. خادم فانی در هر حال آن دوســـت مُکرّم مهربان را فراموش نمی‌نماید. ذاکر بوده و هســـت (الامر لله ربّ العالمین)(امر برای خدای مربّی جهانیان اســـت) انشــاء الله حق توفیق عنایت فرماید و(بمایحبّ و یرضــی)(به آنچه مایل اســـت و رضـــای او اســـت) تأیید نماید. اشـــعار آنجناب فی الحقیقه هر کلمه آن مرآتی بود که مراتب خلوص و محبّت آنجناب بحق و اولیائش در او منطبع (هنیئاً لجنابک بماشربت

رحیق البیان و سلسبیل العرفان و هنیئاً لمن شرب و فاز و ویل للغافلین)(آفرین بر تو باد به اینکه نوشیدی شراب بیان را و چشمه عرفان را و آفرین بر هر که نوشید و فائز شد و وای بر غافلان) **فی الحقیقه بعد از مشاهده بسیار مؤثر افتاد چه که هم حاکی از نور وصال بود و هم مشتعل بنار فراق. در هر حال از فضل بی منتهای الهی مأیوس نیستیم. چه اگر بخواهد ذرّه را خورشید مینماید و قطره را دریا و صد هزار باب میگشاید، در صورتیکه انسان گمان یکی از آن در خاطرش خطورنکرده. غفلت این خادم به مقامی رسیده که از برای حق جلّ جلاله به این کلمات اثبات قدرت مینماید (استغفر الله العظیم عمّا ذکرت و أَذْکُرُ إنّ الخادم یعترف فی کل حین بجریراته العظمی و خطیئاته الکبری و یسأل العفو من بحر غفران ربّه تعالی و ما یجعله خالصاً لوجهه و ناطقاً بذکره و مقبلاً الیه و متّکلاً علیه انّه هو المقتدر الغفور الرّحیم الحمد لله العزیز العلیم)**

(طلب مغفرت می کنم خداوند عظیم را از آنچه ذکر نمودم و ذکر می کنم که خادم معترف است بر اشتباهات و خطایای بزرگ خود و در خواست بخشش می کند از دریای غفران ربّ متعال خود و آنچه را که پاک می گرداند او را برای وجه او

وناطق به یاد او و اقبال کننده بســوی او و متوکّل بر او براســتی او قوی غفور رحیم است . شکربر خدای عزیز و علیم)

عرض دیگر مکالمات (سیاحی)(گردش کننده ای) که در عریضه که بخدمت حضرت مولائی روحی فداه ارسال داشتید این فانی تمام آنرا مشــاهده نمود. مقصــود از تعبیرات آن کل (انتباه)(متوجه کردن) ناس بوده از نوم غفلت. صــد هزار (عزازیل)(شیطان) از اعمال خود انسان ظاهر میشود. چه اگر ناس به تعلیمات الهی تمسّــک نمایند و رفتار کنند اثری از عزازیل در ارض نماند. اختلافات ارض و نفاق و جدال و محاربه و امثال آن ســبب و علت ظهور عزازیل اســت. جبرئیل در امثال این امور داخل نشده و نخواهد شد. عالمی که جز نزاع و جدال و فســاد در او امری ظاهر نه، او مقرّ عرش عزازیل است و محلّ سلطنت او. چه مقدار از اولیاء و اصفیا که شبها ناله نمودند و روزها به نوحه مشغول شدند که شاید یک نسیم خوش معطری از جهت اراده مرور نماید و (روائح مکرهه منتنه)(بادهای کثیف بدبو) را از عالم ببرد و

زایل نماید. و لکن (مقتضیات اعمال غیر طیّبه)(نتیجه کارهای نا پاک) و مجازات آن که از اسّ اساس سیاست الهی محسوب است سبب سدّ و منع شد و نگذاشت آنچه مقصود است ظاهر شود. (لنا ان نصبر فی کل ذلک حتّی یأتی الفرج من الله الغفور الکریم)(بر ماست که صبور باشیم در همه اینها تا فَرَج برسد از خداوند غفور کریم)

(سبحانک یا اله الکائنات و مقصود الممکنات اسألک بالکلمة الّتی بها نادت السّدرة و صاحت الصّخرة و بها سرع المقرّبون الی مقرّ قربک و المخلصون الی مطلع نور وجهک و بضجیج العاشقین فی فراق اصفیائک و حنین المشتاقین عند تجلّیات انوار شمس ظهورک بأن تعرّف عبادک ما اردت لهم بجودک و کرمک ثمّ اکتب لهم من قلمک الاعلی ما یهدیهم الی بحر عطائک و کوثر قربک ای ربّ لا تنظر الیهم باعمالهم فانظر الی سماء رحمتک الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشهود ای ربّ نوّر قلوبهم بانوارمعرفتک و ابصارهم بتجلّیات شمس مواهبک اسألک یا اله الاسماء و

فاطر السّماء بالدّماء الّتی سفکت فی سبیلک و الرّؤوس الّتی ارتفعت علی الرّماح فی حبّک و بالاکباد الّتی ذابت فی هجر اولیائک و بالقلوب الّتی قطعت ارباً ارباً لاعلاء کلمتک بأن تجمع اهل مملکتک علی کلمة واحدة لیعترفنّ الکل بوحدانیتک و فردانیتک لا اله الاّ انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم) **(سبحان بر تو ای اله کائنات و مقصود ممکنات. در خواست مینمایم از تو به کلمه ای که به آن ندا در داد (درخت)**(منظور درختی که با حضرت موسی در کوه طور سخن گفت) **و فریاد کرد (صخره)**(پطرس) **و به آن شتافتند مقربیّن به مقرّ قرب تو و مخلصون به سوی مَطلَع نور روی تو و به ضجّه عاشقان در فراق اصفیای تو و ناله های مشتاقان در پیش تجلیّات انوار شمس ظهورتو به اینکه بشناسانی بندگان خود را در آنچه که اراده فرمودی برایشان به بخشش و کَرَم خود سپس بنویس برای آنان از قلم اعلای خود آنچه را که هدایت می کند آنان را به دریای عطای خود و کوثر قرب خویش. ای خدا نگاه مکن بر آنان به اعمالشان، پس نظر نما به آسمان رحمت خود که پیشی گرفته است در وجود غیب و آشکارا. ای مربّی من نورانی نما دلهای آنان را به انوار معرفت خود و دلهای آنان را به تجلیّات شمس مواهب خود. مسئلت می نمایم ای خداوند اسم ها و خالق آسمان، به خونی که ریخته شد در راه تو و سر هائی که بر افراشته شد بر نیزه ها درعشق تو و جگرهائی که ذوب گردید در هجران اولیای تو و به قلبهائی که قطعه قطعه شد برای تعالی کلمه تو، به اینکه گرد هم آوری**

اهل مملکت خود را بر کلمه یگانگی که اعتراف کنند همه به وحدانیّت و فردانیّت تو. نیست خدائی بجز تو مقتدر متعالی علیم حکیم) **انشاء الله غنی متعال عرض این خادم فانی را به استجابت مقرون فرماید و عباد ارض را به طراز معروف مزیّن نماید و از شئونات منکره مقدّس دارد اوست قادر و اوست توانا و اوست دانا و بینا یسمع و یری و هو السّمیع البصیر.**

لوح اقدس

در کتاب گنج شـایگان آمده اسـت که این لوح مقدس به اعزاز کشـیش مسیحی به نام فارِس سوری نازل شده است و می نویسد که نبیل اعظم به فرمان حضرت بهاءالله از ادرنه به مصر رهسپار می شود که در آنجا به زندان می افتد ودر زندان با کشـیشـی مسـیحی به نام فارس سـوری آشنا شده امر مبارک را به وی تعلیم می دهد و کشیش مزبور عاشق و شـیدای دین بهائی می شـود. در زندان متوجه می شـوند که جمال مبارک با کشتی وارد اسکندریه بندر مصر می شوند که کشیش مسیحی نامه ای را به جمال مبارک از طریق جوانی بنام قنسـطنطین که بعیادت آنها در زندان آمده بود میفرسـتد. جوان مذکور نیز بعد از مشـاهده جمال مبارک ایمان می آورد.

هـذا اللّوح الاقـدس نزّل من الملكوت المقـدّس لمن اقبل این اسـت لوح اقدس نـازل شـده از ملکوت مقدس بر کسـی که اقبال نمود **الی قبلـة العالم الـذی اتی من ســـمـاء القدم بمجده الاعظم** بســـوی قبله عالم ، وجودی که آمد از آســـمان ابدی به جلال عظیمترین خویش

بسم الرّب ذی المجد العظیم

بنام خداوند دارنده مجد عظیم

هذا کتاب من لدنّا الی الذی ما منعته سبحات الاسماء اینست کتابی از نزد ما بر کسی که منع ننمود او را پرده های اسم ها **عن الله فاطر الارض و السّماء لتقرّ به عینه فی ایام** از خداوند آفریدگار زمین و آسمان، که روشن شود به آن، دیده او در ایّام **ربّه المهیمن القیوم قل یا ملأ الأبن ءاحتجبتم باسمی** خدای مُهیمن قیّوم خود، بفرمای:ای پیروان پسر(عیسی) آیا محجوب شدید به اسم من **عن نفسی ما لکم لا تتفکّرون کنتم نادیتم ربّکم** از خود من! چرا نمی اندیشید؟ شما ندا می نمودید خداوندگار **المختار باللّیل والنّهار فلمّا اتی من سماء القدم بمجده** مختار خود را در شب و روز، پس چون آمد از آسمان ابدیت به جلال **الاعظم ما اقبلتم و کنتم من الغافلین فانظروا فی الذین** بزرگ خویش، اقبال نکردید و بودید از غافلان. پس بنگرید در کسانیکه

اعرضوا عن الرّوح اذ اتاهم بسلطانٍ مبين کم من
دوری جستندازعیسی(ع) چون بیامد بر ایشان به شوکتی آشکارا، چه مقداراز
الفریسیین اعتکفوا فی الهیاکل باسمه و کانوا ان
فریسیّون(علمای یهود) اعتکاف کردند در معابد به نام او، و بودند
یتضرّعوا لفراقه فلمّا فتح باب الوصال و اشرق النّور
تضرع کنندگان از فراق او، پس چون گشوده شد درِ وصال و درخشید نور
من مشرق الجمال کفروا باللّه العلیّ العظیم و ما
از مشرق زیبائی(حضرت عیسی) کافر شدند به خدای علی عظیم و نشدند
فازوا بلقائه بعد الذی وعدوا به فی کتاب اشعیا و عن
فائز به لقای او، بعد از آنکه وعده داده شدند به آن در کتاب اشعیاء و از
ورائه فی کتب النّبیین و المرسلین و ما اقبل منهم
قبل او در کتابهای انبیاء و رسولان و نپذیرفتند از آنان
الی مشرق الفضل الاّ الذین لم یکن لهم عزّبین النّاس
بسوی مشرق فضل(حضرت عیسی) مگر کسانیکه نبود ایشانرا عزّتی بین مردم
و الیوم یفتخر باسمه کل ذی عزٍّ مبین و اذکر اذ افتی
وامروزافتخارمیکند به اسم او هر صاحب عزّتی آشکارا. و یاد آورچون فتوی دادند
علی قتله من کان اعلم علماء مصره فی عصره و
بر قتل او کسیکه بود عالمترین علماء کشورش در عصر خود و
امن به من کان یصطاد الحوت فاعتبر و کن من
مؤمن شد بر او کسیکه صیّاد ماهی بود(پطرس) پس عبرت گیر وباش از
المتذکّرین کذلک فانظر فی هذا الزّمان کم من الرّهبان
تذکرّ داده شدگان. همچنین نظر کن در این زمان، چه قدر از رُهبان ها

اعتكفوا فی الکنائس و یدعون الرّوح فلمّا اتی بالحقّ
اعتکاف میکنند درکنیسه ها، میطلبند روح(عیسی)را پس چون ظاهرشد به حقیقت
ما تقرّبوا الیه و کانوا من المبعدین طوبی لمن ترکهم
تقرّب نمیجویند به سوی او و باشند از دورشدگان.خوشا بر آنکه ترک نماید آنها را
و اقبل الی مقصــود من فی السّــموات و الارضــین
و اقبال کند به سوی مقصود(حضرت بهاءالله) آنچه درآسمانها وزمینهاست.
یقرئون الانجیل و لا یقرّون للرّبّ الجلیل بعدالذی اتی
میخوانند انجیل را و اقرار نمی کنند بر خدای جلیل، بعد از آنکه آمد
بملکوتـه المقدّس العزیز الجمیل قل انّـا جئنـا لکم و
به ملکوت مقدّس عزیز جلیل خویش. بفرمای:براستی ما آمدیم برای شما و
حملنا مکاره الدّنیا لخلاصکم اتهربون من الذی فدی
حمل کردیم بدیهای دنیا رابرای خلاص شــما،آیا فرارمیکنیدازکســیکه فدا کرد
نفســه لحیوتکم اتّقوا الله یا ملأ الرّوح و لا تعقّبوا کل
جان خویشرا برای زنده بودن شما،بترسید ازخدا ای پیروان مسیح.تبعیت نکنید هر
عالم بعید هل تظنّون انّـه اراد نفســـــه بعد الذی کان
دانشمند دورافتاده را،آیا گمان کرده اید که اوخود خواهست؟بعد ازآنکه بود
تحت سیوف الأعداء فی کل الاحیان او اراد الدّنیا بعد
زیر شــمشــیر ســتمگران در همه احوال یا دنیا پرســت اســت بعد از
الذی ســجن فی اخرب البلدان فانصــفوا و لا تتّبعوا
که به زندان افکنده شد درخرابترین شهرها،پس انصاف داشته باشید وپیروی نکنید
الظّــالمین ان افتحوا ابواب قلوبکم انّ الرّوح قــائمٌ
ظالمان را، باز گشائید درهای قلوب خویش را، براستی عیسی(ع)ایستاده
خلفها مـالکم ان تبعدوا من اراد ان یقرّبکم الی مقرّ
در پشت آن.چه شد شما راکه دوری میکنید ازآنکه میخواهد نزدیک کند شما را به جایگاه

منیرقل انّا فتحنا لکم ابواب الملکوت هل انتم تغلقون
نورانی .بفرما : براستی ما گشودیم برایتان درهای ملکوت را، آیا شما می بندید
علی وجهی ابواب البیوت ان هذا الاّ خطاء کبیر قل
بر روی من درهای خانه ها را؟ براستی این خطای کبیر است.بفرما:
انّه اتی من السّماء کما اتی منها اوّل مرّة ایاکم ان
براستی او آمد از آسمان، چنانکه آمد از آن، بار اول!مبادا که
تعترضوا علی ما یقول کما اعترض الاحزاب من
اعتراض کنید برآنچه میفرمایدهمانگونه که اعتراض کردند، گروههایی از
قبلکم علی ماقال کذلک یعلّمکم الحقّ ان انتم من
پیش از شما بر آنچه گفتند. اینچنین می آموزاند شما را خدا اگر شما از
العارفین قد اتّصل نهر الاردن بالبحر الاعظم
آگاهانید. همانا متصّل گردید رود أردن به دریای اعظم
و الابن فی الواد المقدّس ینادی لبّیک اللهم لبّیک و
و پسر(حضرت عیسی) در وادی مقدس ندا می کند: لبیّک ای خدای من لبّیک و
الطّور یطوف حول البیت و الشّجر ینادی قد اتی
(کوه) طور طواف میکند در دور خانه (خدا) و درخت ندا در میدهد همانا آمد
المقصود بمجده المنیع قل قد جآء الأب و کمل ما
مقصود(حضرت بهاءالله) بجلال بزرگ. بفرمای همانا آمد پدر(آسمانی)وکامل نمود آنچه را
وعدتم به فی ملکوت الله هذه کلمة الّتی سترها الأبن
وعده داده شد بآن در ملکوت خدا این کلمه را که پنهان نمود پسر(حضرت عیسی)
اذ قال لمن حوله انتم الیوم لا تحملون فلمّا تمّ المیقات
زمانیکه فرمود براطرافیان خویش:امروز شما راتحمّل نیست پس چون تمام شد وقت آن
و اتی الوقت اشرقت الکلمة من افق المشیة ایاکم یا
و فرا رسید زمان، درخشید کلمه از افق اراده ، مبادا شما ای

ملأ الأب ان تدعوها عن ورائكم تمسّكوابها هذا خیر
اهل پدر(آسمانی)که بیفکنیدآنرادرپشت خویش، تمسّک جوئید بر آن، نیکوترست
لکم عمّاعندکم انّه لقریبٌ بالمحسن قد قضت
برای شما، از آنچه نزد خود دارید.براستی نزدیک کسیست که نیکو کار است. همانا گذشت
السّاعةالّتی سترناعلمها عمّن علی الارض کلهاو عن
قیامتی که پنهان داشتیم علم آنرا از هر که روی زمین است کُلاً واز
الملئکة المقرّبین قل انّه شهد لی وانا اشهد له انّه ما
ملائکه مقرّبین، بفرمای براستیکه اوگواه منست وما شاهد اوهستیم،براستی اونکرد
اراد الاّ نفسی و یشهد بذلک کل منصفٍ علیم انّا فی
اراده مگر من را و گواهست به آن هر منصف آگاهی.براستی ما در
بحبوحة البلاء ندع النّاس الی الله مالک الاسماء قل
گرماگرم بلا دعوت می کنیم مردم را بسوی خدای مالک اسماء. بفرمای:
ان استبقوا اِلی ما وعدتم به فی کتب الله و لا تسلکوا
که سبقت گیرید بسوی آنچه وعده داده شدید در کتب خدا و سلوک نکنید
سبیل الجاهلین قد حبس جسدی لعتق انفسکم ان
مسیر گمراهان را. همانا به زندان افتاد جسم من برای آزادی وجودتان که
اقبلوا اِلی الوجه و لا تتّبعوا کل جبّارٍ عنید انّه قبل
اقبال کنید به لقای او و پیروی مکنید هر جابر کینه توزی را.براستی اوپذیرفت
الذّل الکبری لعزّکم وانتم فی وادی الغفلةتحبرون انّه
ذلّت عظیم را برای عزّت شما و شما دروادی غفلت سرگردانید.براستی او
فی اخرب البیوت لأجلکم و انتم فی القصور قاعدون
در خرابترین خانه هاست بخاطر شما و شما در کاخها نشسته اید
قل اما سمعتم صوت الصّارخ الذی کان ان ینادی فی
بفرمای:مگر نشنیدید صدای فریاد کننده(حضرت باب) را که ندا میکند در

برّية البيان و يبشّـــركم بربّكم الرّحمن الا انّه قد اتى
وسعت (کتاب) بیان و بشارت می دهد شما را بر خداوند رحمان، هلا براستی که اوهمانا آمد
بالحقّ فى ظلل التّبيان بالحجّة والبرهان و الموحّدون
بـه حقيقـت درظـلّ تبيـان بـه حجّـت و برهـان، و اهـل توحيد
يرون الملكوت امام وجهه طوبى لمن اقبل اليه و
می بینند ملکوت را پیش روی او، خوشا بر آنکه اقبال کرد به سوی او و
ويلٌ لكل منكرٍ مريب قل للقسّيس قد اتى الرّئيس ان
واویلا بر هر منکر شکّاک.بفرمای به کشیش، همانا آمد رئیس(حضرت بهاءالله)
اخرج عن خلف الحجاب باسـم ربّک مالک الرّقاب و
بیرون بیا از پشـت پرده به اسـم خدای خداوند خویش، مالک الرقاب و
بشّــر النّاس بهذا الظّهور الاكبر العظيم قد جاء روح
بشـــارت دِه مردم را بـه این ظهور برتر عظیم. همـانـا بیامد روح
الحقّ ليرشـدكم اِلى جميع الحقّ انّه لا يتكلم من عند
راستی که ارشاد کند شما را بسوی تمامی حقیقت. براستی او سخن نمیگوید ازپیش
نفســه بل من لدن عليم حكيم قل هذا لهو الذى مجّد
خود، بلکه از نزد (خدای) علیم حکیم. بفرمای اینست آن که بزرگ نمود
الأبن و رفع امره ضـعوا يا اهل الارض ما عندكم و
پسر را(حضرت)عیسی و بلند نمود دین اورا.دور اندازید ای اهل زمین آنچه نزد شماست و
خذوا ما امرتم به من لدن قوى امين قدّسوا آذانكم و
برگیرید آنچه امرشدید به آن از پیش(خدای) قوی امین. پاک کنید گوشهای خود را
و **توجّهوا بقلوبكم لتسمعوا النّدآء الأحلى الذى ارتفع**
توجّه کنید با قلبهای خود که بشـنوید ندای شـیرینی را که برخاسـت
من شـطر السّـيناء مقرّ ربّكم الأبهى انّه يجذبكم الى
ازجانب سیناء، مقرّ خداوند ابهای شمابراستی اوجذب میکند شمارابه سوی

مقام ترون فيه انوار الوجه الّتی اشـــرقت من هذا
مقامی كه می بينيد در آن انوار صـــورتی را كه در خشـــيد از اين
الأفق المنير قل يا ملأ القسّيسين دعوا النّواقيس ثمّ
افق نورانی.بفرمای ای گروه كشيشـان يک سو نهيد ناقوس ها را، سپس
اخرجوا من الكنائس ينبغی لكم اليوم بان تصـــيحوا
خارج شويد از كنيسه ها، سزاوار است برشما كه امروز باينكه نعره كشيد
بين الأمم بهذا الاســم الأعظم اتختارون الصّمت بعد
بين امتّهابه اين اسـم اعظم(حضــرت بهاءالله)آيا اختياركرده ايد سـكوت، بعد از
الذی كل حجرٍ و شـجرٍ يصـيح باعلی النّداء قد اتی
آنكه كل حجَر و شَـجر فرياد برآوردند بـه بالاترين صـــوت كه آمد
الرّب ذو المجد الكبير طوبی لمن سبق اليه انّه ممّن
ربّ مجيد كبير، خوشـا برای آنكه پيشـی گرفت به سـوی او. براستـی هر كه نمود
يثبت اســـمه الی الأبد و يذكرنّه الملأ الأعلی كذلک
ثبت شد نام او تا ابد و ذكر مينمايند او را ملاء اعلی .اينچنين
قضی الأمر من لدی الرّوح فی هذا اللّوح البديع من
جـاری گشـــت دين ازنـزد روح در ايـن لـوح جـديـد. كسـيـكـه
يدع النّاس باسمی انّه منّی و يظهر منه ما يعجزعنه
بخواند مردم را به نام من، براستی او از منست و ظاهر ميشود از او آنچه كه عاجزند ازآن
من علی الأرض كلهـا ان اتّبعوا ســـبيل الرّب و لا
مردم روی زمين تمـامـاً . پيروی كنيد مسـير خدا را و نبـاشـيـد از
تعقبوا الغافلين طوبی لنـائم انتبـه من القوات و قام
پشت سررَوَندگان غافلها.خوشا برخوابيده ای كه بيدار شد از نسائم(حق)وبرخاست
من بين الاموات قاصداً سبيل الرّب الا انّـه من جوهر
در بين مردگان، به قصـد راه خداوند، آگاه باشـيدبراسـتی او از اكسـير

الخلق لدی الحقّ و انّه من الفائزين قل انّه قد اشرق
خلق نزد خداست و براستی اواز فائز شدگان است. بفرمای براستی او همانادرخشید
من جهة الشّرق و ظهر فی الغرب آثاره تفكّروا فيه
از جهت شرق و ظاهر شد در غرب آثار او. تفكر كنيد در آن
يا قوم و لا تكونوا كالذين غفلوا اذ جائتهم
ای قوم و مباشيد از كسانيكه غافل شدند چون بيامد بر آنان
الذكری من لدن عزيز حميد ان استيقظوا من نسمة
ذكر من(حضرت باب) از نزد (خدای) عزيز حميد. بيدار شويد از نسيم
الله انّها فاحت فی العالم طوبی لمن وجدعرفها و كان
خداوند، براستيكه آن وزيد درعالم. خوشا بر كسيكه دريافت بوی آنراوبود
من الموقنين قل يا ملأ الاساقف انتم انجم سماءعلمی
از يقين كنندگان.بفرمای ای گروه أسقفها، شما ستارگان آسمان دانش منيد
فضلی لا يحبّ ان تتساقطوا علی وجه الأرض ولكن
فضل منست كه دوست ندارم كه بيندازم شما را بر زمين وليكن
عدلی يقول هذا ما قضی من لدی الأبن و لا يتغير ما
عدالت من ميگويد، اينست آنچه جاری شد از نزد پسر (حضرت عيسی) و تغيير نمی كندآنچه
خرج من فمه الطّاهر الصّادق الأمين انّ النّاقوس
خارج شد از دهان پاک صادق امانت دار. براستی ناقوس
يصيح باسمی و ينوح لنفسی ولكنّ الرّوح فی سرور
صيحه می زند به نام من و ناله ميكند برای من و لكن روح در سرور
مبين قل جسد الحبيب يشتاق الصّليب و رأسه اراد
آشكار است. بفرمای جسد دوست مشتاق صليب است و رأس او می طلبد
السّنان فی سبيل الرّحمن انّه لا تمنعه عمّا ارادسطوة
نيزه را در سبيل خداوند. براستيكه او را مانع نمی كند آنچه را كه ميخواهدسطوت

الظّالمين قد دعونا كل الاشـــياء اِلی لقاء ربّک مالک
ظالمين. همانا دعوت کرديم همه چيز ها رابه(ديدار) لقاء ربّ تو، مالک
الاسمآءطوبی لمن اقبل الی الله مالک الأسمآء طوبی
اسماء. خوشا بر کسيکه اقبال کرد بسوی خداوند مالک اسماءو خوشا
لمن اقبل الی الله مالک يوم الدّين يا ملأ الرّهبان ان
برکســيکه اقبال کرد بســوی خدای مالک يوم دين. ای گروه رُهبانيّون
اتبعتمونی اجعلکم ورّاثاً لملکوتی و ان عصـــتمونی
اگر تبعيت کنيد مرا، می گمارم شــما را وارثين ملکوت خويش و اگر عصـــيان ورزيد مرا
اصبر بحلمی و انا الغفور الرّحيم ان يا برّ الشّام اين
تحمّل می کنم بصبوری خويش ومنم آمرزنده مهربان. ای سرزمين سوريه کجاست
برّک قد تشرّفت بقدوم الرّب هل وجدت عرف الوصل
مبارکی تو؟همانا مشرّف ميشدی بقدوم خداونداگردمی يافتی بوی وصل را
او تکون من الغافلين قد تحرّکت بيت اللحم من نسمة
يا که خواهی بود از غافلان ؟. همانا به حرکت آمد بيت اللّحم از نسيم
الله نســـمع ندائها تقول يارب الکريم اين اســـتقرّ
خداوند. ميشـــنويم ندای او را، ميگويد ای ربّ کريم کجا مســـتقر گشـــت
مجدک العظيم قد احييتنی نفحات وصـــلک بعد الذی
مجد عظيم تو؟ ، همانا زنده کرد مرا نفحه های وصـــال تو بعد از آنکه
اذابنی هجرک لک الحمد بما کشفت السّبحات و جئت
ذوب کرد مرا دوری تو، شـــکر ترا به آنکه کشـــف فرمودی حجاب ها را و آمدی
مع القوات بجلال مبين ناديناها عن ورآء ســـرادق
بـــا قوايی بـــاجلالی آشـــکـــارا. نـــدا داديم او را از پشـــــت پرده هـــای
العظمة و الکبرياء يا بيت لحم قد ظهر هذا النّور من
عظمت و کبريا: ای بيت اللحم همانا ظاهر شد اين نور(حضرت بهاءالله)از

المشــرق و ســـار الی المغرب الی ان اتاک فی آخر
مشـــرق و ســـیر نمود بـه ســـمت مغرب تـا رســـید بـه تو در آخر
ایامه فاخبرینی هل الأبنآء یعرفون الأب و یقرّون له
عمر خود.اخبارکن مرا آیا پسران میشناسند پدر را و اقرار می کنند براو
او ینکرونه کما انکر القوم من قبل عند ذلک ارتفع
یا انکار می کنند او را همانطور که انکار کردند از قبل،در آن حال بلند شـــد
صریخها و قالت انت العلیم الخبیر انّا نشاهد کلشیء
شیون او و فرمود توئی علیم خبیر.براستی ما گواهی میدهیم همه چیز را
یشهد لنا منهم من یعرف ویشهد واکثرهم یشهدون و
که شـــهادت میدهند برما، از آنانکه میفهمند گواهند و اکثر آنان شـــاهدند و
لا یعرفون قد اخذ اهتزاز اللّقاء طور السّیناء و ارتفع
نمی فهمند . همانا گرفته است اهتزاز لقاء ، طور سیناء را و بلند است
ندائه الأحلی فی ذکر ربّه الأبهی و یقول ای ربّ اجد
ندای شـــیرین او در ذکر خداوند ابهای او و میگوید ای خداوند دریافتم
عرف قمیصـــک کانّک تقرّبت بالآثار و شـــرّفت
بوی قمیص ترا کـه گوئی نزدیـک میگردی بـه آثـار و مشـــرّف نمودی
بقدومک تلک الدّیار طوبی لشـــعبک لو یعرفونک و
به اقدام خویش این ســـرزمین را، خوشـــا بر امّت تو اگر دریابند ترا و
یجدون عرفک فویل للرّاقدین طوبی لـک یـا ایهـا
واجـد گـردنـد بـوی تـرا. پـس وای بـر در خـواب رفـتـگـان. ای
المقبل الی الوجه بما خرقت الاحجاب وکسّـــرت
اقبال کننده بســوی وجه(خدا) بدانچه که پاره کردی حجاب را و شـــکســـتی
الاصـــنام و عرفت مولیک القدیم قد قام علینا اهل
بُت ها را و شـــناختی مولای قدیم خود را. همانا بلند شـــدند بر علیه ما اهل

الفرقـان من دون بينـةٍ و برهـان و عـذّبونـا فی کل
فرقان(مسـلمین) بدون دلیلی و برهانی و معذّب کردند ما را در همه
الاحیان بعذاب جدید ظنّوابانّ البلاء یمنعنا عمّا اردنا
اوقات به عذاب جدیدی. گمان کردند بآنکه بَلا مانع میکند مارا ازآنچه اراده کردیم
فباطلُ ما هم یظنّون انّ ربّک لهو الحاکم علی ما یرید
پس باطل است آنچه گمان ورزیدند.براستی خدای تو او،حاکمست برآنچه اراده کند
ما مررتُ علی شجر الاّ و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت
مرور نکردم بر درختی مگر آنکه خطاب کرد آنرا قلب من ای کاش قطع میشـدی
لاسمی و صلب علیک جسدی هذا ما نزّلناه فی کتاب
به نام من و مصلوب میشد بر تو بدن من .اینست آنچه نازل کردیم آنرا درکتاب
السّــلطان لیکون ذکری لأهل الادیان انّ ربّک لهو
سلطان(ناصر الدین شاه) که باشد ذکری بر اهل ادیان،براستی خدای تو
العلیم الحکیم انّـک لا تحزن بمـا فعلوا انّهم اموات
علیم حکیم است. براستی اندوهگین مشو بآنچه عمل کردند، براستی آنان مردگانند
غیر احیـآء دعهم للموتی ثمّ ولّ وجهـک اِلی محیی
بدون حیات، واگذارآنانرا برمردگان سپس برگردان روی خود را بسوی زنده کننده
العـالمین ایـاک ان یحزنـک مقـالات الـذین غفلوا ان
جهانیان. مبادا غمگین کند ترا مقالات کسـانیکه غافل شـدند، همانا
اسـتقم علی الامر و بلّغ النّـاس بـالحکمـة الکبری
اسـتقـامـت کن بر امر و تبلیغ کن بر مردمـان بـه حکمـت بزرگ
کذلک یأمرک مالک الأرض و السّماء انّه لهو العزیز
اینچنین فرمان میدهد ترا آقای زمین و آسـمـان، براسـتی او عزیز
الکریم سـوف یرفع الله ذکرک و یثبـت من القلم
بزرگوارسـت. در آتیه بلند میگرداند خدا، یاد ترا و ثابت میکند از قلم

الأعلی ما تکلمت به فی حبّه انّه ولیّ المحسنین ذکّر
اعلی آنچه را که تکلّم نمودی به آن در محبت او، براستی او مولای نیکوکاران است. ذکرنما
من قبلی من ســمّی بالمراد قل طوبی لک یا مراد بما
از قبل من شخصی را به اسم مُراد . بگو خوشا بر تو ای مراد بآنکه
نبذت مرادک و اخذت مراد العالمین قل طوبی لراقد
دور انداختی مُراد خود را وگرفتی مُرادعالمیان رابگوخوشا برخوابیده ای
انتبه من نسـماتی طوبی لمیت حی من نفحاتی طُوبی
که بیدارشد ازنسیم های من. خوشا بر مرده ای که زنده شد از نفحات من.خوشا
لعینٍ قرّت بجمالی طوبی لقاصدٍ قصد خباءَعظمتی و
بر چشمی که روشن شد به جمال من. خوشا برقصد کننده ای که قصد کرد خیمه عظمت و
کبریـائی طوبی لخـائف هرب اِلی ظِلّ قبـابی طوبی
کبریای مرا. طوبی بر هراسـنده ای که فرارکرد بسـوی پناه من. خوشـا
لعطشان سرع الی سلسبیل عنایتی طوبی لجائعٍ هرع
برتشنه ای که شتابید بسوی چشمه عنایت من.خوشابرگرسنه ای کهً شتافت
عن الهوی لهوائی و حضــر علی المائدة الّتی نزّلتها
از هوی به هوای من و حضـــور یافت بر مائده ای که نازل شـــد
من سـماء فضـلی طوبی لذلیل تمسّـک بحبل عزّی و
از آسمان فضل من، خوشا برذلیلی که تمسّک جست بریسمان عزّت من و
لفقیر اســتظلّ فی ســرادق غنائی طوبی لجاهل اراد
فقیری که پناه جوئید در سراپرده استغنای من و خوشا بر نادانسته ای که اراده کرد
کوثر علمی و لغافل تمسّک بحبل ذکری طوبی لروحٍ
کوثر دانش مرا و غافلی که تمسّک جست به ریسمان ذکر من خوشا بر روحی کهً
بعـث من نفحتی و دخـل ملکوتی طوبی لنفسٍ
برانگیخته شــد از نفحه من و داخل شــد ملکوت مرا.خوشــا برنفســی که

هزّتها رائحة وصــلى و اجتذبتها اِلى مشــرق امری
رقصاند او را رایحه وصل من ومنجذب کرد او را بسوی مشرق دین من
طوبی لاذن ســمعت و للســان شــهدت و لعین رأت و
خوشا برگوشی که گوش کرد بمن وزبانی که گواهی داد وچشمی که دید و
عرفــت نفس الرّب ذی المجـدِ و الملكوت و ذی
شــنــاخــت نفس(پیغمبر) خـدای دارنـده جلال و ملكوت و دارنـده
العظمــة و الجبروت طوبی للفــائزین طوبی لمن
عظمت و جبروت را. خوشا بر فائز شدگان. خوشا بر کسیکه
اســتضــاء من شــمس کلمتی طوبی لمن زین رأســه
نور گرفت از خورشید کلام من. خوشا برکسی که آذین نمود سر خودرا
باکلیل حبّی طوبی لمن سمع کربی و قام لنصرتی بین
به تاج محبّت من.خوشا برکسیکه شنید فغان مراوقیام نمود بریاری من بین
شــعبی طوبی لمن فدی نفســه فی ســبیلی و حمل
امّتهای من. خوشا برآنکه فدا نمود جان خویش را در راه من و تحمل کرد
الشّدائد لاسمی طوبی لمن اطمئنّ بکلمتی و قام بین
بلایا را برای اسم من. خوشا برآنکه مطمئن شد به کلمه من وقیام نمود بین
الاموات لذکری طوبی لمن انجذب من نغماتی و خرق
مردگان برای ذکرمن.خوشا بکسیکه منجذب گشت ازنغمات من وپاره کرد
السّبحات بقدرتی طوبی لمن وفی بعهدی و ما منعته
حجابهارابقدرت من.خوشا برکسیکه وفاکرد بر میثاق من ومانع ننمود اورا
الدّنیا عن الورود فی بســاط قدســی طوبی لمن انقطع
دنیا از ورود در بساط قدس من. خوشا بر آنکه منقطع گردید

عن ســوائی و طار فی هوآء حبّی و دخل ملکوتی و
از غیر من و پر کشید در هواء محبت من و داخل ملکوت من شد و
شاهد ممالک عزّی و شرب کوثر فضلی و سلسبیل
نگریســـت ممالک عزّت مرا و نوشـــید کوثر فضـــل مرا و چشـــمه
عنایتی و اطّلع بامری و ما سترته فی خزائن کلماتی
عنایت مرا و مطلع شـد بر دین من و آنچه پنهان شـده در آن از خزائن کلمات من
و طلع من افق المعانی بذکری و ثنائی انّه منّی علیه
وسر زد از افق معانی، به یاد من و ستایش من، براستی که او از منست ، بر او
باد **رحمتی و عنایتی و مکرمتی و بهائی .**
رحمت من و لطف من و کرامت من و بهاء من.

لوح کرمل

اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان می نویسد: لوح کَرمِل لوحی است منیع که قریب دوسال قبل از صعود مبارک جمال قدم یعنی به سال ۱۸۹۰میلادی در کوه کرمل که خیام عزت احدیه در آن جبل مقدس برافراشته بود از قلم منیع نازل گردید.

حَبَّذا هذا الیوم الذی فیه تضوعت نفحات الرحمن فی
چه نیکوست این روزی که در آن وزید نفحات خداوند در
الإمکان حَبَّذا هذا الیوم المبارک الذی لا تعادله
(عالم) امکان. چه نیکوست این روز مبارکی که معادله نمی کند آنرا
القرون و الأعصار حبذا هذا الیوم اذ توجه وجه
قرون و اعصار. چه نیکوست این روزی چون توجّه فرمود وجه
القدم الی مقامه اذاً نادت الأَشیآء و عن ورائها الملأ
خداوند بسوی مقام خود، هنگامی که ندا کردند اشیاء و از ماورای آن ملاء
الأعلی یا کرمل انزلی بما اقبل الیک وجه الله مالک
اعلی: ای (کوه)کرمل فرود آی زیرا توجه فرمود بسوی تو روی خدا،مالک
ملکوت الاسمآء و فاطر السمآء اذاً اخذها اهتزاز
ملکوت اسماء و خالق آسمان(حضرت بهاءالله)چون اخذ نمود او را اهتزاز
السرور وَ نادَت باعلی النداء نفسی لاقبالِکَ الفداء و
سرور و ندا کرد به بالاترین صوت، وجودم بر اقبال تو فدا،و
لعنایتکَ الفداء وَ لِتَوَجهک الفداء قَد اَهلکنی یا مَطلع
بر عنایت تو فدا و بر توجه تو فدا. همانا هلاک نمود مرا ای مَحل طلوع
الحَیوة فراقکَ وَ احرقتنی هجرک لکَ الحَمد بما
زندگی، دوری تو و محترق گردانید هجران تو. برتو شکر به اینکه
اَسمَعتَنی ندائکَ وَ شرفتَنی بِقدُومکَ وَ احییتنی من
شنواندی مرا ندای خویش وشرافت بخشیدی مرا بگامهای خود وزنده کردی مراز

نفحات اَیامکَ وَ صَریر قلمکَ الذی جَعَلتَه صوراً بینَ
نفحات دورانِ خویش و صدای قلم خود که قرار دادی آنرا(نفحه) صوربین
عبادک فَلمّا جاء امرک المُبرم نَفَختَ فیه اِذاً قامت
عباد خویش.چون رسید فرمان مُبرم تو، دمیدی در آن، در آن حال برخاست
القیمة الکُبری وَ ظَهَرت الاسرار المکنونة فی خزائن
قیامت کبری و ظاهر گردید اسرار پنهانی در خزینه های
مالِک الأشیآء فَلما بَلغ ندائها اِلی ذاکَ المَقامِ الأَعلی
مالک اشیاء. پس چون رسید ندای او به آن مقام اعلی
قُلنا یا کَرمِل احْمدی رَبکِ قَد کنتِ محترقة بِنارِ
فرمودیم ای کرمل سپاس گزار خداوند خویش را، همانا بودی محترق به آتش
الفِراق اذاً ماج بَحرُ الوصال امامَ وَجهک بذلک قرّت
جدائی. در آن حال مواج گردید دریای وصال درپیش روی تو، به آن روشن گردید
عینک وَ عَین الوُجود وَ ابتَسَم ثغر الغَیب وَ الشهُود
چشم تو و چشم وجود و تبسّم کرد دهان غیب و شهود
طُوبی لَک بِما جَعَلکِ الله فی هذا الیوم مَقر عَرشه وَ
خوشا بر تو به آنچه قرار داد خداوند ترا در این روز مقرّ عرش خویش و
مَطلع آیاتِه وَ مَشرِق بیناته طُوبی لعَبْد طاف حَولکِ
محل طلوع آیات خویش و مشرق بیّنات خود.خوشا برکسیکه طواف کرد دردورتو
وَ ذکَرَ ظهورک وَ بُرُوزک وَ ما فزتِ بهِ مِن فضلِ الله
و ذکرنمود ظهور و بروز ترا و آنچه را که فائز گشتی به آن از فضل خدا
رَبّک خُذی کأسَ البَقاء باسْمِ رَبّک الأبهی ثمَّ
ربّ خود. بر گیر جام بقا را به نام ربّ ابهای خویش ، سپس
اشکریه بما بَدلَ حُزنکِ بالسرُور وَ هَمکِ بالفرَح
سپاس گزار او را به اینکه بَدل کرد اندوه ترا به سرور و غم ترا به شادی

الأكبَر رَحْمة مِن عندِه انّهُ يحب المَقام الذى اســـتَقرّ
بزرگتر، رحمتی از نزد او. براستی او دوست دارد مقامی را که مستقرشد
فيه عَرشه وَ تَشرفَ بقدُومه وَ فازَ بِلقآئه وَ فيهارتفع
در آن عرش او و مشرّف شد به قدمهای او و فائز شد به لقای او و در آن بلند شد
ندائه وَ صَعَدت زَفراته يا كَرمِل بَشّرى صَهْيون قُولى
ندای او و اوج گرفت شیون او. ای کرمل بشارت ده (کوه)صهیون را،بگو
اَتَى المَكنونُ بسُــلطان غَلَبَ العالم وَ بنُور ســاطِع به
آمد (خدای)پنهانی به سـلطه غلبه بر جهان و بنور درخشــنده ای که بهً آن
اشــرقت الأَرض وَ مَنْ عَليها اِياک اَنْ تكُونى متوَقفَة
روشـــنائی یافت زمین و آنچه بر آنســـت. مبادا که باشـــی متوقف
فى مَقامِک اَسْــرعى ثمّ طوفى مَدينَة الله الَّتى نُزِّلَت
در جای خود، بشـــتاب ســـپس طواف کن مدینه خدا را که نازل شـــد
مِنَ السـمآء وَ كَعبَةَ الله الّتى كانَتْ مَطاف المقرّبين وَ
از آســـمان و کعبـه خـدا را کـه بود محـل طـواف مقربّین و
المخلصــين وَ المَلائكةِ العالين وَ احب اَنْ اُبشَــرَ كل
مخلصـــین و فرشـــتگان برترین و خوش دارم که بشـــارت دهم هر
بُقعة مِنْ بقاع الأَرض وَ كل مَدينَـة مِنْ مَدائنها بِهذا
بقعه ای از بقعه های زمین را و هر شـــهری از شـــهر های آنرا به این
الظّهُور الذى بِه انجذبَ فؤادُ الطّور وَ نادَت السّــدرَة
ظهوری که به آن منجذب گردید دل (کوه) طور و ندا کرد سدره
المُلک وَ الملكُوت لله رَبّ الأرباب هذا يوْم فيه بُشّــر
مُلک و ملکوت برای خدای ربّ الارباب . اینست روزی که درآن بشارت داده شد
البَحر وَ البَر و أخبِر بمـا يظهَر مِن بَعد مِنْ عنـايـات
دریا و زمین و اخبار نمود به آنچه ظاهر میشـــود از بعد این از عنایات

اللّٰه المَکنونةِ المَستورة عَن العُقول و الأَبصار سَوف
خدای مکنون، پنهان شده از عقول و ابصار. خواهد
تجری سَفینة اللّٰه عَلیک و یظهرُ اَهلُ البَهآء الذِین
روان میگردد کشتی خدا بر تو و ظاهر می شوند اهل بهاء، کسانیکه
ذَکَرَهُمْ فی کتاب الأسمآء تَبارکَ مَولی الوَری الذی
یاد کرد آنانرا در کتاب اسماء. مبارک باد مولای مردمان که
بذکره انجذبت الذرات وَ نَطَقَ لسان العَظمَة بما کان
به یاد او منجذب گردید ذرّات و سخن گفت لسان عظمت به آنچه بود
مکنوناً فی علمه وَ مخزوناً فی کَنزِ قُدرته انّهُ هوَ
پنهان در علم او و مخزون در کنز قدرت او. براستی او
المهَیمنُ عَلی من فی الأرض وَالسماء باسمه المقتدر
غالب است بر آنچه در زمین و آسمان است به اسم مقتدر
العَزیزِ المَنیع .
عزیز منیع خود

در تفسیر این بیان مبارکه حضرت ولی امراللّٰه درتوقیع مبارک نوروز ١١١مندرج در کتاب توقیعات مبارکه صفحات ٥٦٠ تا ٥٦٢ میفرمایند که این سفینه الهی اشاره به استقرار تشکیلات بهائی که شامل پنج بنا می باشد که عبارتند از **دارالتشریع،دارالاثار، دارالولایه، دارالتبلیغ و کتابخانه بین المللی** است که طبق شواهد فعلی بنای دارالولایه که نصّ صریح حضرت ولی امراللّٰه است در حال حاضر تغییر داده شده به **دارالتحقیق** یعنی کمیته ای در تحت بیت العدل تنزّل داده شده است.

لوح حکمت

سخنی چند
در
باره فلسفه

فلسفه که معنای دوست داشتن عقل و خرد است، مفاهیم ومبانی مختلفی در فرهنگ ملّتها دارد ولی این کلمه که اساساً شامل فلسفه اروپائی است، سر منشأ خود را از یونان باستان می گیرد. بنابرین در روزگار قدیم مجموعه همه علوم در قالب فلسفه شناخته می شد و فیلسوف ظاهراً دانشمندی بود که به علوم آن دوران آشنایی کامل داشت و با مرور زمان که علم به شاخه های مختلف تقسیم شد مبحث فلسفه تجزیه گردیده و مطالعه آن امروز جنبه تاریخی دارد. گرچه شاخه های جدیدی هم به نام فلسفه لسانی در توضیح و منشأ و کاربرد زبان وجود دارد.

امّا فلسفه در اسلام که بهترست از آن به اسم "حِکمت" و عرفان نام ببریم روَند و روشی دیگری دارد و مانند فلسفه اروپائی که در واقع پیش درآمد علوم امروزه بود، حکمت و عرفان اسلامی به دنبال مفهوم و معنای حیات و وجود خداوند میگردد و جنبه عملی پیدا میکند. فلسفه در بهائیت نه تنها در برگیرنده بیان حقایقی است که علم قادر به پاسخ گفتن آن نیست بلکه هنریست که هر فرد با استفاده از آن اکثر امور زندگی خود را بر اساس علم و عقل در جریان می اندازد. دین بیان حقایقی است که فیلسوف و معلّم آن را تشریح کرده و آنرا قابل درک مردم در زمانهای مختلف میکند. ما بیش از نوَد درصد زندگی خود را از طریق فلسفه شخصی پیش می بریم. از ازدواج کردن و معاشرت و دوستی تا خریدن خانه و ماشین و لباس و تربیت اولاد و غیره و غیره همه با فلسفه صورت می گیرد و آن

همان برداشتی است که ما از زندگی و دین پیدا کرده ایم که اگرغلط و اشتباه باشد ما را به بدبختی و بیچارگی می کشـــاند و اگر درســـت و منطقی باشـــد منجر به خوشـبختی در زندگی اسـت. دیانت فلسـفه نیسـت بلکه خمیر مایه آنسـت و این ما هستیم که با فهم خود از گِل دین استفاده کرده برداشت خود را چون مجسمه سازی شکل و هستی میدهیم. دیانت مانند معدنیست که ما با استفاده از شعور خود گوهر و جواهر آنرا از خاک وگل جدا میکنیم.

خداوند در دیانت بهائی وجود مجهولیست که قوّه فکری ما قادر به درک آن نیست و تعاریف ما از خداشـناسـی همه باز میگرد به پیغمبر خدا که آفریننده دین اسـت. پیامبران مانند تصویر در تلویزیون هستند که با تمام گویائی و درستی و صحّت آن فقط باز گوکننده تصـویری محدود و در زمانی محدود از خدا هسـتند روی این اصـل اگر به تصـویر تلویزیون از شـخصـی می توان تصـویر را خود آن شـخص خواند، پیغمبران را هم میتوان به همین معیار خدا دانســـت. بنابرین هر چه ما از خدا میدانیم همه به تصویر و لقای حقیقی او یعنی پیغمبر او باز میگردد و ماسوای آن همه جزخیالاتی پوچ نیست.

پیامبران و مظاهران خداوند بزرگ نوعیّتی متفاوت با دیگران دارند. یعنی همان فاصـــله ای که بین ما و حیوانات اســـت بین ما و پیغمبران خدا وجود دارد. فهم حیوان به ما به اندازه درک و بینش حیوانی خود حیوانسـت. مثلاً یک گربه انسـان را در حدّ درک یگ گربه بیشـتر نمی تواند ببیند. به همچنین تعاریف و تشـریحات ما از پیامبران خدا حدّ شعور ما را می رساند نه آگاهی حقیقی بر وجود این وجود مقدسه. بقول مولوی بزرگ

نقش او فانی او شد آینه　　　غیر نقش روی غیر آنجای نه

گر کنی تُف سوی روی خود کنی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور زنی بر آینه بر خود زنی
ور ببینی روی زشت آنهم توئی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور ببینی عیسی مریم توئی
او نه اینست و نه آن او ساده است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نقش تو در پیش تو بنهاده است

رسـولان برحق خدا گرچه در میان مردم بزرگ می شـوند ولی حکایت آنان مانند داستان تارزان است که میمونها او را می پرورند ولی در آخر خط انسان بودن را نمی توانند به او یاد بدهند. همچنین انسـانها میتوانند هزاران چیز را به پیغمبران بیاموزانند ولی درس پیغمبری در ذات خود وجود پیغمبر خدا هسـت و انسـانها از آن بی خبرند و تمام توضیحات و تشریحاتشـان حاکی از خودشـان است و محدود بر فهم بشـریسـت. در این رابطه پیغمبران می توانند اشـتباه کنند و دچار حواس پرتی بشوند وهزار ضعف دیگر که ممکن است انسانهای دیگر نداشته باشند ولی تمام این حرفها آنها را از درجه پیغمبری سـاقط نمی کند چون این ذات وجودی آنهاسـت. مثلاً میمونها که بهتر از تارزان میپرند و سـگها که قوّه بویایی قویتری از انسـان دارند. اسـبها بهتر می شـنوند و عقابها بهتر می بینند ولی با تمام این حرفها قوه فکری انسـان بر همه قوای حیوانات غلبه می کند. همچنین اسـت حالت پیامبران با انسـانها. دیانت پیامبران خدا مانند دیگر موجودات طبیعی حالت طبیعی دارد. مثلاً در طبیعت علم ریاضی و حساب و هندسه به آنگونه که ما اختراع کرده ایم وجود ندارد و هیچیک از اشـکال طبیعی شـکل هندسـی مثلّث و مربّع و دایره ندارند. فیزیک طبیعی با علم فیزیک ما که از طریق آن دسـتگاههای مختلف را بکار می اندازیم فرق می کند. قوانین فیزیک در درون اتم با قوانین خارج از اتم متفاوت است. در جواب کشف این مسئله به وسیله هایزنبرگ آلمانی، اینشتین پاسخ داد که **"خدا تاس نمی اندازد"** و بعد معلوم شـد که اشـتباه می کرده اسـت. دیانت

خدا با قوانین ما متفاوت است. در کلام خداوند علم دستور زبان و جمله بندی که از اختراعات ماست وجود ندارد. زیبائی کلام خدا به طرز طبیعی است مثل صدای باد است نه سنفونی موسیقیدانها. از اینرو کتاب خدا را نمی توان با کتابهای ما مقایسه کرد. این عقیده جدیدی نیست که بنده ارائه داده باشم در همه کتب خدا به صراحت گفته شده است که پیامبران نوعی دیگری از وجود هستند. مثلاً حضرت عیسی از خود به نام شبان یاد کرده انسانها را گوسفند قلمداد می کند و این از روی بی احترامی به مقام انسان نیست بلکه اشاره بر تفاوت وجود او با دیگرانست چون میفرماید شما نیز مانند من باید پسران خدا بشوید. فلسفه اطاعت از پیغمبران و قوانین آنها همانند اطاعت از پزشک است که نسخه را صادر می کند که مقصد دیکتاتوری و خواری انسان را در بر نمی گیرد بلکه صحّت و سلامتی او را تضمین می نماید.

اگر شخصی مجانست و شباهت طبیعت را با کتب وحی مطالعه عمیق کند در می یابد که چون طبیعت و کتب وحی هر دو محصول دست خداست این دو پدیده هردو از فایده و زیان های مشترکی برخوردارند. یعنی همانطور که در طبیعت باتلاق و صحرا و سمّ و دوا وجود دارد در کتاب خدا هم این موضوع صدق دارد و از همین روست که می فرماید: **"یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء"** و در این راستا می توان گفت فیلسوف کسی است که طبیعت و یا کتاب خدا را مورد استفاده قرار داده و از آن بعنوان مواد اولیّه استفاده کرده پدیده های جدیدی را اختراع می کند که مستقیماً در طبیعت و کتاب خدا وجود ندارد. مثال بارز آن مثنوی معنوی مولاناست که مواد اوّلیه آن قرآن مجید است. پس ما دو نوع فیلسوف داریم. اول آنکه با مواد طبیعی دانشمندان ومخترعان اشیاء جدیدی را پدید می آورند که به

آنان فیلســوف مادّی باید گفت و گروه بعدی با اســتفاده از عقاید و نظریات کتاب خدا، کتب جدیدی را بوجود می آورند مانند حضــرت مولانا و یا **"جوجه اردک زشت"** اثر هانس کریستیان اندرسن که به آنان می توان فیلسوف الهی گفت.

مطالب این لوح در مورد حکماء و کلمات آنان که در داخل پرانتز گذاشته شده نقل قول از کتاب مِلل و نِحل جلد دوم اثر شــهرســتانی اســت و صــحّت و سُــقم آنرا حضرت بهاءالله تضمین نفرموده و نقل قول آن بخاطر اعتقاد مخاطب به این لوح از این کتاب است.

بسمه المُبدع العَلیم الحکیم

به نام جدید کننده آگاه خردمند

کتاب انزلـه الرّحمن من ملکوت البیـان و انّـه لروح
نوشـــتاری که نازل کرد خداوند ازملکوت ســخن و براســـتی او، روح
الحیوان لاهل الامکان تعالی الله ربّ العالمین یذکر
زندگی برای اهل جهان اســت.برتر باد خدای مربّی جهانیان. ذکر می کند
فیه من یذکر الله ربّه انّه لهو النّبیل فی لوح عظیم یا
درآن آنکه بیاد میاورد خداوند مربیّ خودرا.براستی او"نبیل"درلوح عظیم است.ای
محمّد اســمع النّداء من شــطر الکبریا من السّــدرة
مـحـمـد، بشـــنـو نـدا را از شـــطـر کـبـریـا از ســـدره
المرتفعة علی ارض الزّعفران انّه لا اله الاّ انا العلیم
برافراشـته شـده بر ارض زعفران، براسـتی نیسـت خدائی جز من
علیم **الحکیم کن هبوبَ الرّحم لاشـــجار الامکان و**
خردمند. باش نســـائم خداوند برای درختان جهان(بشـــریّت) و
مربّیها باسم ربّک العادل الخبیرانّا اردنا ان نذکرَ لک
بپروران آنانرابنام خداوندعادل خبیرخویش.براســـتی ماراراده کردیم که ذکرکنیم بر
تو **ما یتذکّر به النّاس لیدَعُنّ ما عندهم و یتوجّهنّ اِلی**
آنچه را که تذکّر دادیم به مردم که یکســو نهند آنچه دارند و متوجه گردند بســوی

اللهِ مولی المخلصـین انّا ننصـح العبادَ فی هذه الایامِ
خدای مولای خالصـان. براسـتی ما اندرز میدهیم بندگان را در این ایّامی
الّتی فیها تغبّر وجهُ العدل وانارت وَجنـةُ الجهل و
که در آن غبار آلوده گردیده صورت عدالت ومیسوزد گونه ها را جهل و
هُتِکَ سِترُ العقل و غاضت الرّاحةُ و الوفاء وفاضتِ
بی حرمت گردیده ردای عقل، ودر غیض آمده است آسـایش و وفا وفَوَران نموده
المحنةُ و البلاء و فیها نُقِضَتِ العُهودُ و نُکِثَتِ العقودُ
رنج وبلا و درآن(دوران) شکسته است عهد ها ونقض گردیده قراردادها
لا تَدری نفس ما یبصِرُه و یعمیه و ما یضِلُّه و یهدْیه
نمیفهمد نفسی آنچه بصیرت وتاریکی میدهد اورا، وآنچه ضلالت وهدایت اوست
قل یا قوم دعوا الرّذائل و خُذوا الفضـائلَ کونوا قدوةً
بفرما: ای قوم یکسو نهید رذالت را واخذ کنید فضـائل را، باشید مثالی بر
حسـنةً بین النّاس و صـحیفةً یتذکر بها الأناس مَنْ
نیکی بین مردم و کتـابی کـه تذکّر داده شـوند بـه آن مردم. هر کـه
قام لخدمة الامر له أن یصـدع بالحکمة و یسـعی فی
قیام نمود بر خدمت دین، بر اوست که مُدّل برحکمت شود و سعی کند در
ازالة الجهل عن بین البریة قل أن اتّحدوا فی کلمتکم
نـابودی جهل از بین مردم. بفرمـا: کـه متحد شـوید در کلام باهمدیگر
و اتّفقوا فی رأیکم و اجعلوا اشـراقَکم افضـلَ من
و اتفاق در آراء خود نمائید. صـبح خود را بهتر از
عشیکم و غَدَکم احسنَ من امسکم فضل الانسان فی
شـب خود و فردای خویش را بهتر از دیروز خودنمـائید. برتری انسـان در
الخدمة و الکمال لا فی الزّینة و الثروة و المال
خدمت و کمال است نـه در زینـت و ثـروت و مـال

اجعلوااقوالكم مقدّسةً عن الزّيغ و الهوى و اعمالكم
قرار دهيد سخنان خود را پاكيزه از انحراف و هوى و اعمال خود را
منزّهةً عن الرّيب الرّيا قل لا تصرفوا نقودَ اعمارِكم
منزّه از ريب و ريا . بفرما: خرج نكنيد پولهاى عُمرخود را
النّفيسةِ فى المشتهياتِ النفسية و لا تقتصروا الامورَ
(كه)ذيقيمت است در خَواهش نفس و خلاصه نكنيد امور را
على منافعكم الشخصية انفِقوا اذا وجدتم و اصبروا
بر منافع شخصى خود. انفاق كنيد چون دارا شديد و صبور باشيد
اذا فَقدتم انّ بعد كل شدّةٍ رخاء و مع كل كدر صفاء
هنگام فقيرى. براستى بعد هر سختى راحتى است و باهر كدورتى صفاست
اجتنبوا التّكاهل و التّكاسل و تمسّكوا بما ينتفع به
دورى كنيد از تنبلى وكسالت وتمسّك جوئيد به آنچه منفعت ميرسد باآن به
العالم من الصّغير و الكبير و الشّيوخ و الارامل قل
عالم از صغير و كبير و پير و بى همسر. بفرما:
اياكم ان تزرعوا زُؤانَ الخصومة بين البرية و شوك
مبادا كه بكاريد تخم خصومت بين مردم و خار
الشكوك فى القلوب الصّافية المنيرة قل يا احبّاء الله
ترديد در قلبهاى صاف نورانى. بفرما : اى دوستان خداوند
لا تعملوا ما يتكدّربه صافى سلسبيل المحبّة و ينقطع
نكنيد عمل به آنچه كه مكدّر ميكند صفاى چشمه محبّت را و قطع ميكند
به عَرْفُ المودّة لعمرى قد خُلقتم للوداد لا للضّغينة
بوى مودّت را. سوگند بر خويشتن، همانا آفريدم شما را براى دوستى، نه دشمنى
والعناد ليس الفخرُ لحبّكم انفُسَكم بل لحبّ ابناء
وكينه ورزى. نيست افتخارى بر عشقتان به خودتان، بلكه عشق ابناء

جنسكم و ليس الفضلُ لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبُّ
همنوعتان. ونيست فضلى برآنكه دوست دارد وطن را، بلكه آنكه دوست دارد
العالم كونوا فى الطّرف عفيفاً و فى اليد أميناً و فى
جهان را. باشيد در ديدگان، پاكدامن و در دست ،امانت دار و در
اللّسان صادقاً و فى القلب متذكراً لا تُسقطوا منزلة
زبان حقيقت گو و در قلب متذكرو پائين نياوريد منزلت
العلماء فى البهاء و لا تصغّروا قدرَ من يعدل بينكم
دانشمندان بهائى را. كم نشمريد قدر آنكه دادگسترى مى نمايد در بينتان
من الامراء اجعلوا جُندَكُم العدلَ و سلاحَكم العقلَ و
از كشور داران. قرار دهيد سپاه خود را عدالت و اسلحه خود را خِرد و
شِيمَكُم العفوَ و الفضلَ و ما تفرح به افئدة المقرّبين
سرشت خود را عفو و فضل و آنچه كه شاد ميكند دلهاى مقرّبين را.
لعمرى قد احزننى ما ذكرتَ من الاحزان لا تنظر إلى
سوگند برخويشتن همانا محزون ميكند مرا آنچه ذكر ميكنى از غمها. منگر به
الخلق و اعمالهم بل اِلى الحقّ وسلطانه انّه يذكّرك
خلق و اعمالشان بلكه برخدا و سلطنت او. براستى كه او ذكر ميكند ترا
بما كان مبدء فرح العالمين إشْرب كوثَرالسّرور من
به آنچه كه باشد مبدء شادى جهانيان. بنوش كوثر سُرور را از
قدح بيان مطلع الظّهور الذى يذكرك فى هذا الحصن
جام بيان مَطلَع ظهور(حضرت بهاءالله) كه به ياد مياورد ترا دراين حصن
المتين وأفرِغ جهدَك فى احقاق الحقّ بالحكمة و
متين. و مبذول دار تلاش خود را در احقاق حق با خردمندى و
البيان و ازهاق الباطل عن بى الامكان كذلك يأمرك
سخنگوئى و از بين بِبَر باطل را بين مردم. اينچنين امر ميفرمايد ترا

مشـــرق العرفان من هذا الافق المنير يا ايها النّاطق
مشـــرق عرفـان(حضــــرت بهـاءالله) از این افق نورانی. ای ســـخنگو
باســـمی اُنظُرِ النّاسَ و ما عملوا فی ایامی انّا نزّلنا
به نام من . نظر کن مردمان را وآنچه نمودند دردوران من.ما نازل کردیم
لاحدٍ من الامراء مـا عجز عنـه من علی الارض و
بـه یکی از امراء آنچـه را کـه عـاجز شـــدنـد از آن اهـل ارض و
ســألناه أن یجمعَنا مع علماء العصــر لیظهر لَه حجّة
خواستارشدیم که قراردهندما را باعلماءعصرکه ظاهر شود برای اوحجّت
الله و برهانه و عظمته و ســـــلطانه و ما اردنا بذلک
خـدا و برهـان آن و عظمـت آن و ســـلطـه آن، و اراده نکردیم بـه آن
الاّ الخیر المحض انّه ارتکب ما ناح به سکّان مدائن
مگر خیر محض. براستی مرتکب شد آنچه را که نوحه نمودساکنین مدائن
العدل و الانصاف وبذلک قضی بینی و بینه انّ ربّک
عدل و انصاف و به آن قضاوت شد بین من و بین او، براستی خداوند تو
لهو الحـاکم الخبیر و مع مـا تراه کیف یقدر ان یطیر
او حاکم با خبر است،و با آنچه مشاهده میکنی،چگونه میتواندکه پرواز کند
الطّیر الالهی فی هواء المعـانی بعد مـا انکســـرت
طیر الهی(حضـــرت بهاءالله) در هوای معانی بعد از آنکه شـــکســـتند
قوادمُهُ باحجار الظّنون و البغضـاء و حُبِسَ فی سجن
بالهای او را به ســـنگهای خیالات و دشـــمنی و محبوس شـــد در زندان
بُنِی من الصّخرة الملسـاء لعمرُ الله انّ القومَ فی ظلم
ســاخته شـده از سـنگ سـخت. سـوگند بر خدا براسـتی مردم در ظلمی
عظیم و امّا مـا ذکرت فی بدأ الخلق فهذا مقام یختلف
عظیمند.وامّا آنچه ذکرکردی درابتدای خلقت ،این مقامیســت که فرق میکند

باختلاف الافئدة و الانظار لو تقول انّه كان و يكون
به اختلاف افکار و نظرها. اگر بگوئی براستی آن بوده و خواهد بود
هذا حقّ و لو تقول كما ذكرفی الكتب المقدّسة انّه لا
این حقیقتست واگربگوئی آنطورکه ذکرشده درکتب مقدس، براستی نیست
ريب فيه نزّل من لدى الله ربّ العالمين انّه كان كنزاً
شکی در آن، نازل شده از نزدخدای ربّ عالمیان.براستی اوبوده است گنج
مخفياً و هذا مقام لا يعبّر بعبارة و لا يشارباشارة و
پنهان، و این مقامیست که تعبیر نمیشود به عبارت و اشاره نمیشود به اشاره و
فی مقام أحبَبْتُ أنْ أُعْرَفَ كان الحقّ و الخلق فی ظلّه
در مقام " دوست داشتم که شناخته شوم" بود حق و خلق در زیر سایه او
من الاوّل الذى لا اوّل له الآ انّه مسبوق بالاوّلية الّتى
از اوّلی که نیست اول بر آن. آگاه باش براستی او(خدا) مسبوق به اولیّتی است که
لا تعرف بالاوّلية و بالعلّة الّتى لم يعرفها كل عالم
شناخته نمیشود به اولیّت و به علتّی که درک نمیکند هر دانشمند
عليم قد كان ما كان و لم يكن مثلَ ما تراه اليوم و ما
علیمی.همانابوده(عالم وجود) آنچه وجود داشته و نبوده مثل آنچه امروز میبینی و آنچه
كان تكوّن من الحرارة المحدثة من امتزاج الفاعل و
بوده(جهان) درست شده از حرارت احداث شده از امتزاج فاعل و
المنفعل الذى هو عينه و غيره كذلك ينبّئك النّبأ
منفعلی که آن عیناً خود آنست و غیر آنست. اینچنین خبر میدهد ترا نباء
الأعظم من هذا البناء العظيم إنّ الفاعلين و المنفعلين
اعظم(حضرت بهاءالله) ازین بنای عظیم. براستی فاعلین و منفعلین
قد خُلقت من كلمة الله المطاعة و انّها هى علّة الخلق
همانا خلق شدند از کلمه خداوند اطاعت شده. براستی او علّت خلقت است

و ما سـوا‌ها مخلوق معلول انّ ربّک لهو المبين

و ماسـواى آن مخلوق معلولند. براستى كه خداى تو، او بيان كننده

الحكيم ثمّ اعلَم أنّ كلامَ الله عزّ وجلّ اعلى و اجلّ

حكيم است.همچنين بدان براستى كلام خداوند عزوجل برترو جليل ترست

من ان يكونَ ممّا تدركه الحواسّ لانّه ليس بطبيعة و

ازآن كه بشود(درک شونده) آنچه را كه درک ميكند آنرا حواس. براستى نيست به طبيعت و

لا بجوهرقد كان مقدّساً عن العناصـر المعروفة و

نه به جوهر. همانا بوده است جدا از عناصر معروفه و

الأُسطُقسّات العوالى المذكورة و انّه ظهر من غير

عناصر چهارگانه(آب و اتش وخاک و هوا)مذكوره وبراستى آن ظاهر شد از غير

لفظ و صـوت و هو امر الله المهيمن على العالمين

لفظ و صوت و آن فرمان خداى مسلّط بر جهانيان است

انّه ما انقطع عن العالم و هو الفيض الاعظم الذى

براستى آن جدا نشده از جهان و آن فيض اعظميست كه

كان علّة الفيوضات و هو الكون المقدّس عمّا كان و

بوده علّت فيض ها و آن هستى مقدس است از آنچه بوده و

ما يكون انّا لا نحبّ ان نفصّل هذا المقام لانّ آذان

آنچه خواهد بود.براستى مادوست نداريم كه تفصيل دهيم اين مقامرا، زيرا گوشهاى

المُعرضين ممدودة الينا ليستمعوا ما يعترضون به

معرضين دراز شده به سوى ما كه بشنوند آنچه را كه اعتراض كنند به آن

على الله المهيمن القيوم لانّهم لا ينالون بسرّ العلم و

بر خداى مهيمن قيّوم. براستى كه آنان آگاهى ندارند به راز دانش و

الحكمة عمّا ظهر من مطلع نور الاحدية لذا

حكمتى كه ظاهر شد از مَطلَع نور احديّت(حضرت بهاءالله) لذا

يعترضـــون و يصـــيحون و الحقّ ان يقـال انّهم
اعتراض می کنند و شـــیون می کنند. و حقیقت اســـت اگر بگوئی آنان
يعترضـــون على ما عرفوه لا على ما بينه المبين و
اعتراض می کنند بر آنچه نمی فهمند،نه برآنچه تشریح میکند بیان کننده و
انبأه الحقّ علاّم الغيوب ترجع اعتراضاتهم كلها على
خبر میدهد خدای علاّم الغیب. بر میگردد اعتراضـــاتشـــان تماماً بر
انفســـهم و هم لعمرک لا يفقهون لابدّ لكل امر من
خودشـــان و آنان، بجان خودت قسـم نمی فهمند. لابد برای هر امری
مبدأ و لكل بناء من بان و انّه هذه العلّة الّتى سـبقت
آغازیست و برای هر بنایی، بانیی است. و براستی اینست علّتی که پیشی گرفته
الكون المزينَ بالطراز القديم مع تجدّده و حدوثه فى
هســـتی را، تزیین یافته به لباس ابدیّت با(همه) تجدّد و احداثش در
كل حين تعالى الحكيم الذى خلق هذا البناء الكريم
همه اوقات. چه بزرگ اســـت حکیمی که خلق نمود این بنای بزرگوار را.
فانظر العالم و تفكّر فيه انّه يريک كتاب نفســـه و ما
پس مشاهده کن جهان را و تفکّر نما در آن، مینمایاند کتاب وجودخویش را و آنچه
سُطر فيه من قلم ربّک الصّانع الخبير و يخبرک بما
مرقوم شده در آن از قلم خداوند تو، صانع آگاه. و خبر میدهد ترا به آنچه
فيه و عليه و يفصـــح لک على شـــأن يغنيک عن كل
در آنست و بر آنست و میگشاید بر تو بشأنی که مستغنی میکند ترا ازهر
مبين فصـيح قل انّ الطّبيعةَ بكينونتها مظهر اسـمى
ســـخنگوی پرفصـــاحت. بفرما:براســـتی طبیعت به ذات خود مظهراســـم
المبتعث و المكوّن و قد تختلف ظهوراتها بسـبب من
برانگیزنده و تکوین کننده منست.وهمانا فرق میکند ظهورات آن بسببی از

الاســـــباب و فی اختلافها لآیات للمُتفرّسـ‍ـــــین و هی

از اسباب و دراختلاف آن نشانه هایی است برای اهل فراست.و آن(نشانه)

الارادة و ظهورها فی رتبة الإمکان بنفس الامکان و

اراده اســـــت و ظهور آن در رتبه امکان به وجود خود مکان اســـــت و

انّـها لتقدیر من مقدّر علیم و لو قیل إنّـها لهی المشـیة

براستی آن تقدیری است از تقدیر کننده آگاه. و اگر گفته شود که آن مشیّت

الامکانیة لیس لأحدان یعترضَ علیه و قدّر فیها قدرة

امکانی اسـت، نیسـت بر احدی که اعتراض کند بر آن و مقدرّ کرده در آن قدرتی،

عجز عن ادراک کنهها العالمون انّ البصـیرَ لا یری

عاجزســـت از فهم ذات آن دانشـــمندان. براســـتی روشـــن فکر نمی بیند

فیها الاّ تجّلی اســـمنا المکوّن قل هذا کون لا یدرکه

در آن الاّ تجلّی اسم تکوین کننده ما را. بفرما: این هستیی است که نمی گیرد آنرا

الفســـاد و تحیرت الطبّیعةُ من ظهوره و برهانِه و

تبـاهی و ســـرگردان اســـــت طبیعـت از ظهور آن و برهـان آن و

اشـــراقه الذی احاط العالمین لیس لجنابک أن تلتفت

اشراق آن که احاطه کرده است جهانیان را. نیست برای جناب عالی که ملتفت شوید

درکتاب Tablets of Bahá'u'lláh Revealed After the Kitáb-i-Aqdas

صفحه ٥٦ این بیان مبارکه به□بان انگلیسی چنین ترجمه شده

Nature is God's Will and is its expression in and through the contingent world

این ترجمه غلط است و آن ناشی□ نا آگاهی مترجم به□بان انگلیسی نیست بلکه عدم درک مطلب است. در این ترجمه میگوید که طبیعت اراده خداست که با فلسفه دیانت بهائی مخالفت دارد چون ما معتقد هسـتیم اراده خداوند خالق طبیعت اسـت. در کتاب ایقان می فرمایند"...جمیع من فی السّـموات و الارض به کلمه امر او موجود شـدند و به اراده او که نفس مشـیّت اسـت□ عدم و نیسـتی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند."

الی قَبلُ و بَعدُ اذکر الیوم و ما ظهر فیه انّه لیکفی
بسوی قبل و بعد. یاد نما امروز را و آنچه ظاهرشد در آن، براستی آن کفایت میکند
العالمین انّ البیانات و الاشارات فی ذکر هذه
جهانیان را. براستی بیانات و اشارات در ذکر این
المقامات تُخمِد حرارةَ الوجود لک ان تنطق الیوم بما
مقامات، خاموش میکند حرارت وجود را. برشماست که نطق کنید امروز به آنچه
تشتعل به الافئدة و تطیر اجساد المقبلین من یوقن
مشتعل می گردد به آن قلوب و طیران میکند وجود اقبال کنندگان. هر که یقین کند
الیوم بالخلق البدیع و یری الحقّ المنیع مهیمناً قیوماً
امروز به خلقت جدید(بهائیت). مشاده کند خداوند منیع را مسلط (و) قیوم
علیه انّه من اهل البصر فی هذا المنظر الاکبر یشهد
بر آن، براستی او از اهل بصیرت است در این منظر اکبر. گواهی میدهد
بذلک کل موقن بصیر إمْشِ بقوّة الاسم الاعظم فوق
به آن هر مؤقن بینائی. بخرام به قوّه اسم اعظم(حضرت بهاءالله) ما فوق
العالم لِتَری اسرار القِدَم و تطّلع بما لا اطّلع به أحدٌ ان
جهان تاببینی اسرارابدیّت راومُطلّع شوی بآنچه که اطلاع ندارد ازآن احدی. براستی
ربّک لهو المؤید العلیم الخبیر کن نبّاضا کالشّریان
خدای تو،او تأیید دهنده آگاه خبیر است. باش در جریان چون رگی
فی جسد الامکان لِیحْدَ من الحرارة المحدثة من
در جسد عالم که پدید آید از حرارت حادثه آن
الحرکة ما تسرع به افئدة المتوّقفین انّک عاشرت
جنبشی که به سرعت آید از آن قلوب توقّف کنندگان. براستی تو معاشرت کردی
معی و رأیت شموس سمآء حکمتی و امواج بحر
با من و دیدی خورشیدهای آسمان حکمت مرا و امواج اقیانوس

بیانی اذ کنّا خلف سبعین الفَ حجاب من النّور انّ

بیان مرا، زمانی که ما بودیم در پشت هفتاد هزار حجاب نورانی، براستی

ربّک لهو الصّادق الأمین طوبی لمن فا بفیضان

خدای تو، او صادق امین است. خوشا بر آنکه فائز شد بر فیض های

هذا البحر فی ایام ربّه الفیاض الحکیم إنّا بینا لک اذ

این دریا در دوران ربّ فیّاض حکیم خویش. ما بیان نمودیم بر تو وقتیکه

کنّا فی العراق فی بیت من سمّی بالمجید اسرار

بودیم ما در عراق در خانه شخصی به اسم مجید، اسرار

الخلیقة و مبدأها و منتهاها و علّتها فلمّا خرجنا

آفرینش را، و آغاز آن و انتهای آن و علّت آنرا، پس چون خارج شدیم

اقتصرنا البیانَ بانّه لا اله الاّ انا الغفور الکریم کن

کوتاه کردیم سخن را، براستی نیست خدائی جز من غفور کریم و باش

مُبلّغ امر الله ببیان تَحْدُ به النّار فی الاشجار و

مُبلّغ دین خدا به بیانی که بوجود آید ازآن آتش در درختان و

تنطق انّه لا اله الاّ انا العزیز المختار قل انّ البیان

سخن بر گو که نیست خدائی جز من عزیز مختار. بفرما براستی سخن

جوهر یطلب النُّفوذ و الاعتدال و امّا النّفوذ معلّق

جوهریست که می طلبد نفوذ و اعتدال و امّا نفوذ منوط

باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافیة

برلطافت است و لطافت منوط بر دلهای فارغ پاک است.

و امّا الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزّلناها فی

امّا اعتدال، امتزاج آن با حکمتی است که نازل کردیم آنرا در

الزّبر و الالواح تفکّر فیما نزّل من سمآء مشیة ربّک

کتابها و الواح . بیندیش در آنچه نازل شده از سماء مشیت خدای

الفياض لتعرفَ ما اردناه فی غیاهب الآیات انّ الذین
فیض دهنده تو که عارف گردی برآنچه اراده کردیم درتنگنای آیات. براستی آنانکه
انکروا الله و تمسّکوا بالطّبیعة من حیث هی هی
رد میکنند خدا را و تمسک میکنند به طبیعت به آن گونه که ،همین است که هست،
لیس عندهم من علم و لا من حکمة الا انّهم من
نیست پیش ایشان علمی و حکمتی. هلا، براستی آنان از
الهائمین اولئک ما بلغوا الذّروةَ العلیا و الغایة
سر گشتگانند ، آنان نرسیدند به ذروه علیا و غایت
القصوی لذا سکِّرَتْ أبصارُهم و اختلفت افکارهم و
قصوی، لذا بسته شد چشمانشان و درهم رفت افکارشان و
الاّ رؤساء القوم اعترفوا بالله و سلطانه یشهد بذلک
الاّ رؤسای قوم معترفند به خدا و تسلّط او، گواهی میدهد بر آن
ربّک المهیمن القیوم و لمّا مُلِئَتْ عیون اهل الشّرق
خدای تو، مهیمن قیّوم. و چون مملو گشت دیدگان اهل شرق
من صنائع اهل الغرب لذا هاموا فی الاسباب و غفلوا
از صنایع اهل غرب، لذا سردرگم شدند در اسباب و غافل شدند
عن مسبّبها و ممدّها مع انّ الذین کانوا مطالع
از پدید آورنده آن و تداوم دهنده آن، با اینکه کسانیکه(غربیان) بودند مطالع
الحکمة و معادنها ما انکروا علّتها و مُبدِعَها و
فلسفه و معادن آن انکار نکردند علّت آنرا و آفریننده آنرا و
مبدأها انّ ربّک یعلم و النّاس اکثرهم لا یعلمون و لنا
مبدأ آنرا. براستی خدای تو میداند و مردم اکثرشان نمی فهمند. و بر ماست
أن نذکر فی هذا اللّوح بعضَ مقالات الحکماء لوجه
که ذکر کنیم در این لوح بعضی مقالات فلاسفه را به خاطر

الله مالک الاســـماء لیفتح بها ابصـــار العباد و یوقنُنَّ
خداوند دارنده نامها که باز گردد به آن چشـــمهای بندگان و یقین قطعی کنند
انّه هو الصّانع القادر المُبدع المنشئ العَلیم الحکیم و
براســـتی او صـــانع قادر آفریننده منشـــأ دانـای خردمند اســـت و
لو یری الیومَ لحکماء العصـــر یدٌ طولی فی الحکمة و
اگر می بینی امروز فلاسفه عصر، ید طولائی در فلسفه و
الصّنائع ولکن لو ینظر أحد بعین البصیرة لَیعلَم انّهم
صـــنایع دارند و لکن اگر نظر کند احدّی به چشـــم بصـــیرت، میفهمد براســـتی آنان
أخذوا اکثرها من حکماء القبل وهم الذین اسّـــســـوا
گرفته اند اکثر آنرا ازحکماء قبل و آنها کســـانی هســـتندکه تأسـیس کردند
اســـاس الحکمة و مهّدوا بنیانها و شـــیدوا ارکانها
اســـاس حکمت را و آماده کردند ریشـــه آنرا و تقویت نمودند ارکان آنرا.
کذلک ینبّئک ربّک القدیم و القدماء اخذوا العلوم من
اینچنین خبر میدهد ترا خداوند قدیم تو. وپیشـــینیان گرفتند علوم را از
الأنبیاء لانّهم کانوا مطالع الحکمة الآلهیة و مظاهر
انبیـاء، چون براســـتی آنـان بودنـد آورنـده حکمـت الهیـه و مظـاهر
الاســـرار الرّبانیة من النّاس من فاز بزلال ســـلســـال
اســـرار ربانیّه. از مردمان هر که فائز شـــد(بنوشـــیدن) آب صـــاف
بیاناتهم و منهم من شـرِبَ ثمالة الکأس لکل نصـیب
بیاناتشان وازآنان که نوشید ته مانده کاسه (علم آنان)را، بهمه نصیبی رسید
علی مقـداره انّـه لهو العـادل الحکیم انّ أبیـدقلیس
از مقدار آن. براســـتی که او عادل خردمند اســـت. براســـتی امپیدوکلوس
الـذی اشـــتهر فی الحکمـة کـان فی زمن داود و
کـه مـعـروف شـــد در فـلـســـفـه، بـود در زمـان داوود(نـبـی) و

فیثاغورث فی زمن ســلیمان ابن داود و اخذ الحکمة
فیثاغورث در زمان ســلیمان پســر داوود بود. و دریافت فلســفه را
من معدن النّبوّة و هو الذی ظنّ انّه "ســمع حفیف
از معدن نبّوت و او(فیثاغورث) خیال می کرد براستی او "شنید صدای
الفَلَکِ و بلغ مقام المَلَکِ انّ ربّک یفصّــل کل أمر اذا
فلک را ورسید به مقام ملک"براستی خدای توشرح میدهدهرامری راچون
شاء انّه لهو العلیم المحیط انّ أُسَّ الحکمة و أصلَها
بخواهد.براستی او دانای در برگیرنده است.براستی اساس فلسفه واصل آن
من الأنبیاء و اختلفت معانیها و اســرارها بین القوم
از انبیاســت و تغییر یافت معانی آن و اســرار آن بین مردم
باختلاف الأنظار و العقول انّا نذکر لک نبأ یوم تکلم
با تفاوت دیدگاه ها و عقل ها. ما ذکر میکنیم برای تو خبر یکروزی که سخن گفت
فیه احدٌ من الأنبیاء بین الوری بماعلّمه شدید القوی
در آن یکی از انبیاء بین مردم به آنچه آموزاند او را شــدید القوی(خدا)
انّ ربّک لهو الملهم العزیزالمنیع فلمّا انفجرت ینابیعُ
براستی خدای تو الهام دهنده عزیز است. همینکه منفجر شد چشمه های
الحکمة و البیان من منبع بیانه و اخذ سُــکرُ خَمرِ
حکمت و بیان از منبع بیان او ودر برگرفت مســتی شــراب
العرفان من فی فنائه قال الآن قد ملأ الرّوح من
عرفان، آنکه در کنار او بود. گفت:الان همانا پُر شــد روح. از
النّاس من أخذ هذا القول و وجد منه علی زعمه
مردم یکنفر گرفت این حرف را و دریافت از آن به زعم خودش
رائحة الحلول و الدّخول و اســتدلّ فی ذلک ببیانات
جریان حلول و دخول(روح) را و اســتدلال کرد در آن به بیانات

شتّی و اتّبعه حزبٌ من النّاس لو انّا نذکر اسماءَهم
زیاد و پیروی کردند او را گروهی از مردم.اگرما ذکرکنیم نامهای همه را
فی هذا المقام و نفصّل لک لَیطولُ الکلام و نبعُد عن
در اینجا و تفصیل دهیم آنرا برای تو به طول خواهدانجامید سخن و دورمیشویم از
المرام انّ ربّک لهو الحکیم العلاّم و منهم من فاز
مرام. براستی خدای تو حکیم بسیار داناست. و از آنان کسی فائز شد
بالرّحیق المختوم الذی فکّ بمفتاح لسان مطلع آیات
به شراب مختومی که گشوده شد با کلید زبان مطلع آیات(حضرت بهاءالله)
ربّک العزیز الوهاب قل انّ الفلاسفة ماانکروا القدیم
خدای عزیز پُر موهبت تو. بفرما: براستی فلاسفه انکار نکردند خداوند را
بل مات اکثرهم فی حسرة عرفانه کما شهد بذلک
بلکه مُردند اکثرشان در حسرت شناسائی او، چنانکه شهادت داد بر آن
بعضهم انّ رَبَّک لهو المخبر الخبیر انّ بقراط الطّبیب
بعضی ازآنان.براستی خدای تواخباردهنده با خبرست.براستی بقراط طبیب
کان من کبار الفلاسفة و اعترف بالله و سلطانه و
بود از بزرگان فلاسفه و معترف بود بر خدا و سلطنت اوو
بعده (سُقراط انّه کان حکیما فاضلا زاهدا اشتغل
بعد از او سقراط، براستی که بود حکیم دانشمند زاهدی، مشغول شد
بالرّیاضة و نَهَی النّفس عن الهوی و اعرض عن
به ریاضت و دور کردن نفس از شهوت و دور شد از
ملاذ الدّنیا و اعتزل الی الجبل و اقام فی غار و منع
مردم دنیا و عزلت گزید به کوه و اقامت کرد در غار و منع نمود
النّاس عن عبادة الاوثان و علّمهم سبیلَ الرّحمن الی
مردم را از عبادت بُتها و آموخت ایشان را راه خداوند رحمن را، تا

ان ثارت علیه الجهّالُ و اخذوه و قتلوه فی السّـــجن
اینکه شـــوریدند علیه او نادانان و گرفتند و کشـــتند او را در زندان
کذلک یقصّ لک هذا القلم السّـریع ما احدٌ بَصَـر هذا
اینچنین حکایت میکند بر تو این قلم سـریع. چه آهنین بصـری داشـت این
الرّجُلِ فی الفلسفة انّـه سیدالفلاسفة کلها قد کان علی
مرد در فلسفه. براستی او رهبر فیلسوفان کلاً می باشد. همانا بود او بر
جـانـب عظیم من الحکمـة نشـــهـد انّــه من فوارس
سـطح عظیمی در فلسـفه. گواهی میدهیم براسـتی او بود از فارِسـان
مضـــمارها و اخصّ القائمین لخدمتها و لـه ید طولی
میدان آن و شـاخص ترین قیام کنندگان بر خدمت آن وداشـت او یدی طولا
فی العلوم المشـــهودة بین القوم و ما هو المســـتور
در علوم شناخته شده بین مردم و آنچه که آن پنهان بود
عنهم کـانّــه فـاز بجرعـةٍ اذ فـاض البحر الاعظم بهذا
از آنان. گوئی او فائز شـده بود بجرعه ای، چون در فیض آمد دریای اعظم به این
الـکوثر الـمنیر هو الـذی اطّـلع علی الـطّبیعـة
کـوثـر مـنـیر. او کســـی بـود کـه آگـاهی داشـــت بـر طـبیعـت
المخصوصة المعتدلة الموصوفة بالغلبة و انّـها اشبه
مخصـــوصـــه معتـدلـه موصـــوف بـه غلبـه و آنســـت تشـــبیه
الأشـــیاء بالرّوح الانســـانی قد اخرجها من الجســـد
اشـــیـاء بـه روح انســـانـی هـمـانـا خـارج شـــده از جســـد
الجوّانی و لــه بیـان مخصـــوص فی هـذا البنیـان
درونی و او راست بیان مخصوصی در این بنیان
المرصـوص لو تسـأل الیومَ حـکماء العصر عمّا ذکره
بـه هم پیچیده. اگر بپرســـی امروز حکمـای زمـان را از آنچـه ذکر کرده

لَتَرَی عجزهم عن ادراکه انّ ربّک یقول الحقّ ولکنّ
می بینی عجزشان را از ادراک آن. براستی خدای تو میگوید حقیقت است ولیکن
النّاس اکثرهم لا یفقهون و بعده افلاطون الالهی انّه
مردم اکثرشان نمی فهمند. و بعد از او افلاطون الهی است. براستی او
کان تلمیذاً لِسقراطَ المذکور و جَلَس علی کرسیّ
بود شاگرد سقراط مذکور و جالس شد بر کرسی
الحکمة بعده و اقرّبالله و آیاته المهیمنة علی ما کان
فلسفه بعد از او و اقرار کرد به خدا و آیات مهیمن او بر آنچه بوده
و ما یکون و بعده من سُمّی بارسطو طالیس الحکیم
و خواهد بود و بعد از او شخصی به اسم ارسطو، حکیم
المشهور و هو الذی استنبط القوّة البخاریة و هؤلاء
مشهور و او کسی است که استنباط کرد قوه بخار را. و اینها
من صنادید القوم و کبرائهم کلهم اقرّوا و اعترفوا
از سردمداران قوم و بزرگان آنند. همه آنها اقرار کردند و اعتراف نمودند
بالقدیم الذی فی قبضته زمام العلوم ثمّ اذکرُ لک ما
به قدمت (خدایی) که درقبضه اوست زمام علوم.همچنین ذکرمیکنم برتوآنچه را که
تکلم به بَلینُوس الذی عرف ما ذکره ابو الحکمة من
تکلم کرد بآن اپولونیوس، کسیکه دریافت آنچه را که ذکر کرده بود برای او، پدر حکمت از
اسرار الخلیقة فی الواحه الزّبرجدیه لِیوقِنَ الکل بما
اسرار آفرینش در الواح زبرجدیّه خود، تا که مؤقن شوند همه بر آنچه
بیناه لک فی هذا اللّوح المشهود الذی لو یعْصَرُ
شرح میدهم برای تو در این لوح مشهود که اگر فشرده شود
بایادی العدل و العرفان لیجری منه روحُ الحیوان
با دستان عدالت و انصاف، جاری می گردد از آن روح حیات

لاحیاء من فی الامکان طوبی لمن یســـبَحُ فی هذا
برای زنده کردن هرکه درجهانست. خوشا برکسیکه شناوری کند دراین
البحر و یسَـــبِّحُ ربَّه العزیز المحبوب . قد تضـوّعت
دریا و نیایش کند خداوند عزیز و محبوب خود را.همانا وزید
نفحات الوحی من آیات ربّک علی شأن لا ینکرُها الاّ
نسیم های وحی از آیات خداوند تو، به شأنی که منکر نمی شود آنرا، مگر
من کان محروماً عن السّمع و البصر و الفؤاد و عن
آنکه محروم است از شنیدن و دیدن و قلب و از
کل الشئونات الانسانیة انَّ ربّک یشهد ولکن النّاس
کل شئون انسانی. براستی خدای تو شاهد است و لکن مردم
لا یعرفون وهوالذی یقول أنا بَلِینُوس الحکیم صاحب
نمی دانند. و او که گفت منم اپولونیوس حکیم صاحب
العجائب و الطّلسـمات و انتشـــر منه من الفنون و
عجائب و طلسمات و منتشر شد از او فنون و
العلوم ما لا انتشـــر من غیره و قد ارتقی اِلی اعلی
علومی که منتشر نشده بود از غیر او. و همانا ارتقاء یافت به بالاترین
مراقی الخضوع و الابتهال إسْمَعْ ما قال فی مناجاته
مرتبه های خضوع و رقّت. بشنو آنچه گفت در مناجاتش
مع الغنی المتعال اقومُ بین یدَی ربّی فاذکر آلاءه و
با(خدای)غنی متعال(برخواسته ام بین دستان خدای خود،پس ذکرمیکنم آلاءاو را و
نعماءَه و أصِفُه بما وصف به نفسَه لأن اکون رحمةً
نعمت های او را، توصیف کنان به آنچه وصف میکند خود را تااینکه باشم رحمتی
و هدی لمن یقبل قولی) اِلی ان قال یا ربّ انت الاله
و هدایتی برای آنکه قبول میکند حرف مرا) تا انجا که میگوید(ای خدا تو ،خدائی

و لا اله غیرک و انت الخالق و لا خالق غیرک ایدنی
و نیست الهی جز تو و تو خالقی و نیست خالقی غیر تو، مدد رسان مرا
و قوّنی فقد رجف قلبی و اضطربت مفاصلی و ذهب
و نیرو بخش مرا، همانا لرزید دلم ومضطرب شد مفاصِلم واز دست رفت
عقلی و انقطعت فکرتی فاعطِنی القوّةَ وانطِق لسانی
عقلم وجدا شد فکرم، پس عطا کن مرا قوّتی وناطق گردان زبانم را
حتّی اتکلمَ بالحکمة اِلی ان قال انّک انت العلیم
تا سخن گویم به حکمت) تا انجا که میگوید(براستی تو علیم
الحکیم القدیر الرّحیم انّه لهو الحکیم الذی اطّلع
حکیم قدیر رحیمی)براستی او حکیمی است که مُطّلع شد
علی اسرار الخلیقة و الرّموز المکنونة فی الالواح
بر اسرار خلقت و رموز پنهانی در الواح
الهرمسیة انّا لا نحبّ أن نذکرازید ممّا ذکرناه و نذکر
هِرمس. براستی ما دوست نداریم که ذکرکنیم بیش ازآنچه ذکرکردیم و ذکر میکنیم
ما القی الرّوحُ علی قلبی انّه لا إله الاّ هو العالم
آنچه را که القاء میکند روح بر قلب من. براستی نیست خدائی جز او،عالم
المقتدر المهیمن العزیز الحمید لعمری هذا یوم لا
مقتدر مهیمن عزیز حمید. سوگند بر خویشتن این است روزی که ندارد
تحبّ السّدرةُ الاّ أن تنطقَ فی العالم انّه لا اله الاّ انا
علاقه سدره(حضرت بهاءالله)مگر اینکه بگویددرجهان براستی نیست خدائی جزمن
الفرد الخبیر لو لا حُبّی ایاک ما تکلمت بکلمة ممّا
یگانه با خبر. اگر محبت من بر تو نبود هرگز نمی گفتم کلمه ای از آنچه
ذکرناه إعرَفْ هذا المقام ثمّ احفظه کما تحفظ عینیک
ذکر کردم.دریاب این مقام را پس محفوظ دارآنرا چنانکه حفظ میکنی چشم خود را

و کن من الشّاکرین وانّک تعلم انّا ماقرأنا کتبَ القوم
باش از سپاسگزاران. و براستی آگاه باش ما نخواندیم کتابهای قوم را
و ما اطّلعنا بما عندهم من العلوم کلما اردنا أن نذکر
و بی اطلاعیم به آنچه نزد ایشان است ازعلوم. آنچه ما اراده کردیم آنکه ذکر کنیم
بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما ظهر فی العالم و
حرفهای علماء و حکماء را. عیان میگردد آنچه ظاهر شده در عالم و
ما فی الکتب و الزّبر فی لوح امام وجه ربّک نری و
آنچه در کتب و زُبر، در لوحی پیش روی خداوند تو، می بینیم و
نکتب انّه احاط علمُهُ السّموات و الارضین هذا لوح
می نویسیم. براستی او(خدا)احاطه داردعلمش آسمانها وزمینها را.این لوحیست که
رقم فیه من القلم المکنون علمُ ما کان و ما یکون و
مرقوم شد در آن از قلم پنهان دانش آنچه هست و خواهد بود و
لم یکن له مترجم الاّ لسانی البدیع إنَّ قلبی من حیث
نیست بر آن مترجمی الاّ زبان جدید من. براستی قلب من از لحاظ
هو هو قد جعله الله ممرّداً عن اشارات العلماء و
خودش، همانا قرار داده او را خداوند برئ از اشارات علماء و
بیانات الحکماء انّه لا یحکی الاّ عن الله وَحده یشهد
بیانات حکماء. براستی آن حکایت نمی کند مگر از خدای یگانه، گواهست
بذلک لسانُ العظمة فی هذا الکتاب المبین قل یا ملأ
به آن لسان عظمت(حضرت بهاء الله) در این کتاب مبین. بفرما: ای مردم
الأرض ایاکم ان یمنَعکم ذکرُ الحکمة عن مطلعها و
زمین مبادا که ممانعت کند شما را ذکر فلسفه از آورنده آن و
مشرقها تمسّکوا بربّکم المعلِّم الحکیم انّا قدّرنا لکل
طلوع کننده آن. تمسک جوئید برخدای مُعلّم حکیم خود.براستی مامقدّرکردیم برهر

ارض نصيباً و لكل ساعة قسمة و لكل بيان زماناً و
سـرزمينى نصـيبى و براى هر زمانى قسـمتى و براى هر حرفى مدتى و
لكل حال مقالا فانظروا اليونانَ انّا جعلناها كرسـى
براى هر حالى توجيحى. نگاه كنيد به يونان، ما قرار داديم آنرا تخت
الحكمة فى برهة طويلة فلمّا جاءاجلُها ثُلّ عرشـها و
فلسـفه در زمانى طولانى، پس چون اجلش رسـيد براافتاد تخت آن و
كل لسانها و خَبَتْ مصابيحها و نُكِثت اعلامُها كذلك
لال شد زبان آن وخاموش گشت چراغ آن و شكست پرچمهاى آن. اينچنين
نـأخذ و نعطى انّ ربّـك لهو الآخذ المعطى المقتدر
مى گيريم و مى بخشـيم. براسـتى خداى تو، او گيرنده دهنده مقتدر
القدير قد أودعنا شـمس المعارف فى كل ارض اذا
قديراست. همانا برگردانديم خورشيد دانشها را در هر سرزمينى، چون
جاء الميقات تشرق من افقها امراً من لدى الله العليم
آمد وقت آن، درخشـيد از افق آن امرى از نزد خداوند داناى
الحكيم انّا لو نريد ان نذكرلك كل قطعةٍ من قطعات
حكيم. ما اگر اراده كنيم كه ذكر كنيم براى تو هر قطعه اى از قطعات
الارض و ما ولج فيها و ظهر منها لنقدر انّ ربّـك
زمين را و آنچه در آن فرورفت وظاهرشد ازآن،قادريم، براستى خداى تو
احاط علمه السّموات و الارضين ثمّ اعلم أنّـه قد ظهر
احاطه دارد علمش آسمانها و زمين ها را .همچنين بدان براستى همانا ظاهر شد
من القدماء ما لم يظهر من الحكماء المعاصـرين انّا
از(علماى) قديمى، آنچه كه ظاهر نشـد از حكماء معاصـرين. ما
نذكر لك نبأ مورْطُس انّه كان من الحكماء و صـنع
ذكر ميكنيم براى تو خبر مورطس. براستى او بود ازحكماء واختراع كرد

آلة تُسمِعُ علی ستّین میلا و کذلک ظهر من غیره ما
وسیله ای که میشنیدند به آن شصت میل واینچنین پدید آمد ازامثال او آنچه
لا تراه فی هذا الزمان انّ ربّک یظهِرُ فی کل قرن ما
دیده نمی شـــود در این زمان. براســـتی خدای تو ظاهر می کند در هر قرنی آنچه
اراد حکمة من عنده انّه لهو المدبّر الحکیم من کان
اراده کند حکمتش را از نزد خود. براستی او تدبیر کننده حکیم است. هر که باشد
فیلســوفاً حقیقیاً ما انکر الله و برهانه بل اقرّ بعظمته
فیلسوف حقیقی انکار نمیکند خداوند وبرهان او را، بلکه مُقرّ به عظمت او
و ســـــلطانه المهیمن علی العالمین انّا نحبّ الحکماء
وسلطه پُر هیمنه او بر عالمیان است. ما دوست داریم حکیمانی
الذین ظهر منهم ما انتفع به النّاس وایدناهم بامر من
که ظاهر شد از آنان، آنچه که منفعت رساند بمردم و مدد کردیم آنها را بکاری از
عندنا انّا کنّا قادرین ایاکم یا احبّائی ان تنکروا فضـلَ
از نزد ما، ما بوده ایم از توانایان. ای احبّای من انکار نکنید فضـــل
عبـادی الحکمـاء الـذین جعلهم الله مطـالع اســـمـه
بندگـان دانشـــمندی کـه قرار داد آنهـا را خدا، محل هـای طلوع اســـم
الصّـــانع بین العالمین أفرِغوا جهدکم لیظهر منکم
ســـازنده بین جهانیان. مبذول کنید تلاش خود را که ظاهر شـــود از آن
الصَّنائعُ و الامورُ الّتی بها ینتفع کل صغیر و کبیرانّا
صـــنایع و اموری کـه بـه آن منفعت رســـد بر صـــغیر و کبیر. ما
نتبرّأُ من کـل جـاهـل ظنّ بـانّ الحکمــة هی التکلم
بریٔ هســـتیم از هر نـادانی که خیال می کند فلســـفه، آن ســـخن گفتن
بالهوی و الاعراض عن الله مولی الوری کما نســمع
به هوا، و دور شـــدن از خدای مولای مردمان اســـت، چنآنکه می شـــنویم

الیوم من بعض الغافلین . قل اوّل الحکمة و اصـــلها
امروز بعضـــی از غـافلان را. بفرمـا: ابتدای حکمت و اصـــالت آن
هو الاقرار بمـا بینـه الله لانّ بـه اســـتحکم بنیـان
اقرار بر آنچه خدا توضیح داده است. براستی به آن مستحکم میشود بنیان
السّـــیاســـة الّتی کانت درعاً لحفظ بدن العالم تفکّروا
ســیاســتی که بوده اســت زِرِهی برای حفظ بدن جهان. بیاندیشــید
لتعرفوا ما نطق به قلمی الاعلی فی هذا اللّوح البدیع
تا آگاه شوید آنچه را ناطق است به آن قلم اعلای من دراین لوح جدید
قل کل امر ســیاســیّ انتم تتکلمون به کان تحت کلمة
بفرما: کل موضـوع سـیاسـیی که شـما ازآن سـخن میگوئید بوده درتحت کلمه ای
من الکلمـات الّتی نزّلـت من جبروت بیـانـه العزیز
از کـلـمـاتـی کـه نـازل شـــد از جـبـروت بـیـان عـزیـز
المنیع کذلک قصـصـنا لک ما یفرح به قلبک و تقرّ
بزرگ.اینچنین حکایت میکند برای توآنچه که شاد میشودبه آن دلت وروشن میشود
عینُک و تقوم علی خدمة الامر بین العالمین نبیلی لا
چشـــمت و بر میخیزی بر خدمت دین بین جهانیان. ای نبیل من مشـــو
تحزن من شیء افرح بذکری ایاک واقبالی و توجّهی
محزون از چیزی. شـــادی کن به یاد من با خویشـــتن و اقبال و توجه من
الیـک و تکلمی معک بهـذا الخطـاب المبرم المتین
بـه ســـوی تو و گفتگوی من بـا تو بـه این خطـاب مُبرم متین.
تفکّر فی بلائی و ســجنی و غربتی و ما ورد علی و
بیندیش در بلای من و زندان من و غریبی من و آنچه وارد شـــد بر من و
ما ینسِبُ الی النّاس الا انّهم فی حجاب غلیظ لمّا بلغ
آنچه نسبت دادند به من مردمان، بدان براستی آنان در حجابی تاریکند چون رسید

الکلامُ هذا المقام طلع فجر المعانی و طفئ ســـراج
سخن به این مقام طالع شد فجر معانی و خاموش شد(به آخر رسید) چراغ
البیان البهآء لأهل الحکمة و العرفان من لدن عزیز
گفتگو. روشـــنی بـاد بر اهـل حکمـت و عرفـان از نزد عزیز
حمید قل ســبحانک اللهم یا الهی اســألک باســمک
حمید. بگو ســتایش میکنم خدایا ای خدای من، مسئلت می نمایم به نام تو
الذی به سطع نورالحکمة اذ تحرّکت افلاک بیانه بین
که به آن ســاطع شــد نور حکمت چون به حرکت آمد افلاک بیان او میان
البریة بان تجعلنی مُؤیداً بتأییداتک و ذاکراً باسـمک
خلایق بـه اینکـه قرار دهی مرا مؤیّد بـه تـأئیدات تو و ذاکر بـه نـام تو
بین عبـادک ای ربّ توجّهـت الیـک منقطعـاً عن
بین بنـدگـان تو ای خـدای من توجـه کردم بـه سـوی تو، منقطع از
سـوائک و متشـبّثاً بذیل الطافک فانطقنی بما تنجذب
سوای تو و متشبّث به ذیل الطاف تو. پس ناطق کن مرا به آنچه منجذب می شود
بـه العقول و تطیر بـه الارواح و النّفوس ثمّ قوّنی فی
به آن عقول و پرواز میکند به آن ارواح و نفوس.سـپس نیروبخش مرا در
امرک علی شأن لاتمنعنی سطوة الظالمین من خلقک
آئین خود بر شأنی که ممانعت نکند مرا سطوت ظالمان از مخلوقاتت
و لاقـدرة المنکرین من اهـل مملکتـک فـاجعلنی
و نـه قـدرت مـنـکـریـن از اهـل مـمـلـکـتـت پس قـرار ده مـرا
کالسّـراج فی دیارک لیهتدی به من کان فی قلبه نور
چون چراغی در دیار خویش که هدایت یابد به آن هر که در قلب او نور
معرفتک و شـغف محبّتک انّک انت المقتدر علی ما
معرفت تو و شَـعَف محبّت توسـت. براسـتی توئی مقتدر بر آنچه

تشـاء و فی قبضـتک ملکوت الإنشـاء لا اِلـه الاّ انت
بخواهی و در قبضـــه توســـت ملکوت انشـــاء و نیســـت خدایئ بجز تو،
العزیز الحکیم .
عزیز حکیم.

کتاب عهدی

این لوح مقدس به منزله وصیت نامه حضرت بهاءالله است که در آن فرزند ارشد خود غصن اعظم حضرت عبدالبهاء را به جانشینی انتخاب می فرمایند. در این لوح غصن اکبر برادر ناتنی آنحضرت یعنی غصن اکبر را بعد از حضرت عبدالبهاء مقرر فرمودند که این شخص خودپسند و مغرور سرانجام بر علیه حضرت عبدالبهاء قیام کرد و وجود نحس خود را به نمایش گذاشت و مطرود خدا و خلق خدا شد.

اگر افق اعلی از (زُخرُف)(اموال) دنیا خالیست ولکن در خزائن توکّل و تفویض از برای ورّاث میراث مرغوب (لا عدل له)(بی نظیر) گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم (أیمُ الله)(هشدار می دهد خدا) در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. (انظروا ثمّ اذکروا ما انزله الرّحمن فی الفرقان)(نگاه کنید و بیاد آورید آنچه را که نازل فرموده رحمن در قران) (ویلٌ لکل هُمزةٍ لمزة *الذی جمع مالاً وعدّده)(وای بر بد گوی عیبجو* کسی که مال می اندوزد و آنرا می شمارد)(الهمزة آیات ١-٢) ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصوداین مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات (اخماد)(خاموش کردن) نارضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم به نور اتّفاق منوّر گردد و به آسایش حقیقی فائز و ازافق لوح الهی نیّراین بیان لائح و مُشرق. باید کل به آن ناظر باشند. ای اهل عالم شما را

وصـــیت مینمایم به آنچه ســبب ارتفاع مقامات شــماســـت به تقوی الله تمسّـــــک نمائید و بـه ذیل معروف تشـــبّث کنید. براســتی میگویم لســـان از برای ذکر خیر اســت او را بگفتار زشت میالائید (عفا الله عمّا سلف)(عفو نمود خدا آنچه را گذشت) از بعد باید کل (بما ینبغی)(به آنچه شایسته است) تکلم نمایند. از لعن و طعن و (ما یتکدّر به الانســــــان)(آنچه انســــان را مکدّر می کند) اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگست. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر.

امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان بزرگست اگربحقّ و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی بمثابه آسمان (لدی الرّحمن)(پیش خدا) مشهود. شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مُربّی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب طاهر به افق اعلی توجّه نمود او از اهل بها در صحیفه حمراء مذکور. (خذ قدح عنایتی باسمی

ثمّ اشرب منه بذکری العزیز البدیع)(بر گیر جام عنایت مرا به نام من پس بنوش از آن به یاد عزیز جدید من) **ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبّت و اتّحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده ولکن جُهّال ارض چون (مُربّای)**(تربیت شده) **نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند وبه ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید . حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود (نهیاً عظیما فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انّه هو العلیم الحکیم)**(نهی بزرگی در کتاب. این است دستور خدا در این ظهور اعظم و حفظ شده آن از حکم محو شدن و زینت داده شده به لباس اثبات براستی او علیم حکیم است) **مظاهر حکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزیّنند بر کل اعانت آن نفوس**

لازم. (طوبی للامراء و العلمآء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود)(خوشا به حال اُمرا و علماء در بهاء. آنانند امانت داران من در بین بندگان من و مشارق احکام من در میان مردم من. برآنان باد بهاء من و رحمت من و فضل من که هستی را احاطه نموده) **در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی (لامع)**(می در خشد) **وساطع و مُشرق است. یا (اغصانی)**(اغصان کسانی هستند که از نظر جسمانی اعضاء فامیل حضرت بهاءالله هستند) **در وجود قوّت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتّحاد او ناظرباشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیة الله آنکه باید اغصان و (افنان)**(اعضای فامیل حضرت باب) **و منتسبین (طرّاً بغصن اعظم ناظر باشند)**(کاملاً به حضرت عبدالبهاء ناظر باشند) **(انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا اِلی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم)** (ناظر باشید به آنچه نازل کردم در کتاب اقدس خودم، چون خشکید دریای وصال (حضرت بهاءالله صعود فرمود) و قضای دفتر نخستین به سرانجام رسید، توجه کنید به

وجودی که اراده کرد او را خدا، شخصیتی که منشعب گردید از این اصل قدیم(عبدالبهاء)(کتاب اقدس آیه ۱۲۱)

مقصود از این آیه مبارکه (غصن اعظم)(حضرت عبدالبهاء) **بوده (کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم قد قدّر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انّه هو الآمر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر)**(چنین ظاهر کردیم فرمان را، فضلی از نزد ما و من فضّال کریم هستم. همانا مقدر نموده مقام **(غصن اکبر)**(میرزا محمد علی برادر ناتنی و کوچکتر حضرت عبدالبهاء) بعد از مقام او، براستی او دستور دهنده حکیم است. همانا ما انتخاب کردیم اکبر را بعد از اعظم فرمانی است از نزد علیم خبیر) **محبّت اغصان بر کل لازم ولکن (ما قدّر الله لهم حقاً فی اموال النّاس یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم)**(آنچه را که خدا مقدّر کرده برای حق آنان در اموال مردم. ای اغصان و افنان و نزدیکان من، وصیت می کنیم شما را به پرهیزگاری و به امر به معروف و به آنچه سزاوار است و به آنچه که بلند می کند مقامات شما را)

براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال

طیبه طاهره مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را ســـبب پریشـــانی منمائید و علت اتّحاد را علت اختلاف مســازید. امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه (قل کل من عند الله)(همه از نزد خدا هســتید) ناظر باشــند. و این کلمه علیا بمثابه آبسـت از برای (اطفاء)(خاموش کردن) نـار ضـغینـه و بغضـاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتّحاد حقیقی فائز میشـــوند. (انّه یقول الحقّ و یهدی السّــبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل)(براســتی او حقیقت را می گوید و هدایت می کند مســـیر را و او مقتدرعزیز جمیل اســـت) احترام و ملاحظه اغصـان بر کل لازم (لاعزاز امر)(برای برتری دین) و ارتفـاع کلمـه و این حکم از قبل و بعد در کتـب الهی مذکور و مســـطور. (طوبی لمن فاز بما اُمر به من لدن آمر قدیم)(خوشـــا بر آنکه فائز شـــد به آنچه امر شـــده از نزد امر کننده قدیم) و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسـبین (نوصـیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم)(وصیّت می کنم شما را به خدمت امّت ها و اصلاح جهان) از ملکوت بیان مقصود عالمیان نـازل شد آنچه که

سبب حیات عالم و نجات امم است نصائح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید (انّها خیر لکم عمّا علی الارض یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع) (براستی آن برای شما خیر است از همه کسانیکه در زمین هستند. گواه است به این کتاب عزیز جدید من)

لوح مبارک

ابن الذئب

نکاتی چند در باره آقا نجفی

این لوح توسط حضرت بهاءالله خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی پسر شیخ باقر ذئب نازل شده است. این لوح را یکی از بهائیان اصفهان به طور ناشناس بر سر سجّاده شیخ محمد تقی ابن ذئب گذاشت و او بر حقیقت آن لوح مُطلّع شد. شیخ محمد تقی به قدری خونخوار و لدود در دشمنی با دیانت بهائی بود که در مجلس ظلّ السلطان حاکم اصفهان پسر ناصرالدین شاه قاجار و در محضر علماء اصفهان آستین های خود را بالا زد و فریاد کشید که من حاضرم با دست های خود این دو سیّد بهائی را (سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) به قتل برسانم. مراتب تزویر و ریاکاری و خبث طینت او بیرون از حدّ و حساب است و جمعی از احبّای الهی مانند سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و میرزا اشرف آباده ای و ملا کاظم طالخونچه ای و حاجی حیدر و حاجی کلبعلی نجف آبادی و غیرهم به فتوای او و فرمان ظل السلطان به شهادت رسیدند. ابن الذئب در سال ۱۳۳۱ ه.ق مطابق ۱۹۱۵ در اصفهان مُرد و در چارسو مقصود اصفهان دفن شد.(نقل از اینترنت)

مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ مشروطیت مینویسد: **هر یک** (روحانیان مخالف مشروطه) **هزارها اوباش و عوام بد سابقه را که لباس روحانیت را در برکرده بودند به نام طلّاب با ماهانه کمک خرج دور خود جمع کرده بودند مثل آقانجفی معروف با آنکه سواد□یادی نداشت حدود ۵۰۰۰ طلبه داشت که برای اجرای اوامرش حاضر بودند و چون قشونی در تمام شئون زندگی مردم، زندگان و حتی**

مردگان مداخله می‌کردند. چون ثروتمندی می مرد تمام هستی اورا به نام سهم امام ضبط و مابین خود قسمت می‌کردند

یحیی دولت آبادی در کتاب خاطرات یحیی در باره آقا نجفی می نویسد:

شیخ محمد تقی که برای جلب قلب عوام، خود را آقا نجفی میخواند با اینکه دائره اطلاعات او محدود است و تحصیلات درستی ندارد بترجمه کردن پاره ای از کتب عربی دینی و تالیف نمودن پاره ای از آثار فقهی و اخلاقی در نظر مردم خود را دانشمند جلوه می داده می خواهد بعد از پدر بر مسند ریاست تامّه روحانی آن شهر بلکه تمام ایران بنشیند....شیخ محمد تقی در زیر یک پرده نازک به جمع آوری مال و ازدیاد مکنت بخریدن املاک و مستغلات پرداخته به جمع وسائل کسب و ثروت متشبّث می شود ولی بنام اشخاص دیگر که تا مقام زهد و تقوای خود را در نظر عوام نگاه داشته باشد(ص ٣٦ جلد اول)

در همان کتاب می نویسد:

نمی شود تصوّر کرد که بهشت را خداوند خلق کرده باشد برای مُشتی مردم خرافت پرست که پیشوائی امثال آقا نجفی از هر دری از درهای آن بخواهند وارد گردند خصوصاً که روحانی نمایان بیسواد بی علم بد عمل پول دوست شهوت پرست را هم در میان رهبران به بهشت مشاهده می نمایند و بر سستی عقیده آنها افزوده می گردد. بدیهی است شخصی که در املاک خود و املاک مردم آنقدر مالکیت داشته باشد که بعد از اسباب چینی بسیار برای ندادن مالیات املاک خود به دولت و سرشکن نمودن مالیاتهای خود بر املاک دیگران سالی شصت هزارتومان مالیات به دولت بدهد در قرن بیستم هر قدر هم که مردم کم ادراک باشند نمی تواند به

آنها بگوید من اعتناء به دنیا و مال دنیا ندارم و حساب بیش از ٥٠٠ تومان را نمیتوانم چنانکه مکرر شده است وقتی میخواهد بگوید هزار تومان میگوید دو پانصد تومان و خجالت نمی کشد از شنوندگان چونکه به این تحمقّها عادت نموده و ترک عادت موجب مرض است(ص ٣٣٩ جلد اول)

در همان کتاب می نویسد: **در ماه شعبان ١٣٢١ بخیال می افتد که تعرضی به مدارس جدید نموده باشد و چون به تنهائی نمی تواند به این کار موفق گردد خصوصاً که می بیند شاه و دولتیان با مدارس جدید همراهند و روز بروز کار مدارس بالا می گیرد، این است که تدبیری بنظرش رسیده در صدد می شود از علمای نجف اشرف عریضه تلگرافی بتوسط او به شاه صادر گردد که این مدارس برای عالم دیانت مُضر است امر بفرمایند آنها را منحل نمایند.**(ص ٣٤٠ جلد اول)

نکاتی در مطالعه این کتاب

خوانندگان محترم در نظر بگیرند که کلماتی که با تایپ درشت آمده است همه اصل لوح مبارک است

مطالب کم رنگ داخل پرانتز با فونت ریز معانی و منابع است که نویسنده برای تسهیل مطالعه آورده است که شامل کلمات و توضیحات جمع آورنده کتاب است

تایپ اصل کتاب از اینترنت بهائی به عاریت گرفته شده و دارای اغلاطیست که تصحیح شده است

علت این روش بخاطر اعتراضات بسیاری از فارسی زبانان بهائی و غیر بهائی است که قادر به فهم کامل کتاب نیستند.

در بعضی موارد منابع نصوص یافت نشد. چون بنده دسترسی به منابع بیت العدل ندارم. بعضی از این منابع هرگز ممکن نیست پیدا شود چون کتب مورد استفاده جمال مبارک حضرت بهاء الله در دسترس عموم نیست و یا از بین رفته است.

نهایتاً باید اذعان کنم که تهیّه این کتاب به این گونه فقط برای فهم مطالب است و باید در آینده مورد تدقیق قرار گیرد و در صورت اشتباه بودن البته تصحیح بشود

بِسم الله الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الباقی بلا فناء و الدّائم بلا زوال و القائم بلا انتقال المهیمن بسلطانه و الظّاهر بآیاته و الباطن بأسراره الذی بأمره ارتفعت رایة الکلمة العلیا فی ناسوت الانشاء و نصب علم یفعل ما یشاء بین الوری. هو الذی أظهر أمره لهدایة خلقه و أنزل آیاته إظهاراً لحجّته و برهانه و زین دیباج کتاب الانسان بالبیان بقوله (الرّحمن * علّم القرآن * خلق الانسان* علّمه البیان)(الرحمن آیات ١-٤) **لا إله الاّ هو الفرد الواحد المقتدر العزیز المنّان.** (ستایش بر خداوند باقی فنا ناپذیر و پاینده بی زوال و قائم بی حرکت پر صولت در پادشاهی خود، و آشکارا به نشانه های خویش و پنهان به رازهای خود که به فرمان او بلند گشت پرچم کلام برتر در جهان امکان و منصوب شد رایت یفعل ما یشاء ما بین انسانها. اوست آنکه آشکار نمود دین خود را برای راهنمائی بشر و نازل فرمود آیات خود را برای ارائه حجت و برهان خود و آرایش داد

دیباچه کتاب انسان را به بیان، بفرموده خویش" بخشنده* آموخت قران را* آفرید انسان را * بیاموخت سخن گفتن را " نیست پروردگاری مگراو. یگانه یکتای قدرتمند باشکوه بخشاینده)

النّور السّاطع من أفق سماء العطاء و الصّلاة المشرقة من مطلع إرادة الله مالک ملکوت الأسماء علی الواسطة الکبری و القلم الأعلی الذی جعله الله مطلع أسمائه الحسنی و مشرق صفاته العلیا و به أشرق نور التوحید من افق العالم و حکم التفرید بین الأمم الذین أقبلوا بوجوه نوراء الی الأفق الأعلی و اعترفوا بما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان الملک و الملکوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزیز الفیاض.(نور درخشان از افق آسمان بخشش و ستایش درخشنده از محلّ طلوع اراده خداوندگار مالک ملکوت نامها، بر(واسطه بزرگ و قلم اعلی) (حضرت بهاء الله) که قرار فرمود او را خداوند محلّ طلوع اسامی زیبای خود و مشرق صفات خویش و به او درخشید نور توحید از افق جهان و حکم یکتائی در بین امت ها، کسانیکه پذیرفتند او را با چهره های نورانی تا افق اعلی و اقرار نمودند برآنچه سخن فرمود به زبان گفتگو در ملکوت آگاهی. ملک و ملکوت و عظمت و جبروت مر خدای مقتدر عزیز بسیار با عنایت)

(یا أیها العالم الجلیل إسمع نداء المظلوم إنّه ینصحک لوجه الله و یعظک بما یقرّبک الیه فی کل الأحوال إنّه هو الغنی المتعال. إعلم انّ الآذان خلقت لإصغاء النّداء فی هذا الیوم الذی کان مذکوراً فی الکتب و الزّبر و الألواح . فی أوّل الأمر طهّر نفسک بماء الإنقطاع و زین رأسک باکلیل التّقوی و هیکلک بطراز التوکل علی الله ثمّ قم عن مقامک مقبلاً الی البیت الأعظم مطاف من فی العالم من لدن مالک القدم و قل): (ای عالم جلیل به گوش گیر ندای این مظلوم را، او پند می دهد ترا بخاطر خدا و موعظه می فرماید آنچه را که نزدیک می کند تو را به سوی او در همه احوال، براستی او غنی متعال می باشد. آگاه باش که گوش آفریده شده است برای شنیدن نداء در این روزی که مذکور است در همه کتابها و زبورها و الواح. در ابتدای امر پاکیزه کن وجود خود را به آب انقطاع و تزئین نما سر خود را به تاج تقوی و جسم خود را به لباس توکّل بر خدا، سپس بر پا شو از جای خود به سوی (بیت اعظم)(محل اقامت حضرت بهاءالله) محل طواف هر که در جهان است از نزد مالک قدیم و بخوان)

(إلهی إلهی و مقصودی و معبودی و سیدی و سندی و غایة أملی و رجائی ترانی مقبلاً الیک و متمسّکاً بحبل جودک و متشبّثاً بذیل عطائک و معترفاً بتقدیس نفسک و تنزیه ذاتک مقرّاً بوحدانیتک و فردانیتک أشهد أنّک أنت الفرد الواحد الأحد

الصّمد ما اتّخذت لنفسک شریکاً فی الملک و لا نظیراً فی الأرض قد شهدت الکائنات بما شهد به لسان عظمتک قبلها أنک أنت الله لا إله الاّ أنت لم تزل کنت مقدّساً عن ذکر عبادک و متعالیا عن وصف خلقک. أی ربّ تری الجاهل قصد بحر علمک و العطشان کوثر بیانک و الذلیل خباء عزّک و الفقیر کنز غنائک و السائل مشرق حکمتک و الضعیف مطلع قدرتک و المسکین سماء کرمک و الکلیل ملکوت ذکرک.أشهد یا إلهی و سلطانی بأنک خلقتنی لذکرک و ثنائک و نصرة أمرک و انی نصرت أعدائک الذین نقضوا عهدک و نبذوا کتابک و کفروا بک و بآیاتک. آهٍ آهٍ من غفلتی و خجلتی و خطیئتی و جریرتی التی منعتنی عن الورود فی طمطام بحر أحدیتک و قمقام یمّ رحمتک فآهٍ آهٍ ثمّ آهٍ آهٍ من سوء حالی و کِبرعصیانی قد اظهرتنی یا إلهی لإعلاء کلمتک و إظهار امرک و لکن غفلتی منعتنی و أحاطت بی بحیث قمت علی محو آثارک و سفک دماء أولیائک و مطالع آیاتک و مشارق وحیک و مخازن أسرارک)(ای خدای من، ای خدای من و مقصود من و معبود من و

سیّد من و غایت آرزوی من و رجای من، می بینی مرا اقبال کرده به سوی تو و متمسّک به ریسمان جود تو و متشبّث به ذیل عطای تو و معترف به تقدیس وجود تو و منزّه به بودن ذات تو و مُقر به وحدانیت تو و فردانیت تو. شهادت میدهم که توئی فرد واحد احد صمد، نگرفته ای برای وجود خود شریکی در هستی و نظیری در ارض. همانا شهادت میدهند کائنات به آنچه شهادت میدهد به آن (لسان عظمت)(حضرت بهاءالله) **قبل از آن، براستی توئی خداوند و نیست خدائی جز تو همیشه بوده ای مقدس از ذکر عباد خود و متعالی از وصف خلق خود. ای خداوند- گارا می نگری نادانی را که قصد نموده دریای دانش ترا و تشنه ای کوثر بیان ترا و ذلیلی خیمه عزت ترا و فقیری گنج استغنای ترا و گدائی مشرق خِرد ترا و ضعیفی مَطلع قدرت ترا و بیچاره ای آسمان کرامت ترا و بی زبانی ملکوت ذکر ترا. شهادت میدهم ای اله من و سلطان من براستی که تو خلق نمودی مرا برای ذکر خود و ثنای خود و یاری دین خود و من یاوری کردم دشمنان ترا که شکستند عهد خود را و دور انداختند کتاب ترا و کافر گشتند بر تو و به آیات تو. آی آه آی آه از غفلت من و شرمساری من و گناهانی که مانع گشتند از ورود من به مرکز دریای احدیّت تو و رود خانه دریای رحمت تو. پس ای وای، ای وای و باز ای آه ای آه از بد رفتاری من و تکبّر عصیان ورزی من. همانا ظاهر کردی مرا ای خدای من برای اعلاء کلمه خود و اظهار فرمان خود و لیکن غفلت من بازداشت مرا و در بر گرفت مرا بطوری که قیام کردم به از بین بردن آثار تو و ریختن خون اولیای تو و مطالع آیات تو و مشارق وحی تو و مخازن اسرارتو)**

(أی ربّ أی ربّ أی ربّ أی ربّ أی ربّ أی ربّ أی ربّ أی ربّ أشهد بظلمی سقطت أثمار سدرة عدلک و بنار

عصیانی احترقت أفئدة المقرّبین من خلقک و ذابت أكباد المخلصين من عبادک فآه آه من شقوتی فآه آه من ظلمی فآه آه من بعدی و غفلتی و جهلی و ذلّتی و إعراضی و اعتراضی. کم من أيام فیها أمرت عبادک و أولیائک علی حفظی و إنّی أمرتهم بضرّک و ضرّ أمنائک و کم من لیال فیها ذکرتنی بفضلک و دَلَلْتَنی الی صراطک و انّی أعرضت عنک و عن آیاتک. و عزّتک یا أمل الموحّدین و رجاء أفئدة المنقطعین لا أجد لنفسی دونک معیناً و لا سواک سلطاناً و لا ملجأ و لا ملاذاً فآه آه إعراضی أحرق سِتر عصمتی و اعتراضی شقّ حجاب حرمتی . یالیت کنتُ تحت أطباق التراب و ما ظهر سوء أعمالی بین عبادک. أی ربّ تری العاصی أقبل الی مطلع عفوک و عطائک و جبل الظلم أراد سماء رحمتک و غفرانک فآه آه جریراتی العظمی منعتنی عن التّقرّب الی بساط رحمتک و خطیئاتی الکبری أبعدتنی عن ساحة قربک أنا الذی فرّطت فی جنبک و نقضت عهدک و میثاقک و ارتکبت ما ناح به سکّان مدائن عدلک و مطالع فضلک فی بلادک . أشهد یا إلهی إنّی

تركت أوامرک و أخذت أوامر نفسی و نبذت أحكام كتابک و أخذت كتاب هوای فآه آه كلما زادت شقوتی زاد حلمک و كلما اشتعلت نار عصيانی سترها عفوک و فضلک و عزّتک يا مقصود العالم و محبوب الأمم صبرک غرّنی و اصطبارک شجّعنی تری يا الهی عبراتی من خجلتی و زفراتی من غفلتی و عظمتک لا أجد لنفسی مقرّاً الاّ ظلّ بساط كرمک و لا مهرباً الاّ تحت قِباب رحمتک ترانی فی بحر اليأس و القنوط بعد ما أسمعتنی كلمة لا تقنطوا و عزّتک ظلمی قطع حبل أملی وعصيانی سوَّد وجهی أمام كرسی عدلک.أی ربّ تری الميت مطروحاً لدی باب عطائک و يستحيی أن يطلب كوثر عفوک من يد فضلک. قد أعطيتنی لساناً لذكرک و ثنائک و إنّه نطق بما ذابت به أكباد المقرّبين من أصفيائک و احترقت أفئدة المخلصين من أهل حظائر قدسک و أعطيتنی بصراً لمشاهدة آثارک و ملاحظة آياتک و مظاهر صنعک و إنّی نبذت ارادتک و عملت ما ناح به المخلصون من خلقک و المنقطعون من عبادک و أعطيتنی سمعاً لأسمع به ذكرک و ثنائک و ما انزلته

من سماء كرمک و هواء ارادتک فآه آه إنّى تركت أمرک و أمرت عبادک بسبّ أمنائک و أوليائک و عملت أمام كرسى عدلک ما ارتفعت به زفرات الموحّدين و المخلصين من أهل مملكتک. لم أدر يا الهى أى عصيانى أذكره تلقاء أمواج بحر جودک و أى خطائى أنطق به عند تجلّيات أنوار شموس مواهبک و ألطافک أسألک فى هذا الحين بأسرار كتابک و ما كان مكنوناً فى علمک و باللّئالئ المستورة فى أصداف عُمان رحمتک أن تجعلنى من الذين ذكرتهم فى كتابک و وصفتهم فى ألواحک . هل قدّرت لى يا الهى بعد هذا الحزن من سرور و بعد هذا القبض من بسط و بعد هذا العسر من يسر فآه آه قد جعلت المنابر لذكرک و ارتفاع كلمتک و إظهار أمرک و إنّى ارتقيت اليها لإعلاء نقض عهدک و ألقيت على العباد ما ناح به أهل سرادق عظمتک و سكّان مدائن علمک. كم من أوقات أنزلت فيها مائدة بيانک من سماء عطائک و إنّى كفرت بها و كم من أحيان دعوتنى فيها إلى فرات رحمتک و إنّى أعرضت عنه بما اتّبعت النفس و الهوى و عزّتک لم أدر من أى ذنب

أستغفرک و أتوب اليک و من أی ظلم أرجع الی بساط جودک و ساحة کرمک قد بلغت جريراتی و خطيئاتی مقاماً عجز المحصون عن إحصائها و المحرّرون عن تحريرها. أسألک يا مبدّل الظلمة بالنور و مظهر الأسرار فی الطّور أيدنی فی کل الأحوال علی التوکل عليک و تفويض الأمور اليک. ثمّ اجعلنی يا الهی راضياً بما رقم من قلم قضائک و يراعة تقديرک إنّک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضين لا إله الاّ أنت العليم الحکيم)

(ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من، ای مربّی من،(۹ بار که شاید بفهمد این مربّی حضرت بهاء الله است) **گواهم به ظلم من ساقط گشت میوه های درخت عدالت و به آتش گناهان من سوخت دلهای مقربين بندگان تو و ذوب شد جگر های پاکان بندگان تو. پس وای وای از شقاوت من، و وای وای بر ظلم من و وای وای از بُعد من و غفلت من و نادانی من و ذلّت من و دور شدن من و اعتراض من. چقدر از ايّام که در آن فرمان دادی بندگان و اوليای خود را بر حراست من و من فرمان دادم به ضرر تو و زيان اُمنای تو و چه شبها که در آن به ياد آوردی مرا به فضل خود و دلالت نمودی مرا به راه تو، و من دوری کردم از تو و از آيات تو. قسم بر عزّت تو ای آرزوی موحدّين و التجای قلوب منقطعين، در نمی يابم برای خود بغير از تو اعانت کننده ای و سوای تو سلطانی و نه پناهی و نه پناهگائی. پس ای آه**

و آه إعراض من سوزاند پرده های عصمت مرا و اعتراض من شقّه کرد حجاب حرمت مرا. ای کاش زیر طبقات خاک بودم و ظاهر نمی شد سوء اعمال من در بین بندگان تو. ای پروردگار می بینی گناهکاری را که اقبال نموده به سوی محلّ عفو و عطای تو و کوه ظلمی که طالب آسمان رحمت و غفران توست. پس ای وای وای جنایات کبیره من ممنوع کرده مرا از تقرّب به گستردگی رحمت تو و خطاهای عظیم من دور کرده مرا از ساحت قرب تو. منم آنکه تجاوز کردم در جنب تو و شکستم عهد و میثاق ترا و مرتکب شدم بر آنچه شیون نمودند ساکنین مدینه های عدالت تو و محلّ های فضل تو در سرزمین های تو. گواهم ای خدای من که من ترک نمودم دستورات ترا و اخذ کردم هواهای نفس خودم را و متروک گذاشتم احکام کتاب ترا و گرفتم کتاب هوای خود را. پس ای آه ای آه هرچه زیاد شد شقاوت من، اضافه نمود شکیبائی ترا و هرچه مشتعل نمود آتش گناهان من، پوشاند آنرا بخشش و فضل تو. قسم بر عزّت تو ای مقصود عالم و محبوب امّت ها، صبر تو مرا مغرور کرد و شکیبائی تو مرا پُر رو نمود. می بینی ای خدای من اشکهای مرا از خجالتم و ناله های مرا از غفلتم. قسم بر عظمت تو پیدا نمی کنم برای خودم مقرّی مگر در سایه بساط کرامت تو و نه محلّ فراری مگر در تحت قباب رحمت تو. می بینی مرا در دریای یأس و افسردگی بعد از آنکه شنواندی مرا کلام " مأیوس مشو" . قسم بر عزّتت ستمکاری من بریده ریسمان آرزوی مرا و عصیان من سیاه نموده روی مرا در پیش کرسی عدالت تو. ای خدای من می بینی مرده ای را که افتاده پیش درگاه عطای تو و حیا می کند که در خواست کند کوثر عفو را از دست فضل تو. همانا بخشیدی مرا زبان برای ذکر و ثنای تو و آن سخن در داد بر آنچه که نالان شد اکباد مقربین اصفیای تو و محترق گشت

قلوب مخلصین باغهای مقدّس تو. و عطا کردی مرا چشم برای مشاهده آثار تو و ملاحظه آیات تو و مظاهر سازندگی تو و من دور انداختم خواسته ترا و عمل کردم به آنچه که زاری نمودند مخلصان بندگان تو و منقطعین عباد تو و گوش عنایت نمودی که با آن بشنوم ذکر و ثنای تو و آنچه نازل شده از آسمان کَرم تو و جوّ اراده تو. پس ای آه ای آه من وا گذاشتم دستور ترا و و امر کردم بندگانت را به فحّاشی اُمنا و اولیای تو و عمل کردم در پیش کرسی عدالت تو آنچه را که بلند کرد افغان موحدّین و مخلصین ترا از اهل مملکت تو. نمی دانم ای خداوندگار من چه گناهی را ذکر کنم در پیش دریای جودت و چه خطائی را بیان کنم نزد تجلیات انوار خورشید های مواهب و الطاف تو؟ مسئلت می نمایم در این حین به اسرار کتابت و آنچه که پنهان است در علم تو و گوهر های مستوره در صدف های اقیانوس تو که قرار دهی مرا از کسانیکه به یاد آوردی آنان را در کتاب خود و توصیف نمودی آنانرا در الواح خود. آیا مقدّر می فرمائی برای من بعد از این اندوه سروری؟ و بعد از این گرفتگی، گشایشی؟ و بعد از این عُسرت، آسایشی؟.

پس وای وای همانا تو قرار دادی منبر ها را برای یاد آوری و ارتفاع کلام و اظهار امر خود و من بالای آنها رفتم برای اعلان شکستن عهد تو و تلقین کردم بر بندگانت آنچه را که نوحه نمودند به آن اهل پرده های عظمت و ساکنین شهر های علم تو. چقدر از اوقات نازل کردی در آن مائده بیان خود را از آسمان عطای خود و من کافر شدم به آن و چه قدر از زمانها که دعوت کردی مرا در آن به سمت رود خانه رحمت خود و من دوری گزیدم از آن و تبعیت کردم هوای نفس را. قسم بر عزّت تو نمی دانم از کدام گناه طلب استغفار کنم و توبه نمایم بسوی تو و از چه ظلمی بر گردم به سوی بساط جود و ساحت کَرم تو؟. به جائی رسید

اشتباهات من که عاجزند بر حساب آن، حسابگران و بر تحریر آن نویسندگان. در خواست می کنم ای تغییر دهنده ظلمت به نور و آشکار کننده راز ها در طور، کمک کن مرا در همه احوال بر توکّل به خود و تفویض امور به سمت خویش پس قرار فرما مرا راضی به آنچه مرقوم شده از قلم قضای تو و امضای تقدیر تو. براستی توئی مقتدر بر آنچه بخواهی و در قبضه توست زمام اهل آسمانها و زمین ها، نیست خدائی جز تو علیم حکیم)

(یا شیخ إعلم أنّ مفتریات العباد و إعراضهم و اعتراضهم لا تضرّ من تمسّک بحبل العنایة و تشبّث بأذیال رحمة مالک البریة لعمر الله إنّ البهاء ما نطق عن الهوی قد أنطقه الذی أنطق الأشیاءَ بذکره و ثنائه لا إله ألاّ هو الفرد الواحد المقتدر المختار)(ای شیخ بدان افترائات مردم و دوری جستن و اعتراض آنها زیان نمی رساند بر کسی که چسبیده به ریسمان عنایت و متشبّث به دامن رحمت مالک انسانهاست. سوگند بر خدا براستی بهاء سخن نمی گوید از روی هوا. همانا سخن می گوید آنکه تمام اشیاء ناطقند به ذکر و ثنای اوست. نیست خداوندی مگر او، فرد واحد مقتدر مختار)

صاحبان (ابصار حدیده و آذان واعیه)(چشمان تیز بین و گوشهای شنوا) **و قلوب منیره و (صدور مُنشرِحه)**(سینه های گشوده) **صدق را از کذب بشناسند و تمیز دهند. این مناجات را که از لسان**

مظلوم جاری شده قرائت نمائید و به قلب فارغ و سمع طاهر مقدّس در آن تفکّر فرمائید شاید نفحات انقطاع را بیابید و بر خود و عباد رحم کنید.

(الها معبودا مقصودا کریما رحیما. جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو.هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام و (رفعناه مقاماً علیا) (بلند نمودیم او را به مقام بزرگ) **رسد و هر که را بیندازی از خاک پستتر بلکه هیچ از او بهتر. پروردگارا با تباهکاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری (مقعد)**(جایگاه) **صدق میطلبیم و لقاء (اولیائت را میجوئیم امر امر تو)**(ملیک مقتدر می جوئیم امر امر توست)

توضیح: در ادعیه محبوب به این صورت آمده است جمله داخل پرانتز به اینصورت آمده **"و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو"**

هر چه کنی عدل صرف است بل فضل محض. یک تجّلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را به خلعت تازه مزین نماید. ای توانا ناتوانان را توانائی بخش و مردگانرا زندگی عطا فرما شاید تو را بیابند و به دریای آگاهیت راه

یابند و بر امرت مستقیم مانند. اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو (متضوّع)(وزان) شود همه محبوب جان و مقصود روان چه (تازی)(عربی) چه پارسی. اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی. ای پروردگار از تو میطلبم کل را راه نمائی و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا(ادعیه محبوب ص ٣٢٦)

(نسأل الله أن یؤیدک علی العدل و الانصاف و یعرّفک ما کان مستوراً عن العیون و الأبصار إنّه هو العزیز المختار)(مسئلت داریم از خداوند که تأئید نماید ترا بر عدل و انصاف و بفهماند ترا آنچه که پنهان از دیده ها و بصیرت ها است. او عزیز مختار است) استدعا آنکه در آنچه ظاهر شده تفکّر نمایند و بعدل و انصاف تکلّم فرمایند شاید تجلّیات انوار آفتاب صدق و صفا پرتو افکنَد و از تاریکی نادانی نجات بخشد و عالم را به نور دانائی روشن فرماید.این مظلوم مدارس نرفته، مباحث ندیده. لعمری إنّی ما أظهرت نفسی بل الله أظهرنی کیف أراد.(قسم بر خویشتن که من خودم را ظاهر نکردم بلکه خداوند مرا ظاهر کرد بدانگونه که مایل بود)

در لوح حضرت سلطان أیده الله تبارک و تعالی این کلمات از لسان مظلوم جاری.

(یا سلطان إنّی کنت کأحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علّی نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم.و أمرنی بالنّداء بین الأرض و السّمآء بذلک ورد علی ما ذرفت به دموع العارفین. ما قرأتُ ما عند النّاس من العلوم و ما دخلتُ المدارس فاسأل المدینةَ الّتی کنتُ فیها لتوقن بانّی لستُ من الکاذبین. هذه ورقة حرکّتها أریاح مشیة ربّک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب أریاح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصفات بل تحرّکها کیف ترید. لیس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء أمره المبرم و أنطقنی بذکره بین العالمین .إنّی لم أکن الاّ کالمیت تلقاء أمره قلبتنی ید إرادة ربّک الرحمن الرحیم.(آثار قلم اعلی جلد ۱ ص٦٢) (ای سلطان من بودم یکی از بندگان و دراز کشیده بودم در رختخواب، وزید بر من نسیم های مقدس و آموخت مرا علم هر چه وجود دارد. این نیست از من بلکه از نزد علیم عزیز است و دستور داد مرا به ندا در بین آسمان و زمین و از اینرو وارد شد بر من آنچه که گریان نمود چشم های عارفان را. من در مدرسه داخل نشدم. بپرس

از اهل شهری که در آن هستی که یقین کنی من دروغگو نیستم.این برگی است که حرکت می دهد آنرا بادهای خواسته خداوند عزیز حمید تو. آیا برای آن سکون است در پیش بادهای تند؟ خیر، قسم بر مالک اسماء وصفات. بلکه حرکت می دهد آنرا آنگونه که بخواهد. بر فانی وجودی نیست در درگاه خداوند. همانا آمد امر مُبرم او و به سخن آورد مرا به ذکر خود دربین جهانها)

حال بهتر آنکه آن جناب خود را به (ماء)(آب)**انقطاع که از (مَعین)**(چشمه) **قلم اعلی جاری شده طاهر نمایند و لوجه الله در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکر کنند و بعد به حکمت و بیان در (اخماد)**(خاموش کردن) **نار (ضغینه و بغضاء)**(دشمنی و عداوت) **که در قلوب احزاب عالم مکنون است به قدر مقدور ساعی و جاهد شوند. مقصود از ارسال رسُل و انزال کتب معرفة الله و اُلفت و اتحاد عباد بوده. حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علت بغضاء و عناد نموده‌اند. زهی حسرت و ندامت که اکثری (بما عندهم)**(به آنچه در پیش خود دارند)**متمسّک و مشغول و از (ما عند الله)**(نزد خداست) **غافل و محجوب. (قل الهی الهی زین رأسی باکلیل العدل و هیکلی بطراز الإنصاف إنّک أنت مالک المواهب و الألطاف)**(بگو خدایا

تزئین بخش سر مرا به تاج عدل و جسم مرا به لباس انصاف. براستی تو مالک مواهب و الطاف هستی)**عدل و انصاف دو (حارسند)**(دو حفاظت کننده هستند) **از برای حفظ عباد و از این دو کلمات محکمه مبارکه که علّت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد. در یکی از الواح از قلم مظلوم این کلمات جاری:**

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده یعنی مشارق امر و (مخازن لآلی)(گنجینه های مروارید ها) **علم او. چه که (إنّه تعالی غیبٌ مکنونٌ مستورٌ عن الأنظار.انظر ما أنزله الرّحمن فی الفرقان (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللّطیف الخبیر)**(براستی او غیب پنهان در پرده از چشم های ناظران است. ناظر شو برآنچه در قران نازل نموده" چشم ها او را در نمی یابند و او بیننده چشم ها و لطیف با خبر است"). **الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سُبُل متعدده را سبب و علت بغضاء ننمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مَطلَع واحد ظاهر و از مَشرق واحد مُشرق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بها کمر**

همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد (حبّا لله و لعباده)(برای عشق بخدا و بندگان او) **بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید. ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و (اطفاء)**(خاموش کردن) **آن بسیار (صعب)**(سخت) **مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء (عقیم)**(بی درمان) **نجات بخشد. در مُحاربه واقعه بین (دولتین)**(دو دولت ایران و عثمانی) **ملاحظه نمائید طرفین از مال و جان گذشتند. چه مقدار قریّه ها (کأن لم یکن)**(گوئی که وجود نداشتند) **ملاحظه شد.(مشکاة)**(چراغدان) **بیان را این کلمه (به مثابه مصباح)**(مانند چراغ) **است. ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. به کمال محبّت و اتحاد و مودّت و اتفاق سلوک نمائید. قسم به آفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منوّر سازد. حق آگاه، گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمائید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این (امل ملیک آمال)**(آرزوی دارنده آرزوهاست) **و لکن تا افق آفتاب عدل از**

(سحاب)(ابر) **تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر می‌آید. و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای ایران. گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و (مقصد اقصی و غایت قصوی)**(مقصد نهائی و کمال مطلوب)**، ظهور این مقام بلند اعلی بوده و (کفی بالله شهیداً)**(گواهی خداوند بر این کافیست) **ای اهل بها با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که (دون)** (غیر) **شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الاّ او را به او گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا .لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح، و به مثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی. مقصود از علماء در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می‌آرایند و در باطن از آن محروم. در ذکر این مقام در لوح حضرت**

سلطان چند فقره از فقَرات کلمات مکنونه که به اسم صحیفه فاطمیه صلوات الله علیها از قلم ابهی ظاهر ذکر میشود .

ای بی وفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن (ذئب اغنام)(گرگ گلّه ها) من شده‌اید .مثَل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دُرّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار منست.

و همچنین میفرماید:

ای به ظاهر آراسته و به باطن کاسته مثَل تو مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون به دست (صرّاف ذائقه احدیه)(تشخیص دهنده حس چشائی خداوند) افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید .تجلّی آفتاب در (تراب و مرآت)(خاک و آینه) هر دو موجود و لکن از (فرقدان)(دو ستاره روشن در دُبّ اصغر) تا ارض، فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان .و همچنین میفرماید

(ای پسر دنیا) بسا سحرگاهان تجلّی عنایت من از مشرق لا مکان به مکان تو آمد و ترا در بستر راحت بغیر مشغول دید

و چون برق روحانی به مقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و در (مکامن)(جاهای) قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا نپسندیدم. و همچنین میفرماید

ای مدّعی دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در (فِراش)(رختخواب) غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و باز گشت .امّا علمائی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزیّنند ایشان به مثابه رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای اُمم لازال هدایت عباد به آن نفوس مقدسه بوده و هست. (نسأل الله أن یوفّقهم علی ما یحبّ و یرضی إنّه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولی)(مسئلت داریم از خداوند که موفق نماید آنان را بر آنچه دوست دارد و رضایتمند است و براستی او مولای مردم و مربّی آنها در این دنیا و آخرت است)

(یا شیخ انّا سمعنا انّ جنابک أعرضت عنّا و اعترضت علینا حیث أمرتَ الناسَ بسبّی و أفتیت علی سفک دماء العباد. لله درّ من قال)(ای شیخ شنیدیم جناب شما از ما دوری کرده و بر ما اعتراض می کنید بطوریکه دستور داده اید مردم را به ناسزاگوئی من و فتوی داده اید بر ریختن خون بندگان. برای خدا چه زیبا گفته است)

(طَوعاً لِقاضٍ أتى فى حكمِهِ عَجَباً

(مطیع قاضیم و در تعجب از حکم او)

أفْتى بِسَفکِ دَمی فی الحِلِّ وَ الحَرَم)

(فتوی به ریختن خون من داد در حلال و حرام)

براستی میگویم آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوب جان است و مقصود روان. سمّ مُهلِک در سبیلش(شهدیست(عسلی است)(فائق)(مافوق) وعذابش (عذبیست)(شرابیست) لائق.در لوح حضرت سلطان ذکر شده:

و نفسه الحقّ لا أجزع من البلایا فی سبیله و لا من الرزایا فی حبّه قد جعل الله البلاء غادیة لهذه الدسکرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذی به أشرقت الأرض و السّماء. أَقبل بقلبک الی شطر کعبة الله المهیمن القیوم. ثمّ ارفع یدیک باستقامة ترتفع بها أیادی الممکنات الی سماء فضل الله ربّ العالمین ثمّ وجّه الیه بتوجّه تتوجّه به الکائنات الی أفقه المشرق المنیر. و قل أی ربّ ترانی مقبلاً الی سماء جودک و بحر عطائک و معرضاً عن دونک. أسألک بتجلیات نیّر ظهورک فی الطور و

باشراقات شمس فضلک من أفق اسمک الغفور أن تغفر لی و ارحمنی ثمّ اکتب لی من قلمک الأعلی ما یرفعنی باسمک فی ناسوت الانشاء. أی ربّ وفقنی علی التوجه الیک و اصغاء نداء أولیائک الذین ما أضعفتهم قوة العالم و ما منعتهم سطوة الامم أقبلوا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرضین)(قسم بر وجود حق، شکایت نمی کنم از بلایا در راه او و از مصیبت ها در محبّت او. همانا قرار فرموده خداوند بلا را ابر صبحگاهی برای این سبزه زار و فتیله ای برای چراغی که به آن روشن شده زمین و آسمان. اقبال کن با قلب خود بسوی کعبه خداوند مهیمن قیّوم سپس بلند نما دستان خود را به مقاومتی که بلند گردد از آن دستان ممکنات بسوی آسمان فضل خداوند مربّی جهانها سپس روی گردان بسوی او با توجهی که متوجّه شوند کائنات به افق نورانی درخشان و بگو ای مربّی من می بینی مرا استقبال کرده به آسمان جود و دریای بخشش تو و دوری جسته از غیر تو. التماس می کنم به تجلیات نیّر ظهور تو در طور و اشراقات خورشید فضل تو از افق اسم بخشاینده تو که در گذری از من و رحم نمائی بر من، پس مقدّر نما برای من از قلم اعلای خود آنچه را که بلند گرداند مرا به اسم تو در این جهان. خدایا موفق کن مرا بر توجّه به خود و شنیدن ندای اولیای خود کسانیکه ضعیف نگرداند آنها را قوّت عالم و مانع نکرد آنها را سُلطه امتها و گفتند خداوند، مربّی ماست و مربّی اهل آسمانها و زمین ها)

یا شیخ براستی میگویم (ختم رحیق مختوم)(مُهر شراب سر بسته) **به اسم قیّوم برداشته شد. خود را محروم منما.این مظلوم (لوجه الله)**(برای خدا) **میگوید، تو هم لوجه الله در آنچه نازل شده و ظاهر گشته تفکّر نما شاید از فیوضات فیّاض حقیقی در این یوم مبارک نصیب برداری و محروم نمانی. (لیس هذا علی الله بعزیز)**(نیست این بر خداوند دشوار) **آدم خاکی از کلمه الهی عرشی شد و (صیّاد ماهی)**(پطرس حوّاری) **دارای حکمت ربّانی گشت حضرت (ابوذر)**(عوذر غفاری از یاران اوّلیه حضرت محمد)**(راعی غنم)**(چوپان گله) **بود سیّد اُمم شد. یا شیخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چه که ملاحظه شد نفسی که به یک کلمه از آن علوم آگاه نه، بر کرسی (عقیان)**(طلائی) **در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم. مقصود از این علوم علومی است که از لفظ ابتدا شود و به لفظ منتهی گردد. و لکن علومی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عند الله مقبول بوده و هست. (لو تسمع ندائی تَدَعُ ما عندک و تتوجّه الی مقام ماج**

فیه بحر الحکمة و البیان و هاج عرف عنایة ربّک الرّحمن) (اگر می شنوی صدای مرا دور انداز آنچه نزد توست و توجّه نما به مقامی که موّاج است در آن دریای حکمت و بیان و در هیجان است نسیم عنایت ربّ رحمن تو) در این مقام بنظر آمد فی الجمله از امور گذشته ذکر شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد.

این مظلوم در ایّامی که حضرت (سلطان)(ناصرالدین شاه قاجار) أیده الله ربّه الرحمن عزم توجّه به اصفهان نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت (بقاع مقدّسه منوّره)(منظور کربلا است) ائمّه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر به گرمی هواء (دار الخلافه)(تهران) و شدّت آن به (لواسان)(محلی در شمال تهران) رفتیم و بعد از توجّه (حکایت حضرت سلطان أیده الله تبارک و تعالی واقع)(منظور تیر اندازی به ناصر الدین شاه) و در آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل. جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را. لعمر الله ابداً داخل آن امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت. مع ذلک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایّام مقرّ سلطنت بوده سر برهنه و پای

برهنه، پیاده با زنجیر به سِجن طهران بردند. چه که یک ظالمی سواره همراه، کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فرّاشان ما را بردند و چهار (شهر)(ماه) در مقامی که شِبه و مثل نداشت مقرّ مُعیّن نمودند. امّا (سجن)(سیاه چال) که محل مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بوده. و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آن جا از سه پلّه سراشیب گذشتیم و به مقرّی که مُعَیّن نموده بودند رسیدیم. امّا محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و (قاطعین طرُق)(راهزنان) بوده (مع)(با) این جمعیّت، محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم. اقلام از وصفش عاجز و روائح (منتنه‌اش)(بسیار بد بو) خارج از بیان. و آن جمع اکثری بی لباس و (فِراش)(لباس) (الله یعلم ما ورد علینا فی ذاک المقام الأنتن الأظلم)(خدا فقط می داند که بر ما چه گذشت در آن محل کثیف تاریک). و در ایام و (لیالی)(شبها) در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکّر مینمودیم که مع

علوّ و سموّ و ادراک آن حزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت به ذات شاهانه. و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن به تمام همّت در (تهذیب)(پاکی) **آن نفوس قیام نماید و در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا (اِصغا)**(شنیده) **شد (انّا ننصرک بک و بقلمک لا تحزن عمّا ورد علیک و لا تخف انّک من الآمنین سوف یبعث الله کنوز الأرض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به أحیا الله أفئدة العارفین)**(ما ترا پیروزی خواهیم بخشید به وجود خودت و به قلم خودت. درآینده خداوند بر می انگیزاند گنجهای زمین را و آنان مردانی هستند که ترا نصرت می دهند به خود تو و با نامی که با آن خداوند زنده می کند قلوب عارفان را) **و چون مظلوم از(سجن)**(زندان سیاهچال) **خارج، حسب الأمرحضرت پادشاه (حرسّه الله تعالی)**(حراست کند او را خدای تعالی)**(مع غلام دولت علیه)**(با مزدور دولت والا) **ایران و دولت (بهیّه)**(شوکتمند) **روس به عراق عرب توجّه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات به مثل**

(غیث هاطل)(باران سیل آسا) نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را، مخصوص این (حزب)(بابیان) را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به (بِرّ)(پاکی) و دانائی بَدل گشت و سِلاح به اصلاح. و در ایّام توقف در سجن (ارض طا)(تهران) اگر چه (نوم)(خواب) از زحمت (سلاسل)(زنجیر ها) و (روائح منتنه) (بو های بد) قلیل بود و لکن بعضی از اوقات که (دست میداد)(منظوربه خواب می رفتم) احساس میشد از جهت اعلای رأس چیزی بر (صدر)(سینه) میریخت به مثابه رودخانه عظیمی که از قلّه (جبل باذخ)(کوه سخت) رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار (نار)(آتش) ظاهر و در آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر (اصغاء)(شنیدن) آن احدّی قادر نه. و بعضی از بیانات که در الواح مخصوص این حزب نازل، ذکر میشود تا به یقین مُبین کل بدانند که این مظلوم عمل نموده آنچه را که نزد عقلاء و مظاهر عدل و انصاف محبوب و مقبول بوده .

یا أولیاء الله فی بلاده و أحبّائه فی دیاره یوصیکم المظلوم بالأمانة و الدّیانة. طوبی لمدینة فازت بأنوارهما بهما یرتفع مقام الانسان و یفتح باب الاطمینان علی من فی الامکان . طوبی لمن تمسّک بهما و عرف شأنهما و ویل لمن أنکر مقامهما)(ای اولیای خدا در شهر های او و دوستان او در دیار او، وصیت می کند شما را این مظلوم به امانت و دیانت. خوشا بر حال شهری که فائز به انوار آن دو شد. به آندو در اطمینان گشوده خواهد شد بر اهل عالم امکان و خوشا بر کسی که تمسّک به آن دو جست و فهمید قدر آن دو را و وای بر آنکه منکر شد مقامات آن دو را)

و در مقام دیگر این کلمات نازل : إنّا نأمر عباد الله و امائه بالعصمة و التقوی لیقومُنّ من رقد الهوی و یتوجهنّ الی الله فاطر الأرض و السماء کذلک أمرنا العباد حین ما أشرق نیّر الآفاق من جهة العراق. لیس ضرّی سجنی و بلائی و ما ورد علی من طغاة العباد بل عمل الذین ینسبون أنفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی. إنّ الذین یفسدون فی الأرض و یتصرفون فی أموال الناس و یدخلون البیوت من غیر اذن صاحبها إنّی بریئ منهم الاّ أن یتوبوا و یرجعوا إلی

الله الغفور الرحیم)(ما امر کردیم بند گان را و زنان آن را به عصمت و تقوی که بر خیزند از خواب هوَس و متوجه شوند بسوی خداوند خالق زمین و آسمان. این گونه ما امر کردیم عباد را در زمان طلوع (نیّر آفاق)(حضرت بهاءالله) از سمت عراق. نیست ضرری بر من زندان من و بلای من و آنچه وارد شده است از بندگان عصیانگر، بلکه عمل کسانیست که نسبت می دهند خود را به من و مرتکب می شوند آنچه را که نوحه می نماید بخاطر آن قلب و قلم من. براستی کسانیکه فساد می کنند در زمین و تصرّف در مال مردم می کنند و داخل می شوند در خانه ها بدون اجازه صاحب آنها، من از آنان مبّرا هستم مگر اینکه توبه کنند و باز گردند بسوی خداوند غفور رحیم)

و در مقام دیگر: (یا ملأ الأرض سارعوا الی مرضاة الله و جاهدوا حقّ الجهاد فی اظهار أمره المبرم المتین. قد قدّرنا الجهاد فی سبیل الله بجنود الحکمة و البیان و بالأخلاق و الأعمال. کذلک قضی الأمر من لدن قوی قدیر. لیس الفخر لمن یفسد فی الأرض بعد إصلاحها اتّقوا الله یا قوم و لا تکونوا من الظالمین)(ای مردم زمین بشتابید بسوی رضایتمندی خدا و جهاد کنید در راه حق به اظهار دین مُبرم متین او. همانا مقدّر نمودیم جهاد در راه خدا را به لشکریان حکمت و بیان و به اخلاق و اعمال. افتخاری نیست برای آنکه فساد می کند در ارض بعد از اصلاح آن. از خدا بترسید ای قوم و مباشید از ستمگران)

و در مقام دیگر: (لا تسبّوا أحداً بینکم قد جئنا لاتّحاد من علی الارض و اتّفاقهم یشهد بذلک ما ظهر من بحر بیانی بین العباد و لکن القوم أکثرهم فی بعد مبین. ان یسبّکم أحدٌ أو یمسکم ضرٌّ فی سبیل الله اصبروا و توکلوا علی السامع البصیر. إنّه یشهد و یری و یعمل ما أراد بسلطان من عنده إنّه هو المقتدر القدیر.قد منعتم عن النزاع و الجدال فی کتاب الله العزیز العظیم. تمسّکوا بما تنتفع به أنفسکم و أهل العالم کذلک یأمرکم مالک القدم الظاهر بالاسم الأعظم إنّه هو الآمرالحکیم)(ناسزا نگوید احدّی از بین شما. همانا ما آمدیم برای اتحاد و همبستگی اهل زمین. شاهد آن است آنچه آشکار شد از دریای بیان من در بین بندگان و لیکن اکثر مردم به دوری ظاهرند. اگر کسی ناسزا گفت و یا ضرری رساند در راه خدا، شکیبائی نمائید و توکّل کنید بر (سامع بصیر)(حضرت بهاءالله). براستی او شاهد است و می بیند و عمل می کند به پادشاهی خود. براستی او مقتدر قدیر است. ممنوع کردیم نزاع و جدال را در کتاب خدای عزیز عظیم. تمسّک جوئید به آنچه سود می رساند وجودتان را و اهل عالم را. چنین دستور می دهد شما را خداوند قدیم، ظاهر شده در (اسم اعظم) (حضرت بهاءالله). براستی او فرمانده حکیم است)

و در مقام دیگر: (إیاکم أن تسفکوا الدّماء أخرجوا سیف اللسان عن غِمدِ البیان لانّ به تفتح مدائن القلوب. إنّا رفعنا حکم القتل

عن بینکم انَّ الرحمة سبقت الممکنات ان کنتم تعلمون)(مبادا خونریزی کنید. در آرید شمشیر زبان را از غلاف بیان زیرا به آن فتح می شود شهر های قلبها اگر دارای علم هستید)

و در مقام دیگر: (یا قوم لا تفسدوا فی الارض و لا تسفکوا الدّماء و لا تأکلوا أموال الناس بالباطل و لا تتبعوا کل ناعق رجیم)(ای قوم فساد نکنید در زمین و خونریزی نکنید و مال مردم را نخورید به باطل و پیروی نکنید هر گردنکش سنگسار شده را)

و در مقام دیگر: آفتاب بیان الهی را غروب اخذ ننماید و افول از پی در نیاید.

امروز این کلمه علیا از سدره منتهی اصغا شد (إنّی لِمن أحبّنی و اخذ أوامری و نبذ ما نهی عنه فی کتابی)(براستی امروز من برای آن کسی هستم که مرا دوست دارد و می گیرد دستورات مرا و دوری می گزینند از آنچه نهی شده از آن در کتاب من)

و در مقام دیگر: امروز روز ذکر و ثناء و روز خدمتست خود را محروم منمائید. شمائید حروفات کلمات، و کلمات کتاب. و شما نهال هائی هستید که از دست عنایت در ارض رحمت کِشته شده‌اید و از (امطار)(بارانها) **کَرَم نُموّ نموده‌اید شما را از**

(عاصفات)(بادهای تند) **شرک و (قاصفات)**(طوفانها) **کفر حفظ فرمود و به (ایادی)**(دستها) **شفقت تربیت نمود .حال وقت اثمار و اوراق است و اثمار سدره انسانی اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و هست این اثمار را از غافلین منع منمائید اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر و الاّ (ذروهم فی خوضهم یلعبون)**(اشاره به آیه سوره الانعام آیه ۹۱)**(ول کنید آنها را به ایراد** گیری های خود مشغول بازی) **یا حزب الله جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفه عالم به آب بردباری و شفقتِ شما از ضغینه و بغضاء پاک و پاکیزه شود و قابل و لائق تجلّیات آفتاب حقیقت گردد .**

در اشراق چهارم از اشراقات ذکر نمودیم از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ .

در تجلّی سوم از کتاب تجلیات ذکر نمودیم سبب علوّ وجود و سموّ آن علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله (بال) **جناح**

است از برای وجود و (مرقات)(نردبان) است از برای صعود، تحصیلش بر کل لازم و لکن علومی که اهل ارض از آن مُنتفع. صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم. (یشهد بذلک أمّ البیان فی هذا المقام المبین)(گواهی می دهد بر آن کتاب اصل در این مقام آشکارا) فی الحقیقه (کنز)(گنج) حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجَت و انبساط (طوبی لمن تمسّک به و ویل للغافلین)(خوشا بر آنکه به آن چسبید و وای بر غافلان). آن جناب باید در جمیع احوال عباد را به آنچه سبب ظهور اخلاق روحانیه و اعمال طیّبه است دعوت فرمایند تا کل آگاه شوند به آنچه که سبب ارتفاع وجود است و به همت کامل قصد مقام اعلی و ذُروه علیا نمایند. و آنچه سبب اوّل است از برای تربیت خلق خشیة الله بوده طوبی للفائزین.

کلمه اولی که در ورق اول فردوس از قلم ابهی مذکور و مسطور این است. براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیة الله بوده اوست سبب اکبر از

برای حفظ بشر و علّت کبری از برای (صیانت وری)(حفاظت مردم) بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام آنرا حیا گذارده‌اند و لکن این فقره محدود است به معدودی کل دارای این مقام نبوده و نیستند. باید سلاطین ایام و علمای (انام)(مردم) به دین تمسّک نمایند چه که اوست علت ظهور خشیة الله (فیما سواه)(در ماسوای آن)

کلمه ثانی که در ورق ثانی از (فردوس)(کلمات فردوسیه) ذکر نمودیم این است. قلم بیان در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی حضرات ملوک و سلاطین أیدّهم الله را نصیحت مینماید و به دین و تمسّک به آن وصیّت میکند اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوّت جُهّال و جرئت و جسارت شده. براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.(إسمعوا یا أولی الابصار ثمّ

اعتَبِرُوا يا أولى الانظار) (گوش فرا دهید ای صاحبان بصیرت پس عبرت گیرید ای اهل نظر)

امید آنکه آن جناب در آنچه ذکر شد به (اُذن واعیه)(گوشهای شنوا) **اصغا فرمایند شاید عباد را از (ما عندهم بما عند الله)**(به آنچه در پیش خود دارند به آنچه در پیش خداست) **آگاه نمایند. از حق می طلبیم نور انصاف و آفتاب عدل را از (سحاب)**(ابر) **تیره غفلت نجات بخشد و ظاهر فرماید. هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید آنست سبب نظم عالم و راحت امم.**

در صحیفه بیان این کلمه علیا مسطور و مرقوم. بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل الله بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود به ذیل عفت تمسّک نمائید و همچنین به (حبل)(ریسمان) **امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را. یا حزب المظلوم، شمائید (رعاة)**(شبان ها) **عالَم (اغنام)**(گله) **را از (ذئب)**(گرگ) **نفس و هوی مقدّس دارید و به طراز تقوی الله مزیّن نمائید این است حکم محکم که از قلم قِدَم در این حین جاری شده. (لعمر الله**

سيف الأخلاق والآداب أحدّ من سيوف الحديد)(به خدا قسم كه شمشير اخلاق و آداب برّنده تر از شمشير آهنى است) **(إنّ الفطرةَ فى هذا الحين تنادى و تقول يا قوم قد أتى اليوم و أظهرنى ربّى بنور كسفت عند اشراقه شموسُ البيان إتّقوا الرّحمن و لا تكونوا من الغافلين)**(براستى (فطرت)(حضرت بهاءالله) در اين لحظه ندا مى كند و مى فرمايد اى قوم همانا بيامد امروز و ظاهر كرد مرا خداوند به نورانيّتى كه كسوف واقع نمود در مقابل اشراق او خورشيد هاى بيان. از خدا بترسيد و نباشيد از غافلان)

كلمه سوم كه در ورق سوم فردوس ذكر نموديم اين است: يابنَ الانسان لو تكون ناظراً الى الفضل ضَع ما ينفعک و خُذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظراً الى العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک. إنّ الانسان مرّة يرفعه الخضوع الى سماء العزّة و الاقتدار وأخرى ينزله الغرور الى مقام الذلة و الانكسار)(اى پسر انسان اگر ناظر بر فضل هستى. كنار بگذار آنچه ترا منفعت مى دهد و بر گير آنچه را بندگان از آن منفعت مى برند. و اگر ناظر بر عدالت هستى اختيار كن براى غير خودت آنچه را كه اختيار كرده اى براى خودت. براستى مرتبه اول، انسان را با خضوع بلند ميكند به آسمان عزّت و اقتدار و ديگرى پائين

می آورد او را با غرور به پست ترین مقام ذلّت و خواری) **یوم عظیم است و نداء بزرگ. در لوحی از الواح این کلمه علیا را ذکر نمودیم. اگر عالم روح به تمامه بقوّه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لائق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع و الاّ این (آذانهای آلوده به قِصَص کاذبه)** (گوشهای آلوده به داستانهای دروغین) **لائق نبوده و نیست (طوبی للسامعین و ویل للغافلین)**(خوشا بر سامعین و وای برغافلان) **از حقّ جلّ جلاله سائل و (آمل)**(آرزومند) **که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض أیدهم الله را بر صلح اکبر تأیید فرماید این است سبب اعظم از برای راحت اُمم. سلاطین آفاق (وفقهم)**(موفق کند آنها را) **الله باید به اتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسّک فرمایند. امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجّه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند**

در این صورت (عساکر)(لشکر ها) و آلات و ادوات حرب لازم نه،(الاّ علی قدر مقدور لحفظ بلادهم)(مگر به قدر مقدور برای حفظ سرزمین های خود) واگر به این خیراعظم فائز شوند اهل مملکت کل به راحت و مسرّت به امور خود مشغول گردند و نوحه و نُدبه اکثری از عباد ساکن شود.(نسأل الله أن یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی إنّه هو ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولی)(مسئلت داریم از خدا که آنها را تأئید کند بر آنچه دوست دارد و راضی است. براستی او مربّی عرش و این دنیاست و مالک آخرت و این جهان است) احسن و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سیّد سلاطین است عند الله (طوبی له و نعیماً له)(خوشا بر او و نعمت بر او). در این اراضی هر هنگام نوبت (عسکریه)(لشکر کشی) میشود از هر جهتی (فزع)(بد بختی) اکبر ظاهر. و هر یک از دُول در هر سنه بر عساکر می افزاید. چه که وزرای حرب در این فقره حریصند و به(هَلْ من مزید)(آیا بیشتر هست؟) ناطق .از قرار مذکور دولت ایران ایّدها

الله هم اراده نموده‌اند بر عسکر بیافزایند. نزد مظلوم حال صد هزار عسکر منظّم مرتّب کفایت مینماید. امید آنکه آن حضرت بر نور عدل بیفزایند. لعمر الله عدل جُندیست قوی، اوست در مقام اوّل و رتبه اولی فاتح افئده و قلوب و اوست مُبیّن اسرار وجود و دارای رایت محبت و جود و در خزائن علوم الهی علمی موجود که عمل به آن خوف را زائل مینماید و لکن علی قدر مقدور و آن ترتیبی است که باید از ایام طفولیّت به آن عمل شود بسیار فرق مینماید و آنچه از آن بکاهد بر جرأت میافزاید. اگر اراده الهی مدد فرماید شرح (مبسوطی)(گسترده ای) در آنچه ذکر شد از قلم بیان جاری میگردد و شاید در مراتب علوم و فنون هم ظاهر شود آنچه که سبب تجدید عالم و امم گردد. وهمچنین کلمه ای درصحیفه حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوّت مکنونه در عباد را (بتمامها)(بطورکامل) ظاهر فرماید بلکه(مثل آن بر آن بیفزاید)(دوبرابرمیکند). (نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤید عباده علی ما یحبّ و یرضی)(مسئلت داریم از خداوند تبارک و تعالی که تأئید کند بندگان

خود را برآنچه دوست دارد و رضایتمند است) .این ایام از جمیع جهات اعداء ظاهر و نار بغضاء مشتعل. ای اهل ارض (لعمری و عمرکم)(قسم بخودم و شما) این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شوند و بخود پردازند. استدعا آنکه دوستان این (ذیل)(مطلب) را به غبار اکاذیب نیالایند و بذکر (خوارق عادات)(چیز های خارق العاده) که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس وتنزیه نکاهند. سبحان الله امروز روزیست که عقلاء از این مظلوم (اخذ رأی)(نظر خواهی) نمایند و از حق به طلبند آنچه را که سبب عزت و آسایش است. و لکن کل بر عکس بر (اطفاء)(خاموش کردن) این نور ساطع (لمیع)(درخشان) جاهد و ساعی و هر نفسی در صدد آن است که تقصیری ثابت نماید و یا ایرادی وارد آورد. امر به مقامی رسیده که از جمیع اطوار این مظلوم اظهار نموده‌اند آنچه را که ذکر آن شایسته نیست. یکی از دوستان از (نفسی)(شخصی) از نفوس مجتمعه در (مدینه کبیره)(عکّا) ذکر

نموده که گفته در هر سنه مبلغ پنجاه هزار تومان از وطن به عکّا میرود و به کمال افسوس این فقره را ذکر نمود. معلوم نشد مُحاسب که بوده و دفتر دار که؟. باری این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر و صامت چه که اراده آنکه از عنایت حق جلّ جلاله و رحمت مسبوقه حکم جدال و نزاع و (سفک دماء)(خونریزی) را از عالم به قوّه بیان محو نمائیم. در جمیع احوال در آنچه گفته‌اند به صبر جمیل تمسک جسته‌ایم و به حق گذارده‌ایم و لکن در جواب این فقره ذکر نمودیم اگر فی الحقیقه در آنچه ذکر نموده صادق است باید مالک وجود و سلطان غیب و شهود را شکر نماید که نفسی را از ایران مبعوث فرموده که در سجن (مِن غیر ناصر)(بدون یاور) و مُعین ایران را تصرف فرموده و یک مالیات هر سنه از آن اخذ میفرماید. این مقام ستایش است نه نکوهش (لو یکون من المنصفین)(اگر از اهل انصافید) و اگر نفسی اراده نماید بر امور این مظلوم واقف شود جواب این است که در بعضی از لیالی و ایام اُسرای عالم و مظلومهای امم بی

(قوت)(غذا) شب را بروز آورده‌اند و روز را به شب. این اذکار را دوست نداشته و نداریم و از گوینده هم شکایت ننموده و نمی نمائیم. در این سجن شخص (معزّزی)(شریفی) چندی از سنگ تراشی کسب معاش مینمود و در بعضی از اوقات هم بعضی به (طعام الله)(غذای خدا) مرزوق یعنی (جوع)(گرسنگی) . (نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤید الکل علی العدل و الانصاف و یوفقهم علی الانابة و الرجوع إنّه هو السّامع المجیب)(مسئلت می نمائیم خداوند تبارک و تعالی را که تأئید کند همه را بر عدل و انصاف و موفق نماید آنها را بر انابه و بازگشت براستی او شنوای قبول کننده است)(سبحانک اللهم یا الهی تری ما وردَ علی المظلوم من الذین ما عاشرونی و قاموا علی ضُرّی و مسکنتی بحیث عجزتِ الاقلامُ عن ذکره و الألسنُ عن بیانه و الألواح عن حمله تسمع حنینَ قلبی و ضجیجَ کینونتی و ما ورد علی أمنائک فی بلادک و أصفیائک فی مملکتک من الذین نقضوا عهدَک و میثاقک. أی ربّ أسألک بضجیج العشّاق فی الآفاق و بحنینهم فی بعدهم عن ساحة قربک و بالدّماء التی سُفکت فی حبّک و بالأکباد التی

ذابَت فی سبیلک أن تحفَظَ أولیائک من ظلم الذین غفلوا من أسرار اسمک المختار. أی ربّ أیدهم بقدرتک التی غلبتِ الاشیاءَ و وفقهم علی الصبر و الاصطبار إنّک أنت المقتدر العزیز الوهّاب. لا إله الاّ أنت الکریم الفیاض)(تقدیس بر تو باد بارالها ای خدای من شاهدی آنچه وارد شده بر این مظلوم از کسانی که معاشر من نیستند و برخاسته اند بر زیان و بیچارگی من بطوریکه قلم ها عاجزند از ذکر آن و زبان ها از بیان آن و الواح از سنگینی آن. می شنوی ناله دل مرا و ضجّه وجودم را و آنچه وارد شده بر اُمنای تو در شهر های تو و منتخبین تو در مملکت تو از کسانیکه شکستند عهد و میثاق ترا. ای مربّی من در خواست می کنم از تو به ناله های عشاق در آفاق و به شیون آنها از دوری آنان از آستان قرب تو و به خونهائی که ریخت در راه عشق تو و به جگر هائی که ذوب شد در سبیل تو که حفظ نمائی اولیای خود را از ظلم کسانی که غافلند از اسرار اسم صاحب اختیار تو. ای خداوند من تائید فرما آنان را به قدرتی که چیره گشت بر اشیاء و موفق دار آنان را بر صبر و شکیبائی. براستی توئی مقتدر عزیز وهّاب. نیست خدائی جز تو کریم و فیّاض)

این ایام بعضی از عدل و انصاف گذشته‌اند و با سیف ضغینه و (سنان)(سر نیزه) بغضاء هجوم نموده‌اند و حال آنکه شأن منصفین آنکه مردود عالم و مطرود امم را اعانت نمایند و به بِرّ و تقوی تمسّک جویند. اکثری (الی حین)(تا الان) ندانسته‌اند

که اراده این مظلوم چیست و به چه جهت حمل بلایای (لا تحصی)(بی شمار) **نموده. باری لسان قلب به (یا لَیتَ قَوْمِی یعلمُونَ)**(سوره یس آیه ٢٦)(ای کاش قوم من می فهمیدند) **ناطق. و مظلوم منقطعاً عن الکل باین کلمه علیا متکلم. (قد أحاطتِ الأمواجُ سفینةَ الله المهیمن القیوم. إنّک یا ملاّحُ لا تضطرب عن الأریاح إنَّ فالقَ الاصباح معک فی هذه الظلمة التی بها اضطربت أفئدة العباد الاّ من شاء الله العزیز المختار)**(همانا احاطه نموده امواج کشتی خداوند مهیمن قیّوم را. براستی ای کشتییان مضطرب نشو از طوفان ها براستی طلوع کننده بامدادان با توست در این ظلمتی که مضطرب نموده دلهای بندگان را بجز کسانیکه خداوند عزیز مختارمیخواهد)

یا شیخ قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء (سجن)(زندان) **مُشرق و لائح، این مظلوم جز اصلاح قصدی نداشته (یشهد بذلک کل عارف بصیر و کل عالم خبیر و فی حین البلایا کان متمسکاً بحبل الصبر و الاصطبار و راضیاً بما ورد علیه من الأعداء)**(شهادت می دهد به آن هر عارف بصیر و هر عالم باخبر و در حین بلایا متمسّک بود به ریسمان صبر و شکیبائی و راضی بر آنچه وارد شد بر او از دشمنان)

(و هو يقول يا الهى تركتُ إرادتى لارادتک و مشيتى لظهور مشيتک. و عزّتک لا أريد نفسى و بقائها الاّ للقيام على خدمة أمرک و لا أحبّ وجودى الاّ للفداء فى سبيلک. أى ربّ ترى و تعلم أنّ الذين أردنا منهم العدل و الانصاف قاموا علينا بالظلم و الاعتساف فى الظاهر كانوا معى و فى الباطن نصروا أعدائى الذين قاموا على هتک حرمتى. الهى الهى اشهد انّک خلقت عبادک لنصرة أمرک و اعلاء کلمتک و هم نصروا اعدائک. أسألک بامرک الذى أحاط بالوجود و باسمک الذى به سخّرت الغيب و الشّهود أن تزيّن أهل الارض بنور عدلک و تنوّر قلوبهم بضياء معرفتک. أى ربّ أنا عبدک و ابن عبدک أشهد بوحدانيتک و فردانيتک و بتقديس ذاتک و تنزيه کينونتک. أى ربّ ترى أمنائک بين أيادى الخائنين من خلقک و المفترين من بريّتک و تعلم ما ورد علينا من الذين أنت أعلم بهم منّا .قد ارتکبوا ما انشقّ به ستر المقرّبين من خلقک. أسألک أن تؤيدهم على القيام على ما فات عنهم فى أيام مشرق وحيک و مطلع إلهامک انّک أنت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک

زمام من فی السموات و الارضین. قد ارتفع نداء الفطرة و حنینها و تنادی بأعلی النداء و تقول یا قوم تالله انّی فُزْتُ بمُظهری و مُنزلی. هذا یوم فیه ابتسم الطور بمُکلمه و کرمل بمُنزلها و السّدرة بمُعلّمها إتّقوا الله و لا تکونوا من المنکرین.لا تحرموا أنفسکم عمّا ظهر بالفضل خُذُوا کوثَر البقاء باسم ربّکم مالک الاسماء ثمّ اشربوا منه بذکره العزیز البدیع)(و او می گوید ای خدای من رها کردم اراده خود را به اراده تو و خواسته خود را برای ظهور مشیّت تو. قسم بر عزّت تو، وجود خود و بقای آن را نمی خواهم مگر برای قیام به خدمت دین تو و دوست ندارم وجود خود را مگر برای فدا شدن در راه تو. ای پرورد گار می بینی و میدانی کسانیکه را خواستی از آنان عدل و انصاف، بر خاسته اند به ظلم و جفا کاری بر علیه ما، در ظاهر با من هستند و در باطن نصرت می نمایند دشمنان مرا که قیام بر هتک حرمت من نموده اند. ای خدای من ای خدای من، من شاهدم که خلق نمودی بندگان را برای نصرت دین تو و اعلاء کلام تو، و آنان کمک می کنند دشمنان ترا. مسئلت دارم از تو به دینی که احاطه بر وجود دارد و به اسمی که با آن تسخیر نمودی غیب و آشکارا را که زینت بخشی اهل زمین را به نور عدل و منّور نمائی قلوب آنان را به روشنی معرفت. ای خداوندگار من، من بنده تو هستم و فرزند بنده تو. شهادت میدهم به وحدانیّت تو و فردانیّت تو و به پاکی ذات تو و منزّه بودن اصالت تو. ای ربّ من می بینی اُمنای خود را بین دستان خائنان و افترا زنندگان خلق تو و میدانی که بر

ما چه می گذرد از کسانیکه عالمتری بر آنان از ما. مرتکب شدند برآنچه که پرده دریده شد از مقرّبان مخلوقات تو. از تو میخواهم که تأئید نمائی آنان را بر قیام آنچه که از دست رفته در دوران مشرق وحی و الهام تو. توئی مقتدر بر آنچه میخواهی و در قبضه توست زمام اهل آسمانها و زمین ها. همانا بر خواست ندای فطرت و ناله آن و ندا سر می دهد به بالاترین صوت ای مردم سوگند به خدا که من فائز شدم به ظاهر کننده خود و نازل کننده خود. این است روزی که در آن لبخند زد کوه طور به گوینده خود و درخت به معلّم خود. تقوی پیشه کنید و نباشید از منکرین. محروم نکنید خود را از آنچه ظاهر شد به فضل. بگیرید کوثر بقا را به اسم خداوند خود مالک نام ها پس بنوشید از آن به یاد عزیز منیع)

در جمیع احوال عباد را به معروف امر نمودیم و از منکر نهی. مالک وجود شاهد و گواه که این مظلوم از حق برای خلق طلبیده آنچه را که سبب الفت و اتحاد و مودّت و اتفاق است. لعمر الله این مظلوم قادر بر (ستر) (پنهان کردن) نبوده (إنّه أظهر ما أراد و هو المقتدر المختار)(براستی او آشکار می کند آنچه را که میخواهد و او مقتدر و صاحب اختیار است). این کلمات عالیات که در لوح حضرت سلطان نازل بعضی از آنرا مکرّر ذکر مینمائیم تا آن جناب بیقین مبین بدانند که آنچه ذکر شده من عند الله بوده .

(يا سلطان إنّى كنتُ كأحدٍ من العباد و راقداً على المهاد مرّت على نسائمُ السّبحان و علّمنى علمَ ما كان ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز عليم. و أمرنى بالنداء بين الأرض و السماء بذلک ورد على ما ذرفت به دموع العارفين. ما قرأتُ ما عند الناس من العلوم و ما دخلتُ المدارسَ فاسأل المدينةَ التى كنتُ فيها لتوقن بأنّى لستُ من الكاذبين. هذه ورقة حرّكتها أرياحُ مشية ربّک العزيز الحميد. هل لها استقرار عند هبوب أرياح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصفات بل تحركها كيف تريد. ليس للعدم وجود تلقاءَ القِدَم قد جاء أمره المبرم و أنطقنى بذكره بين العالمين. انّى لم أكن الاّ كالميت تلقاءَ أمره قلبتنى يد ارادة ربک الرحمن الرحيم .هل يقدر أحد أن يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترض به عليه العباد من كل وضيع و شريف لا و الذى علّم القلم أسرارَ القِدَم الاّ من كان مؤيدا من لَدن مقتدر قدير)(اى سلطان من بودم يكى از بندگان و دراز كشيده بودم در رختخواب، وزيد بر من نسيم هاى مقدس و آموخت مرا علم آنچه هست. اين نيست از من بلكه از نزد عليم عزيز است و دستور داد مرا به ندا در بين آسمان و زمين و از اينرو وارد شد بر من آنچه كه گريان نمود چشم هاى عارفان را. من در مدرسه داخل

نشدم. بپُرس از اهل شهری که در آن هستی که یقین کنی من دروغگو نیستم.این برگی است که حرکت می دهد آنرا بادهای خواسته خداوند عزیز حمید تو. آیا برای او سکون است در پیش بادهای تند؟ خیر، قسم بر مالک اسماء وصفات. بلکه حرکت می دهد آنرا آنگونه که بخواهد. بر فانی وجودی نیست در درگاه خداوند. همانا آمد امر مُبرم او و به سخن آورد مرا به ذکر خود دربین جهانها. براستی من نبودم مگر مانند مرده ای در آستان امر او. منقلب نمود مرا دست اراده خداوند رحمن رحیم تو. آیا ممکن است کسی از جانب خودش سخن بگوید آنچه را که همه بندگان از بد و خوب به آن اعتراض کنند؟ نه خیر قسم به کسی که آموخت قلم را اسرار ابدیّت، مگر آن که مؤیّد شود از جانب مقتدر قدیر)

(یا سلطان انظر بطرف العدل الی المظلوم ثمّ احکم بالحق فیما ورد علیه انّ الله قد جعلک ظله بین العباد و آیة قدرته لمن فی البلاد أُحکم بیننا و بین الذین ظلمونا من دون بینة و لا کتاب منیر.انّ الذین حولک یحبونک لأنفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما أراد الاّ أن یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلبک الی یمین العدل و کان ربک علی ما أقول شهیدا. یا سلطان لو تسمع صریرَ القلم الأعلی و هدیرَ ورقاء البقاء علی افنان سدرة المنتهی فی ذکر الله موجد الاسمآء و خالق الارض و السماء لیبلغک الی مقام لا تری فی الوجود الاّ تجلّی حضرة المعبود و

ترى الملک أحقر شيئ عندک تضعه لمن أراد و تتوجه الى أفق کان بانوار الوجه مضيئاً و لا تحمل ثقل الملک أبدا الاّ لنصرة ربّک العلى الأعلى. اذاً يصلى عليک الملأ الأعلى حبّذا هذا المقام الأسنى لو ترتقى اليه بسلطان کان باسم الله معروفاً)(اى سلطان نظر کن از روى عدل بسوى مظلوم، بعد حکم کن از روى حق بر او. خداوند ترا سايه خود قرار داده در بين بندگان و آيه قدرت خود براى اهل بلاد. حکم کن بين ما و بين کسانيکه ستم روا داشتند بر ما بدون دليل و مدرک مشخّص. کسانيکه در اطراف تو هستند ترا دوست دارند بخاطر خودشان و (غلام)(حضرت بهاءالله) دوست دارد ترا بخاطر خودت و خواسته اى ندارد مگر اينکه ترا نزديک کند به مقرّ فضل و بر گرداند ترا به سمت راست عدالت و باشد خداوند تو به آنچه مى گويم گواه. اى سلطان اگر بشنوى آواى قلم اعلى و بانگ کبوتر باقى را بر شاخه هاى سدره منتهى در ذکر خداوند ايجاد کننده نامها و آفريننده زمين و آسمان، مى رساند ترا به مقامى که نمى بينى در هستى مگر تجلّى حضرت معبود را و ملاحظه مى کنى مُلک را حقير ترين چيز در نزد خود، ول مى کنى آنرا براى کسى که مى خواهد و توجّه مى نمائى به افقى که روشن است به انوار لقاء و تحمّل نمى کنى سنگينى پادشاهى را مگر براى نصرت خداوند على اعلاى خود. در آن حال صلوات مى فرستند بر تو ساکنين اعلى. چه زيباست اين مقام پر شکوه اگر ترقّى کنى به سوى آن با سلطنتى که مشهور با نام خداست)

آن جناب یا (غیر) (کسی دیگر) گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابیها به ربوبیّت و الوهیّت قائلند. یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلّ بر نیستی (بحت بات) (فنای مطلق) است .این مقام (لا أملک لنفسی نفعاً و لا ضرّا)(مالک نیستم برای خود نفع و ضرری)(آیه ۱۸۸ اعراف) (و لا حیاة و لا نشوراً)(و نه حیاتی و نه نشوری)(آیه ۳الفرقان) است. یا شیخ علمای عصر در تجلیات (سدره بیان)(درخت سخنگومنظور درختی که در کوه طور با موسی سخن گفت) (لابن عمران) (حضرت موسی) در طور عرفان چه میگویند؟ آن حضرت کلمه را (از سدره اصغا) (از درخت شنید) نمود و قبول فرمود و لکن اکثری از ادراک این مقام محروم چه که (بما عندهم مشغولند و از ما عند الله غافل) (مشغول به آنچه پیش خود دارند وازآنچه پیش خداست غافلند) . سیّد فِندِرِسک در این مقام خوب گفته:

(این سخن رادرنیابد هیچ فهم ظاهری

گرابونصرستی و ور بوعلی سیناستی)

(به نقل از سایت ویکی فقه سیدابوالقاسم بن میرزابیک حسینی موسوی فندرسکی استرآبادی معروف به «میرفندرسکی» حکیم فیلسوف، از اکابر حکماء و اجلّه فلاسفه و عرفاء بود که به جهت طلب دانش مدتی در اصفهان سکنی گزید. ابو نصر فارابی و ابو علی سینا از مشایخ علوم اسلامی هستند)

آیا در این فقره که خاتم انبیا روح ماسواه فداه فرموده چه میگویند میفرماید (سَترون ربّکم کما ترون البدر فی لیلة أربعة عشر)(درآینده خواهید دید خداوند خود را همانطور که می بینید ماه کامل را در شب چهارده)(بحار الانوار جلد ۹۱ ص۲۵۱ این حدیث به گونه ای دیگر با همین معنی ذکر شده است) **و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طُتُنجیه میفرماید (فتوقعُوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور)(پس انتظار بکشید ظهور آنکه سخن گفت با موسی از درخت روی کوه طور)**(معجم احادیث مهدی جلد ۳ ص ۲۳) **و همچنین حسین بن علی علیه السلام میفرماید (أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک)(آیا برای غیر تو ظهوری هست که تو نداری تا او محل ظهور تو بشود؟ کور باشد چشمی که تو را نبیند)**(یعنی آنقدر هویدائی که احتیاجی به کس دیگری نیست که تو در آن شخص ظاهر بشوی. البته باید دانست که همه حسین(ع) نیستند و نامرئیات را نمی توانند

درک کنند و بنا بر این برای آسان شدن خداوند خود را در قالب مظهر خودش معرفی می کند)

امثال این اذکار از بیانات اولیاء صلوات الله علیهم مذکور و مشهور و در کتب معتبره موجود)(طوبی لمن ینظر و یتکلم بالصّدق الخالص)(خوشا به حال کسی که نظر نمود و بیان نمود به صداقت خالص) **(نعیم)**(آفرین) **از برای نفسی که خود را به مدد کوثر بیان مقصود عالمیان از ظنون و اوهام طاهر نمود و (سبحات جلال)**(شکوه ظاهری) **را به اسم غنی متعال (شق)**(پاره) **کرد و از عالم و عالمیان گذشت و قصد (سجن اعظم)**(زندان عکّا) **نمود. یا شیخ نفحات وحی از (دونش)**(غیر خودش) **ممتاز و بیان الهی ما بین کتب بمثابه آفتاب مُشرق و لائح. (طوبی لمن وجد و عرف و قال لک الحمد یا مقصودَ العالم و لک الشکر یا محبوبَ أفئدةِ المخلصین)**(خوشا برای کسی که دارای آن شد و شناخت و گفت حمد بر تو ای مقصود عالم و ستایش بر تو ای محبوب قلبهای خاصان)**مقصود از ذکر الوهیّت و ربوبیّت را عباد ملتفت نشده‌اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و به کلمه (تُبنا إلی الله)**(توبه کردیم بسوی

خدا)(شرح کتاب الفوائد عمر عبد الکافی شحاتة صفحه جلد ۱ ص ۸) **ناطق گردند حضرت خاتم روح ما سواه فداه میفرماید (لنا مع الله حالاتٌ نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن)**(ما را **با خدا حالاتی است که درآن ما او هستیم و او ماست و او اوست و ما ماهستیم)**(اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی العشریة ناصر ابن عبدالله القفقازی جلد ۳ ص ۱۱۵۱) **از این مقام هم گذشته چرا مقامات دیگر را که از قلم ابهی نازل ذکر ننمودهاند. لسان مظلوم در اکثری از ایام و (لیالی)**(شبها) **به این کلمات عالیات ناطق (الهی الهی أشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بانک أنت الله لا اله الاّ أنت لم تزل کنتَ مقدّسا عن ذکرِ دونک و ثناء غیرک و لا تزال تکون بمثل ما قد کنتَ من قبل و من بعد. أسألک یا مالک القِدَم بالاسم الأعظم و بتجلیات نیر ظهورک فی طور البیان و بامواج بحر علمک فی الامکان أن تؤیدنی علی ما یقرّبنی الیک و یقطعنی عن دونک. وعزتک یا اله الکائنات و مقصود الممکنات أحبّ أن أضع وجهی علی کل بقعةٍ من بقاع أرضک لعله یتشرف بمقام تشرف بقدوم أولیائک)**(الهی الهی شهادت میدهم به وحدانیّت تو و فردانیّت تو و به اینکه توئی خداوند، نیست خدائی جز تو. همیشه مقدّسی از ذکر

غیر خود و ثنای غیر خود و تا ابد هستی بدانگونه که در قبل بودی و در بعد. و مسئلت دارم ای مالک قدیم به اسم اعظم و به تجلیّات نیّر ظهور خود در طور بیان و به امواج دریای دانش خود در عالم امکان که مؤیّد فرمائی مرا بر آنچه که نزدیک می کند من را به سوی تو و منقطع می نماید از غیر خودت. قسم بر عزّت تو ای خدای کائنات و مقصود ممکنات دوست دارم که روی گردانم از هر بقعه ای از بقعه های زمین تو که مشرّف شده به اقدام اولیای تو)

(لعمر الله)(بخدا قسم) **اوهام، عباد را از افق ایقان محروم نموده و ظنون از (رحیق مختوم)**(شراب سر به مهر) **منع کرده براستی میگویم و لوجه الله میگویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن. انسان بصیر هر هنگام بر ارض(مشی)** (قدم می زند) **مینماید خود را خجل مشاهده میکند چه که به یقین مبین میداند که علت نعمت و ثروت و عزّت و علو و سموّ و اقتدار او به اذن الله، ارضی است که تحت جمیع اقدام عالم است. و نفسی که به این مقام آگاه شد البته از نِخوت و کبر و غرور مقدّس و مُبرّاست آنچه گفته شد من عند الله بوده (إنّه شهد و یشهد و هو العلیم الخبیر)**(براستی او شاهد بوده و می باشد و او آگاه خبیر است)

(از حق آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و قلوب مقبله مسئلت نمائید)(از خدا گوشهای شنوا و چشمان تیز بین و سینه های گشاده و قلبهای پذیرا بخواهید) **شاید عباد مقصود را بیابند و به شطر دوست توجه نمایند. بلایائی بر این مظلوم وارد شد که شبه آن را (عیون)**(چشمها) **مشاهده نکرده و در اظهار امر به هیچ وجه توقف ننمود و به حضرات ملوک و سلاطین أیدهم الله تعالی القاء نمود آنچه را که سبب آسایش و اتحاد و اتفاق و (عمار)**(باز سازی) **عالم و راحت اُمم است.از جمله دو کلمه از ناپلیون (ثالث)**(سوم) **(اصغاء)**(شنیده شد) **شد و آن سبب شد که در (ادرنه)**(شهری در ترکیه عثمانی) **لوحی به او ارسال نمودیم جواب نفرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید اول آن به خط (عجمی)**(فارسی) **و آخر آن را بخط خودشان مرقوم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند "که نامه را حسب الخواهش رساندم و (الی حین)** (تا الان) **جوابی نفرموده‌اند و لکن به وزیر مختار خودمان در (علیّه)**(ادرنه) **و (قونسلوس)** (کنسول) **آن**

اراضی سفارش نموديم هر مطلبی باشد اظهار فرمائيد اجراء ميگردد". از اين بيان ايشان معلوم شد مقصود اين عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته‌اند لذا آياتی به اسم ايشان در سوره هيكل نازل بعضی از آن ذكر ميشود تا آن جناب بدانند كه امر اين مظلوم لله و من عند الله بوده.

(يا ملک باريس نبّئِ القسّيس أن لا يدقَّ النّواقيس. تالله الحق قد ظهر النّاقوسُ الأفخمُ على هيكل الاسم الاعظم و تدقه أصابعُ مشية ربّک العلی الأعلى فی جبروت البقاء باسمه الأبهی. كذلک نزّلت آيات ربّک الكبری تارةً أخری لتقوم على ذكر الله فاطر الارض و السماء فی هذه الأيام التی فيها ناحت قبائل الأرض كلها و تزلزلت أركان البلاد و غشّتِ العبادَ غَبَرَةُ الالحاد الاّ من شاء ربّک العليم الحكيم. قل قد أتَی المختار فی ظلل الأنوار ليحيی الاكوان من نفحات اسمه الرحمن و يتّحد العالم و يجتمعوا على هذه المائدة التی نزلت من السّماء. إياكم أن تكفروا بنعمة الله بعد انزالها هذا خيرلكم ممّا عندكم لأنّه سيفنی و ما عند الله يبقی إنّه هو الحاكم على مايريد. قد هبّت

نسمات الغفران من شطر ربّكم الرّحمن. من أقبل اليها طَهَّرته عن العصيان و عن كل داء و سقم طوبى لمن أقبل اليها و ويل للمعرضين)(ای پادشاه پاریس، اخبار کن کشیش ها را که به صدا در نیاورند ناقوس ها را. سوگند بر خداوند راستین، همانا ظاهر شد ناقوس فخیم در هیکل(اسم اعظم)(حضرت بهاءالله) و نواخت انگشتان مشیّت خداوند علی اعلای تو را در جبروت بقاء به نام ابهای خویش. اینچنین نازل شد آیات خداوند بزرگ تو بار دیگر که بر خیزی به یاد خداوند خالق زمین و آسمان در این دورانی که شیون می کنند همه قبائل ارض و متزلزل گردیده ارکان شهر ها و تاریک گشته اند بندگان درغبار بی دینی مگر آنان که خواستار ربّ علیم و حکیم تو هستند. بگو همانا بیامد (مختار)(حضرت بهاءالله) در سایبان انوار که احیاء کند جهان را از نفحات نام رحمان خود و متحّد فرماید عالم را و گرد هم آیند بر این مائده ای که نازل شد ازآسمان. مبادا که تکفیر کنید به نعمت خدا بعد از نزول آن، این بهترست برای شما از آنچه در پیش خود دارید. چون آن به فنا خواهد رفت و آنچه نزد خداست باقی می ماند. براستی او حاکم است برآنچه می خواهد. همانا وزید نسیم های غفران از سمت خداوند رحمان شما. آنکه پذیرا شد بسوی آن، پاک گردید ازگناه و از همه رنجها و امراض. خوشا بر آنکه اقبال نمود بسوی آن و وای بر دوری گزیدگان)

(لو تتوجّه بسمع الفطرة الی الاشیاء تسمع منها قد أتی القدیم ذو المجد العظیم. یسبّح کل شیئ بحمد ربّه .منهم من عرفَ الله

و یذکر و منهم من یذکر و لا یعرف. کذلک أحصینا الأمرَ فی لوح مبین. یا ملک إسمع النّداءَ من هذه النّار المشتعلة من هذه الشّجرة الخضراءِ فی هذا الطور المرتفع علی البقعة المقدّسة البیضاء خلف قلزم البقاء إنّه لا إله الاّ أنا الغفور الرّحیم . قد أرسلنا من أیدناه بروح القدس لیخبرکم بهذا النّور الذی أشرق من أفق مشیة ربّکم العلی الأبهی و ظهرتْ فی الغرب آثارُهُ توجّهوا الیه فی هذا الیوم الذی جعله الله غرّةَ الأیام و فیه تجلّی الرحمن علی من فی السموات و الأرضین) **(اگر به گوش جان به اشیاء توجه کنی، می شنوی از آنها که قدیم با مجد و عظمت بیامد. تقدیس می کنند همه چیز ها به شکر خداوند. برخی ازآنها می فهمند و ذکر می کنند و بعضی ذاکرند و نمی دانند. بدین صورت ما حساب می کنیم امر را در لوح آشکارا. ای ملک بشنو ندا را از این آتش مشتعل بر درخت سبز در این طور رفیع بر گنبد مقدّس سپید فراسوی سرزمین بقاء. براستی که نیست خداوندی جز من بخشاینده و مهربان. همانا فرستادم آنکه را پذیرفتم او را به روح القدس که اخبار نماید به این نوری که درخشید از افق مشیّت خداوند علی ابهای شما و ظاهر شد در غرب آثار آن. توجه نمائید به آن در این روزی که قرار داد خداوند آنرا پیشگام روزها و درآن تجلی نمود رحمان بر اهل سماوات و زمین ها)**

توضیح: اشاره جمال مبارک به اثرات ظهور خود در غرب به ناپلئون سوم مربوط به قانون اساسی امریکا و ظهور دو نایب که دو تن از پیران ٢٤ گانه هستند. این

دو شخص فخیم **جورج واشنگتن** و **ابراهام لینکلن** هستند که شاید به مأموریت خود علناً آگاه نبودند ولی عمل آنها یکی از علامات ظهور خورشید از غرب است. در اسلام نیز چنین بود. مقصد خداوند از ظهور حضرت محمد مردم ایران بود که آتش اسلام از ایران به صورت نور جلوه می کرد و همین آتش در ایران جلوه ای نورانی در شرق داشت.

(قم علی خدمة الله و نصرة أمره إنّه یؤیدک بجنود الغیب و الشّهادة و یجعلک سلطاناً علی ما تطلع الشمس علیه انّ ربّک هو المقتدر القدیر. قد فاحت نفحات الرحمن فی الامکان طوبی لمن وجد عرفها و أقبل الیها بقلب سلیم. زَینْ هیکلکَ بطراز اسمی و لسانَک بذکری و قلبَک بحبّی العزیز المنیع. ما أردنا لک الاّ ما هو خیر لک ممّا عندک و من خزائن الارض کلها إنّ ربّک هو العلیم الخبیر. قم بین العباد باسمی و قل یا ملأً الأرض أقبلوا الی من أقبل الیکم إنّه لوَجْهُ الله بینکم و حجّته فیکم و دلیله لکم قد جائکم بآیات عجز عنها العالمون. إنّ شجرة الطور تنطق فی صدر العالم و روح القدس ینادی بین الأمم قد أتی المقصود بسلطان مبین) **(بر خیز بر خدمت به خدا و نصرت دین او. براستی او ترا موفق می کند با لشکریان غیب و شهود و قرار میدهد ترا پادشاه آنچه که خورشید برآن طلوع می کند. براستی خداوند تو مقتدر**

و قادر است. همانا وزید نفحات رحمان بر امکان. خوشا بر کسی که بر گرفت بوی آن را و اقبال کرد بسوی آن با قلب سلیم. آرایش ده هیکل خود را به لباس نام من و زبانت را به ذکر من و قلب خود را به محبّت عزیز با مناعت من. ما نخواستیم برای تو مگر آنچه را که بهترست برای تو ازآنچه در پیش خود داری و از همه خزینه های زمین، براستی خداوند تو علیم باخبر است. بر خیز در بین بندگان به نام من و بگو ای مردم زمین اقبال کنید بسوی آنکه اقبال نمود بسوی شما. او برای خدا در بین شماست و حجّت او در میان شماست و دلیل او برای شماست. همانا بیامد به آیاتی که عاجزند از آن عالمیان. براستی شجره طور سخن می گوید در سینه جهان و روح القدس ندا سر می دهد در بین امت ها که همانا بیامد مقصود با سلطنتی آشکارا)

(یا ملک قد سَقَطَتْ أنجمُ سماء العلم الذین یستدلّون بما عندهم لاثبات أمری و یذکرون الله باسمی فلمّا جئتُهُمْ بمجدی أعرضوا عنّی ألا إنّهم من السّاقطین. هذا ما أخبرکم به الرّوح إذ أتی بالحقّ و اعترض علیه علماء الیهود الی ان ارتکبوا ما ناح به روح القدس و ذرفت دموع المقرّبین) (ای پادشاه همانا ریخت ستارگان عالم علم، کسانیکه استدلال می کنند به آنچه در نزد خود دارند برای اثبات دین من و ذکر می کنند خدا را به اسم من. پس چون من آمدم با مجد خود، دوری گزیدند از من. بلی براستی آنانند از ساقط شدگان. این است آنچه که حضرت عیسی شما را خبر داد وقتی که آمد و اعتراض کردند به او علمای یهود تا جائی که مرتکب شدند آنچه را که زاری نمود روح القدس و جاری گشت اشکهای مقرّبین)

(قل يا ملأ الرهبان لا تعتكفوا فى الكنائس و المعابد أخرجوا باذنى ثمّ اشتغلوا بما تنتفع به أنفسكم و أنفس العباد . كذلک يأمركم مالک يوم الدّين. إعتكفوا فى حصن حبّى هذا حقُّ الاعتكاف لو كنتم من العارفين. من جاور البيتَ إنّه كالميت ينبغى للإنسانِ ان يظهرَ منه ما ينتفع به العباد و الذى ليس له ثمر ينبغى للنّار. كذلک يعظكم ربّكم إنّه هو العزيز الكريم. تزوّجوا ليقومَ بعدكم أحدٌ مقامكم إنّا منعناكم عن الخيانة لا عمّا تظهر به الامانة.أ أخذتم أصولَ أنفسكم و نبذتم أصولَ الله ورائكم اتّقوا الله و لا تكونوا من الجاهلين. لو لا الانسان من يذكرنى فى أرضى و كيف تظهر صفاتى و أسمائى تفكّروا و لا تكونوا من الذين احتجبوا و كانوا من الرّاقدين. إنّ الذى ما تزوّج إنّه ما وجد مقرّاً ليسكن فيه أو يضعَ رأسَه عليه بما اكتسبتْ أيدى الخائنين. ليس تقديس نفسه بما عرفتم و عندكم من الأوهام بل بما عندنا . اسألوا لتعرفو مقامه الذى كان مقدّساً عن ظنون من على الارض كلها طوبى للعارفين)(بگو اى جمع راهب ها عزلت نگزينيد در كنيسه ها و معبدها. خارج شويد به اجازه من و مشغول

شوید به آنچه که منفعت می رساند به آن وجود خودتان را و وجود بندگان را. اینچنین امر می کند شما را مالک یوم دین. اعتکاف کنید در قلعه محبّت من، این است حقیقت اعتکاف اگر هستید اهل فهم. شخصی که عزلت گزین خانه باشد مانند مرده است. سزاوار است بر انسان که از او ظاهر شود آنچه را که به مردم منفعت می رساند و کسی که از او ثمری ظاهر نیست لایق سوزاندن است. اینچنین شما را موعظه می کند خدای عزیز شما. براستی او عزیز با کرامت است. ازدواج کنید که کسی باقی بماند بجای شما. ما شما را منع کردیم از (خیانت)(زنا) نه از آنچه که ظاهر می شود به آن (امانت)(داشتن فرزند). آیا اتخاذ کرده اید اصول نفس خود را و دور انداختید اصول خداوند را پشت سر؟ پرهیزگار باشید و مباشید از نادانان. اگر انسانی نباشد که ذکر کند مرا در زمین من، پس چگونه ظاهر می شود صفات و نامهای من؟ تفّکر کنید در این و نباشید از کسانی که محتجب شدند و در خواب ماندند. اگر (کسی که ازدواج نکرد)(حضرت عیسی) براستی او پیدا نکرد محلی را برای سکونت در آن و یا جائی که سر خود را بر بالین آن گذارد بر آنچه که اکتساب کرد دستان خیانتکاران. مقدّس داشتن وجود او نیست آنچه را که فهمیده اید و در پیش خود دارید از تخیّلات، بلکه به آنست که در پیش ماست. بپرسید تا بفهمید مقام او را که پاک است از همه افسانه های اهل ارض. خوشا به حال اهل فهم)

(یا ملک إنّا سمعنا منک کلمةً تکلمتَ بها إذ سألک ملک الروس عمّا قضِی من حکم الغزاء إنّ ربّک هو العلیم الخبیر.قلتَ کنتُ راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین ظُلِمُوا

الی أن غرقوا فی البحر الأسود کذلک سمعنا و ربّک علی ما أقول شهید. نشهد انّک ما أیقظک النّداء بل الهوی لأنّا بَلوناک وجدناک فی مَعزل. اعرف لحنَ القول و کن من المتفرّسین. إنّا ما نحبّ أن نرجع إلیک کلمةَ سوء حفظاً للمقام الذی أعطیناک فی الحیاة الظاهرة إنّا اخترنا الأدب و جعلناه سجیة المقرّبین. إنّه ثوب یوافق النفوسَ من کل صغیر و کبیر. طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جُعِلَ محروماً من هذا الفضل العظیم. لو کنتَ صاحبَ الکلمة ما نبذتَ کتابَ الله وراء ظهرک إذ أرسل الیک من لدن عزیز حکیم. انّا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادّعیتَ. قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدنیا و ما عندک و یبقی الملک لله ربّک و ربّ آبائک الأوّلین. لا ینبغی لک أن تقتصر الامورَ علی ما یهْوَی هواک اتّقِ زفراتِ المظلوم احفظه من سهام الظالمین) (ای ملک ما شنیدیم از تو کلامی را که صحبت کردی به آن، چون از تو پرسید سزار روسیه از آنچه گذشت از حکم (جنگ)(جنگ کریمه)، براستی خداوند تو دانا و باخبر است. تو گفتی که خوابیده بودی در رختخواب که بیدارت کرد صدای بندگانی که مورد ستم قرار گرفتند تا اینکه در دریای سیاه غرق شدند. ما این جور شنیدیم و خداوند تو شاهد بر حرف من است.

ما شهادت میدهیم که صدا ترا بیدار نکرد بلکه هوی بود. بدرستی که ما امتحانت کردیم و دریافتیم ترا بر کنار. بفهم معنای حرف را و باش از تحقیق کنندگان. ما دوست نداریم برگردانیم حرف بد بسوی تو برای حفظ مقامی که خدا به تو عطا کرده در حیات ظاهری. ما ادب را اختیار کردیم و آنرا قرار دادیم خوی مقرّبان. آن بالاپوش موافقی است برای بزرگ و کوچک. خوشا بحال کسی که قرار داد آنرا جامه هیکل خود. وای بر کسی که محروم شد از این فضل عظیم. اگر دارای کلامی بودی پرت نمی کردی کتاب خداوند را پشت سرت چون فرستاده شد از نزد عزیز حکیم. بلند شو تدارک مافات را از خودت بکن بزودی دنیا و آنچه داری فانی می شود و مُلک باقی می ماند برای خدای تو و خدای والدین اوّلیّه تو. سزاوار نیست برای تو که تقصیر در امور کنی به هوای نفس خود. بترس از آه های (مظلوم) (حضرت بهاءالله) و حمایت کن او را از تیر های ستمگران)

(بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الملک من کفِّک جزاء عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزّلازلُ کل القبائل هناک الاّ بان تقوم علی نصرة هذا الأمر و تتّبع الرّوحَ فی هذا السّبیل المستقیم . أعِزُّک غرّک لعمری أنّه لا یدوم و سوف یزول الاّ بأن تتمسّک بهذا الحبل المتین. قد نری الذلة تسعی ورائک و أنت من الغافلین. ینبغی لک اذا سمعتَ النّدآء من شطر الکبریآء تدَعُ ما عندک و تقول لبّیک یا إله من فی السموات و الأرضین. (به آنچه عمل کردی اختلاف می افتد در

امور مملکت تو و سلطنت از دستت خارج می شود که جزاء کردار توست. آنوقت می یابی خود را در خسران مبین و در بر می گیرد تزلزل همه ارکان را در آنجا مگر اینکه قیام کنی بر نصرت این دین و تبعیت نمائی روح را در این راه راست. آیا شوکت تو را مغرور کرده ؟ قسم به وجود خودم براستی آن دوامی ندارد و در آتیه متزلزل خواهد شد مگر اینکه تمسّک کنی به این ریسمان محکم. همانا می بینیم که بدبختی بدنبالت است وتو از غافلانی. شایسته است بر تو که چون شنیدی ندا را از سمت کبریاء، دور اندازی آنچه را که در پیش توست و بگوئی لبّیک ای خداوند اهل آسمان ها و اراضی)

(یا ملک قد کنّا بأمّ العراق الی أن حُمّ الفراقُ توجّهنا الی ملک الاسلام بامره فلمّا أتیناه ورد علینا من أولی النّفاق ما لا یتمّ بالاوراق. بذلک ناح سکّانُ الفردوس و أهل حظائر القدس و لکن القومَ فی حجابٍ غلیظ (إلی أن قلنا) قد اشتدّ علینا الأمر فی کل یوم بل فی کل ساعة الی أن أخرجونا من السّجن و أدخلونا فی السّجن الأعظم بظلم مبین . اذا قیل بأی جُرم حُبِسوا قالوا أنّهم أرادوا أن یجدّدوا الدّینَ . لو کان القدیمُ هو المختار عندکم لِمَ ترکتم ما شُرِعَ فی التّوراة و الانجیل بَیّنوا یا قوم لعمری لیس لکم الیوم من محیص .ان کان هذا جرمی قد سبقنی فی ذلک محمَّدٌ رسولُ الله و من قبله الرّوح و من قبله الکلیم.

و ان كان ذنبى اعلاءَ كلمة الله و اظهار أمره فأنا أوَّل المذنبين لا أبدّل هذا الذنبَ بملكوت السموات و الأرضين (الى أن قلنا) كلما ازداد البلاء زاد البهاء فى حبّ الله و امره بحيث ما منعنى ما ورد على من جنود الغافلين . لو يسترونن فى أطباق التراب يجدوننى راكباً على السحاب و داعياً الى الله المقتدر القدير. انّى فديتُ بنفسى فى سبيل الله و أشتاق البلايا فى حبّه و رضائه يشهد بذلک ما أنا فيه من البلايا التى ما حملها أحد من العالمين و ينطق كل شعر من شعراتى بما نطق شجر الطور و كل عرق من عروقى يدعو الله و يقول ياليت قُطِعتُ فى سبيلک لحياة العالم و اتّحاد من فيه كذلک قضى الأمر من لدن عليم خبير. (ای امپراطور، ما در سرزمين عراق بوديم كه جدائى واقع شد. به اين سمت روی گردانديم به دستور **(پادشاه اسلام)**(امپراطور عثمانی) و چون وارد شديم، بر ما وارد آوردند اهل نفاق آنچه را كه در اوراق نمی گنجد. به آن نوحه كردند ساكنين فردوس و اهل حظائر قدس و ليكن مردم در حجاب تاريک هستند. تا آنجا كه می گوئيم: همانا شديد شد بر ما امور در هر روزی بلكه در هر ساعتی تا اينكه ما را خارج كردند از زندان و داخل كردند در **(زندان اعظم)**(زندان عكّا) با ستمگری علنی. اگر پرسيده شود به چه جرمی زندانی شدند؟ می گويند آنان می خواهند دين را تجديد كنند. اگر قديمی را اختيار كرده بوديد چرا رها كرديد

آنچه را که تشریع شده در تورات و انجیل؟ توضیح بدهید ای مردم. قسم بخودم که نیست برای شما امروز راه فراری. اگر این است جرم من، پیشی گرفته در آن محمد رسول الله و پیش از او حضرت عیسی و قبل از او حضرت موسی. و اگر گناه من اعلام کلام الهی و اظهار امر اوست، من اوّلین گناهکارانم. عوض نمی کنم این گناه را به ملکوت مُلک آسمانها و زمین ها. تا آنجا که اضافه می کنم: هر چه زیاد شود بلا، زیادتر می شود عشق بهاء برای خدا و فرمان او بطوریکه باز نمی دارد آنچه را که بر من لشکریان اهل غفلت می کنند. اگر بپوشانند مرا در طبقات خاک، در می یابند مرا سوار بر ابر دعوت کنان به سمت خداوند مقتدر قدیر. من فدا کردم خود را به خواست خودم در راه خدا و مشتاقم به بلایایی که حمل نمی کند هیچکس در جهان و ناطق است هر تار موئی از موهای من به آنچه شجر در طور سخن گفت و هر رگی از رگهای من دعوت می کند بسوی خدا و می گوید ای کاش قطعه قطعه می شدم در راه تو برای زنده بودن جهان و اتحاد اهل آن. چنین جاری است امراز نزد علیم خبیر)

(و اعلم أنّ الرّعیةَ أماناتُ الله بینکم احفظوهم کما تحفظون أنفسکم إیاکم أن تجعلوا الذئاب رعاةَ الاغنام و أن یمنعکم الغرور و الاستکبار عن التوجه الی الفقراء و المساکین. اطلع من أفق الانقطاع باسمی ثمّ اقبل الی الملکوت بأمر ربّک المقتدر القدیر (الی أن قلنا) زینْ جسدَ الملک بطراز اسمی و قم علی تبلیغ أمری هذا خیر لک ممّا عندک و یرفع الله به

اسمک بین الملوک إنّه علی کل شیئ قدیر. امش بین النّاس باسم الله و سلطانه لتظهر منک آثاره بین العالمین . (الی أن قلنا) قل یا قوم هل ینبغی لکم أن تنسبوا أنفسکم الی الرحمن و ترتکبوا ما ارتکبه الشیطان لا و جمال السبحان لو کنتم من العارفین . قدّسوا قلوبکم عن حبّ الدنیا و ألسنکم عن الافتراء و أرکانکم عمّا یمنعکم عن التقرب الی الله العزیز الحمید. قل الدنیا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم الی ما لا ینفعکم و ما منعکم الیوم عن شطر الله إنّه أصل الدنیا اجتنبوها و تقربوا الی المنظر الأکبر هذا المقرّ المشرق المنیر) (و بدان که رعیّت امانت های خدا در بین شماست. حمایت کنید آنان را همانگونه که حمایت می کنید خودتان را. مبادا بگذارید گرگان را چوپان گلّه و مانع کند تراغرور و تکبّراز توجه به فقرا و بیچارگان. بر خیز از افق انقطاع به نام من پس اقبال کن به ملکوت به دستور ربّ مقتدر و قدیر خود. تا آنجا که می گوئیم: تزئین کن جسد مُلک را به لباس اسم من و قیام کن بر ابلاغ امر من بین سلاطین. براستی او بر هر چیزی قادرست. گام بردار در بین مردم به نام خدا و سلطنت او که از تو ظاهر شود آثار او. تا آنجا که می گوئیم: ای قوم آیا سزاوارست بر شما که منسوب کنید خود را به خدا و مرتکب شوید آنچه را که شیطان مرتکب میشود؟ نه قسم به زیبائی مقدّس اگر اهل فهم هستید. پاک کنید قلب خود را از حبّ دنیا و و زبان

های خود را از افتراء و ارکان خود را از آنچه که مانع می کند شما را از تقرّب به خداوند عزیز حمید. بگو دنیا دور شدن شما از مَطلَع وحی است و پذیرفتن آنچه را که منفعتی ندارد برایتان. وآنچه امروز مانع شما از سمت خداست، براستی آن اصل دنیا است. دوری کنید و نزدیک شوید به (منظر اکبر)(حضرت بهاءالله) این محل درخشنده نورانی)

(یا قوم لا تسفکوا الدّماء و لا تحکموا علی نفس الاّ بالحق . کذلک أمرتم من لدن علیم خبیر.انّ الذین یفسدون فی الارض بعد إصلاحها أولئک جاوزوا ما حُدّدَ فی الکتاب فبئس مثوی المعتدین (الی أن قلنا) لا تخونوا فی أموال الناس کونوا أمناء فی الارض و لا تحرموا الفقراءَ عمّا آتاکم الله من فضله إنّه یعطیکم ضعفَ ما عندکم إنّه هو المعطی الکریم. یا أهلَ البهاء سخّروا مدائنَ القلوب بسیوف الحکمة و البیان. انّ الذین یجادلون باهواء أنفسهم أولئک فی حجاب مبین. قل سیفُ الحکمة أحرّ من الصیف وأحدّ من سیف الحدید لو کنتم من العارفین. أخْرِجوه باسمی و سلطانی ثمّ افتحوا به مدائن أفئدة الذین اعتکفوا فی حصن الهوی کذلک یأمرکم قلم الأبهی اذ کان جالساً تحت سیوف الغافلین. ان اطلعتم علی خطیئةٍ

استروها ليستر الله عنكم إنّه هو الستار ذو الفضل العظيم) (ای قوم خون ریزی نکنید و حکم نرانید بر کسی مگر به حق. چنین امر شدید از نزد علیم با خبر. کسانیکه فساد می کنند در زمین بعد از درست شدنش، آنان تجاوز می کنند از حدّ کتاب. پس خیلی بد است جایگاه ظالمان. تا آنجا که می گوئیم: خیانت نکنید در اموال مردم. باشید اُمنای خدا در ارض و محروم نکنید فقرا را از آنچه خدا عطا کرده بر شما از فضل خود براستی او عطا می کند بر شما دوبرابر آنچه نزد خود دارید براستی او عطا کننده با کرامت است. ای بهائیان تسخیر کنید شهر های قلوب را به شمشیر های حکمت و بیان. براستی کسانیکه مجادله می کنند به هواهای نفس خود آنان در حجابی غلیظ هستند. بگو شمشیر حکمت داغ تر از تابستان و تیز تر از شمشیر آهنین است اگر از اهل فهم هستید. خارج کنید آنرا به اسم من و سلطنت من سپس فتح کنید با آن شهر های قلوب کسانی را که منزوی گشتند در قلعه هوس. چنین امر می کند شما را قلم ابهی در حالیکه نشسته در زیر شمشیر های غافلان. اگر بر خطائی مُطلّع شدید روپوشی کنید که خدا از شما نیز روپوشی کند براستی او ستّار دارای فضل بزرگ است)

(یا ملأً الاغنیاء إن رأیتم فقیراً لا تستکبروا علیه تفکّروا فیما خُلقتم منه قد (خلق کل من ماءً مهین)(اشاره به آیه ۲۰ سوره مرسلات)**(إلی أن قلنا) أنظروا العالم کهیکل إنسان إعتَرَتهُ الأمراضُ و بُروءه منوط باتّحاد مَنْ فیه اجتمعوا علی ما شرعناه لکم و لا تتّبعوا سبل المختلفین تفکّر فی الدنیا و شأنِ أهلها انّ**

الذی خلق العالم لنفسه قد حُبِسَ فی أخرب الدیار بما اکتسبت أیدی الغافلین و من أفق السجن یدعو الناسَ الی فجر الله العلی العظیم.هل تفرح بما عندک من الزخارف بعد اذ تعلم أنّها ستفنی أو تُسَرُّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد اذ کلها لم تکن عند أهل البهآء الاّ کسواد عین نملة میتة ؟ دَعْها لأهلها ثمّ اقبل الی مقصود العالمین.أین أهلُ الغرور و قصورُهم انظر فی قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرةً للناظرین. لو تأخذک نفحات الوحی لتفرُّ مِنَ الملک مقبلاً إلی الملکوت و تنفق ما عندک للتقرب الی هذا المنظر الکریم) (ای مردم ثروتمند اگر دیدید فقیری را تکبّر نورزید بر او، تفکر کنید در آنچه از آن خلق شدید. همانا آفریده شده اند همه از آبی پست. تا آنجا که می گوئیم: نظر کنید بر جهان مثل هیکل انسان، بیماریها او را مریض کرده اند و شفای او منوط به اتحّاد آنچه در آن جمع شده. دور هم جمع شوید بر اساس آنچه برای شما تشریع کردیم و پیروی نکنید راههای اختلاف کنندگان را. تفّکر کنید در دنیا و موقعیت اهل آن. براستی شخصیتی که جهان برای او آفریده شده، محبوس شده در بدترین دیار بخاطر برداشتهای دستان اهل غفلت. و از افق زندان می خواند مردم را به طلوع خداوند علی عظیم. آیا شادمانی می کنی در آنچه دارا هستی از ثروت ها بعد از اینکه میدانی که آنها به باد خواهند رفت؟ یا مسروری به حاکم بودن بر یک وجب از زمین بعد از آنکه همه آنها مثل سیاهی

چشم یک مورچه مرده نزد بهائیان است؟ رها کن آنرا برای اهل خودش پس اقبال کن به سوی مقصود عالمیان. کجا هستند اهل غرور و کاخهای آنان؟ نگاه کن به قبر های آنان که عبرت بگیری در آنچه که قرار دادیم آنرا عبرتی برای مشاهده کنندگان. اگر نسائم وحی ترا در بر گیرد، فرار می کنی از پادشاهی، پذیرا بسوی ملکوت ومی بخشی هرچه پیش توست برای تقرّب به این منظر کریم)

و امر نمودیم یکی از (ملاء حضرت روح)(پیروان حضرت عیسی) این لوح را ارسال دارد و او ذکر نمود لوح و ترجمه آن را ارسال داشتم. (العلم عند الله العزیز العلام)(آگاهی نزد خداوند عزیز بسیار عالم است). و یکی از اجزاء (هیکل)(لوح هیکل) لوح حضرت امپراطور روس أیده الله تبارک و تعالی است.

(یا ملکَ الرّوس اسمع نداءَ الله الملک القدّوس و أقبل الی الفردوس المقرّ الذی فیه استقرّ من سمّی بالاسماء الحسنی بین الملأ الأعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله البهی الأبهی. إیاک أن یحجبَک شیئ عن التّوجه الی ربک الرّحمن الرحیم. إنّا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجواک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی أجبناک بالحقّ انّ ربّک هو العلیم الحکیم. قد نصرنی أحدُ سفرائِک اذ کنتُ فی سجن الطاء تحت السلاسل

و الاغلال. بذلک کتبَ الله لک مقاما لم یحطْ به علمُ أحد الاّ هو. إیاک أن تبدّل هذا المقام العظیم.(الی أن قلنا) قد أتی الأب و الابن فی الواد المقدّس یقول . لبّیک اللهمّ لبّیک و الطور یطوف حول البیت و الشجر ینادی بأعلی النّداء قد أتی الوهّابُ راکبا علی السحاب. طوبی لمن تقرّب الیه ویل للمبعدین. قم بین النّاس بهذا الامر المبرم ثمّ ادع الأمم الی الله العزیز العظیم. لا تکن من الذین کانوا ان یدعوا الله باسم من الاسماء فلمّا أتی المسمّی کفروا به و أعرضوا عنه إلی أن أفتوا علیه بظلم مبین)(ای تزار روس بشنو ندای ملک قدّوس را و اقبال نما به فردوس محلّی که در آن مستقر است آنکه نامیده شده به اسماء حُسنی در بین مردم والا و در ملکوت انشاء به اسم خداوند بهی ابها. مبادا ترا در حجاب کشد چیزی از توجه بسوی خداوند رحمان و رحیم خویش. ما شنیدیم (آنچه را ندا میکردی در نجوای خود)(منظور دعای تزار در نبرد با ترکیه عثمانی بود که از خدا طلب پیروزی می کرد) لذا در هیجان افتاد نسیم عنایت من و موّاج شد دریای رحمت من. اجابت کردیم از روی حق و براستی خداوند تو علیم و حکیم است. همانا یکی از سفرای تو مرا نصرت داد در زمانی که بودم زیر غُل و زنجیر در تهران. به خاطر آن خداوند نوشت برای تو مقامی را که علم هیچ کس به آن احاطه ندارد مگر خودش. مبادا مبادله کنی این مقام عظیم را. تا آنجا که می گوئیم: همانا (پدر و پسر)

(حضرت بهاءالله و حضرت باب) **آمد و می گوید لبیّک ای خدای من لبّیک و طور در طواف (خانه)**(زندان عکّا) **است و درخت**(منظور درختی است که با حضرت موسی سخن گفت) **به بالاترین صوت که همانا آمد وهّاب بر ابر. خوشا بر آنکه نزدیک به او شد و وای بر منزویان. برخیز بین مردم به این فرمان محکم سپس دعوت کن مردم را به سوی خدای عزیز عظیم. نباش از کسانیکه دعا می کنند خدا را با اسمی از اسمهایش و چون بیامد صاحب اسم، کافر شدند به او دوری گزیدند از او تا جائی که فتوی دادند بر او به ظلمی آشکارا)**

(انظر ثمّ اذکر الأیامَ التی فیها أتی الرّوحُ و حکم علیه هیرودس . قد نصر الله الرّوحَ بجنود الغیب و حفظه بالحق و أرسله إلی أرض أخری وعداً من عنده إنّه هو الحاکم علی ما یرید . انّ ربّک یحفظ من یشاء لو یکون فی قطب البحر أو فی فم الثعبان أو تحت سیوف الظّالمین (الی أن قلنا) اسمع ندائی مرّة أخری من شطر سجنی لیخبرک بما ورد علی جمالی من مظاهر جلالی و تعرف صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری. و عمری لو تعرف ما نزّل من قلمی و تطلع علی خزائن أمری و لآلئ أسراری فی بحور أسمائی و أواعی کلماتی لتفدی بنفسک فی سبیل الله شوقاً إلی ملکوته العزیز المنیع. اعلم جسمی تحت سیوف الاعداء و جسدی فی بلاء لا یحصی و لکنّ الرّوح فی

بشارة لا يعادلها فرحُ العالمين) (بنگر و به يادآور دورانى را كه در آن حضرت عيسى آمد و (هيروديوس)(پادشاه يهود) برعليه او فرمان داد. همانا خدا پيروزى بخشيد حضرت عيسى را با لشكريان غيب و حمايت نمود او را به حق و فرستاد او را به سرزمينى ديگ ، وعده اى از طرف او. براستى او حاكم است بر آنچه مى خواهد. براستى خداوند حفظ مى كند كسى را كه ميخواهد اگر وسط دريا باشد و يا در دهان اژدها و يا در زير شمشير ستمگران. تا جائى كه مى گوئيم: بشنو نداى مرا بار ديگر از سمت زندان من كه خبر مى دهد ترا به آنچه وارد شده بر (جمال من)(حضرت بهاءالله) از (مظاهر جلال من)(رؤسا) و درك كن صبر مرا با داشتن قدرتم و شكيبائى مرا با داشتن اقتدارم. قسم بر خودم اگر مى فهميدى آنچه را كه نازل شده از قلم من و مُطّلع مى شدى بر گنجينه هاى دين من و مرواريد هاى اسرار هاى من در اقيانوس هاى نامهاى من و ظروف كلمات من، فدا مى نمودى هستى خود را در راه خدا، به اشتياق رسيدن به ملكوت عزيز منيع او. بدان جسم من در زير شمشير دشمنان است و بدنم در بلائى بى حساب وليكن روح در بشارتى است كه معادله نمى كند با آن شادى جهانها)

و همچنين بعضى از آيات لوح حضرت (ملكه)(ملكه ويكتوريا) أيدّها الله تبارك و تعالى ذكر ميشود. مقصود آنكه شايد نفحات وحى آن جناب را اخذ نمايد و لوجه الله بر خدمت امر قيام كنند و آنچه از الواح حضرات ملوك وفّقهم الله نرسيده برسانند. اين امر عظيم است اين خدمت عظيم. در آن ارض علماى

(اعلام)(دانشمند) بسیارند از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و (تهذیب)(پاکی) نفوس اُمم مؤید شوند و ضغینه و بغضای مکنونه مخزونه در افئده را به کوثر نصائح الهی ساکن نمایند.این توفیق را از حقّ میطلبی و (لیس هذا علیه بعزیز) (برای خدا این سخت نیست)

(یا أیتها الملکة فی لندن اسمعی نداءَ ربّکِ مالک البریة من السّدرة الالهیة إنّه لا إله الاّ أنا العزیز الحکیم. ضَعی ما علی الأرض و زینی رأسَ الملک باکلیل ذکر ربّکِ الجلیل. إنّه قد أتی فی العالم بمجده الأعظم و کمل ما ذُکِرَ فی الانجیل. قد تشرّف برّ الشّام بقدوم ربّه مالک الأنام و أخذ سکر خمر الوصال شطر الجنوب و الشّمال. طوبی لمن وجد عرف الرّحمن و أقبل الی مشرق الجمال فی هذا الفجر المنیر. قد اهتزّ المسجدُ الأقصی من نسمات ربّه الأبهی و البطحاءُ من نداء الله العلی الأعلی و کل حصاة منها تسبّح الرّبَّ بهذا الاسم العظیم (إلی أن قلنا) إنّا نذکرکِ لوجه الله و نحبّ أن یعلوَ اسْمکِ بذکر

ربّکِ خالق الارض و السماء إنّه علی ما أقول شهید. قد بلغنا أنّک منعتِ بیع الغلمان و الاماء هذا ما حکم به الله فی هذا الظهور البدیع. قد کتبَ الله لکِ جزاءَ ذلک إنّه موفی أجورَ المحسنات و المحسنین ان تتّبعی ما أرسل الیکِ من لدن علیم خبیر. إنّ الذی أعرضَ و استکبر بعد ما جاءته البیناتُ من لدن منزل الآیات لَیحْبِطُ الله عملَه إنّه علی کل شیئ قدیر. إنّ الأعمالَ تقبل بعد الاقبال. من أعرض عن الحقّ إنّه من أحجب الخلق کذلک قدّر من لدن عزیز قدیر) (ای ملکه در لندن، بشنو صدای خداوند خود را، صاحب مردمان از درخت الهی(شجر طور) براستی نیست خدائی جز من عزیز حکیم. دور انداز آنچه بر زمین است و تزئین بخش رأس پادشاهی را به تاج ذکر خداوند جلیل خود. براستی او بیامد در جهان با شکوه بزرگترین خود و تکمیل کرد آنچه را که در انجیل ذکر شده بود. همانا مشرّف شد سرزمین سوریّه به اقدام خداوند خود مالک انسانها و در بر گرفت مستی شراب وصال، سمت جنوب و شمال را. خوشا بر آنکه دریافت بوی رحمان را و اقبال نمود به مشرق زیبائی در این بامداد نورانی. همانا به اهتزاز در آمد مسجد اقصی از نسیم های خداوند ابهای خود و مکّه از ندای خداوند علی اعلی و تمام سنگهای آن تسبیح می کنند خداوند را به این (اسم عظیم)(حضرت بهاءالله).تا آنجا که ذکر می کنیم: ما به یاد می آوریم ترا بخاطر خدا و دوست داریم که متعالی نمائیم نام ترا به یاد آوری خداوند تو خالق زمین و آسمان. براستی او بر کلام من گواه است. همانا به ما رسید که

تو ممنوع کردی تجارت برده های زن و مرد را. این است آنچه حکم نمود خدا در این ظهور جدید. همانا برای تو نوشت پاداش آنرا براستی او وفا کننده اجر زنان ومردان نیکوکار است. پیروی کن آنچه را که بر تو ارسال گشت از نزد علیم باخبر. براستی کسی که دوری نمود و غرور ورزید بعد از آمدن دلایل برای او از جانب نازل کننده آیات، عمل او از بین می رود. براستی او بر هر چیزی قادرست. براستی اعمال مقبول است بعد از اقبال. هر که از حقیقت دوری کند براستی او محجوبترین مردمان است. چنین مقدر گشته از جانب عزیز قدیر)

(و سمعنا انّک أَودعْتِ زِمامَ المشاورةِ بأیادی الجمهور نعم ما عَمِلْتِ لأنّ بها تستحکم أصول أبنیة الأمور و تطمئنّ قلوب من فی ظلّکِ من کل وضیع و شریف. و لکن ینبغی لهم أن یکونوا امناءَ بین العباد و یرون أنفسهم وکلاءَ لمن علی الارض کلها هذا ما وُعظوا به فی اللوح من لدن مدبّر حکیم . و اذا توجّه أحدٌ الی المجمع یحوّل طَرْفَه الی الافق الأعلی و یقول. یا الهی أسألک باسمک الأَبهی أن تؤیدنی علی ما تصلح به أمور عبادک و تعمر به بلادک إنّک أنت علی کل شیئ قدیر . طوبی لمن یدخل المجمعَ لوجه الله و یحکم بین النّاس بالعدل الخالص ألا إنّه من الفائزین)(و شنیدیم براستی شما واگذار کرده ای زمام مشورت را به دست نمایندگان مردم. آفرین بر آنچه عمل نمودی، چون به آن محکم خواهد

شد اصول زیربنای امور و اطمینان می یابد دلهای آنان که در زیر سایه شما می باشند از بد و خوب. ولیکن سزاوارست که بر آنان که باشند امانت داران در بین مردم و بنگرند وجود خود را وکلاء همه مردم زمین. این است آنچه که پند داده شده به آن در لوح از نزد مدبّر حکیم. و هر کس از آنان که متوجّه مجلس می شود روی خود را بگرداند بسوی افق اعلی و بگوید" خداوندگارا در خواست می کنم از تو به نام بهی خود که مؤیّد نمائی مرا بر اصلاح امور بندگان خود و باز سازی شهر های خود براستی تو بر همه چیز قادری. خوشا بر کسی که داخل در مجلس شود برای خدا و حکم نماید بین مردم به عدالت خالص. هلا براستی او از فائزین است)

(یا أصحابَ المجالس هناک و فی دیار أخری تدبّروا و تکلموا فیما یصلح به العالم و حاله لو کنتم من المتوسّمین . انظروا العالم کهیکل إنسان إنّه خلِقَ صحیحاً کاملاً إعترَتْهُ الأمراضُ بالأسباب المختلفة المتغایرة و ما طابتْ نفسُه یوما بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف المتطبّبین الذین رکبوا مطیةَ الهوی و کانوا من الهائمین الاّ من شاء الله ربّ العالمین. و ان طاب عضو من أعضائه فی عصر من الأعصار بطبیب حاذق بَقِیتْ أعضَاءٌ أخری فیما کان. کذلک ینبئکم العلیم الخبیر) (ای اعضای پارلمان ها در آنجا و در جاهای دیگر، تدبیر کنید و سخن بگوئید در آنچه که حال جهان با آن به اصلاح درآید اگر از اهل فراست هستید. نگاه کنید به جهان

مثل هیکل انسان که آن درست آفریده شده. مریض شده به بیماری به اسباب مختلفه و متغایر و خوب نشد وجود او هیچ روزی بلکه شدید تر شد مرض او به آنچه که واقع شد بر او زیر مداخله پزشکانی که مرکب می رانند از روی هوی و از سر در گم ها هستند بجز کسانی را که خدای عالمین بخواهد. و اگر عضوی از اعضای آن مداوا شود در عصری از اعصار با طبیب حاذق، بقیه اعضا به همان حالت مانده اند. چنین اخبار می کند شما را علیم خبیر)

(و الیوم نراه تحت أیادی الذین أخذهم سکر خمر الغرور بحیث لا یعرفونَ خیرَ أنفسهم فکیف هذا الأمر الأوعر الخطیر (إلی أن قلنا) و ما جعله الله الدریاق الأعظم و السبب الأتمّ لصحته هو اتّحاد من علی الأرض علی أمر واحد و شریعة واحدة .هذا لا یمکن أبداً الاّ بطبیب حاذق کامل مؤید. لعمری هذا هو الحقّ و ما بعده الاّ الضّلال المبین. کلما أتی ذاک السبب الأعظم و أشرق ذاک النور من مشرق القِدمِ منعه المتطبّبون و صاروا سحاباً بینه و بین العالم لذا ما طاب مرضُهُ و بقی فی سقمه الی الحین. إنّهم لم یقدروا علی حفظه و صحته و الذی کان مظهَرَ القدرة بین البریة مُنعَ عمّا أراد بما اکتسبتْ أیدی المتطبّبین) (و امروز می بینیم آنر در زیر دستان کسانیکه که آنان را گرفته مستی شراب غروربه حیثی که نمی فهمند خوبی خود را چه رسد به این دین

عجیب پر خطر!. تا آنجا که می گوئیم: و آنچه را خدا قرار داده بزرگترین نوشدارو وعلّت نهائی برای شفای آن، آن اتحاد اهل زمین بر امر واحد و شریعت واحد است. این غیر ممکن است مگر به پزشک وارد کامل تأئید شده. قسم بر خویشتن، این آن حقیقت است و غیر آن ضلالت و گمراهی واضح است. آنچه آمده است آن سبب اعظم است و طلوع کرده این نور از مشرق ابدیّت، مانع آن شده اند طبابت کنندگان و گشته اند ابری میان او و بین عالم لهذا مرض آن شفا نمی یابد و باقی مانده بر درد خود تا الان. براستی آنان قادر بر حفظ و صحّت آن نیستند و کسی که مظهر قدرت در بین مردم است، ممنوع گشته بر آنچه میخواهد بخاطر اکتسابات دستان درمان کنندگان)

(انظروا فی هذه الأيام التی أتی جمالُ القدم بالاسم الأعظم لحياة العالم و اتّحادهم إنّهم قاموا عليه بأسياف شاحذة و ارتكبوا ما فزع به الرّوح الأمين . إلی أن جعلوه مسجونا فی أخرب البلاد و انقطعت عن ذيله أيادی المقبلين . اذا قيل لهم أتی مُصلحُ العالم قالوا قد تحقق إِنّه من المفسدين مع أنّهم ما عاشروه و يرون أنّه ما حفظ نفسَه فی أقلَّ من حين كان فی كل الأحيان بين أيادی أهل الطغيان. مرة حبسوه و طوراً أخرجوه و تارةً أداروا به البلاد. كذلك حكموا علينا و الله بما أقول عليم) (بنگرید بر این دورانی که ظاهر شد جمال الهی به اسم اعظم، برای حیات

عالم و اتحاد انسانها. آنان بر خواسته اند با شمشیر های برّان و مرتکب شدند آنچه که گریان نمود جبرائیل را تا جائی که قرار دادند او را زندانی در خراب ترین شهرها و قطع کردند از دامان او دستان قبول کنندگان را. چون گفته می شود بر آنان که آمد مُصلح عالم، می گویند همانا اوست از مفسدین با اینکه آنان با او معاشرت نکرده اند و دیده اند که او به قدر یک لحظه به حفظ نفس خود نپرداخته و همیشه بوده است در دستان گروه طاغیان. یکبار او را محبوس کردند و بار دیگر او را اخراج نمودند و بعد سرگردان کردند او را شهر به شهر. اینگونه بر ما حکم نمودند و خداوند بر آنچه ما می گوئیم آگاهست.)

این نسبت فساد همان نسبت فسادیست که از قبل (فراعنه) (فرعونان) بحضرت (کلیم) (موسی) الله داده‌اند. (اقرأ ما انزله الرّحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی (و لقد أرسلنا موسی بآیاتِنا و سلطان مبین* الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذاب* فلمّا جاءهم بالحقّ من عندنا قالوا اقتلوا أبناء الذین آمنوا معه و استحیوا نساءَهم و ما کید الکافرین الاّ فی ضلال* و قال فرعون ذرونی أقتل موسی وَ لْیدْعُ ربَّه إنّی أخاف أن یبدِّلَ دینَکم أو أن یظهر فی الارض الفساد* و قال موسی انّی عذت بربّی و ربّکم من کل متکبّر لا یؤمن بیوم الحساب)

(قرائت کن آنچه را که نازل کرده خدا در قران. قوله تبارک و تعالی: و به یقین

موسی را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم* به سوی فرعون و هامان و قارون. گفتند افسونگری شیاد است* پس وقتی حقیقت را از جانب ما برای آنان آورد گفتند پسران کسانی را که با او ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید ونیرنگ کافران جز در گمراهی نیست * و فرعون گفت مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند من می ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند * و موسی گفت من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام(ترجمه فولاد وند) (الغافر آیات ۲۳-۲۷)

(لازال)(همیشه) **مُصلح عالم را مُفسد دانسته‌اند و گفته‌اند آنچه را که کلّ شنیده‌اند. هر هنگام نیّر ظهور از افق سماء اراده الهی اشراق نمود جمعی به انکار و برخی به اعراض و حزبی به مفتریات تمسّک جستند و عباد را از شریعه عنایت مالک ایجاد محروم ساختند. چنآنچه حال، نفوسیکه این مظلوم را ندیده‌اند و معاشرت نکرده‌اند گفته و میگویند آنچه را که آن جناب شنیده و میشنوند. بگوئید ای قوم امروز آفتاب بیان از افق سماء فضل مُشرق و نور ظهور (مکلّم طور)**(سخن گوی طور) **(امام)**(پیش) **ادیان ساطع و لامع. صدر و قلب و سمع و بصر را به کوثر بیان رحمن مقدّس و مطهّر سازید و بعد توجّه**

نمائید لعمر الله از جمیع اشیاء نداء (قد أتی الحق اصغا کنید طوبی للمنصفین و هنیئا للمقبلین)(همان حقیقت ظاهر شد. گوش کنید. خوشا به حال اهل انصاف و آفرین بر اهل اقبال). از جمله نسبت به (سدره مبارکه)(درخت مبارک)(منظور حضرت موسی است) گفته‌اند آنچه را که هر عالم بصیری و هر عارف خبیری بر کذبش گواهی دهد. البتّه آن جناب آیاتی که در باره حضرت کلیم نازل شده ملاحظه و قرائت نموده‌اند قوله تبارک و تعالی: (قال أ لم نُرَبّکَ فینا ولیداً و لبثتَ فینا من عمرک سنین* و فعلتَ فَعْلَتَکَ الّتی فعلتَ و أنت من الکافرین* قال فعلتها إِذاً و أنا من الضّالّین* ففررت منکم لمّا خفتکم فوهب لی ربّی حکْماً و جعلنی مِنَ المرسلین) (گفت آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی * و کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی* گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم* و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد) (الشعراء آیات ١٨-٢١)(و در مقام دیگر) قوله تبارک و تعالی: (و دخلَ المدینةَ علی حین غفلة من أهلها فوجد فیها رجلین یقْتتِلانِ هذا مِنْ شیعته و هذا منْ عدوّه فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوّه فوَکزهُ

موسی فَقَضی علیه قال هذا من عمل الشّیطان إنّه عدوّ مضلٌّ مبین* قال ربّ إنّی ظلمتُ نفسی فاغْفرْ لی فغفر لَه إنّه هو الغفور الرحیم * قال ربّ بما أنعمتَ علی فلن أکونَ ظهیراً للمجرمین* فأصبحَ فی المدینة خائفاً یترقّبُ فاذا الذی اسْتنصرَه بالأمس یستصرخهُ قال له موسی إنّک لغوی مبین * فلمّا أن أراد أن یبطش بالذی هو عدوّ لهما قال یا موسی أ ترید أن تقتلنی کما قتلتَ نفساً بالأمس إنْ ترید الاّ أن تکونَ جبّارا فی الأرض و ما ترید أن تکونَ من المصلحین)(و داخل شهر شد بی‌آنکه مردمش متوجّه باشند پس دو مرد را با هم در زد و خورد یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش آن کس که از پیروانش بود بر ضدّ کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده آشکار است * گفت پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است * گفت پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود * صبحگاهان در شهر بیمناك و در انتظار بود ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود با فریاد از او یاری خواست موسی به او گفت به راستی که تو آشکارا گمراهی * و چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی

(القصص آیات ١٥ -١٩ نقل از ترجمه فولادوند) **حال سمع و بصر مقدّس و مطهّر لازم که به عدل و انصاف تمسّک نماید. حضرت کلیم هم به ظلم و گمراهی اقرار نموده و همچنین به خوف و فرار و عصیان و طلب مغفرت از حق جلّ جلاله کرده و بآن فائز گشت .**

یا شیخ حق جلّ جلاله هر حین به مظاهر نفسش ظاهر با عَلَم (یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید)(انجام می دهد آنچه را که میل دارد و حکم می کند آنچه را که اراده دارد) **آمده(لیس لأحد أن یقولَ لمَ و بمَ و مَنْ قال إنّه أعرض عن الله ربّ الأرباب)**(نیست بر هیچکس که بگوید چون و چرا و کسی که گفت براستی او دور شده از خداوند ربّ الارباب). **در ایام ظهور این امور ظاهر و موجود چنآنچه در باره این مظلوم هم گفته‌اند آنچه را که مقرّبین و مخلصین بر کذبش گواهی داده و میدهند. لعمر الله این (ذیل)**(دامن) **مقدّس بوده و هست اگر چه حال جمعی اراده نموده‌اند آن را به مفتریات کذبه نالایقه بیالایند و لکن (الله یعلم و هم لا یعلمون)**(خدا داناست و آنان نادانند) **نفسی که به قدرت و قوّت الهی مقابل جمیع احزاب**

عالم قیام نمود و کل را به افق اعلی دعوت فرمود او را انکار نموده‌اند و نفوسی که (لازال خلف استار)(همیشه پشت پرده) و احجاب ساکن و به حفظ خود مشغول، به آن نفوس تمسّک جسته‌اند. حال هم جمعی به کذب و افتراء مشغول قصدی جز (ادخال شبهات)(وارد کردن شک ها) در افئده و قلوب نداشته و ندارند. هر نفسی از (مدینه کبیره)(استانبول) به این ارض توجّه مینماید فوراً به (سیّاله برقیه)(تلگراف) خبر میدهند که (وجهی)(پولی) سرقت نموده و به عکّا رفته. شخصی عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدّسه توجّه نموده و مقصودش(اعتکاف)(انزوا) بوده در باره او نوشته‌اند آنچه را که (زفرات)(آه ها) مخلصین و مقرّبین مرتفع. این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت (مشیر الدوله میرزا حسین خان)(سفیر ایران در استانبول)(غفر الله له) (خداوند او را ببخشاید) شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در(آستانه)(استانبول) و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده. یوم ورود میهماندار دولت حاضر و ما را به محلی که مأمور بود،

برده فی الحقیقه کمال محبّت و عنایت از جانب دولت نسبت به این مظلومان ظاهر و مشهود. یوم دیگر شاهزاده (شجاع الدّوله) (پسر ظل السلطان) **و(میرزا صفا)**(دوست و مرشد مشیر الدوله) **به نیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله (وزیر مختار)**(سفیر)**تشریف آوردند وهمچنین بعضی از وزرای دولت علیّه از جمله مرحوم (کمال پاشا)**(از وزرای دولت عثمانی) **و بعضی دیگر. و این مظلوم متوکّلا علی الله (من غیر)**(بدون) **ذکر حاجت و مطلبی، چهار (شهر)**(ماه) **در آن ارض بوده و اعمالش نزد کل معلوم و مشهود. (لا ینکرها الاّ کل مبغض کذاب من عرف الله لم یعرفْ دونه)**(منکر آن نیست مگر هر منفور کاذب. کسی که خدا را شناخت غیر او را نمی شناسد)**.دوست نداشته و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم. بعضی از بزرگان ایران هر هنگام وارد آن (مدینه)** (ادرنه) **شده‌اند(درب خانه ها لأجل شهریه)**(به هر منزلی برای گدائی کردن) **و انعام کمال جدّ و جهد را مبذول داشته‌اند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبوده علت ذلت هم نشده. و این عمل حضرت (مرحوم مغفور)**(مشیر الدوله) **أعلی الله مقامه نظر بدوستی این**

مظلوم نبوده بلکه نظر به مقتضیات حکمت و خدمتی که سراً در نظر داشته اند بوده. شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بوده به شأنی که خیانت را در عرصه‌اش راهی و مقامی نبوده. و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده و لکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است. این مظلوم لازال همّش و قصدش ارتفاع و ارتقاء دولت و ملّت بوده نه ارتفاع مقام خود. حال جمعی،جمعی را جمع نموده‌اند و بر هتک حرمت این مظلوم قیام کرده‌اند. (و لکن المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی أن یؤیدَهم علی الرجوع و یوفقهم علی تدارک مافات عنهم و الانابة لدی باب عطائه إنّه هو الغفور الرحیم)(و لیکن مظلوم از خدای تبارک و تعالی میخواهد که آنها را قبول بر برگشت نموده و موفق نماید آنها را بر تدارک آنچه از دست رفته از آنها و زاری نزد باب عطای او براستی او غفور رحیم است)

(یا شیخ إنّ قلمی ینوح لنفسی و اللّوح یبکی بما ورد علی من الذی حفظناه فی سنین متوالیات و کان أن یخدم أمام وجهی فی اللّیالی و الأیام الی أن أغواه أحدُ خدّامی الذی سُمّی (بسید

محمّد)(سید محمد علی اصفهانی دشن جمال مبارک). **یشهد بذلک عباد موقنون الذین هاجروا معی من الزّوراء الی أن وردنا فی هذا السّجن العظیم . و ورد منهما علی ما صاح به کل عالم و ناح به کل عارف و ذرفت دموع المنصفین . نسأل الله أن یؤید الغافلین علی العدل و الانصاف و یعَرِّفَهُمْ ما غفلوا عنه إنّه هو الفضّال الکریم)**(**ای شیخ براستی قلم من بحال من ناله می کند و لوح من گریان است از آنچه وارد شد بر من از (کسی)**(یحیای ازل برادر ناتنی حضرت بهاءالله) **که حمایت کردم او را در سالهای متمادی و بود در خدمت من در شبها و روزها تا اینکه گول زد او را شخصی از خادمین من به اسم (سید محمد)**(سید محمد اصفهانی دشمن کینه توز حضرت بهاءالله) **گواهی میدهند به آن بندگان با ایمانی که مهاجرت کردند با من از عراق تا ورود ما به این زندان عکّا. وارد شد از آنها آنچه که ضجّه زد به آن همه عالم و ناله کرد به آن هر اهل فهمی و گریست اشکهای اهل انصاف. مسئلت داریم از خداوند که قبول فرماید غافلان را بر عدل و انصاف و بفهماند بر آنان بر آنچه غافل شدند براستی او فضّال کریم است)(أی ربّ لا تمنع عبادَک عَن باب فضلک و لا تطردهم عن بساط قربک. أیدهم علی کشف سبحات الجلال و خَرْقِ حجبات الأوهام و الآمال. إنّک أنت الغنِی المتعال لا إله الاّ أنت العزیز الفضّال)**(**ای خدای من ممانعت مفرما عباد خود را از باب فضل خود و دور**

مگردان از بساط قرب خود. تأئید فرما آنها را بر کشف حجاب های جلال و پاره کردن پرده های اوهام. براستی توئی غنی متعال نیست خداوندی بجز تو عزیز فضّال)**قسم به آفتاب برهان که از افق سماء ایقان اشراق نموده این مظلوم در لیالی و ایّام به تهذیب نفوس مشغول تا آنکه نور دانائی بر تاریکی نادانی غلبه نمود .**

یا شیخ مکرّر ذکر شده و میشود چهل سنه به عنایت الهی و اراده قویّه نافذه ربّانی حضرت (سلطان)(ناصر الدین شاه) **أیدّه الله را نصرت نمودیم. نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقق است (و لا ینکرها الاّ کل معتد أثیم و کل مبغض مریب)**(و منکر آن نیست مگر هر ظالم گناهکار و هر صاحب بغض مشکوک)**عجب آنکه وزراء دولت و امناء الی حین به این خدمت ظاهر مبین ملتفت نشده‌اند و یا شده‌اند نظر به حکمت ذکر نفرموده‌اند. (قبل از اربعین)**(در این چهل سال گذشته)**هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم، و بعد به جنود حکمت و بیان و نصیحت و عرفان، کل به حبل متین صبر، و ذیل منیر اصطبار تمسّک جستند و تشبّث نمودند به شأنی که آنچه بر**

این حزب مظلوم وارد شد تحمّل کردند و به حق گذاشتند. (مع آنکه)(با آنکه) **در مازندران و رشت جمع کثیری را به بدترین عذاب معذّب نمودند. از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مُشرق از افق سماء تسلیم . بعد از شهادت چشم او را کندند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای (عیال و صغار)**(زن و بچه) **بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند .**

یا شیخ قلم حیا میکند از ذکر آنچه واقع شده. و در (ارض صاد)(اصفهان)**نار ظلم مشتعل، به شأنی که هر مُنصفی نوحه نمود. (لعمرک)**(بجان تو)**از مدائن علم و معرفت (نحیب و بُکاء)**(فریاد و شیون)**مرتفع، به قسمی که (اکباد اهل برّ و تقوی محترق)**(جگرهای اهل پاکی و تقوی سوزان)**.(نورین نیرین حسنین)** (دو نور نورانی سیّد حسن و سید حسیّن ملقب به نورین نیّرین) **در آن ارض رایگان جان فدا نمودند. دولت و ثروت و عزّت ایشانرا منع ننمود. (الله یعلم ما وردَ علیهما و القوم أکثرهم لا یعلمون)**

(خدا می داند بر آنان چه گذشت و اکثر مردم نمی دانند) **و قبل از ایشان (جناب کاظم و مَن مَعَهُ)**(ملا کاظم و آنکه با او بود)(ملا کاظم طالخونچه ای و سیّد آقا جان که به فتوای شیخ باقرپدر شیخ نجفی شهید شدند) **و در آخر (حضرت اشرف)** (جناب میرزا اشرف که جسدش در زیر پای شیخ نجفی لگد مال شد) **کل شربت شهادت را به کمال شوق و اشتیاق نوشیدند و به رفیق اعلی شتافتند. و همچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله (میرزا مصطفی وَ مَنْ مَعَهُ)** (میرزا مصطفی و کسی که با او بود) (میرزا مصطفای نراقی و شیخ احمد خراسانی که در تبریز بدرجه شهدت فائز شدند) **را اخذ نمودند و به رفیق اعلی و افق ابهی فرستادند. باری در هر بلَدی آثار ظلم ظاهر و مشهود، ظلمی که شبه و مثل نداشته مع ذلک نفسی بر دفاع قیام ننمود. در (حضرت بدیع)**(نوجوانی که حامل لوح حضرت بهاءالله به ناصر الدین شاه بود) **که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفکّر نما که چگونه جان داد (آن فارِس مِضمار انقطاع اِکلیل ثمین حیات را نثار دوست یکتا نمود)**(آن سوار میدان انقطاع تاج گرانبهای زندگی را فدای دوست یگانه نمود) .

یا شیخ اگر این امور انکار شود کدام امر لائق اقرار است (بیّن لوجه الله و لا تکن من الصّامتین)(بیان کن بخاطر خدا و مباش از سکوت کنند گان)**(حضرت نجفعلی)**(نجف علی از بازماندگان قلعه زنجان) **را اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود و به این کلمه ناطق (ما بها و خون بها را یافتیم)** (مثنوی مولوی دفتر اول) **این بگفت و جان داد. در اشراق و تجلی نیّر انقطاع که از شطر اعلای قلب (ملا علیجان)**(شهید بهائی را که از مازندران تا به طهران پای پیاده آوردند و شهید کردند) **اشراق نمود نظر نمائید. نفحات کلمه علیا و اقتدار قلم اعلی به شأنی جذبش کرد که میدان شهادت و ایوان عشرت نزدش یکسان (بل الأولی أَولی)**(بلکه اولی والاتر بود)**. در جناب ابا بصیر و سید اشرف زنجانی تفکّر نمائید.(امّ اشرف)**(مادر اشرف) **را حاضر نمودند که (ابنش)**(پسرش) **را نصیحت نماید. (ترغیب نمود إلی أن فاز بالشّهادة الکبری)** (تشویق کرد تا فائز به شهادت بزرگ شد) **یا شیخ این حزب از خلیج اسماء گذشته اند و بر شاطئ بحر انقطاع خرگاه برافراشته‌اند. ایشان صد هزار جان رایگان نثار نمایند**

و (بما أراده الأعداء)(به آنچه خواسته دشمنان است) **تکلم ننمایند. به ارادة الله متمسّکند و از (ما عند القوم)** (آنچه پیش مردم است) **فارغ و آزاد. سر دادند و کلمه نالائقه نگفتند. تفکر نمائید گویا از بحر انقطاع نوشیده‌اند زندگی دنیا ایشانرا از شهادت در سبیل الهی منع ننمود. درمازندران جمع کثیری از عباد الله را (تمام نمودند)** (ازبین بردند) **حاکم به مفتریات، جمعی را تاراج کرد. از جمله ذکر نمود حضرات اسلحه جمع کرده‌اند و بعد از تفحّص ملاحظه شد یک لوله تفنگ(من غیر اسباب)**(بدون فشنگ) **بوده سبحان الله این حزب به سلاح محتاج نه، چه که کمر همّت (لأجل)**(برای) **اصلاح عالم بسته‌اند. جُندشان اعمال طیّبه، سلاحشان اخلاق مرضیه و سردارشان تقوی الله. (طوبی لمن أنصف)**(خوشا بحال کسی که انصاف داد)**. لعمر الله این حزب از صبر و سکون و تسلیم و رضا مظاهر عدل شده‌اند و در اصطبار به مقامی رسیده‌اند که کُشته شده‌اند و نکشته اند مع آنکه بر مظلومهای ارض وارد شد آنچه که تاریخ عالم شبه آن را ذکر ننموده و چشم اُمم مثلش را ندیده. آیا سبب آنکه این بلایای**

عظیمه را قبول نموده‌اند و در دفع آن دست در نیاورده‌اند چه بوده و علت تسلیم و سکون چه ؟ سبب منع، قلم اعلی در (صباح و مساء)(صبح و شب) **و اخذ زمام امور به قدرت و قوّت (مولی الوری)**(مولای مردم)**. در(ابا بدیع)**(پدر حضرت بدیع که از باقیماندگان قلعه طبرسی بود و سرانجام به شهادت رسید) **تفکر نمائید آن مظلوم را اخذ نمودند و به سبّ و لعن این مظلوم امر کردند. و لکن بعنایت الهی و رحمت ربّانی شهادت اختیار نمود و بآن فائز گشت. (إن تعدّوا الشّهداءَ فی سبیل الله لا تحصوهم)**(اگر شهداء را در سبیل الهی شماره گذاری کنید نمی توانید حساب کنید)**. در حضرت (سید اسماعیل)**(سید اسماعیل زوّاره ای از مومنین حضرت باب که از عشق مفرط به جمال اقدس ابهی جان خود را فدا نمود) **علیه سلام الله و عنایته نظر نمائید که قبل از (فجر)**(بامداد)**(باب بیت)**(در خانه حضرت بهاءالله در بغداد) **را با عمّامه خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الی البیت بدست خود جان نثار نمود. در نفوذ کلمه نظر نما جمیع این نفوس را اول به سبّ و لعن امر نمودند و لکن هیچ کدام اراده خود را بر ارادة الله مُقدّم نداشت .**

یا شیخ از قبل،(حضرت ذبیح)(حضرت اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم) **یک (نفس)**(نفر) **بوده و حال این مظلوم ظاهر نمود از برای شما آنچه را که علت حیرت مُنصفین است (أَنصف بالله و قم علی خدمة ربّک إنّه یجزیک جزاء لا تعادله کنوز الأرض و لا خزائن الملوک و السّلاطین . توکّل فی کل الأمور علی الله و فوّضها الیه إنّه یعطیک أجراً کان فی الکتاب عظیماً)**(انصاف بخدا بده و قیام کن بر خدمت خدای خود براستی او تو را جزا می دهد، جزائی که برابری نمی کند آنرا گنجینه های زمین و خزینه های ملوک و سلاطین. توکّل کن در اموربر خدا و تفویض کن به او، براستی او ترا عطا می کند اجری که در کتاب بسیار عظیم است) **. و در این دو روزه عمر به اعمالی مشغول شو که (عَرْفِ)**(بوی) **رضا از آن (متضوّع)** (بوزد) **گردد و به طراز قبول مزیّن شود. حضرت (بلال حبشی)**(اذان گوی حضرت محمد) **چون عملش مقبول افتاد (سین او از شین عالم سبقت گرفت)**(بلال به علّت لکنت زبان کلمه اشهد را اسهد می گفت)**. امروز باید جمیع احزاب به نور اتحاد و اتفاق منوّر گردند. باری کبر و غرور بعضی از احزاب عالم دانائی را خراب کرده و بیت عدل و داد را ویران نموده. یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آنچه**

که شبه و مثل نداشته و کل را به کمال تسلیم و رضا لأجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم. در ایامی که در سجن (ارض میم)(مازندران) **بودیم ما را یک یوم بدست علما دادند (دیگر معلومست که چه وارد شد)**(اشاره به چوبکاری آنحضرت در آمل است)**. و اگر وقتی آن جناب در (انبار)**(سیاه چال تهران) **حضرت (سلطان)**(ناصر الدین شاه) **وارد شوند از نائب و رئیس آن محل بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به (قره کهر)**(زنجیری که به گردن حضرت بهاءالله انداختند) **و یکی به (سلاسل)**(نام زنجیر) **معروفست بنمایند. قسم به نیّر عدل که چهار شهر**(ماه) **این مظلوم در یکی از این دو معذّب و (مغلول)**(در بند زنجیر)

وَ حُزنی مَا یعقوبُ بثَّ أَقَلَهُ و کل بلا أیوبَ بعضُ بلیتی

و اندوه مرا یعقوب گفت اندکی و کل بلا ایوب جزئی از بلایای منست

(بیت فوق از قصیده عزّ ورقائیه حضرت بهاءالله است. ولی این بیت و ابیات دیگری مانند آن در نسخه های چاپی وجود ندارد چون جمال مبارک اکثر ابیات آنرا بعد از نزول نسخ فرمودند. ولی گاهی آنها را در جاهای مختلف تکرار می فرمایند که نباید به نسخه چاپی اضافه کرد)

و همچنین در شهادت حاجی محمّد رضا در(مدینه عشق)(شهر عشق آباد محل اولین معبد بهائی) **تفکر نمائید ظالمهای عالم بر آن مظلوم وارد آوردند آنچه را که بعضی از ملل خارجه گریستند و نوحه نمودند چه که از قرار مذکور و معلوم سی و دو زخم بر جسد مبارکش وارد مع ذلک (احدی از امر تجاوز ننمود و دست در نیاورد)**(بدستور تزار روسیه قاتلین آن شهید را به دادگاه کشیدند ولی بهائیان با اصرار زیاد شفاعت نمودند) **در هر حال حکم کتاب را بر اراده خود مقدم داشتند (مع)**(با) **آنکه در آن مدینه جمعی از (این حزب)**(بهائیان) **بوده و هستند. استدعا آنکه حضرت سلطان أیده الله تبارک و تعالی در این امور بنفسه تفکر فرمایند و به عدل و انصاف حکم نمایند مع آنکه در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند. مشاهده میشود بغضای افئده بعضی زیاده از قبل ظاهر. و از (سیّد اعمال)**(والاترین اعمال) **شفاعت مظلومها از اعداء نزد امراء بوده. البته به سمع بعضی رسیده که حزب مظلوم در آن مدینه**

نزد حاکم از قاتلها شفاعت نمودند و تخفیف طلب کردند (فاعتبروا یا اولی الأبصار)(عبرت گیرید ای بینایان)

یا شیخ این آیات محکمات در یکی از الواح از قلم ابهی نازل (یا عبد اسمع نداء المظلومِ الذی حمل الشدائد و البلایا فی سبیل الله مالک الأسماء الی ان سجن فی ارض الطاء إنّه دعا الناس الی الجنة العلیا و هم اخذوه و داروا به فی المدن و الدّیار. کم من لیل طار النومُ من عیون احبّائی حبّا لنفسی و کم من یوم قام علی الأحزابُ. مَرةً رأیت نفسی علی أعلی الجبال و أخری فی سجن الطاء فی السّلاسل و الأغلال . لعمرُ الله قد کنتُ شاکراً ناطقاً ذاکراً مُتوجّهاً راضیاً خاضعاً خاشعاً فی کل الأحوال. کذلک مضت ایّامی الی ان انتهت الی هذا السجن الذی به تزلزلت الأرض و ناحت السموات. طوبی لعبد نبذ الظنون اذ اتی المکنون برایات الآیات. إنّا اخبرنا الناس بهذا الظهور الأعظم و لکن القوم فی سکر عجاب. عند ذلک ارتفع النداء من شطر الحجاز نادت و قالت طوبی لک یا عکّاءُ بما جعلک الله مطلع ندائه الأحلی و مشرق آیاته الکبری و نعیماً لکِ بما

استقرّ علیک کرسی العدل و اشرق من افقکِ نیر العنایة و الألطاف. طوبی لمنصف أنصفَ فی هذا الذکر الأعظم و ویل لکل غافل مرتاب)(ای بنده بشنو ندای مظلوم را که تحمّل کرد سختی ها و بلایا را در راه خداوند مالک نامها تا اینکه زندانی شد در شهر تهران. براستی او می خواند مردم را بسوی بهشت برین و آنان او را دستگیر کرده و دربدر نموده در شهرها و کشورها. چقدر شبها که خواب پرید ازچشمان یاران من بخاطرعشق من و چه روزها که قیام کردند بر من حزب ها. یکبار وجود خود را دیدم بر (بالاترین کوهها)(اشاره به زندان ماکو و چهریق که حضرت باب را در آنجا زندانی کردند که همان حقیقت حضرت بهاءالله است) و بار دیگر در زندان تهران در بند و زنجیر ها. سوگند بر پروردگار که من بوده ام شاکر و ناطق و ذاکر و متوجّه و راضی و خاشع و خاضع در همه اوقات. اینچنین گذشت دوران من تا منتهی شد به این (زندان)(زندان عکّا) که زمین لرزید و آسمانها شیون نمودند. خوشا بر آنکه دور انداخت گمان پردازی را چون بیامد(پنهان)(حضرت بهاءالله) با پرچم های آیات. ما اخبار نمودیم مردم را به این ظهور اعظم و لیکن انسانها در مستی عجیبی هستند. در آن باره بلند شد ندا از سمت حجاز و گفت: خوشا بر تو ای عکّا به اینکه قرار فرمود خدا ترا محلّ طلوع ندای شیرین و محلّ اشراق آیات بزرگ خود و آفرین بر تو باد به اینکه استقرار یافت بر تو تخت عدالت و درخشید از افق تو نیّر عنایت و الطاف. خوشا بر اهل انصافی که انصاف نشان داد در این ذکراعظم و وای بر هر غافل شک کننده)

و بعد از شهادت بعضی از شهداء **(لوح برهان)**(لوح ذیل) از سماء امر مالک ادیان نازل

هو المقتدر العلیم الحکیم

(قد أحاطت ارياحُ البغضاء سفينةَ البطحاء بما اكتسبت ايدى الظّالمين. يا ايها المشهور بالعلم قد افتيتَ على الذين ناح لهم كتبُ العالم و شهد لهم دفاترُ الأديان كلها و إنّک أنت يا ايها البعيد فى حجاب غليظ . تالله قد حكمت على الذين بهم لاح افق الايمان. يشهد بذلک مطالع الوحى و مظاهر امر ربّک الرحمن الذين انفقوا ارواحَهم و ما عندهم فى سبيله المستقيم قد صاح من ظلمک دينُ الله فيما سواه و إنّک تلعب و تكون من الفرحين. ليس فى قلبى بغضک و لا بغضُ احد من العباد انّ العارف يراک و امثالک فى جهل مبين انّک لو اطّلعتَ على ما فعلت لألقيت نفسک فى النار او خرجت من البيت متوجهاً الى الجبال و نحتَ إلى ان رجعت الى مقام قدّر لک من لدن مقتدر قدير)

اوست مقتدر دانای با خرد

(همانا احاطه کرده است طوفانهای کینه توزی کشتی (بطحاء) (مکّه) **را با دست آورد های ستمگران. ای معروف به علم همانا فتوی دادی بر کسانی که نوحه نمودند بر آنان نوشته های عالم و گواهی دادند بر آنان تمامی کتابهای ادیان و تو ای دور افتاده، در حجابی غلیظ هستی. قسم بر خدا که حکم نمودی بر کسانیکه به آنان درخشید افق ایمان. شاهدند بر آن مطالع وحی و مظاهر امر خداوند رحمان تو، کسانیکه انفاق نمودند ارواح خود را و هر چه داشتند در راه راست او. همانا فریاد بر آورد دین خدا در همه جا و تو بازی می کنی و خوشحال هستی. نیست در قلب من کینه بر تو و دشمنی هیچیک از بندگان. براستی عارف مینگرد تو و امثال ترا در نادانی آشکارا. اگر اطلاع داشتی برآنچه عمل کردی، خود را در آتش می انداختی یا از خانه به کوهستان رخت می بستی و ضجّه بر می کشیدی تا اینکه باز گردی به جائی که برایت مقدّر شده از نزد مقتدر توانا)**

(یا ایها الموهوم أخرق حجبات الظنون و الأوهام لترى شمسَ العلم مشرقة من هذا الأفق المنیر. قد قَطَعتَ بضعةَ الرّسولِ و ظننتَ أنّک نصرتَ دینَ الله کذلک سوّلتْ لک نفسُک و أنتَ من الغافلین. قد احترق من فعلک قلوبُ الملأ الأعلى و الذین طافوا حولَ أمرِ الله ربّ العالمین . قد ذاب کبد البتول من ظلمک و

ناح أهلُ الفردوس فی مقام کریم. أنصفْ بالله بأی برهان استدلّ علماءُ الیهود و أفتوْا به علی الرّوح اذ أتی بالحق و بأی حجّة أنکرَ الفریسیون و علماء الأصنام إذ أتی محمّدٌ رسولُ الله بکتاب حکم بین الحق و الباطل بعدل أضاء بنوره ظلمات الأرض و انجذبت قلوبُ العارفین)

(ای موهوم پاره کن پرده های ظنّ و گمانها را که به بینی خورشید علم را که می درخشد از این افق نورانی. قطعه قطعه کردی (اهل بیت رسول)(سید حسن و سید حسین دو برادر بهائی ملقّب به محبوب الشهداء و سلطان الشهداء) **را و خیال می کنی که نصرت کردی دین خدا را. بدانگونه گول زد ترا نفس خودت و تو غافلی. همانا محترق شد از عمل تو قلوب ملاء اعلی و کسانیکه طواف نمودند در گِرد دین خداوند ربّ العالمین. همانا گداخت جگر حضرت فاطمه(ع) از ستمکاری تو و ناله بر کشیدند اهل بهشت در مقام کریم. انصاف بده به چه دلیلی استدلال کردند علمای یهود و فتوی دادند بر حضرت عیسی چون بیامد به حق؟ و به چه برهانی منکر شدند فریسی ها و علمای بت پرست چون ظاهر شد محمد(ص) رسول خدا به کتاب حق، حکم نمود بین حق و باطل به عدالت، نورانی گشت به آن تاریکی های زمین و منجذب شد دلهای عارفان؟)**

(و انّک استدللتَ الیومَ بما استدل به علماءُ الجهل فی ذاک العصر یشهد بذلک مالک مصر الفضل فی هذا السّجن العظیم. إنّک اقتدیتَ بهم بل سبقتهم فی الظّلم و ظننتَ أنّک نصرتَ

الدّین و دفعتَ عن شریعة الله العلیم الحکیم. و نفسهِ الحق ینوح من ظلمک النّاموسُ الأکبر و تصیحُ شریعةُ الله الّتی بها سرَتْ نسمات العدل علی من فی السموات و الأرضین . هل ظننتَ انّک ربحتَ فیما أفتیتَ لا و سلطان الأسماء یشهد بخسرانک من عنده عِلمُ کل شیئ فی لوح حفیظ)(و براستی تو استدلال کردی امروز به آنچه که استدلال کردند به آن علمای نادان در این عصر. گواهی می دهد بر آن (صاحب مصر فضل)(حضرت بهاء الله.)(حضرت ولی امر الله کلمه مصر را به جایگاه تفسیر فرموده اند) **در این (زندان بزرگ)**(زندان عکّا). **براستی تو اقتدا نمودی به آنان بلکه پیشی گرفتی در ظلم و گمان نمودی که نصرت می دهی دین خدا را و دفاع کرده ای از شریعت خداوند علیم حکیم. سوگند بر نفس حقیقت، ناله می کند از ظلم تو (ناموس اکبر)**(لقب کتاب اقدس است و در اینجا حضرت ولی امر الله آنرا به جبرئیل تفسیر فرموده اند) **و فریاد بر می آورد شریعت خداوندی که به آن می وزد نسیم های عدل بر اهل آسمانها و زمین ها. آیا گمان کرده ای که تو منفعت برده ای بر آنچه فتوی دادی؟ خیر، قسم به سلطان اسماء گواه است به خسران تو کسی که علم همه چیز در نزد اوست در لوح محفوظ)**

(یا أیها الغافل انّک ما رأیتنی و ما عاشرتَ و ما آنستَ معی فی أقلَّ من آن فکیف أمرتَ النّاس بسبّی هل اتّبعتَ فی ذلک هواک أم مولاک؟ فأت بآیة إن أنتَ من الصّادقین . نشهد انّک

نبذتَ شريعةَ الله وراءَک و أخذتَ شريعةَ نفسک إنّه لا يعزب عن علمه من شيئ إنّه هو الفرد الخبير . يا أيها الغافل إسمعْ ما أنزله الرّحمن فی الفرقان (لا تقولوا لِمنْ ألقى إليكم السّلامَ لستَ مؤمناً) (النساء آيه ٩٤) **كذلک حكم من فی قبضته ملكوت الأمر و الخلق إن أنتَ من السّامعين. إنّک نبذتَ حكم الله و أخذتَ حكم نفسک فويل لک يا أيها الغافل المريب. إنّک لو تنكرنی بأی برهان يثبُتُ ما عندک؟ فأت به يا أيها المشرک بالله و المعرض عن سلطانه الذی أحاط العالمين.** (ای غافل براستی تو مرا را نديده ای و با من معاشرت و مؤانست نكرده ای به قدر يک لحظه، پس چگونه دستور می دهی مردم را به فحّاشی به من؟ آيا پيروی می کنی در آن هوای نفس خود را يا مولای خود را؟ نشانه ای بياور اگر از راست گويان هستی. ما شاهديم كه تو پشت سر انداختی شريعت الله را و اتخّاذ كردی شريعت نفس خود را. براستی از علم او پوشيده نمی ماند هيچ چيزی. براستی او يگانه با خبر است. ای غافل بشنو آنچه خدا نازل كرده در قرآن"نگوئيد به كسی كه ميگويد مسلمانم تو مؤمن نيستی" اينطور حكم نموده آنكه در قبضه اوست ملكوت امر و خلق اگر از اهل شنيدن هستی. تو كنار گذاشتی حكم خدا را و اتّخاذ كردی حكم نفس خود را پس وای بر تو ای غافل مشكوک. اگر مرا انكار ميكنی به چه دليلی ثابت شده بر تو دين تو؟ آنرا بياور ای مشرک بالله و دور افتاده از سلطه او كه احاطه كرده است عالمين را)

(اعلم أنّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هواء حبّی و نبذ ما سوائی و أخذ ما نزّل من ملکوت بیانی البدیع. إنّه بمنزلة البصر للبشر و روحِ الحیوان لجسد الامکان تعالی الرحمن الذی عرّفه و أقامه علی خدمة أمره العزیز العظیم . یصلّی علیه الملأُ الأعلی و أهل سرداق الکبریاء الذین شربوا رحیقی المختوم باسمی القوی القدیر . انّک إنْ تَکُ من أهل هذا المقام الأعلی فأت بآیة من لدی الله فاطر السّماء . و إن عرفتَ عجزَ نفسک خُذ أعنّةَ هواک ثمّ ارجع الی مولاک لعلّ یکفّرُ عنک سیئاتِک الّتی بِهَا احترقت أوراقُ السدرة و صاحت الصخرةُ و بکت عیون العارفین . بک انشقّ سِترُ الربوبیة و غَرِقت السفینة و عُقرَت الناقة و ناح الروحُ فی مقام رفیع)

(بفهم دانشمند کسی است که اعتراف کرده بر ظهور من و نوشیده از دریای علم من و پرواز نموده در هوای محبّت من و کنار گذاشته ماسوای مرا و بر گرفته آنچه که نازل شده از ملکوت بیان جدید من. براستی او به منزله چشم برای بشر است و روح زندگی در جسد این جهان. متعالی است خداوندی که او را شناخته و قائم کرده بر خدمت دین عزیز عظیم او. صلوات می فرستند بر او ملاء اعلی و

پرده داران کبریاء، افرادی که نوشیدند شراب مُهر شده را به نام قوی و توانای من. اگر تو از اهل این مقام والا هستی نشانی بیاور از نزد خداوند خالق آسمان. و اگر متوجّه عاجز بودن خود شدی. بگیر جلوی هوس خود را سپس باز گرد نزد مولای خود که شاید پاک کند خطاهای ترا که از آن سوخت برگهای (درخت)(منظور درختی که با موسی سخن گفت) **و نعره کشید (صخره)**(پطرس حواری) **و گریان شد دیده های عارفان. به تو پاره شد پرده ربوبیّت و غرق شد(کشتی)(منظور کشتی نوح پیغمبر است) و زخمی گشت (شتر ماده)**(اشاره به شتر صالح نبی و حضرت محمد است که استعاره ای از امر خداست) **و نوحه نمود حضرت عیسی در مقام بالا)**

أتعترض على الذی أتاک بما عندک و عند أهل العالم من حجج الله و آیاته إفتح بصرَک لترى المظلومَ مشرقاً من أفق ارادة الله الملک الحق المبین. ثمّ افتح سمعَ فؤادک لتسمع ما تنطق به السدرةُ التی ارتفعت بالحق من لدی الله العزیز الجمیل. إنّ السدرةَ مع ما ورد علیها من ظلمک و اعتساف أمثالک تنادی بأعلى النداء و تدعو الکل الى سدرة المنتهی و الأفق الأعلى. طوبى لنفس رأت الآیة الکبرى و لأذن سمعت نداءَها الأحلى و ویل لکل معرض أثیم . یا أیها المعرض بالله لو ترى السّدرةَ بعین الانصاف لَترى آثارَ سیوفک فی أفنانها و أغصانها و

أوراقها بعد ما خلقک الله لعرفانها و خدمتها تفکّر لعلّ تطّلع بظلمک و تکون من التّائبين. أ ظننتَ انّا نخاف من ظلمک ؟ فاعلم ثمّ أيقن انّا فی أوّل يوم فيه ارتفع صريرُ القلم الأعلی بين الأرض و السّماء أنفقنا أرواحنا و أجسادنا و أبنائَنا و أموالنا فی سبيل الله العلی العظيم و نفتخر بذلک بين أهل الانشاء و الملأ الأعلی يشهد بذلک ما ورد علينا فی هذا الصّراط المستقيم تالله قد ذابت الأکبادُ و صُلِبت الأجساد و سُفکت الدّماء و الأبصار کانت ناظرة الی أفق عناية ربّها الشّاهد البصير.

(آيا معترضی بر کسی که نازل نمود به آنچه داری در نزد خود(منظور مسلمان بودن تو) و در نزد اهل عالم از حجّت های خدا و آيات او؟ باز کن چشم خود را که ببينی مظلوم را که اشراق نموده از افق اراده خداوند ملک حق مبين. سپس بگشا گوش وجدان خود را که بشنوی آنچه را که می گويد سدره ای که مرتفع شد به حقيقت از نزد خداوند عزيز جميل. براستی (سدره)(حضرت بهاءالله) **با تمام آنچه که وارد شده بر او از ظلم و جور امثال تو ندا سر می دهد به صوت بلند و دعوت می کند همه را به سدره منتهی و افق اعلی. خوشا بر کسی که ديد آيت کبری و گوشی که شنيد ندای شيرين او را و وای بر هر معرض گناهکار. ای دور از خدا اگر ببينی سدره را به چشم انصاف، خواهی ديد شمشير های خود را در شاخه های آن و برگهای آن با اينکه خدا ترا خلق کرده برای درک آن و خدمت به آن. تفّکر کن که شايد به ظلم خود مُطّلع شوی و بشوی از توبه کنند گان. آيا**

تصور می کنی که ما از ستم تو می هراسیم؟ پس آگاه باش و یقین کن که ما در اوّلین روزی که بلند شد طنین قلم اعلی بین آسمان و زمین، انفاق کردیم ارواح خود را و اجساد خود را و فرزندان خود را و اموال خود را در راه خداوند (علی عظیم)(حضرت باب) و افتخار می کنیم به آن بین اهل این جهان واهل آن جهان. شاهد بر این است آنچه که بر ما وارد شده در این صراط مستقیم. قسم بخدا جگرها سوخت و اجساد مصلوب گشت و خونها ریخت و چشمانی که ناظر بودند بر افق عنایت ربّ خود شاهدی با بصیرت)

(کلما زاد البلاء زاد أهل البهاء فی حبّهم قد شهد بصدقهم ما أنزله الرّحمن فی الفرقان بقوله (فتمنوا الموتَ ان کنتم صادقین)(الجمعه آیه ٦) هل الذی حفظ نفسَه خلفَ الأحجاب خیر أم الذی أنفقها فی سبیل الله ؟ أنصف و لا تکن فی تیه الکذب من الهائمین. قد أخذهم کوثرُ محبّة الرحمن علی شأن ما منعتهم مدافعُ العالم و لا سیوف الأمم عن التوجه الی بحر عطاء ربّهم المعطی الکریم. تالله ما أعجزنی البلاء و ما أضعفنی اعراض العلماء نطقتُ و أنطقُ أمامَ الوجوه قد فُتحَ بابُ الفضل و أتی مطلعُ العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لدی الله المقتدر القدیر. إحضر بین یدی الوجه لتسمع أسرارَ ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان. کذلک یأمرک مشرق

ظهور ربّک الرّحمن من شطر سجنه العظیم . عند ذلک ارتفع نداء الفطرة مرّة أخری و حنینها و تقول انّ الطور ینادی و یقول یا ملأ البیان اتّقوا الرحمن انّی فزت بمکلمی و أخذ جذبُ فرحی حصاة الأرض و ترابها و السدرة تقول یا ملأ البیان أنصفوا فیما ظهر بالحق قد ظهرت النّار التی أظهرها الله للکلیم یشهد بذلک کل ذی بصر علیم. (هر چه بلا زیاد شود زیاد تر می شود محبت اهل بهاء. همانا شهادت می دهد به صداقت آنان آنچه که در قران نازل کرده خدا" پس تمنّای مردن را کنید اگر راست می گوئید" آیا کسی که خود را قایم می کند پشت پرده ها بهترست یا کسی که انفاق می کند آن را در راه خدا؟ انصاف بده و نباش در گمراهی دروغین از سردر گم کردگان. و براستی گرفت آنان را کوثر محبّت رحمان بر شأنی که باز نمی دارند آنها را لشکریان جهان و شمشیرهای امّت ها از توجّه به سوی دریای عطای خداوند عطا کننده کریم خود. سوگند بر خدا من را بلا عاجز نمی کند و من را ضعیف نمی کند اعراض علماء. سخن گفتم و سخن خواهم گفت در پیش روی ها. همانا باز شد باب فضل و بیامد مظهر عدالت با آیات واضح و دلایل روشن از نزد خداوند مقتدر قدیر. حاضر شو در پیش ما که بشنوی اسراری که شنید موسی ابن عمران در طور عرفان. اینچنین امر می کند ترا مشرق ظهور ربّ رحمان تو از سمت زندان بزرگ خود. در اینجا بلند گردید ندای فطرت بار دیگر و فریاد آن و می گوید براستی طور ندا سر می دهد و می فرماید ای اهل بیان از خدا بترسید من فائز شدم بر سخنگوی خود و اخذ نمود

جذابیّت شادی مرا ریگ های زمین و خاک آن و سدره (حضرت بهاءالله) **می گوید ای پیروان بیان انصاف بخرج دهید در آنچه که ظاهر شد به حق همانا ظاهر شد آتشی را که آشکار نمود بر حضرت موسی. شهادت می دهد بر آن هر صاحب بصر دانائی)**

یا شیخ بعضی از شهدای این ظهور ذکر شد و همچنین بعضی از آیات که در ذکر ایشان از ملکوت بیان نازل امید آنکه منقطعاً عن العالم در آنچه ذکر شده تفکّر فرمایند. حال در (میرزا هادی دولت آبادی)(جانشین ازل که از ترس بالای منبر منکر دین خود شد) **و(صاد اصفهانی)**(میرزا مرتضی صدر العلماء) **در(ارض طاء)**(تهران) **تفکّر لازم. اوّل به مجرّد آنکه شنید او را بابی گفته‌اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لازال گِلپارهای عالم محض حبّ ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته آن جناب جمیع را مثل آن نفوس ندانند. استقامت و ثبوت و رسوخ و اطمینان و تمکین و وقار شهدای این ظهور ذکر شد تا آن جناب آگاه شوند. و مقصود از آنچه بیان شد از الواح ملوک**

و غیره آنکه آن جناب به یقین مبین بدانند که این مظلوم امر الله را ستر ننمود و به آنچه مأمور بود (امام وجوه)(در برابر روی همه) عالم به افصح بیان ذکر نمود و القا فرمود. و لکن امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره امر الله را تبدیل نمودند و نظر به زندگانی دو روزه دنیا عمل کردند و گفتند آنچه را که (عین)(چشم)عدل گریست و قلم اعلی نوحه نمود مع آنکه از اصل امر بی خبر بوده و هستند و این مظلوم لوجه الله اظهار نمود یا هادی نزد (اخَوی)(یحیای ازل) رفتی و دیدی، حال به ساحت مظلوم توجّه نما شاید نفحات وحی و (فوحات)(نسائم) الهام ترا تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند. هر نفسی الیوم بمشاهده(آثار) (آثارحضرت بهاءالله) فائز شود حق را از باطل به مثابه شمس از ظلّ تمیز دهد و بمقصود آگاه گردد. حق شاهد و گواه که آنچه ذکر شده لوجه الله بوده که شاید آن جناب سبب هدایت خلق شوند و احزاب عالم را از ظنون و اوهام نجات بخشند. سبحان الله الی حین معرضین و منکرین

نمیدانند آنچه نزد (مبشّر یعنی نقطه)(حضرت باب) **رفته از که بوده. العلم عند الله ربّ العالمین .**

یا شیخ همّت کن و بر خدمت امر قیام نما امروز (رحیق مختوم)(شراب مهر شده)**(امام وجوه)** (پیش روی) **ظاهر (خذه باسم ربّک ثمّ اشْرَبه بذکره العزیز البدیع)**(بر گیر آنرا به نام خداوند خود و سپس بنوش آنرا به یاد عزیز بدیع او) **این مظلوم در لیالی و ایام به (تألیف)**(الفت) **قلوب و تهذیب نفوس مشغول. امورات واقعه در ایران در سنین اولیه فی الحقیقه سبب حزن مقرّبین و مخلصین بوده و در هر سنه قتل و غارت و تاراج و (سفک دماء)** (خونریزی) **موجود. یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در (نیریز)**(شهری که جناب وحید به درجه شهادت رسید) **و سنه دیگر در (طبرسی)**(قلعه معروف که در آن افراد بسیاری بدرجه شهادت رسیدند) **تا آنکه (واقعه ارض طاء)**(تیر اندازی به شاه که موجب کشتار بابیان زیادی شد) **واقع و از آن به بعد این مظلوم به اعانت حق جلّ جلاله این حزب مظلوم را (بما ینبغی)**(به آنچه شایسته است) **آگاه نمود کل از (ما عندهم و ما عند**

القوم مقدّس و بما عند الله متشبّث و ناظر) (آنچه در پیش خود و نزد قوم است پاک و به آنچه نزد خداست متمسّکند) **حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی به عنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم (امام کعبه الهی)**(پیش کعبه خدا) **عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان** آرای **حضرت سلطانی باشد. هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسّک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند.** این مظلوم با احدّی **(مداهنه)** (تزویر) **ننموده کل بر این فقره شاهد و گواهند. و لکن ملاحظه شئون سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیاء و اولیاء واضح و معلوم. خدمت(حضرت روح)**(حضرت عیسی)**علیه السلام عرض نمودند (یا روحَ الله أ یجوز أن تُعطی جزیةٌ لقیصر أم لا؟ قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله لله)**(ای روح خدا آیا جایز است که مالیات به سزار روم داده شود یا نه؟ فرمود بلی آنچه برای سزار است برای اوست و آنچه از آن خداست برای خداست) **منع نفرمودند و این دو**

كلمه یکی است نزد متبصرین چه که (ما لقیصر)(مال سزار) اگر من عند الله نبود نهی میفرمودند. و همچنین در آیه مبارکه (أطیعوا الله و أطیعوا الرسولَ و أُولی الأَمر منکم)(نساء آیه ٥٩) (اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر در بین خودتان را). مقصود از این اولو الامر در مقام اوّل و رتبه اولی ائمّه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده‌اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است. امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند. کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است .

(إلهی إلهی و سیدی و سندی و مقصودی و محبوبی أسألک بالأسرار التی کانت مکنونةً فی علمک و بالآیات التی منها تضوّع عرفُ عنایتک و بأمواج بحر عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدّماء الّتی سُفِکت فی سبیلک و بالأکباد التی

ذابت فی حبّک أن تؤیدَ حضرة السّلطان بقدرتک و سلطانک لیظهرَ منه ما یکون باقیاً فی کتبک و صحفک و ألواحک. أی ربّ خُذ یده بید اقتدارک و نوّرهُ بنور معرفتک و زَینهُ بطراز أخلاقک إنّک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زِمام الأشیاء لا إله الاّ أنت الغفور الکریم) (بارالها ای خدای من و آقای من و ای اساس من و مقصود من و محبوب من، در خواست می کنم به اسراری که پنهان بود در علم تو و به آیاتی که از آنها میوزد نسیم عنایت تو وبه امواج دریای بخشش تو و آسمان فضل تو و بزرگواری تو و به خونهائی که ریخته شد در راه تو و به جگرهائی که ذوب گردید در راه عشق تو به اینکه تأئید کنی حضرت سلطان را به قدرت و سلطنت خود که ظاهر شود از او آنچه که باقی بماند در کتب و صحائف و الواح تو. خدایا بگیر دست او را به دست اقتدار خود و نورانی نما او را به نور معرفت خود و مزیّن نما او را به جامه اخلاق خود. توئی مقتدر بر آنچه بخواهی و در قبضه توست زمام اشیاء. نیست خداوندی جز تو بخشنده گرامی)

حضرت بولس قدّیس در رساله به اهل رومیه نوشته (لتخضع کل نفس للسّلاطین العالیة فإنّه لا سلطان الاّ من الله و السّلاطین الکائنة إنّما رتّبها الله فمن یقاوم السّلطانَ فإنّه یعاند ترتیبَ الله) (هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست وآنهایی

که هست از جانب خدا مرتّب شده است.حتّی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد) (رومیان باب ١٣ آیه ١-٢) **(الی أن قال)(تا آنجا که ادامه می دهد)(لأنّه خادم الله المنتقم الذی ینفذ الغضبَ علی من یفعل الشّر)** (زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد.) (رومیان باب ١٣آیه ٤) **میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده. در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه که علماء دیده و شنیده‌اند. (نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤیدک یا شیخ علی التّمسک بما نزل من سماء عطاء الله ربّ العالمین)(از خداوند تبارک و تعالی مسئلت داریم که تأئید کند ترا ای شیخ بر تمسّک به آنچه نازل شده از آسمان عطای خداوند ربّ عالمیان) علماء باید با حضرت سلطان متحد شوند و به آنچه سبب حفظ و حراست و نعمت و ثروت عباد است تمسّک نمایند.سلطان عادل (عند الله اقربست از کل. یشهد بذلک مَن ینطق فی السجن الأعظم). الله لا إله الاّ هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم(پیش خدا نزدیک ترست از همه. گواهی می دهد بر این، آنکه سخن گوی این زندان اعظم است. خداوند است و نیست خدائی جز او فرد واحد مقتدر علیم حکیم) .اگر آن**

جناب یک ساعت لوجه الله در اموری که از قبل و بعد ظاهر شده تفکر فرمایند از (ما عنده بما عند الله)(از آنچه نزد خودش است به آنچه نزد خداست) توجّه نمایند و سبب اعلاء کلمة الله گردند. آیا از (اول ابداع الی حین)(اول خلقت تا الان) از مشرق اراده الهی نوری و یا ظهوری اشراق نموده که قبائل ارض او را قبول نموده و امرش را پذیرفته‌اند آن که بوده و اسمش چه ؟ از حضرت خاتم روح ما سواه فداه و (من قبله حضرت روح الی أن ینتهی الی البدیع الأوّل)(از قبل آن حضرت عیسی(ع) تا برسد به حضرت آدم) در (احیان)(دوران) ظهور کل مبتلا بوده‌اند. بعضی را مجنون گفته‌اند و برخی را کذاب نامیده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش. (لعمرُ الله ورد علیهم ما ناحت به الأشیاءُ کلها و لکن القومَ أکثرهم فی جهل مبین.نسأل الله أن یؤیدَهم عَلَی الرجوع الیه و الانابة لدی باب رحمته إنّه علی کل شیئ قدیر .فی هذا الحین ارتفع صریرُ قلمی الأعلی و قال وَصِّ حضرةَ الشّیخ بما وصّیتَ به أحدَ أغصانک لعلّ نفحاتِ البیان تجذبه و تقرّبه الی الله ربّ العالمین)(قسم بر خدا وارد شد بر

آنان آنچه که همه اشیاء ناله نمودند و لیکن اکثر مردم در جهل علنی هستند. مسئلت داریم از خدا که تأئید کند آنان را بر بازگشت به سوی خود و زاری نزد باب رحمت او براستی او بر همه چیز قادرست. در این لحظه بلند شد فریاد قلم اعلای من و میفرماید وصیّت کن حضرت شیخ را به همانگونه که وصیّت کردی یکنفر از خویشاوندان خود را که شاید نسیم های بیان مجذوب کند او را و نزدیک گرداند او را بسوی خداوند رب عالمیان)

(کن فی النّعمة مُنفقا.)(باش در نعمت بخشنده)(و فی فَقدها شاکرا.)(و باش در کمبود آن سپاسگزار)(و فی الحقوق ِ أمیناً.)(و باش در حقوق امانت دار)(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: برای همسایه خود قابل اعتماد باش)**(و فی الوجه طَلِقاً.)(و باش در ظاهر خوشرو)**(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: با همسایه خود به روی دوستانه و باز نگاه کن)**(و للفقراء کنزاً.)(و باش برای فقراء گنج)(و للأغنیاء ناصحاً.)(و باش بر ثروتمندان نصحیت کننده) (و للمناد مجیباً.)(و باش بر منادی فریاد رس)**(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: به فریاد نیازمند جواب دهنده)**(و فی الوعد وَفیاً.)(باش در وعده خود با وفا)(و فی الأمور منصفاً.)(و باش در امور با انصاف)(و فی الجمع صامتاً.)(و باش در جمع ساکت)** (تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: در سخن گفتن مواظب حرف زدن خود باش)**(و فی القضاء عادلاً.)(و باش در قضاوت عادل)(و للانسان خاضعاً.)(و باش**

بر مردم فروتن)**(و فی الظلمة سراجاً.)**(و باش در تاریکی چراغ)**(و للمهموم فرجاً.)**(و باش بر غمزده چاره جو)**(و للظمآنِ بحراً.)**(و باش بر تشنه دریا)**(و للمکروب ملجأً.)**(و باش بر رنجور پناهگاه)**(و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً.)**(و باش بر ستمدیده یاور و یارا و پشتیبان) **(و فی الأعمال متّقیاً.)(و باش در اعمال پرهیزگار)** (تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: بگذار حیثیت و ایستادگی اعمال ترا مشخص نماید)**(و للغریب وطناً و للمریض شفاءً.)**(و باش برای غریب وطن و برای مریض درمان)**(و للمستجیر حصناً.)**(و باش برای پناهنده قلعه)(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: برای پناهنده برجی از توانائی باش)**(و للضّریر بصراً.)**(و باش برای نابینا دیدگان) **(و لمن ضلّ صراطاً.)**(و باش برای گمراه راه)(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امرالله:و چراغ راهنما برای صف گمراهان)**(و لوجه الصّدق جمالاً.)**(و باش زینتی برای روی صداقت)**(و لهیکل الأمانة طرازاً.)** (و باش جامه ای برای هیکل امانت)(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: و تاجی بر پیشانی امانت)**(و لبیت الأخلاق عرشاً)** (و باش تختی بر خانه اخلاق) (تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: و ستونی بر معبد رستگاری)**(و لجسد العالم روحاً.)**(و باش برای جسد عالم روح)

(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: و نفس حیات برای کالبد انسانیت)**(و لجند العدل رایة و لأفق الخیر نوراً.)**(وباش برای لشکر عدل پرچم و روشنائی برای افق نیکوئی) **(و للأرض الطیبة رذاذاً.)** (و باش برای زمین پاک شبنم)(تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: و شبنمی برای خاک قلب انسان)**(و لبحر العلم فُلکاً.)** (و باش کشتی برای دریای علم)**(و لسماء الکرم شمساً.)**(و باش خورشید برای آسمان کرامت) **(و لرأس الحکمة إکلیلاً.)**(و باش تاجی برای رأس خرد) **(و لجبین الدّهر بیاضاً.)**(و باش روشنی برای جبین روزگار) (تفسیر انگلیسی حضرت ولی امر الله: نوری روشن برای همگنان خود)**(و لشجر الخضوع ثمراً.)**(و باش ثمری برای درخت خضوع)

(نسأل الله أنْ یحفظَکَ من حرارة الحقد و صبارَّةِ البرد إنّه قریب مجیب . کذلک نطق لسانی لأحد أغصانی و ذکرناه لأحبّائی الذین نبذوا الأوهامَ و أخذوا ما أُمِرُوا به فی یوم فیه أشرقَتْ شمسُ الایقان من افق إرادة الله ربّ العالمین. هذا یوم فیه غرّدت طیر البیان عَلَی الأغصان باسم ربّها الرّحمن. طوبی لمن طار بأجنحة الأشتیاق إلی الله مالک یوم التلاق. (از خداوند مسئلت داریم که ترا حفظ کند از حرارت حسادت و سردی یُبس بودن (تنفر)براستی

او اجابت کننده قریب است. اینگونه سخن گفتم به یکی از فرزندانم و ذکر کردم به دوستانم، آنان که کنار گذاشتند اوهام را و گرفتند آنچه را که مأمور شدند به آن در روزی که درخشید خورشید یقین از افق اراده خداوند ربّ العالمین. این است روزی که پرنده بیان نغمه سرود بر شاخه ها به نام خداوند رحمان خود. خوشا بر آن کس پرواز نمود با بالهای اشتیاق به سمت مالک روز قیامت) **حق آگاه و (مشعر)** (دانا) **امناء گواه که این مظلوم لازال تحت خطر عظیم بوده (و لو لا البلایا فی سبیل الله ما لذ لی بقائی و ما نفعنی حیاتی. و لا یخفی علی أهل البصر و النّاظرین إلی المنظر الأکبر بأنّی فی أکثر أیامی کنت کعبد جالس تحت سیف عُلّقَ بخیطٍ واحد و لا یدری متی ینزل أ ینزل فی الحین أو بعد حین و فی کل ذلک نشکر الله ربَّ العالمین)** (و اگر بلا نبود در سبیل خداوند لذّتی نبود برای بقای من و سودی نداشت زنده بودن من. و مخفی نماند بر اهل بصیرت و ناظران بر منظر اکبر به اینکه براستی من در اکثر دوران خود بودم مثل اسیری زیر شمشیری آویزان شده به یک ریسمان و نمی دانستم که چه وقتی می افتد یا می افتد فوراً یا بعد از مدّتی و در این اوضاع شاکر بودم بر خداوند ربّ العالمین) **و لسان سرّ در لیالی و ایام به این مناجات ناطق.**

(سبحانک یا الهی لو لا البلایا فی سبیلک من أین یظهر مقامُ عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بأی شیئ یثبتُ شأنُ

مشتاقیک. و عزّتک أنیس محبّیک دموعُ عیونهم و مؤنسُ مریدیک زفراتُ قلوبهم و غذاءُ قاصدیک قِطعاتُ أکبادِهم . و ما ألذ سمّ الرَّدی فی سبیلک و ما أعزّ سهام الأعداء لإعلاء کلمتک. یا إلهی و سیدی أشربنی فی امرک ما أردته و أنزل علیّ فی حبّک ما قدّرتَه. و عزّتک لا أرید الاّ ما ترید و لا أحبّ الاّ ما أنت تحبّ. توکَّلتُ علیک فی کل الأحوال انّک أنت الغنی المتعال. أسألک یا الهی أن تظهرَ لنصرة هذا الظّهور مَنْ کان قابلا لاسمِک و سلطانِک لیذکرک بین خلقک و یرفعَ أعلام نصرک فی مملکتک و یزینهم بأخلاقک و أوامرک لا إله الاّ أنت المهیمن القیوم . عند ذلک ارتفع نداءُ الفطرة مرّة بعد مرّة نادت و قالتْ یا ملأ الأرض تالله انّی لفطرةُ الله بینکم ایاکم أن تنکرونی قد أظهرنی الله بنور أحاطَ علی من فی السّموات و الأرضین أنْصفوا یا قوم فی ظهوری و بروزی و اشراقی و لا تکونوا من الظّالمین)(مقدّسی بارالها اگر بلا نبود در مسیر تو، از کجا آشکار می گشت مقام عاشقان تو و اگر زحمات نبود در محبّت تو به چه چیز ثابت می شد شأن مشتاقان تو. قسم بر عزّت تو که مونس دوستارانت اشک چشمان آنهاست و همدم مریدان تو آه دلهای آنان است و خوراک قاصدان تو قطعات

جگرهای آنها می باشد. لذیذ تر از سمّ کشنده وجود ندارد در راه تو و عزیز تر از تیر دشمنان وجود ندارد در اعلان کردن کلام تو. ای خدای من و ای آقای من بنوشان مرا در امر خود آنچه را که می خواهی و نازل کن بر من در محبّت خود هر چه را مقدّر نموده ای. قسم به عزّت تو نمی خواهم مگر آنچه را که تو می خواهی و دوست ندارم مگر آنچه را که تو دوست داری و به تو توکّل می کنم در همه احوال براستی توئی غنی متعال. در خواست می کنم ای خداوندگار من که ظاهر کنی برای نصرت این ظهور کسانی را که شایسته اند برای اسم تو و سلطنت تو که ذکر کنند در بین مردم و بلند نمایند علم های نصرت را در مملکت تو و مزیّن فرما آنان را به اخلاق خود و اوامر خود. نیست خدائی بجز تو مهیمن قیّوم. در این حال بر خاست ندای فطرت دفعه به دفعه فریاد بر آورد و فرمود ای اهل زمین سوگند بر پروردگار که براستی منم بر فطرت خداوند در بین شما. مبادا که مرا انکار کنید همانا ظاهر نمود مرا خداوند به نوری که احاطه دارد بر اهل سموات و زمین ها. انصاف دهید ای قوم در ظهور من و در آشکاری من و اشراق من و مباشید از ستمگران)

(یا شیخ انّ المظلومَ یسأل الله تبارک و تعالی أن یجعلک فاتح باب الانصاف و یظهِر بک أمرَه بین العباد إنّه هو المقتدر العزیز الوهاب (ای شیخ براستی مظلوم مسئلت می نماید از خداوند تبارک و تعالی که قرار فرماید ترا فاتح دروازه انصاف و ظاهر فرماید از طریق تو دین خود را در بین بندگان، براستی او مقتدر عزیز پر موهبت است)

یا شیخ از حق به طلب (آذان و ابصار و افئده)(گوشها و چشمها و قلوب) **عالم را مقدس فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که(غرض)**(تعصّب)**مرضیست بزرگ انسانرا ازعرفان حضرت موجود محروم مینماید و از تجلیّات انوار نیّر ایقان ممنوع میسازد. از فضل و رحمت الهی (سائل و آمل)**(خواستار و آرزومند) **که این مانع اکبر را از میان بردارد. إنّه هو القوی الغالب القدیر .**

(فی هذا الحین ارتفع النداء عن یمین البقعة النوراء الله لا إله الاّ هو الآمر الحکیم. ألق علی الشیخ بقیة لوح البرهان لیجذبه الی أفق ظهور ربّه الرحمن لعله یقوم علی نصرة الأمر بآیات محکمات و براهین عالیات و ینطق بین العباد بما نطق به لسان البرهان الملک لله رب العالمین (در این لحظه ندا بر خاست از سوی راست بقعه نورانی، خداوند است و نیست خدائی بجز او امر کننده حکیم. القاء نما بر شیخ بقیّه لوح برهان را که جذب نماید او را به افق ظهور ربّ رحمان خویش که شاید بر خیزد او بر نصرت امر به آیات محکمات و براهین عالیه و نطق کند در بین مردمان به آنچه نطق نمود زبان برهان، ملک از آن خداوند ربّ العالمین است)

(ادامه لوح برهان خطاب به پدر شیخ نجفی ملقب به گرگ)

...اقرأ کتابَ الایقان و ما أنزله الرحمن لملک باریس و أمثاله لتطلع بما قضی من قبل و توقن بانّا ما أردنا الفسادَ فی الأرض بعد اصلاحها. انّما نذکر العباد خالصا لوجه الله من شاء فَلیقبل و من شاء فلیعرض انّ ربنا الرحمن لهو الغنی الحمید. یا معشر الأحزاب هذا یوم لا ینفعکم شیئ من الأشیاء و لا اسم من الاسماء الاّ بهذا الاسم الذی جعله الله مظهر أمره و مطلَع أسمائه الحسنی لمن فی ملکوت الانشاء نعیما لمن وجد عرفَ الرحمن و کان من الراسخین و لا یغنیکم الیوم علومکُم و فنونکم و لا زخارفکم و عزکم دعوا الکل وراءَکم مقبلین الی الکلمة العلیا التی بها فُصلت الزّبرُ و الصحفُ و هذا الکتاب المبین یا قوم ضَعوا ما ألفتموه من قلم الظنون و الأوهام تالله قد اشرقت شمس العلم من أفق الیقین (**مطالعه کن (کتاب ایقان)**(اثر جمال اقدس ابهی حضرت بهاء الله) **را و آنچه نازل نموده خداوند برای پادشاه پاریس و امثال آنرا که مُطّلع شوی برآنچه که گذشت در گذشته و یقین کنی به اینکه ما نخواستیم فساد کنیم در ارض بعد از اصلاح آن. براستی ما ذکر می کنیم بندگان را از روی خلوص بخاطر خدا، هر که خواست پذیرا شود و هر که مایل**

نبود دوری گزیند. براستی خداوند ما بخشنده و او غنّی حمید است. ای گروه احزاب این است روزی که منفعت نمی دهد شما را چیزی از اشیاء و نه نامی از نامها مگر به این نامی که قرار داده خدا او را مظهر امر خود و محل طلوع اسامی زیبای او برای اهل (ملکوت انشاء)(این جهان) به هر کسی که دریافت بوی رحمن را و بود از راسخان. و نمی کند غنی شما را امروز علوم و فنون و اموال و عزت شما، همه را پشت سر اندازید و اقبال کنید بسوی کلام برتری که به آن تفصیل داده شد زبورها و صحائف و این کتاب مبین. ای قوم دور بریزید آنچه را که اُنس گرفته اید از قلم تخیّلات و اوهام، سوگند بر خداوند که طلوع نمود خورشید دانش از افق یقین)

(یا أیها الغافل ان کنتَ فی ریبٍ ممّا نحن علیه انّا نشهد بما شهد الله قبلَ خلق السّموات و الأَرض أنّه لا إله الاّ هو العزیز الوهّاب و نشهد أنّه کان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته لم یکن له شبه فی الابداع و لا شریک فی الاختراع قد أرسل الرّسلَ وأنزل الکتبَ لیبشّروا الخلقَ الی سواء الصّراط. هل السلطان اطلع و غضّ الطرفَ عن فعلک أم أخذه الرّعبُ بما عَوَتْ شِرْذمة من الذئاب الذین نبذوا صراطَ الله وراءَهم و أخذوا سبیلکَ من دون بینة و لا کتاب؟ انّا سمعنا بأنّ ممالک الایران تزینت بطراز العدل فلمّا تفرسنا وجدناها مطالعَ الظلم و مشارقَ

الاعتساف. انا نری العدلَ تحت مخالب الظلم نسأل الله أن يخلصَه بقوّة من عنده و سلطان من لدنه إنّه هو المهيمن علی من فی الأرضين و السّموات. ليس لأحد أن يعترض علی نفس فيما ورد علی أمر الله ينبغی لكل من توجّه الی الأفق الأعلی ان يتمسّکَ بحبل الاصطبار و يتوكّلَ علی الله المهيمن المختار. يا أحبّاءَ الله اشْرَبُوا من عين الحكمة و طيروا فی هواء الحكمة و تكلموا بالحكمة و البيان كذلک يأمركم ربّكم العزيز العلاّم)

(ای غافل اگر مشکوکی در آنچه ما بر آن هستيم، ما گواهی می دهيم بر آنچه خدا شهادت داده پيش از خلقت آسمان و زمين براستی اوست و نيست خدائی بجز او عزيز پر موهبت و گواهی می دهيم بر اينكه براستی او بوده است يكتا در ذات خود و يگانه در صفات خويش. نيست برای او مانندی در ايجاد نمودن و شريكی در اختراع كردن. همانا فرستاده رسولان را و نازل نموده كتاب ها را كه بشارت دهند مردم را به راه درست. آيا (پادشاه)(ناصر الدين) **می داند و روی بر گردانده از عمل تو، يا ترس او را برداشته از زوزه های گرگانی كه انداختند راه خدا را در پشت سرشان و پيروی كرده راه ترا بدون دليل و بدون كتاب؟ ما شنيديم كه سرزمين های ايران مزيّن شده به جامه عدالت، و چون تحقيق كرديم دريافتيم آنرا مطالع ظلم و مشارق ستمگری. ما مشاهده می كنيم عدالت را در زير چنگال ستم. از خداوند مسئلت می نمائيم كه آنرا خلاص كند به قوّتی از خويش و سلطانی از نزد خود براستی او مهيمن بر اهل زمين ها و آسمانهاست. اجازه نيست بر**

هیچکسی که اعتراض کند بر آنچه وارد آمده بر دین خدا. سزاوار است بر همه که توجّه نمایند بر افق اعلی و تمسّک نمایند بر بُردباری و توکّل بر خداوند مهیمن مختار. ای دوستان خدا بنوشید از چشمه خِرد و پرواز نمائید در آسمان خرد و سخن گوئید با خرد و بیان. این چنین فرمان می دهد خداوند عزیز و بسیار دانای شما)

(یا غافل لا تطمئن بعزّک و اقتدارک مَثَلکَ کمثَلِ بقیة أثر الشمس علَی رؤوس الجبال سوف یدرکها الزوال من لدی الله الغنی المتعال. قد أُخذ عِزُّک و عزّ أمثالک و هذا ما حکم به مَنْ عنده أمّ الألواح. أینَ مَن حاربَ الله و أین من جادل بآیاتهِ و أین مَن أعرض عن سلطانه و أین الذین قَتلوا أصفیائه و سفکوا دماءَ أولیائه؟ تفکّر لعلّ تجدُ نفحاتِ أعمالِکَ یا أیها الجاهل المرتاب. بکم ناح الرسول و صاحت البتول و خَرِبَتِ الدیارُ و أخذت الظلمة کل الأقطار) (ای غافل مطمئن نباش به شوکت و اقتدار خود. مثال تو مانند آخرین نور خورشید بر قلّه کوههاست. بزودی ناپدید می گردد از نزد خداوند غنی متعال. همانا اخذ خواهد نمود عزّت تو و امثال ترا و این است آنچه که حکم شده است از نزد ما درالواح(منظور اصول همه کتابهای آسمانی است) کجاست آنکه محاربه کرد با خدا ؟ و کجاست آنکه مجادله نمود به آیات او؟ کجاست آنکه دوری کرد از سلطه او؟ و کجا هستند کسانیکه کشتند برگزیدگان او را و ریختند خون اولیاء او را ؟ بیاندیش که شاید استشمام کنی روایح اعمال خود

را ای جاهل مرتاب. بخاطر شما نالید رسول(ص) و شیون نمود حضرت فاطمه(ع) و تخریب شد سرزمین ها و تاریکی همه اطراف را در بر گرفت)

(یا معشرَ العلماء بکم انحط شأنُ الملة وَ نُکِس علمُ الاسلام و ثُلّ عرشُه العظیم. کلما أراد ممیزٌ أن یتمسّکَ بما یرتفع به شأنُ الاسلام ارتفعت ضوضاؤکم بذلک منع عمّا أراد و بقی الملک فی خسران کبیر. یا قلمی الأعلی أذکرِ الرّقشاءَ التی بظلمها ناحت الأشیاءُ وارتعدت فرائص الأولیاء کذلک یأمرک مالکُ الأسماء فی هذا المقام المحمود. قد صاحت من ظلمک البتولُ و تظنّ أنّکَ من آل الرسول کذلک سَوّلَتْ لک نفسُکَ یا أیها المعرض عن الله ربّ ما کان و ما یکون. أنصِفی یا أیتها الرقشاء بأی جُرم لدغت أبناءَ الرسول و نهبتِ أموالَهم أ کفرتِ بالذی خلقَکِ بأمره کن فیکون؟ قد فعلت بأبناء الرسول ما لا فعلت عاد و ثمود بصالحٍ و هود و لا الیهود بروح الله مالک الوجود. أ تنکر آیاتِ ربّک التی اذ نزلت من سماء الأمر خضعت لها کتبُ العالم کلها ؟ تفکر لتطلع بفعلک یا أیها الغافل المردود. سوف تأخذک نفحاتُ العذاب کما أخذت قوما قبلَک إنتظر یا أیها

المشرک بالله مالکِ الغیب و الشّهود)(ای جماعت علماء به شما انحطاط یافت مقام ملّت و شکست پرچم اسلام و به خاک کشیده شد تخت عظیم آن.هر هنگامی که خواست شخص متشخّصی که تمسّک نماید به آنچه که مرتفع شود شأن اسلام، بلند شد سر و صدای شما و ممانعت کرد آنچه را که او اراده کرده بود و باقی ماند مملکت در خسران عظیم. ای قلم اعلای من به یاد آور **(افعی)**(امام جمعه اصفهان) را که از ستمکاری او اشیاء به فغان در آمدند و لرزید ارکان اولیاء. چنین ترا امر می کند مالک اسماء در این مقام پسندیده. همانا شیون نمود از ظلم تو حضرت فاطمه(ع) و تو گمان داری که از خاندان رسول(ص) هستی؟ بدینگونه نفس تو ترا خام کرده است ای دور افتاده از خداوند ربّ آنچه هست و خواهد بود. انصاف بده ای افعی ماده به چه جرمی نیش زدی **(ابناء رسول)**(سید حسین و سید حسن، سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) و غارت کردی اموال آنان را؟ آیا کافر شدی به کسی که ترا خلق کرده به امر کن فیکون خود؟ همانا عمل کردی به اولاد رسول(ص) آنچه را که عمل نکردند هاد و ثمود به صالح نبی و حضرت هود. و نه آنچه که یهودیان به حضرت عیسی مالک وجود. آیا انکار می کنی آیات خداوند خود را که نازل شد از آسمان امر، خاضع شدند بر آنها همه کتب عالم؟ بزودی می گیرد ترا باد های عذاب چنانکه گرفت قوم پیش از ترا. منتظر باش ای مشرک به خداوند مالک غیب و شهود)

(هذا یوم أخبر به الله بلسان رسوله تفکر لتعرف ما أنزله الرحمنُ فی الفرقان و فی هذا اللوح المسطور. هذا یوم فیه أتی مَشرق الوحی بآیات بینات التی عجز عن احصائها المحصون.

هذا یوم فیه وجد کل ذی شمّ عرف نسمةِ الرحمن فی الامکان و سرع کل ذی بصر الی فرات رحمة ربّه مالک الملوک. یا أیها الغافل تالله قد رجع حدیث الذبح. و الذبیح توجّه الی مقرّ الفداء و ما رجع بما اکتسبت یدُک یا أیها المبغض العنود. أظننت بالشهادة ینحط شأنُ الأمر؟ لا و الذی جعله الله مَهبط الوحی إن أنت من الذین هم یفقهون. ویل لک یا أیها المشرک بالله و للذین اتّخذوک إماماً لأنفسهم من دون بینة و لا کتاب مشهود. کم من ظالم قام علی إطفاء نور الله قبلک و کم من فاجر قتلَ و نهبَ إلی أن ناحت من ظلمه الأفئدةُ و النفوس. قد غابت شمس العدل بما استوی هیکل الظلم علی أریکة البغضاء و لکن القومَ هم لا یشعرون.

(این است روزی که خبر داد خداوند به زبان رسول خود. تفّکر نما که بفهمی آنچه را که نازل کرده خدا در قران و در این لوح مرقوم شده. این است روزی که بیامد مشرق وحی به آیات بیّناتی که عاجزند از شمارش آنها شمارش کنندگان. این است روزی که در آن دریافت هر صاحب مشامی نسیم رحمان را در عالم امکان و شتافت هر ذی بصری به رودخانه رحمت خداوند خود، مالک پادشاهان. ای غافل سوگند بر خداوند که رجعت نمود (حدیث ذبح)(داستان قربانی کردن اسماعیل) **و (ذبیح)**(اسماعیل زواره ای) **روی نمود به مقرّ فداء و باز نگشت بخاطر اکتسابات**

تو ای دشمن کینه توز. آیا تصور کرده ای که با شهادت به انحطاط کشیده می شود مقام دین؟ خیر قسم بر کسی که خداوند او را محلّ نزول وحی خود نموده، اگر تو هستی از کسانیکه اهل فهمند. وای بر تو ای مشرک بالله و بر کسانیکه ترا رهبر خود کرده اند بدون دلیل و نوشته واضح. چه بسیار ستمگری که برخاست بر خاموش کردن نور خدا قبل از تو و چه بسیار ظالمی که کشت و غارت کرد تا آنجا که از ستمکاری او بلند شد شیون قلوب و نفوس. همانا غروب کرد خورشید عدالت با نشستن ظلم بر تخت دشمنی و لیکن مردم متوجه نیستند)

(یا جاهل قد قتلتَ أبناء الرّسول و نهبتَ أموالهم قل هل الأموالُ کفرَتْ بالله أم مالکُها علی زعمک؟ أنصف یا أیها الجاهل المحجوب. قد أخذت الاعتسافَ و نبذتَ الانصاف بذلک ناحت الأشیاءُ و أنت من الغافلین. قد قتلتَ الکبیر و نهبتَ الصغیر هل تظن انّک تأکلُ ما جمعتهُ بالظلم؟ لا و نفسی کذلک یخبرک الخبیر. تالله لا یغنیک ما عندک و ما جمعته بالاعتساف یشهد بذلک ربّک العلیم. قد قمتَ عَلی إطفاء نور الأمرسوف تنخمد نارُک أمراً من عنده إنّه هو المقتدر القدیر. لا تعجزه شئوناتُ العالم و لا سطوةُ الأمم یفعل ما یشاء بسلطانه و یحکم ما یرید

(ای نادان همانا به قتل رساندی اولاد رسول را و غارت نمودی اموالشان را. آیا اموال کافر بر خدا شده اند؟ یا مالک آنها به فتوای تو؟ انصاف بده ای جاهل پشت

پرده. همانا ظلم کردی و انصاف را دور انداختی و به آن نوحه نمودند اشیاء و تو غافلی. همانا کُشتی بزرگان را و غارت نمودی صغیران را. آیا فکر می کنی که تو خواهی خورد آنچه را که با ظلم اندوخته ای؟ خیر قسم بر خویشتن این چنین ترا با خبر می کند خبیر. قسم به خدا که غنی نمی کند آنچه را که در پیش داری و به ظلم جمع کرده ای شاهد است بر آن خداوند علیم. همانا بر خاستی به خاموش کردن نور دین، بزودی خاموش می گردد آتش تو، فرمانی از نزد آن که او مقتدر قدیر است. به عجز در نخواهد آورد او را شئونات عالم و نه سطوت اُمم. انجام میدهد آنچه را که میخواهد به سلطه خود و حکم میراند آنچه را که اراده می کند)

(تفکر فی الناقة مع أنها من الحیوان رفعها الرحمن الی مقام نطق ألسن العالم بذکرها و ثنائها إنّه هو المهیمن علی من فی السموات والأرض لا إله الاّ هو العزیز العظیم. کذلک زینا آفاق سمآء اللوح بشموس الکلمات. نعیما لمن فاز بها و استضاء بأنوارها و ویل للمعرضین و ویل للمنکرین و ویل للغافلین الحمد لله ربّ العالمین)(تفّکر کن در (شتر ماده)(شتری که حضرت محمد سوار آن بود) **با اینکه حیوان است، خداوند او را رفعت داده به مقامی که ناطقند به آن زبانهای عالم و ستایش های آنها براستی او مهمین بر اهل آسمانها و زمین است نیست خدائی بجز او عزیز عظیم. بدینگونه ما تزئین نمودیم آفاق آسمان لوح را به خورشید کلمات. آفرین بر آنکه فائز شد به آن و نور گرفت به انوار آن و**

وای بر معرضین و منکرین و وای بر غافلان. الحمد لله ربّ العالمین). (پایان لوح برهان)

(یا شیخ قد أسمعناکَ تغرّداتِ عندلیب الفردوس و أریناک الآثارَ التی أنزلها الله بأمره المبرَمِ فی السجن الأعظم لِتقَرّ بها عینک و تطمئنّ بها نفسُک إنّه هو الفیاض الکریم. قم بقوّة البرهان علی خدمة أمر الله ربّک الرّحمن. لو تخاف من إیمانک خذ اللوح ثم احفظه فی جَیب توکّلک و اذا دخلتَ موقفَ الحشر و یسألک الله بأی حجّة آمنتَ بهذا الظهور أخرج اللوح و قل بهذا الکتاب المبارک العزیز البدیع. اذاً ترتفع الیک أیادی الکل و یأخذون اللوح و یضعونه علی عیونهم و یجدون منه عرفَ بیان الله رب العالمین. لو یعذبک الله بما آمنتَ بآیاته فی هذا الظهور فبأی حجة یعذب الذین ما آمنوا بمحمد رسول الله و من قبله بعیسی بن مریمَ و من قبله بالکلیم و من قبله بالخلیل إلی أن تنتهی الظهورات الی البدیع الأوّل الذی خُلق بارادة ربّک القادر المحیط کذلک أنزلنا الآیات لأحد قبلک وذکرناها لک فی هذا الیوم لتَعرف و تکون من الموقنین. یا أیها الناطق بالعلم

انّ الأمر أظهر من أن يخفى و أبين من أن يسترَ إنّه كالشمس فى وسط الزوال لا ينكرها الاّ كل مبغض مريب)(اى شيخ ترا شنوانديم آوازهاى بلبل بهشتى را و نمايش داديم آثارى را كه نازل كرده است خدا به فرمان مصرّانه خود در زندان عكّا كه روشن كند چشم ترا و مطمئن نمايد به آن وجود ترا و براستى او فيّاض پر كرامت است. بر خيز به قوّه برهان بر خدمت امر خداوند رحمان خود. اگر از ايمان آوردن خود مى ترسى نگه دار اين لوح را و بعد آنرا حفظ كن در جيب توكّل خود و چون داخل شدى در موقف محشر و خدا پرسيد به چه دليلى ايمان به اين ظهور آوردى، در بيار لوح را و بگو به اين كتاب مبارک منيع. ناگهان بلند مى گردد دستهاى همه و مى گيرند لوح را و مى گذارند بر چشمان خود و در مى يابند بوى بيان خداوند ربّ العالمين را. اگر خدا عذاب نمود ترا بخاطر ايمانت به آيات خود در اين ظهور، پس به چه دليلى مى خواهد عذاب دهد كسانى را كه ايمان نياوردند به محمّد رسول الله و پيش از آن به عيسى بن مريم و قبل از آن به موسى و پيش از آن به ابراهيم تا ختم شود ظهورات به حضرت آدم كه خلق شده به اراده خداوند قادر محيط تو. اينطور ما نازل كرديم به شخصى قبل از تو و به ياد آورديم او را در اين روز كه متوجّه شوى و باشى از اهل يقين. اى سخنور به علم براستى دين ظاهر تر از آنست كه مخفى بماند و واضح تر از آنست كه در پرده بماند براستى آن مانند خورشيد در وسط روز است. منكر نمى شود آنرا مگر اهل غيض و شک برداران)

در اين حين سزاوار آنكه به حضرت مقصود توجه نمائيم و به اين كلمات عاليات متمسّک شويم .

(الهی الهی سراج امرت را به(دُهن)(روغن)حکمت برافروختی از ارياح مختلفه حفظش نما. سراج از تو زجاج از تو اسباب آسمان و زمین در قبضه قدرت تو. اُمرا را عدل عنایت فرما و علما را انصاف. توئی آن مقتدری که بحرکت قلم امر مبرَمت را نصرت فرمودی و اولیاء را راه نمودی. توئی مالک قدرت و ملیک اقتدار لا إله الاّ أنت العزيز المختار. (و قل الهی الهی لک الحمد بما سقیتَنی من يد عطاء اسمک القيوم رحيقَک المختوم. أسألک بأنوار فجر ظهورک و بنفوذ کلمتک العليا و اقتدار قلمک الأعلى الذى بحركته انجذبَت حقائقُ الأشياء أن توفقَ حضرة السلطان على نصرة أمرک و الاقبال الى أفق ظهورک و التوجه الى أنوار وجهک. أى ربّ أيّده على ما يقرّبه اليک ثمّ انصره بجنود السموات و الأرض. أسألک يا إلهَ الأسماء و فاطرَ السماء بنور أمرک و نار سدرة عنايتک أن تؤيد حضرته على اظهار أمرک بين خلقک ثم افتح على وجهه أبوابَ فضلک و رحمتک و عطائک انّک أنت المقتدر على ما تشاء بقولک كن فيكون)(و بگو خدايا خدايا سپاس بر تو در اينكه

نوشاندی مرا از دست عطای اسم قیّوم خود، شراب مُهر شده را. در خواست می کنم به انوار طلوع ظهور خود و به نفوذ کلام برتر خود و اقتدار قلم اعلای خود که به حرکت آن منجذب گشته حقایق اشیاء که موفق کنی جناب سلطان را بر نصرت دین خود و پذیرائی به افق ظهور خود و توجّه به انوار روی خود. ای خدای من تائید نما او را بر آنچه که نزدیک نماید او را به تو پس او را نصرت بخش به لشکریان آسمانها و زمین. در خواست می کنم ای خداوند نامها و خالق آسمان به نور دین خود و آتش (درخت)(شجر طور) **عنایت خویش که مؤیّد کنی او را بر اظهار امر تو در بین مردمان خود سپس بگشائی بر او بابهای فضل و رحمت و عطای خود را براستی توئی مقتدر بر آنچه بخواهی بر فرمایش خود: کن فیکون)**

یا شیخ زِمام امور به قوّت الهی و قدرت ربّانی اخذ شده بود (آخذ)(اخذ کننده) **عزیز مقتدر، احدّی قادر بر فساد و فتنه نبوده. حال چون قدر عنایت و الطاف را ندانستند بجزای اعمال خود مبتلا شده و میشوند. و مأمورین نظر بحرکت سرّی حبلِ ممدود از جمیع جهات حزب مخالف را تحریک و تأیید نموده‌اند. در (مدینه کبیره)**(استانبول) **جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند و امر بمقامی رسیده که نفوس مأموره در آن ارض تمسّک نموده‌اند به آنچه سبب ذلت دولت و ملت**

است. یکی از (سادات بزرگوار)(حاجی میرزا سید حسن افنان برادر زن حضرت باب) **که نزد اکثری از منصفین معروفش، معروف و عملش مقبول و تجارتش مشهور و از اجلهء تجار نزد کل مشهود، به سمت بیروت توجه نمود نظر بدوستی آن جناب به این مظلوم از (سیّاله برقیه)**(تلگراف) **به مترجم ایران خبر دادند که سید مذکور با آدم خود وجهی از نقد و غیره سرقت کرده‌اند و به عکّا توجّه نموده‌اند. و مقصود از این حرکت ذلّت این مظلوم بوده و لکن هیهات که اهل این دیار به این گفته های نالائقه از صراط مستقیم صدق و راستی منحرف شوند. باری از هر جهت هجوم نموده‌اند و (طرف مقابل)**(دشمن)**را تأیید مینمایند. و این مظلوم از حق میطلبد کلّ را موفق دارد بر آنچه سزاوار ایّام است و در لیالی و ایّام به این کلمات محکمات ناظر و ناطق.**

(الهی الهی أسألک بشمس فضلک و بحر علمک و سماء عدلک أن تؤیدَ المنکرین علی الاقرار و المعرضین علی الاقبال و المفترین علی العدل و الانصاف. أی ربّ أیدهم علی الرّجوع

الیک و الانابة لدی باب فضلک انّک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمامُ من فی السموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین (ای خدای من ای خدای من مسئلت می نمایم به شمس فضل خود و دریای دانشت و آسمان عدالت تو که بپذیری منکرین را بر اعتراف و دوری کنندگان را بر پذیرفتن و افترا زنندگان را بر عدل و انصاف. خداوندا تأئید نما آنان را بر بازگشت بسوی خود و التماس پیش باب فضل خود. بدرستی توئی مقتدر برآنچه میخواهی و در قبضه توست زمام آنچه در آسمانها و زمین هاست و الحمد لله رب العالمین)

عن قریب آنچه در افئده و قلوب مستور، مشاهده گردد. یوم یومی است که حضرت لقمان از برای (ابنش)(پسرش) **ذکر فرموده و ربّ العزه از آن خبر داده و (حبیبش)**(حضرت محمد) **را آگاه نموده بقوله تعالی:(یا بُنی إنّها إن تکُ مِثْقالَ حبّةٍ مِن خردَل فتکن فی صخرة أو فی السموات أو فی الأرض یأت بها الله انّ الله لطیف خبیر)**(لقمان آیه ١٦)(ای پسر، اگر به وزن یک هسته خردل چیزی در سنگ باشد یا در آسمانها و زمین، خدا آن را نشان خواهد داد.براستی خداوند خبر دار لطیف است)

امروز (خائنه اعین و خافیه صدور کل امام کرسی ظهور) (چشم های خیانت کار و راز های درون همه نزد حضرت بهاءالله) **ظاهر و**

هویدا. (لا یعزب عن علمه من شیئ یسمع و یری و هو السّمیع البصیر)(فراری ندارد از علم او چیزی می شنود و می بیند و او شنونده بصیر است) بسیار عجبست که امین و خائن را از هم فرقی نه. ای کاش حضرت پادشاه ممالک ایران أدام الله سلطانَه از (قناسل)(کنسول ها) دولت علیّه ایران که در این جهات بوده‌اند استفسار فرمایند تا بر افعال و اعمال این مظلوم آگاه شوند. باری جمعی را از (اختر)(روزنامه فارسی زبان در ترکیه که بوسیله مخالفین منتشر می شد) و غیره برانگیختند و درانتشار مفتریات مشغول. این بسی واضح و معلوم (نفسی) (منظور حضرت بهاءالله است) را که مردود عباد و مطرود بلاد مشاهده نمایند با سیف ضغینه و سهام بغضاء احاطه کنند. (لیس هذا اوّلُ أمر ظهر بالظلم و لا أوّلُ قارورة کُسِرَت و لا أوّلُ سِتر هُتکَ فی سبیل الله ربّ العالمین)(نیست این اولین باری که امری با ظلم ظاهر شده و یا ظرفی که شکسته شده و یا اوّل رازی که بی حرمت گشته در راه خداوند عالمیان) و این مظلوم (ساکتاً صامتاً)(ساکت و خاموش) در سجن اعظم بخود مشغول و از غیر الله منقطع. ظلم به مقامی رسیده که اقلام

عالم از تحریر آن عاجز و قاصر است. در این مقام لازم، امری که ظاهر شد ذکر شود شاید عباد به حبل عدل و راستی تمسّک نمایند. جناب (حاجی شیخ محمّد علی)(تاجر بهائی ساکن ترکیه که در زیر فشار مخالفین سرانجام خود کشی کرد)**علیه بهاء الله الأبدی از تجار معروف بوده اکثری از اهل (مدینه کبیره)**(استانبول) **او را میشناسند. در ایام اخیره که سفارت ایران در (آستانه)** (استانبول) **در(سِرّ سِرّ)**(مخفیانه) **به تحریک مشغول، آن مقبل صادق را پریشان دیده‌اند تا آنکه شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از عباد حاضر و او را اخذ نمودند. و این عمل را هر حزبی تعبیری نمود و ذکری کرد تا آنکه (مرّة أخری)**(بار دیگر) **شبی از شبها در (جامعی)**(مسجد جامع) **رفته و خادم آن محل ذکر نمود این شخص شب را (احیا)**(شب زنده داری) **داشت و تا صبح به مناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجّه نمود مشاهده شد روح را تسلیم نموده و شیشه خالی نزدش دیده شد (مشعر)**(دلیل) **بر اینکه سمّ خورده. باری به کمال تحیّر قوم را**

اطلاع داد و دو وصیّت نامه از او ظاهر شد امّا اول مشعر بر اقرار و اعتراف بر وحدانیت حق و تقدیس ذاته تعالی عن الأشباه و الأمثال و تنزیه کینونته عن الأوصاف و الأذکار و الأقوال و الاقرار بظهور الأنبیاء و الأولیاء و الاعتراف بما کان مرقوماً فی کتب الله مولی الوری. و در ورقه دیگر مناجاتی عرض کرده و در آخر ورقه ذکر نموده این عبد و اولیاء متحیّر ماندهاند چه که در یک مقام قلم اعلی کل را از فساد و نزاع و جدال منع فرموده و در مقامی هم از قلم اعلی این کلمه علیا نازل "اگر نفسی سوء قصدی از احدّی در حضور مشاهده نماید باید تعرّض نکند و بحق گذارد " این حکم محکم از یک جهت ظاهر و ثابت و از جهت دیگر مشاهده شد مفترین به کلماتی نطق مینمایند که قوّه بشری از (حمل و اصغاء)(تحمل و شنیدن) آن عاجز و قاصر است. لذا این عبد این (ذنب اعظم)(خود کشی) را اختیار نمود و از بحر کَرَم الهی و سماء رحمت ربّانی سائل و آملم که جریرات این عبد را از قلم فضل و عطا محو فرماید سیئات بسیار و خطایا بیشمار و لکن

به حبل جودش متمسّكم و بذيل كرمش متشبّث. حق شاهد و مقرّبان درگاه آگاه كه اين عبد قادر بر اصغاء (مقالات مُغلّين)(گفته های متقلبّان) نبوده لذا اين عمل را ارتكاب نمود. (لو يعذبنى إنّه هو محمود فى فعله و لو يغفر لى إنّه مُطاعٌ فى أمره)(اگر عذابم دهد او مورد ستايش در عمل خويش است و اگر ببخشايد براستى او فرمان دهنده در امر خود مى باشد)

حال جناب شيخ در نفوذ كلمه تفكّر نمايد شايد از (شمال وَهم)(چپ يعنى مخالف راست يعنى كجروى) به(يمين)(سمت راست) يقين توجّه كند. اين مظلوم در امر الهى با احدّى (مداهنه)(دو روئى) ننموده و كلمه حق را (امام وجوه خلق)(پيش روى همه) به أعلى النداء ذكر كرده (من شاء فليقبل و من شاء فليعرض)(كسى كه ميخواهد بپذيرد و شخصى كه مايل نيست دورى كند) ولكن اگر اين امور ظاهره واضحه مشهوده انكار شود چه امرى نزد متبصّرين به طراز قبول و اقرار مزيّن گردد ؟ (انّا نسأل الله تبارک و تعالى أن يغفِر للمذكور و يبدل سيئاته بالحسنات إنّه هو المقتدر العزيز الوهاب)(ما مى خواهيم از خداى تبارک و تعالى كه بيامرزد شخص

ذکر شده را و تبدیل کند سیئات او را به حسنات براستی او مقتدر عزیز پر موهبت است). **اموری در این ظهور ظاهر که از برای مظاهر علم و فضل و مشارق انصاف وعدل جز تصدیق مجالی نه. امروز بر شما لازم و واجب که به قوّت ملکوتی قیام نمائی و شُبهات احزاب عالم را به قدرت علم محو فرمائی تا کل مقدس شده قصد بحر اعظم نمایند و بما أراده الله تمسّک جویند. باری هر مُعرضی به کلمه ای تمسّک نموده و بر حق اعتراض کرده. سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آن را اسباب اعراض و انکار قرار داده‌اند. حضرت صادق فرموده (العبودیة جوهرة کنهها الرّبوبیة)**(ذات جوهر بندگی ربوبیّت است) (الحق المبین فی معرفة المعصومین ص٥٢٨) **و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده (و ثالثها اللاهوتیة الملکوتیة و هی قوّة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیة بالذات)** (و سومّین آنها لاهوتی ملکوتی است و آن قوه لاهوتیّه و جوهر بسیطه زنده به ذات است)(تفسیر صراط المستقیم جلد ٣ ص ٣٧١) **إ(لی أن قال علیه السّلام)**(تا آنجا که میفرماید(ع)**(فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی**

و سدرة المنتهى و جنّة المأوى) (پس آن ذات خداوند برتر و شجره طوبى و سدره منتهى و جنت مأوى است) **حضرت صادق فرموده (اذا قام قائمنا أشرقت الأرضُ بنور ربّها)**(چون قائم ما ظهور كند روشن مى گردد زمين به نور خداوند خود)(دلائل الامامة ص ٤٥٤) **و همچنين از أبى عبدالله عليه السلام حديث طويلى ذكر شده و از جمله نصوص حديث مذكور اين كلمه عليا است (فعند ذلک يهبط الجبار عزوجل من الغمام و الملائكة)**(و در اين هنگام پائين مى آيد خداوند عزوجل از ابرها و ملائكه)(بحار الانوار جلد ٥٣ ص ٤٣) **و فى القرآن العظيم (هل ينظرون الاّ أن يأتيهم الله فى ظُلل مِنَ الغمام)**(آيا انتظار نمى برند مگر اينكه خداوند بيايد برآنان در سايه هائى از ابرها) **و در حديث مفضّل ميفرمايد (يسند القائم ظهرَه إلى الحرم و يمدّ يدَه المباركة فتُرى بيضاء من غير سوء و يقول هذه يد الله و يمين الله و عن الله و بأمر الله)**(تكيه مى دهد امام زمان پشت خود را بر حَرم و امتداد مى دهد يد بيضاى مبارک خود را كه بى عيب است و ميفرمايد اين است دست خداوند و دست راست او و از خداست و به فرمان خداست) (الزام الناصب فى اثبات الحجة الغائب جلد ٢ ص ٢٢٤)**هر نحو اين احاديث را**

معنی نموده‌اند آثار قلم اعلی را هم معنی نمایند. حضرت امیر فرموده (أنا الذی لا یقع علیه اسم و لا صفة)(منم کسی که واقع نمی شود بر او اسمی و صفتی)(التفسیر و المفسرون جلد ٢ ص ١٩٣) **و همچنین فرموده (ظاهری إمامة و باطنی غیب لا یدرک)(ظاهر من امامت است و باطن من غیب غیر قابل درک)**(تفسیر صراط المستقیم جلد ٣ ص ١٥٤) **(قال أبو جعفر الطوسی قلت لأبی عبدالله أنتم الصّراط فی کتاب الله و أنتم الزکاة و أنتم الحج قال یا فلان نحن الصراط فی کتاب الله عزوجل و نحن الزکاة و نحن الصیام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن کعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله)** (روایت کرد ابو جعفر طوسی گفتم به ابی عبدالله شمائید صراط در کتاب خدا و شمائید زکات و شمائید حج؟ فرمود ای فلانی مائیم صراط و مائیم حج و مائیم ماه محرم و مائیم شهر حرام و مائیم کعبه خدا و مائیم قبله خدا و مائیم صورت خدا)(التفسیر الحدیث جلد ١ ص ٣٠٩)**(روی جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال علیه السّلام أمّا البیان و هو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیئ فتعبده و لا تشرک به شیئاً و أمّا المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و أمره و حکمه و علمه و حقه اذا**

شئنا شاء الله و یرید ما نریده)(روایت کرد جابر از ابی جعفر(ع) فرمود ای جابر بر تو باد بیان و معانی و فرمود(ع) امّا بیان و آن اینکه عارف گردی بر خداوند سبحان که مثل او چیزی نیست. پس عبادت کنی او را و شریک نگردانی با او چیزی را و امّا معانی، ما معانی آن هستیم و ما در کنار آن و دست و زبان و دستور و حکم او و علم او و حق اوهستیم. چون ما بخواهیم خدا می خواهد و آنچه اراده کند ما اراده کرده ایم)(مشارق انوار الیقین جلد ۱ ص ۲۸٦) **ایضاً حضرت امیر علیه السّلام فرمود(کیف أعْبُدُ ربّاً لم أره)** (چگونه عبادت کنم خداوندی را که ندیده ام)(البراهین قاطعة جلد ٤ ص٤٤٨) **و در مقام دیگر میفرماید(ما رأیتُ شیئاً الاّ و قد رأیتُ الله قبلَه أو بعده أو معه)**(ندیدم چیزی را مگر اینکه دریافتم خداوند قبل از اوست و یا بعد از اوست و یا با اوست) (شرح دعای سحر امام خمینی جلد ۱ ص ۱۱۸)

یا شیخ در آنچه ذکر شده تفکر فرما شاید به قوّت اسم قیّوم از رحیق مختوم بیآشامی و بیآبی آنچه را که کل از ادراکش عاجزند. کمر همّت را محکم نما و قصد ملکوت اعلی کن شاید(در حین)(الان) **تنزیل نفحات وحی و الهام را بیابی و به آن فائز شوی. براستی میگویم از برای امر الهی شبه و مثلی نبوده و نیست حجبات اوهام را خرق نما (إنّه یمدّک و یؤیدک**

فضلا من عنده و هو القوى الغالب القدیر)(براستی او مدد می کند ترا و تائید می نماید ترا، فضلی از سوی او و او قوی غالب قدیر است) **تا وقت باقی و (سدره مبارکه ما بین بریه بأعلی النداء ناطق)**(حضرت بهاءالله در بین انسانها به بالاترین صوت در گفتگوست) **خود را منع منما (توکل علی الله و فوّض أمورک الیه ثم احضر فی السجن الأعظم لتسمع ما لا سمعت الآذانُ شبههُ و تری ما لا رأت العیون والأبصار)**(توکّل بر خدا کن و بر گردان امور را بسمت او بعد حاضر شو در زندان عکّا که بشنوی آنچه را که نشنیده گوشها و ببینی آنچه را که ندیده است چشمها و بصیرت ها) **آیا بعد از این بیان از برای احدی حجتی باقیست؟(لا و نفس الله القائمة علی الأمر)**(نه قسم بخدای قائم بر دین) **براستی میگویم امروز کلمه مبارکه(و لکن رسولَ الله و خاتم النبیین به "یوم یقوم الناس لربّ العالمین)**(به روزی که مردم قیام می کنند برای خداوند عالمیان")(اشاره به آیه ٤٠ سوره احزاب و آیه ٦ سوره المطففین) **منتهی شد. (اشکر الله بهذا الفضل العظیم)**(شکر کن خدا را به این فضل عظیم) **یا شیخ نفحات وحی (بدونش)**(به غیر خودش) **مشتبه نشده و نمیشود. حال (سدره منتهی با اثمار لا تحصی**

امام وجهت)(اکنون سدره منتهی،حضرت بهاءالله با میوه های بی شمارجلوی رویت) **حاضر، خود را به اوهام مثل (حزب قبل)**(مذهب تشیّع) **میالای. از نفس بیان، فطرة الله ظاهر و مشهود، اوست گواه کل، در اثبات ظهورش به احدی محتاج نبوده و نیست.حال قریب صد جلد آیات (باهرات)**(واضحات) **و کلمات محکمات از سماء مشیت مُنزل آیات نازل و حاضر،(لک أن تقصدَ المقصِدَ الأقصی و الغایة القصوی و الذروة العلیا لتسمع و تری ما ظهر من لدی الله ربّ العالمین)**(بر توست که قصد کنی مقصد اقصی و غایت قصوی و ذُروه اعلی را و بشنوی آنچه را که ظاهر شد از نزد خداوند ربّ عالمیان). **قدری در (آیات لقاء)**(منظور آیات قران که اشاره به دیدار خدا در روز قیامت میکند) **که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکّر نما شاید راه مستقیم را بیآبی و سبب و علت هدایت خلق شوی. مِثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید ذلّت این مظلوم و عزّت شما هر دو به فنا راجع، جهد کن شاید فائز شوی به عملی که عَرفش از عالم قطع نشود. در ذکر لقاء نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال ردّ و عدم قبول**

نمانده و نیست. قوله تبارک و تعالی (الله الذی رفع السماوات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون)(الرعد آیه۲) **(خداوند است آنکه بر افراشت آسمانها را بدون ستون هائی که ببینید سپس جای گزید بر عرش و تسخیر نمود خورشید و ماه را، همه در جریانند تا زمان مُعیَّنی، تدبیر نمود امر را و تفصیل داد آیات را که شاید شما به دیدار خداوند خود یقین کنید) و میفرماید (من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات و هو السمیع العلیم)**(عنکبوت آیه ٥) **(هر که امید دارد به دیدار خداوند، براستی زمان خداوند در آینده است و او شنوای آگاه است) الی قوله تعالی (و الذین کفروا بایات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم)**(کهف آیه ١٠٥)**(و کسانی که کافر شدند به آیات خدا و دیدار او،آنان نا امید شدند از رحمت من و آنان را عذابی دردناک است) و همچنین میفرماید (قالوا أ ئذا ضللنا فی الأرضِ أ ئنّا لفی خلقٍ جدیدٍ بل هم بلقاء ربّهم کافرون)**(سجده آیه ١٠)**(گفتند آیا وقتی ما در دل زمین گم شده ایم، آیا خلق جدیدی خواهیم شد؟ آری آنان به دیدار خداوند خود ایمان ندارند) و همچنین میفرماید (ألا إنّهم فی مِریةٍ مِنْ لِقاء ربّهمْ ألا إنّهُ بکل شیئ محیط)**(فصلت آیه ٥٤)

(آری آنان در دیدار پروردگارشان تردید دارند آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد) و **همچنین میفرماید(انّ الذینَ لا یرجونَ لِقاءَنا وَ رَضوا بالحیاة الدّنیا و اطمأنّوا بها و الذینهم عنْ آیاتِنا غافلون* أولئکَ مأواهُم النّارُ بما کانوا یکسبون)**(یونس ٧-٨)(کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند و کسانی که از آیات ما غافلند * آنان به آنچه به دست می آوردند جایگاهشان آتش است) و **همچنین میفرماید (و إذا تُتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا أ ئت بقرآنٍ غیر هذا أو بدّله قل ما یکون لی أن أبدّلهُ من تلقاء نفسی إن أتبعُ الاّ ما یوحی إلی إنّی أخافُ إن عصیتُ ربّی عذابَ یوم عظیم)**(یونس آیه ١٥) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنانکه به دیدار ما امید ندارند می گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم) و **همچنین میفرماید (ثُمّ آتینا موسی الکتاب تماماً علی الذی أحسنَ و تفصیلاً لکل شیءٍ و هدیً و رحمةً لعلّهم بِلقاء ربّهم یؤمنون)**(الانعام آیه ١٥٤) (آنگاه به موسی کتاب دادیم برای اینکه بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای اینکه هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد امید که به دیدار پروردگارشان ایمان

بیاورند) **و همچنین میفرماید (أولئکَ الذینَ کفروا بآیات ربّهم و لِقائهِ فحبطَتْ أعمالهُم فلا نقیم لهم یومَ القیامةِ وزنا. ذلک جزاؤهم جهنّمُ بما کفرُوا و اتّخذوا آیاتی و رُسلی هزُواً)** (کهف آیه ۱۰۵) **(آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها ارزشی نخواهیم نهاد) و همچنین میفرماید (هلْ أتاکَ حدیثُ موسی)**(النازعات آیه ١٦)**(آیا داستان موسی بر توآمد) (إذ رأی ناراً فقالَ لأهله امکثوا انّی آنستُ ناراً لعلّی آتیکم منها بقبسٍ أو أِجدُ علی النّار هدی)**(طه آیه ۱۰)**(چون آتش را دید**(در کوه طور) **پس به نزدیکان خود گفت مکث کنید من موآنست با آتشی گرفته ام که شاید شراره ای ازآن را برایتان بیاورم یا دریابم از این آتش هدایت** را)**(فلمّا أتاها نُودی یا موسی* انّی أنا رَبُّکَ فَاخلعْ نعلیک انّک بالواد المقدَّس طویً* و أنا اخترتکَ فاستمعْ لما یوحی* انّنی أنا الله لا إله الاّ أنا فاعبدْنی)**(طه آیات ۱۱-١٤)**(پس چون بدانجا آمد ندا رسید ای موسی* براستی منم من پروردگار تو در آور نعلین خود را، براستی تو در وادی مقدّس طور هستی* و من تو را برگزیده ام پس گوش فراده برپیامی که می رسد* براستی منم من خداوند، نیست خدائی بجز من پس مرا عبادت نما) و همچنین میفرماید (أَ وَ لم یتفکّرُوا فی أنفسهم ما**

خلقَ الله السموات و الأرْض و ما بينهما الاّ بالحق و أجلٍ مسمّی و انّ کثیراً مِن الناس بلقاء ربّهم لکافرون) (الروم آیه ٨)**(آیا فکر نمی کنند در وجود خودشان که خلق نکرده خدا آسمانها و زمین را مگر از روی حقیقت و زمانی معیّن و براستی اکثر مردم به دیدار خداوند خود منکرند) و همچنین میفرماید(أ لا یظنُّ أولئکَ أنّهم مبعوثون*لیومٍ عظیمٍ یومَ * یقومُ النّاسُ لرَبِّ العالمین)**(المطففین آیات ٤-٦) **(آیا گمان ندارند که آنها بر گزیدگانند * برای روزی بزرگ * روزی که مردم بر خواهند خاست برای پروردگار عالمیان) و همچنین میفرماید (و لقدْ آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مِریة مِنْ لقائهِ...)**(سجده آیه ٣٢)**(و همانا دادیم موسی را کتاب، پس مباش در شک به دیدار او...) و میفرماید (کَلاّ إذا دُکَّتِ الأرْضُ دَکّاً دَکّا * وَ جاءَ رَبّکَ و الملکُ صفاً صفاً)**(فجر آیات ٣١-٣٢)**(هرگز، چون در هم پاشید زمین قطعه به قطعه* و می آید خداوند تو و فرشتگان صف به صف) و همچنین میفرماید(یریدونَ لیطفئوا نورَ الله بأفواهِهِم و الله متمُّ نورِه ولو کره الکافرُون)**(الصف آیه ٨) **(می خواهند نور خدا را با دهنهای خود خاموش کنند و خدا نور خود را تمام خواهد نمود و اگر چه منکران دوست ندارند) و همچنین میفرماید (فلمّا قضی موسی الأجلَ وَ سارَ بأهلهِ آنس من جانب الطّورِ ناراً قال**

لأهله امكُثُوا إنّى آنَسْتُ ناراً لعلّى آتيكم منها بخبرٍ أو جذوَةٍ من النّار لعلّكم تصطلون * فلمّا أتاها نودى من شاطئ الوادى الأيمن فى البقعة المباركة منَ الشَّجَرة أن يا مُوسى انّى أنا الله ربُّ العالمين)(القصص آيات ٢٩-٣٠)(پس چون منقضی شد زمان موسی و مهاجرت نمود با خانواده خود متوجّه آتشی شد از كوه طور، گفت به نزديكان خود تأمل كنيد من آتشی را ديدم كه شايد ازآن خبری برايتان بياورم يا بخشی ازآن را كه گرم شويد* پس چون رسيد ندا داده شد از وادی ايمن در بقعه مباركی از درختی كه ای موسی منم من خداوند پروردگار عالميان) **انتهی.**

در جميع كتب الهی وعده لقاء صريح بوده و هست و مقصود از اين لقاء، لقاء مشرق آيات و مَطلَع بيّنات و مظهر اسماء حُسنی و مصدر صفات عليای حق جلّ جلالهُ است)(يعنی پيغمبران) **حق بذاته و بنفسه غيب منيع لا يُدرک بوده پس مقصود از لقاء، لقاء نفسی است كه قائم مقام اوست ما بين عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نيست چه اگر از برای او شبه و مثلی مشاهده شود (كيف يثبتُ تقديسُ ذاته و تنزيه كينونته عن الأشباه و الأمثال)**(چگونه ثابت می شود تقديس ذات او و تنزيه هستی او از تشبيهات و تمثال ها) **باری در مقامات لقاء و تجلّی**

در کتاب ایقان نازل شده آنچه که مُنصفین را کفایت نماید.
(نسأله تعالی أن یؤید الکل علی الصّدق الخالص و یقرّبهم الیه إنّه هو المقتدر القدیر لا إله الاّ هو السّامع النّاطق العزیز الحمید . یا أیها المعروفُ بالعلم مُرِ العبادَ بالمعروفِ و لا تکن من المتوقّفین)(مسئلت داریم از خداوند تعالی که موفق فرماید همه را بر صداقت خالص و نزدیک گرداند آنان را بسوی خود براستی او مقتدر قدیر است. نیست خدائی جز او شنوای گویای عزیز حمید. ای مشهور به علم امر کن مردم را به معروف و مباش از اهل توقف) به بصر حدید نظر نما آفتاب حقیقت به امر مالک ملکوت بیان و سلطان جبروت عرفان از افق سماء سجن عکّاء مُشرق و لائح. اعراض او را محجوب ننمود و صفوف و (الوف)(تعداد لشکریان) منعش نکرد. از برای آن جناب هیچ عذری باقی نمانده یا باید اقرار نمائی و یا نعوذ بالله بر انکار کل قیام کنی.

یا شیخ در حزب شیعه تفکر نما چه مقدارعمارتها که به ایادی ظنون و اوهام تعمیر نمودند و چه شهرها بنا نهادند بالاخره آن اوهام به (رصاص)(تیر اندازی) تبدیل شد و بر (سیّد عالم)

(حضرت باب) **وارد و یک نفس از رؤسای آن حزب در یوم ظهور اقبال ننمود. نزد ذکر(اسم مبارک)**(امام زمان) **کل به عجّل الله فَرَجهُ ناطق و لکن در یوم ظهور آن شمس حقیقت کل به (عجّل الله فی نقمته)**(شتاب کند خدا در نقمت خود) **متکلم و ناطق. چنآنچه دیده شد(ساذج وجود و مالک غیب و شهود)**(حضرت باب) **را آویختند و عمل نمودند آنچه را که لوح گریست و قلم نوحه نمود و (زفرات)**(آه های) **مخلصین مرتفع و (عبرات)** (گریه ها) **مقرّبین نازل .**

یا شیخ فکر نما و به انصاف تکلم کن (حزب شیخ احسائی) (فرقه شیخیّه شیخ احمد احسائی) **به اعانت الهی عارف شدند به آنچه که (دون)**(غیر) **آن حزب از آن محروم و محجوب مشاهده گشتند. باری در هر عصری و هر قرنی ایام ظهور مشارق وحی و مطالع الهام و مهابط علم الهی اختلاف ظاهر و سبب و علت آن نفوس کاذبه مُلحده بوده‌اند. شرح این مقام جائز نه آن جناب خود (اعرف و اعلمند)**(اگاه و باخبرند) **به اوهام متوهمین و ظنون (مریبین)**(اهل شک)**.الیوم این مظلوم از آن**

جناب و سائر علماء که از کأس علم الهی نوشیده‌اند و از کلمات انوار نیّر عدل منوّرند مسئلت مینماید نفسی را معین فرمایند من دون اطلاع احدّی و او را به این جهات بفرستند و چندی در جزیره قبرص توقف نماید و با (میرزا یحیی) (برادر ناتنی و دشمن حضرت بهاءالله) **معاشر شود شاید بر اصل امر و مصدر اوامر و احکام الهی آگاه گردد. اگر قدری تفّکر نمائی شهادت میدهی بر حکمت و قدرت و سلطنت حق جل جلاله. معدودی که از امر آگاه نه، و با ما نبوده‌اند گفته‌اند آنچه را که اشیاء کلها و نفوس مُطمئنه راضیه مرضیه گواهی داده‌اند بر کذب آن نفوس غافله. حال اگر آن جناب همّت فرمایند حقیقت امر برعالمیان کشف شود و ناس را از این ظلمات(مُظلم صیلم)**(تیره و تار) **نجات بخشد. (لو لا البهاءُ مَنْ یقدِر أنْ ینطِقَ أمامَ وُجُوهِ الأنام و لو لاه مَنْ یقدر أن یتکلمَ بما أُمِرَ به من لدی الله ربِّ الجنود)**(اگر بهاء نبود چه کسی قادر بر سخن گفتن در پیش روی مردم بود و اگر او نبود چه شخصی قادر بر تکّلم بود به آنچه امر شده از جانب خداوند ربّ الجنود) **حال(نفس غافل)**(ملا هادی جانشین ازل که در منبر به انکار او

پرداخت) **به (حبل)**(ریسمان) **روضه خوانی تمسّک جسته (لعمرُ الله إنه فی کذب مبین)**(قسم بخدا که او در دروغی آشکاراست)**. چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور حضرت قائم ائمّه، سلام الله علیهم از قبور بر خاسته اند (هذا حق لا ریب فیه)**(این حقیقت دارد و شکّی در آن نیست) **از حق میطلبیم متوهمین را از کوثر ایقان که از (مَعین)** (چشمه) **قلم اعلی جاریست قسمت عطا فرماید تا کل فائز شوند به آنچه که سزاوار ایام اوست .**

یا شیخ در بحبوحه بلایا این مظلوم بتحریر این کلمات مشغول. از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود. از یک جهت خبر رسیده اولیاء را در (ارض طاء)(تهران)**اخذ نموده‌اند (مع)** (با) **آنکه آفتاب و ماه و برّ و بحر گواه که این حزب بطراز وفا مزینّند و جز به ارتفاع دولت و نظم مملکت و راحت ملت به امری تمسک نجسته و نخواهند جست. یا شیخ مکرّر گفتیم حضرت پادشاه را در سنین معدودات نصرت نموده‌ایم. سالهاست در ایران امر مغایری ظاهر نشده زِمام مفسدین احزاب در قبضه اقتدار، مقبوض، احدی از حدّ تجاوز ننمود.**

لعمر الله این حزب اهل فساد نبوده و نیستند قلوبشان بنور تقوی منوّر و بطراز محبّة الله مزین (همّشان) (همتشان) **اصلاح عالم بوده و هست. و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعه واحده مشاهده گردد. و از جهت دیگر دائره سفارت ایران در (مدینه کبیره)**(استانبول) **به تمام قدرت وقوّت به (تضییع)**(ضایع کردن) **این مظلومان مشغول. (إنّهم أرادوا امراً و الله أراد امراً آخر)**(آنها خواستار امری هستند و خدا اراده دیگری دارد) **حال تفکر فرمائید در آنچه بر أُمنای حق در هر دیار وارد شده گاهی نسبت سرقت و دزدی داده‌اند و هنگامی به مفتریاتی تکلّم نموده‌اند که در عالم شبه و مثل نداشته. حال آن جناب به انصاف تکلم فرمایند آیا (نسبت سرقتی)**(اشاره به بهتان محمد علی اصفهانی در روزنامه اختر در باره افنان کبیر است) **است که از جانب سفارت کبری به (رعیّت خود)**(اهل ایران) **داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست؟ از این فقره این مظلوم خجل شد نه از جهت آنکه سبب و علت تضییع این عبد بوده بلکه علت خجلت اطلاع سفرای (اجنبیه)**

(خارجی) **بر مراتب تدبیر و ادراک جمعی از (معتبرین)** (آدمهای معتبر) **ایران درسفارت کبری بوده.**

(متّهم داری کسانی را که حق

کرد امین مخزن هفتم طبق)

(مثنوی مولوی دفتر دوم)

باری از(مقامیکه)(حضرت بهاءالله) **باید مقامات عالیه طلب نمایند و اخذ رأی کنند، در (اطفاء)**(خاموشی) **نورش ساعی و جاهدند. و لکن در ظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین الملک (میرزا محسن خان)**(مشیر الدوله که بعد ها نخست وزیر ایران شد) **أیده الله در (آستانه)**(استانبول) **تشریف نداشته‌اند. و این امور نظر به آن است که حضرت پادشاه ایران ایدّه الرحمن را از مُحرمان حرم عرفان مکدّر میدانند حق شاهد و گواه که این مظلوم لازال به اسبابی که سبب عزّت دولت و ملت است متمسّک بوده و کفی بالله شهیداً.**

در وصف اهل بها از قلم اعلی این کلمات نازل (إنّهم رجال لو یمرّون علی مدائن الذهب لا یلتفتون الیها و لو یمرّون علی

ملکوت الجمال لا یتوجّهون الیه کذلک نزّل من القلم الأعلی لأهل البهاء من لدن ناصح علیم)(آنان مردانی هستند که اگر مرور کنند بر معادن طلا ملتفت آن نمی شوند و اگر بگذرند بر ملائکه زیبائی، متوجه آن نمی شوند. این چنین نازل شده از قلم اعلی در باره اهل بهاء از پیش ناصح علیم) و در آخر لوح حضرت امپراطور پاریس این کلمه علیا نازل (هل تفرحُ بما عندک من الزخارف بعد اذ تعلم أنّها ستفنی أو تُسَرُّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد اذ کلها لم تکن عند أهل البهاء الاّ کسواد عین نَمْلَةٍ میتةٍ ؟ دعْها لأهلها ثمَّ اقبل الی مقصود العالمین)(یا مسروری به حاکم بودن بر یک وجب از زمین بعد از آنکه همه آنها مثل سیاهی چشم یک مورچه مرده نزد بهائیان است؟ رها کن آنرا برای اهل خودش پس اقبال کن به سوی مقصود عالمیان). جز حق جل جلاله احدّی بر آنچه بر این مظلوم وارد شده آگاه نه. در هر یوم ذکری در دائره سفارت کبری در آستانه اصغا میشود. سبحان الله جمیع تدابیر منحصر شده به اسبابی که سبب و علت تضییع این عبد است غافل از آنکه ذلت در سبیل الهی نفس عزتست. در ورقه اخبار این کلمات مذکور قوله: (در تقلّب

کاری بعضی از (مُنفیان)(تبعید شدگان) عکّا و تعدیّاتی که از آنان بر بعضی وارد شده ... الی آخر قوله). نزد مظاهر عدل و مطالع انصاف قصدش معلوم و مقصودش واضح. باری به انواع اذیت و ظلم و اعتساف قیام نمود. لعمر الله این مظلوم این (مُنفا)(محل تبعید) را به وطن اعلی تبدیل نمی نماید. نزد اهل بصر آنچه در سبیل الهی وارد شود عزّی است مُبین و مقامیست کبیر. از قبل گفتیم (سبحانک یا الهی لو لا البلایا فی سبیلک مِنْ أینَ یظهرُ مقامُ عاشقیک. و لو لا الرّزایا فی حبِّک بأی شیئ یثبُتُ شأنُ مشتاقیک)(مقدّسی تو ای خداوندگار من اگر بلا ها نبود در راه تو از کجا معلوم می شد مقام عاشقان تو و اگر رزایا نبود در راه محبّت تو به چه چیز ثابت می شد شأن مشتاقان تو). ذلت به مقامی رسیده که هر یوم به انتشار مفتریات مشغولند و لکن این مظلوم به صبر جمیل تمسّک جسته. ای کاش حضرت پادشاه ممالک ایران آنچه در (آستانه)(استانبول) وارد شده صورت آن را طلب فرمایند تا بر حقیقت امر آگاه شوند.(یا سلطان أقسمکَ بربّک الرحمن) (ای سلطان قسم می دهم ترا به خداوند مهربان خود) در این فقره

بنظر عدل ملاحظه فرما. (هَلْ مِنْ ذی عدلٍ یحکم الیومَ بما أنزله الله فی الکتاب و هَلْ مِنْ ذی إنصاف ینصف فیما ورد علینا من دون بینة و برهان ؟ (آیا عادلی حکم می کند امروز به آنچه که خدا نازل کرده در کتاب و آیا با انصافی انصاف می دهد آنچه را که بر ما وارد شده بدون دلیل و برهان)

یا شیخ در اطوار نفوس تفکر نما. ساکنین (مدائن)(شهر های) علم و حکمت متحیّر که آیا چه واقع شده ؟ حزب شیعه که خود را (اعلم و ازهد و اتقی)(داناتر و زاهد تر و پرهیزگارتر) از جمیع احزاب عالم می شمردند در یوم ظهور اعراض نمودند و ظلمی از آن حزب ظاهر شد که شبه نداشته و ندارد. فی الجمله تفکر لازم از اول ظهور آن حزب الی حین چه مقدار از علماء که آمدند و یک نفس از ایشان بر کیفیت ظهور آگاه نه. آیا این غفلت را سبب چه بوده ؟ (لو نذکره لتنفطر أرکانُهم)(اگر ذکر کنیم از هم می پاشد ارکان آنان). تفکر لازم بل تفکر هزار هزار (سنه)(سال) لازم. شاید به(رشحی)(قطره ای) از بحر علم فائز شوند و بیابند آنچه را که الیوم از آن غافلند (قد کنتُ ماشیاً

فی أرض الطاء مشرِق آیات ربّک سمعتُ حنینَ المنابر و مناجاتَها مع الله تبارک و تعالی نادَتْ و قالَتْ یا إلهَ العالم و سیدَ الأمم تری حالَنا و ما ورد علینا من ظلم عبادک. قد خلقتنا و أظهرتنا لذکرک و ثنائک اذاً تسمع ما یقول الغافلون علینا فی أیامک . و عزّتک ذابَتْ أکبادُنا و اضطربَتْ أرکاننا آه آه یالیت ما خلقتنا و ما أظْهَرْتنا)(همانا من در حال قدم زدن در شهر تهران محلّ طلوع آیات خداوند تو بودم. شنیدم صدای منبر ها و مناجاتهای آنان را با خداوند تبارک و تعالی که ندا می داد و میگفت : ای خداوند عالم و ای سرور امتها می بینی حال ما را و آنچه وارد شده بر ما از ستمکاری بندگان تو. همانا خلق نمودی ما را برای یاد آوری و ستایش وجود خود. حال می شنوی آنچه غافلان می گویند بر ما در روزگار تو. سوگند بر عزّت تو آب شد جگر های ما و مضطرب گردید ارکان ما. آه ای آه کاش ما را خلق نمی کردی و نمی آفریدی) قلوب مقربین از این کلمات محترق و زفرات مخلصین از آن (متصاعد)(بلند). مکرّر علمای اعلام را (لوجه الله)(بخاطر خدا) نصیحت نمودیم و به افق اعلی دعوت فرمودیم که شاید در ایام ظهور از امواج بحر بیان مقصود عالمیان قسمت برند و (بالمرّه)(کاملاً) محروم نمانند. در اکثری از الواح این نصیحت

کبری از سماء رحمت سابقه نازل. (قلنا یا معشرَ الأمراء و العلماء اسمعوا النّداءَ من افق عکّاء إنّه یرشدکم و یقرّبکم و یهدیکم الی مقام جعله الله مطلعَ الوحی و مشرق الانوار. یا أهلَ العالم قد أتی الاسمُ الأعظم من لدن مالک القِدَم و بَشَّرَ العبادَ بهذا الظهور الذی کان مکنونا فی العلم و مخزونا فی کنز العصمةِ و مرقوما من القلم الأعلی فی صحفِ الله رَبّ الأرباب. یا أهلَ الشّین أنسیتم عنایتی و رحمتی التی سبقتِ الأشیاءَ من لدی الله مالک الرقاب ؟) (فرمودیم ای گروه اُمرا و علماء بشنوید ندا را از افق عکّا براستی شما را ارشاد می کند و نزدیک می نماید و هدایت می فرماید به جایگاهی که محل طلوع وحی و مشرق انوار است ای اهل عالم همانا بیامد اسم اعظم از نزد مالک قدیم و بشارت داد بندگان را به این ظهوری که پنهان بود در علم و نگه داری می شد در گنج پاکدامنی و نوشته شده بود از قلم اعلی در صحائف خداوند ربّ الارباب. ای مردم شیراز آیا فراموش کردید عنایت و رحمت مرا که پیشی گرفته اشیاء را از نزد مالک رقاب) و در کتاب اقدس نازل (قل یا معشرَ العلماء لا تزنوا کتابَ الله بما عندکم منَ القواعد و العلوم إنّه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزَنُ ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و إنّه بنفسه لو أنتم

تعلمون. تبكى عليكم عينُ عنايتى لأنّكم ما عرفتم الذى دعوتموه فى العشى و الاشراق و فى كل أصيل و بكور. توجّهُوا يا قومُ بوجوهٍ بيضاء و قلوب نوراء الى البقعةِ المباركة الحمراء الّتى فيها تُنادِى سدْرَةُ المنتهى إنّه لا إله الاّ أنا المهيمن القيوم. يا معشرَ العلماء فى ايران هل يقدر أحدٌ منكم انْ يستنّ معى فى ميدان المكاشفة و العرفان أو يجولَ فى مضمار الحكمة و التّبيان ؟ لا و ربّى الرّحمن كل من عليها فان و هذا وجه ربّكم العزيز المحبوب. يا قوم انّا قدّرنا العلومَ لعرفانِ المعلوم و أنتم احتجبتم بها عن مشرقها الذى به ظهر كل أمرٍ مكنون . قل هذه سماء فيها كنز أمُّ الكتاب لو أنتم تعلمون. هذا لهو الذى به صاحت الصّخرةُ و نادت السّدرةُ على الطور المرتفع على الارض المباركة اَلملك لله الملك العزيز الودود. إنّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الأُمّى الى الله الابدى إنّه خير لكم عمّا كنز فى الأرض لو أنتم تفقهون. انّ الذى يؤوّلُ ما نزّل من سماء الوحى و يخرجه عن الظّاهر إنّه ممّن حرّف كلمةَ الله العليا و كان من

الأخسرين فی کتاب مبين (بفرمای: ای گروه علماء سنجش نکنید کتاب خدا را با آنچه در پيش داريد از قواعد و علوم، براستی آن ميزان حقيقی است بين خلق، بلکه بسنجيد آنچه نزد امتهاست به اين ميزان عظيم و براستی آنرا (مقايسه کنيد) با خودش اگر شما عالميد* گريست برشما چشم عنايت من زيرا براستی شما در نيافتيد وجودی را که دعا ميکرديد او را درشب و روز و در همه صبحگاهان و شامگاهان* توجه بسوی او کنيد ای قوم با وجوه نورانی و قلوب روشن بسوی بقعه مبارکه حمراء که ندا ميکند درآن سدره منتهی (حضرت بهاءالله) براستی نيست خدائی جز من پُر هيمنه قيوم. ای جمع علماء آيا قادر است احدّی از شما که بيازمايد با من در ميدان مکاشفه وعرفان، يا جولان زند در مضمارحکمت و بيان، هرگز، و قسم به خداوند رحمان همه کسانيکه روی آنند(زمين) فانی هستند و باقيست اين وجه خدای عزيز ومحبوب شما ای قوم ،ما مقدر کرديم علوم را برای آگاهی معلوم(حضرت بهاءالله) و شما محجوب شديد به آن از آورنده آن کسيکه به آن ظاهر شدهمه امور پيچيده* اگردرک ميکرديد افقی را که از آن درخشيد خورشيد کلام، کنار می گذاشتيد مردم را و آنچه در پيش دارند و اقبال می کرديد بسوی مقام ستوده (حضرت بهاءالله) بفرمای:اينست آسمانی که درآن پنهان شده امّ الکتاب اگر شما تعقّل ميکنيد* اين اوست، وجودی که به او صيحه در کشيد صخره و ندا نمود سدره بر(کوه) طور مرتفع بر ارض مبارکه "مُلک از آن خداوند سلطان عزيز ودود است* براستی ما وارد نشديم در مدارس و مطالعه نکرديم مباحث را گوش فرا دهيد آنچه را ميخواند شما را به آن اين اُمّی، بسوی خدای ابدی براستی آن بهتراست برای شما از آنچه گنج است در زمين اگر شما می فهميديد* براستی کسيکه تفسير کند آنچه را که نازل شده از آسمان وحی و خارج

کند آنرا از ظاهر آن، براستی او ازکسانیست تحریف کرده کلام خدا را و باشد از زیانکارترین در کتاب مبین.

(عند ذلک سمعنا ضجیجَ الفطرة قلنا مالی یا فطرة أسْمَعُ فی اللیالی صریخک و فی الأیام ضجیجَک و فی الاسحارِ حنینَکِ. قالت یا سیدَ العالَم الظاهرَ بالاسم الأعظم قد عقرَ الغافلون ناقتَکَ البیضاء وغرَّقوا سفینتَکَ الحمراء و أرادوا أنْ یطفئُوا نورَکَ و یستروا وجْهَ أمرک. بذلک ارتفع حنینی و حنینُ الأشیاء کلها و النّاس أکثرهم من الغافلین) (در این هنگام شنیدم شیون(فطرت)(ذات) را، فرمودیم ترا چه می شود ای ذات، می شنوم در شبها ناله ترا و در روزها شیون ترا و در سحر ها ضجّه ترا. فرمود ای آقای عالم ظاهر شده به اسم اعظم، همانا زخمی کردند غافلان (شتر ماده سفید)(اشاره به شتر حضرت رسول) ترا و غرق کردند (کشتی سرخ)(اشاره به دین و سازمان الهی بهائیت است) ترا و قصد دارند که خاموش کنند نور ترا و بپوشانند صورت دین ترا. به این خاطر ناله من بلند شد و ناله همه اشیاء و اکثر مردم غافلند) **امروز فطرت به (اذیال)**(دنباله)**کَرَم تشبّث نموده و طائف حول گشته .**

(یا شیخ احضر لتری ما لا رأتْ عیونُ الابداع و تسمعَ ما لا سمعت آذان الاختراع لعلّک تخلّص نفسَک من طین الأوهام و تتوجّه الی المقام الأعلی الذی فیه ینادی المظلومُ الملک لله

العزیز الحمید. امید آنکه بهمّت آن جناب اجنحه عباد از طین نفس و هواء مطهّر شود و قابل طیران در هواء محبّت الهی گردد پرهای به (طین)(خاک) آلوده قادر بر طیران نبوده و نیست . یشهد بذلک مظاهر العدل و الانصاف و لکن القومَ فی ریب مبین(ای شیخ حاضر شو و ببین آنچه را که چشمهای غیب ندیده اند و بشنو آنچه را که گوشهای خلق نشنیده اند که شاید به آن پاک شود وجود تو از خاک اوهام و روی گردانی به مقام اعلائی که در آن ندا سر می دهد (مظلوم)(حضرت بهاءالله) هستی از آن خداوند عزیز حمید است)

یا شیخ ازهرجهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار مینماید مع ذلک نظر به رحمت کبری جواب علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار بنور اثبات و اقرار منوّر گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله این آیات محکمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل .

(یا أیها المتوجّه الی انوار الوجه. قد أحاطت الأوهامُ سکّانَ الأرض و منعتهم عن التوجه الی افق الیقین و اشراقه و ظهوراته و أنواره. بالظّنون مُنعوا عن القیوم یتکلمون

باهوائهم و لا يشعرون. منهم من قال هل الآيات نزّلت ؟ قل إى و ربّ السّموات. هل أتتِ السّاعةُ ؟ بل قضَت و مظهرِ البينات قد جاءَت الحاقّة و أتى الحق بالحجّة و البرهان. قد برزت السّاهرة و البرية فى وجل و اضطراب. قد أتت الزّلازل و ناحت القبائل من خشية الله المقتدر الجبّار. قل الصّاخة صاحتْ و اليوم لله الواحد المختار. هل الطّامّة تمّت ؟ قل إى و ربّ الأرباب. هل القيامة قامتْ ؟ بل القيوم بملكوت الآيات. هل ترى الناس صرعى؟ بلى و ربّى العلى الأعلى. هل انقعرت الأعجاز؟ بل نسفت الجبال و مالک الصّفات. قال أين الجنّة و النّار؟ قل الأُولى لقائى و الاخرى نفسک يا أيها المشرک المرتاب . قال انّا ما نرى الميزان .قل إى و ربّى الرّحمن لا يراه الاّ أولو الأبصار. هل سقطت النّجوم؟ قل إى اذ كان القيوم فى أرض السّر فاعتبروا يا أولى الأنظار. قد ظهرت العلامات كلها اذ أخرجنا يدَ القدرة من جيب العظمة و الاقتدار. قد نادى المناد اذ أتى الميعاد و انصعق الطوريون فى تيه الوقوف من سطوة ربّک مالک الايجاد. يقول الناقور هل نفخ فى الصّور؟ قل بلى

و سلطان الظهور اذ استقرّعلى عرش اسمه الرحمن. قد أضاء الدّيجور من فجر رحمة ربّ مطلع الأنوار. قد سرَتْ نسمةُ الرَّحمن و اهتزَّت الأرواح فی قبور الأبدان. كذلک قضی الأمر من لدی الله العزيز المنّان . قال الذين غفلوا متی انفطرت السّماء ؟ قل اذ كنتم فی أجداث الغفلة و الضّلال. من الغافلين منْ يمسحُ عينيه و ينظر اليمين و الشّمال. قل قد عميتَ ليس لک اليومَ من ملاذ. منهم من قال هل حشرتِ النفوس ؟ قل إی و ربّی اذ كنتَ فی مهاد الأوهام. و منهم من قال هل نزّل الكتاب بالفطرة ؟ قل إنّها فی الحيرة اتّقوا يا أولی الألباب. و منهم من قال أ حشرتُ أعمی؟ قل بلی و راكب السحاب. قد تزينت الجنة بأوراد المعانی و سعّر السّعير من نار الفجّار. قل قد أشرق النور منأفق الظهور و أضاءَت الآفاق اذ أتی مالک يوم الميثاق. قد خسر الذين ارتابوا و ربح من أقبل بنور اليقين الی مطلع الايقان. طوبی لک يا أيها الناظر بما نزّل لک هذا اللوح الذی منه تطيرالأرواح. احفظه ثمَّ اقرأه لعمری إنّه باب رحمة ربّک طوبی لمن يقرؤه فی العشی و الاشراق)(ای متوجه به انوار

لقا همانا احاطه کرده است خیالات بر ساکنین زمین و ممانعت کرده آنها را از توجّه بر افق یقین و درخشش آن و ظهورات و انوار آن، تصورات آنها را مانع کرده اند از (قیّوم)(حضرت بهاءالله) **سخن می گویند از روی هوا و بی شعورند. یکی از آنان می گوید آیا آیات بر من نازل می شود؟بگو آری قسم بر خداوند آسمانها. و آیا آمد قیامت؟ بلکه گذشت و مظهر بیّنات همانا آورد رستاخیز را و آمد حقیقت با حجّت و برهان. همانا بارز گشت (ساهره)**(ارض قیامت) **و انسانها در وحشت اند و بی قرار. همانا زلزله ها واقع شدند و قبائل نوحه نمودند از بیم خداوند مقتدر جبّار. بگو غریو بلند صدا در داد و امروز روز خداوند مختار است. می گوید آیا واقعه بزرگ به انجام رسید بگو آری قسم به خداوند ربّ الارباب و آیا قیامت برخواست؟ بلکه قیّوم به ملکوت آیاتست. آیا می بینی مردمان را بیهوش افتاده اند؟ بلی قسم به خداوند علی ابها.و آیا تنه درختان از ریشه کنده شده اند؟ بلکه کوهها از جا در آمده اند قسم به مالک صفات. میگوید کجاست بهشت و جهنم؟ بگو اولی دیدار من است و دیگری وجود خود توست ای مشرک مرتاب! می گوید ما ندیدیم میزان را، بگو بلی قسم به خداوند رحمن نمی بینند آنرا مگر صاحبان بصیرت! می گوید آیا ستارگان افتادند؟ بگو بلی زمانی که (قیّوم در ارض سرّ بود)**(اشاره به شهر ادرنه و افتادن ستارگان در سال ١٨٦٦ ضمیمه جلد دوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله)**عبرت بگیرید ای صاحب نظران همانا ظاهر شد همه علامات چون در آوردیم دست قدرت را از قمیص عظمت و اقتدارهمانا در داد منادی ندا را که فرا رسید میعاد و (بیهوش گردیدند اهل طور با توقف در دشت تیه)**(استعاره به گم شدن قوم موسی در دشت تیه) **از سطوت ربّ مالک آفرینش تو. می گوید (ناقور)**(شیپور) **آیا در صور دمیده شد؟ بگو بلی چون که سلطان ظهور**

مستقر بر اسم رحمان خویش گشت تاریکی نور یافت از فجر رحمت خداوند تو، محلّ طلوع انوار همانا وزید نسیم رحمان و به اهتزاز در آمد ارواح در قبور جسم ها. اینچنین جاری گشت امر از نزد خداوند عزیز منّان. می گویند کسانی که کافر شده اند کی آسمان از هم پاشید؟بگو وقتی که شما بودید در گورهای غفلت و گمراهی از مشرکینی که نمی مالند چشمان خود را و نگاه به چپ و راست خود نمی کنند. بگو کور شده اند برای توامروز. یاوری از بین آنان وجود ندارد. آنکه می گوید آیا نفوس محشور شدند؟ بگو آری قسم بخداوند چون شما در رختخواب غفلت بودید. کسی می گوید آیا کتاب از روی فطرت نازل میشود؟ بگو براستی آن در حیرت است از خدا بترسید ای صاحبان عقل. ویکی از آنان می پرسدآیا من کور محشور شده ام؟ بگو بلی سوار کار بر ابر همانا مزیّن نموده بهشت را با گلهای سرخ و فروزان گردیده جهنم از آتش فاجران. بگو همانا درخشید نور از افق ظهور و نورانی نمود همه افق ها را چون بیامد مالک روز میثاق. همانا ضرر دیدند کسانی که مرتاب شدند و سود یافتندآنان که اقبال کردند به نور یقین بسوی محل طلوع یقین و خوشا بحال تو ای ناظر، به اینکه نازل گردیده برای تو این لوحی که از آن به پرواز در آمدند ارواح. حفظ نما آنرا و قرائت کن سوگند بر خویشتن که آن درِ رحمت خداوند توست. خوشا بر کسی که بخواند آنرا در شب و روز)(این بیانات در لوح اشراقات نیز آمده است)

(إنّا نسمع ذکرک فی هذا الأمرالذی منه اندکّ جبل العلم و زلت الأقدام. البهاء علیک و علی کل مقبل أقبل الی العزیز الوهّاب قد انتهی و ما تمَّ اصبر انَّ ربّک هو الصبّار. هذه آیاتٌ أنزلناها

من قبل فی أوّل ورودنا فی سجن عکّاء و أرسلناها الیک لتعرف ما نطقت به ألسنتُهم الکذبة اذ أتی الأمر بقدرة و سلطان. قد تزعزع بنیان الظنون و انفطرت سماء الأوهام و القوم فی مریة و شقاق. قد أنکروا حجّةَ الله و برهانَه بعد اذ أتی من أفق الاقتدار بملکوت الآیات. ترکوا ما أُمروا به و ارتکبوا ما مُنعوا عنه فی الکتاب. وضعوا الههم أخذوا أهواءَهم ألا إنّهم فی غفلة و ضلال. یقرءون الآیات و ینکرونها. یرون البینات و یعرضون عنها. ألا إنّهم فی ریب عجاب)(ما ذکر ترا شنیدیم در این امری که از آن درهم پاشید کوه علم و گامها متزلزل شد. بهاء بر اهل بهاء، کسانیکه پیش رفتند بسوی عزیز وهّاب. همانا لوح در آخررسید و گفتگو ناتمام ماند. شکیبا باش براستی خداوند تو بسیار صبور است. این است آیاتی که در قبل نازل کردیم آنرا، یعنی در هنگام ورود به زندان عکّا و فرستادیم آنرا بسوی تو که بدانی آنچه را ناطق شد به آن لسانهای کاذب. چون بیامد خداوند بقدرت و تسلّط از هم گسیخت بنیان ظنون و تکه پاره شد آسمان اوهام. و مردم در شک اند و در دو دستگی، همانا انکار کردند حجت خداوند و برهان او را بعد از آنکه ظاهر شد از افق اقتدار به ملکوت آیات، رها کردند آنچه را که امر شدند به آن و مرتکب گشتند به آنچه از آن منع شده بودند در کتاب. خدای خود را ساختند و هوای خود را اخذ نمودند، هلا براستی آنان در غفلت و

گمراهی هستند، آیات را می خوانند و انکار می کنند، دلایل را می بینند و ازآن دوری می جویند. هلا آنانند در شکی عجیب.)

(انّا وصّینا أولیائنا بتقوی الله الذی کان مطلعَ الأعمال و الأخلاق. إنّه قائد جنود العدل فی مدینة البهاء. طوبی لمن دخل فی ظلّ رایته النوراء و تمسّک به إنّه من أصحاب السَّفینة الحمراءالّتی نزّل ذکرها فی قیوم الأسماء. قل یا حزبَ الله زینواهیاکلکم بطراز الأمانة و الدّیانة ثمَّ انصروا ربّکم بجنود الأعمال و الأخلاق. انّا منعناکم عن الفساد و الجدال فی کتبی و صحفی و زبری و ألواحی و ما أردنا بذلک الاّ عُلوّکم و سموّکم. تشهدبذلک السماءُ و أنجمها و الشمس و اشراقها و الأشجار و أوراقها و البحار و أمواجها و الأرض و کنوزُها نسأل الله أن یمدّ أولیاءَه و یؤیدهم علی ما ینبغی لهم فی هذا المقام المبارک العزیز البدیع)(ما توصیه می کنیم اولیای خود را به پرهیزگاری ازخدا که سرلوحه اعمال است و اخلاق که براستی سردار لشکریان عدل است در شهر بهاء. خوشا برآنکه داخل در زیر سایه لوای نورانی آن قرار گرفت و به آن تمسّک جست. براستی او از اصحاب کشتی سرخی است که نازل شد ذکر آن در (قیّوم الاسماء)(کتاب حضرت باب). بگوای حزب خداوند آرایش دهید وجود خود را به لباس امانت و دیانت، سپس یاری دهید خداوند خود را به لشکریان اعمال و

اخلاق. ما ممنوع کردیم شما را از فساد و جدال در کتابها و صحائف و زبورها والواح خود و میلی نداشتم در آن مگر به تعالی و برتری شما، براین گواهی می دهد آسمان و ستارگان و خورشید و نور آن و درختان و برگهای آنها و دریاها و امواج آنان و زمین و گنجهای آن. ما مسئلت می جوئیم از خداوند که مدد فرماید اولیاء خود را و تائید بخشد آنان را برآنچه شایسته برای آنهاست در این مقام مبارک عزیز بدیع)

(الی ان قلنا فی لوح آخر یا أیها النّاظر الی الوجه، وصِّ العبادَ بتقوی الله تالله هو القائد الأوّل فی عساکر ربّک و جنودُه الأخلاقُ المرضیة و الأعمالُ الطیبة و بها فُتِحَتْ فی الأعصارِ و القرون مدائنُ الأفئدة و القلوب وَ نصبَت راياتُ النصر و الظفر علی أعلی الأعلام . انّا نذکر لک الأمانةَ و مقامَها عند الله ربّک ربِّ العرش العظیم)(تا آنجا که میگوئیم ای ناظر بر وجه، وصیّت کن بندگان را به پرهیزگاری از خدا، قسم بخدا که آن رئیس اول در لشکریان خداوند توست و سپاهیان آن اخلاق پسندیده و اعمال نیکوست و به آن فتح گردیده در اعصار و قرون شهرهای افئده و قلوب و نصب شده پرچم های نصرت و پیروزی بر بالاترین اعلام. ما بر تو ذکر کردیم امانت و مقام آنرا در پیشگاه خداوندگار تو ربّ عرش عظیم)**(انّا قصدنا یوماً من الأیام جزیرتَنا الخضراء و لمّا وردنا رأینا أنهارَها جاریة و أشجارَها ملتفة و**

كانت الشمس تلعب فی خلال الأشجار. اذاً توجّهنا الی الیمین رأینا ما لا یتحرّک القلمُ علی ذکره و ذکرِ ما شهدت عینُ (مولی الوری)(حضرت عبدالبهاء) فی ذاک المقام الألطف الأشرف المبارک الأعلی. ثمّ أقبلنا الی الیسار شاهدنا طلعةً من طلعات الفردوس الأعلی قائمةً علی عمود من النور و نادت بأعلی النّداء : یا ملأ الأرض و السماء انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحق أنا الأمانة و ظهورها و حسنها و اجر لِمَن تمسّک بها و عرف شأنَها و مقامَها و تشبّث بذیلها.انا الزینة الکبری لأهل البهاء و طرازُ العزّ لمن فی ملکوت الانشاء و أنا السبب الأعظم لثروة العالم و أفق الاطمینان لأهل الامکان. کذلک أنزلنا لک ما یقرب العبادَ الی مالک الایجاد) (ما دونفر روزی قصد جزیره خضراء خود را کردیم و چون وارد شدیم مشاهده نمودیم رودخانه های روان و درختان باشکوه را و خورشید را که در لابلای درختان بازی می کرد. توجه نمودیم به سمت راست، دیدیم آنچه را که قلم قادر نبود به حرکت بر ذکر آن و ذکر آنچه را که مشاهده نمود (مولی الوری)(حضرت عبدالبهاء) در آن مقام پر لطافت مبارک شریف اعلی. روی بر گرداندیم روی خود را به سمت چپ، دیدیم طلعتی را از طلعات بهشت اعلی که جای گرفته بر ستونی از نور و ندا می دهد به ندائی بلند: ای اهل زمین و آسمان، بنگرید زیبائی مرا و نور و ظهور

و درخشندگی مرا، سوگند بر خداوند حقیقی من امانت هستم و ظهور و نیکوئی آن و پاداش می گیرد کسی که تمسّک به آن نماید و بشناسد مقام آنرا و شأن آنرا و تشبّث نماید به دامن آن. منم زینت بزرگ برای اهل بهاء و روپوش عزت برای ملکوت انشاء و منم سبب اعظم برای ثروت عالم و افق اطمینان برای اهل امکان. اینچنین نازل نمودیم برای توآنچه را که مقرب می نماید بندگان را بسوی مالک آفرینش)(در لوح اشراقات این بیان نازل شده)

این مظلوم (لازال)(همیشه) اهل عالم را (بما یرفعهم و یقرّبهم) (به آنچه آنها را بلند کرده و مقرّب می گرداند) دعوت نموده و از افق اعلی اشراق نموده آنچه که از برای احدی مجال توقّف و اعراض و اعتراض نمانده و لکن غافلین را نفعی نبخشیده و(لا یزیدهم الاّ خسارا)(بزرگ نمی گرداند بر آنان مگر زیان را).

یا شیخ باید علما با حضرت سلطان أیده الله متّحد شوند و در لیالی و ایام بما یرتفع به شأن الدولة و الملة تمسّک نمایند. این حزب به تمام همّت به تهذیب نفوس و اصلاح امور متشبّث و مشغولند. (یشهد بذلک ما نزّل من القلم الأعلی فی هذا اللّوح المبین)(گواه است به آن آنچه از قلم اعلی نازل شده در این لوح واضح). چه بسا از امور که سهل و آسان بنظر می‌آید و لکن اکثری از آن

غافل و به اموری که سبب تضییع ایامست مشغول. در (آستانه)(استانبول) یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکری بمیان آمد ذکر نمودند که (السن متعدّده)(زبانهای مختلف) آموختهاند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نمودهاید. باید مثل آن جناب و سائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از (السُن) (زبانها) مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند در این صورت دارای دو لسان میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند. اگر بآنچه ذکر شد تمسّک جویند جمیع ارض قطعه واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند. در حضور قبول فرمودند و بسیار هم اظهار فرح و مسرّت کردند و بعد به ایشان ذکر شد که این فقره را به وکلاء و وزرای دولت برسانند تا حکمش در ممالک جاری گردد و بعد مکرّر تشریف آوردند و از این فقره ذکری ننمودند

و حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتحاد اهل عالم و اتّفاق بوده. امید آنکه دولت ایران بآن تمسّک فرماید و اجرا دارد. حال **(خط بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده)**(شاید منظور زبان اسپرانتو باشد) اگر طالب باشند ارسال شود. مقصود آنکه کل تمسک نمایند به اموری که از زحمت و مشقت بکاهد و ایام در آنچه سزاوار است صرف شود و به انتها رسد **(انّ الله هو المؤید العلیم و المدبّر الخبیر)**(براستی خدا، او قبول کننده دانا و تدبیر کننده با خبر است) ان شاء الله ایران مزیّن گردد و فائز شود به آنچه که الی حین از آن محروم بوده. قل یا سلطان همّت فرما تا جمیع اهل عالم بتجلیات انوار نیّر عدل آن حضرت منوّر گردند. این مظلوم جز به امانت و صدق و صفا و امور نافعه به امری ناظر نبوده و نیست. او را از خائنین مشمرید.(سُبحانکَ یا الهی و سیدی و سندی أید حَضْرَةَ السّلطان علی اجراء أوامرک و أحکامِک و اظهار عدلک بین عبادِک . انّک أنت الفَضّال الفیاض المقتدر القدیر. قَد أتی أمرُ الله بالفضل طوبی للعاملین و طوبی للعارفین و طوبی لمن تمسّک بالحق منقطعاً عمّن فی

السموات و الأرضين)(مقدّسی تو ای خداوند من وآقای من و مدرک من، تأئید نما حضرت سلطان را به اجرای اوامر و احکام تو و اظهار عدالت در بین بندگان تو. براستی توئی بسیار فضل کننده فیض دهنده مقتدر قدیر. همانا بیامد فرمان دین خدا به فضل. خوشا بر فهمیدگان و خوشا بر کسی متمسّک بر حق شد، منقطع از آنچه در آسمانها و زمین هاست)

یا شیخ قصد شاطئ بحر اعظم فرما (ثمّ ادخل فی السفینة الحمراء التی قدّرها الله لأهل البهاء فی (قیوم الأسماء)(کتاب حضرت باب) **و إنّها تمرّ علی البرّ و البحر مَنْ دخل فیها نجی و مَنْ أعرض هلک. اذا دخلتَ و فزتَ ولّ وجهَک شَطر کعبةِ الله المهیمن القیوم و قل : اللهمّ انّی أسألک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی. اذاً تفتَحُ علی وجهک أبوابُ الملکوت و تری ما لا رأت العیون و تسمع ما لا سمِعتِ الآذان. انّ المظلومَ یعظک کما وعظک و ما أراد لک الاّ الدخولَ فی بحر أحدیة الله ربِّ العالمین. هذا یوم فیه تنادی کل الأشیاء و تبشّر الناسَ بهذا الظهور الذی به ظهر ما کان مکنونا مخزونا فی علم الله العزیز الحمید)**(سپس داخل شو در کشتی سرخی که مقدّر کرد خدا برای اهل بهاء در **(کتاب قیّوم الاسماء)**(از آثار اولیه حضرت باب) و براستی آن سِیر می

کند بر خشکی و دریا. آنکه داخل آن شد نجات یافت و آنکه دوری گزید هلاک گردید. چون داخل شدی و فائز گشتی روی گردان صورت خود را به سوی کعبه خداوند مهیمن قیّوم و بگو: بارالها من درخواست می کنم از بهاء تو به بالاترین درجه آن و همه بهاء تو بهی است. پس باز می گردد به روی تو ابواب ملکوت و می بینی آنچه را که ندیده است چشمها و می شنوی آنچه را که نشنیده است گوشها. براستی مظلوم ترا موعظه می نماید چنانکه موعظه نمود و نمی خواهد برای تو مگر داخل شدن در دریای احدیّت خداوند ربّ العالمین. این است روزی که در آن ندا می دهند همه اشیاء و بشارت می دهند مردم را به این ظهوری که به آن ظاهر شد آنچه که پنهان و ذخیره شده بود در علم خداوند عزیز حمید)

یا شیخ (تغرّدات حمامات)(نغمه های بلبلان) **بیان را بر (افنان)** (شاخه ها)**سدره عرفان اصغاء نمودی.حال تغنیات طیور حکمت را که در جنت علیا مرتفع است بشنو (إنّه یعرّفک ما کنتَ غافلا عنه. اسمع ما نطق به لسانُ القوّة و القدرة فی کتب الله مقصود العارفین. فی هذا الحین ارتفع النّداءُ من سدرة المنتهی فی قطب الفردوس الأعلی و أمرنی بأن أذکرَ لجنابک ما نزل فی الزّبر و الألواح و ما نطق به مبشّری الذی فدی بنفسه لهذا النّبأ العظیم و الصراط المستقیم قال و قوله الحق)**(او می آموزاند ترا آنچه را که ازآن غافل بودی بشنو آنچه را که سخن گفت لسان قوّت و قدرت در کتابهای خداوند مقصود عارفان. در این وقت برخاست ندا از سدره منتهی در

قطب فردوس اعلی و امر نمود مرا باینکه ذکر کنم بر تو آنچه را که نازل شده در زُبر و الواح و آنچه را که نطق نمود به آن (مّبّشر)(حضرت باب) من که فدا نمود وجود خود را برای این نباء عظیم و صراط مستقیم. فرمود فرمایش حق را)(و قد کتبتُ جوهرة فی ذکره و هو أنّه لا (یشار)(این کلمه به صورت یستشار در الواح دیگر حضرت بهاء الله و آثار حضرت ولی امر الله آمده است) **باشارتی و لا بما ذکر فی البیان)(و براستی نوشتم جوهر کلام را در ذکر او و او براستی اشاره نمی شود به اشاره من و نه به آنچه در بیان است)**(لوح ملا باقر در کتاب کشف الغطاء و مجموعه شماره ۲۱ ادوارد براون)

(الی قوله عزّ و جلّ فی ذکر هذا الظهور الأعظم و النّبأ العظیم) (تا آخر فرمایش عزوّجل او در ذکر این ظهور اعظم و خبر عظیم)**(إنّه أجلّ و أعلی من أن یکون معروفاً بدونه أو مستشیراً باشارة خلقه و إنّنی أنا أوّل عبد قد آمنت به و بآیاته و أخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی و عزّته هو الحق لا إله الاّ هو کل بأمره قائمون انتهی)**(لوح ملا باقر حرف حی)**(او اجلّ و بالاتر از آن است که شناخته شود به غیر خود و یا اشاره شود با اشاره مخلوقات خود و من براستی اول بنده ای هستم که به او و آیات او ایمان آورده ام و بر گرفته ام از میوه های باغهای بهشت عرفان او باغهای کلمات او را. آری قسم به عزّت او که او حق است و نیست خدائی بجز او، همه بر امر او قائم هستند. انتها)**

(حمامه)(کبوتر) **حقیقی بر(اغصان سدره)**(شاخه های درخت) **الهی به این کلمات (تغنّی)**(نغمه سرود) **فرموده طوبی از برای نفسیکه به (اصغای)**(شنیدن) **آن فائز شد و از بحور بیان الهی که در هر کلمه مستور اخذ نمود و آشامید. و همچنین در مقام دیگر ندای بیان از اعلی الاغصان مرتفع. قوله تبارک و تعالی (و فی سنة التّسع انتم کل خیر تدرکون) (در سال نُهم شما بر کلّ خیر آگاه می شوید)** (کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم) **و در مقام دیگر میفرماید (و فی سنة التّسع أنتم بلقاء الله ترزقون)(و در سال نُهم شما به دیدار خدا مرزوق می شوید)**(نتیجة البیان فی ظهور من یظهره الله ص ٢٤)(کشف الغطاء ص٣١٠) **انتهی.**

توضیح: کتاب بیان فارسی به ٩ واحد تنظیم شده که باب نهم ١٠ باب بیشتر ندارد. مجموعه این دو رقم عدد ١٩ می شود که سال ظهور علنی حضرت بهاءالله است در حالیکه عدد ٩ سال ظهور مخفی آنحضرت می باشد.

این نغمات که از طیور مدائن عرفان ظاهر گشته مطابق است (بما أنزله الرحمن فی الفرقان طوبی للمتبصرین و طوبی للفائزین)(مطابق است با آنچه خدا در در قران نازل کرده. خوشا بر اهل بصیرت و خوشا بر فائزان). یا شیخ لعمر الله فرات رحمت جاری و بحر

بیان موّاج و شمس ظهور مشرق و مُنیر به قلب فارغ و (صدر منشرح)(سینه چاک شده) **و لسان صدق مبین این کلمات عالیات که از مبشّر یعنی نقطه اولی ظاهر شده قرائت نما. (قوله عزَّ بیانه مخاطبا لحضرة العظیم)**(فرمایش پُر عزّت او در خطاب به حضرت عظیم (علی ترشیزی)**(هذا ما قد وعدناک قبل حین الذی أجبناک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذاً قل فتبارک الله أحسن المبدعین. قل هو نبأ لم یحطّ بعلمه أحدٌ الاّ الله و لکن أنتم یومئذ لا تعلمون)**(این است آنچه قبل وعده داده بودیم ترا در وقتی که پذیرفتیم ترا. صبر کن تا انقضای دین بیان ۹ سال، پس آنوقت بگو فتبارک الله بهترین نو آورندگان)(نتیجة البیان فی ظهور من یظهره الله ص ۲۹)(کتاب پنج شأن در ذیل بسم الله الاجمل، شأن اول) **انتهی. و در (سنه تسع)**(سال نهم) **این ظهور اعظم از مشرق اراده الهی مُشرق و لائح.(لا ینکره الاّ کل غافل مریب نسأل الله أن یؤیدَ عبادَه علی الرّجوع الیه و الاستغفار عمّا عملوا به فی الحیاة الباطلة إنّه هو التّوّاب الغفور الرحیم)**(منکر آن نیست مگر هر غافل مشکوک. در خواست می کنیم از خدا که قبول فرماید بندگان خود را بر بازگشت بسوی خود و طلب مغفرت بر آنچه عمل کردند در این زندگی باطل. براستی او توبه پذیر بخشنده مهربان است) **و در**

مقام دیگر میفرماید (أنّنی أنا أوّل عبدٍ قد آمنتُ به و بآیاته) (براستی من اوّلین بنده ای هستم که همانا ایمان آوردم به او و به آیات او) (لوح ملا باقر در کتاب کشف الغطاء و مجموعه شماره ۲۱ ادوارد براون) **انتهی. و همچنین در بیان فارسی میفرماید (إنّه هو الذی ینطق فی کل شأن انّنی أنا الله)(آنکه ناطق است در همه شئون براستی منم من خداوند)** (باب اول از واحد اول کتاب بیان فارسی) **الی آخر بیانه جلّ و عزّ. و مقصود از ذکر ربوبیت و الوهیت از قبل ذکر شد (قد خرقنا الأحجابَ و أظهرنا ما یقرّب النّاسَ الی الله مالک الرّقاب . طوبی لمن فاز بالعدل و الانصاف فی هذا الفضل الذی أحاط من فی السموات و الأرضین أمراً من لدی الله ربّ العالمین) (همانا کنار گذاشتیم پرده ها را و آشکار کردیم آنچه که نزدیک می کند بندگان را به خداوند مالک الرقاب. خوشا بر کسی که فائز بر عدل و انصاف شد در این فضلی که احاطه کرده است آسمانها و زمین ها را، دینی که از نزد خداوند ربّ العالمین است)**

یا شیخ نغمات انجیل را به (أُذن)(گوشها) انصاف بشنو قوله عزَّ بیانه که از (بعد)(آینده) اخبار میفرماید (و أمّا ذلک الیوم و تلک السّاعة فلا یعلم بهما احدٌ و لا الملائکة الذین فی السماء و لا الابن الاّ الأب)(امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حَتَّی

ملائکه آسمان و پسر جز پدر) (انجیل متّی ٢٤:٣٦) **و مقصود از (أب)**(پدر) **در این مقام حق جلّ جلاله است و اوست مربّی حقیقی و معلم معنوی. یوئیل میفرماید (لأنَّ یومَ الرَّبِّ عظیم و مخوف جدّا فمن یطیقه)**(براستی روز خداوند عظیم است و جداً ترسناک. چه کسی طاقت آنرا دارد)(یوئیل ٢:١١) **اوّل در بیان جلیل مرقوم در انجیل میفرماید (احدی بحین ظهور آگاه نه لم یحط به الاّ الله العلیم الخبیر)**(انجیل مرقس ١٣:٣٢) **و در ثانی عظمتِ ظهور را ذکر مینماید. و همچنین در فرقان میفرماید(عَمَّ یتَساءَلون* عن النّبأ العظیم)** (در باره چه چیز از هم سؤال می کنند در باره این خبر بزرگ) (النباء آیات ١-٢) **اینست آن (نبائی)**(خبری) **که عظمتش در اکثری از کتب قبل و بعد مذکور. اینست آن نبأئی که (ارتعدتْ به فرائصُ العالم الاّ من شاءَ الله الحافظُ الناصر المعین)**(به لرزه در آورد اعضای عالم را مگرآنکه را که خداوند خواست حافظ و ناصر و مُعین باشد) **چنآنچه به ابصار ظاهره مشاهده شد که جمیع عباد و (من فی البلاد)**(اهالی شهر ها) **منقلب و متحیر گشتند الاّ من شاء الله .**

یا شیخ امر عظیم است و نبأ عظیم. به صبر و سکون در آیات (باهرات)(واضحات) و کلمات عالیات و (ما ظهرَ فی هذه الأیام) (آنچه ظاهر نمود در این ایام) تفکر نما شاید اسرار مکنونه در کتب را بیابی و بر هدایت عباد همّت نمائی. ندای ارمیا را به سمع حقیقی بشنو میفرماید (آه لأنّ ذلک الیوم عظیم و لیس مثله)(آه بدرستی که آنروز عظیم است و مانندی ندارد)(سفر ارمیا٣٠:٧) اگر آن جناب به انصاف نظر نمایند بر عظمت یوم آگاه شوند. (إسمعْ نداءَ هذا الناصح العلیم و لا تجعل نفسَکَ محرومة عن الرحمة التی سبقت الوجودَ من الغیب و الشهود)(بشنو ندای این ناصح علیم را و وجود خود را محروم نکن از رحمتی که سبقت گرفته بر غیب و شهود). نغمه حضرت داود را بشنو میفرماید (مَنْ یقودنی الی المدینةِ المحصَّنة)(مزامیر ١٠٨:١٠) (چه کسی مرا به شهر محصور می آورد) مدینه محصّنه عکّا است که سجن اعظم نامیده شده و دارای (حصن)(دیوار) و قلعه محکم است.

یا شیخ (اقرأ ما نطق به اشعیا فی کتابه)(بخوان آنچه را که اشعیاء در کتاب خود سخن گفت) قوله (علی جبل عال اصعدی یا مبشّرةَ

صهیون ارفعی صَوْتَکِ بقوّة یا مبشّرة أورشلیم ارفعی لا تخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهک هو ذا السیدالرّبّ بقوَّة یأتی وذراعه تحکم له)(بر کوه بلند بالا برو ای صهیون بشارت دهنده بلند نما صوت خود را به قوّت ای اورشلیم بشارت دهنده مترس و بگو به شهر های یهودا او آن خداوند شماست. او آن سیّد ربّ است با توانائی می آید و دستان او برایش حکومت می نمایند)(سفرالاشعیاء ٤٠:٩)(کلمه سیّد ربّ یعنی آقای ربّ و ربّ به فرموده حضرت باب مجموع ابجدی کلمات علی محمد اسم آنوجود مقدس است و سیّد او حضرت بهاءالله است که در کتاب قیّوم الاسماء حضرت باب از آنحضرت به سیّد اکبر نام می برد) **امروز جمیع علامات نمودار مدینه بزرگی از آسمان نازل شده و (صهیون)**(نام کوه) از ظهور حق (مهتَزّ) (در اهتزاز) **و مسرور، چه که نداء الله را از کل جهات اصغا نموده. امروز اورشلیم به بشارت جدید فائز چه که (مقام جُمَیز)**(بجای درخت انجیر) **سرو آزاد ایستاده. اورشلیم محل زیارت جمیع احزاب عالم است و به قدس نامیده شده و آن و صهیون و فلسطین جمیع در این اراضی واقع. اینست که میفرماید (طوبی لمن هاجر الی عکّاء)**(خوشا بر کسی که به عکّا مهاجرت کرد).

عاموص میفرماید (انَّ الرَّبَّ یزَمْجِرُ من صهیونَ و یأتی صوته

من أورشليم فتتوح مراعی الرّعاة و ييبس رأس الكرمل)(خداوند از صهيون نعره می زند و آواز خود را از اورشليم بلند می كند و مرتع های شبانان ماتم می گيرند و قلّه كرمل خشک می گردد) (عاموس ۲:۱) **و كَرمل در كتاب الهی به (كوم)**(تپه) **الله و (كَرْم)**(تاكستان) **الله ناميده شده. كوم تپه را ميگويند و اين مقاميست كه در اين ايام از فضل (دارای ظهور)**(حضرت بهاءالله)**(خباء مجد)**(خيمه های با شكوه) **برآن مرتفع گشته. طوبى للواردين و طوبى للمقبلين. و همچنين ميفرمايد(يأتی إلهُنا و لا يصمت)**(می آيد خداوند ما و ساكت نخواهد بود) (مزامير۳:۵۰). **يا شيخ در اين بيان مقصود عالميان كه به عاموص فرموده تفكّر نما قوله (فاستعِدّ للقاء الهک يا اسرائيل فانَّه هو ذا الذی صنع الجبال و خلقَ الريحَ و أخبر الانسانَ ما هو فكره الذی يجعل الفجر ظلاماً و يمشی على مشارف الأرض يهْوَه إله الجنودِ اسْمُه)**(پس آماده شو برای ديدار خدای خود ای اسرائيل. اوست آنكه سازنده كوهها و آفريننده باد است و انسان را از فكر خود با خبر می كند. آنكه طلوع را به غروب تبديل می كند و (بر بلنديهای زمين گام بر ميدارد)(اشاره به تبعيد حضرت بهاءالله از طريق كوههای زاگرس است)، نام او يهوه ربّ الجنود است)(عاموس ٤:١٢) **ميفرمايد فجر**

را تاریک مینماید مقصود آنکه اگر در حین ظهور مُکّلم طور، نفسی خود را صبح صادق داند بقوَّت و قدرت الهی تاریک میشود. (صبح کاذبست و خود را صادق میداند)(منظور یحیای صبح ازل دشمن صلبی حضرت بهاء الله است) (ویل له و ویل لمن اتَّبعه من دون بینةٍ من الله ربّ العالمین)(وای بر او و وای بر کسی که پیرو اوست بدون دلیل از سمت خداوند ربّ عالمیان) اشعیاء میفرماید (یسمو الرَّبُّ وحده فی ذلک الیوم)(در آن روز تنها خداوند تجلیل می شود)(اشعیاء ۲:۱۷) و در عظمت ظهور میفرماید (ادخلْ الی الصّخرة و اختبئ فی التراب من أمامِ هیبة الرَّب و من بهاء عظمته)(داخل در صخره شو و پنهان در خاک در مقابل هیبت خداوند و بهاء عظمت او) (اشعیاء ۲:۱۰) و در مقام دیگر میفرماید (تفرح البرّیة و الأرضُ الیابِسة و یبتهجُ القفرُ و یزهِرُ کالنرْجس یزهِرُ أزهاراً و یبتهج ابتهاجاً و یرَنِّمُ یدفع الیه مجدُ لبنان بهاءُ کرمل و شارون هم یرون مجدَ الرَّب بهاءَ الهنا)(شادی می نماید بیابان و (سرزمین خشک)(شهر عکّا) صحرا به ابتهاج در آمده و گل می دهد همانند نرگس شکوفان خواهد شد)(اشاره به ورود حضرت بهاءالله به شهر عکّا است که به طرز معجزه آسائی مقرون با باز شدن کانال سوئز بود که در نتیجه آن آب و هوای آن شهر تغییر اساسی کرد و امروز

سبز و خرّم است) و باز می گردد شکوه لبنان و شوکت کوه کرمل و شارون و آنان مشاهده می کنند شکوه خداوند بهاء خداوند ما را) (اشعیاء ۱:۳۵) **انتهی.**
این فقرات احتیاج به تفسیر ندارد به مثابه آفتاب مُشرق و ظاهر و به مثابه نور ساطع و (لامع) (نورانی). **هر منصفی از عَرف این بیان به حدیقه عرفان راه یابد و فائز شود به آنچه اکثر اهل عالم از آن محجوب و ممنوعند. (قل اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا شبهات الناعقین الذین نقضوا عهد الله و میثاقَه و أنکروا رحمته التی سَبَقَت من فی السموات و الأرضین)**(بگواز خدا بترسید ای قوم و پیروی نکنید حیله های گردنکشان را که شکستند عهد خداوند و قرارداد او را و منکر شدند رحمت او را که پیشی گرفته اهل آسمانها و زمین ها را). **وهمچنین میفرماید (قولوا لخائفی القلوبِ تَشَدَّدوا لا تخافوا هو ذا الهکم.)**(بگو بر دلهای هراسان قوی باشید و نترسید، او همان خداوندگار شماست)(اشعیاء ٤:٣٥) **انتهی. این آیه مبارکه دلیل است بر عظمت ظهور و عظمت امر چه که نفخه صور عالم را مضطرب مینماید زلزله و خوف کل را احاطه میکند طوبی از برای نفسیکه به نور توکل و انقطاع منوّر گشت شدائد آن یوم او را منع نکند و نترساند. (کذلک نطق لسان البیان أمراً**

من لدی الرحمن إنّه هو المقتدر القوی الغالب القدير)(اينچنين ناطق شد لسان بيان، دينی از سمت خداوند سبحان براستی او مقتدر قوی غالب قدير است). **حال از برای صاحبان (آذان و ابصار)**(گوشها و چشمها) **واجب که در اين کلمات عاليات که در هر يک بحور معانی و بيان مستور تفکر نمايند (لعل)**(شايد) **بيان مالک اديان، عباد خود را به کمال روح و ريحان بمقصد اقصی و ذروه عليا که مطلع افق اين نداست فائز فرمايد .**

يا شيخ اگر نفحات بيان را اقلّ از (سمّ ابره)(به اندازه سر سوزن) **بيابی عالم و عالميان را بگذاری و به انوار وجه حضرت مقصود توجّه نمائی. باری در کلمات (حضرت روح)**(عيسی) **معانی (لا تُحصی)**(بی شمار) **مستور ذکر امور کثيره فرموده و لکن نظر به عدم وجود سامعين و ناظرين اکثری را ستر نموده چنآنچه ميفرمايد (و لکن لا تستطيعون أن تحتملوا الآن)**(لکن الان طاقت تحمل آنها را نداريد). (انجيل يوحنا١٢:١٦). **آن مطلع وحی ميفرمايد در آن يوم اخبار بعد را حضرت موعود ذکر ميفرمايد چنآنچه در کتاب اقدس و الواح حضرات ملوک و لوح رئيس**

و لوح فؤاد از قلم اعلى اكثر امورى كه در ارض واقع از قبل جارى و نازل گشته .

در كتاب اقدس نازل : (يا أرضَ الطاء لا تحزنى من شيئ قد جَعَلَكِ الله مَطلعَ فرح العالمين. لو يشاء يبارك سريرَكِ بالذى يحكم بالعدل و يجمع أغنامَ الله الّتى تفرّقت من الذّئاب. إنّه يواجه أهلَ البهاءِ بالفرح و الانبساط. ألا إنّه من جوهر الخلق لدى الحق عليه بهاء الله و بهاء من فى ملكوت الأمر فى كل حين)(اى سرزمين طاء(طهران) غمگين مباش از چيزى همانا قرار فرموده ترا خداوند محل طلوع شادى جهان* اگر بخواهد (خدا) مبارك ميكند تخت ترا به كسيكه(پادشاهى) كه حكم ميكند به عدل و گرد هم مى آورد گلّه خداوند را كه متفرّق شدند ازگرگان،براستى مواجه ميشوند اهل بهاء به شادى وسرور* آگاه باشيد براستى او از جوهر انسانيّت است در پيش خدا * بر او باد بهاء خدا و بهاء آنچه در ملكوت دين است در همه وقت). **اين آيات از قبل نازل و لكن در اين حين اين آيه نازل .(الهى الهى يدعوك البهاءُ و يسألك بأنوار وجهك و أمواج بحر أمرك و تجلّيات شمس بيانك أن تؤيدَ السّلطانَ على العدل و الانصاف. و لو تريد بارك به سريرَ الأمر و الحكم انّك أنت المقتدر على ماتشاء لا إله الاّ أنت**

السّامع المجیب)(ای خداوندگار من ای خداوندگار من دعوت می کند از تو بهاء و در خواست می نماید به انوار روی تو و امواج دریای دین تو و تجلیّات خورشید گفتار تو که مؤیّد فرمائی سلطان را بر عدل و انصاف. و اگر مایل باشی مبارک گردان بر او تخت فرمانروائی و حکومت را. براستی توئی مقتدر برآنچه بخواهی نیست خدائی جز تو، شنوای قبول کننده)

(افرحی یا أرضَ الطاء بما جَعَلَکِ الله أفقَ النور بما وُلد فیکِ مَطلَع الظهور و سمیتِ بهذا الاسم الذی به لاح نیّرُ الفضل و أَشرقت السموات و الأرضون. سوف تنقلبُ فیکِ الأمورُ و یحکم علیکِ جمهورُ النّاس انّ ربّکِ هو العلیم المحیط. اطمئنّی بفضل ربّکِ إنّه لا تنقطع عنک لحظاتُ الألطاف. سوف یأخذکِ الاطمئنانُ بعد الاضطراب کَذلک قضی الأمرُ فی کتاب بدیع)

(شادباش به آنکه قرار فرمود ترا خداوند افق نور، به آنکه زائیده شد در تو مَطلَع ظهور(حضرت بهاءالله) و نامید ترا به این اسمی که به آن درخشید نیّر فضل(حضرت بهاءالله) و روشن فرمود آسمانها و زمینها را* در آینده انقلاب می شود در تو اوضاع و حکم می کند بر تو جمهور مردم، براستی خدای تو برآن عالم احاطه دارنده است مطمئن باش به فضل خدای خویش براستی قطع نمی کند از تو لحظات الطاف را. اینچنین جاری فرمود امر را در کتاب جدید (کتاب اقدس) **و همچنین در لوح فؤاد و لوح پاریس و الواح (اُخری)**

(دیگر) **نازل شده آنچه که هر صاحب انصافی شهادت میدهد بر قدرت و عظمت و علم حق جل جلاله. اگر به عدل ملاحظه نمایند بر سرّ این آیه مبارکه (لا رطب و لا یابس الاّ فی کتاب مبین)**(نیست تر و خشکی مگر در کتاب مبین)(الانعام آیه٦)**آگاه میشوند و ادراک مینمایند. (و لکن الیومَ مَنَعَ الناسَ اعراضهم عن ادراک ما نزّل بالحق من لدن منزل قدیم)**(و لیکن امروز مانع شده مردم را دوری گزیدن آنان، از ادراک آنچه نازل شده به حق از نزد نازل کننده قدیم) **سبحان الله آیات باهرات از جمیع جهات احاطه نموده مع ذلک اکثری از عباد از مشاهده و آگاهی آن محرومند. از حق میطلبم توفیق عطا فرماید تا جمیع بر(لآلی مستوره)**(مروارید های پنهان) **در اصداف بحر اعظم آگاه شوند و به لک الحمدُ یا الهَ العالم ناطق گردند. یا معشرَ المنصفین در امواج بحر بیان و علم الهی نظر نمائید و تفکر کنید تا به لسان ظاهر و باطن شهادت دهید (بانّ عندَه علمُ کل شیئ فی الکتاب لا یعزب عن علمه من شیئ إنّه أظهَرَ ما کان مکنوناً اذ استوی علی عرش البیان فی المآب)**(به اینکه نزد اوست علم همه چیز در کتاب، گریزی نیست از علم او

چیزی را. براستی او ظاهر کرد آنچه را که پنهان بود در کتاب، چون نشست بر تخت بیان در رجعت) **آنچه نازل شده کلمه بکلمه در ارض ظاهر گشته و میشود از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نه و لکن چون انصاف مخذول و مستور اکثری به اوهامات خود تکلم مینمایند .**

(الهی الهی لا تمنعِ عبادَک عن التوجه الی نور الایقان الذی أشرق من افق سماء مشیتک و لا تجعلهم یا الهی محرومین عن بحور آیاتک. أی ربّ هم عبادک فی بلادک و أرقّاؤک فی دیارک. ان لم ترحمهم من یرحمهم . خذ یا الهی أیادی الذین غرقوا فی بحر الأوهام و خلِّصهم بقدرتک و سلطانک ثمّ انقذهم بذراعی اقتدارک انّک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک زِمام من فی السّموات و الأرضین) (بارالها، بارالها منع منما بندگان خود را از توجّه به نور یقینی که طلوع نمود از افق آسمان مشیّت تو و قرار مفرما آنان را محروم از دریای آیات خود. ای خدای من آنان بندگان تو در شهر های تو هستند و حقیرانند در دیار تو. اگر تو بر آنان رحم نفرمائی چه کسی بر آنان رحم می کند؟ بگیر ای خدای من دستان کسانی را که غرقه گشته اند در دریای اوهام و پاک فرما آنان را به قدرت و سلطه خویش. سپس آنان را نجات بخش با بازوی

اقتدار خود براستی تو مقتدری بر آنچه بخواهی و در دست راست تو قرار دارد زمام آنچه در آسمانها و زمین هاست)

و همچنین نقطه اولی میفرماید (بچشم او، او را ببینید و اگر بچشم غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید) (منبع نامعلوم)**انتهی و این فقره مخصوص است به این ظهور اعظم طوبی للمنصفین. وهمچنین میفرماید (نطفه یک ساله ظهور او (اقوی)**(قویتر) **است از کل بیان)**(رساله رجعت). **این بشارتهای بیان و کتب قبل مکرّر در کتب عدیده به اسامی مختلفه ذکر شده (لعلّ النّاسَ ینصفون فیما أشرق و لاح من أفق ارادة الله ربّ العرش العظیم)**(که شاید مردم انصاف دهند در آنچه درخشیده و روشن گشته از افق اراده خداوند ربّ عرش عظیم) **یا شیخ (قل لملأ البیان)**(بگو بر پیروان دین حضرت باب) **در این کلمه مبارکه تفکر نمائید میفرماید:**

(جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او)(منبع نامعلوم) **(أنصفوا یا قوم و لا تکونوا من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین)**(انصاف بدهید ای قوم و مباشید از زیانکارترین ها در کتاب خداوند

ربّ عالمین). **امروز سدره مبارکه با اثمار (جنّیه)**(پر ارزش) **جدیده بدیعه(امام وجهت)**(جلوی رویت) **موجود (انظر الیها منقطعاً عن دونها کذلک نطق لسانُ القوّة و القدرة فی هذا المقام الذی جعله الله مزیناً بقدوم اسمه الأعظم و نبأه العظیم)** (نظر کن بر آنها جداگانه از غیر خودشان چنین سخن می فرماید زبان قوّت و قدرت در این جایگاهی که خداوند آنرا مزیّن به اقدام اسم اعظم و خبر عظیم خود نموده) و **همچنین میفرماید (من أوّل ذلک الأمر الی قبل أن یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کل ما قد رأیت من النّطفة الی ما کسوناه لحماً ثمّ اصبر حتّی تشهدَ خلقَ الآخر قل فتبارک الله أحسن الخالقین)**(از اوّل این دین تا قبل از تمام شدن ۹ سال اساس آفرینش آن ظاهر نمی شود و براستی آنچه را که مشاهده کرده ای از نطفه تا پوشش آن به گوشت است. پس صبر کن تا شاهد مرحله دیگر آن بشوی.بگو پس مبارک باد خداوند را زیباترین آفرینندگان) (نتیجة البیان ص۲۸) (کشف الغطاء ص۳۰۹) و **همچنین از اقتدار ظهور ذکر فرموده و قال(حِلٌّ لمن یظهره الله أن یردّ من لم یکن فوق الأرض أعلی منه اذ ذلک خلقٌ فی قبضته و کل له قانتون . فانَّ لکم بعد حین أمر ستعلمون)**(حلال است بر آنکه خدا او را ظاهر می کند که مردود کند کسی را که بالاتر از او در کره زمین

نیست، چون خلقت در قبضه اوست و همه برای او قنوت می کنیم پس براستی برای تو بعد از(حین)(ابجد آن ٦٨ که منظور ٨ سال بعد از ظهور حضرت باب در سال ١٢٦٠ قمریست که به ظهور حضرت بهاءالله ختم شد)(نتیجة البیان فی ظهورمن یظهره الله ص ٤٢) **و میفرماید (فاعرف بالیقین الأقطع و الأمر المثبت الأحتم بأنّه جلّ جلاله و عزّ اعزازه و قدَّس أقداسه و کبَّر کبریاؤه و مجّد شئوناته یعرّف کل شیئ نفسه بنفسه فمن یقدر أن یعرفه بغیره)(پس بدان به یقین قطعی و امر اثبات شده حتمی به اینکه او جلّ جلاله و عزّ اعزازه و تقدیس مقدّس شده و کبریای نمایان گردیده و شئونات پُر شکوه، می شناساند وجود همه چیز را به وجود خودش. دیگر چه کسی قادر است که او را بشناسد از غیر خودش)**(یعنی در این دین دلالّ و کشیش و واسطه وجود ندارد) (لوح ملا باقر) **الی قوله عزّوجلّ (ایاک ایاک أیام ظهوره أن تحتجبَ بالواحد البیانیة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک أن تحتجبَ بکلمات ما نزّل فی البیان)(مبادا مبادا در دوران ظهور او گمراه شوی به ١٨ حروف حیّ، چون پیش او آنها مخلوقاتند و مبادا مبادا محتجب گردی به کلماتیکه در کتاب بیان نازل شده)** (لوح ملا باقر) **(الی قوله تعالی)**(تا آنجا که میفرماید)**(و لا تنظر الیه الاّ بعینه فانّ من ینظر الیه بعینه یدرکه و الاّ یحتجب. ان أردتَ الله و لقائه فارده و انظر الیه)**(نظر نکن بر او مگر به دیدگاه خودش

پس چون کسی نظر کند بر او به چشم خودش، او را درک می کند و الاّ محتجب می ماند) (لوح ملا باقر) **و همچنین میفرماید (اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی أعزّتر خواهد بود از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد)**(رساله رجعت) **انتهی. (قل یا معشرَ البیان أنْصِفوا أنصفوا ثمّ أنصفوا أنصفوا و لا تکونوا من الذین ذکروا مظهرَ أمْرِ الله فی اللّیالی و الأیام و لمّا أتی بالفضل و أشرق أفق الظّهور أفتوا علیه بما ناح به سکَّانُ الملکوت و الجبروت و الذین طافوا حولَ ارادة الله العلیم الحکیم)**(بگو ای پیروان حضرت باب انصاف داشته باشید، انصاف داشته باشید و باز هم مُنصف باشید مُنصف باشید و نباشید از اشخاصیکه ذکر می کنند مظهر امر خدا را در شبها و روزها و چون ظاهر می شود از روی فضل و طلوع می کند از افق ظهور، فتوی می دهند بر علیه او به چیزهائی که نوحه می کنند ساکنین ملکوت و جبروت و کسانیکه در حول اراده خداوند علیم و حکیم هستند). **در این کلمه علیا تفکر نمائید میفرماید (أنّی مؤمن به و بدینه و بکتابه و بأدلاّئه و بمناهجه و بما یظهر من عنده فی کل ذلک مفتخراً بنسبتی الیه و متعزّزا بایمانی به)**(من مومن به دین او هستم و به کتاب او و علمای او و به روش

های او و بر آنچه ظاهر می شود از نزد او و در همه این موارد افتخار می کنم به رابطه خود بسوی او و مشرّف به ایمان خودم به او)(نتیجة البیان ص٤٥)(کتاب پنج شأن در ذیل بسم الله الاقرب الاقرب شأن دوم) و همچنین میفرماید (ان یا کل شیئ فی البیان فلتعرفُنّ حدّ أنفسِکم فانَّ مثل نقطة البیان یؤمن بِمَنْ یظهره الله قبل کل شیئ و أنَّنی أنا بذلک أفتخرنَّ علی من فی ملکوت السموات و الارض) (ای همه مومنین در بیان پس آگاه باشید به حدّ خودتان چون مثل (نقطه بیان) (حضرت باب) ایمان آورده بر آنکه او را خدا ظاهر می کند قبل از همه چیز و من بدان افتخار می کنم بر اهل ملکوت آسمانها و زمین)(آثار متفرقه حضرت نقطه اولی جلد دوم ص ١١٧) انتهی.لعمرُ الله)(قسم به خدا) جمیع ذرّات کائنات به نوحه و ندبه مشغولند از ظلم معرضین بیان. آیا صاحبان ابصار و آذان کجا رفتند؟ (نسأل الله تبارک و تعالی أن یحضرَهم و ینصحَهم بما ینفعهم و یمنعهم عمّا یضرّهم إنّه هو القوی الغالب القدیر)(در خواست می کنیم از خداوند تبارک و تعالی که حاضر کند آنها را و نصیحت نماید به آنچه سودمند است برای آنها و ممانعت کند آنها را از آنچه ضرر دارد برایشان براستی او قوی غالب قدیر است). و همچنین میفرماید (لا تحتجبنّ عن الله بعد ظهوره فانَّ کل ما رفع البیان کخاتم فی یدی و انّی اَنا خاتم فی یدَی مَنْ یظهره الله... (آثار متفرقه حضرت نقطه اولی

ص١١٨) **..(جلّ ذكره يقلّب كيف يشاء لما يشاء بما يشاء انَّه لهو المهيمن المتعال)** (آثار متفرقه حضرت نقطه اولى ص٩٢) **(در پس پرده نمانيد از خداوند بعد از ظهورش چون براستى آنچه را كه در بيان رفعت يافته مثل انگشترى بر دست من است و من خودم انگشترى هستم در دست آنكه خدا او را ظاهر مى كند. مى چرخاند آنرا هر گونه كه بخواهد بر هر كه بخواهد و بر آنچه كه بخواهد براستى او مهيمن متعال است.) و همچنين ميفرمايد (فإنّه لو يجعل ما على الأرض نبيا ليكوننّ أنبياء عند الله)(پس براستى اگر بخواهد هر كسى را در ارض پيغمبر كند،البّته خواهند شد پيامبران در نزد خدا)** (واحد ٧ باب٥ بيان عربى) **و همچنين ميفرمايد (و اذاً يوم ظهور من يظهره الله كل من على الأرض عنده سواء فمن يجعله نبيا كان نبيا من أوّل الذى لا أوّل له الى آخر الذى لا آخر له لأنَّ ذلک ممّا قد جعله الله و من يجعله وليّا فذلک ما كان وليّا فى كل العوالم فانّ ذلک ممّا قد جعله الله لأنّ مشيةَ الله لن يظهرَ الاّ بمشيته و ارادةَ الله لم يظهر الاّ بارادته و انَّه لهو القاهر المقتدر المنيع)(در وقت ظهور من يظهره الله همه اهل زمين در پيش او يكى هستند. كسى را كه او به پيغمبرى بر گزيند، او پيغمبر بوده از اوّلى كه براى آن اوّلى نيست تا آخرى كه براى آن انتهائى نيست. چون اين را خداوند قرار داده و كسى را كه جانشين كند او جانشين بوده در همه عوالم چون اين را**

خدا قرار داده. زیرا خواسته خدا هرگز ظاهر نمی شود مگر به خواسته او و اراده خدا ظاهر نمی شود مگر به اراده او و او براستی قاهر مقتدر منیع است) (لوح ملا باقر) **انتهی. باری در هر مقامی ذکر فرموده‌اند آنچه را که سبب اقبال و ارتفاع و ارتقاء و هدایت خلق است و لکن معدودی غیر مُنصفین حجاب شدند و سدّی حائل گشته‌اند و عباد را از توجّه بانوار وجه منع کرده‌اند.(نسأل الله أن یطردَهم بسلطانه و یأخذَهم بأخذه إنّه هو المقتدر العزیز الحکیم)**(از خدا مسئلت داریم که آنان را طرد کند به سلطه خود و مؤآخذه کند آنها به گرفتن خود براستی او مقتدر عزیز حکیم است) **. و همچنین میفرماید (فانّ مَثَلَهُ جلَّ ذِکرُهُ کمثل الشّمس لو یقابلنّه الی ما لا نهایة مرایا کلهنَّ لیستعکسنّ من تجلّی الشّمس فی حدّهم و ان لم یقابلها من أحد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا و انّی ما قصّرتُ عن نصحی ذلک الخلق و تدبیری لاقبالهم الی الله ربّهم و ایمانهم بالله بارئهم و ان یؤمننّ به یوم ظهوره کل ما علی الأرض فاذاً یسرّ کینونتی حیث کل قد بلغوا الی ذروة وجودهم و وصلوا الی طلعة محبوبهم و أدرکوا ما یمکن فی الامکان من تجلی مقصودهم و الاّ یحزَن فؤادی و انّی قد ربّیتُ کل شیئ لذلک ،**

فکیف یحتجب أحدٌ ؟ علی هذا قد دعوتُ الله و لأدعونَّه إنّه قریب مجیب)(و مثال او که جلیل باد یاد او، مثل خورشید است اگر مقابل او قرار گیرند آینه های بیشمار، همه منعکس می کنند تجلّی خورشید را در حدّ خود و اگر مقابل او قرارنگیرند طلوع می کند خورشید وغروب مینماید و گمراهی برای آینه هاست. من قصوری نورزیدم در نصیحت بر مردم و تدبیری برای پذیرفتن آنان بسوی خداوند خود و اگر مؤمن شوند به او در روز ظهورش همه مردم، پس خوشحال می شود وجود من چون رسیدند به استعداد ذات خود و واصل شدند به طلعت محبوب خود و فهمیدند آنچه را که ممکن است در عالم امکان از تجلّی مقصود خود والاّ قلب من محزون خواهد شد و من همانا تربیت کردم همه را بخاطر آن، پس چطور کسی باید محجوب بماند؟ بر این همانا دعا کردم و میکنم خدا را براستی او اجابت کننده نزدیک است)(نتیجة البیان ص۴۳) **و همچنین میفرماید (بقدر اسم مؤمن هم در حق آن شجره لا شرقیه و لا غربیه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمیآورند**(منبع نا معلوم) **انتهی. یا(اُذن)** (گوشهای) **عالم آیا شنیدی به چه عجز این بیانات از مشرق اراده مطلع اسماء ظاهر گشته؟ میفرماید کل را تربیت نمودم از برای عرفان این ظهور و لکن اهل بیان بقدر اسم مؤمن هم در حق آن سدره مبارکه لا شرقیه و لا غربیه راضی نمیشوند. (آهٍ آهٍ عمّا ورد علی نفسی لعمرُ**

الله قد ورد علی من الذی ربّیتُهُ فی اللیالی و الأیام ما ناح به روح القدس و أهلُ خباء عظمة الله مالک هذا الیوم البدیع) **(وای وای از آنچه وارد شد بر نفس من. بخاطر خدا همانا وارد شد بر من از کسی که تربیت کردم او را در شب و روز آنچه ناله کرد از آن روح القدس و اهل خیمه های عظمت مالک این روز جدید)**(منظور یحیای ازل برادر ناتنی جمال مبارک است). **و همچنین ردّا لبعضی از معرضین میفرماید (چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند)**(بیان فارسی باب١٥ ص ٣٤٥) **انتهی. معرضین بمثابه امّت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر (حضرت روح)**(عیسی) **اعتراض کردند که شریعت یحیی**(صابئین) **تمام نشد تو از برای چه آمدی؟. حال هم معرضین مع آنکه ابداً با ما نبودند و اطلاع از اصل امر نداشته و ندارند که از که بوده و چه بوده گفته‌اند آنچه را که اشیاء کلها به نوحه و ندبه مشغول. (لعمری انّ الأخرس لا یقدر أن یقومَ أمامَ ملکوت البیان. اتّقوا الله یا قومُ ثمّ اقرأوا ما نزّل بالحق فی الباب الثامن من الواحد السّادس من البیان و لا تکونوا من المعرضین)**(بجان خودم گُنگ قادر بر مقاومت در برابر ملکوت

بیان نیست، بترسید از خدا بعد مطالعه کنید آنچه را که از روی حق نازل کرده در باب هشتم از واحد ششم و مباشید از دوری کنندگان)(در باب ۸ از واحد ٦ میفرماید استدلال نکنید مگر از طریق آیات و معجزه ای جز آن نطلبید)**. و همچنین امر فرموده (که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور منْ یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شأن آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست)** (بیان فارسی باب۸ واحد ٦) **انتهی. حضرت یحیی بن زکریا فرموده آنچه را که(مبشّر)**(حضرت باب) **فرموده(قائلاً توبوا لأنّه قد اقترب ملکوتُ السّموات)** (میگفت، توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است). (انجیل متّی باب ۳ آیه ۲) **انّی أعمّدکم بماء للتَّوبة و لکن الذی یأتی بعدی هو أقوی منّی الذی لستُ أهلاً أن أحملَ حذاءَه)** (من شما را به آب بجهت توبه تعمید میدهم. لکن او که بعد از من میآید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روحالقدس و آتش تعمید خواهد داد). (انجیل متّی باب ۳ آیه ۱۱) **اینست که مبشّر میفرماید در مقام خضوع و خشوع (که جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او)**(منبع معلوم نیست) **و همچنین میفرماید (من اوّل عابدینم و افتخار میکنم بنسبتی الیه** (منبع

معلوم نیست). **یا قوم مع ذلک اهل بیان عمل نمودند آنچه را که (ذی الجوشن)**(شمر قاتل امام حسین) **و (ابن انس)**(سنان ابن انس همکار حجاج ابن یوسف) **و (اصبحی)**(خولی اصبحی قاتل علی اصغر) **از آن پناه بخدا برده و میبرند. این مظلوم در شب و روز بارتفاع امر الهی امام وجوه ادیان مشغول و آن نفوس به اسبابی که سبب ذلت و علت اذیت بوده متمسّک. و همچنین میفرماید (او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود)** (بیان فارسی باب اول واحد٦ ص ٥٣٥) **انتهی .**

ای معرضین بیان در این کلمه علیا که از مطلع بیان نقطه عرفان جاری شده تفکّر نمائید و در این حین آن کلمه را بشنوید میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را خطاب مینماید و این سوره فرقان را تلاوت میفرماید (قل یا أیها الکافرون. لا أعبُدُ ما تعبدُون. و لا أنتم عابدون ما أعبد. و لا انا عابدٌ ما عبدتم. و لا أنتم عابدون ما أعبد. لکم دینکم ولی دین)(بگو ای کافران* آنچه می پرستید نمی پرستم* و آنچه می پرستم

شما نمی پرستید* و نه آنچه پرستیدید من می پرستم* و نه آنچه می پرستم شما می پرستید* دین شما برای خودتان و دین من برای خودم)(سوره الکافرون)

سبحان الله (مع)(با) **این بیانات واضحه و آثار لامعه مُشرقه کل به اوهام خود مشغولند و ازحضرت مقصود غافل و محجوب. یا معرضین از نوم غفلت بیدار شوید و این کلمه مبشّر را بشنوید میفرماید (شجره اثبات به اعراضش از او، از نفی محسوب و شجره نفی به اقبالش به او از اثبات محسوب)**(منبع معلوم نیست) **و همچنین میفرماید (اگر نفسی ادّعا نماید و اتیان بحجّت ننماید تعرّض منمائید و حزن وارد میآورید)** (بیان فارسی واحد ۸ باب٦) **انتهی .**

باری این مظلوم در لیالی و ایّام به قل یا أیها الکافرون ناطق که شاید سبب تنبّه شود و خلق را بطراز انصاف مزیّن دارد. حال در این کلمات که (عَرف یأس)(بوی نا امیدی) **از آن متضوّع تفکر نمائید.(فی مناجاته مع الأحزان الی الله ربّ العالمین)**(در مناجات او با اندوه بسوی خداوند ربّ عالمین) **قوله (سبحانک اللهمّ فاشهد بانّی بذلک الکتاب قد أخذتُ عهدَ ولایة من تظهرنّه عن**

کل شیئ قبل عهد ولایتی و کفی بک و بمن آمن بآیاتک علی شهداء و انّک أنت حسبی علیک توکَّلتُ و انّک کنتَ علی کل شئئ حسیباً)(تقدیس مر ترا بار الها. گواهی میدهم براستی در این کتاب که گرفتم قرارداد ولایت آنکه او را خدا ظاهر خواهد کرد از همه چیزها پیش از قرارداد ولایت خودم و کفایت میکند ترا و به آنکه مؤمن به آیات توست و براستی توئی مُحاسب من. بر تو توکّل می کنم و تو بر همه چیز حسابرسی)(لوح ملا باقر) .

و در مقام دیگر میفرماید (أن یا شموسَ المرایا أنتم الی شمس الحقیقة تنظرون فانَّ قیامَکم بها لو أنتم تتبصّرون. کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عمَّا أنتم به قائمون)(ای خورشید های آینه ها شما ناظر بر خورشید حقیقت هستید و اقامه شما به آن است اگر بصیرت بخرج دهید. همه شما مانند ماهیان دریا هستید که حرک می کنید و متوجّه آب نیستید و می پرسید بر چه قائم هستید) (نتیجة البیان ص۲۹) **و همچنین میفرماید (لأشکونَّ الیکَ أنْ یا مرآة جودی عن کل المرایا کل بألوانهم الی لینظرون)**(شِکوه می کنم بر تو ای (آینه جود من)(جواد کربلائی) از همه آینه ها که ناظر بر من با رنگهای خود هستند) (نتیجة البیان ص۳۰) **انتهی. این خطاب از مصدر امر حضرت وهّاب بجناب آسید جواد مشهور**

به کربلائی نازل حق شاهد و عالم گواه که آن سیّد با این مظلوم بوده و در ردّ معرضین هم شرحی مبسوط نوشته و دو لوح هم که در آن از ظهور حق گواهی داده و از دونش اشارات اعراض ظاهر و هویدا نزد (جناب حیدر قبل علی)(حیدر علی اصفهانی) **فرستادیم و خط او نزد کل معلوم و واضحست. و مقصود از این عمل آنکه شاید منکرین به (فرات)**(رود) **اقرار فائز شوند و معرضین بنور اقبال منوّر گردند. حق شاهد که این مظلوم مقصودی جز القای کلمه الهی نداشته طوبی للمنصفین و ویل للمعرضین. معرضین تدبیرها نموده‌اند و بحیلها تمسّک جسته‌اند. (از جمله صورت این سیّد را گرفته‌اند و همچنین صوَر بعضی را بعد هر کدام را در ورقی چسبانده‌اند و فوق اینها صورت میرزا یحیی را)**

(قضیه این است که بعد از شهادت حضرت باب یحیای صبح ازل که ادّعای جانشینی حضرت باب را داشت با پیروان کجراه خود برای گول زدن مردم ساده سعی داشتند پیروان مُهم حضرت باب مانند سیّد جواد کربلائی و دیگران را جزو پیروان یحیای ازل قلمداد کنند و از جمله تصاویر این پیروان عالی رتبه را جمع آوری کرده و در صفحه اول آن عکس یحیای ازل را قرار داده بودند که مردم را

به شک بیاندازند و نشان بدهند که بابیان مهم یحیای ازل را تصدیق کرده اند) .

باری به هر اسبابی از برای انکار حق تمسّک جسته‌اند . قل (حق عیان چون مهر رخشان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده)

و سیّد مذکور منکرین را نصیحت نموده و به افق اعلی دعوت کرده و لکن در (احجار ملساء)(سنگهای سخت) **تأثیری ننمود و در باره‌اش گفته‌اند آنچه را که او از آن بحق جلّ جلاله پناه برده. و حال عرائضی که بساحت اقدس ارسال داشته موجود است طوبی للمنصفین. حال در شکایت نقطه اولی از مرایا تفکّر نمائید شاید سبب انتباه گردد و عباد از (شِمال اوهام)**(سمت چپ تخیّلات) **و ظنون به (یمین ایمان)**(سمت راست ایمان) **و ایقان توجّه نمایند و آگاه گردند بآنچه که از او محجوبند (مع)**(با) **آنکه از عالم نیستی به هستی مخصوص عرفان این امر اعظم آمده‌اند. و همچنین میفرماید (و اجعل اللهمّ تلک الشَّجرة کلها له لیظهرَنّ منها ثمرات ما قد خلق الله فیها لمن قد أراد الله أن یظهر به ما أراد فانَّنی أنا و عزّتک ما أردتُ أن**

یکونَ علی تلک الشّجرة من غصن و لا ورق و لا ثمر لن یسجدَ له یوم ظهوره و لا یسبّحک به بما ینبغی لعلوّ علوّ ظهوره و سموّ سموّ بطونه و ان شهدتَ یا الهی علی من غصن أو ورق أو ثمر لم یسجد له یوم ظهوره فاقطه اللهمّ عن تلک الشَّجرة فإنّه لم یکن منّی و لا یرجع الیّ) (قرار فرما پروردگارا **(این شجره)**(دیانت حضرت باب) **که ظاهر شود از آن ثمراتی که خدا در آن قرار داده برای (آنکه می خواهد ظاهر کند)**(حضرت بهاء الله) **و من قسم بر عزّت تو نخواستم از این شجره شاخه و یا برگ و ثمری ظاهر شود که سجده ننماید برای آنکه خدا میخواهد ظاهر می کند و تقدیس نکند به آنچه سزاوار است در اعتلای ظهور او و صولت و شکوه عمق آن. و براستی شهادت می دهم ای خداوندگارا اگر شاخه و یا برگ و میوه ای ساجد روز ظهور تو نیست، پس آنرا قطع نما از این شجره براستی او از من نیست و به من باز نمی گردد)** (نتیجة البیان ص ٤٧ و منتخبات از آیات حضرت نقطه اولی ص ۱۱۰) انتهی .

یا اهل بیان لعمرُ الله این مظلوم خیالی نداشته الاّ اظهار امری که بآن مأمور بوده. اگر به سمع فطرت توجّه نمائید از جمیع ارکان و اعضاء و عروق حتّی از موهای مظلوم (اصغا)(شنیدن) **مینمائید آنچه را که سبب توجّه و انجذاب ملأ اعلی و ناسوت انشاء است. یا (هادی)**(هادی قزوینی از حروفات حیّ که پیرو یحیای ازل

شد) **(حمّیه جاهلیه)**(تعصّب جاهلیّت و اشاره به آیه ۲٦ سوره فتح است) **قبل عباد بیچاره را از صراط مستقیم منع نمود. در حزب شیعه تفکّر نما هزار و دویست سَنه یا قائم گفتند و بالاخره جمیع بر شهادتش فتوی دادند و شهیدش نمودند مع آنکه بحق جلّ جلاله و حضرت خاتم و اوصیاء قائل و مقرّ و معترف بودند. حال قدری فکر لازم که شاید معلوم شود سببی که ما بین حق و خلق حائل شد چه بوده و علت اعتراض و انکار چه عملی شده. یا هادی ناله منابر را اصغا نمودیم که علمای عصر ظهور بقول جمیع بر آن ارتقاء جستند و حق را (سبّ)**(ناسزا) **نموده و بر آن جوهر وجود و اصحابش وارد آوردند آنچه که چشم عالم ندید و گوش عالم نشنید . حال تو به اسم وصایت و مرآتیت مردم را دعوت نموده و مینمائی مع آنکه اطلاع از امر نداشته و نداری چه که با ما نبودی جمیع این حزب میدانند که (سیّد محمّد)**(سید محمد علی اصفهانی یکی از کثیفترین انسانهای زمان خود) **یکی از خدّام بوده. در ایامیکه حسب الخواهش دولت علیّه عثمانی بآن شطر توجّه نمودیم همراه بوده و بعد از او**

ظاهر شد آنچه که لعمرُ الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و بمیرزا یحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود (ترکناه و قلنا اخرج یا غافل)(جدا کردیم او را و فرمودیم خارج شو ای غافل)**. بعد از ظهور این کلمه به (مولوی خانه)**(مرکز صوفی ها) **رفته با آنها بوده (الی أن جاءَ امر الخروج)(تا اینکه فرمان خروج صادر شد)**(یعنی بدستور دولت عثمانی جمال مبارک به زندان عکّا منتقل شد) **.**

یا (هادی)(هادی قزوینی) **سبب اوهام جدیده مشو (مرّةً اخری)** (بار دیگر) **بترتیب حزبی مثل حزب شیعه راضی مباش تفکّر نما چه مقدار خون ریخته شد از جمله خود تو که مدّعی علم بودی و همچنین علمای شیعه (طرّاً در سنه اولی و اُخری)** (همه در سال اول و دوم ظهور حضرت باب) **حق را لعن نمودید و فتوی بر (سفک دم)**(ریختن خون) **اطهرش دادید. اتق الله یا هادی راضی مشو عباد مجدّد به اوهام قبل مبتلی شوند (اتّق الله و لا تکن من الظالمین)**(از خدا بترس و از ستمگران نباش)**. این ایام (اصغا شد)**(شنیده شد) **در جمع (بیان)**(دین حضرت باب) **و محو آن همّت نموده ای.**

این مظلوم از تو میطلبد این اراده را (لوجه الله)(بخاطر خدا) **ترک نمائی. ادراک و عقل تو از (سیّد عالم)**(حضرت بهاءالله) **برتر و بالاتر نبوده و نیست. حق شاهد و گواهست که این مظلوم بیانرا تلاوت ننموده و مطالبش را ندیده این قدر معلوم و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را (اسّ کتب)**(کتاب اصلی) **خود قرار فرموده از خدا بترس در اموری که شأن تو نیست داخل مشو. هزار و دویست سنه شیعه بیچاره را امثال تو به (بئر اوهام)**(چاه اوهام)(منظور همان سرداب امام زمان تخیّلی است) **و ظنون مبتلا نمودند بالاخره در یوم جزا ظاهر شد آنچه که ظالمهای قبل بحق پناه بردند. حال (صریخ)**(فریاد) **حضرت نقطه را از بیانش ادراک نما عرض میکند (الهی اگر از این سدره که آن وجود مبارک باشد ثمری یا ورقی یا غصنی ظاهر شود که بتو ایمان نیاورد او را این حین قطع نما) و همچنین میفرماید. (اگر نفسی کلمه ای بگوید من غیر برهان ردّش ننمائید)**(منبع معلوم نیست) **و حال با (صد جلد کتاب)**(منظور آثار حضرت بهاءالله است) **ردّش کرده ای و مسروری. مجدّد میگویم و التماس میکنم به**

(بصر حدید)(نظر عمیق) **در آنچه نازل شده ملاحظه نما نفحات بیان این ظهور غیر بیانات قبل است. این مظلوم لازال مبتلی بوده و مقرّ امنی که در کتب حضرت اعلی و یا غیر نظر نماید نداشته. بعد از ورود در عراق به امر حضرت پادشاه ایران ایده الله دو ماه (أو أزید)**(یا بیشتر) **فاصله میرزا یحیی وارد شد. ذکر نمودیم ما را حسب الأمر به اینجا فرستاده‌اند تو خوبست در ایران باشی و (میرزا موسای اخوی)**(برادر مومن حضرت بهاءالله) **را میفرستیم بطرف دیگر، چه که اسم شما در (دیوان)**(فرمان دولت) **نیامده میتوانید بخدمتی قیام نمائید. بعد این مظلوم دو سنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد. بعد از رجوع مشاهده شد توقّف کرده و سفرش در عهده تأخیر مانده این مظلوم بسیار محزون شد. حق شاهد و گواه که در جمیع احیان به نشر امر مشغول بوده‌ایم (سلاسل و اغلال)**(کُند و زنجیر) **منع ننمود کند و حبس از اظهار باز نداشت. و در آن ارض بر منع از فساد و اعمال غیر مرضیه غیر طیبه قیام نمودیم و (لیلاً و نهاراً)**(شب و روز) **بجمیع اطراف الواح ارسال شد و**

مقصودی جز تهذیب نفوس و اعلاء کلمه مبارکه نبوده مخصوص چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه. و بعد از جمع میرزا یحیی و میرزا وهّاب خراسانی که بمیرزا جواد معروف بود این دو را در محلی جمع نمودیم و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الأمر نوشته و تمام نموده‌اند. (لعمرُ الله)(قسم بخدا) **این مظلوم از کثرت مراوده با ناس کتب را ندیده و از آثار نقطه به بصر ظاهر مشاهده ننموده و این آثار نزد این دو بوده که هجرت واقع شد. و قرار شد میرزا یحیی این نوشتجاترا برداشته (بشطر)**(به سمت) **ایران توجّه نماید و در آن اراضی انتشار دهد. و این مظلوم (حسب الاستدعای وزرای دولت علیّه)**(منظور فرمان دولت عثمانی برای آوردن حضرت بهاءالله به استانبول است) **بآن شطر توجّه نمود بعد از ورود در (موصل)**(شهر شمال بغداد) **مشاهده شد میرزا یحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است. باری کتب و آثار در بغداد ماند و او خود (به شطر علیه)**(منظور موصل است) **توجّه نمود و جزء این عباد شد. حال حق شاهد است بر این مظلوم چه گذشت چه که بعد از**

زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود به مهاجرین پیوست. مدّتها این مظلوم به احزان نامتناهیه مبتلی تا آنکه به تدبیری که غیر حق کسی آگاه نیست (آثار)(منظور کتب حضرت باب است) **را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملاحظه نمود و الاّ از هم میریخت و ضایع میشد. (و لکن الله حفظَها و أرسلها إلی مقام قدّره الله من قبل إنّه هو الحافظ المعین)**(و لیکن خداوند حفظ نمود آنها را و فرستاده شد به جائی که خدا مقدّر کرده بود از قبل براستی او حافظ معین است) **هر جا این مظلوم رفت میرزا یحیی از عقب آمد خود تو گواهی و میدانی که آنچه ذکر شد صدقست و لکن در (سِرّ)**(پنهانی) **(سید اصفهانی)**(سید محمد علی اصفهانی) **او را اغوا نمود و عمل نمودند آنچه را که سبب (فزع اکبر)**(گرفتاری بزرگ) **شد. ای کاش از مأمورین دولت سؤال مینمودید عمل میرزا یحیی را در آن ارض. از همه گذشته (اقسمک بالله الفرد الواحد المقتدر القدیر)**(قسم میدهم ترا به خداوند واحد مقتدر قدیر) **که در نوشتجاتی که باسم او نزد نقطه اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حق را بمثابه**

آفتاب ممتاز مشاهده نمائی. و همچنین از کلمات نقطه بیان روح ما سواه فداه ظاهر شده آنچه که هیچ ستری آن را منع ننماید و سبحات جلال و حجبات اهل ضلال آن را از ظهور باز ندارد. قد خرقت الأحجاب من اصبع ارادة ربّک القوی الغالب القدیر. بلی مفترین و مُغلین را چاره نبوده و نیست. چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت بغیر داده ای لعمر الله هذا ظلم عظیم. غیر، از ادراک آن عاجز است تا چه رسد بتنزیل آن. (حسن مازندرانی)(از پیروان اوّلیه حضرت باب که به حضرت بهاءالله مؤمن شد) حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را بصاحبانش ندادند و بیکی از (اختهای این مظلوم)(شاه سلطان خانم خواهر ناتنی حضرت بهاءالله که ازلی شد) که من غیر جهت اعراض نموده سپردند. (الله یعلم ما ورد علی الواحه)(خدا میداند چه بر سر الواح او آمد) و آن (اخت)(خواهر) ابدا با ما نبوده. قسم بآفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطلع نبوده چه که آن ایام موافق نبوده‌اند ایشان در محله ای و این مظلوم در محله دیگر ساکن

و لکن محض عنایت و محبّت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده‌اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و بآنچه الیوم سبب تقرّب الی الله است فائز گردند. حق میداند و شاهد و خود او گواه که غیر این به هیچ وجه خیالی نبوده تا آنکه الحمد لله از فضل الهی فائز شد و بطراز محبّت مزین گشت. و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به (آستانه)(استانبول) دیگر از او خبری نرسید. و بعد از تفریق در (ارض طاء) (تهران) با(جناب اخوی میرزا رضا قلی) (برادر ناتنی حضرت بهاءالله که در سلک مخالفین بود) ملاقات نشد و خبری از او مخصوصاً نرسید. در اوّل ایام کل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در(خریمه)(مزایده)(بقیمت نازلی رفت و (فرمانفرما و حسام السّلطنه)(عموی ناصرالدین شاه) این دو برادر خریدند و قسمت نمودند بعد از این حادثه ما بین ما و اخوی تفریق حاصل، ایشان بدر مسجد شاه و ما در دروازه شمیران ساکن. و لکن از اخت از بعد (من غیر جهت)(بدون دلیل) آثار عناد ظاهر. این مظلوم بهیچوجه سخنی نگفته الاّ آنکه (بنت اخوی

مرحوم میرزا محمّد حسن(میزا محمد حسن برادر ناتنی و بزرگتر حضرت بهاءالله و از مومنین به آن حضرت بود و دختر او شهر بانو نامزد حضرت عبدالبهاء بود که به علّت دشمنی خواهر ناتنی این ازدواج میّسر نشد) **علیه بهاءُ الله و سلامُه و رحمتُه که (مخطوبه غصن اعظم)**(شهربانو نامزد حضرت عبدالبهاء) **بوده او را اُخت این مظلوم از (نور)**(شهر مازنداران) **بخانه خود برده و به (مقرّ دیگر)**(تهران) **فرستاد. جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم بود موافق رأی هیچیک از اولیای حق واقع نشد. عجب در اینکه اخت او را بمحلّ خود برده و ترتیبات داده بمقام دیگر فرستاده مع ذلک این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آنکه مخصوص تسکین احباب یک کلمه اظهار رفت و حق شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و براستی گفته و احدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبّت و دوستی است واقع شود. بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل میدانید**

و میدانند دیگر معلومست که چه مرتبه حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد بمیرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده میشود معلوم نیست چه میگوید و چه میکند. (نسأل الله تبارک و تعالی أن یرجعها الیه و یؤیدها علی الانابة لدی باب فضله إنّه هو العزیز التّوّاب و هو المقتدر الغفار)(می طلبیم از خداوند تبارک و تعالی که باز گرداند او را و موفق نماید بر استغاثه به درگاه فضل خود براستی او عزیز توبه پذیرنده و مقتدر غفّار است) . و همچنین در مقام دیگر میفرماید (اگر در این حین ظاهر شود من اوّلِ عابدین و اوّل ساجدینم) انتهی. یا قوم انصاف دهید مقصود حضرت اعلی آنکه قرب ظهور ناس را از شریعه باقیه الهیه منع ننماید چنآنچه اصحاب (یحیی)(یحیای تعمید دهنده) را از اقرار به (روح) (حضرت عیسی) منع نمود. مکرَّر فرموده و میفرماید(بیان و آنچه در او نازل شده شما را از آن ساذج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید) مع این حکم محکم اگر کسی به بیان تمسّک نماید از ظلّ سدره مبارکه علیا خارجست(انصفوا یا قوم و لا تکونوا من الغافلین)(انصاف دهید ای قوم و نباشید از غافلان).

و همچنین میفرماید (باسماء از مالک آن محتجب ممانید حتّی اسم النّبی فانّ ذلک الاسم یخلق بقوله)(منبع معلوم نیست)**(به اسامی از صاحب آن پشت پرده نمانید حتی اسم نبی چون این اسم به حرف او آفریده شده) و همچنین در باب سابع از واحد ثانی میفرماید (ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید)**(باب هفتم از واحد دوم ص ۱۷٤ کلمه قران بجای فرقان آمده) **الی ان قال عزّ ذکره میفرماید (اگر بظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمره بیانرا ظاهر کردی و الاّ لائق ذکر نیستی نزد خداوند. ترحُّم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنی مظهر ربوبیت را محزون نکرده)**(باب ۷ از واحد۲ ص۱۷۰) **الی قوله جلّ شأنه (اگر بلقاء الله فائز نمیگردی آیة الله را هم محزون نکرده باشی. از نفع (مدیّنین)**(دین داران) **به بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگر چه میدانم نخواهید کرد)** (باب ۷ از واحد۲ ص۱۷۰) **انتهی .**

یا (هادی)(هادی قزوینی) **گویا بسبب این بیانات حقه است اراده نموده ای بیان را محو کنی. بشنو ندای مظلوم را و از این**

ظلم که ارکان بیان از آن مضطرب است بگذر. من در (چهریق)(زندان حضرت باب) **نبوده‌ام و در (ماکو)**(زندان حضرت باب) **نبوده‌ام حال مابین مریدهای شما حرفها ظاهر شده بعینه آنچه حزب شیعه میگفتند که این قرآن تمام نیست حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست. خط جناب (آقا سید حسین)**(کاتب حضرت باب) **موجود خط (میرزا احمد)**(ملا احمد معلّم حصاری) **موجود. نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و همیشه پنج نفس از (اماء الله)**(زنان) **نزدش بوده او را مظلوم میگوئی و (حق)**(حضرت بهاءالله) **که از اوّل عمر تا بحال دست اعداء بوده و به بدترین عذابهای عالم معذب گشته باو نسبت داده ای آنچه را که یهود در حق مسیح نگفته. (إسمع نداءَ المظلوم و لا تکن من الاخسرین)**(بشنو ندای مظلوم را و نباش از زیانکاران)**. و همچنین میفرماید (چه بسا ناری را که خدا نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و میبینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار)**(باب ۱۷ واحد ۲ ص۲۵۷) **انتهی.**

(یا عالم هل لک اذن لتسمعَ نداء الحق و تُنصفَ فی هذا الظهور الذی اذ ظهر نطق الطور قد أتی مُکلمی بآیات واضحات و براهین لائحات رغماً لکل غافل بعید و کل مفتر کذاب الذین أرادوا أن یطفئوا نورَ الله بمفتریاتهم و یمحوا آثارَ الله بغلهم ألا إنّهم من الظالمین فی کتاب الله ربّ العالمین)(ای عالم آیا تو را گوشی هست که بشنوی ندای حق را و انصاف دهی در این ظهوری که چون ظاهر شد کوه طور به صدا در آمد که سخن گوی من آمد به آیات واضح و دلایل روشن علی رغم همه غافلان بعید و همه افترا زنندگان دروغگو که می خواهند نور خدا را خاموش کنند به مفتریات خود و محو نمایند آثار خدا را به شیطنت خود. هلا آنانند ستمگرانند در کتاب خدای ربّ عالمیان) **و همچنین میفرماید (بیان از اوّل تا آخر(مکمن)**(محل) **جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او)**(بیان فارسی باب ۱۳ از واحد سوم ص۳۲۷) **انتهی . سبحان الله عُرف این بیان انسان را اخذ مینماید چه که به کمال حزن میفرماید آنچه را که مشاهده مینماید. و همچنین بجناب حرف حیّ یعنی ملاّ باقر علیه بهاء الله و عنایته میفرماید (لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تُدرکُ لقائه)**(لوح ملا باقر)**(**که شاید در ۸ سال روز ظهور او دیدار او را درک کنی) **انتهی. (اعرف یا هادی و کن**

من السّامعين)(بفهم ای هادی و باش از اهل شنوا). **انصاف ده اکثر اصحاب الهی و ادلاّی حق شهید شدند تو هنوز موجودی. آیا حفظ تو از چه بوده لعمر الله از انکار و شهادت نفوس مقدّسه از اقرار. هر صاحب عدل و انصافی باین فقره گواهی میدهد چه که سبب و علت این دو بمثابه آفتاب ظاهر و مشهود. و همچنین خطاب به (دیّان)**(میرزا اسد الله از مومنین بنام حضرت باب) **مظلوم شهید میفرماید (ستعرفنّ قدرک بقول من یظهره الله)** **(در آتیه قدر خود را خواهی شناخت به فرموده آنکه او را خدا ظاهر خواهد کرد)**(نتیجة البیان ص٤٨)(پنج شأن ص١٦٠) **و همچنین او را حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله فرموده بقوله (و انّک أنت یا حرفَ الثالث المؤمن بمن یظهره الله)**(**و براستی توئی سوّمین حرف مؤمن به من یظهره الله)**(نتیجة البیان ص٤٧) **و همچنین میفرماید(ولکن الله اذا شاء لیعرّفنّک بقول من یظهره الله) (ولیکن خدا اگر بخواهد معرفی خواهد کرد تو را به فرمایش من یظهره الله)** (نتیجة البیان ص٤٧)(پنج شأن ص١٦٠).**حضرت دیّان که بقول نقطه روح ما سواه فداه مخزن امانت حق جلّ جلاله و مکمن لآلی علم اوست او را بظلمی**

شهید نمودند که ملأء اعلی گریست و نوحه نمود و اوست نفسیکه علم مکنون مخزون را به او تعلیم فرموده و در او ودیعه گذاشته بقوله (أن یا اسمَ الدَّیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناکَ و آتیناکَ عزّاً من عند الله اذ عین فؤادِک لطیف تعرف قدره و تعزّ بهائه و قد مَنّ الله علی نقطة البیان بعلم مکنون مخزون ما نزّل الله قبل ذلک الظهور و هو أعزّ من کل علم عند الله سبحانه و قد جعله حجَّةً من عنده بمثل ما قد جعل الآیات حجَّةً من عنده)(ای اسم دیّان این علم پنهان ذخیره شده ایست که وعده دادیم و برایت آوردیم که عزّتی است از جانب خدا زیرا نور قلب تو لطیف است قدر آن را میدانی و عزیز می شماری بهاء آن را. خداوند منّت گذارده بر نقطه بیان علم مکنون مخزونی را که تا بحال نازل ننموده قبل از این ظهور و آن عزیز تر از هر علمی نزد خداوند سبحان است و قرار فرموده خداوند حجّت آنرا از نزد خود به مثل آوردن آیات از نزد خود) (کتاب پنج شأن صفحات ٧٠٨ تا ٧١٥) انتهی. (آن مظلوم که دارای خزینه علم الهی بود مع جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند)(یحیای ازل در کتاب مستیقظ فتوی به قتل سید بصیر

هندی، عبدالکریم قزوینی کاتب وحی، علی اکبر پسر عموی حضرت باب،حسین میلانی، جناب دیّان و ابوالقاسم کاشی را صادر می کند بعلت آنکه تصور کرده که این افراد دعوی من یظهره اللّهی را کرده اند) **را می دهد. یا هادی کتابش نزد تو حاضراست آنکه اسمش را(مُستَیقَظ)**(کتاب یحیای ازل) **گزارده بخوان اگرچه دیده ای و لکن مکرّر مشاهده نما لعلّک تتخذ لنفسک فی خباء الصدق مقاماً رفیعاً. و همچنین آقا (سید ابراهیم)**(سید ابراهیم خلیل تبریزی) **که در باره‌اش از قلم نقطه اولی این کلمات جاری قوله تعالی (ان یا خلیلی فی الصّحف و ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف و ان یا اسمی فی البیان)**(ای دوست من در صحائف و ای یاد من در کتابها بعد از صحیفه ها و ای اسم من در بیان)(نتیجة البیان ص٤٨)(کتاب پنج شأن. بسم الله الاقدم الاقدم، شأن اول) **انتهی، او و دیّان را ابوالشّرور و ابوالدّواهی نامیده. حال انصاف ده که بر این مظلومها چه وارد شده مع آنکه یکی در خدمتش مشغول و دیگری بر او وارد . باری لعمرُ الله به اعمالی عامل بوده که قلم حیا میکند از ذکرش. قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته. وقتیکه این مظلوم از (هجرت دو ساله)**(هجرت آنحضرت به کوههای سلیمانیه) **که در صحاری**

و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدّتها در بیابانها دویدند رجوع به (دارالسلام)(بغداد) نمود میرزا محمّد علی نامی رشتی بحضور آمد و(امام)(جلوی) جمعی بکلمه ای نطق نمود درباره (عصمت آن حضرت) (منظور همسر دوم حضرت باب است که جبراً به ادواج یحیای ازل در آمد که خلاف همه کتب خداست) که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود. سبحان الله چگونه راضی شدند که به این خیانت اعظم تمسّک جستند. باری از حق میطلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه. إنّه هو المؤید الحکیم و جناب دیّان علیه بهاءُ الله و رحمتُهُ بحضور فائز مطابق آنچه از قلم نقطه اولی ظاهر شد. (نسأل الله أن یؤیدَ الغافلین علی التوجه الیه و المعرضین علی الاقبال الی شطره و المنکرین علی التصدیق علی هذا الامر الذی اذ ظهر نطقتِ الاشیاءُ کلها قد أتی من کان مکنوناً فی کنز العلم و مرقوماً من القلم الأعلی فی الکتب و الصّحف و الزّبر و الالواح)(مسئلت داریم از خداوند موفق کند غافلان را بر توجّه به او و مُعرضان را بر اقبال به سمت او و منکران را بر قبول کردن این دینی که چون ظاهر شد

ناطق شدند همه اشیاء که بیامد آنکه پنهان بود در گنج علم و مرقوم بود از قلم اعلی در همه کتب و صحف و زُبر والواح). **دراین مقام لازم شد احادیثی که در شأن این مدینه مبارکه مشرّفه یعنی عکّا وارد شده ذکر شود. (لعلَّک تتّخذ یا هادی الی الصّدق طریقاً و الی الله سبیلاً)**(که شاید ای هادی بگیری راه صدق را طریقت خود و سمت خدا را راه خود)

بِسم الله الرحمنِ الرحیم

(ما ورد فی فضل عکّا و البحر و عین البقر التی بعکّا)(آنچه آمده است در فضل عکا و دریا و چشمه عین البقر که در عکا است)

حدّثنا عبد العزیز بن عبد السّلام عن النّبی صلَّی الله علیه و سلَّم انَّه قال إنّ عکّاءَ مدینةٌ بالشّام قد اختصّها الله برحمته(خبر داد عبد العزیز ابن سلام از نبی صل الله علیه و آله و سلم، براستی فرمود که عکّا شهری در شام است که خداوند آنرا به رحمت خود تخصیص داده است)

و قال ابن مسعود رضی الله عنه انّ النّبی صلی الله علیه و سلّم قال ألا انّ أفضلَ السواحل عسقلان و انّ عکّاءَ أفضل من

عسقلان و فضل عكّاء على عسقلان و على جميع السواحل كفضل محمّد على جميع الأنبياء ألا أخبركم بمدينة بين جبلين فى الشّام فى وسط المرج يقال لها عكّاء ألا و انّ من دَخَلَها راغباً فيها و فى زيارتها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و من خرج منها غير زائر ألا لم يبارک الله له فى خروجه. ألا و انّ فيها عيناً يقال لها عين البقر من شرب منها شربة مُلأ الله قلبَهُ نوراً و أمّنه من العذاب الاكبر يوم القيامة. (و گفت ابن مسعود رضى الله عنه كه نبى صل الله عليه و سلّم فرمود هلا براستى بهترين سواحل عَسقَلان است و برترى عكّا بر عسقلان و بر همه سواحل مانند برترى محمد(ص) بر جميع انبياء است. هان كه خبر مى دهم شما را به شهرى مابين دو كوه در شام وسط سبزه ها گفته مى شود به آن عكّا و براستى كسى كه داخل در آن بشود با رغبت و زيارت كند آنرا، مى آمرزد خدا بر او گناهان پيشين و بعدى را و كسى كه خارج شود از آن بدون زيارت آن، هان كه تبّرک نمى فرمايد خدا خروج او را. هلا و در آن چشمه ايست كه گفته مى شود به آن (عين البقر)(چشمه گاو). هر كه از آن بنوشد جرعه اى، پر مى نمايد قلب او را روشنائى و حفظ مى نمايد او را از عذاب بزرگ روز قيامت.

(و عن أنس بن مالک رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم انّ فى السّواحل مدينة معلقة تحت ساق العرش

يقال لها عكّاءُ من بات فيها مرابطاً احتساباً لله تعالى كتب الله له ثوابَ الصَّابرين و القائمين و الراكعين و الساجدين الى يوم القيامة)(و از انس ابن مالک رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صل الله علیه و سلّم که در سواحل شهری معلّق زیر ساق عرش که گفته شده است به آن عکّا. هر که در آن در آن سکونت کند دائماً به جزائی از خداوند تعالی، می نویسد برای او خدا ثواب بردباران و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گزاران را تا روز قیامت)

(و قال صلى الله عليه و سلّم ألا أخبركم بمدينة على شاطئ البحر بيضاء حسن بياضها عند الله تعالى يقال لها عكَّاء وانّ مَنْ قرصه برغوثٌ من براغيثها كان عند الله أفضلَ من طعنة نافذة فى سبيل الله. ألا و انّ من اذن فيها كان له مدّ صوته فى الجنّة و من قعد فيها سبعة أيام مقابل العدوّ حشره الله مع الخضر عليه السّلام و أمّنه الله من الفزع الأكبر يوم القيامة)

(و فرمود صل الله علیه وسلّم هان که شما را خبر میدهم به شهری در ساحل دریای سفید، سفیدی آن مقبول است نزد خدا(بخاطر نمک در سواحل آن) که گفته می شود به آن عکّا و براستی اگر کسی را نیش بزند کَکی از کَک های آن باشد نزد خدا بهتر از ضربه ای سخت در راه خدا. هان و براستی کسی که در آن اذان بگوید صدای او تا بهشت امتداد پیدا می کند و کسی که در آن ساکن شود هفت

روز در مقابل دشمن، خداوند او را محشور می کند با حضرت خضر و امانت می دهد او را از بلای بزرگ روز قیامت)(در باره حشرات موذی عکّا در کتب تاریخی بهائی آمده است که پاهای زائرین آنقدر به سیاهی می زد که گویا چکمه پوشیده اند)

(و قال صلّی الله تعالی علیه و سلم ألا و انّ فی الجنة ملوکاً و سادات و فقراء عكّاء ملوک الجنة و ساداتها. و إنّ شهراً فی عکّاء أفضل من ألف سنة فی غیرها)(و فرمود صل الله علیه و سلم، هان که در بهشت پادشاهان و بزرگان وجود دارند و فقرای عکّا ملوک و سادات بهشتند و یک ماه در عکّا بهتر از هزارسال در جاهای دیگر است)

(و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم إنّه قال طوبی لمن زار عکّاء و طوبی لمن زار زائر عکّاء. طوبی لمن شرب من عین البقر و اغتسل من مائها و فانّ الحورَ العین یشرَبْن الکافورَ الذی فی الجنّة من عین البقر و عین سلوان و بئر زمزم. طوبی لمن شرب من هؤلاء العیون و اغتسل من مائهنَّ فقد حرّم الله علیه وعلی جسده نارَ جهنم یوم القیامة) (و از رسول خدا صل الله علیه و سلّم که فرمود خوشا بر کسی که زیارت نماید عکّا را و خوشا بر کسی که دیدار کند زائر عکّا را. خوشا بر آنکه بنوشد از چشمه عین البقر و بشوید خود را به آن. براستی حورالعین می نوشند از کافوری که در بهشت است از چشمه عین البقر و سلوان و چاه زمزم و خوشا بر کسی که بنوشد از این چشمه ها و

بشوید خود را از آب آنها. براستی خدا حرام می کند بر او و بر جسد او آتش جهنم را ر روز قیامت)

و عن النبی صلی الله علیه و سلم إنّه قال فی عکّاء نوافل و فواضل یخص الله بها من یشاء. من قال فی عکّاء "سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ الله و الله أکبر و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلی العظیم" کتب الله له ألفَ حسنة و محا عنه الفَ سیئة و رفع له ألف درجة فی الجنة و غفر له ذنوبه. و من قال فی عکّاء "أستغفر الله" غفر الله له ذنوبَه کلها و من ذکر الله فی عکّاء بالغدو و الآصال و العشی و الابکار کان عند الله أفضل من نقل السیوف و الرماح و السلاح فی سبیل الله تعالی) (و از نبی صل الله علیه و سلّم که فرمود درعکّا مستحبّات و فضیلت هائی است که اختصاص داده خدا آنرا به کسی که می خواهد. کسی که بگوید در عکّا "سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ الله و الله أکبر و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلی العظیم" می نویسد خدا برای او هزار حسنه و محو می نماید از او هزار سیئه و بلند می گرداند برای او هزار درجه در بهشت و می آمرزد گناهانش را. و کسی که بگوید در عکّا "استغفر الله " می آمرزد خدا همه گناهانش را و کسی که ذکر نماید خدا را در عکّا در طلوع و غروب و صبح و شب، نزد خدا برتر است از انتقال شمشیر و تیر و سلاح در راه خداوند تعالی)

(و قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم من نظر بالبحر عند الزوال و كبّر الله عند الغروب غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل رمل عالج و من عدّ أربعين موجة و هو يكبّر الله تعالى غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر)(و فرمود رسول خدا صل الله عليه و سلّم هر كه نظر كند به دريا هنگام ظهر و تكبير كند خداى تعالى را در وقت غروب مى آمرزد خدا گناهان او را و اگر چه به اندازه تلى از شن باشد و هر كه بشمُرد موج آنرا چهل دفعه و تكبير كند خداى متعال را مى بخشد خداوند متعال گناهان پيشين و مابعد او را)

(و قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم من نظر إلى البحر ليلة كاملة كان أفضل من شهرين كاملين بين الركن و المقام . و من تَربّى فى السواحل خير ممّن تَربّى فى غيرها و النائم فى السواحل كالقائم فى غيرها)(و فرمود رسول خدا هر كه نظر كند بر دريا يک شب كامل بهترست از دو ماه تمام بين (ركن و مقام)(محل هائى در خانه كعبه) و كسى كه بزرگ شود در سواحل بهترست از جاهاى ديگر و دراز كشيده در سواحل بهترست از ايستاده در جاهاى ديگر)

انتهى . صدّق رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم)

در کتاب "بشارات پیرامون ظهور ادیان بابی و بهائی" آمده است

باری، در کتاب فضایل الشام و دمشق و ذکر ما فیها من الآثار و البقاع الشریفه تألیف ابی الحسن علی بن محمد بن شجاع الوثقی المالکی المعروف بابن ابی الهول زوایمانی الحسن بن علی احمد بن زهیرالمالکی رحمه الله، که در سال ذیعقده ۹۱۱ هجری قمری توسط عبدالرحمان الصالحی بن محمد نوشته شده است، روایات بسیاری از حضرت محمد (ص) در خصوص عکّا و عسقلان (عسقلان همان اشقلون می باشد که در مجاورت عکّا قرار دارد و مذکور است که در آن شهر چشمه ای است که حضرت ابراهیم بیرون آورده (نفائس الفنون)، و به استناد لغتنامه دهخدا احادیث بسیاری از پیامبر (ص) در فضایل عسقلان نقل شده) جمع آوری شده است. نسخه این کتاب در کتابخانه عمومی ترکیه موجود می باشد و جزو کتب سلطان غازی محمود خلیفه عثمانی بوده است.

چنانچه، در صفحه ۷ همین کتاب از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: ان افضل السواحل عسقلان و افضل منها عکا و فضل عکا علی السواحل کفضلی علی الانبیاء، یعنی برترین ساحل ها عسقلان است و از او برتر عکاست و برتری عکا بر سایر سواحل مانند برتری من بر سائر انبیاست. و در صفحه ۸ از حضرت رسول (ص) روایت می کند: قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مدینه بین الجبلین علی البحر یقال لها عکا من دخلها رغبه فیها غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من خرج منها رغبه عنها لم یبارک له فی خروجه و بها عین تسمی عین البقر من شرب منها ملا الله بطنه نورا و من افاض علیه منها کان طاهرا الی یوم القیمه، یعنی شهری است بین دو کوه مشرف بر دو دریا که نام آن عکاست، کسی که به عشق آن مکان وارد این شهر شود تمام گناهان او از گذشته و آینده آمرزیده

خواهد شد و کسی که از آن شهر بخاطر بی میلی و نفرت خارج شود از برکت الهی محروم گردد. در آن چشمه ای است بنام عین البقر که هر کس از آن بیاشامد خداوند درونش را پر از نور کند کسیکه از آن چشمه نصیب برد تا روز قیامت پاک و مطهر خواهد ماند. همچنین، در صفحه ۱۰ این روایت را از رسول الله (ص) نقل می کند: قال من رأی موضع شهداء عکا بنی الله له بیتا من نور، یعنی کسی که مدفن شهدا عکا را مشاهده کند خدا خانه ای برایش بنا نماید. و ایضاً در صفحه ۱۲ آمده است: یقول ان للآخر و ملوکا و ساده و انّ فقراء أهل عکا و عسقلان ملوک الآخره و ساداتهم، یعنی برای روز قیامت، پادشاهان و ساداتی خداوند در نظر گرفته. فقراء عکا و عسقلان پادشاهان و سادات روز قیامتند. و باز در وصف عکا در صفحات ۱۴ و ۱۵ این کتاب از حضرت رسول (ص) آمده است: قال من نظر الی البحر حین تقرب الشمس فکبر عند غروبها غفر الله له ذنوبه ولو کانت أکثر من رمل عالج، یعنی کسی که در هنگام غروب خورشید به دریا بنگرد و عظمت خداوند را احساس کند و تکبیر گوید خداوند گناهان او را ببخشاید و لو اینکه گناهان او بیش از انبوهی از تپه های شن باشد. همچنین، در صفحه ۲۲ از رسول خدا (ص) آمده است: یقول طوبی لمن رأی عکا من أمتی و لمن رأی من رأی عکا، یعنی خوشا بحال کسی از امت من که عکا را ببیند و خوشا بحال کسی که رویت کننده عکا را ببیند. و در صفحات ۲۲ و ۲۳ آمده است: یقول المشی فی طرقات عکا خیر من الصلوه فیما سواها من المساجد، یعنی مشی در بازارهای عکا بهتر است از نماز در مسجدهای جاهای دیگر.

ابن عربی نیز در باب ۳۶۶ فتوحات مکیه، بشارتی در ارتباط با ظهور موعود در مرج عکا بیان می دارد: یشهد الملحمه العظمی مأدبه الله بمرج عکا یبید الظلم وأهله

يقيم الدين وينفخ الروح فی الاسلام به بعد ذله ... و يقتلون كلهم الا واحدا منهم فی مرج عكاء فی المائده الالهيه التی جعلها الله مائده لسباع الطير و الهوام ... و الملحمه الكبری التی هی المادبه بمرج عكا. انتهی. يعنی (مهدی) مشاهده می كند مكتب خانه بزرگ و چمنزار عكا را و ظلم و ظالمان را نابود می كند و دين را برپا می دارد و به وسيله او روح در اسلام دميده می شود و اسلام به وسيله او بعد از دوران ذلتش عزيز می شود ... و تمام آنها كشته می شوند مگر يكی از ايشان كه وارد می شود در چمن عكا در ضيافت خانه الهی كه خداوند آن را خوان ضيافت برای درندگان و مرغان و حشرات موذی مقرر و مهيا داشته است... و كشتارگاه بزرگی كه آن پذيراست در چمنزار عكا.

در تورات نيز در خصوص عكا مذكور گرديده است:

و وادی عخور (عاخور – عكا) را بدروازه اميد (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ايام جوانيش ومثل روز بيرون آمدنش از زمين مصر خواهد سراييد. (يوشع نبی باب ۲ آيه ۱۵).

بلكه نسلی از يعقوب و وارثی برای كوههای خويش از يهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزيدگانم ورثه آن و بندگانم ساكن آن خواهند شد * و شارون مرتع گله ها وادی عاكور (عكا) خوابگاه رمه ها به جهت قوم من كه مرا طلبيده اند خواهد شد .(اشيعا باب ۶۵ آيه ۹ و ۱۰).

الواح

ملازمات

در دیانت بهائی آثار حضرت بهاءالله را نباید با آثار و الواح حضرت عبدالبهاء و حضـــرت ولی امرالله مغلوط کرد. ولی نظر به اهمیّت الواح وصـــایای حضـــرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله از این الواح مقدسه به عنوان متممات و ملازمات کتاب اقدس نام برده اند که ما به کلمه ملازمات تأســـی کرده تا افراد آنها را با الواح متممّات کتاب اقدس که نازل از قلم اعلای حضـــرت بهاءالله اســـت اشـــتباه نکنند. امّا چون اهمیّت الواح وصـایای حضـرت عبدالبهاء در امر وصـایت و نظم جهان آرای حضرت بهاءالله است و" کتاب دور بهائی" که از تبیینات مصـون از خطای حضرت ولی امرالله است و مکمّل و متمّم الواح وصایا است لاجرم و الزاماً جزء ملازمات این کتاب مقدّس می باشـــد. در نهایت برای حســـن ختام اعلامیه عمومی پیران خمسه که مرحله اولیّه خاتمه عصر تکوین میثاق حضرت بهاءالله است و مجوِّز تشکیل دارالولایه بین المللی است به نسخه اصلی انگلیسی ضمیمه می شود

الواح وصایای مبارکه

حضرت عبدالبهاء

هوالله

حمداً لمن صان هيكل امره بدرع الميثاق عن سهام الشبهات و حَمى حِمى شريعته السمحاء و وقى محجته البيضاء بجنود عهوده من هجوم عصبة ناقضة و ثلّة هادمة للبنيان و حرس الحصن الحصين و دينه المبين برجال لا تأخذهم لومة لائم و لا تلهيهم تجارة و لا عزّة و لا سلطة عن عهد الله و ميثاقه الثابت بآيات بينات من أثر القلم الأعلى فى لوح حفيظ .(سپاس بر آنکه حراست نمود اساس دين خود را به زِره ميثاق از تيرهای شُبهات و حمايت فرمود حَرم شريعت شريف خود را و محفوظ داشت مسير نورانى آنرا به لشكريان مقرّرات خويش از هجوم گروه ناقض درهم پاشيده و منهدم كننده بنيان. حراست فرمود ديوار محكم و دين مبين خود را با مردانى كه سرزنش ايراد گيران آنان را اخذ نمى كند و منحرف نمى گرداند ايشان را تجارت و عزّت و سلطه ای، از عهد خداوند و ميثاق ثابت او به آيات بيّنات اثر قلم اعلى در لوح محفوظ)

و التحية و الثناء و الصلاة و البهاء على أوّل غصن مبارك خضل نضر ريّان من السدرة المقدسة الرحمانية منشعب من

كلتى الشجرتين الربانيتين و أبدع جوهرة فريدة عصماء تتلألأمن خلال البحرين المتلاطمين و على فروع دوحة القدس و افنان ســـدرة الحق الذين ثبتوا على الميثاق فى يوم التلاق و على أيادى أمر الله الذين نشروا نفحات الله و نطقوا بحجج الله و بلغوا دينَ الله و روّجوا شريعةَ الله و انقطعوا عن غير الله و زهدوا فى الدنيا و أجّجوا نيران محبّة الله بين الضـــلوع و الاحشـــاء من عباد الله و على الذين آمنوا و اطمأنّوا و ثبتوا على ميثاق الله و اتّبعوا النور الذى يلوح و يضـــيئ من فجر الهدى من بعدى. ألا و هو فرع مقدس مبارك منشـــعب من الشـــجرتين المباركتين. طوبى لمن اســـتظل فى ظله الممدود على العالمين)(و درود و ستايش و نيايش و بهاء بر اول غُصن مبارک خرّم و شاداب و شکوفا از سدره مقدّسه رحمانیّت منشعب از دو درخت ربّانی و گوهر بی همتائی کـه نموّ نمود در زیر ســـایـه آن در لابلای دو دریـای متلاطم و بر شاخسار تاک مقدس و شاخه های درخت حقیقت. و بر آنان که استقامت ورزیدند برعهد در روز قیامت و بر ایادیان امرالله آنان که منتشر نمودند نفحات خداوند را و نـاطق گردیدنـد بـه براهین او و ابلاغ نمودنـد دین خداونـد را و ترویج دادنـد شـــریعت الله را و منقطع گردیدند از ماســـوای حق و پرهیزگاری پیشـــه کردند در دنیا و برافروختند آتش محبّت خداوند را در جسم و جان عباد الله و بر کسانی که

ایمان آوردند و مطمئن شـــدند و ثابت ماندند بر قرارداد الهی و پیروی نمودند نوری را که می درخشد و روشنی می بخشد از طلوع هدایت بعد از من. هلا و آن شاخه مقدّس مبارک منشعب از دو درخت مبارک است. خوشا بر آنکه پناه جوئید در زیر سایه مداوم آن بر اهل جهان)

ای احبّای الهی اعظم امور محافظه دین الله است و صیانت شریعة الله و حمایت امر الله و خدمت کلمة الله. در این سبیل هزاران نفس خون مطهّر را سبیل نمودند و جان عزیز را فدا کردند. رقص کنان به قربانگاه شـــتافتند و عَلَم دین الله افراشتند و به خون خویش آیات توحید نگاشتند. سینه مبارك حضرت اعلی روحی له الفداء هدف هزار تیر بلا شد و قدوم مبارك جمال ابهی روحی لأحبّائه الفداء از ضـــرب چوب در مازندران زخم و مجروح گردید و گردن مقدس و پای مبارك در زندان طهران اسیر کُند و زنجیر گشت و مدت پنجاه سال در هر ساعتی بلا و آفتی رسید و ابتلا و مصیبتی رخ داد. از جمله بعد از صـــدمات شـــدیده از وطن آواره و مبتلای آلام و مِحن شد و در عراق (نیّر آفاق) (حضرت بهاءالله) **معرض کسوف از اهل نفاق بود و عاقبت (سُـــرگون به مدینه کبیره)** (تبعید به

استانبول) **گشت و از آن شهر به (ارض سرّ)**(ادرنه) **نفی گردید و از (خطّه بلغار)**(بلغارستان) **در نهایت مظلومیّت به سجن اعظم ارسال گشت. آن مظلوم آفاق روحی لاحبّائه الفدا چهار مرتبه از شهری به شهری سُرگون گردید تا در این زندان به حبس مؤبَّد استقرار یافت و در سجن قاتلان و سارقان و قُطّاع طریق مسجون و مظلوم گردید. این یك بلا از بلایای وارده بر جمال مبارك بود. بلایای دیگر را بر این قیاس نمائید. از جمله از بلایای جمال قِدم ظلم و عدوان و ستم و طغیان (میرزا یحیی)**(برادر ناتنی حضرت بهاءالله) **بود که آن مظلوم مسجون با وجود آنکه او را از (صِغر سنّ)**(بچگی) **در آغوش عنایت پرورش داد و در هردمی انواع نوازش مبذول فرمود و ذکرش را بلند کرد و از هر آفات محافظه نمود و عزیز دو جهان فرمود و با وجود وصایا و نصائح شدیده حضرت اعلی و تصریح به نصّ قاطع (ایّاك ایّاك ان تحتجب بالواحد الاول و ما نزل فی البیان)**(مبادا مبادا که محجوب گردی به واحد اول و آنچه نازل در کتاب بیان است)(بیان حضرت باب) **و واحد اوّل نفس مبارك**

حضـــرت اعلى و هجده حروف حىّ هســـتند بـاز (ميرزايحيى)(برادر ناتنى و دشمن صلبى حضرت بهاءالله) **انكار نمود و تكذيب كرد و القاى شُبهات نمود و از آيات بيّنات چشم پوشيد و اغماض كرد. اى كاش به اين اكتفاء مى نمود بلكه (دمّ اطهر)**(خون مطهر) **را هدر كرد و فرياد واويلا بلند نمود و نسبت ظلم و ستم داد در (ارض سرّ)**(ادرنه). **چه فساد و فتنه اى بر پا كرد تا آنكه سبب شد كه (نيّر اشراق)**(حضرت بهاءالله) **به اين سجن اعظم (سُرگون)**(تبعيد) **شد و در مغرب اين زندان مظلوماً افول فرمود.**

اى ثابتان بر پيمان، مركز نقض و قطب شقاق (ميرزا محمّد على)(برادر ناتنى حضرت عبدالبهاء) **چون منحرف از ظلّ امر شُد و نقض ميثاق نمود و تحريف آيات كتاب كرد و خِلل عظيم در دين الله انداخت و(تشتيت)**(پريشان) **حزب الله نمود و به بغضاء عظيم قيام بر اذيّت عبدالبهاء كرد و به عداوت بى نهايت بر اين عبد آستان مقدّس هجوم كرد. تيرى نماند كه بر سينه اين مظلوم نينداخت زخمى نماند كه روا نداشت زهرى نماند كه**

در کام این ناکام نریخت. قسم بجمال اقدس ابهی و نور مُشرق از حضرت اعلی روحی لارقّائهما الفداء که از این ظلم اهل سرادق ملکوت ابهی گریستند وملأ اعلی نوحه و ندبه نمایند و حوریّات فردوس به جزع و فزع آمدند و طلعات مقدّسه ناله و افغان کنند ظلم و اعتساف این بی انصاف به درجه ای رسید که تیشه بر ریشه شجره مبارکه زد و ضربت شدیده بر هیکل امر الله وارد آورد دوستان جمال مبارك را سرِشك خونین از دیده جاری کرد و دشمنان حق را خوشنود وشادمان نمود. بسا طالبان حقیقت را به نقض عهد از امر الله بیزار کرد و امّت مأیوس یحیی را امیدوار نمود ، خویشتن را منفور کرد و دشمنان اسم اعظم را جری و جسور نمود آیات محکمات را بگذاشت و القای شبهات کرد. و اگر تأییدات موعود جمال قِدم پی در پی به این لا شیئ نمی رسید بکّلی امر الله را محو و نابود مینمود و بنیان رحمانی را از اساس بر میانداخت. ولی الحمدلله نصرت ملکوت ابهی رسید و (جنود)(لشکر) ملأ اعلی هجوم نمود و امر الله مرتفع گردید و

(صیت)(شهرت) حق جهانگیر شد، کلمة الله مسموع آفاق گشت علم حق مرتفع شـــد و رایات تقدیس به اوج (اثیر)(کهکشـــان) رســـید و آیات توحید (ترتیل)(تلاوت گردید) گردید. حال محض حفظ و صیانت دین الله و (وقایه)(نگهبانی) و حمایت شریعة الله و مصونیّت امر الله به نصّ آیه مبارکه ثابته در حق او تشبّث باید نمود زیرا انحرافی اعظم از این تصــور نگردد، قوله تعالی و تقدّس (و لکن احبّائی الجهلاء اتخذوه شریکا لنفسی و فسـدوا فی البلاد و کانوا من المفسـدین.)(و لیکن دوسـتان نادان من گرفتند شـریکی را برای من و فسـاد در شـهرها نمودند و بودند از مفسـدین) ملاحظه نما که چه قدر ناس جاهلند. نفوسیکه (تلقاء)(پیش رو) حضـــور بوده‌اند مع ذلك رفته‌اند و چنین ســـخنها اشـــتهار داده‌اند. الی ان قال جلّت صراحته "اگر آنی از ظلّ امرمنحرف شـــود معدوم صـــرف خواهد بود". ملاحظه فرمائید چه قدر تأکید اســـت که آنی انحراف تصـــریح فرموده زیرا به مقدار (رأس شعر)(یک سر مو) اگر به یمین و یسار میل حاصل شود انحراف تحقّق یابد و میفرماید "معدوم صـرف خواهد شـد"

چنانکه حال ملاحظه می نمائید که غضب الهی چگونه احاطه نموده و یوماً فیوماً رو به انعدامست. (فسوف ترونه و اعوانه سرّاً و جهاراً فی خسران مبین)(خواهید دید او را و همدستانش را پنهان و آشکارا در خسران مبین). **چه انحرافی اعظم از نقض میثاق الله است؟ چه انحرافی اعظم از تحریف آیات و (اسقاط)**(از بین بردن) **آیات و کلماتست؟ در اعلان (میرزابدیع الله)**(برادر ناتنی دیگر حضرت عبدالبهاء) **دقّت نمائید، چه انحرافی اعظم از افترای بر مرکز پیمان است، چه انحرافی اکبر از نشر اراجیف در هیکل عهد است، چه انحرافی اشدّ از فتوای بر قتل (محور میثاقست)**(حضرت عبدالبهاء) **که مستدل بآیه (من یدّعی قبل الألف)**(کسی که دعوی قبل از هزار سال کند) **شده؟**

توضیح:این مطلب ادعّا قبل ازهزارسال بخشی از آیه کتاب اقدس است که مربوط به پیغمبر آینده است و برادر بی مروّت حضرت عبدالبهاء یعنی میرزا محمد علی این تهمت را به حضرت عبدالبهاء وارد کرده بود که حضرت عبدالبهاء دعوی پیغمبری و آوردن دین جدید را کرده است.

و حال آنکه خود حیا ننموده در ایّام مبارك ادّعا نموده و جمال مبارك ردّ ادّعای او فرمودند بعنوانی که از پیش گذشت

و الآن ادّعای او بخط و (ختم)(مُهر) او موجود. چه انحرافی اتمّ از کذب و بُهتان بر احبّاء الله است؟ چه انحرافی (اَسوَء)(تاریکتر) از سبب شدن حبس و سجن احبّای ربّانیست؟ چه انحرافی(اصعب)(سخت تر) از تسلیم آیات و کلمات و مکاتیب به حکومت است که بر قتل این مظلوم قیام نمایند؟ چه انحرافی اَشدّ از تضییع امر الله و (تصنیع)(جعل) و تزویر مکاتیب و مراسلات افترائیه است که سبب وحشت و دهشت حکومت شود و نتیجه (سفك دمّ)(قتل) این مظلوم گردد؟ و آن مکاتیب در نزد حکومت است. چه انحرافی (اشنع)(شنیع تر) از ظلم و طغیان است؟ چه انحرافی (ارذل از تشتیت شِمَل فرقه ناجیه است)؟(رذیل تر ازبه هم ریختن اجتماع بهائیان است) چه انحرافی (افضح از القای شبهات است)؟(فضیح تر از تلقین ایراد گیری است) چه انحرافی (افظع)(مردودتر) از تأویلات رکیکه (اهل ارتیابست؟)(اهل شک) چه انحرافی (اخبث)(خبیثتر) از اتفّاق با اعدای الهی و بیگانگانست که چند ماه پیش بالاتفاق (ناقض میثاق)(میرزا محمد علی) با جمعی لائحه ای ترتیب دادند و از

افتراء و بهتان چیزی باقی نگذاشتند و عبدالبهاء را نعوذاً بالله (عدوّ صائل)(دشمن سر سخت) و بد خواه مرکز (سلطنت عظمی)(دولت عثمانی) گفتند؟ و از این قبیل مفتریات عدیده شدیده بسیار و حکومت شهریاری را سبب تشویش افکار گشتند. نهایت هیئت تفتیش از مرکز حکومت اعلیحضرت شهریاری آمد و مخالف عدل و انصاف تاجدار بلکه در نهایت اعتساف تفتیش کردند یعنی بد خواهان حق، هیئت را احاطه نمودند ومضمون لائحه را بلکه زیاده شرح و تفصیل دادند و آنان نیز (من دون)(بدون) تحقیق تصدیق کردند که (معاذ الله)(پناه بر خدا) این عبد عَلَمَی در این مدینه بر افراخت و ناس را به اجتماع در زیر عَلَم دعوت نمود و تأسیس سلطنت جدیده کرده و در کوه کَرمِل (قلعه ای)(منظور محل دفن حضرت باب) انشاء نموده وجمیع اهالی این صفحات را تابع و مطیع کرده و دین اسلام را تفریق نموده و با مسیحیان عقد پیوند نموده و معاذ الله قصد آن کرده که در سلطنت عظمی رخنه

کبری اندازد و از این قبیل مفتریات (أعاذنا الله من هذا الأفك العظیم)(پناه می بریم از این دروغ بزرگ)

و حال آنکه به نصوص الهیه ما ممنوع از فسادیم و مأمور به صلح و صلاح و مجبور براستی و دوستی و آشتی به جمیع اقوام و اُمم آفاق و اطاعت و خیر خواهی حکومات . خیانت بسلطنت عادله خیانت به حقّ است و بد خواهی حکومت تَمرُّد از امرالله با وجود این نصوص قاطعه، چگونه این مسجونان چنین تصوّر باطلی کنند و با وجود مسجونی در این زندان چنین خیانتی توانند؟ ولی چه فائده که هیئت تفتیش تصدیق این مفتریات اخوَی و بد خواهان نمود و تقدیم حضور پادشاهی کرد.حال این مسجون در طوفان اعظم گرفتار تا اراده حضرت سلطان ایدّه الله علی العدل صادر گردد (إمّا لی و إمّا علی)(به نفع من یا به ضرر من). درهر حال عبدالبهاء در نهایت سکون و قرار به جانفشانی مهیّا و در نهایت تسلیم و رضا. حال چه انحرافی (اشنع و افظع و اقبح) (شنیع تر وفضیع تر و قبح تر) از این؟ و همچنین (مرکز

بغضـــاء)(میرزا محمد علی) **در فکر قتل عبدالبهاء و این به خط (میرزا شـعاع)**(پسر ارشد میرزا محمد علی) **که در طیّ این وصیّت است ثابت و واضح و محقق که به کمال تدبیر در صدد قتل هستند و این نصّ عبارت میرزا شــعاع در مکتوبســت که مرقوم داشته (هر آن مسبّب این اختلاف را نفرین میکنم و به ربّ لا یرحمه ناطقم و امیدوارم بزودی (مَظْهر یبْعَث)**(پیغمبر بعدی که منظورش پدر نادان و مغرور اوست) **ظاهر شود اگر چه شده و بغیر لباس مشهود نمیتوانم زیاده شرح دهم). مقصود از این عبارت آیه مبارکه (من ادّعی قبل الألف اســـت)**(طبق کتاب اقدس کســـی نمی تواند دعوی پیغمبری قبل از هزار ســـال بکند. ولی میرزا محمد علی خود را پیغمبر جدید می دانست) **ملاحظه شود که چگونه در صدد قتل عبدالبهاء هســتند. از کلمه نمیتوانم "زیاده شــرح دهم" به فِراســـت بفهمید که چه (تمهید)** (حقّه و خدعه) **و تدبیر در این خصوص نمودهاند که زیاده اگر بیان نمایند شاید ورقه بدست افتد و آن (تمهید)**(دســـیســـه) **و تدبیر بهم خورد. این عبارت**

(مجرّد تبشیر است)(بشارت واضحی است) **که در این خصوص قرار و تدبیر لازم تحقق یافت.**

توضیح: برای تشریح اعمال شرورانه میرزا محمد علی در مورد حضرت عبدالبهاء به کتاب قرن بدیع صفحات٤٨٦-٤٩٧ رجوع بفرمائید

(الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالب سباع ضاریة و ذئاب کاسرة و وحوش خاسرة. ربّ وفّقنی فی حبّك علی تجرّع هذه الکأس الطافحة بصهباء الوفاء الممتلئة بفیض العطاء حتّی یحمرَّ قمیصی بدمی طریحاً علی التراب صریعاً لا حراك للأعضاء هذا منائی و رجائی و أملی و عزّی و علائی وَلْیكنْ خاتمة حیاتی ختام مسك یا ربّی و ملاذی، و هل من موهبة اعظم من هذا؟ لا و حضرة عزّك. و انّی أُشهدك أنّنی أذوق هذه الکأس فی کلّ الایام بما اکتسبت ایدی الذین نقضوا المیثاق و أعلنوا الشقاق و أظهروا النفاق و أظهروا فی الارض الفساد و ما راعوا حرمتك بین العباد. ربّ احفظ حصن دینك المبین من هؤلاء الناکثین و احرس حماك الحصین من عصبة المارقین. انّك انت القوی المقتدر العزیز المتین) (ای خدای من، ای خدای من می بینی بنده مظلوم خود را در بین چنگال شیران وحشی و گرگان گرسنه

و وحشیان خونخوار. ای پروردگار من توفیق بخش در راه عشق تو که بنوشم این جام لبریز شده از شراب وفا، مملو از فیض عطا تا اینکه رنگین شود جامه من به خون من پاشیده شده بر زمین با شتاب بدون حرکت اعضاء. این است آرزوی من و التجای من و امید من و عزّت من و اعتلای من که پایان زندگی من ختمی مُشکین باشد. آیا موهبتی بزرگتر از این وجود دارد؟ خیر قسم بر حضرت عزیز تو. و من براستی گواهی میدهم که نوشیده ام این جام را در همه ایّام به آنچه عمل نمود دستان کسانی که شکستند پیمان را و اعلان جدائی کردند و ظاهر نمودند نفاق را و آشکار کردند فساد را در ارض و رعایت نکردند حرمت تو را دربین بندگان تو. خداوندگارا حفظ فرما قلعه دین مبین خود را از این پیمان شکنان و حراست فرما سرّ حریم را از اهل ارتداد)

باری، ای احبّاء الله مرکز نقض میرزا محمّد علی به سبب این انحرافات لا تحصی بنصّ قاطع الهی ساقط گشت و از شجره مبارکه منفصل شد. (و ما ظلمناهم ولکن کانوا أنفسهم یظلمون)(و ما بر آنان ظلم نکردیم و لیکن نفس خودشان بر ایشان ظلم کرد) (الهی الهی احفظ عبادك الامناء من شرّ النفس و الهوی واحرسهم بعین رعایتك من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم فی حصن حصین کلائتك من سهام الشبهات و اجعلهم مظاهر آیاتك البینات و نوّر وجوههم بشعاع ساطع من افق

توحيدك و اشرح صدورهم بآيات نازلة من ملكوت تفريدك و اشدد أزورهم بقوّة نافذة من جبروت تجريدك. انك انت الفضال الحافظ القوى العزيز)(ای خدای من ای خدای من حفظ فرما بندگان امین خود را از شرّ نفس و هوا و حراست نما آنان را به چشم رعایت خود از بخل و حسد و نفرت و داخل گردان آنها را در پناه قلعه حفاظت خود از تیرهای شُبهات و قرار ده آنان را مظاهر آیات روشن و نورانی فرما صورتهای آنانها را به شعاع درخشنده از افق توحید خویش و باز نما سینه های آنها را به آیات نازله از ملکوت تفرید خود و قدرت بخش کمر های ایشان را به قوه پُر نفوذ از جبروت تجرید خود. براستی توئی فضّال حافظ قوی عزیز)

ای ثابتان بر پیمان، این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملأ اعلی نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش (تحت اطباق)(زیر زمین) **قرار یابد یا مفقود گردد باید (افنان)**(خاندان حضرت باب) **ثابته و راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روئیده‌اند با حضرات ایادی امر الله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفحات الله و تبلیغ امر الله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند. دقیقه ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند در ممالك و دیار منتشر**

شوند و آواره هر بلاد و سر گشته هر اقلیم گردند. دقیقه ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفَسی راحت نجویند در هر کشوری نعره یا بهاء الابهی زنند و در هر شهری شُهره آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع بر افروزند و در هر محفلی نار عشق بر افروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب (جمّ غفیری)(گروه زیادی) در ظلّ کلمة الله آید و نفحات قدس به وزد و وجوه نورانی گردد و قلوب ربّانی شود و نفوس رحمانی گردد. در این ایام اهمّ امور هدایت ملل و اُمم است باید امر تبلیغ را مهمّ شمرد زیرا اسّ اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید. دقیقه ای آرام نیافت تا آنکه (صیت امر الله)(شهرت دین خدا) آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند، اینست شرط وفا و اینست مقتضای عبودیّت آستان بها. حواریّون حضرت روح بکّلی خود را و جمیع شئون را فراموش نمودند و ترك سر و سامان کردند و مقدّس و منزّه

از هوی و هوس گشـــتند و از هر تعلّقی بیزار شـــدند و در ممالك و دیار منتشـــر شـــدند و به هدایت من علی الأرض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاك را تابناك نمودند و به پایان زندگانی در رَه آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یك در دیاری شـــهید شـــدند (فبمثل هذا فلیعمل العاملون)(پس به مانند این عمل می کنند اهل عمل)

ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید (اغصان و افنان)(منتسبین حضرت بهاءالله و منتسبین حضرت باب) **سدره مبارکه و ایـادی امر الله و احبّـای جمـال ابهی توجّـه بـه (فرع دو ســــدره)**(یعنی فرزندی از ازدواج دو خانواده اغصـــان و افنان) **که از دو شجره مقدّسه مبارکه (انبات شده)**(کاشته شده) **و از (اقتران دو فرع دوحه رحمانیه)**(ازدواج دو شـــاخه تاک رحمانیّه) **بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغصـــان و افنان و ایادی امرالله و احبّاء الله اســـت و مُبیّن آیات الله (و من بعده بکراً بعد بکر)**(و بعد از او پسر بعد پسر) **یعنی در (سلاله او)**(در ریشه او) **. و (فرع**

مقدّس)(ولی امر بعد از شوقی افندی که باید از او و یا از خاندان اغصان باشد) **و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست. آنچه قرار دهند من عند الله است. (من خالفه وخالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من أنکره فقد انکر الله و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله، علیه غضب الله علیه قهر الله و علیه نقمة الله)**(هر که مخالفت نماید او را و مخالفت نماید آنان را و معصیّت کند آنان را براستی بر خداوند گناه ورزیده است و آنکه او را تعرّض کند بر خدا تعرّض وارد آورده و آنکه با آنان نزاع کند با خدا منازعه نموده و آنکه با او جدال کند با خدا مجادله کرده و هر که او را رد کند خدا را رد کرده و هرکه او را منکر شود خدا را انکار نموده و هر که او را رها کند و جدائی بطلبد و از او دوری کند براستی از خداوند احتراز کرده و اجتناب ورزیده و دوری نموده، بر او باد غضب خداوند و قهر او و بر او باد انتقام خداوند)

حصن متین امر الله به اطاعت (مَنْ هو ولی امر الله)(کسی که او ولی امر الله است) **محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را به ولی امر الله داشته باشند. اگر چنآنچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشتیت امر الله شود و علت تفریق کلمة الله گردد و مظهری از مظاهر مرکز نقض شود. زنهار زنهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز نقض اِبا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را مشوّش و مسموم نمود. البّته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید صراحتاً نمی گوید که غرض دارم لابد بوسائلی چند و بهانه ای چون (زر مغشوش)**(طلای ناخالص) **تشبّث نماید و سبب تفریق جمع اهل بهاء گردد. مقصود این است که ایادی امر الله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه ای از او قبول ننمایند**

چه بســیار که باطل محض، به صــورت خیر در آید تا القای شبهات کند.

ای احبّای الهی، باید ولی امر الله در زمان حیات خویش (من هو بعده)(کســی که بعد از او می آید) **را تعیین نمـاید تـا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد .**

توضـیح: بر اســاس این بیان مبارک بین بهائیان امکان اختلاف وجود دارد چون حضـرت ولی امر الله جانشـینی را در قالب یک انســان بعنوان دومین ولی امرالله مصون از خطا انتصـاب نفرموده اند. در این موارد باید به نصوص مراجعه کرد چون این اختلافات در کتب بهائی ریشــــه ای ندارد و با رجوع به آنها می توان موضــوع را حل کرد. اختلاف اگر بیان روش هایی مختلفه برای حل یک مســئله می باشد، در بهائیت امر به ترغیب آن شده. ولی اگر بهانه ای برای لطمه زدن به دین خدا باشد البته مردوداست

و شــــخص مُعَیّن باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضـل و کمال باشـد. لهذا اگر (ولد بکر)(فرزند پسـر) **ولی امر الله مظهر (ألولد سرّ ابیه)**(فرزند سرّ پدر می باشد)(مثلی است که گفته اند پسر باید خصوصیات پدر را داشته باشد) **نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف (اعراق به احسن اخلاق)**(بهترین اخلاق در سرشت) **مجتمع نیست باید غُصن دیگر را انتخاب نماید. و**

ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نُه نفر انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمّه ولی امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفّاق مجمع ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نُه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخَب را که ولی امر الله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که (مُصدّق)(تصدیق کننده) و غیر مُصدّق معلوم نشود .

ای یاران، ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند جمیع باید در ظلّ او باشند و در تحت حکم او. اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی (تمرّد)(مردودی) نمود و (انشقاق)(جدائی) خواست علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق دین الله گردد. و وظیفه ایادی امر الله نشر نفحات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئونست، از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد. و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امر الله است که باید آنان را دائماً به سعی و

کوشش و جهد در نشر نفحات الله و هدایت مَنْ علی الارض بگمارد. زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد و دقیقه ای در این امر (مفروض)(واجب شده) بر کل نفوس (فتور)(کوتاهی) جائز نه تا عالم وجود جنّت ابهی گردد و روی زمین بهشت برین شود و نزاع و جدال امم و شعوب و قبائل و دُوَل از میان بر خیزد کلّ من علی الارض ملّت واحده و جنس واحد و وطن واحد گردد و اگر اختلافی حاصل شود (محکمه عمومی)(دادگاه بین المللی) که شامل اعضاء از جمیع دوَل و مِلل است (فصل دعوی)(تشریح ادعا) کند و حکم قاطع نماید. ای احبّای الهی، در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را بدرجه ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شِمُرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امریست الهی و (تقیید)(شرط قائل شدن) از خواص امکانی. لهذا

باید فضـــائل و کمالات از حقیقت هر انســـانی ظاهر شـــود و پرتوش (شـــمول)(شـــامل) بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالمتاب اســـت و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نســـیم جانبخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حیّ را نصـــیب شـــود. به همچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، در این مقام ابداً تقیید و تخصـــیص جائز نه. پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راســـتی و درســـتی و وفا پرســـتی و مهربانی و خیر خواهی و دوســـتی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شـــعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدّل گردد اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید،اجتناب کنند اجتذاب کنید، دشـــمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شَهد ببخشید،زخم بزنند

مرهم بنهید. (هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین)(این است صفت پاکان و روش درست کاران)

امّا بیت عدل (الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصوناً من کلّ خطاءٍ)(که خداقرار داده آن را مصدر کل خیر و مصون از هرخطا) **باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند. و مقصد بیت عدل عمومیست یعنی در جمیع بلاد (بیت عدل خصوصی)** (همان بیت العدل محلی است که در حال حاضر به محفل روحانی محلی گفته می شود) **تشکیل شود و آن بیوت عدل، بیت عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مُشکله در این مجلس حل گردد و ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز (لاینعزل)**(غیر قابل عزل)**. و اگر در اجتماعات (بالذات)**(شخصاً) **حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید و اگرچنآنچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید**

که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او(را)(در امر و خلق جلد ٤ ص ٣٠٥ کلمه "را" اضافه آمده است) دارد بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید. این بیت عدل (مصدرتشریع)(قانونگزاری) است و حکومت (قوه تنفیذ)(قوه اجرائی). تشریع باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید (ظهیر)(پشتیبان) و مُعین تشریع شود تا از ارتباط و التیام این دو قوّت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنة النعیم و بهشت برین شود. (ربّ وفق احبائك على الثبوت على دينك و السلوك فى سبيلك و الاستقامة على أمرك و أيّدهم على مقاومة النفس و الهوى و اتباع نور الهدى. انّك أنت المقتدر العزيز القيوم و انّك أنت الكريم العزيز الوهاب)(ای خدا موفق کن دوستان خود را بر ثبوت به دین خود و سلوک در راه خود و پایداری بر فرمان خود و تأئید فرما آنان را بر مقاومت نفس و هوس و پیروی از نور هدایت. توئی مقتدرعزیز قیّوم و توئی کریم عزیز وهّاب)

ای یاران عبدالبهاء، محض الطاف بی پایان حضرت یزدان به تعیین (حقوق الله)(عبارت از ١٩ درصد اموال یک شخص اضافه بر احتیاجات مادی فقط برای یکبار در مدت عمر است و بعد از آن ١٩ در صد دیگر

بر اضـــافه شـــدن اموال ثروت قبلی که باید به ولی امر الله تفویض شـــود و در صـــورت نبودن او به پیران خمســـه که ایفای وظائف او را برعهده دارند و بعد از آنان به دارالولایه عمومی. درهیچ جا گفته نشـــده که باید حقوق الله به بیت العدل داده شود. ایجاد چنین تغییری در نصّ کتاب محتاج به تصویب دارالولایه عمومی است) **برعباد خویش منّت گذاشت و الاّ حق و بندگانش مستغنی از کائنات بوده و الله غنی عن العالمین . امّا مفروضی حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد. و حقوق الله راجع به ولی امر الله است تا در نشر نفحات الله و ارتفاع کلمة الله و اعمال خیریه و منافع عمومیه صـــرف گردد. ای احبّای الهی، باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلی را خاضع گردید و (سُدّه)**(آستان) **ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیر خواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشـــان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت با خدا است (هذه نصیحة منّی و فرض علیکم من عند الله فطوبی للعاملین)**(این نصـــیحت من اســـت و واجب است بر شما از نزد خداوند. خوشا به حال عمل کنندگان) **(ع ع)**

این ورقه مدّتی در زیر زمین محفوظ بود رطوبت در آن تأثیر نموده چون بیرون آورده شـــد ملاحظـه گردید کـه رطوبت بعضــی مواقع آنرا تأثیر نموده و چون بقعه مبارکه در اشــدّ انقلاب بود ورقه بحال خود گذاشته شد. (ع ع)

هو الله

(ربّ و رجائی و معینی و منائی و مجیری و معینی و ملاذی ترانی غریقاً فی بحار المصائب القاصمة للظهور و الرّزایا المضیقة للصدور و البلایا المشتّتة للشمل و المحن و الآلام المفرقة للجمع. و أحاطتنی الشدائد من جمیع الجهات و أحدقت بی المخاطر من کل الاطراف خائضاً غمار الطامّة الکبری واقعاً فی بئر لاقرار لها مضطهداً من الاعداء و محترقا فی نیران البغضاء من ذوی القربی الذین أخذت منهم العهد الوثیق و المیثاق الغلیظ أن یتوجهوا بالقلوب الی هذا المظلوم و یدفعوا عنّی کل جهول و ظلوم و یرجعوا ما اختلفوا فی الکتاب الی هذا الفرید الوحید حتّی یظهر لهم الصواب و یندفع الشبهات و

تنتشر الآيات البينات) (ای خدای من و ای امید من و مددکار من و پناه من و یاور من و مأمن من. می بینی مرا غرقه در دریای مصائب خرد کننده جانها و گرفتاریهای تنگ کننده سینه ها و بلایای پراکنده کننده عموم و رنجها و دردهای از هم پاشنده جامعه و احاطه نموده مرا شداید از همه جهات و محاصره نموده مرا خطر ها از همه اطراف، فرورفته در میان آشوب عظیم، افتاده در ته چاه، مقهور شده در بین دشمنان و به آتش کشیده شده در شعله های دشمنی قوم وخویش کسانی که از آنان وعده محکم و پیمان ناگسستنی گرفتی که از روی دل توجه نمایند به این مظلوم و دفاع کنند مرا از هر جاهل و ظالمی و رجوع کنند در اختلافات خود به کتاب در باره این تنهای بی کس تا که آشکار شود بر آنان درستی و دور بریزند شُبهات را و منتشر نمایند آیات بینات را)

(و لكنّهم يا الهى تراهم بعينك التى لا تنام نقضوا الميثاق و نكصوا على الاعقاب و نكثوا العهد بكل بغض و شقاق و قاموا على النفاق و اشتد بذلك السّاق بالسّاق و قاموا على قصم ظهرى و كسر أزرى بظلم لا يطاق و نشروا أوراق الشبهات و افتروا علىّ بكل كذب و اعتساف. و لم يكتفوا بذلك بل زعيمهم تجاسر يا الهى بتحريف الكتاب و تبديل فصل الخطاب و تبعيض آثار قلمك الأعلى و تلصيق ما كتبته بحق اول ظالم ظلمك و انكرك و كفر بآياتك الكبرى بما انزلته بحق عبدك المظلوم فى

الآفاق حتّى يخدع الناس و يوسوس فى صدور اهل الاخلاص كما أقرّ و اعترف به زعيمهم الثانى بخطه و ختمه و نشره فى الآفاق). (ولكن اى خداوندگار من شاهدی بر آنان با چشم خود که در خواب نمی رود که شکستند میثاق را و بر گشتند از گذشتگان و کسر قرارداد کردند با تمام بغض و شقه نموده و قیام کردند بر دو دستگی و شدّت ورزیدند بر آن پا بپا و پی در پی و برخاستند بر خم کردن کمر من و کسر شأن من به ظلمی که برای آن طاقتی نیست و انتشار دادند اوراق دروغ و افترا زدند بر من با تمام کذب و ستمگری. و اکتفاء بر آن نکردند بلکه (زعیم آنان)(غصن اکبر) جسارت بر تحریف کتاب نموده و (فصل الخطاب)(آیات کتاب عهد را که نصوص جانشینی است) را عوض کرده و تغییر در آثار قلم اعلای تو نموده و الصاق کرده آنچه را که نوشته در حق (ظالم اول)(یحیای ازل) ومنکر گشته و کافر شده به آیات کبرای تو که در حق این (مظلوم)(حضرت عبدالبهاء) نازل شده در بین مردم تا خدعه کند مردم را و وسوسه در سینه های اهل اخلاص نماید چنانکه مُقر و معترف بر آن شده (زعیم دوم آنان)(میرزا بدیع الله) به خط و مُهر خودش که در بین مردم انتشار داده.)

(فهل يا الهى ظلم أعظم من هذا و لم يكتفوا بذلك بل سعوا بكل فساد و عناد و كذب و بهتان و افتراء و ازدراء عند الحكومة بهذا القطر و سائر الجهات و نسبوا الى الفساد و ملأوا الآذان بما يشمئز منه الاسماع. فخشيت الحكومة و خاف السلطان و

توهّم الاعيان فضاقت الصدور و تشوشت الامور و اضطربت النفوس و اضطرمت نيران الحسرة و الاحزان فى القلوب وتزلزلت و تفرقت أركان الاوراق المقدسة و سالت أعينهن بالعبرات و صعدت من قلوبهنّ الزفرات و احترقت أحشائهنّ بنار الحسرات حزناً على عبدك المظلوم بايدى هؤلاء الاقرباء الاعداء)(پس آيا اى خداى من ظلمى بالاتر از اين هست؟ و به اين هم اكتفاء نكردند بلكه سعى نمودند در فساد و دشمنى و بهتان و افتراء و تحقير پيش**(حكومت)**(دولت عثمانى) در اين اقطار و ساير جهات و نسبت دادند مرا بر فساد و پُر كردند گوشها را به آنچه كه مشمئز مى شود شنيدن از آن. پس حكومت را ترس بر داشت و **(سلطان)**(عبدالحميد) و**(اعيان)**(دولتيان) متوّهم شدند و سينه ها مكّدر شد و امور مشوّش گرديد و مردم مضطرب شدند و زبانه كشيد آتش حسرت و اندوه در قلوب و متزلزل و متفرّق شد اركان **(اوراق مقدّسه)**(اعضاى فاميل حضرت بهاءالله) و گريان شد چشمانشان با اشكها و برخاست از دلهاى ايشان ناله ها و محترق گرديد اعضاى آنان به آتش حسرت ها، براى محزون كردن بنده مظلوم تو به دست اين خويشاوندان دشمن)

(ترى يا الهى يبكى علّى كل الاشياء و يفرح ببلائى ذوو القربى. فو عزتك يا الهى بعض الاعداء رثوا على ضرى و بلائى و بكوا بعض الحساد على كربتى و غربتى و ابتلائى لأنّهم لم يروا

منّی الاّ کل مودة و اعتناء و لم یشاهدوا من عبدك الاّ الرّأفة و الولاء فلمّا رأَونی خائضاً فی عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رقّوا لی و تدمّعت اعینهم بالبکاء و قالوا نشهد بالله باننا ما رأینا منه الاّ وفاء و عطاء و الرّأفة الکبری و لکن الناقضین الناعقین زادوا فی البغضاء و استبشروا بوقوعی فی المحنة العظمی و شمروا عن الساق و اهتزّوا طرباً من حصول حوادث محزنة للقلوب و الأرواح) (می بینی ای پروردگار من که گریه می کنند برای من همه اشیاء و شادی می نمایند به بلای من قوم و خویش من. قسم به عزّت تو ای خداوند من برخی از دشمنان من مرثیه گفتند بر خسران و ابتلای من و گریستند بعضی از حسودان بر گرفتاری و غریبی و بد بختی من زیرا ندیدند از من بجز مودّت و دلسوزی و مشاهده نکردند از بنده تو مگر رأفت و دوستی. و چون دریافتند مرا در سیل مصائب و بیچارگی در هدف تیرهای اتفاقات، دلسوزی نشان دادند و بارید اشک چشمانشان و گفتند ما شاهدیم قسم بخدا که ندیدیم از او بجز وفاداری و عطا و محبت سرشار. ولی ناقضین گردنکش ازدیاد نشان دادند در دشمنی و مستبشر شدند به رنج عظیم من و پای کوبی نمودند و به اهتزاز و طرب در آمدند از این حوادث غم آور ارواح و قلوب)

(ربّ انّی ادعوك بلسانی و جنانی أن لا تؤاخذ هم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لأنّهم جهلاء بُلهاء سفهاء لا

يفرقون بين الخير و الشّر و لا يميزون العدل و الأنصاف عن الفحشاء و المنكر و الاعتساف يتبعون شهوات انفسهم و يقتدون بأنقصهم و أجهلهم. ربّ ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جميع المحن و الآلام لعبدك الواقع فى هذه البئر الظلماء و خصّصنى بكل بلاء و اجعلنى فداء لجميع الأحباء فديتهم بروحى و ذاتى و نفسى و كينونتى و هُويّتى و حقيقتى يا ربى الأعلى. الهى الهى انّى اكبّ بوجهى على تراب الذل و الانكسار و ادعوك بكل تضرّع و ابتهال ان تغفر لكل من آذانى و تعفو عن كل من أرادنى بسوء و اهاننى و تبدل سيئات كل من ظلمنى بالحسنات و ترزقهم من الخيرات و تقدّر لهم كل المبرّات و تنقذ هم من الحسرات و تقدّر لهم كل راحة و رخاء و تختصهم بالعطاء و السّراء انّك انت المقتدر العزيز المهيمن القيوم.) (خداوندگارا دعا می كنم از تو به زبان و دل كه مؤآخذه نفرمائی آنان را به ستمكاری و ظلم و نفاق و تفرقه جوئی، چون اينان جاهلان ابله نفهم هستند و فرقی نمی گذارند بين خير و شرّ و تشخيص نمی دهند بين عدل و انصاف و فحشاء و منكر و شقاوت، تابع شهوات نفس خود هستند و اقتدا می كنند به ناقص ترين و نادان ترين خودشان. ای پروردگار من بر آنان رحم نما و حفاظت فرما

آنان را از بلایا در این هنگام و قرار ده همه رنجها و دردها را برای بنده خود که واقع در چاه ظلمانیست و تخصیص ده مرا برای همه بلاها و قرار ده مرا فدائی همه دوستان. فدا کردم روح و ذات و نفس و بودن و و هُویّت و حقیقت خود را برای آنان ای ربّ اعلای من. الهی الهی من افتاده ام به خاک با صورت خود با ذلّت و شکستگی و از تو میخواهم با تمام تضرّع و ابتهال که مغفرت بفرمائی هر که مرا اذیّت نمود و عفو نمائی هر که بدی مرا خواست و توهین بر من نمود و بدل کنی سیئات هر که مرا ظلم نمود به حسنات و رزق دهی آنان را به خیّرات و مقدّر کنی برای آنان همه مبرّات را و آرامش دهی آنها را از حسرت خوردن ها و مقدّر نمائی بر آنان همه راحتی و آسایش را و مخصوص فرمائی به عطا و گشایش براستی توئی مقتدر عزیز مهیمن قیوم)

ای یاران عزیز، الآن من در (خطری عظیمم)(بخاطر شکایات ناروای غصن اکبر از طرف دولت عثمانی برای تبعید حضرت عبدالبهاء به عکّا آمده بودند که بخاطر تیراندازی به امپراطور عثمانی مجبور به بازگشت شدند) **و امید ساعتی از حیات مفقود و ناچار به تحریر این ورقه پرداختم (حفظاً لأمر الله و صیانة لدینه و حفظاً لکلمته و صوناً لتعالیمه)**(برای حفظ امرالله و حمایت دین او و حفظ کلمه او و حراست از تعالیم او) **. این نفس مظلوم قسم به جمال قِدم با نفسی ملال نداشته و ندارم و (کِدِری)**(دلخوری) **در دل نگرفتم و کلمه ای جز ذکر خیر نخواهم ولکن تکلیف شدید دارم و ناچار و**

مجبورم که حفظ و صـــون و (وقایه)(نگه داری) امر الله نمایم. لهذا در نهایت (تحسّر و اسف)(حسرت و تأسف) وصیت مینمایم که امر الله را محافظه نمائید و شریعت الله را صیانت کنید و از اختلاف نهایت (اســـتیحاش)(کناره گیری) بفرمائید. اســـاس عقائد اهل بها روحی لهم الفداء:

حضـرت ربّ اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّـر جمال قدم، حضـــرت جمال ابهی روحی لأحبّائه الثابتین فدا مظهر کلیّه الهیه و مَطلَع حقیقت مقدّسه ربّانیه و (مادون کل عباد له و کل بأمره یعملون)(غیر آن همه بندگان او هستند و به امر او عاملند)

مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی.

بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است. (من تجاوز عنه فهو ممّن أحبّ الشّقاق و أظهر النفاق و اعرض عن ربّ المیثاق)(کســـی که از آن تجاوز کرد پس او خواستار جدائی است و نفاق را آشکار کرده و دوری از مربّی میثاق

نموده). ولی مراد بیت العدل عمومیست که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود. یعنی شرق و غرب احبّاء که موجودند به قاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس اعضائی انتخاب نمایند و آن اعضـاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسـائل مُبهمه و یا مسـائل غیر منصـوصـه مذاکره نمایند و هر چه تقرّر یابد همان مانند نصّ است. و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسـائل نیز تواند بود. یعنی بیت عدل الیوم درمسـئله ای قانونی نَهَد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف (ازمان)(زمان ها) حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسـئله قانونیّه را تبدیل به حسـب اقتضای زمان نماید زیرا نصّ صریح الهی نیست. واضع بیت عدل، ناسخ نیز بیت عدل.

باری از اسـاس اعظم امر الله اجتناب و (ابتعاد)(دوری) از ناقضـین اسـت، زیرا بکلی امرالله را محو و شـریعة الله را (سـحق)(کوبیدن و سـائیدن) و جمیع زحمات را هدر خواهند داد.

ای یاران باید رحم بر حضـــرت اعلی و وفا به جمال مبارك نمود، و به جمیع قوا کوشـــید که جمیع این بلایا و مِحن و صـدمات و خونهای پاك که در سـبیل الهی (مسـفوك)(ریخته) **شـده هدر نرود. و شـما میدانید که مرکز نقض میرزا محمد علی و (اعوانش)**(یارانش) **چـه کردنـد. یك کـار این شـــخص تحریف کتابست که الحمدلله کل میدانند و مثبوت و واضح و بـه شـــهادت برادرش میرزا بدیع الله کـه بـه خط و مُهرش موجود و مطبوع مثبوت است. و این یك سَیِّئه از سیئات او اســـت، دیگر آیا انحرافی اعظم از این انحراف منصـــوص تصـور میشـود؟ لا و الله. و سـیئات او در ورقه مخصـوص مرقوم ان شـاء الله ملاحظه خواهید نمود. باری، این شـخص به نصّ الهی به (ادنی)**(کوچکترین) **انحراف سـاقط اسـت تا چه رســـد به (هدم)**(انهدام) **بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شـبهات و افترای بر عبدالبهاء و ادعاهای (ما انزل الله بها من ســـلطان)**(یعنی نزول وحی از طرف خدا) **و القای فسـاد و سـعی در (سـفك دمّ)**(ریختن خون) **عبدالبهاء و تفاصـیل**

دیگر که کل مُطلّعید. دیگر معلوم اســـت که این شـــخص اگر رخنـه ای در امر نمـاید بکلی امر الله را محو و نـابود نمـاید. زنـهار از تقرّب به این شخص که از تقرّب به نار بد تر است. سـبحان الله میرزا بدیع الله بعد از آنکه بخط خویش نقض این شـخص را اعلان نمود و تحریف کتاب او را اعلان کرد چون ایمان و پیمان و متابعت عهد و میثاق را موافق اجرای هوای نفسـانی خویش نیافت پشـیمان شـد و اظهار ندامت کرد و در (سـرّ)(پنهانی) خواسـت که اوراق مطبوع خویش را جمع نماید و با مرکز نقض سـرّاً مؤانسـت جسـت و حوادث در خانـه و اندرون را (یومیاً)(روز بروز) به او میرساند و در این فسادهای اخیر مدخل کلّی دارد. الحمدلله امور منتظم شـده بود و یاران قدری راحت شده بودند از روزی که دوباره داخل ما شد فساد دوباره از سـر گرفت و بعضـی اطوار و تحریکات فسـادیّه او در ورق مخصوص مرقوم میگردد. مقصود اینست که یاران عهد و پیمان باید بیدار باشـند که مبادا بعد از این مظلوم این شـــخص محرّك متحرك رخنـه نماید و سـرّاً القای شـبهات و

فساد کند و بکلی امر الله را از ریشه بر اندازد. البته صد البته از معاشرت او احتراز نمائید و دقّت نمائید و متوجّه باشید و جستجو و فحص نمائید که اگر نفسی را (سرّاً جهراً)(پنهان و آشکارا) با او (ادنی)(کمترین) مناسبتی آن شخص را نیز از میان خودتان خارج کنید زیرا فساد و (فتن)(فتنه) میشود. ای احبّای الهی، به جان بکوشید تا امر الله را از هجوم نفوس غیر مخلصه محافظه نمائید زیرا چنین نفوس سبب میشوند که جمیع امور مستقیمه (مُعوَّج)(کج) میگردد و مساعی خیریّه بر عکس نتیجه میدهد. (الهی الهی أُشهدك و أَنبیائك و رسلك و أَولیائك و أَصفیائك بأَنّی اتممت الحجّة علی احبّائك و بینّت لهم کل شیئ حتی یحافظوا علی دینك و الطریقة المستقیمة و شریعتك النوراء. انك انت المطلع العلیم. (ع ع)

(خدایا خدایا گواهی میدهم برتو و انبیای تو و فرستادگان تو و اولیاء و اصفیاء تو که من کامل نمودم حجت را بر دوستان تو و تشریح کردم بر آنان همه چیز را تا محافظه کنند دین تو را و راه راست و شریعت نورانی تو را براستی توئی مُطلع دانا)

هو الله الشّاهد الكافى

ربّ و محبوبى و مقصودى انّك لتعلم و ترى ما ورد على عبدك المتذلل بباب أحديتك و ما جنى عليه اهل الجفاء الناقضون لميثاق فردانيتك الناكثون لعهد حضرة رحمانيتك. انّه ما من يوم الاّ رمونى بسهام البغضاء و ما من ليل الاّ و بيتوا يشاورون فى ضرّى فى السّر و الخفى و ما من صباح الاّ ارتكبوا ما ناح به الملأ الأعلى و ما من مساء الاّ ان سلوا على سيف الاعتساف و رشقونى بنصال الافتراء عند الاشقياء. مع ذلك صبر عبدك المتذلل اليك و احتمل منهم كل بلاء و أذى مع قدرته على ازهاق كلمتهم و اخماد جمرتهم واطفاء نيران طغيانهم بقوّتك وقدرتك. و ترى يا الهى لم يزدهم صبرى و تحملى و صمتى الاّ ظلماً و عتوّاً و استكباراً فوعزتك يا محبوبى طغوا و بغوا حتّى لم يدعونى آناً مستريح الفؤاد ساكن الجأش حتّى اقوم على اعلاء كلمتك كما ينبغى بين الورى و اخدم عتبة قدسك بقلب طافح بسرور اهل ملكوت الابهى. ربّ

قد طفح على كأس البلاء و اشتدّت اللطمات على من جميع الجهات و تتابعت سهام الرّزية و تَوالَت أسنة المصيبة فعجزت من الشدائد و وهنت منّى القوى من هجوم الشارد و الوارد من الاعداء و أنا فريد و وحيد فى هذه الموارد. ربّ ارحمنى و ارفعنى اليك و اسقنى كأس الفداء فقد ضاقت على الارض برحبها . انك انت الرحمن الرحيم و انك انت الفضال الكريم (ع ع)

(اى مربى من و محبوب من و مقصود من تو ميدانى و مى بينى آنچه وارد شده بر بنده ذليل تو دردرگاه احديّتت وآنچه روا داشتند بر او اهل جفا، ناقضين ميثاق فردانيّت تو، عهد شكنان حضرت رحمانيّت تو. نبوده است روزى كه مورد اصابت تير دشمنان نباشم و نه شبى كه در آن بيتوته نكرده باشند در مشورت به لطمه زدن من در خفا و پنهانى و نه صبحى مگر كه مرتكب شوند بر آنچه نوحه ملاء اعلى بلند شود و نه غروبى كه از نيام نكشند بر من شمشير ظلم را و پرتاپ نكنند بر من به پيكان افتراء در پيش ستمگران. با اين همه بردبارى نمود اين بنده بيچاره بسوى تو و بر دوش كشيد بلا و اذيّت را با اينكه قادر است به از بين بردن كلمات آنان و بى اثر كردن سنگ انداختن هاى آنها و خاموش كردن آتش طغيان آنان به قوّه و توانائى تو. و اى خداى من مى بينى صبر و تحمّل و سكوت من بر آنان نيفزود مگر ظلم و تعدّى وغرور. قسم به عزّت تو اى محبوب من طغيان كردند و عصيان ورزيدند تا جائى كه نگذاشتند لحظه اى براى آرامش و سكون

دل تا قیام کنم برای بزرگداشت کلمه تو آنچنان که سزاوار است در بین مردم و خدمت نمایم آستان مقدّس تو را با قلبی گشوده به سرور اهل ملکوت ابهی. ای خدای من همانا لبریز شد بر من جام بلایا و شدت یافت آسیب ها از همه جهات و پی در پی شد تیرهای گرفتاری و متوالی شد نیزه های مصیبت ها پس عاجز شدم از شداید و تضعیف شد قوای من از هجوم گمراهی و مداخله دشمنان و من تنها و بی کس هستم در این جریانات. ای خداوند من رفعت بخش مرا بسوی خود و بنوشان جام فدا را که براستی تنگ شد زمین برمن با همه وسعتش)

ای دوســتان حقیقی صــمیمی با وفای این مظلوم، در نزد کل معلوم و مشهود است که این مظلوم مسجون بعد از (صعود نیّر آفاق)(حضرت بهاءالله) **با نـهایت (احتراق)**(سوختن) **از فراق در چه مصـــائب و بلائی از دســـت ناقضـــین میثاق افتاد. جمیع اعداء حق در کل نقاط عالم افول شـــمس حقیقت راغنیمت شـــمردند دفعة بکمال قوّت هجوم کردند. در چنین حالتی و مصیبتی ناقضان به منتهای اعتساف بر اذیت و بغضاء قیام نمودند و در هر دمی صـد هزار جفا روا داشــتند و به فســاد عظیم و (هدم)**(منهدم کردن) **(بنیان پیمان)**(حضـــرت عبدالبهاء) **قیام نمودند. و این مظلوم مسجون به کمال همّت به ستر و کتمان می‌پرداخت که شاید ندامت نمایند و پشیمان گردند. ولی صبر**

و تحمّل این جفا سـبب ازدیاد جرأت و جسـارت اهل طغیان گشت تا آنکه بخط خویش اوراق شبهات مرقوم نمودند و در جمیع آفاق مطبوعاً انتشـار دادند و گمان کردند که اینگونه هذیان سـبب انعدام عهد و پیمان گردد. این بود که احبّای الهی در کمال ثبوت و وثوق مبعوث شدند و به قوّتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و تأییدی آسـمانی و توفیقی صـمدانی و موهبتی ربّانی مقاومت اعدای میثاق نمودند و رساله شبهات و اوراق ناریّه را به بُراهین قاطعه و ادلّه واضحه و نصوص الهیه قریب به هفتاد رسـاله جواب دادند. (فرجع کیدُ مرکز النقض الی نحره و باء بغضب من الله و ضربت علیه الذلة و الهوان الی یوم القیام . فتبّاً و سـحقاً و ذلاًّ لقوم سـوء اخسرین)(پس بر گشت حیله (میرزا محمد علی) به بازماندگانش و گرفتار به غضب خدا شـد و وارد شـد بر او ذلّت و بیچارگی تا روز قیامت. همانا جهنم و بدبختی و ذلّت برای قوم بدکار زیانکار اسـت) **و چون (خـائـب و خاسـر)**(شکست خورده و ضرر داده) **از احبّای الهی گشـتند و عَلم میثاق را در جمیع آفاق افراخته دیدند و قوّت پیمان حضـرت**

رحمن را مشاهده نمودند نار حسد چنان غلیان نمود که بیان نتوان و بـه کمال همّت و قوّت و بغض و عداوت رَه دیگر گرفتند و ســبیل دیگر پیمودند و رائی دیگر زدند. در فکر آن افتادند که نائره فساد در نزد (حکومت)(دولت عثمانی) افروزند و این مظلوم مســجون را مُفســد و مُعاند دولت و (مُبغض و معادی)(دشــمن و متعدّی) ســریر ســلطنت قلم دهند که شــاید عبدالبهاء معدوم و مقتول گردد و میدانی از برای دشــمنان پیمان بدســت آید جولانی نمایند و (ســمندی)(اسبی) بدوانند و جمیع را به خســران اندازند و بنیان امر الله را بکلی از بنیاد براندازند. زیرا روش و ســلوك این حزب کذب، به قِســمی و رسمی که تیشه بر شجره مبارکه است در اندك ایامی امر الله و کلمة الله و خویش را اگر فرصــت یابند محو و نابود کنند. لهذا باید احبای الهی بکلی از آنان اجتناب و احتراز نمایند و دسایس و وساوس ایشانرا مقاومت کنند و شریعة الله و دین الله را محـافظـه نمـاینـد و جمیع یـاران بـه نشــر نفحـات الله پردازند و به تبلیغ کوشــند. اگر نفســی و یا محفلی از محافل

مانع نشـــر انوار ایقان گردد احبّا آنان را نصـــیحت کنند که اعظم موهبت الهیه تبلیغ اســـت و ســـبب تأیید و اوّل تکلیف ماســـت، چگونه از این موهبت باز مانیم؟ تا جان و مال و راحت و آســـایش خویش را فدای جمال ابهی نمائیم و تبلیغ امر الله کنیم ولی به حکمت مذکوره در کتاب، نه پرده دری و علیکم البهاء الأبهی .

ای یاران با وفای عبدالبهاء، باید فرع دو شـــجره مبارکه و ثمره دو سدره رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانیش ننشیند و روز بروز فرح و سرور و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود. زیرا اوســـت ولی امر الله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبّای الهی باید اطاعت او نمایند و توجّه به او کنند. (من عصی امره فقد عصی الله و من أعرض عنه فقد أعرض عن الله و من أنکره فقد انکر الحق)(هر که عصـــیان بورزد بر او بخدا عصیان ورزیده و هر که دوری جوید از او، از خدا دوری جوئیده و هر که او را منکر شـــود حقیقت را انکار نموده) این کلمات را مبادا کســـی تأویل

نماید و مانند بعد از صعود هر ناقض (ناکثی)(جدائی طلب) بهانه ای کند و علَم مخالفت بر افرازد و خود رائی کند و باب اجتهاد باز نماید .نفسی را حق رائی و اعتقاد مخصوصی نه، باید کلّ اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند. (و ما عدا هما کل مخالف فی ضـــلال مبین)(و بجز این دوتا همه مخالف و در گـمـراهـی آشـــکـارنـد) و عـــلـــیـــکـــم الـــبـــهـــاء الأبـــهـــی

(عبدالبهاء عباس)

دور بهائی

اثر

حضرت شوقی ربّانی

حضرت بهاءالله

احبّاء الهی و (امآء (بانوان) رحمانی در ممالک غربیه ملاحظه فرمایند:

یاران و یاوران در (کَرم (باغ) جلیل الهی .عید سعید نودمین سال امر حضرت بهاءالله در بیست و سوّم ماه می این فرخنده سال در سراسر عالم بهائی بر پا خواهد گردید . در این حین که وارد عقد (پایان) اخیر قرن اوّل دور بهائی میگردیم شایسته است نظری به حوادث حیرت انگیز این امر مُهیمن جلیل اندازیم و در تصرّفات عجیبه‌اش تفکّر و تأمّل کنیم . فی الحقیقه منظره وقایع و حوادث این نود سال به حدّی بدیع و عظیم است که از حیطه تصوّر ما خارج است و چون به این منظره بی مثیل به دیده انصاف بنگریم و وقایع

طلوع این امر اعظم و پیشرفت تدریجی آنرا ولو به اجمال در نظر آریم و بلایا و رزایای مُدهشه‌ای را که وسیله اعلان امر الله گردید و حرکتش را تسریع نمود به خاطر گذرانیم به حقایق ازلیه‌ای پی میبریم که علّت حیات امر الله بوده و بالضروره سبب نصرت و غلبه آن خواهد گردید .در اوج این منظره بدیع جمال بیمثال حضرت بهاءالله در نهایت عظمت و جلال و منتهای هیمنه و وقار بر عرش جلال مستوی و طلعت (ریّان)(جوان وشاداب) حضرت باب جوهر عطوفت و ملاحت، آیت استقامت و شهامت، (قصیر العُمر)(کم سن) و کثیر الحوادث که در افاضه بر عالمیان در این دور اعظم با نفس جمال قِدم سهیم و شریک است در ظلّ آن حضرت لامع و ساطع. و در رتبه‌ای مخصوص و کاملاً متمایز از آن دو طلعت مقدّس هیکل منوّر و جذاب حضرت عبدالبهاء به بزوغ و اشراق و مجد و اقتداری مشهود که احدّی جز مظاهر مقدّسه الهیه به آن فائز نگردند ولو در اعلی رتبه امکان جالس باشند. افول مرکز میثاق و صعود حضرت (ورقه

علیا)(نام دختر حضـــرت بهاءالله) **(اُخت)**(خواهر) **جلیل و عزیزش که آخرین یادگار (عصــر رســولی)**(اولین دوره از تقسـیمات ســه گانه دین بهائی) **دوره بود اوّلین و مهیّج ترین فصـــل تاریخ امر بهائی را خاتمه داد و عصـــر اوّل دور اعزّ جمال ابهی که عصـــر رسولی است به آن منتهی شد. الواح متقنه وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه اتّصـالی است که عصر گذشته را با عصـر کنونی که موسوم به (عصر تکوین)**(دوره دوم از تقسـیمات ســه گانه دین بهائی) **و موصــوف به عصــر انتقال اســت اِلی الأبد مرتبط میســـازد و (ازهار)**(گلها) **و اثمار این عصـــر انتصـــارات و فتوحات باهره‌ای اســت که طلیعه (عصــر ذهبی)**(آخرین دوره از تقسـیمات ســه گانه در دین بهائی) **دور جمال ابهی خواهد بود . یاران عزیز قوای دافعه نافذه ساریه از دو ظهور مستقلّ متعاقب و متتـابع بر اثر هِمَم و مجهودات حـامیـان برگزیـده امری کـه صــیتش به اقصــی نقطه عالم رســیده واضــحاً مشــهوداً در مؤسّسات و مشروعات بهیّه بتدریج حلول مینماید و مجسّم و مصــوّر و مشــخّص میگردد. و این تأســیســات از مفاخر و**

امتیازات این عصر است و برماست که با رفتار و کردار خود این عصــــر را مُخلّد و جاویدان ســـــازیم زیرا نفوذ و تـأثیر مؤسّـسـاتی که اکنون در حال تکوین اسـت و باید (مآلاً)(بعداً) سلطنت الهیه که حاکی از حلول عصـر ذهبی جمال قِدم اسـت بر آن مسـتقرّ شـود منوط و معلّق بـه مجهودات حالیه و علی الخصـوص به درجه همّت و کوشـشـی اسـت که در تأسّـی و اقتداء به روش اســـلاف دلیر و جانفشـــان مبذول میگردد . مقصـــود این عبد از مراجعه به حوادث ســـنین اوّلیه امر که مشحون از جانفشانی و دلاوری است ذکر تاریخ و حتی بیان رئوس وقایع مهمّه امر الله از بدو تأسـیس تا حال نیســـت و نیز قصـــد ندارم که قوّه نافذه‌ای که ســـبب ظهور این حوادث گشــته تشـریح و تبیین نمایم و یا درجه نفوذ و تأثیر آنرا در اکثر ملل و اقوام و تشـــکیلات بشـــری در اقطار مختلفه بیان کنم. تاریخ حقیقی حیات مؤمنین اوّلیه عصر رسولی این امر نـازنین و تحقیقات کاملی که مورّخین مُبرّز بهائی در مسـتقبل ایام بعمل خواهند آورد بیان بلیغی از تـاریخ آن اعصـــــار در

اختیار اخلاف خواهد گذاشت که در حال حاضر انجام آن برای این عبد مقدور نیست.

منظور اصلی این عبد در این مرحله خطیر تاریخ بهائی آنست که توجّه بانیان نظم بدیع حضرت بهاءالله را به پاره‌ای از حقایق اساسی معطوف دارم که تشریح و تبیین آن، آنان را در اجرای وظائف مهمّه شان بنحوی مؤثر کمک و مساعدت نماید. از این گذشته مقام و موقعیت بین المللی که امرالله تا کنون احراز نموده است قطعاً مستلزم آنست که اصول اساسی آن کاملاً واضح و روشن گردد . تقدّم شایان و بی مثیلی که امر بر اثر مجهودات باهره احبّای امریک حاصل نموده، توجّه موفوری که (اوّلین مشرق الاذکارغرب)(معبد بهائی در ویلمت از محدوده های شهر شیکاگو) **در بین اجناس و اقوام مختلفه بوجود آورده، تأسیس و تحکیم مستمر مؤسّسات بهائی در بیش از چهل اقلیم از اقالیم مترقیّه، انتشار کتب و آثار بهائی به بیست و پنج لغت از لغات کثیر الأشاعه، موفقیت اخیر قاطبه احبّای ایران در**

ابتیاع اراضی سومین مشرق الاذکارعالم در جوار عاصمه آن کشور، اقداماتی که در آن اقلیم برای تشکیل سریع اولین محفل روحانی ملی به عمل میآید و اعضایش اُمنای جامعه‌ای هستند که اکثریت متنابعه پیروان امر حضرت بهاءالله را تشکیل میدهند، طرح بنیان رکنی دیگر از ارکان بیت عدل اعظم یعنی تأسیس اولین محفل روحانی ملی در نیمکره جنوبی، شهادتهای رسمی که شفاهاً و کتباً از مقام سلطنت و دوائر دولت و محاکم بین المللی و رؤسای ادیان در توصیف این امر داده شده، شهرت و معروفیتی که بر اثر مفتریات اعدای (لدود)(سرسخت) قدیم و جدید حاصل نموده، استخلاص جمعی از پیروانش از قیود شعائر و تعصّبات مذهبی در (متقدمترین کشور اسلامی)(ایران)، کل دلالت بر آن دارد که جامعه غالبه اسم اعظم با سرعتی حیرت بخش مظفراً منصوراً در پیشرفت و تقدّم است. احبّای عزیز در این اوان که انظار عالمیان بیش از پیش متوجه ماست لازم میدانم برای ایفای وظائف و مسئولیت‌هائی که به عنوان ولی امر

حضـــرت بهاءالله بر عهده دارم حقایقی را تصـــریح و تأکید نمایم که اســـاس امر بر آن اســـتوار اســـت و اول وظیفه و تکلیف ما حفظ و صـــیانت آن حقایق اســـت. اگر این حقایق (کما ینبغی و یلیق)(آنطور که سزاوار و شایسته است) **مفهوم و در نهایت شجاعت اقامه گردد مطمئناً قوای روحانی ما را تقویت نموده و در دفع حِیل و تدبیرات خصـــم لدودی که همواره مُترصّد فرصت است مساعد و ظهیر ما خواهد بود. به عقیده راســـخ این عبد اولین وظیفه هر یک از پیروان با وفای امر حضـرت بهاءالله آنســت که همواره ســعی موفور و مســتمر مبذول دارد تا مقصـــد و اهمیت این امر اعظم را بهتر درک نماید. بدیهی اســـت عقول محدود بشـــری هرگز به عظمت ظهور و جامعیت این امر و تقدس این امانت الهی چنانکه باید و شـاید راه نیابد. با این حال بر ما فرض و واجب اسـت همواره بکوشـیم تا حقایق و اصـول و مبانی مخزونه در این امر مبارک را بهتر درک نمائیم زیرا به این ترتیب در ترویج امرالله الهامات جدیده رخ بگشـاید و سـبب مزید توفیق گردد.**

در مکتوبی که به احبّای امریک در تبیین مقام حضـــرت باب مرقوم گردید به عظمت بی مثیل ظهور حضـــرت بهاءالله که حضـرت باب خود را مُبشّـر حقیر و خاضـع آن خوانده اسـت اجمالاً اشـــاره گشـــت. حضـــرت اعلی که بفرموده حضـــرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی است که بنفسه (بیست و پنج حرف از بیست و هفت)(در حدیث است که تا ظهور حضـــرت قائم(ع) فقط دو حرف را خدا نازل کرده و ۲۵ حرف دیگر بر قائم(ع) نازل می شـود) **حرفی را که جمیع انبیاء مأمور به بیان آن بوده ظاهر فرموده اســت بر اعظمیت و اکملیِت ظهورمتعاقب خویش شهادت داده.**

توضـــیح: طبق این حدیث علم ۲۷ حرف اســـت و تاظهور قائم(ع) خداوند فقط دو حرف را نازل کرده و ۲۵ حرف دیگر بر آن حضـرت نازل می گردد. منظور از علم، علم به قیامت است. رقم ۲۷ از دو رقم ۲ و ۷ بوجود آمده که مجموع آن رقم ۹ می شود که مساوی با کلمه بهاء است و این علم خداوند است که در کتب قبلی مقداری جزئی از آن بمیان آمده و حضرت باب این موضوع به حدّ وسیعی توضیح و خبر داده اند.

در کتاب بیان فارســـی میفرماید : (نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود)(رســـاله رجعت) **و نیز : " قد**

کتبت جوهرة فی ذکره و هُو انّه لا یستشار باشارتی و لا بما نزّل فی البیان "(همانا نوشتم جوهر آنرا در ذکر او و او شناخته به اشاره من نمی شـــود و نه به آنچه در کتاب بیان ذکر شـــده) (لوح ملا باقر حرف حیّ)

و نیز : " انّ البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الألف (انجیل) و من فیه طائف فی حول قول محمّد رســـول الله "(در اینکه بیان و آنچه در آن اســـت می چرخد در دور فرمایش حضـــرت بهاءالله. به مانند آنکه انجیل و هر چه در آنســـت طائف حول حضـرت محمد بود. و آنچه نازل می شود در ابتدای او و هرچه در آنست طائف در حول حرف او، در هنگام بازگشـــت اوســـت)(کتاب بیان باب ثانی از واحد دوم)

و نیز " اگر یـک آیـه از آیـات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود از آنکه کل بیان را ثبت کنی"(رســـاله رجعت)

... امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان اســـت(کتاب بیان باب هفتم از واحد ثانی) ... **"بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند بسوی او و از اشتیاق هر حبیبی بـه محبوب خود"**(کتاب بیان باب ثالث از واحد ثالث) ... **"کل بهآء بیان من یظهره الله اســـت کل رحمت از برای کســـی که ایمان به او آورد و کل نقمت از برای کسی که به او ایمان نیاورد."**

(کتاب بیان باب چهاردهم از واحد ثالث) **و نیز در توقیعی خطاب به سید یحیی دارابی ، که به وحید معروف و در علم و دانش و قوّه فصاحت و بلاغت و نفوذ سرآمد اصحاب و اقران بود ، چنین انذار میفرماید :" فو الذی فلق الحبّة و برأ النّسمة لو ایقنت بانّک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الایمان ... و لو علمت انّ احداً من النصاری یؤمن به لجعلته قرّة عینای و احکمت علیه فی ذلک الظهور بالایمان من دون ان اشهد علیه من شیئ ."** (سوگند برآنکه باز کننده هسته است و دمنده حیات اگر یقین داشتم که تو در روز ظهور او مؤمن بر او نخواهی شد حکم ایمان را از تو بر میداشتم ... و اگر میدانستم شخصی از مسیحیان مؤمن بر او می شود او را نور چشم خود می انگاشتم و حکم ایمان بر او را روا می داشتم علی رغم ایمان نداشتن او به من)(لوح ملّا باقر) **و در یکی از مناجاتهائی که با حضرت بهاءالله راز و نیاز میفرماید : " سبحانک اللهمّ یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب اِلی الاّ اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنی و ما ینسب اِلی بفضلک"** (چه صغیر است ذکر من و آنچه منسوب به من است مگر که نسبت دهم بر تو. پس قبول بفرما مرا. آنچه منسوب به من است به فضل خود بدرستی تو بهترین فضل

دهنـده گـانی)(کتـاب بیـان بـاب نوزدهم از واحـد ثـانی) **. و نیز در قیّوم الأسمآء که در تفسیر سوره یوسف نازل گشته و به شهادت (صــــاحب کتاب ایقان)**(حضـــرت بهاءالله) **" اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب " حضــرت باب اســـت این کلمات که اشــاره به حضرت بهاءالله است زیارت میشود : " یا سیّد الاکبر ما انا بشـیئ الاّ و قد اقامتنی قدرتک علی الأمر ما اتّکلت فی شـیئ الاّ علیک و ما اعتصــمت فی الأمر الاّ اِلیک... یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضـیت السـب فی سـبیلک و ما تمنیت الاّ القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصـماً قدیما"** (ای سـرور **بزرگوار مرا چیزی نیست مگر اینکه مرا برانگیختی به قدرت خود بر امر، توکّل ندارم در چیزی مگر به تو و اتکّاء نمی کنم در امری مگر بسوی تو... ای ادامه خداوند همانا فدای تو شوم بکّلی و راضیم که دشنام دهند مرا در راه تو و تمنّائی ندارم بجز شـهادت درعشـق به تو. اکتفاء می کنم به خداوند علی مُعتصـم قدیم)** (سـوره ٥٨ الحزن) **و نیز در همان تفسـیر خطاب به آن حضــرت میفرماید : " و هنالک فاظهر من السّـر سـراً علی قدر سـمّ الأبرة فی طور الاکبرلیموتن الطوریون فی السـیناء عند مطلع رشـح من ذلک النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم"**(و در

آن مقام آشکار فرما از سرّ، سرّی را به اندازه سوراخ سوزن در طور اکبر که بمیرند اهل کوه طور در کوه سیناء در حضور محل طلوع قطره ای از آن نور پر هیمنه سرخ به اجازه خداوند حکیم) (سوره ۲۸ القرابة) .

توضیح: در قسمت دوم بیان مبارک مطالب عمیقی است که احتیاج به تشریح دارد. می فرماید رازی را نشان بده از راز دیگری. کلمه سرّ مساوی با ابجد ۲٦۰ بارها در آثار مبارکه اشاره به سال ۱۲٦۰ هجری قمری دارد که در اینجا بصورت سّراً آمده که الف آخر این کلمه را می توان بجای رقم یک استفاده کرده و چون در برابر ۲٦۰ قرار گیرد عدد ۱۲٦۰ بدست می آید. می فرماید در این رقم ۱۲٦۰ سرّ دیگری است که اگر به اندازه سر سوزن آشکار شود در طور اکبر که همان اشاره به سیّد اکبر است چون مجموع ارقام ۱۲٦۰ مساوی با رقم ۹ ابجد کلمه بهاء است. بفرموده حضرت باب در کتاب قیّوم الاسماء طور همان مقام پیغمبریست و این رازیست که با شنیدن آن طوریّون یعنی کسانیکه ظاهراً در اطراف حضرت باب هستند همه می میرند چنانکه بسیاری از پیروان حضرت باب منکر حضرت بهاءالله شدند و اشاره به دو کوه طور و سینا منظور حضرت باب و حضرت بهاءالله است.

دلیل دیگری که گواه عظمت شریعت حضرت بهاءالله است این قسمت از لوح حضرت عبدالبهاء است که به افتخار یکی از احبّای معروف زردشتی صادر گردیده : قوله الأعلی : " در خصوص توقّف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب

زردشـتیان مرقوم اسـت که در آخر دوره مقرّر اسـت که این توقّف در ســه ظهور واقع گردد. در ظهور اوّل ده روز آفتاب در وسط آسمان توقّف نماید. در ظهور ثانی بیست روز. در ظهور ثالث ســـی روز. بدآنکه ظهور اوّل در این خبر ظهور حضـرت رسـول اسـت که شـمس حقیقت در آن بُرج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد ســـال به این حســـاب هزار ســـال میشـــود و آن دور و کور محمّدی بود که بعد از غروب نجوم امامت تا ظهور حضــرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور نقطه اُولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه اســتقرار داشــت بدایتش ســنه شــصــت هجری بود و نهایتش ســـنه هشـــتاد و در دور جمال مبارک چون شـــمس حقیقت در برج الهی که خانه شـمس اسـت طلوع و اشـراق فرمود مدّت اســـتقرارش عدد ســـی بود که آن نهایت مدّت اسـتقرار آفتاب اسـت در یک برج تمام، لهذا امتدادش بسـیار اقلاً پانصـد هزار سـال. " از تفسـیر صـریح و تبیین قاطع این

نبوّت قدیمه واضـــح و مبرهن اســـت که اهل بهآء باید (طرّا)(کاملاً) **شریعت محمّدی را ظهوری مستقلاً و من عند الله دانند. و نیز این بیانات تلویحاً دلالت بر حقانیت امامت یعنی سُـــلاله طاهره ای دارد که حضـــرت باب از فرد ممتاز آن منشعب و (آن سلاله)**(۱۲ امام) **مدّت دویست و شصت سال واسطه فیض الهی بوده و یکی از (ثقلین ثمین)**(دو رکن اصلی) **شریعت مقدّسه اسلام بشمار میرفته . بعلاوه باید معترف بود که نبوّت فوق، دلالت بر اســتقلال شــریعت بابیه داشـــته و متضـمّن و مؤید این حقیقت اســت که چون هر ظهوری اکمل از ظهور قبل اســت لذا فیوضــات الهیه که هر نبی در عصــر خود به نوع بشــر افاضــه مینماید بالنّسـبه به عصــر قبل که میزان اســتعداد به آن پایه نبوده اســـت اعظم و ازیَد خواهد بود، لذا صرفنظر از فضیلت و امتیاز ذاتیه دیگری که ممکن اســـت برای آئین بهائی قائل بود ، این نبوّت به تنهائی دلالت بر قدرت و عظمت بی نظیر ظهور حضــرت بهاءالله مینماید. ظهوری که برای فهم قوای مکنونه آن طفل ســبق خوانیم و**

هرگز به درک ظهورات و بروزات کامله آن موفق نخواهیم شد. هر گاه به حقایق و معانی عالیه امر حضرت بهاءالله کما هُو حقّه توجه و تعمّق نمائیم باید آئین بهائی را در اعلی رتبه یک (کور)(بر وزن دور به همان معنا)عظیم و آخرین مرحله یک سلسله ظهوراتی قرار دهیم که بر حسب استعداد و تکامل نوع بشر یکی پس از دیگری ظاهر گردیده و کلاً مقدّمه این ظهور اعظم بوده‌اند. این ظهورات که از آدم شروع و به حضرت باب منتهی میشوند همواره طریق را صاف و هموار کرده و به نهایت تأکید (حلول یوم الایام)(زمان روز قیامت) را که میقات ظهور موعود کل اعصار است بشارت داده‌اند . الواح و آثار حضرت بهاءالله کاملاً شاهد و گواه این حقیقت است و مختصر توجّه به بیاناتی که حضرت بهاءالله کِراراً در وصف ظهور خود به کمال هیمنه و قدرت اظهار فرموده‌اند اهمیت این ظهوراعظم را که آن حضرت واسطه ابلاغ آن بوده‌اند کاملاً روشن و مُبَرهن خواهد نمود . بنابراین برای آنکه اهمیت و مفهوم این ظهور اعظم بهتر

درک گردد باید نظر را به آثار و الواح صادره از (کِلک)(قلم) جمال اقدس ابهی که مبدأ و منشأ این ظهور مهیمن خطیر است معطوف داشت . جمال اقدس ابهی و همچنین حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء در ذکر این ظهور بی مثیل و عدیل و قوای عجیبه دافعه آن و در وصف این یوم که اهل عالم قرنها در انتظار آن بسر میبرده و نیز در بیان علوّ مقام نفوسی که معترف بر حقایق مکنونه این ظهورگردیده‌اند چنان گنجینه نفیسی از آثار مقدّسه برای (اخلاف)(آیندگان) به یادگار گذاشته‌اند که نسل حاضر (کما ینبغی و یلیق)(آنگونه که سزاوار و لایق است) پی به ارزش آن نبرد. این قبیل آیات و الواح بقدری مُهیمِن و لطیف است که فقط نفوسی که در (لسان نزولی)(زبان وحی) تبحّر دارند ممکن است به قدر و ارزش آن پی برند و به حدّی زیاد است که برای جمع آوری قسمتهای مهمّه آن باید به تنهائی کتابی تألیف گردد. آنچه فعلاً مقدور است ذکر مُنتخباتی است که از الواح کثیره استخراج گشته :

حضرت بهاءالله میفرماید :

"تالله الحقّ انّ الامرعظیم عظیم هذه کلمة کرّرناها فی اکثر الالواح لعلّ یتنبّه بها العباد"(قسم به حق که این دین عظیم است عظیم، این کلمه است که بارها تکرار فرمودیم در اکثر الواح که شاید مردم به آن متنبّه شوند)

و نیز به اصرح بیان میفرماید: "و نفسی الحقّ قد انتهت الظهورات اِلی هذا الظهور الأعظم"(سوگند بر وجود حقیقی من، هماتا پایان یافت ظهورات به این ظهور اعظم)

توضیح: منظور ادیان گذشته است و الاّ بعد از دیانت بهائی ظهورات خداوند ادامه دارد

"آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد "

و نیز مخاطباً لنفسه میفرماید : " انّه هو الذی سمّی فی التوراة به یَهُوَه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان بالنّبأ العظیم... قل هذا لهو الذی لولاه ما اُرسل رسولٌ و ما نّزل کتاب یشهد بذلک کل الأشیاء"(براستی آنکه در تورات یهوه نامیده شده و در انجیل به روح حق و در قران به خبر بزرگ... بفرمای این است کسی

که اگر او نمی بود رسولی فرستاده نمی شد و کتابی نازل نمی گشت،همه چیزها گواه آنست

توضـــیح: آنچه را باید دانســـت اراده لایتناهی خداوند در قالب ادیان و در وجود پیغمبران خود را به بشر می شناساند. در این رابطه همه پیغمبران خدا بلکه همه حقایق از این قدرت بی نهایت ســـر چشـــمه می گیرد. تفاوت عینی آنها بخاطر خواسته های بشر در دوران متفاوت تکامل روحی آنهاست. یعنی یک معلّم کلاس اول دبســـتان میتواند آخرین درجه دکترا را تعلیم بدهد و این تعلیمات بســـته به درجات رشد بشری است و نه دلیل بالا و پائینی علم معلّم.

و نیز : "کلام الله و لو انحصـــر بکلمـة لا تعـادلهـا کتـب العالمین"(کلام الهی اگر منحصـــر به یک کلمه باشـــد برابری نمی کند با تمام کتابهای جهانیان)

توضـیح: دلیل آن ابراز لغت و معنا نیسـت، بلکه علت آن گوینده کلام اسـت. مثلاً کلام شـــاه مملکت و اثر و نفوذ آن با هیچ کس در آن مملکت برابری نمی کند در حالیکه ظاهرا یک مطلب را می رسانند

"اکثری از نـاس بـه بلوغ نرســـیده‌اند و الاّ بـابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فی الســموات و الأرض به افاضـــه قلمیّه او از علم ما ســـوی خود را غنی مشـــاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند"

توضیح: ادیان بر حق جهان خصوصاً دیانت بهائی در رابطه با سؤال و خواسته مردم نازل می شود. یعنی پیغمبران پاسخگوی نیاز مردم هستند نه ابراز معلومات خود. در اینجا حضرت بهاء الله این حدّ را نشان میفرمایند که من از دانشی باخبرم که جهان را از هر دانشمندی بی نیاز می کند ولی مردم باید آنرا بخواهند.

"قل تالله قد رقم قلم القدس من رحیق المســـک علی جبینی البیضـــاء بخط ابهی ان یا ملأ الأرض و الســماء انّ هذا لهو المحبوب الذی ما شهدت عین الابداع مثله و لا عین الاختراع شـــبهه و انّه لهو الذی قرّت بجماله عین الله الملک العزیز الجمیل "(بفرمای: سوگند بر خداوند همانا مرقوم فرموده قلم مقدّس از شراب مُشکین بر پیشانی سپید من به خطی روشن، ای مردم زمین براستی این است آن محبوبی که ندیده است دیده عالم خلقتی مانند آنرا و نه چشم عالم امکان شبیه آنرا، و براستی اوست کسی که روشن گشت به جمال او، چشم خداوند ملک عزیز جمیل.

توضـــیح: یک دلیل آن اینســـت که دیانت بهائی اولین دین جهانی خداوند اســـت که مردم ســـراســـر کره زمین را در بر می گیرد. ادیان گذشـــته جنبه قاره ای داشـــتند. مثلاً احکام روزه را در قطب کره زمین نمی توان اجرا کرد.

و نیز خطاب به امّت مسیح میفرمایند :" قل یا ملأ الانجیل قد فتح باب السمآء و اتی من صعد الیها و انّه ینادی فی البرّ و البحر و یبشّـر الکل بهذا الظهور الذی به نطق لســان العظمة

قد اتی الوعد و هذا هو الموعود الابن فی الوادی المقدس ینادی لبّیک اللهمّ لبّیک ... و الطور یطوف حول البیت و الشجر ینادی قد اتی المقصود بمجده المنیع قل قد جاء الأب و کمل ما وعدتم به فی ملکوت الله هذه کلمة سترها الابن اذ قال لمن حوله انتم الیوم لا تحملونها ... قد جاء روح الحق لیرشدکم الّی جمیع الحق ... قل هذا هو الذی مجّد الأبن و رفع امره ." (**بفرمای ای مردم انجیل همانا مفتوح گردید دروازه آسمان و بیامد آنکه صعود نمود به سوی آن**(حضرت باب) **و براستی او ندا در می دهد در برّ و بحر و بشارت می دهد همگان را به این ظهوری که ناطق گشت بر آن لسان عظمت**(حضرت بهاءالله) **که به سرانجام رسید وعده و این آن موعود پسر است**(حضرت عیسی) **در وادی مقدّس و ندا در می دهد لبّیک الهم لبّیک... و طور در طواف بیت است (سکونت حضرت بهاءالله در عکّا) و درخت** (همان درختی که با موسی سخن گفت) **ندا می کند همانا مقصود بیامد با شکوه منیع خود و بفرمای همانا پدر آسمانی بیامد و تکمیل نمود آنچه را که وعده داده بود به آن در ملکوت خداوند. این است مطلبی را که پنهان نمود پسر**(حضرت عیسی) **چون فرمود امروز قدرت تحمّل آنرا ندارید... براستی ظاهر شد روح حق که ارشاد نماید شما را به جمیع حقایق... بفرمای این است آنکه تمجید نمود پسر(پسر عیسی) و بلند نمود امر او را)**

و نیز : "قل قد اتی معزّی الذی وعدتم به فی کل الالواح و قد جائکم لیتمّ الحکمة و البیان اذاً تفحصــوا فی اقطار العالم لعلّ تجدونـه"(بفرمای همانا بیامد روح مقدّسی را که وعده داده شده بودید در همه الواح و همانا ظاهر شـــد که کامل نماید حکمت و بیان را اگر جســـتجو کنید در اقطار عالم که شاید دریابید)

توضیح: در همه کتب مذهبی جهان حتی روایات سرخپوستان امریکائی به ظهور دیانت بهائی خبر داده شـــده اســـت که همه را امروزه روی اینترنت می توان دریافت.

"یا کرمل بَشّری صهیون قولی اتی المکنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرقت الأرض و من علیها ... اسرعی ثمّ طوفی مدینة الله التی نزلت من السماء و کعبة الله التی کانت مطاف المقربین و المخلصین و الملائکة العالین" (ای کوه کَرمِل بشارت ده کوه صهیون را بگو ظاهر شد پنهان شده به سلطنتی که غلبه نمود جهان را و به نور درخشانی که با آن نورانی گشت زمین و اهل آن...شتاب کن پس طواف نما مدینه الهی را که نازل شد از آسمان و کعبه خداوند که بود مورد طواف مقرّبین و مخلصین و ملائکه برتر) **و نیز در جای دیگر : " قل انّی انا المذکور بلسان الاشعیا و زیّن باسمی التوریة و**

الانجیل"(بفرمای منم ذکر شده به زبان اشعیای نبی و مزِیّن گردیده به نام من تورات و انجیل)

"انّ الطور یطوف حول مطلع الظهور و الروح ینــادی من الملکوت هلمّوا و تعالوا یا ابنـاء الغرور هذا یوم فیـه ســــرع کوم الله شـوقاً للقائه و صـاح الصــهیون قد اتی الوعد و ظهر ما هو المکتوب فی الواح الله المتعالی العزیزالمحبوب قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حرّکتها نسـمة الوصـال تقول یا ربّی المتعال لک الحمد بما احییتنی نفحات وصلک بعد الذی اماتنی هجرک طوبی لمن اقبل الیک و ویل للمعرضین. (براستی طور در طواف مظهر ظهور است و **(روح)**(حضرت عیسی) **ندا سر می دهد بر خیزید و بیائید ای فرزندان غرور. این است روزی که در آن شتافت(کوه خدا)**(کوه کرمل) **به شوق دیدار خداوند و صیحه بر کشید کوه صهیون همانا رسید وعده و آشکار گشـت آنکه مکتوب گردیده بود در الواح خداوند متعال عزیز محبوب همانا شـوق در بر گرفت ســــرزمین حجاز را و حرکت نمود نســـیم وصـــال و می گوید ای خداوندگارمتعال من شـــکر مر ترا که زنده نمود مرا نفحات وصـــال بعد از آنکه نابود کرد مرا دوری تو. خوشا بر آنکه اقبال نمود و وای بر دوری کنندگان)**

"قل قد اتی ایلیا و طاف العرش فی البکور و الاصـــــال"

(بفرمای که (ایلیا)(ابجد صغیر ایلیا رقم ۷ که تعداد حروف علی محمد حضرت باب) **بیامد و طواف نمود (عرش)**(حضـــرت بهاءالله) **را در صـــبح گاهان و شامگاهان)**

امروز سلیمان با بساط طائف حول است و به این کلمه علیا ناطق : (قد اقبلت الیک یا مولی العالم منقطعاً عمّا عندی آملاً ما عندک)(همانا شـــتافتم بســـوی تو ای مولای جهان منقطع از هر چه پیش خود دارم آرزومند آنچه نزد توست)

و نیز در لوحی از (یَراعه)(قلم) حضرت بهاءالله اندکی قبل از (سُـرگونی)(تبعید) به عکّا (مُنفای)(محل زندانی شدن) مقصـرین و مجرمین این کلمات مسطور " هذا یوم لو ادرکه محمّد رسول الله لقال قد عرفناک یا مقصـود المرسـلین و لو ادرکه الخلیل لیضـع وجهه علی التراب خاضـعاً لله ربک و یقول قد اطمئنّ قلبی یا اله من فی ملکوت السـموات و الأرضـین و اشـهدتنی ملکوت امرک و جبروت اقتدارک ... لو ادرکـه الکلیم لیقول لـک الحمد بمـا اریتنی جمـالـک و جعلتنی من الزّائرین"(این **است روزی که اگر درک می کرد محمد رسول الله باید می گفت همانا دریافتم ترا**

ای مقصود پیغمبران و اگر درک می نمود آنرا حضرت ابراهیم بر خاک می کشید صورت خود را با خضوع برای خداوند خویش و می گفت همانا مطمئن شد قلب من ای خداوند اهل ملکوت آسمانها و زمین ها و شهادت میدادند مرا ملکوت امر تو و اقتدار تو... و اگر درک می نمود حضرت موسی می گفت شکر ترا که نشان دادی جمال خود را و قرار فرمودی مرا از زیارت کنندگان)

توضیح: این مطالب اشاره به آیات قران دارد که میفرماید**:"قاب قوسین او ادنی"** یعنی درک حضـرت محمد کمی کمتر از دایره کامل تکامل روحانیسـت. بیان دوم در مورد حضـــرت ابراهیم اســـت که در قران برای اطمینان خود از خداوند در خواست معجزه می کند. بیان سوّم در باره حضرت موسی است که در کوه طور نتوانست خدا را ببیند و جواب **"لن ترانی شنید"** امّا نکته اساسی این است که همه این بیانات اشــاره به وســعت و مقدار و اندازه دیانت های قبلی خداســت نه وجود پیغمبران. یعنی مومنین در قالب ادیان گذشــته در دیدار خدا مثل حضــرت موســی جواب لن ترانی می شـنیدند یعنی دین اسـلام و مسـیحیت در مقایسـه با دین بهائی ناقص و ناکامل بودند و علّت آن عدم درک بشر از مسائل روحانی بود. برای مثال عطار نیشابوری هنوز مسئله ولایت ائمه معصومین را درک نکرده بود و آنها را با خلافت قاطی می کرد و مولوی بزرگ زردتشـتیان را کافر و آتش پرســت می پنداشت.... واین علت محدودیّت های دین خدا در گذشته بود.

" قد اخذ اهتزاز الوصال شطر الجنوب و الشمال نسمع نداء البطحاء تقول لـک الحمد یا ربّی الأبهی بما تضـــوّع عرف قمیص وصـلـک فی تلک الدیار و من جهة اخری ارتفع النداء

من المســـجد الاقصـــی یقول لـک الحمد بما احییتنی نفحات قربـک بعد اذ اماتتنی هجرک یا محبوب من فی الأرضـــین و السموات"(همانا در بر گرفته است شوق وصال سمت شمال و جنوب را. می شـنویم ندای عربسـتان را که می گوید شـکر ترا ای ربّی الابهی چون وزید بوی پیراهن وصال تو در این دیار و از سمت دیگر برخواست ندا از مسجد اقصی که می گوید سپاس بر تو که زنده نمود مرا نسـیم های قرب تو بعد آنکه از بین برد مرا دوری از تو ای محبوب اهل سرزمین ها و آسمانها)

توضیح: این مطالب اشاره به اعلان حضرت باب در خانه کعبه و تبعید حضرت بهاءالله به شهرعکّا در ترکیه عثمانیست و اساساً ظهور حضرت بهاء الله در همه ادیان جهان بشـــارت داده شـــده و این دین اوّلین دیانت جهانی خدا برای همه مردم زمین حتّی ساکنان قطب شمال و جنوب است

و نیز در بـاره قدرت و عظمت غالبـه خویش میفرمـاید : " تالله الحق لو یقوم واحد علی حُبّ البهآء فی ارض الانشـاء و یحارب معه کل من فی الأرض و الســـمآء لیغلبـه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسـلطنته. فو الله الذی لا الـه الاّ هو لو یقوم احد منکم علی نصـــرة امرنا لیغلبُه الله علی مائة الف و لو ازداد فی حبّه لیغلبه الله علی من فی الســـموات و الأرض کذلـک نفخنـا روح القدرة فی کل الاشطار"(قسم به خدای حقیقی اگر

بر خیزد یک نفر بر عشـــق بهاء در این دنیا و مبارزه کنند با او اهل زمین وآسـمان پیروزی می دهد خدا او را بر آنان برای اظهار قدرت و ابراز سـلطنت خود. قسم بخدائی که جز او نیست خدائی اگر کسی از شما بر خیزد بر نصرت دین ما خداوند او را غلبه خواهد داد بر هزاران و اگر عشق او زیاده گردد خداوند او را پیروزی می دهد بر تمام اهل آسمانها و زمین. این چنین دمیدیم روح قدرت را در همه جهات)

توضیح: درک عینی این مطلب را در کتب تاریخ دیانت بهائی می توان دید

و در توصـیف عصـر ظهور خود میفرماید : " امروز سـیّد روزها و سـلطان ایام‌هاسـت. امروز روزی اسـت که در آن محبوب عالم یعنی کسـی که از ازل الازال مقصـود عالمیان بوده ظاهر گشته است . " (ترجمه)(اصل پیدا نشده)

امروز عالم به انوار ظهور منوّر و جمیع اشـیاء به ذکر و ثنا و فرح و سُرور مشـغول. در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم بر پا طوبی از برای نفسـی که فائز شد و به مقام یوم آگاه گشت .

اگر ناس به ذرّه‌ای از این تسبیح و توصیف کما ینبغی و یلیق پی میبردند چنان مُسـتغرق دریای سُـرور میشـدند که بکلی

متحیّر و منصعق میگشتند و از افق عرفان ساطع و مُشرق مشاهده میشدند. " (ترجمه) (اصل پیدا نشده)

و نیز میفرماید: ای اهل عالم انصاف دهید آیا سزاوار است نفســـی را تکذیب کنید که کلیم (موســـی) آرزوی لقایش را مینمود و حبیب (محمّد) در اشتیاق وصالش بسر میبرد و روح الله (مسیح) از شدّت محبّتش به آسمان عروج فرمود و نقطه اولی در ســـبیلش جان رایگان نثار کرد. "(ترجمه)
(اصل پیدا نشده)

ونیز پیروان خود را بـه این بیـان متذکّرمیدارد " وقت را غنیمت شـمارید چه که قرون و اعصـار به آنی از آن معادله ننماید ... آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده ... شـکّی نبوده و نیسـت که ایام مظاهر حق جل جلاله به حق منسـوب و در مقامی به ایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام هاســت. از ختمیّت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود"

توضـیح: "بیان **"خاتم النبیین"** در قران اشـاره به اتمام اسـتفاده از این لغت اسـت چون خداوند القاب دیگری را اســتفاده خواهد کرد و آن لغت**"مظهر"** اســت. در دیانت بهائی خدا کســی را نفرســتاده و نبوت یعنی دوران نامه نگاری به پایان

رسیده. در این دیانت که عصر الکترونیکی است خداوند از مقام مظهر استفاده کرده مثل فرستادن پیام روی تلویزیون و اینترنت. یعنی خدا را روی تلویزیون می شود دید که در واقع تصویری زنده است و البته خود خداوند نیست و پیام داخل پاکت و نامه هم نیست)

و نیز در ذکر قوائی که در هّویّت امر مستور حضرت بهاءالله به این ندای احلی ناطق " از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد و الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا. اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده .

توضیح: کلمات نازل از لسان انبیاء همان حالت فی البداهه را در بعضی از شاعران تداعی می کند و چون ناشی از فکر و نقشه قبلی نیست روح گوینده در هنگام بیان در قالب کلمات مانند یک سی دی ضبط می شود. این است که اشعار، رسانای حس شاعر برای شنونده و خواننده آن است. در همین راستا روح و حس خداوند در کلمات او جاریست و البته عظمت چنین روحی بر همه هستی اثر مثبت داشته و عامل تغییرات اساسی خواهد شد.

و نیز در مقام دیگر" امر عظیم است و مطلب بزرگ و یوم یومی است که میفرماید : (یا بُنی انّها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها

الله انّ الله لطیف خبیر) (ای پسر، اگر به وزن یک هسته خردل چیزی در سنگ باشد یا در آسمانها و زمین، خدا آن را نشان خواهد داد.براستی خداوند خبر دار لطیف است) (لقمان آیه ١٦)

" تالله الحقّ الیوم اگر ذرّه از جوهر در صد هزار من سنگ (محفوظ)(مخلوط)(مائده آسمانی جلد ٧ ص ١٠٠) **باشد و در (خلف سبعة ابحر مستور)**(در پشت هفت دریا پنهان) **هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از او فصل نماید. نفسی که از ماء امر الهی (سِقایه)**(آبیاری) **شد به جمیع نِعَم و آلاء باقیه که از طرف خداوند از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر مُقدّر گشته فائز شود."(ترجمه)** (اصل پیدا نشده)

" هر حرفی که از فمّ عنایت نازل دارای روح حیاتی است که میتواند خلق جدیدی را خلق نماید و احدّی جز خداوند بر این قدرت غالبه پی نبرد انّه علی کل شیئ علیما" (ترجمه) (اصل پیدا نشده)

"لو نرید ان نظهر من ذرّةٍ شموساً لا لهنّ بدایة و لا نهایة لنقدر و نظهر کلهنّ بامری فی اقلّ من حین و لو نرید ان نبعث من قطرة بحور السموات و الأرض و نفصّل من حرف

علم ما کان و ما یکون عنده لأسم لویلقیه علی السمّ لینقلب بالدریاق الاعظم"(اگر بخواهیم که آشکار کنیم از ذرّه خورشید هائی را که که نه اوّلی دارند و نه آخری البته قادریم و ظاهر می کنیم آنها را به دستور خود در کمتر از یک لحظه و اگر بخواهیم بر می انگیزانیم از یک قطره اقیانوس های آسمانها و زمین را و تشریح می کنیم با یک حرف علم آنچه بوده و هست. در ما قدرتی است که اگر القاء کنیم بر زهر، تغییر می دهیم آنرا به پاد زهر)

و نیز در باره علوّ مقام مؤمن حقیقی میفرماید "قسم به حزن (جمال ذوالجلال)(حضرت بهاء الله) **که از برای مُقبل مقامی مُقدّر شده که اگر (اقل من سمّ ابره)**(کمتر از یک سر سوزن) **از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده"**

توضیح: این مطالب غلّو بیجا نیست. در طبیعت این حقیقت را بطور دائم ملاحظه می کنیم و طبیعت البته ساخته اراده خداست و حضرت بهاءالله و همه پیغمبران صاحب کتاب، نماینده و مظهر اراده خدا هستند و پیامبران الهی مانند تصویر رئیس مملکت در تلویزیون هستند. مطالب تلویزیون همه از گوینده اصلی است و البته تلویزیون را قدرتی نیست.

و نیز میفرماید " لو کشف الغطاء لینصعق من فی الامکان من مقامات الذین توجهوا اِلی الله و انقطعوا فی حبّه عن العالمین"(اگر پرده در افتد بی هوش می شوند اهل امکان از مقاماتی کسانیکه توجّه به خدا نمودند و منقطع شدند در محبت او از اهل عالم)

و نیز در بیان امتیاز این ظهور نسبت به ظهور قبل میفرماید "اگر الیوم کل من فی السموات و الأرض (حروف بیانیه)(١٨ نفر پیروان حضرت باب) شوند که به صد هزار رتبه از (حروفات فرقانیه)(مسلمانان) اعظم و اکبرند و (اقلّ من آن)(کمتر از یک لحظه) در این امر توقف نمایند از مُعرضین عند الله محسوبند و از (احرُف نفی)(کافران) منسوب" "الیوم فضلی ظاهر شده که در یک (یوم و لیل)(شب وروز) اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سمآء قدس ربّانی نازل میشود"

و نیز در خطابی به (ابناء وطن)(هموطنان) خویش میفرماید "اعلموا یا ملأ الأعجام بانّکم لو تقتلوننی یقوم الله احداً مقامی و هذه من سنّة الله قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنته لا من تبدیل و لا من تحویل و لو یسترون النور فی البرّ انّه یظهر

من قطب البحر و يقول انّى محيى العالمين ... ولو يلقونه فى بئر ظلماء يجدونه فى اعلى الجبال ينادى قد اتى المقصود بسلطان العظمة و الاستقلال و لو يدفنونه فى الأرض يطلع من اُفق السمآء و ينطق باعلى النّداء قد اتى البهآء بملكوت الله المُقدّس العزيز المختار" (بدانید ای ملّت ایران اگر شما مرا به قتل رسانید بر می انگیزاند خدا شخص دیگری را بجای من و این روش خدا در قبل بوده است و سنّت خداوند را تبدیل و تغییری نیست و اگر بپوشانید نور را در خشکی، ظاهر می شود در وسط دریا و اعلان می کند منم زنده کننده عالمیان ... و اگر بیندازید آنرا در چاه تاریک در می یابید او را بر فراخترین کوهها ندا در می دهد که ظاهر شد مقصود با شوکتی عظیم و آزاد و اگر او را دفن کنید در زمین طلوع می کند از افق آسمان و بیان می فرماید که بیامد بهاء به ملکوت خداوند مقدّس عزیز مختار)

توضیح: تفسیر علمی این بیانات این است که بقول کارل مارکس این تغییرات ناشی ازمسیر تکامل است که بالاجبار صورت می گیرد. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند دین بر اساس روابط ضروریه بنا شده است. مثل احتیاج به آب است اگر نخورید خواهید مرد

و نیز در ضمن بیانی حیرت انگیز میفرماید : " قد كنز فى هذا الغلام من لحن لو يظهر اقلّ من سمّ الأبرة لتندكّ الجبال و تصفرّ الأوراق و تسقط الاثمار من الاشجار و تخرّ الاذقان

و توجّه الوجوه لهذا الملک الذی تجده علی هیکل النار فی هیئة النور و مرّة تشـــهده علی هیئة الأمواج فی هذا البحر المواج و مرّةً تشـــهده کالشـجر التی اصـلها ثابت فی الأرض الکبریاء و ارتفعت اغصــانها ثمّ افنانها اِلی مقام الذی صــعد عن وراء عرش عظیم" (همانا مخزون گردیده در این جوان لحنی که اگر ظاهر شود کمتر از یک سر سوزن، کوهها از هم می پاشد و برگها زرد می شود و میوه ها می ریزد و چانه ها دراز می گردد و روی می گردانند صـــورت ها به این سلطانی که دریافته می شود بر هیکل آتش در هیئت نور و باری مشاهده می شـــود بر هیئت امواج در این دریای نور و گاهی دیده می شـــود مانند درختی که ریشه آن ثابت است در زمین خداوندگار و مرتفع گردیده شاخه ها و ساقه های آن به جایگاهی ماورای عرش عظمت)

توضیح: برای فهم بیشتر الواح بهترست در صورت لزوم به ترجمه های حضرت ولی امرالله رجوع کرد که فی الواقع فقط ترجمه نیست و شامل تفسیر هم می شود. برای مثال دراز شدن چانه ها در ترجمه آن حضرت نیامده است و همین درست اســت.امّا در تفهیم بیانات حضــرت بهاءالله باید گفت این بیانات شــبیه همان کلام حضرت عیسی(ع) است که می فرماید بیش از این نمی توان توضیح داد. این به این مفهوم است که اگر صد میلیون سال دیگرهم پیغمبری بیاید همان دانشی را دارد که پیغمبران قبلی داشـته اند و علّت عدم بروز آن حدّ فکر و عقل مردم زمان بوده است. برای این است که اکثر الواح در دیانت بهائی پاسخ به سؤالات است و بیش ازآن ارائه نشده است.

و نیز در بشـارت به نظمی که بر اثر قوّهء غالبه شـریعت الله باید بعداً ظاهر و آشکار گردد از قلم اعلی چنین نـازل :

("قد اضطرب النظم من هذا النظم الأعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الأبداع شبهه . ... انّه وضع امره علی اساس ثابت راسخ متین لا تزعزعه ارياح العالم و لا اشارات الأُمم")(هماتا درهم فرو ریخت انتظام از این نظم بسیار عظیم ودرهم پاشید ترتیبات به این(نظم) جدیدی که شهادت نمی دهد چشم جهانیان همانند آنرا...براستی وضع نموده امر خود را براساس پایدار و محکم که نمی لرزاند آنرا بادهای عالم و نظرات امت ها)

و نیز در سـوره هیکل که یکی از مهمترین کتب حضـرت بهاءالله اسـت آیات بینات ذیل که هر یک مدلّ بر قوّه غالبه مودوعه در این ظهور الهی است چنین مسطور است : " قل لا یری فی هیکلی الاّ هیکل الله و لا فی جمالی الاّ جمالـه و لا فی کینونتی الاّ کینونتـه و لا فی ذاتی الاّ ذاتـه و لا فی حرکتی الاّ حرکته و لا فی سـکونی الاّ سـکونه و لا فی قلمی الاّ قلمه العزیز المحمود قل لم یکن فی نفسی الاّ الحقّ و لا یری فی ذاتی الاّ الله . قل انّ الروح القدس قد خلق بحرف ممّا نزّل من

هذا الروح الاعظم ان کنتم تفقهون"(بفرمای دیده نمی شود در هیکل من مگر هیکل خدا و در جمال من مگر جمال خدا و در کینونیّت من مگر کینونیت خدا و نـه در ذات من مگر ذات خدا ونـه در حرکت من مگر حرکت خدا و در سکون من مگر سکون خدا و نه در قلم من مگر قلم عزیز محمود او. بگو نیست در من مگرحق و دیده نمی شـــود در ذات من مگر خدا و بفرما روح القدس آفریده شده به یک حرفی که نازل شده از این روح اعظم اگر می فهمید)

توضیح: در پیش گفتیم که رابطه پیغمبر و خدا مثل رابطه تصویر روی تلویزیون با گوینده ایست که در حالی که ما به آن دسترسی نداریم ولی عین وجودش را به چشم ظاهر می بینیم. البته این مثال مکانیکی است و در واقع خداوند خالق هستی دارای اراده ایست که آن اراده خدا هر هزار سال یا کمی بیشتر و کمتر واقعاً مثل بشر ظاهر می شود و دارای روح و جسم بشری می شود که در این شرایط دست و پای اوهمان دست و پای خداست و نباید جسم و روح وحقیقت او را از هم جدا دانست و این معنی توحید حقیقی است که حضرت بهاء الله در لوح توحید بیان می فرمایند. ولی نکته بسیار اساسی این است که نباید اراده خداوند را محدود به جسم بشـری او دانسـت. مانند هنر پیشـه ای که نقشـی را ایفاء میکند و گرچه در حال بازی این رل است ولی وجود او محدود به این رل نیست.

"و عندنا علم لو نلقی علی الکائنات کلمة منه لیوقننّ کل به ظهور الله وعلمه و یطلعن علی اسرار العلوم کلها و یبلغن مقاماً یرون انفسهم اغنیاء عن علوم الاولین و الآخرین و لنا علوم أُخری التی لا نقدر ان نذکر حرفاً منها ولا الناس

یستطیعن ان یسمعن ذکراً منها کذلک ننبأ لکم بعلم الله العالم الخبیر. (و در نزد ما علمی است که اگر القاء کنیم بر کائنات کلمه ای از آن را همه یقین می کنند بر ظهور خدا و علم او و مُطلّع می شوند از همه اسرار علوم و می رسند به مقامی که می بینند خود را بی نیاز از علوم اوّلین و آخرین و همچنین در پیش ما علوم دیگری است که قادر بر ذکر حرفی از آن نیستیم و مردم هم استطاعت شنیدن ذکری از آن را ندارند. اینچنین اخبار می کنیم شما را به علم خداوند باخبر)

توضیح: در اینجا دو مطلب است که باید تفسیر کرد. اول آنکه قبلاً بیان کردیم که پیامبران بر حق خداوند مظهر اراده اولیه ای هستند که این جهان هستی را خلق کرده است و لابد بر همه علوم هستی آگاهی دارند. مطلب دوم اینکه چرا حضرت بهاءالله قادربرذکر چنین دانشی نیست که جواب را آنوجود مقدس عدم استطاعت مردم می شمارند. این مانند این است بچه خردسال می خواهد بداند چه طور به دنیا آمده است. دراین رابطه تفهیم مطلب جرم قانونی دارد و جزو تجاوز روانی محسوب می شود.

"و یبعث بارادته خلقاً ما اطلع علیهم احدّ الاّ نفســـه المهیمن القیوم"(و مبعوث می کند به اراده خود انســـانهائی را که هیچکس از آنها با اطلاع نیست مگر وجود پر هیمنه قیوم خود)

"ســـوف یخرج الله من اکمام القدرة ایادی القوّة و الغلبة و یبعث قوماً ینصـــرن الغلام و یطهّرن الأرض من دنس کل

مشـــرک مردود و یقومن علی الأمر و یفتحن البلاد باســـمی المقتدر القیوم و یدخلن خلال الدیار و یأخذ رعبهم کل العباد هذا من بطش الله انّ بطشـه شـدید"(در آتیه بیرون می آورد از آستین قدرت دســتهای زور و غلبه را و مبعوث می نماید قومی را که نصــرت می کنند (جوان)(حضرت بهاءالله) را و مُطهر می سازند زمین را از نجاست هر مشرک مردود و قیام می نمایند بر دین و می گشایند شهر ها را به نام مقتدر قیّوم من و وارد در دیار ها می گردند و وحشت آنان همه را در بر می گیرد. این از نیروی خداوند است براستی زور او شدید است)

توضیح: حتی در دین بهائی صبر خدا حدّی دارد

دوستان عزیز این است نصوصـی از الواح مبارکه حضرت بهـاءالله کـه در وصـــف این ظهور اعظم نـازل گشـــتـه. (نُبذه‌ای)(منتخبی) **از آیات حضـــرت اعلی نیز که هر یک مؤید عظمت این ظهور است از قبل اشـاره گردید . تنها آنچه باقی مـانده ذکر شـــواهدی از الواح حضـــرت عبدالبهـاء مبیّن منصـــوص آیات الله اســـت که این موضـــوع مهمّ را تبیین و نکات دقیقه آنرا تشـریح مینماید و فی الحقیقه در مکاتیب و الواح حضـرت عبدالبهاء همان درجه صـراحتی که حضـرت**

بهآالله و حضـرت اعلی در توصـیف و تمجید این ظهور منیع بکار بردهاند ملاحظه میشـود. از جمله در یکی از الواحی که در اوائل دوره میثاق صادر گشته این بیان مبارک مذکور : " قرنها بگذرد و دهرها به سـر آید و هزاران اعصـار منقضـی شـــود تا شـــمس حقیقت در بُرج اســـد و خانه حَمَل طلوع و ســـطوع نماید ... چه قدر شـــکرانه لازم و چه قدر حمد و ثنا سزاوار که به این نعمت عظمی موفق و مؤید گشتهایم ، صد هزاران جان فدای این فوز و فلاح ، صـد هزاران جان قربان چنین لطف و نجاح ...

توضیح: ظهور حضرت بهاء الله اجازه خدا به انسانها در کره زمین است. به نظر بنده کُراتی بوده اند و هســـتند که قادر به درجه رشـــد تکاملی نبوده اند که چنین ظهوری و یا حتی ظهوراتی مانند ظهورات قبلی خدا در کره زمین را قابل باشـــند و به همین دلیل این ســـیّارات از بین رفته اند که شـــاید مریخ و ناهید جزو آنان باشـند. چون شـواهد نشـان می دهد که این دو کره قابل زندگی کردن بوده اند. این مسـئله را در کره زمین هم می توان شـاهد بود. مردم خاور دور و بعضـی ملّت های اروپائی قابلیّت ظهور پیامبران الهی را نداشته اند و فقط از اورشلیم تا بنگال این اتفاق افتاده است که ملّت های خاور دور به حضرت بودا ایمان آورده و مردم اروپا به حضرت عیسی. چه بسا ما تلفیقی از موجودات کره مریخ و ناهید باشیم.

و نیز میفرماید : " اولیاء پیشینیان چون تصوّر و (تخطر)(خطور) **عصر جمال مبارک مینمودند منصعق میشدند و آرزوی دقیقه ای میکردند . "**

توضیح: مجسم کنید عطار نیشابوری ناگهان در قرن ما حاضر شود!

" جمیع اولیاء در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایام الله را مینمودند و در این حسرت از این عالم فانی به جهان باقی شتافتند . "

" فضل و جود جمال ابها را مشاهده نمائید که ما را بدون استعداد و استحقاق ، محض فضل و (اشفاق)(شفقت) **در این قرن اشراق، روح و حیات بخشید و در ظلّ رایهٔ شاهد آفاق محشور فرمود و به موهبتی مخصّص داشت که منتها آرزوی بزرگواران بود . "**

" الیوم حقایق مقدّسه ملأ اعلی در جنّت علیا آرزوی رجوع به این عالم می نمایند تا موفق به خدمتی به آستان جمال ابهی گردند و به عبودیّت (عتبه)(آستان) **مقدّسه قیام کنند.**

" و در لوحی دیگر که به ترقّی و پیشـــرفت امر الله در مستقبل ایام اشاره شده میفرماید :" عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لبّیک لبّیک مرتفع خواهد شـــد چه که (مفرّی)(راه فراری) **از برای احدّی نبوده و نیست . "**

توضـیح: همانطور که قبلاً عرض شـد دین بهائی بر اسـاس جبر تکاملی بنا شـده است. یعنی یا مردم بهائی می شوند و یا نابود می گردند چون چاره دیگری وجود ندارد و روی این اصل بهائیان حاضر به جنگ با دشمنان نیستند. دشمنان بهائیت مریض هائی هسـتند که محکوم به مرگ می باشـند و کسـی چنین بیماری را نمی کشد. ولی کسانی دیگری هستند که عقیده های بهائی ندارند و ممکن است دست به زور بزنند

" این موهبت عظمی و این منقبت کبری حال اساسش به ید قدرت الهیه در عالم امکان در نهایت متانت بنیان و بنیاد یافت و به تدریج آنچه در هُویت دور مقدّس اســـت ظاهر و آشـــکار گردد . الآن بدایت (اِنبات)(کاشـتن) **و آغاز ظهور آیات بینات. در آخر این قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی . "**

توضیح: باید در نظر داشت با تمام عظمت دیانت بهائی که هدیه خدا به انسان است، این موضوع ترسناک پیش بینی شده است که بشریّت بطوراعم قدرت فهمیدن آنرا

نداشته باشد و این دین هدف جهانی شدن خود را از دست بدهد. حضرت عبدالبهاء میفرمایند. **و نیز در باره علوّ مقام مؤمن حقیقی به این ظهور میفرماید: " مؤمنین این ظهور به مقام انبیای بنی اسرائیل رسند امّا نه انبیای اولو العزم."**

و نیز راجع به ظهوراتی که در مســـتقبل ایام در امتداد کور بهائی ظاهر خواهند گردید حضـــرت عبدالبهاء به این بیان صریح که فصل الخطاب است ناطق : " امّا المظاهر المقدّسة التی تأتی من بعد فی ظلل من الغمام من حیث الاستفاضـه هم فی ظلّ جمال القدم و من حیث الافاضـة یفعل ما یشـاء . "(امّا پیامبران مقدسّی که بعد می آیند در زیر سایه های ابر، از حیث فیض گرفتن آنان در ظلّ حضرت بهاءالله هستند و از حیث فیض دادن هر چه مایل هستند انجام می دهند.

توضیح: باید در نظر گرفت در تمام این موارد که مقایسه به عمل میآید، مربوط به دین انبیای الهی است نه خود آنان. بر این اساس می توان نتیجه گرفت که ترقّیات بشر از حضرت آدم تا ظهور دیانت بهائی که شش هزار سال طول کشیده است که کور(دور) جدیدی بنا گردیده و جهان، جهان دیگری گردیده است، به نسبت دینی در برابر با دیانت بهائی پانصد هزار سال طول می کشد

و نیز در لوحی خطاب به یکی از نفوس مهمّه میفرماید : " ای دوست آتشی از ملکوت در قلب عالم در سدره مبارکه مشتعل گشته که شعله‌اش عنقریب در ارکان عالم بر افروزد و پرتوش آفاق اُمم را روشن نماید جمیع علامات ظاهر شده و کل اشارات مشهود گشته و آنچه در جمیع کتب و صحف بوده تماماً واضح گردیده محلّ توقّف برای احدی نمانده ... وقت تنگ است و حرکت (خیل)(لشکر) الهی بی درنگ باید سبقت و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت . "

و بالاخره در ضمن یکی از الواح که در اوائل دوره میثاق در حالت جذبه و نشئه روحانی خطاب به یکی از مؤمنین با وفای معروف صادر این کلمات مهیجه مذکور : " ای دوست چه گویم و چه نویسم که ندای الهی از ملکوت ابهی چنان بلند است که گوش نزدیک است پرده سکونش بدرد و از صدای صلای ابهی عالم امکان به کلی بحرکت فوق العاده وجودی از هم بپاشد بیش از این ممکن تحریر نیست . "

یاران عزیز آنچه در فوق مسطور گشت برای بیان مقصود

کافی است . این آثار مختلفه که از (کِلک)(قلم) مُطهّر حضرت اعلی و حضــرت بهاءالله و حضــرت عبدالبهاء در موارد عدیده نازل گشته برای هر خواننده منصف دلیلی است که در تاریخ شرایع و ادیان این کور از حیث علوّ شأن و عظمت بی نظیر و مثیل اســت . اهمیت این کور مقدّس بحدّی اســت که آنچه در این باره گفته شــود مبالغه نخواهد بود. نفوذ و تصرفاتش چه در گذشته و چه در مستقبل ایام یعنی در حینی که تمدن کنونی رو به زوال میرود و نظم بدیع الهی جلوه و ظهور مینماید خارج از حد وصف و بیان است. جای آن است که قبل از ادامه موضوع و بسط کلام نکته‌ای بر سبیل تذکر به خوانندگان این اوراق گفته شود. مبادا نفوسی که بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضــرت بهاءالله تفکر و تعمق مینمایند به خطا رفته و مقصــود شــارع را برخلاف حقیقت تعبیرکنند. ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اســماء و صــفات الهیه بر آن ذات مُکرّم نباید بهیچوجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل

گردد. زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصــری که جلوه‌گاه چنین ظهور مهیمنی اســت کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز اســت و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لا یُدرک خود را در قالب فانی عنصــری محدود تجسّــم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشــری مجســم ســازد بر وفق تعالیم حضـــرت بهاءالله فی الحین نســبت خدائی از او منقطع میگردد. این نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسّم ذات خداوند در (عالم کون)(این دنیا) نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسّم خداوند بصورت انسان، مخالف عقیده اهل بهآء و غیر قابل قبول اســت و حضـرت بهاءالله هر یک از این دو عقیده را در ضـــمن الواح و آثار خود بالصّــراحه ردّ و بطلان آنرا بیان میفرمایند. نفس مقدســی که در آثار بیشــمار خود ندای الوهیّت بر آورده و انّی انا الله فرموده در کتاب ایقان بکمال عظمت میفرماید : " و بر اُولی العلم و افئده منیره واضـــح

اســت که غیب هویّه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم یزل در ذات خود غیب بوده و هســـت و لا یزال به کینونت خود مســـتور از ابصـــار و انظار خواهد بود ... میان او و ممکنات نســبت و ربط و فصـل و وصـل و یا قرب و بعد ... به هیچوجه ممکن نه ... و کان الله و لم یکن معه من شیئ دلیلی است لائح ... " و نیز حضــرت بهاءالله در باره حقیقت الوهیت میفرماید : " لم یزل بـه علوّ تقدیس و تنزیـه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا یزال بـه سُـــموّ تمنیع و ترفیع درمخزن کینونـت خودخواهد بود..." صـد هزار موسـی در طور طلب به ندای (لن ترانی)(نمی بینی) منصعق و صد هزار روح القدس درسمآء قرب از اصـغاء کلمه (لن تعرفنی)(نمی شـناسـی) مضـطرب ."و نیز در مناجاتی میفرماید :" چقدر متحیّر اســـت این ذرّه لا شـــیئ از تعمّق در (غمرات)(پیچیدگی ها) لُجّه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت (مستودعه)(نهانی) در ظهورات صـــنع تو . " و نیز در منـاجـاتی کـه بـه خط خود

مرقوم فرموده چنین شهادت میدهد : " (یا الهی اذا انظر اِلی نسـبتی الیک احبّ بأن اقول فی کل شـیئ باتّی انا الله و اذا انظر اِلی نفسی اُشاهدها احقر من الطین . "(بار الها چون نظر به رابطه خود با تو می کنم دوسـت دارم که بگویم در همه چیز که منم الله و چون نظر بر وجود خود می نمایم می بینم که آن حقیر تر از خاک است)

توضـیح: مثال در تشـریح این فرمایش مبارک به اینگونه اسـت که اگر یک مقام بزرگ ارتشی در لباس نظامی فرمانی را صادر کند بخاطر این لباس نظامی است که رابطه او را به دولت خود نشـان میدهد و وقتی که لباس را در آورده به منزل میرود یک شخص معمولی بیشتر نیست.

و نیز در کتاب ایقان میفرماید:

" و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسـدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه ... جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هیاکل عزّ انسـانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قِدمیه ... و جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند ... و این هیاکل قدسیه

مرایای اولیه ازلیه‌ای هســـتند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب ... "

از جمله عقاید اساسیه اهل بهآء که باید همواره مورد توجه بوده بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشـــدّ ظهوراً ظاهر گشـــته یکی ازمظاهر الهیه‌ایســـت که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز اســـت .امر بهائی که در اعلی ذُروه یک دور کلی و موعود جمیع اعصـار است اصـول اولیه ثابته‌ای را که مایه حیات و اســاس ادیان ســالفه اســت تثبیت و تأیید مینماید و اساس غائی و معین معتقدات این امر آنست که این ادیان کل به امر الهی ظاهر گشته‌اند. بعقیده اهل بهآء این شرایع الهیه مراحل مختلفه دین واحدی اســـت که مِن جانب الله بوده و کاملاً به یکدیگر مرتبط و در طی اعصار و ادوار همواره رو به تکامل و ارتقاست و دین بهائی خود جزء لا ینفکّ آنست. امر بهائی معترف بر آنســت که جمیع شـرایع ســالفه من عند الله ظاهر گشــته‌اند و موفقیتهای عظیمی که نصـیب این ادیان

گردیده همواره مورد تکریم اهل بهاست. امر بهائی بهیچوجه جائز نمیداند که احدّی اساس این ادیان را مخالف واقع جلوه دهد و یا حقایق مکنونه در آنان را بنظر (اســـتخفاف)(تحقیر) بنگرد . تعالیم این ظهور به قدر (رأس شعره‌ای)(سر موئی) از حقایق مودوعه در شرایع قبل انحراف نداشته و عظمت این ظهور بـه قدر خردلی از نفوذ و روح ایمـانی کـه آن ادیـان بوجود آورده‌اند نمی کاهد. آئین بهائی هرگز در صــــدد آن نیســت که اســـاس روحانی ادیان عالم را منهدم ســازد بلکه منظور حقیقی و مقصد اصلیَش آن است که اساس این ادیان را (اتسّاع)(وسعت) بخشیده مبادی آنان را احیا کرده مقاصد و اهداف آنان را بیکدیگر مرتبط ســاخته حیات آنانرا نشــئه‌ای بدیع بخشیده وحدت آنانرا ثابت و محقق داشته پاکی و صفای اولیـه آنـانرا تجدید کرده وظـائف آنـانرا بـه یکدیگر مرتبط ســـاختـه و آنـان را در تحقق اعظم نوایـای خود کمـک و مســـاعدت نماید . و چنآنکه یکی از محققین موضـــوع را واضـحاً بیان مینماید : " این ادیان مُنزلـه من عند الله محکوم

به زوال نبوده بلکه تولد ثانوی می یابند، مگر نه این است که چون طفل وارد مرحله جوانی میگردد و جوان به دوره کمال انتقال مییابد، طفل و جوان هیچیک فانی نمیگردند ؟ "
حضرت بهاءالله در کتاب ایقان میفرماید :" شموس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر و زمان که از (خیام)(خیمه ها) غیب هویّه به عالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر میشوند ... و این (مرایای)(آینه ها) قدسیّه و مطالع هُویّه (بتمامهم)(به تمامی خود) از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند. مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او ... و ایشانند مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لا یزالی... مُنزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ما سوی . " و نیز : " چون این اطیار عرش باقی از سمآء مشیّت الهی نازل میگردند و جمیع بر

امر مُبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند همه در یک رضوان ساکن ... و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر ... نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند ... نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن (مُحالّ)(جایگاه ها) صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیّه شود. " این موضوع را نیز باید بخاطر داشت که هر چند این ظهور دارای قوّه‌ای عظیم و جامعیت و عمومیتی نامحدود است معذلک به هیچ وجه داعیّه آن ندارد که ظهور مشیت و اراده الهیه به او ختم گشته و این نظررا اکیداً ردّ مینماید. داشتن چنین عقیده ای نسبت به این ظهور به منزله نقض غرض و مُباین روح این امر است و بالضروره با اُسّ اساس معتقدات بهائی مغایرت دارد. چه اساس این معتقدات آن است که حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیه مرتّباً مستمرّاً در عالم ظاهر شده و همواره

رو به ترقّی و تکامل میباشند و هیچیک جنبه خاتمیت نداشته و بر حســـب تصـــادف و اتفاق ظاهر نمیگردند. فی الحقیقه همانطور که اهل بهآء داعیه پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتمیت شـارع خویش مؤکّداً و صـریحاً ردّ مینمایند به همان نحو نیز اعتقـاد بـه خـاتمیت ظهوری را کـه خود نیز بـدان منتسبند مردود میشمارند. در نظر اهل بهآء این طرز فکر و ادراک که " جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسـدود گشـتـه دیگر از مشـارق قدس معنوی شـمسـی طالع نمیشـــود و از بحر قِدم صـــمدانی امواجی ظاهر نـگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشـــهود نیاید. "، به منزله انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدسه و اساسیه این امر به شـــمار میرود . مراجعه به بعضـــی از آثار حضـــرت بهاءالله و حضـرت عبدالبهاء که قبلاً به آن اشـاره گردید این اصـل اسـاسـی را بدون شـائبه شـکّ و تردید محقق و مسلّم میسـازد. در کلمات مکنونه میفرماید :" ای پسر انصـاف، در لیل، جمال هیکل بقا از عُقبه زمرّدی وفا به ســـدره منتهی

رجوع نمود و گریســـت، گریســـتنی که جمیع ملأ عالین و کرّوبین از ناله او گریســـتند و بعد از ســـبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عُقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که (حمامات)(کبوتران) **قدسی چند در دست (کلاب)**(سگها) **ارض مُبتلا شده‌اند. در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال ازاسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الاّ اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل (غرفات)**(طاقچه ها) **از (مکامن)**(مکان ها) **عزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسـیـد جمیع بر تراب ریختند. در آنوقت ندا از (مکمن)**(محل) **قرب رســید زیاده بر این جائز نه. (انّا کنّا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون . "**(ما شاهدیم بر آنچه کردید و در حال حاضر انجام می دهید)

توضیح: حضرت عبدالبهاء می فرمایند" **اصطلاحات شرق است که بیضاء را به مشیّت و حمراء را به قضا و شهادت و خضراء را به مقام تقدیر و صفراء را به اجرای امور تفسیر مینمایند"** مقصد از هیکل بقا حضرت باب است و لیل یعنی

شب، استعاره روحانی از تاریکی روح مردم است و باز گشت و گریستن اشاره به شهادت حضرت باب است و عالم زمردّی یعنی رنگ سبز اشاره به مقام سوم نزولی بعد از مشیت و اراده است. قدر یا مقدار در واقع عالم طرح و نقشه ریزی عالم هستی است که مقادیرعالم هستی تصمیم گیری می شود و این آن لایه از هستی و وجود است که در بهائیت از آن به عالم امر نام برده شده و حضرت باب بعد از شهادت دراین عالم به حال پیروان خود می گرید و اسامی آنان را می برد بجز اسم بهاء که در آن زمان هیچکس برآن اطلاع نداشته و حتی پیروان درجه یک حضرت باب از آن بی خبر بودند. این است که می خواهند بدانند آن شخص کیست و حضرت باب از گرفتاری او درسیاهچال تهران به عالم ارواح گزارش داده و فقط دو حرف **ب** و **ه** را که میگوید همه بیهوش می شوند چون می فهمند چه کسی است. حضرت بهاءالله در ذکر رؤیای خود می فرمایند که مشاهده کردم همه پیامبران را که می گریستند و در پاسخ سؤال همه می گویند که به حال تو گریه می کنیم. در اینجاست که مشیت الهیه که تقدیر عالم را تصمیم می گیرد شناسائی حضرت بهاءالله را موقوف به آتیه می کند که بعد ها در باغ رضوان در عراق آن حضرت اعلام امرعمومی فرموده و بهائیت را رسماً در معرض همگان قرار می دهد.

آیا این کلمات تلویحاً (مشعر)(حاکی) بر آن نیست که ظهور الهی همواره رو به ترقی و تکامل است و آیا دلالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف بر آن است که امری که از جانب خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتمیت ندارد و

ظهور او آخرین ظهور مشیت و هدایت الهی نیست ؟ و نیز در لوحی از الواح که از (یراعه جمال قدم)(قلم حضرت بهاءالله) **در آدرنه نازل و به اصرح بیان گواه بر این حقیقت است میفرماید : " ثمّ اعلم یا کمال بانّا ما کشفنا الغطاء حق الکشف اظهرنا نفسنا علی مقدار طاقة النّاس و الاّ لو یظهر جمال القدم بجماله لن یقدر ان یشهده احد عمّا خُلق بین السموات و الأرض . "(پس بدان ای کمال ما پرده بر نداشتیم آنطور که باید پرده بر می داشتیم و آشکار کردیم وجود خود را به مقدار طاقت مردم و الاّ اگر آن جمال قدیم به زیبائی خود ظاهر شود قادر نیست که او را ببیند یک نفر از از مابین خلق آسمانها و زمین)**

توضیح: منظور از پرده بر نداشتن از زیبائی همان ابراز همه حقایق دین بهائی است. مثلاً حضرت بهاءالله با اینکه اشاره به جانشین بعد از خود یعنی حضرت عبدالبهاء می فرماید ولی اشاره به حضرت ولی امر الله نمی فرماید و آنرا محوّل به حضرت عبدالبهاء مینماید و آن حضرت تا اواخر عمر موضوع جانشینی را پنهان می کردند تا اینکه در رساله عهد و میثاق تدریجاً ولایت حضرت ولی امر-الله را علنی می فرمایند. حضرت ولی امرالله در حالیکه اشاره به پنج وجود مقدس به نام **"پیر"** بعد از خود می نمایند ولی از اسامی آنها احراز نموده میفرمایند در آینده شناخته می شوند

و نیز در سُوره صبر که در سال ۱۸٦۳ در اوّلین روز ورود به باغ رضوان نازل گشته این آیات بینات مذکور : " بعث الله رسلاً بعد موسی و عیسی و سیرسل من بعد اِلی آخر الذی لا آخر له بحیث لن ینقطع الفضل عن سمآء العنایة . " (خداوند مبعوث فرمود رسولانی را بعد از موسی و عیسی و خواهد فرستاد بعد از بعد تا آخری که برای آن انتهائی نیست بطوریکه هرگز قطع نخواهد شد فضل خداوند از آسمان عنایت او)

توضیح: در دیانت بهائی علاوه بر اصل استمرار ظهورات الهیه اصل دیگری نیز هست که میتوان از آن بعنوان **"اصل استمرار ولایت الهیه "** نام برد که ازآن حضرت ولی امرالله بنام**"ولی امر های آینده"** نام می برد. این مطلب را در کتاب Light of guidance ص ۳۱۰ به این صورت توضیح میفرمایند:

" حضرت ولی امر الله احساس می کند ... اگر تعمّقی بیشتر در اصول الهی به عمل آید ایشان به معنای ولایت نیز پی خواهند برد. زمانی که عقل و روح واصل به درک هدایت الهیه از طریق مظاهر حق در هیاکل انسانی شد که مصون از خطا و از معصومیت کبری بر خوردارند، نتیجه منطقی آن قبول مقام حضرت عبدالبهاء و ولی امر های خدا می باشد. ولی های امر خدا علامات رشد بشریتند بدین مفهوم که سرانجام انسانها وقتی بدرجه ای از پیشرفت نائل آیند که احتیاج به جهانی واحد را در تحت نظامی واحد پذیرا گردند، در حیطه روحانیت نیز بدرجه ای ارتقاء یافته اند که درک می کنند خداوند می تواند امور خویش را در دست انسانها قرار دهد(یعنی ولی های امر) که مستقیماً از سوی حضرت باب و

حضـرت بهاءالله هدایت می شـوند. این اسـت مفهوم بیان حضـرت عبدالبهاء در رسـاله عهد که میفرماید" این یوم را شـب در عقب نیاید" در این دیانت هدایت الهیه بعد از صـعود جمال مبارک در جریان اسـت. ابتدا از طریق حضـرت عبدالبهاء و بعد بواسـطه ولیّان امر. برشـخص مؤمن بر قوای روحانی حضـرت بهاءالله هیچ مشـکلی نباید باشـد که بپذیرد آنحضـرت برای تدبیر امور خویش افرادی را که مهتدی بر هدایت الهیه می باشند بر گزیند.(ترجمه)

و نیز به اصرح بیان میفرماید :

" انّی ما أخاف لنفسـی بل لمن یأتی من بعدی بسـلطان عزّ مکینا. " **(مرا ترسـی از خودم نیسـت بلکه برای کسـی اسـت که بعد از من با سلطنت پر مکنت می آید)**

توضیح: حضرت ولی امر الله میفرمایند منظور حضرت عبدالبهاء است که مورد ستم برادر ناتنی خود قرار گرفت

و نیز در سوره هیکل میفرماید :

" فو جمالی لم یکن مقصـودی فی تلک الکلمات نفسـی بل الذی یأتی من بعدی و کان الله علی ذلک لشـیهد و علیم . "

(سوگند بر جمال خود مقصود من از این کلمات خودم نیست بلکه کسی است که بعد از من می آید و خدا بر این شاهد و آگاه است)

و نیز میفرماید :

" لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی ." **(نکنید آنچه را به من نمودید)**

و نیز حضـــرت اعلی به تفصـــیل در تأیید این مطلب در بیان فارسی میفرماید :

" به شأنی که ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای رسول الله خلق شـــده و کل ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل مُحمّد خلق شـــده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمّد از برای (من یظهره الله)(حضـرت بهاءالله) خلق شـده و همچنین کل ظهورات و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعـدِ من یظهره الله خلق شده و همچنین الی ما لا نهایة شمس حقیقت طالع و (غارب)(غروب می کند) میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست . "

و در این مقام حضرت بهاءالله میفرماید :

" انّک ایقن بانّ ربّک فی کل ظهور یتجلی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر اِلی الشمس فانها حین طلوعها عن افقها تکون حرارتها و اثرها قلیلة و تزداد درجة بعد درجة لیستأنس بها الاشیاء قلیلاً قلیلاً اِلی اَن یبلغ الی قطب الزوال ثمّ تتنزل بدرایج مقدرة الی ان یغرب فی مغربها ... و انّها لو

تطلع بغتةً فی وسط السمآء یضر حرارتها الاشیاء کذلک فانظر فی شمس المعانی لتکون من المطلعین فانّها لو تستشرق فی اوّل فجر الظهور بالانوار الّتی قدّر الله لها لیحترق ارض العرفان من قلوب العباد لانّهم لن یقدرنّ ان یحملنّها او یستعکسنّ منها بل یضطربنّ منها و یکوننّ من المعدومین ... " (براستی به یقین بدان که در همه ظهورات پروردگار تو تجلّی می فرماید بر بندگان به اندازه استعداد آنان. مثلاً در خورشید نظر کن در هنگام طلوع در افق خود که حرارت و اثر آن قلیل است و زیاد تر می شود درجه آن به اندازه ای که کم کم اشیاء به آن عادت می کنند که می رسد به بالاترین درجه خود و بعد رو به کاهش می رود به درجات مشخصی تا اینکه افول می کند در مغرب خود... و اگر ناگهان طلوع کند در وسط آسمان حرارت آن مُضرّ می شود بر اشیاء. به همین گونه نظر نما بر خورشید معانی اگر از اهل اطلاع هستی، چون اگر اشراق کند در ابتدای ظهور به انواری که خدا در آن قرار فرموده ارض عرفان محترق می گردد از قلوب بندگان چون آنها قادر نیستند بر تحمل و انعکاس آن بلکه مضطرب می گردند و از بین می روند)

در پرتو این بیانات صریحه مُتقنه وظیفه قطعی ما آنست که برای طالبین حقیقت به نهایت وضوح تبیین نمائیم که از اوّل لا اوّل انبیای الهی که حضرت بهاءالله نیز در زُمره آنان

محسـوبند و کل وسـائط فیض و ادلاّء وحدت و مرایای انوار و مظاهر مشیت الهیه میباشند از جانب خدای واحد لا یدرک مبعوث گشـــته اند تا حقیقت الهیه و مشـــیت بالغه و هدایت ربّانیه را بیش از پیش برای نوع بشر مکشوف دارند و اِلی آخر لا آخر لـه جلال و عظمت لا نهایـه او را بـه نحو اتمّ و اکمل ظاهر و آشکار سازند خوب است در این مناجات که از قلم حضـــرت بهاءالله نازل گشـــته تأمّل وتفکّر نمائیم و به عظمت و اهمیت این حقیقت که اسـاس امر حضـرت بهاءالله بر آن استوار است واقف گردیم

" ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّةً اودعتنی بید النمرود ثمّ بید الفرعون و ورد علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّةً اودعتنی فی سجن المُشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّؤیا الذی علمتنی بعلمک و عرفتنی بسلطانک و مرّة قطعت رأسی بأیدی الکافرین و مرّة ارفعتنی الی الصلیب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عز فردانیتک و بدایع آثار سُلطان

صمدانیتک و مرّة ابتلیتنی فی ارض الطفّ بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک اِلی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوا علی السّنان و داروه فی کل الدیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغل و البغضاء اِلی ان انقطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی اِلی ان بلغ الزمان اِلی هذه الایام التی اجتمعوا المغلون علی نفسی و یتدبرون فی کل حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضِغنی و بُغضی و یمکرون فی ذلک بکل ما هم علیه لمقتدرون و معذلک ... فو عزّتک یا محبوبی اشکرک حینئذٍ فی تلک الحالة و علی کل ما ورد علی فی سبیل رضائک و اکون راضیاً منک و من بدایع بلایاک" (ای خداوندگار **من شکر ترا بر بدایع مقتضیات تو و جامعیت بلایای تو. یکبار گرفتار فرمودی (مرا)**(منظور حضرت ابراهیم است) **در دست نمرود بعد در دست فرعون**(منظور حضرت موسی است) **و وارد شد بر من آنچه که تو شمارش می کنی به علم خود و احاطه داری به اراده خود و باری مرا انداختی در زندان اهل شرک**(منظور حضرت یوسف است) **به خاطر آنچه که گفته شدم از اهل غیب حرفی از رؤیایی که آموختی مرا به علم خود و فهماندی به سیطره خویش. و باری قطع شد سر من** (اشاره به حضرت یحیای تعمید دهنده است) **به دستان کفار و دفعه ای بلند**

گرداندی مرا به صلیب(منظور حضرت عیسی است) **چون آشکار نمودم در این جهان جواهر اسرار عزّ فردانیت تو و بدایع آثار سلطان صمدیّت ترا و بار دیگرمبتلا کردی مرا در زمین کربلا**(منظور امام حسین است) **بطوریکه بی کس بودم در بین بندگان تو و تنها در مملکت تو تا اینکه جدا کردند سر مرا و بر نیزه افراشتند و فرستادند به همه سرزمین ها و حاضر کردند آنرا در حضور مشرکین و جایگاه های اهل کفر و باری آویزان کردند مرا**(منظور حضرت باب است) **در هوا و بعد هدف قرار دادند به آنچه در نزد خود از گلوله و دشمنی و کینه داشتند تا اینکه پاره پاره کردند ارکان مرا و جدا کردند جوارح مرا تا اینکه رسید به این زمانی که جمع شدند ظالمان بر نفس من و تدبیر می کنند درهر لحظه ای در قلوب بر دشمنی من و مکر می ورزند بر این به هر چه در قدرت دارند و مع ذلک... قسم بر عزّت تو ای محبوب من شکر می کنم ترا الان در این حالت و بر آنچه وارد شده بر من در سبیل رضای و راضی هستم از تو و از بلایای جدید تو)**

حضرت باب

احبّای عزیز یکی از حقایق اساسیه‌ای که در امر حضرت بهاءالله صریحاً مذکور و باید اهل بهآء (کماهی)(آنطور که هست) بدان معترف باشند آنست که حضرت باب مؤسّس شریعت بابیّه از جمله مظاهر مقدّسه الهیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلیه حقوق و مزایای رسالتی مستقله است. و به نظر این عبد این نکته محتاج به تصریح و تبیین است که حضرت اعلی فقط مبشّر ظهور بهائی نیست بل چنآنکه خود در کتاب بیان فارسی تصریح فرموده همان موعود مقدّسی است که به ظهورش وعود جمیع انبیای سلَف تحقق یافته است. و چنآنچه ما قوّلاً یا فعلاً در تصدیق مفاد و مفهوم این اصل اساسی تردید نمائیم و به حقیقت آن به تمامه بدون قید و شرط متمسّک نباشیم و در صدد اثبات آن بر نیائیم یقیناً در ادای وظیفه نسبت به آئین خویش قصور ورزیده از یکی

از مبادی اساسیّه مقدّسه امرالله منحرف گشته‌ایم. فی الحقیقه مُحرّک اصلی که این عبد را وادار به ترجمه و نشر تاریخ جاودانی نبیل نمود این بود که احبّای غرب به سهولت پی برند که مقام منیع حضرت اعلی متضمّن چه مفهوم خطیری است و بالنتیجه آن حضرت را به دل و جان دوست داشته باشند و با عشق و علاقه جدیدی تجلیل و ستایش نمایند. شکّی نیست ادّعای حضرت اعلی مَشعر بر اینکه دارای دو مقام بوده‌اند خود اعظم وجه امتیاز دور بهائی است. این ادّعای صریح و قطعی حضرت باب کراراً مورد تصدیق حضرت بهاءالله واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بر آن گواه است. و این ادّعا خود دلیل دیگر بر امتیاز امر بهائی بوده به مراتب بر قوّه و قدرت معنویه‌ای که به این (کور)(دور) مُقدس عنایت شده می افزاید. در حقیقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عند الله به تبشیر چنین ظهور منیعی مبعوث گشته بلکه بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولو العزم ظاهر شده و

عصـــای رســـالت مســـتقّله را به نحوی که در هیچیک از ظهورات قبل سـابقه نداشـته در ید اقتدار گرفته اسـت. دوره کوتاه امر حضـــرت باب و محدودیّت دائره اجرای احکام و فرائض آن حضرت نباید به هیچ وجه میزان سنجش حقانیّت و عظمـت امر آن حضـــرت قرار گیرد. حضـــرت بهـاءالله میفرماید :

" و در ظهور این ظهور اعظم اکرم (مع)(با) آنکـه ایـامی از ظهور قبلم نـگذشـــته حکمتی اســـت مســـتور و ســـرّی اســـت (مقتوع)(پنهان شـده) و وقتی بود مخصـوص و مُطلّع نشـده و نخواهد شـــد به او نفســـی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید. "

و در مقام دیگر در کتاب بدیع که در ردّ شـــبهات اهل بیان نازل شده میفرماید:

" چنانچه در این ظهور بدع قدس رحمانی در (سنه تسع)(در سال نهم) در سرّ سرّ نفوس مقدسه مطهّره زکیّه در همان حین تکمیل شدند . "

توضیح: یکی از اسرار این دو ظهور مستقل با فاصله کم این است که بنای فکری و مذهبی اهل تسنن و تشیع هردو فاسد بود و به دونیروی منهدم کننده و سازنده احتیاج داشت. دیانت حضرت باب از بین برنده نا درستی های افکار این دو مذهب مسلمانان بود درحالیکه دیانت بهائی مانند ساختمان جدیدی بود که نمی توانست بر خرابی های قبلی بنا شود. برای مثال جنگ و نزاع در دیانت بهائی کاملاً ممنوع است در حالی که بدون جنگ و جهاد نمی شد افکار قبلی را از ذهن مردک پاک کرد. بر این اساس است که حضرت باب دیانت خود را نار توصیف فرموده که نور از آن بیرون می آید. مانند خورشید که در زمین مظهر و علّت حیات است و اگر نزدیک برویم مظهر جهنّم خواهد بود. و فاصله ۹ ساله آن گواهی ظهور کلمه بهاء است که ابجد آن رقم ۹ می باشد.

وقوعات عجیبه قبل از ظهور حضرت باب و حوادث (مُحزّنه)(غم انگیز) **دوره حیات پر انقلاب آن حضرت و فاجعه معجز آسای شهادت و سِحر نفوذش در قلوب اعاظم و مشاهیر هموطنان خویش که هر یک از فصول (تاریخ مهیّج نبیل)**(کتاب تاریخ نبیل) **برآن قضایا گواهی میدهد جمیع این امور مؤید حقانیت ادّعای حضرت اعلی نسبت به مقام رفیع و ارجمندی است که در بین انبیاء دارا بوده‌اند . شرحی را که این مورّخ شهیر راجع به حیات حضرت اعلی برای**

(اخلاف)(آیندگان) به یادگار گذاشـــته هر چند در نهایت بلاغت است معذلک این تاریخ مُشَعشع در مقابل بدایع محامدی که از قلم حضرت بهاءالله نسبت به حضرت باب نازل گشته جلوه و فروغی ندارد. این نعوت و محامد در نفس ادّعای حضرت باب کاملاً مشـــهود و حضـــرت عبدالبهاء در الواح عدیده اوصـــاف مزبور را مؤکّداً تـأیید و مفهوم آنرا تشـــریح فرموده‌اند. در کتاب مستطاب ایقان این نکته به اصرح بیان مذکور که احدی جز مظهر الهی قادر بر ابراز و اظهار چنین قوّه و قدرتی نیســت و فی الحقیقه کسـی که در صـدد تحقیق شریعت بابیّه است آیات و شواهدی کاملتر و جامعتر از این بیانات در ســـایر کتب و آثار نمی یابد. حضـــرت بهاءالله میفرماید :

" آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته ربّانی ؟ قسم به خدا که اگر کســی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شـــود و اگر قلب‌های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید . "

توضـــیح: بنده به یک شـــخص مخالف دیانت بهائی که از اعمال یکی از احباء شـکایت می کرد گفتم: این شـخص ممکن اسـت بهائی بدی باشـد ولی به هر حال بهائیست. ایشـان گفتند چه برتری در بهائی بودن این شخص است که من مسلمان ندارم؟ بنده عرض کردم اگر به دروغ هم که شــده شـــما یک هفته خود را بهائی اعلام کنید تا ببینید چه قدرتی در پشت بهائی بودن لازم است!

و در مقام دیگر میفرماید :" چشـم امکان چنین فضـلی ندیده و قوّه سمع اَکوان چنین عنایتی نشنیده ... انبیای اُولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشـان چون شـمس واضـح و لائح اســت مفتخر شــدند هر کدام به کتابی که در دســت هســت و مشـاهده شده و آیات آن اِحصـاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شــده که هنوز احدّی احصـــاء ننموده و چگونه این امر را سـهل شـمرند ... آیا در هیچ عصـر چنین امر خطیری ظـاهر شـــــده ؟" و نیز در بیـان احوال و تـأثیر اعمال شـــهیدان و دلاورانی که بر اثر قوّه قدســـیّه حضـــرت اعلی بنحوی معجز آسـا تقلیب گشـته میفرماید: " آیا اگر این اصـحاب مجاهد فی الله نباشـند دیگر که مجاهد خواهد بود ... و اگر این همه اصـــحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه

باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید ... آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد ... گویا صبر در عالم (کون)(امکان) از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. " و نیز حضرت بهاءالله در بیان عظمت مقام حضرت باب نسبت به انبیای قبل در نهایت صراحت و تأکید در همان کتاب مستطاب میفرماید : " هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیّت امر او. " و در تأیید این بیانات حدیث ذیل را نقل میفرمایند که از قبل اخبار گشته : " العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرسل حرفان و لم یعرف الناس حتی الیوم غیرالحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرین حرفاً.(علم ۲۷ حرف است و آنچه بر انبیاء نازل شده ۲ حرف بیشتر نیست و مردم امروز بیش از ۲ حرف نمی فهمند و چون قائم ما ظاهر شود ۲۵ حرف دیگر را ظاهر می کند)

توضیح: منظور از علم، علوم اجتماعی و مادی نیست چون این علوم هزاران هزار،بلکه بیشتر هم هست. مقصد از علم در این حدیث علم به ظهور و دیانت

آینده و اصـــولاً علم به قیامت اســـت که امری روحانیســـت. رقم ۲۷ در باره علم روحانی هم به صورت ظاهر بی معنی است و سرّ آن در حساب ابجد است. همه ادیان عالم اشاره به قیامت و ظهور و دیدار خدا در روز قیامت صحبت کرده اند و رقم ۲۷ به ابجد صغیر ۹ می شود که همان کلمه **"بهاء"** است. ولی در حدیث می گوید قائم ۲۵ حرف را ظاهر می کند و ابجد صـــغیر آن رقم ۷ می باشـــد که مجموع حروف **" علی محمد"** اســت. با این حسـاب رقم ۷ یعنی حضـرت باب و کتب قبلی خدا که مساوی با رقم ۲ است مجموعاً علم روز قیامت و ظهور خدا را نمایان می کنند.

"ونیز میفرمـاید : " ملاحظـه فرمـا کـه قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و اَرفع از عرفان و ادراک کل اولیاسـت . " و نیز : " امری را که انبیاء و اولیاء و اصـــفیاء به آن اطلاع نیـافتـه و یـا بـه امر مُبرم الهی اظهـار نـداشـــتـه. " مهمترین و مؤثر ترین محامدی که از یَراعه عظمت حضـرت بهاءالله در ذکر محبوب خویش یعنی حضرت اعلی نازل و در ضـــمن آن به بلایا و رزایای وارده بر خود در مدینه بغداد اشاره فرمودهاند این بیان موجِز و بلیغ است که مسک الخِتام آن کتاب مسـتطاب میباشـد :" و این عبد در کمال رضـا جان بر کف حاضـرم که شـاید از عنایت الهی و فضـل سـبحانی

(این حرف مذکور مشـهود) (حضـرت بهاءالله) **در سـبیل نقطه و (کلمه عُلیا)** (حضـرت باب) **فدا شــود و جان در بازد و اگر این خیال نبود (فوالذی نطق الرُّوح بامره)**(سوگند بر آنکه روح ناطق به امر اوست) **آنی دراین بلَد توقف نمی نمودم .**

یاران عزیز این توصیف بلیغ و اظهار صریح حضرت بهاءالله در چنین کتاب مُهیمنی کاملاً نظیر بیاناتی است که حضرت اعلی مؤسّس امر بابی در مورد ادّعای خود ذکر فرموده‌اند . حضرت باب راجع به مقام خود در قیّوم الاسمآء به این بیان ناطق :

" انّنی انا البیت قد کنت بالحق مرفوعا و انّنی انا المصباح فی المشکوة قد کنت بالله الحق علی الحق مضیئا و انّنی انا النار فی النور علی نور الطور فی ارض السرور قد کنت حول النار مخفیاً.(منتخبات آیات از آثار نقطه اولی ص۹۵ و کتاب قیوم الاسماء سوره النحل شماره ۹۳) **(براستی منم من، بیتی که بوده ام برافراشته به حق و براستی منم من مصباحی که در مشکاة همانا به حق بوده ام نورانی و براستی منم من آتش در نور روی نور کوه طور در ارض سرور در گرد آتش پنهان شده)**

توضیح: می فرمایند من خانه ساخته شده حقیقی هستم که بیت اشاره به خانه کعبه است و ابجد صغیر بیت یعنی مجموع ارقام ۴۲۱ همان رقم هفت است که تعداد حروف نام مبارک"علی محمد" است. و بعد با اشاره به آیه ۳۵ سوره نور در قران که میفرماید: **الله نور السماوات والأرض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الأمثال للناس والله بکل شیئ علیم.** میفرماید من آن مصباحی هستم که در مشکوة است. دراین آیه شریفه به سه کلمه مشکوة یعنی چراغدان و مصباح یعنی چراغ و زجاجه یعنی نور درون چراغ اشاره شده که مشکوة حاکی از جسم است و مصباح حکایت بر روح دارد. آن حضرت نمی فرماید من زجاجه هستم بلکه از آن من نور می گیرم که منظور حضرت بهاءالله است. بعد می فرمایند که نه شرقی و نه غربی است که عملاً دیانت بهائی است که تعلیمات آن جنبه جهانی دارد در رابطه با ادیان قبلی خدا که جنبه قاره ای داشتند و بعد میفرماید **"یکاد زیتها یضیئ"** یعنی نور آن جهان را خواهد گرفت که ابجد این کلمه به گفته جناب کوچکتن عالم بهائی رقم ۱۲۶۹ سال ظهور حضرت بهاء الله است. در ادامه با اشاره به آیه فوق میفرمایند نور علی نور است که اشاره به دو ظهور حضرت باب و بهاءالله دارد.

و نیز در همین کتاب مخاطباً لنفسه میفرماید :

" یا قرة العین انّک انت النّبأ العظیم فی الملأ الاعلی و علی ذلک الأسم عنداهل العرش قد کنت بالحق مرفوعا (قیوم الاسماء

سوره قتال شماره ۱۰۲) **(ای نور دیده براستی توئی خبر بزرگ در ملکوت اعلی و به این اسم نزد اهل عرش همانا بوده ای به حقیقت بلند گردانیده شده**

و همچنین میفرماید:

" و ما ارسلنا من نبی الاّ و قد اخذناه العهد للذکر و یومه ألا إنّ ذکر الله و یومه فی المنظر الأعلی لدی ملائکة العرش قد کان بالحق علی الحقّ مشهودا)(قیوم الاسماء سوره تثلیث شماره ۹۰)**(وما نفرستادیم پیغمبری را مگر این که از او گرفتیم وعده برای (ذکر)**(حضرت باب) **و روز ظهورش را در پیشگاه اعلی نزد ملائکه عرش که بوده اند به حقیقت شاهدان آن)**

" و ایضاً میفرماید :

" و انّا نحن لو نشاء لهدینا الأرض و من علیها علی حرف من الأمر اقرب من لمح العین جمیعاً(سوره الطیر شماره ۸٦ نسخه ملا حسین) **.(ما اگر بخواهیم هدایت می کنیم جمیع اهل ارض را با کلامی از امر خود در یک چشم به زدن)**

توضیح" بعضی ها سؤال می کنند که چرا حضرت باب و اصولاً پیامبران با روش های که به آن اگاهی دارند همه مردم را به سمت دین خود نمی کشانند؟ جواب این است که خدا برای ابراز بزرگی خود در بین مردم دین را نمی آورد والاً با یک عمل همه را متقاعد می کرد و همه ایمان می آوردند و البته بعد از ایمان آوردن به روش های خود در زیر دین جدید ادامه میدادند چنانکه در زمان خود شاهد آن

هستیم. حقیقت این است که خدا دین را برای رشد معنوی و روحانی بشر می آورد و آن احتیاج به فکر و تعمّق و اعمال نیکو دارد و اعمال معجزه آسای هیچ کسی باعث صفات روحانی در مردم نمی شود. روی این اصل پیغمبر خدا با تمام محدودیّت های بشری در هیکل انسانی ظاهر می شود که دیگر کسی بهانه ای نتواند بیاورد چون پیغمبر خدا مثل یک بشر معمولی در همه موارد شبیه هر انسانی روی زمین است.

" و نیز در سجن ماکو در توقیعی خطاب به محمّد شاه میفرماید : " انّا النقطة التی ذوّت بها من ذوّت ...(منم نقطه ای که پدید آمده از آن هر چه که آفریده شده)

توضیح: اساساً از روی علم و عقل محدود انسانی و همه وسائلی که ما اختراع کرده ایم در حال حاضر برای بشر این قابل درک است که جسم و روح انسان وسیله حقیقتی دیگر درانسان است که همان نفس و خودیّت است که تصمیمات ما از آن سر چشمه می گیرد. این خودیّت انسان یا همان اراده ناشی از اراده بسیار بزرگ لایتناهی است که طبق قران ما همه از آن آمده ایم و به آن باز می گردیم و ما به آن مشیّت الهی می گوئیم که دلیل و علّتی بر خلق این جهان لایتناهی است و این قوّه بزرگ مانند پدر و یا مادری بشریّت را که فرزند اوست در قالب هیکل پیامبران تربیت می کند.

و اننی انا وجه الله الذی لا یموت و نوره الذی لا یفوت ...(منم وجه خداوندی که نمی میرد و نوری که خاموش نمی شود)

توضیح: منظور همان عشق اصیل است که صفات روحانی مانند رنگهای رنگین کمان از آن نور می گیرد.

قد جعل الله کل مفاتیح الرضوان فی یمینی و کل مفاتیح النیران فی شمالی ...(همانا خدا قرار داده کلید های بهشت را در سمت راست من و همه کلید های جهنم را درسمت چپ من)

توضیح: خوبی ها با من بودن است و بدی ها بر علیه من بودن است)

الا انّنی انا رکن من کلمة الأُولی التی من عرفها عرف کل حق و یدخل فی کل خیر ...(هان که منم رکنی از کلمه اوّلیّه ای که کسی آنرا شناخت همه حقیقت را فهمیده و داخل در همه خوبی هاست)

توضیح: همانطور که حضرت ولی امر الله تبیین فرمودند حضرت باب و دین او در زُمره پیغمبران اولوالعزم قرار دارد. کلمه اولی اشاره به همه پیامبران صاحب دین و کتاب جدید اطلاق می شود ولی در اینجا حضرت باب خود را رکنی یعنی ستونی ازآن کلمه اولیّه می دانند که منظور مصداق همان حدیث ۲۷ علم است که حضرت باب ۲۵ تای آنرا شامل می شود و همه آنها یعنی رقم ۲۷ حضرت بهاء الله است چون همانطور که قبلاً گفتیم ۲+ ۷= ۹ می شود

خلقنی الله من طینة لم یشارک فیها احد و اعطانی ما لا یدرکه البالغون و لا یقدر ان یعرفه الموحّدون . "(آفریده است مرا خدا از خاکی که شریک در آن احدّی نیست و عطا کرده است بر من آنچه را بالغین قادر بر درک آن نیستند و قادر نیستند که عارفان آنرا بفهمند)

فرق پیغمبر خدا با انسان همان فرق انسان با حیوان است و اشتراک آن با بشر همان شراکت انسان با حیوان را داراست. پیغمبر خدا مثل تارزان در میان میمون هاست یعنی با تمام وجه اشتراکی که با آنها دارد بخاطر قوّه تفکر کاملاً از آنها جداست.

و نیز در بیان قوای لا نهایه مکنونه در ظهور خود با عبارتی بدیع میفرماید :

" لو ارادت نملة ان تفسّر القرآن من ذکر باطنه و باطن باطنه لتقدر لانّ السّر الصمدانیة قد تلجلج فی حقیقة الکائنات.(این حدیث در تفسیر کوثر به نحو دیگری آمده است) **"(اگر مورچه ای بخواهد که قران را تفسیر کند از ذکر باطن خود و باطن باطن خود می تواند چون راز صمدانیّت در حقیقت کائنات موّاج است)**

و حضرت عبدالبهاء در تفسیراین بیان حیرت افزا میفرماید:

" چون مور ضعیف را چنین استعداد لطیف حاصل دیگر معلوم است که در ظلّ فیوضات جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء چه عون و عنایت حاصل گردد و چه تأیید و الهام متواصل شود."

علاوه بر نصوص قاطعه و اظهارات مهیمنه حضرت بهاءالله و حضرت باب بیانات صریحه متقنه مُبین منصوص آیات الهیه

در الواح و کتاب وصایای آن حضرت نیز شاهد این مقال است. حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخار یکی از احبّای مازندران در تبیین عبارتی راجع به طلوع شمس حقیقت که (سهواً) (اشتباهاً) به خود آن حضرت نسبت داده شده با بیانی موجز و قاطع اساس عقیده اهل بها را راجع به ارتباط بین ظهور حضرت اعلی و ظهور حضرت بهاءالله چنین تشریح میفرمایند: قوله الأحلی

" و حال آنکه مقصد این عبد (کور)(دوره) حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفدا است ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب در (برج حمل)(اول بهار) بود و اینک شمس حقیقت جمال مبارک از (برج اسد)(وسط تابستان) طالع و لائح یعنی این کور مبارک به انوار شمس حقیقت از برج اسد که در اشدّ شعاع و حرارت و ظهور است مزیّن است. " و نیز در لوحی دیگر به اصرح بیان میفرماید: " حضرت اعلی صبح حقیقت روشن و تابنده بر جمیع (اَرجاء)(خواستاران) و مبشّر نیّر اعظم ابهی و جمال مبارک موعود جمیع کتب و صحف و زُبر و الواح و

ظهور (مُجَلّی)(تجلی کننده) طور در سدره سینا و(ماعدا)(بقیه) کل بنده آن آستانیم و احقر پاسبان" و نیز در مقامی دیگر به نهایت تأکید میفرماید : " جمیع ادّله و براهین معقوله و منقوله مرجع و مرکزش جمال مبارک و حضرت اعلی بود و منتهی شد " و حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا که حاوی آخرین نوایا و دستورات مبارکه است در بیان اساس عقاید اهل بهآء نسبت به دو مقام رفیع حضرت اعلی چنین میفرماید: " اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّر جمال قدم حضرت جمال ابهی روحی لاحبّائه الثابتین فدا مظهر کلیّه الهیه و مَطلَع حقیقت مُقدّسه ربّانیه و (ما دون کل عباد له و کل بامره یعملون)(و ما بقی همه بندگان او و همه به فرمان او عاملند) . "

حضرت عبدالبهاء

یاران عزیزآنچه در صـــفحات قبل مذکور گشـــت بیان حقایقی بود که به عقیده راسـخ این عبد در نفس دعوی شــارع آئین بهائی مُندَمج اســـــت. و چون بالطبع تفکر و تأمل در چنین ظهور خارق العاده مجد و بهای الهی ممکن اســـت در اذهان ســـوء تفاهماتی ایجاد نماید، لذا ســـعی گردید رفع هر گونه شُـــبهـه شـــود و معنی و مفهوم الوهیّت آن (مظهر قوّه سرّیه)(حضرت بهاءالله) **معنویه واضـح گردد و مبرهن شـود که امر بهائی جمیع شـــرایع قبل را من عند الله میداند و مبادی اصـــلیّه آنان را تصـــدیق میکند و با هر یک کاملاً مرتبط و متّحد است و شارع آئین مقدّس بهائی خاتمیّتی را که رؤسای مذاهب مختلفه بدان معتقدند ردّ فرموده و با وجود عظمت**

ظهور خویش این دعوی را حتّی برای خود قائل نگردیده است. و نکته اساسی دیگری که توضیح و تبیینش در مرحله فعلی تکامل امر الله لازم بنظر می رسید این بود که حضرت باب مبشّر امر حضرت بهاءالله با وجود دوره کوتاه رسالتش در مقام اوّل مظهر کامله الهیه بوده و دارای همان اختیارات تامّه مطلقه میباشـــند که انبیای اولو العزم الهی در اعصـــار سلف واجد بوده‌اند. حال وقت آنست که شأن و مقام حضرت عبدالبهاء روشن شود.

فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوّه معنویه مغناطیس وجودش میباشیم که به آسانی نمیتوانیم به هُویّت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم. حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مُبّشر ظهور بهائی متفاوتست و لیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله بوسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات

مقدس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدّسه از رفرَف علیا به مقدّرات این طفل رضیع امر الله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امر الله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود. مُماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مُبّشر و مظهر ظهور در (صقع واحد)(یک ردیف) قرار دهند. با آنکه بین مقام حضرت عبدالبهاء و مظهر کلّی الهی فاصله عظیم است و لیکن بین مرکز میثاق و ولی امرهائی که عهده دار وظیفه آن حضرتند ولو دارای اسم و رسم و عنوانی عظیم باشند و به توفیقاتی جلیل فائز گردند این فاصله به مراتب اعظم است. نفوسی که به شرف لقای حضرت عبدالبهاء فائز شده و بر اثر مجاورت

با مغناطیس وجودش حبّ آن حضرت را در دل و جان پرورده‌اند سزاوار چنان است که در پرتو آنچه مذکور گردید اکنون در باره مقام منیع جمال اقدس ابهی که به مراتب ارفع و اعظم است تفّکر و تدبّر نمایند . چنانکه در نصوص مبارکه مؤسس امر الله و همچنین در آثار و الواح (مُبیّن آیات الله)(حضرت عبدالبهاء) مذکوراست حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصّی پدر بزرگوارند و لیکن دارای همان رتبه و مقام نه. و اَحَدی پس از حضرت باب و حضرت بهاءالله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادّعای مظهریت الهیه نماید. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس چنین انذار میفرماید : " من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه کذاب مفتر نسئل الله بأن یؤیده علی الرجوع ان تاب انّه هو التواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه و انّه شدید العقاب.(هر که مدعّی دینی شد قبل از اتمام هزارسال کامل(از ظهور حضرت بهاءالله)براستی او دروغگوی افترا زننده است.میخواهیم ازخدا براینکه تأیید کند او را بربازگشت، اگر توبه کرد براستی اوتوبه پذیراست واگراصرار ورزید بر آنچه گفت، برمی انگیزاند بر او کسی را که رحم نمیکند براو، براستیکه

اوعذاب دهنده شدیداست) **" و نیز من باب تأکید میفرماید: " و من یأوّل هذه الآیة او یفسّرها بغیر ما نزّل فی الظّاهر انّه محروم من روح الله و رحمته الّتی سبقت العالمین .(** هرکه تأویل کند این آیه را یا تفسیر کند آن را بغیر آنچه که نازل شده در ظاهر، براستی او محروم است از روح خدا و رحمت او، که پیشی گرفته است عالمیان را) **" و نیز در مقام دیگر میفرماید: " اگر نفسی بکل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه (بما نزّل فی الفرقان)**(به آنچه نازل در قران شده) **و نوزده شهر (بما نزّل فی البیان)** (به آنچه نازل در بیان شده) **که در هر شهری نوزده یوم مذکور است ابداً تصدیق منمائید. " حضرت عبدالبهاء نیز در تأیید این انذارات به لحن مؤکّد و شدید میفرماید: قوله الاحلی: " این است عقیده ثابته راسخه و حقیقت معتقدات واضحه صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت ... و امّا مقام این عبد عبودیّت محضه صرفه حقیقیه ثابته راسخه من دون تأویل و تفسیر و تلویح**

و تشریح ...من مُبیّن آیاتم این است بیان من . " آیا حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایای خود با لحن و بیانی که (الدّ)(کینه توز ترین) ناقضین میثاق را منکوب و مخذول مینمود حربه دشمنانی را که مدّتها سعی داشته آنحضرت را به دعوی مقامی بالاتر و لا اقلّ برابر با مقام حضرت بهاءالله متهم سازند در هم نشکست؟ از مهمترین قسمتهای آخرین وصایای مبارک که دستورات و نوایای آن مولای عالمیان را اِلی الأبد گوشزد جهانیان میکند این بیانات است که میفرماید:" اساس عقائد اهل بهآء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّر جمال قدم. حضرت جمال ابهی روحی لاحبّائه الثابتین فدا مظهر کلیه الهیه و مَطلَع حقیقت مقدسه ربّانیه و ما دون کل عباد له و کل بامره یعملون. " از این بیانات واضح و مبین که با هر قِسم دعوی رسالت مباینت دارد بهیچ وجه نباید این نتیجه را گرفت که حضرت عبدالبهاء فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مُبیّن منصوص تعالیم (اَب)(پدر) بزرگوارش میباشد. حاشا و کلاّ که این عبد چنین

فکری در سر بپروراند و یا در صدد القای چنین نظری باشد. زیرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهاء به این مراتب خیانت واضحی به میراث مرغوب حضرت بهاءالله به اهل عالم است. مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبدالبهاء معیَّن فرموده بی نهایت رفیع و منیع است و به مراتب بالاتر از آنست که از نفس بیانات حضرت عبدالبهاء در حق خود مستفاد میگردد. در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بهاءالله است همچنین در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بهاءالله موجود است که در الواح نازله به افتخار حضرت عبدالبهاء از یَراعه اَب جلیلش نیز تأیید گشته و کلاً به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت میکند که نسل حاضر هرگز نمیتواند (کماینبغی و یلیق)(آنطور که سزاوار است و لایق می باشد) به اهمیت و معنی آن پی برد . حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثیل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مُبیّن مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر

کلیّه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت (من طاف حوله الأسماء)(آنکه در دور او اسماء الهی طواف می کند) و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سمآء این شرع مقدس بوده و اِلی الأبد خواهد بود و نام (معجز شیم)(معجزه گر)عبدالبهاء به نحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است .
و اعظم از کل این اسماء عنوان منیع "سرّ الله" است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه بهیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیّات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متّحد گشته است. در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته: " اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجهوا اِلی مَن اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم .(چون خشکید دریای وصال(حضرت بهاءالله صعود فرمود) و قضای دفتر نخستین به سرانجام رسید

توجه کنید به وجودی که اراده کرد او را خدا، شخصیتی که منشعب گردید از این اصل قدیم(عبدالبهاء) **" و نیز میفرماید : " اذا طارت الورقاء عن أیکُ الثناء و قصدت المقصد الأقصی الأخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب اِلی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم** (چون پرواز نمود ورقاء(حضرت بهاءالله) از درخت ثناء وقصد نمود مقصد دور دست پنهان را، رجوع کنید آنچه را نمی فهمید از کتاب بسوی "فرع من هذا الاصل القدیم (حضرت عبدالبهاء) **" و نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی به کمال صراحت و تأکید میفرمایند: " باید اغصان و افنان و مُنتسبین (طرّاً)**(کاملاً) **به غصن اعظم ناظر باشند. (انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس**(ناظر شوید به آنچه نازل کردیم در کتاب اقدس خود) **: اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظهرنا الامرفضلاً من عندنا وانا الفضّال الکریم**(چنین ظاهر کردیم فرمان را، فضلی از نزد ما و من فضال کریم هستم)**"و در سوره غصن میفرماید:"(قد انشعب من سدرة المنتهی هذا الهیکل المقدس الابهی غصن القدس فهنیئاً لمن**

استظل فی ظله و کان من الراقدین قل قد نبت غصن الأمر من هذا الأصل الذی استحکمه الله فی ارض المشیة و ارتفع فرعه اِلی مقام احاط کل الوجود فتعالی هذا الصنع المتعالی المبارک العزیز المنیع) (همانا منشعب گردیده از سدرة المنتهی این هیکل مقدس ابهی این غصن قدس. پس چه نیکوست برای آنکه در ظلّ او قرار گرفت و بود از مستقرین. بفرما همانا کاشت غصن امر خود را از این اصلی که مستحکم نمود خدا آنرا درارض مشیت خود و بلند گرداند شاخه آنرا به مقامی که احاطه نمود همه هستی را. پس چه بزرگ است این صنع متعالی مبارک عزیز منیع) ... (قل قد فصل من لوح الأعظم کلمة علی الفضل و زینها الله به طراز نفسه و جعلها سلطانا علی من علی الأرض و آیة عظمته و اقتداره بین العالمین)(بفرمای همانا تفصیل داده شد از این لوح اعظم کلمه ای بر فضل و زینت داد خدا آنرا به لباس وجود خود و قرار فرمود او را سلطان برهمه اهل ارض ونشانه عظمت خود و اقتدار خویش در بین عالمیان)... (قل یا قوم فاشکروا الله بظهوره و انّه لهو الفضل الأعظم علیکم و نعمة الأتمّ لکم و به یُحیی کل عظم رمیم من توجه الیه فقد توجه اِلی الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالی و کفر ببرهانی و کان من المسرفین. انّه لودیعة الله بینکم و امانته

فیکم و ظهوره علیکم و طلوعه بین عباده المقربین (بفرما ای قوم پس سپاس بجای آورید خداوند را به ظهور خود و براستی او فضل اعظم برشماست ونعمت کامل برایتان و به او زنده خواهد شد هراستخوان پوسیده ای. هر که بر او توجه نمود همانا به سمت خدا توجه نموده و هر که دوری جست از او براستی از جمال من دوری جسته و کافر بر برهان من گشته و می باشد از زیانکاران. براستی او ودیعه خدا در بین شماست و امانت او در بینتان و ظهور او بر شما و طلوع او در بین بندگان مقرّب)

توضیح: شکی نیست که حضرت عبدالبهاء ظهور و طلوع خداوند بعد از حضرت بهاءالله است ولی بعنوان مفسّر و مبیّن آیات حضرت بهاءالله

... انّا قد بعثناه علی هیکل الانسان فتبارک الله مبدع ما یشاء بامره المبرم الحکیم انّ الذین هم منعوا انفسهم عن ظل الغصن اولئک تاهوا فی العراء و احرقتهم حرارة الهوی و کانوا من الهالکین (ما مبعوث کردیم او را بصورت جسم انسان. پس مبارک باد خداوند نو آوری را که پدید می آورد هر چه را بخواهد به امر مبرم حکیم خویش. آنان که مانع شدند وجود خود را از ظلّ غصن(حضرت عبدالبهاء) **ایشان گمگشتگان بیابانند و خواهند سوخت در حرارت هوس و خواهند بود از هلاک شدگان) " و نیز به خط مبارک خطاب به حضرت عبدالبهاء چنین نازل : " (یا بصری علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء**

رحمتی نسئل الله ان ینوّر العالم بعلمک و حکمتک و یقدرلک ما یفرح به قلبک و تقرّ عینک)(ای دیدگان من بر تو باد بهاء من و دریای عنایت من و شمس فضل من و آسمان رحمت من از خداوند مسئلت داریم که نورانی کند جهان را به علم تو و خِرد تو و مقدّر فرماید برایت آنچه را که شادمان کند قلب تو را و دیدگان تو را) **نماید "و نیز در لوحی دیگر چنین مسطور است :" (البهآء علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک طوبی لمن والاک السقر لمن عاداک . انّا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الارضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبیر. نسأل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لأهل الأنشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأُمم)** (بهاء بر تو باد و بر آنکه مخدوم تو و در طواف دور توست و واویلا و عذاب بر آنکه مخالف توست و ترا اذیّت می کند خوشا بر آنکه ترا والا قرار داد و جهنم برای آنکه ترا دشمنی نماید. ما ترا پناه عالمیان قرار دادیم و حافظ هر آنکه در آسمانها و زمین هاست و حصاری برای آنکه ایمان بخدای یگانه خبیر دارد. مسئلت داریم از خدا که آنها را به تو حفظ فرموده غنی نماید و مرزوق دارد و الهام نماید ترا بدانچه که مَطلَع

غناست برای اهل انشاء و دریای کَرَم برای اهل عالم و مشرق فضل برای امت ها)

" و نیز در مناجاتی که در حق حضرت عبدالبهاء نازل گشته میفرماید : " (انت تعلم یا الهی انّی ما اریده الاّ بما اردته و ما اخترته الاّ بما اصطفیته فانصره بجنود ارضک و سمائک ... اسألک بولهی فی حبّک و شوقی فی اظهار امرک بان تقدر له و لمحبیه ما قدّرته لسفرائک و اُمناء وحیک انّک انت الله المقتدر القدیر) (بارالها تو آگاهی براستی من اراده ای ندارم بجز اراده تو انتخاب نکردم او را مگر به آنچه تو برگزیدی آنرا، نصرت بخش او را به لشکریان زمین و آسمان خود...مسئلت می نمایم به اشتیاق خود در محبت تو و شوق خود در اظهار امر تو به اینکه مقدّر فرمائی برای او و برای محبّان او آنچه را که مقدّر نموده ای برای سفیران خود و اُمنای خویش براستی توئی خداوند مقتدر قدیر)"و نیز در توقیعی که هنگام توقف حضرت عبدالبهاء در بیروت به افتخار آنحضرت از لسان جمال قدم نازل و بخط میرزا آقا جان کاتب وحی مرقوم گردیده میفرماید: " (حمداً لمن تشرّف ارض الباء (بیروت) بقدوم من طاف حوله الاسماء بذلک بشرّت الذرآت کل الممکنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و

خرج من باب السجن و افقه شمس جمال غصن الله الأعظم العظيم و سرّالله الأقوم القديم متوجهاً اِلی مقام آخر بذلک تکدرت ارض السجن و فرحت اخری ... طوبی ثمّ طوبی لأرض فازت بقدومه و لعین قرّت بجماله و لسمع تشرّف باصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبّه و لصدر رحب بذکره و لقلم تحرّک علی ثنائه و للوح حمل آثاره) (سپاس مر ترا که مشرّف فرمودی شهر بیروت را به قدوم حضرت عبدالبهاء. بدان خاطر بشارت دادند ذرات همه ممکنات را بدانچه که طلوع نمود و روشن گشت و ظاهر شد و درخشید و خارج شد از دروازه زندان، شمس جمال غصن الله الاعظم عظیم و سر الله اقوم قدیم بجائی دیگر، بدین خاطر مکدّر شد محوطه زندان و شادی نمود جای دیگر... خوشا و خوشا بر سرزمینی که فائز شد به قدوم او و بر چشمی که روشن گشت به جمال او و گوشی که مشرف شد به شنیدن ندای او و برقلبی که ذوق زده شد از شیرینی محبت او و سینه ای که پر شد از ذکر او و بر قلمی که چرخید بر ثنای او و لوحی که حمل نمود آثار او را)

حضرت عبدالبهاء در تأیید مقامی که از طرف حضرت بهاءالله به ایشان عنایت شده چنین میفرمایند " به نصّ کتاب اقدس مرکز میثاق را مُبیّن کتاب فرمودند که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته

نشده. " با آنکه مقام حضرت عبدالبهاء رفیع و اوصاف و نعوتی که حضرت بهاءالله در آثار و الواح مقدسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده‌اند وفیر(فراوان) و کثیر است معذلک هرگز نباید تصور کرد که دارنده چنین موهبت خاص و بی نظیری مقامی مطابق یا مُماثل با مقام اَب جلیلش که نفس مظهر ظهور است دارا میباشد. هر گاه الواح و آیات مذکوره بدین نحو تعبیر و تفسیر گردد واضحاً مشهوداً مُباین با نصوص قاطعه و تحذیراتی است که از قبل بدان اشاره گردید. چنآنکه مذکور شد نفوسی که نسبت به مقام حضرت عبدالبهاء راه مبالغه می پیمایند به همان درجه مُضرّ و مستحق ملامت و سرزنش اند که آنانکه مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار در استنباطات واهی خود از آثار حضرت بهاءالله مِن غیر عمد بهانه بدست دشمن داده و مفتریات کاذبه و اظهارات ایشان را که سبب تخدیش اذهان است تأیید میکنند. بنا بر این لازم میدانم بدون هیچگونه شائبه شک و تردید تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سوره غصن

و سایر الواحی که از یراعه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گشته به هیچوجه نصّی دیده نمیشود که مؤید عقیده وحدت معنوی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء باشد و یا حضرت عبدالبهاء را با اَب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهد. پیدایش این عقیده باطل تا حدّی ناشی از تفسیر اغراق آمیز بعضی از اصطلاحات و عبارات لوح غُصن بوده و یا به علّت آن است که در ترجمه آن لوح منیع به لغت انگلیسی پاره‌ای کلمات وارد شده که یا اصولاً در اصل لوح وجود نداشته و یا مبهم و یا منحرف از معنی بوده است ولی علت اصلی این اشتباه بلا شک استنباط ناصواب از عبارات اولیّه یکی از الواح حضرت بهاءالله است که مستخرجاتی از آن در کتاب **Baha'I Scripture** بلافاصله قبل از لوح غصن درج شده ولی جزء آن لوح نیست. نفوسی که این آیات را تلاوت مینمایند باید متذکر باشند که مقصود از لسان قِدم "خداوند" است لا غیر و کلمه "اسم اعظم" اشاره صریحی است به حضرت بهاءالله و "عهدی"

که به آن اشاره شد عهد خاصی نیست که حضرت بهاءالله مؤسس و حضرت عبدالبهاء مرکز آن میباشند بلکه عهد کلّی الهی است که بر طبق تعالیم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مینماید و مقصود از " لسان القدم یبشّر اهل العالم " که در آن فقرات مذکور است ندای الهی به حضرت بهاءالله است نه خطاب جمال قِدم به حضرت عبدالبهاء. بعلاوه عبارت "انّه نفسی" حاکی از وحدت معنویه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبدالبهاء نفس حضرت بهاءالله باشند. چنین عقیده‌ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که (کراراً)(مکرر) در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکوره نیز تلویحاً تأکید گردیده است مُباین و متناقض است. قبول این عقیده بمنزله رجوع به عقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطورغیر محسوس در دیانت مسیح رخنه کرد و به تدریج به عقاید و سنن مُسلّمی تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تأثیر باز و مقصد جلیلش را از

انظار مخفی و پنهان داشت . حضرت عبدالبهاء در تفسیر لوح غصن چنین میفرماید : " این عبد میگوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدس جمال ابهی است و محویّت و فنا و اضمحلال محض در عتَبه مبارکه و (هذا تاجی الوهاج و اِکلیلی الجلیل و افتخر به فی ملکوت السموات و الأرض و اتباهی به بین ملأ المقرّبین و لیس لأحد ان یفسّر بغیر هذا و هذا هُو الحقّ المُبین)(این است تاج وهّاج و پر افتخار من و افتخار می کنم به آن در ملکوت آسمانها و زمین و مباهات می نمایم به آن در بین ملاء مقربین و نیست کسی را که تفسیری بغیر این کند و آن حقیقت بیان شده است) ... این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب عهد مُبین واضح آیات الله ... وهرکس تجاوز نماید متابعت رأی خویش نموده است." گذشته از این هر گاه مرکز میثاق را با شارع این آئین مقدس یکی دانیم بالنتیجه باید مقام حضرت عبدالبهاء را ما فوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آنکه عکس این موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آنکه هنوز عموم به آن پی

نبرده‌اند. داشتن چنین عقیده‌ای مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبدالبهاء در مسموم ساختن افکار و تخدیش اذهان پیروان با وفای حضرت بهاءالله کوشیده‌اند تأیید خواهد نمود. امّا آنچه بیشتر مقرون به حقیقت و با اصول تعالیم حضرت بهاءالله و حضرت باب موافق است آنست که به جای این تصور واهی در باره حضرت عبدالبهاء مُبّشر و شارع این آئین نازنین را حقیقت واحده دانیم چنآنکه سوره هیکل به صراحت بیان مُؤید این نکته است قوله الأعلی :" (لو کان لنقطة الاولی علی زعمکم غیری و یدرک لقائی لن یفارقنی و یستأنس بنفسی و استأنست بنفسه فی ایامی ")(اگر به زعم شما نقطه اولی غیر من است و لقای مرا درک نموده، هرگز از من جدا نمی شد و مأنوس به من می گشت و من مأنوس به او می گشتم در دوران خود)

توضیح: معنای بیان مبارک این است که دو پیغمبر در آن واحد نمی توانند با هم رسالت نمایند و نبودن حضرت اعلی مظهریت حضرت بهاءالله را به بار میآورد

و نیز از قلم اعلی نازل :"(قل تالله انّ هذا لنقطة الأُولی قد ظهر فی قمیصه الأُخری)(بگو قسم بخدا این حضرت باب است که در لباس دیگری است) **. " و نیز در لوحی به افتخار یکی از حروفات حیّ**

خطاباً لنفسه میفرماید : "(انّ هذا لهو الذی ظهر فی الستین")(براستی این است آنکه در سال ۱۲٦۰ ظهور نمود) و همچنین در سوره دمّ میفرماید : " (و هل من ناصر ینصر جمال الأولی فی طلعة الأُخری")(و آیا هست ناصری که مدد نماید جمال اولی را در طلعت بعدی) و از طرف دیگر در آثار مبارکه ظهور حضرت باب را بعنوان ظهور قبلی خود توصیف فرموده‌اند. بنا بر آنچه ذکر شد حضرت عبدالبهاء از جمله مظاهر الهیه نیستند بلکه مستقیماً از شارع و مؤسّس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض میفرمایند و به مثابه مرآت صافیه کامله انوار عظمت و جلال حضرت بهاءالله را منعکس میکنند و ذاتاً واجد حقیقت محیطه غیر قابل وصفی که مختص انبیای الهی است نمیباشند و کلماتشان با آنکه همان قوّت و اعتبار کلمات حضرت بهاءالله را داراست در رتبه و مقام با آن برابر نه و نباید آن حضرت را رجوع مسیح یعنی ظهور(ابنی)(پسر من) دانست که در جلال (اَبِ)(پدر) آسمانی ظاهر میگردد.این بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّای امریک(امریکا) که مسک الختام این رساله

میگردد خود نیز دلیل دیگری بر تأیید این حقایق است. قوله الأحلی :" مرقوم نموده بودید که در بین احبّا در خصوص رجوع ثانی مسیح اختلاف است سبحان الله به کرّات و مرّات این مسئله بیان آمده و بصریح عبارت از قلم عبدالبهاء جواب صادر گردیده که مقصود از نبوّات در خصوص ربّ الجنود و مسیح موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است، نام من عبدالبهاست صفت من عبدالبهاست حقیقت من عبدالبهاست نعت من عبدالبهاست. (رقیّت)(بندگی) به جمال قدم اکلیل جلیل من و تاج وهّاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء. این است آرزوی من. این است اعظم آمال من . این است حیات ابدی من. این است عزّت سرمدی من . "

نظم اداری

یاران و یاوران حضرت عبدالبهاء شمس هدایت الهیه که شیخ احمد و سید کاظم طلوع آنرا از افق شیراز بشارت داده بودند در سیر به اقطار غربیه در ادرنه به اوج اعلی رسید و آخر الأمر با صعود حضرت بهاءالله در افق عکّا غروب نمود و دیگر قبل از انقضای هزار سال تمام طلوع نخواهد کرد . غروب چنین کوکب لامعی دوره نزول وحی الهی را که اهمّ و اقدم مرحله دور بهائی است بکّلی خاتمه داد. صرف نظر از مدّت کوتاه بین شهادت حضرت اعلی و نزول وحی بر جمال ابهی در سیاه چال طهران این دوره که حضرت باب آنرا آغاز فرمودند و در زمان حضرت بهاءالله به ذُروه علیا واصل شد و به بشارات و نعوت جمیع انبیای این کور عظیم مسبوق است به نزول مستمر آیات در مدتی قریب به پنجاه سال ممتاز

و بدین سبب از حیث ثمرات و طول مدّت وحی درسراسر تاریخ ادیان بی سابقه و نظیراست.

با صعود حضرت عبدالبهاء نیز عصر رسولی این ظهور که اولین مرحله آئین نازنین ماست خاتمه یافت. عصری که شکوه و جلالش به حدّی است که عظمت فتوحات امر الله در مستقبل ایام در مقابل آن جلوه و ظهوری نکند تا چه رسد به اینکه آنرا تحت الشعاع قرار دهد. زیرا موفقیت های بانیان مشروعات کنونی امر الله و فتوحات باهره‌ای که در مستقبل ایام نصیب (باسلان)(شجاعان) عصر ذهبی خواهد بود با اعمال حیرت بخش نفوسی که سبب حیات امر الهی گشته و اساس اصلیّه آنرا بنیان نهاده‌اند برابری ننماید و در (صِقع)(ردیف) واحد در نیاید. آن عصر اوّل و خلّاق دور بهائی باید بنفسه از عصر تکوین که بدان وارد گشته‌ایم و عصر ذهبی که متعاقب آن خواهد بود اُولی و متمایز باشد. حضرت عبدالبهاء حائز مقامی است که در ادیان معتبره عالم بی نظیر و مثیل است . میتوان گفت که آن حضرت عصری را که خود منتسب به آن

بود ختام بخشید و عصر ثانی را افتتاح فرمود که ما حال در آن قائم به خدمتیم. به این ترتیب الواح وصایا حلقه ارتباط ابدی و (لا ینفصمی)(جدا ناپذیری) است که سرّالله الاعظم حضرت عبدالبهاء جهت ارتباط اعصار ثلاثه امر بهائی به وجود آورده است. بنابراین عصر نشو و نمای تدریجی بذر امر الله با عصر (ازهار)(شکوفائی) و عصر بعد از آن که مآلاً اثمار ذهبیه‌اش به بار می آید مرتبط و پیوسته است. قوای خلاّقه مُنبعثه از شریعت حضرت بهاءالله که در هُویّت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سنَدی بوجود آورد که میتوان آنرا به منزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقّی نمود. لذا الواح وصایای مبارکه را میتوان به منزله (ولیدی)(فرزندی) دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولّده مشیّت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوّه به وجود آمده. چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مُبِّین شریعت الله، لهذا

نمیتوان آنرا نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آنکه آنرا مآلاً ببار آورده مجزّا نمود. باید همواره به خاطر داشت که مَنویات منیعه حضرت بهاءالله به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و (سریان)(جاری) یافته و مقاصد آنان به قِسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعالیم جمال قِدم از تأسیساتی که مَثل اعلای همان تعالیم وضع فرموده بمنزله ردّ یکی از مقدّس ترین حقایق اساسیه این آئین بشمار میرود.نظم اداری امرالله که از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا کنون همواره در نشو و نما بوده و در مقابل انظار اهل بهاء لا اقل در چهل اقلیم از اقالیم جهان مجسّم و مصوّر گشته به منزله قالب الواح وصایای مبارکه است که این طفل نوزاد در آن (حصن حصین)(قلعه محکم) پرورش یافته و رشد و نما مینماید. این نظم اداری چون توسعه یابد و اساسش تحکیم گردد قطعاً قوای مکنونه و آنچه را که در هویّت این سند خطیر که مرآت مُجلاّی نوایای یکی از اعظم طلعات دور حضرت بهاءالله است ظاهر و آشکار

خواهد نمود و همینکه اجزای مُرکّبه و تأسیسات اصلیّه‌اش با کمال اتقان و جدیّت شروع به فعالیت نمود دعوی خود را مُبَرهن داشته ثابت خواهد کرد که نه تنها قابلیّت آنرا داراست که به منزله هسته نظم بدیع الهی محسوب گردد بلکه نمونه کامل آنست و باید در میقات خود عالم انسانی را فرا گیرد.

توضیح: بر اساس تبیینات حضرت ولی امر الله سه عهد در عالم بهائی وجود دارد که ما الان در عصر تکوین هستیم. تکوین یعنی پدیدار شدن دیانت بهائی بصورت تدریجی. ظهور پیران خمسه که بانیان دارالولایه بین المللی هستند که با تشکیل این موسسه عصر تکوین به اتمام می رسد یعنی دیات بهائی بطور کامل از طرف خدا پیاده می شود و تا قبل از آن عصر تکوین ادامه خواهد داشت)

در این خصوص باید متذکر گردید که این نظم اداری اساساً با آنچه انبیای سلف وضع فرموده‌اند متفاوت است زیرا حضرت بهاءالله به نفسه اصولش را بیان و تأسیساتش را استوار و مُبیّن کلمه‌اش را مُعیَّن فرموده‌اند و به هیئتی که مأمور تکمیل و (تنفیذ)(پیشرفت) **احکام شرعیه‌اش بوده اختیارات لازم عنایت کرده‌اند و این جمله خود رمز قوّت امر الله و ما به الامتیازش از سایر ادیان و ضامن حفظ و (وقایتش)**(نگهبانی آن) **از انشقاق**

و تجزّی است. در هیچیک از کُتب مقدسه ادیان عالم حتی در آثار حضرت اعلی نمیتوان راجع به عهد و میثاق و تدارک نظم اداری نصوصی یافت که از حیث درجه و اعتبار با آنچه در این مورد در اساس آئین بهائی است قابل قیاس باشد. آیا فی المثل در مسیحیت و یا اسلام که دو نمونه بارز از ادیان کثیر الانتشار معظم عالمند میتوان چیزی یافت که با کتاب عهدی و یا الواح وصایا قیاس گردد و یا معادله نماید؟ آیا نصوص انجیل و یا قرآن هیچیک به رؤسا و مجامعی که مُدّعی مقام تبیین و حق تفسیر مندرجات کتب مقدس و اداره امور جامعه خود بوده‌اند اختیارات کافیه اعطا مینماید؟ آیا پطرس قائد مُسلّم حوّاریون و امیر المؤمنین علی پسر عمّ و وصی شرعی حضرت رسول دارای شواهد و نصوص صریحی از حضرت مسیح و حضرت محمد بوده‌اند که مؤیّد بر ولایت ایشان باشد و بتواند منکرین آنان را که چه در زمان حیات و چه در ادوار بعد با مخالفت خود سبب انشقاقی که تا امروز باقی است گشته‌اند مُلزم به سکوت نماید؟ آیا در کدامیک از

آثار (مضبوطه)(ثبت شده) حضرت مسیح در باره خلافت و نزول احکام مخصوصه ودستورات صریحه اداری که کاملاً از مبادی روحانی متمایز باشد چیزی میتوان یافت که قابل قیاس با اوامر مشروحه و قوانین و حدود عدیده‌ای باشد که در نصوص آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گردیده است؟ آیا هیچیک از آیات قرآنیه که از حیث قوانین شرعی و دستورات اداری و فرائض دینی بر ادیان (مُنحطه سالفه)(پوسیده قدیمی) تقدم بارزی دارد اختیار مسلّمی را که حضرت محمد شفاهاً در موارد عدیده به وصی خود اعطا کرده بود بر اساس متینی استوار میسازد؟ شارع آئین بابی نیز هر چند تا حدّی بوسیله کتاب بیان فارسی از بلای انشقاقی که دامن گیر مسیحیت و اسلام گردید، کاست و لیکن آیا میتوان گفت برای (صیانت)(حفظ) امرش اساس صریح و مؤثری گذاشته است که با آنچه اِلی الابد باید ضامن وحدت در میان پیروان حضرت بهاءالله باشد برابری کند؟ تنها این آئین در میان ادیان سالفه بر اثر دستورات صریحه و انذارات مکرّره

و نصوصی که (کافل)(ضامن) صون و وقایت امر الله است بنیانی نهاده است که پیروان گمگشته مذاهب (متشتّت)(از هم پاشیده) و در مانده عالم باید به آن نزدیک شده در آن تأمّل و (تمعّن)(عمیق شدن) نمایند و تا وقت باقی است در کهف صلح و سلام خلل ناپذیر عالمگیرش ملجأ و مقرّ جویند. پس عجب نیست که حضرت عبدالبهاء که با کتاب وصایایش مؤسّس چنین نظم عظیم و بدیع و مرکز چنین میثاق متینی است به این بیانات ناطق باشد : " از اوّل ابداع تا (یومنا هذا)(تا امروز) در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده." و نیز در تاریکترین و خطرناکترین ایام عهد خود چنین فرموده است :" به تدریج آنچه در هُویّت دور مقدس است ظاهر و آشکار گردد الآن بدایت اِنبات است و آغاز ظهور آیات بیّنات. " و اینست کلمات اطمینان بخش آنحضرت که مُبشّر ارتفاع نظم بدیع مُقرّره در الواح وصایا است :"(لا تخافی اذا قطع هذا الغصن من ارض الناسوت ان تسقط الورقات بل تنبت الورقات لانّ هذا الغصن ینمو بعد القطع من الارض و یعلو

حتی یظلل علی الآفاق و تصل اوراقها اِلی الأوج الأعلی ویثمر بثمرات معطرة للآفاق ."

(نهراسید زمانی که قطع شد این غُصن از این دنیا که برگها بر زمین می ریزد بلکه برگها کاشته می شود چون این شاخه رشد می کند بعد از قطع شدن از زمین و اعتلاء پیدا می کند و سایه می گسترد بر آفاق و متصّل می شود اوراق آن به اوج اعلی و ثمر می دهد به میوه های معطّر برای جهانیان)

کلمات مبارکه ذیل را به هیچ چیز جز به قدرت و عظمتی که نظم بدیع حضرت بهاءالله از خود به ظهور خواهد رسانید حمل نتوان نمود .

در توضیح مطلب باید خاطر نشان کرد که منظور از کلمات مبارکه در باره ادیان سابق و مسئله ولایت و جانشینی جنبه ایراد گیری و انتقاد وجود ندارد و منظور اصلی از این مقایسه بررسی روش و تصمیمات خداوند را در گذشته و آینده خاطر نشان می کند. برای مثال خداوند در اسلام مسئله ولایت را منصوص کتاب قران نکرد چون میدانست در هر حال بهانه جویان راهی برای تغییر مسیر اصلی دین پیدا می کنند. حملات وحشیانه خلفای اوّلیه به کشور ایران راهی برای مسلمان شدن مردم ایران باقی نگذاشته بود. ولی چون مسئله جانشینی نصّ کتاب قران نبود موجب اختلاف بین مسلمانان عرب شد و نتیجه آن شهادت امام حسین را به بار آورد و شهادت این امام عالیقدر و انکار حقانیّت آن حضرت از طرف اعراب درِ امید را برای ایرانیان باز کرد که اسلام امام حسین را بپذیرند و مخالفت ملّی خود را با حکومت اعراب ادامه دهند. امّا باید در نظر گرفت گرچه مسئله جانشینی در بهائیت

با نصوص مبارکه درِ اختلاف را در این زمینه مسدود نموده ولی درِ دیگری را برای اختلاف باز گذاشته است. در دیانت بهائی نظم و انتظاماتی وجود دارد که در ادیان قبلی وجود نداشته است و این مشکل جدید در حال حاضر خطر اضمحلال این دیانت را نیز پیش بینی می کند. عین بیان مبارک در کتاب امر و خلق جلد چهارم صفحه ۳۰۸" ...**اما در صیانت حصن حصین دین مبینش می کوشم و از تحریف وتاویل و تفریق و تشتیت هراسانم که مبادا هزار سال بعد اینگونه امور واقع گردد و در کلمه توحید تفریق حاصل شود چه این کیفیت هادم بنیان است و قالع و قامع اصل اساس ایوان یزدان کل مأیوس شویم و محروم و مدحور و مذموم. تشتت شمل و تفرق چنان واقع گردد که هر یک از احباء در مفاوز هلاک گم و نابود گردد و از هیکل امر الله اسم غیر مهمی در زاویه تاریخ عالم بماند پس باید به جمیع قوا تشبث نمود که حصن امر مصون ماند و بنیان دین الله مأمون"** و در باره بیت العدل و امکان اضمحلال در همان کتاب صفحه ۳۰۷ چنین می فرماید " ... **اگراز بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت العدلی بنا کنند و مخالفت یکدیگر نمایند هر دو باطل است**.." یعنی این امکان وجود دارد که بهائیان جهان در کشورهای مختلف با اطاعت کامل از نصوص دو یا چند بیت العدل بنا کنند وعلامت بزرگ این اختلاف عدم درک و تشکیل مؤسسه **دارالولایه عمومی** است. عین بیان حضرت ولی امر الله در کتاب دور بهائی ص ۸۰ چنین است" **بدون این مؤسّسه وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و ازمنزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طیّ دهور احاطه دارد بالمرّه بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود"** پس علت از بین رفتن اساس امر الله نفهمیدن و تشکیل ندادن **مؤسسه**

دارالولایه است. و علت بنیانی برای جلوگیری از این خطرعظیم فهمیدن مطلب مهمی در کتاب رساله عهد و میثاق حضرت عبدالبهاست. عین بیان مبارک چنین است" **ای احبّای الهی، باید ولی امر الله در زمان حیات خویش (من هو بعده)**(کسی که بعد از او می آید) **را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد"** پس معلوم شد باید فهمید که حضرت ولی امرالله در باره جانشینی خود و جلوگیری از این اختلاف چه کرده است.

نظمی که شالوده حکومت عالمگیر بهائی در مُستقبل ایام است

قوله الأعلی :" (قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الأعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الأبداع شبهه")(همانا در هم فرو ریخت انتظام از این نظم بسیار عظیم و درهم پاشید ترتیبات به این(نظم) جدیدی که شهادت نمی دهد چشم جهانیان همانند آنرا) **حضرت باب بنفسه در اشاراتش به من یظهره الله اخبار و ستایش از نظم بدیعی مینماید که باید ظهور حضرت بهاءالله آنرا ظاهر فرماید. در باب سوم از بیان فارسی این آیه مهمّه مذکور است : " طوبی لمن ینظر اِلی نظم بهاءالله و یشکر ربّه فانه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان ."** (خوشا بر کسی که به نظم بهاءالله نظر کرده شکر خدا را بجا آورد چون آن ظاهر خواهد شد و شکی درآن نیست نزد خدا در بیان) **در الواح حضرت بهاءالله که در آن**

اساس بیت عدل بین المللی و بیوت عدل محلی صریحاً معین و مقرّر گشته است، در مؤسسه ایادی امرالله که بدواً حضرت بهاءالله و سپس حضرت عبدالبهاء آنرا بوجود آوردند، در اساس محافل روحانی محلی و ملی که حتی قبل از صعود حضرت عبدالبهاء در مرحله جنینی خود به ایفای وظیفه مشغول بودند، در اختیاراتی که شارع آئین ما و مرکز میثاق در الواح خود به این محافل عنایت فرموده‌اند، در اساس صندوق خیریه محلی که اداره آن بر طبق دستورات مخصوص حضرت عبدالبهاء خطاب به پاره‌ای از محافل روحانی در ایران بوده است، در آیات کتاب مستطاب اقدس که در آن تلویحاً به اساس ولایت امر اخبار گشته، در باره اصل توارث و تقدّم ولد ارشد که در جمیع شرایع گذشته معمول بوده است و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود آنرا تأیید میفرمایند، در جمیع این موارد آثار و علائم اوّلیه این نظم اداری وجریان آن مشهود است که حضرت عبدالبهاء آنرا بعداً در الواح وصایای خویش اعلام و بر قرار فرمودند.

حال لازم است به تبیین خصائص و وظائف ولایت امر و بیت عدل دو رکن این بنیان مُشیّد نظم اداری مبادرت گردد . تشریح کامل عناصر مختلفه‌ای که با این مؤسسات انجام وظیفه مینمایند خارج از حدود و مقصود این رساله است که متضمّن حقایق اساسی امر الله میباشد. تبیین و تشریح کامل روابطی که این دو رکن اساسی الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را به یکدیگر متصّل و هر یک را به شارع آئین و مرکز میثاق مرتبط مینماید وظیفه‌ایست که نسلهای آینده آنرا کما ینبغی و یلیق ایفا خواهند نمود. منظور فعلی این عبد آنست که با آنکه حال بدایت ظهور است و درک عظمت این نظم چنآنچه باید میسّر نیست به ذکر بعضی از خصائص بارزه این دو رکن نظم اداری پردازم که قبلاً به صراحت بیان شده و عدم وقوف بر آن قابل عفو و اغماض نیست .

توضیح: همانطور که می بینید ان حضرت می فرماید آیندگان باید روابط این دو رکن را با همدیگر و روابط آن دو را با حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء تشریح نمایند. ولی تفسیر در دیانت بهائی وظیفه افراد و سازمان بیت العدل نیست. پس این آیندگان کسانی جز پیران خمسه نمی توانند باشند که حق تفسیر دارند

در بدو امر باید به نهایت وضوح و بدون هیچ ابهامی مذکور گردد که این دو مؤسّسه نظم اداری حضرت بهاءالله اساسش من عند الله است و وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمّل یکدیگر. هدف مشترک و اساسی این دو مُؤسّسه آنست که همواره سلطه و اختیاراتی را که مِن جانب الله بوده و از نفس مظهر ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نماید و وحدت پیروان آئینش را محفوظ دارد و اصالت و جامعیت تعالیمش را صیانت کند و به مقتضای زمان قوانین غیر منصوصه را تشریح نماید. و چون این دو مؤسّسه (لا ینفصم)(متحدّانه) مُتّفقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشیت پذیرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امر الله ترویج یابد و قوانینش تنفیذ شود و تشکیلات تابعه‌اش حمایت گردد هر یک منفرداً در حدود اختیارات مُعَینه وظائف خود را انجام میدهد و دارای تشکیلات فرعیه‌ایست که برای اجرای شایسته وظائف و تکالیف آن مقرّر گشته است و نیز قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات خود را در حدود مشخصّه اِعمال مینماید.

قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات این دو مؤسسه هیچیک با یکدیگر متناقض نیست و بهیچ وجه از مقام و اهمیت دیگری نمی کاهد و گذشته از اینکه غیر متجانس و هادم اساس هم نیستند اختیارات و وظائفشان مکمّل یکدیگر است واساساً در مقاصد و نوایا همواره متّحدند.

هر گاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله (منتزع)(جدا) **شود اساس این نظم متزلزل و اِلی الأبد محروم از اصل توارثی میگردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز بر قرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار یکی از احبای ایران نازل گردیده میفرماید : " در جمیع شرایع الهیه ولد بِکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت . "**

توضیح: گرچه طبق بیان مبارک باید ولی امرالله پسر خود را یا یکی از اغصان را به جانشینی بر می گزید. شواهد نشان می دهد که ایشان این کار را نکردند و این مسئله تفسیر ندارد. قدر مسلّم آنکه بعد از خود به **پنج نفر** بدون یادآوری اسامی به **عنوان پیر** اشاره کرده است و مؤسسه ای بنام **دارالولایه** را فرمان داده اند

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می فرمایند: **در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایّام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایّام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایّام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایّام حضرت محمّد دوازده امام بودند . و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدّسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیّه میکنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیّه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور کلّی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم " ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوّت عظیم خود را بدست گرفته بسلطنت پرداختی.**

در مورد شناسائی این افراد حضرت ولی امر الله میفرمایند: **در باره این ۲٤ نفر حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند که آنان حضرت باب و ۱۸ نفر حروف حیّ هستند و ٥ نفر دیگر که در آینده شناخته خواهند شد. تا اکنون ما نمیدانیم که این ٥ نفر چه کسانی هستند.**(ترجمه از کتاب LIGHT OF GUIDANCE)

بدون این مؤسّسه وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمرّه بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقتینیه منتخبین ضروری است سلب شود .

توضیح: بعضی از بهائیان در حال حاضر معتقدند که چون حضرت ولی امرالله جانشینی نداشت ولایتی هم نمی تواند وجود داشته باشد. در حالی که عدم وجود ولی امر و جانشین حضرت ولی امر الله انتهای ولایت الهیه است. در حالی که ولایت پیران خمسه و بعد از آنان ولایت عمومیه تا انتهای دیانت بهائی وجود دارد. به هر حال اگر ما قبول کنیم که ولایت امر دیگر نمی تواند وجود داشته باشد نتیجه فقدان آنرا باید بپذیریم که به گفته بالا دیانت بهائی متزلزل خواهد شد.

حضرت ولی امرالله دراین باره میفرمایند. **این جریان سفینهٔ احکام اشاره باستقرار دیوان عدل الهی که فی‌الحقیقه دارالتّشریع است و شعبه ای از مرکز جهانی اداری بهائیان در این جبل مقدّس محسوب و در بنائی مخصوص در قرب دارآلاثار بین‌المللی که حال وقت تأسیس آنست در نقطه ای مشرف بر این مراقد شریفهٔ منوّره و در جوار مقام اعلی استقرار خواهد یافت و در قرب این دو بنیان رفیع البنآء واین دو معهد قویّ الأرکان بنائی دیگر که دارالولایه و مرکز تبیین و تأویل و تفسیر احکام منصوصه است و مؤیّد و متمّم هیئت تشریعیّه است متدرّجاً مرتفع خواهد گشت.**

ودر استمرار ولایت بعد از پیران خمسه میفرمایند: **حضرت ولی امر الله احساس می کند... اگر تعمقی بیشتر در اصول امر الهی بعمل آید، ایشان به معنای ولایت پی خواهند برد. زمانی که عقل و روح واصل به درک هدایت الهیه از طریق مظاهر حق در هیکل انسانی شد که مصون از خطا و از معصومیت کبری بر خوردارند، نتیجه منطقی آن قبول مقام حضرت عبدالبهاء و ولیّ امر های خدا می باشد. ولیّان امر خدا علامات رشد بشریتند بدین مفهوم که سر انجام انسانها وقتی بدرجه ای از پیشرفت نائل آیند که احتیاج به جهانی واحد را در تحت نظامی واحد پذیرا**

گردند، در حیطه روحانیت نیز بدرجه ای ارتقاء یافته اند که درک می کنند خداوند می تواند امور خویش را در دست انسانها قرار دهد(یعنی ولیّان امر) که مستقیماً از سوی حضرت باب و حضرت بهاء الله هدایت می شوند. این است مفهوم بیان حضرت عبدالبهاء در رساله عهد و میثاق که تدبیر امور دیانت اوست که میفرماید" این یوم را شب در عقب نیاید" در این دیانت بدیع هدایت الهیه بعد از صعود جمال مبارک در جریان است، ابتدا از طریق حضرت عبدالبهاء و بعد بواسطه ولیّان امر. بر شخص مؤمن بر قوای روحانی حضرت بهاءالله هیچ مشکلی نباید باشد که بپذیرد که آن حضرت برای تدبیر امور خویش افرادی را که مهتدی بر هدایت الهیه می باشند بر گزیند. (ترجمه از کتاب LIGHT OF GUIDANCE ص ۳۱۰-۳۱۱)

و چنانچه بیت عدل اعظم که اساساً اهمیتش از ولایت امر کمتر نیست از آن (منتزع)(جدا) گردد نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان باز مانده و دیگر نمیتواند حدود و احکام غیر منصوصه تشریعی و اداری امر الله را که شارع اعظم متعمّداً در کتاب اقدس نازل نفرموده تکمیل نماید. حضرت عبدالبهاء راجع به وظائف ولایت امر الله در الواح وصایا میفرماید اوست " مُبّین آیات الله " و این عیناً عبارتی است که آن حضرت در موقع اعتراض ناقضین میثاق به مقام تبیین از نصوص مبارکه

حضرت بهاءالله اختیار فرموده در ردّ آنان اظهار میداشتند و نیز میفرماید : " (و من بعده بکراً بعد بکر)(و بعد از او پسر بعد پسر) یعنی درسلاله او." و ایضاً میفرماید: حصن متین امر الله به اطاعت (من هو ولی امرالله)(آنکه ولی امرالله هست) محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند. "و در مقام دیگر حضرت بهاءالله در ورق هشتم از فردوس اعلی میفرماید:" آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید اُمنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند (انّه یلهمهم ما یشاء و هُو المدبّر العلیم"). (براستی او آنها را الهام می بخشد بر آنچه بخواهد و او دبیر داناست) حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میفرماید :" مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی. به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مُراد الله است من تجاوز عنه فهو ممّن احبّ الشّقاق و

اظهر النّفاق و اعرض عن ربّ المیثاق"(کسی که از آن تجاوز کرد پس او خواستار جدائی است و نفاق را آشکار کرده و دوری از مربّی میثاق نموده). **حضرت عبدالبهاء نه فقط بیانات مذکوره در فوق را که از یراعه حضرت بهاءالله نازل گشته تأیید میفرماید بلکه به این هیئت حق و اختیار آنرا اعطاء فرموده است که به اقتضای زمان قوانینی را که خود و یا هر یک از بیوت عدل سابق (تقنین)**(قانونگزاری) **کرده‌اند نسخ نماید چنآنچه در الواح وصایا به صراحت میفرماید: " چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود. " زیرا نصّ صریح الهی نیست. " و نیز این کلمات اکیده را درباره ولایت امر الله و بیت عدل اعظم بیان میفرماید : " فرع مقدّس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفدا است آنچه قرار دهند من عند الله است. " از این بیانات کاملاً واضح و روشن است که ولی امر مُبّین آیات الله و بیت عدل**

اعظم واضع احکام غیر منصوصه است. تفسیر و تبیین ولایت امر در دایره خویش همان قدر مورد تمکین و انقیاد است که قوانین موضوعه بیت عدل که حقوق و امتیازاتش وضع قوانین و احکام غیر منصوصه حضرت بهاءالله است. هیچیک از این دو نمیتواند به حدود مقدّسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدّی نخواهد نمود. هیچیک در صدد تزئیف سلطه و اختیارات مخصوصه مسلّمه دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است بر نخواهد آمد. هر چند ولی امر رئیس لا ینعزل این مجلس فخیمه است معهذا نمیتواند بنفسه حتی بطور موقّت واضع قوانین و احکام گردد و یا تصمیمات اکثریت اعضای مجلس را الغاء نماید و لیکن هر گاه تصمیمی را وجداناً مُباین با روح آیات مُنزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید. ولی امر مُبیّن نصوص است و جز به سِمت عضو بیت عدل اعظم وضع قانون نتواند و به تنهائی ممنوع از تدوین اساسنامه ایست که برای تمشیت امور و ایفای وظائف بیت عدل لازم است و نمیتواند نفوذ خود را

به نحوی اِعمال کند که آزادی انتخابات اعضاء بیت عدل اعظم که وظیفه مقدس بیوت عدل خصوصی است سلب گردد. باید بخاطر داشت که حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار سه نفر از احبّای ایران که در خصوص مرجع اهل بهآء بعد از صعود سؤال نموده بودند مدتها قبل از صعود اخبار به موضوع ولایت امر فرمودهاند . قوله الاعلی:"(انّ هذا السّر مصون فی صدف الأمر المختوم کاللؤلؤ المکنون و سیلوح انواره و یشرق آثاره و یظهر اسراره "(بدرستی این است راز نهان در صدف امر مهر شده مانند مروايد پنهان و خواهد درخشید انوار او و طلوع خواهد نمود آثار او و آشکار خواهد گشت اسرار او) یاران عزیز الهی هر قدر ولایت امر در نظم بدیع حضرت بهاءالله جلیل و وظائفش حیاتی و مسئولیتش سنگین و عنایاتی که در حق او در کتاب وصایا نازل گشته موفور باشد نباید نسبت به مقامش مبالغه نمود . ولی امر هر چند حائز لیاقت و مصدر امور مهمه باشد هرگز نباید به مقام فرید مرکز میثاق ترفیع داده شود و مماثل و شریک حضرت عبدالبهاء ملحوظ گردد تا چه رسد به اینکه

مقام مظهریت ظهور به او نسبت داده شود.چنین انحراف شدیدی از اصول موضوعه امر الله کفر محض است. چنانچه قبلاً در فصل مربوط به مقام حضرت عبدالبهاء اشاره گردید هر چند میان حضرت عبدالبهاء و مظهر ظهور الهی فاصله باشد با فاصله میان مرکز میثاق بهاء و ولایت امر قابل قیاس نیست. فی الحقیقه فاصله میان ولی امر و مرکز میثاق بمراتب اَزید از فاصله میان مرکز میثاق و شارع آئین الهی است.

توضیح: این بیانات حضرت ولی امر الله برای جلو گیری از حملات فلسفی دشمنان امرالله است. آنچه مسلّم است در وظیفه اصلی تبیین و تفسیر مواضع امری کوچکترین فرقی بین حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی عزیز امر الله نیست. در این مسئولیت هر دو مصون از خطا هستند. امّا راجع به مقام روحانی و تشخیص آن، این موضوع خارج از حیطه بشریست. من خود را مانند حیوانی در جنگل در برابر تارزان می بینم. یعنی همانطور که حیوان نمی تواند نوعیّت انسان را تشخیص بدهد، بشر هم همین حالت را در برابر افراد مصون از خطا دارد.

و ذکر این نکته را وظیفه مبرم خود میدانم که هیچ ولیّ امر الهی نمیتواند ادّعا نماید که مَثَلِ اعلای تعالیم حضرت بهاءالله است ویا آنکه مرآت صافیه ایست که انوار حضرتش را منعکس میسازد. و هر چند (ولاة امر الله)(ولی امر ها) **در ظل**

صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی و در وظیفه و حق تبیین تعالیم بهائی شریک و سهیم حضرت عبدالبهاء میباشند و لیکن اساساً در رتبه حدودات بشریّه واقفند و برای ایفای به عهد نمیتوانند بهیچ عنوان حقوق و امتیازات و اختیاراتی را که حضرت بهاءالله به فرزند جلیلش عنایت فرموده به خود نسبت دهند.

توضیح: با توجه اندکی از بیان مبارک می توان دریافت که به غیر از خود او ولی امر های دیگری وجود دارند که هم رتبه او نیستند. این افراد بهائیان نمی توانند باشند چون حق تفسیر ندارند و بیت العدل هم بگفته خودشان حق تفسیر ندارد.این وسط تنها پیران خمسه هستند که حق تفسیر دارند و طبق کتاب مفاوضات اولیاء و اوصیای ۲٤ گانه دیانت بهائی هستند.

در پرتو این حقیقت مناجات نمودن به سوی ولی امر الله او را ربّ یا آقا خواندن، عنوان اقدس به وی دادن ، تبرّک از او طلبیدن، میلادش را جشن گرفتن و یا تجلیل هر واقعه‌ای که ارتباط به حیات وی داشته باشد کل در حکم انحراف از حقایق مقرّره‌ایست که در(کمون)(بطن) **آئین نازنین ما مکنون و مندمج است. و مقام تفسیر و تبیین آیات و کلمات حضرت بهاءالله و**

حضرت عبدالبهاء که منحصراً به ولی امر الله عنایت شده مستلزم آن نیست که او را در رتبه و مقام آن هیاکل مقدسه قرار دهد. ولی امر میتواند با احراز حق تبیین به ایفای وظائف و مسئولیات خویش پرداخته در عین حال از حیث رتبه و مقام مادون آن دو نفس بزرگوار و متفاوت با آنان باشد. ولی امر حاضر و وُلاة امر در مستقبل ایام باید با اقوال و اعمال خود کاملاً به حقیقت این اصل مهم آئین نازنین ما شهادت دهند و با روش و سلوک خود حقیقت این اصل را بر اساس متین استوار سازند و برای نسل‌های آینده آیات باهراتی مصون از اتهامات باشند و من به سهم خود اگر تأمل در قبول این حقیقت مسلّم و تردید در اظهار این عقیده راسخ روا دارم به ثقه و اعتمادی که حضرت عبدالبهاء به این عبد داشته بیوفائی کرده و غصب مقامی نموده‌ام که فقط به آن حضرت عنایت گشته و این خود گناهی است غیر مغفور .

توضیح: باید این مطلب بسیار مهم را در نظر گرفت که طبق نصّ بی چون و چرای حضرت عبدالبهاء، بیانات حضرت ولی امر الله مصون از خطاست و همین مطلب کافیست که او را در عالم امر قرار بدهد در حالیکه همه افراد بشر از ایادی و پیر

و عضو بیت العدل .... همه خطا کارند. به همین دلیل است که یکی از حروفات حیّ بنام هادی قزوینی راه کفر را پیشه کرد و میسن ریمی ایادی امرالله هم گرفتارهمین مرض شد. بنابراین پیران خمسه که بنده یکی از آنها هستم در کمین همین صیّاد گمراهی می توانم باشم. پس تکلیف یک بهائی چیست؟ رتبه پیر که همان ولی امر و وصی خدا می باشد مقامی است که هر فرد واجد شرایطی می تواند احراز کند. روی این اصل این ولایت الهیه نیست بلکه ولایت خصوصیه است. یعنی در حالیکه یک پیر مقامی بالاتر از هیچ انسانی را ندارد ولی هنر و تخصّصی دارد که دیگران از آن عاری هستند مانند موسیقیدان ها و مخترعین بزرگ. وظیفه بهائیان در برابر پیر این است که به پیام او توجه کنند و نه خود او. برای مثال باید ببینند آیا پیشنهاد های بنده طبق موازین کتاب حلاّل مشکل فعلی است و آیا قبل از بنده کسی آنرا ذکر کرده یا نه. اگر این دو مورد درست بود لابد بنده پیر حضرت بهاءالله هستم.

اینک کلمه‌ای چند در خصوص اساسی که این نظم اداری مبتنی بر آنست و اصلی که برای تمشیت امور مؤسسات مهمّه آن لازم است باید بیان گردد. قیاس این نظم فرید الهی با نظامات متنوعه‌ای که عقول بشری در ادوار مختلفه تاریخیه برای اداره مؤسسات خویش ایجاد کرده است کاملاً خطاست. نفس این قیاس بخودی خود میرساند که به شأن و منزلت صنع بدیع مؤسس عظیم الشأنش پی نبرده‌ایم و چون در نظر

آریم که این نظم بدیع عیناً همان مدنیّت الهیه ایست که شریعت غرّای حضرت بهاءالله باید در ارض مستقر سازد البته چنین مقایسه‌ای را جائز نشماریم. هیچیک از انظمه مختلفه و دائم التغییر بشری چه در گذشته و چه در حال چه شرقی و چه غربی علائم مشخصه‌ای که بوسیله آن بتوان استحکام اساس و قدرت فضائل مکنونه در آنها را سنجید ارائه نمیدهند. حکومات متحده آینده بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آنست نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل .

توضیح: بیان مبارک در باره **"حکومات متحده آینده بهائی"** صریحاً اعلام میکند که تشکیلات فعلی و آینده بهائی که در رأس آن بیت العدل اعظم و دارالولایه بین المللی است جدا از حکومتهای آینده بهائی است در حالی که حافظ آن می باشد.

در دیانت بهائی مسائل انسانی به علت پیشرفت بشر و آگاهی او بر وجود بشریت از طریق وسایط ارتباطات عمومی تقسیمات مشخصی دارد که هر شاخه آن در تحت عنوان وتعریفی غیر قابل انکار در این دین خدا بسط داده شده است. مثلاً دیانت و امر حضرت بهاءالله شامل تشکیلات و انتظامات آن نیست. یعنی در حالیکه هدف خداوند برای انسان دیانت اوست ولی تشکیلات بهائی حافظ و نگاهدارنده آن

از اشتقاق و سوء نظر دوستان بی خرد و دشمنان پلید آنست. تشکیلات بهائی اساساً برای دفاع از فلسفه راستین دین خدا و پیروان بر حقش به اجرا در آمده است. امّا باید در نظر داشت دیانت و دینداری تنها مسئله بشر در کره زمین نیست. روی این اصل در حالی که یک بهائی برای اجرای اهداف مذهبی در قالب تشکیلات میتواند به آنها برسد، در اجرای نوایای اجتماعی و اقتصادی خود دولت های بهائی را تشکیل میدهد. طرحی که بر اساس آن این دولت ها باید تشکیل شود امریست که در اختیار بشر گذاشته شده است. جمال مبارک وجود پادشاهان و سلطنت آنان را امری قابل قبول دانسته در عین حال میفرمایند که جمهوریت منافعی بیشتری برای بشریت دارد. آنچه مسلّم است اساس این دولت ها به هر گونه که است با موازین دیانت بهائی مخالفتی اساسی ندارد و موازی با آن به عملکرد خود می پردازد چنانکه امروز یک تاجر بهائی در حالی که به تجارت مشغول است و فعالیت او خارج از دایره تشکیلات بهائی است ولی روزهای محرّمه را رعایت کرده در آن ایام به کار نمی پردازد. پس یک بهائی برای امور مذهبی اعضای محفل روحانی و دارالولایه را انتخاب می کند و برای امور کشوری شهردار و استاندار و رئیس جمهور و ریاست عالیه جهانی را انتخاب میکند و همچنین در امور دیگر اگر لازم باشد به انتخاب سازمانهای دیگر می پردازد. علت تقسیم مسئولیت های اجتماعی و روحانی بفرموده حضرت ولی امرالله برای جلوگیری از تمرکز قدرت در یک منطقه است که آنحضرت از آن بعنوان **شیطان تمرکز قدرت** در یک جا سخن میراند

هیچ نوع از انواع حکومات دموکراسی یا حکومات مُطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که

حدّ متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومات دینیّه چه حکومات عِبرانی و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچیک نمیتواند مُماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است. هر چند این نظم اداری نو ظهور دارای مزایا و عناصریست که در سه حکومت عُرفی مذکور نیز موجود و لیکن بهیچ وجه مطابق هیچیک از آن حکومات نبوده " از عیوب اصلیّه و فطریُه آنان عاری و مبرّاست . "

توضیح: مشکل حکومت دموکراسی این است که چون همیشه اکثریت مردم کمتر از اقلیّت موجود در آن جامعه فهم و مطالعه دارند، دولت هائی را که انتخاب می کند نمایندگان اکثر مردم بی اطلاع هستند. درحکومت استبدادی یک فرد و یا یک حزب به مردم حکومت می کند و قدرت مخالفی وجود ندارد که ایرادات آن را برملا کند و در حکومت روحانی اگر براساس ادیان منسوخ شده خدا باشد بدترین نوع حکومت خواهد بود چون موازین ادیان قبلی مانند غذای مانده ای هستند که زمان استفاده آن به ته رسیده است و تناول از آن مردم را دیوانه خواهد کرد. حکومات اشرافی بر اساس توارث خانواده های قدیم و اشرافی است که اگر حکومت مرکزی آن بر اساس دموکراسی ایجاد بشود مورد قبول خداست.

نتیجه اینکه هر نوع حکومتی بدون تغذیه روحانی دین جدید خدا برای افراد هر جامعه ای کافی نیست

این نظم اداری بهائی حقایق سلیمه‌ای را که بدون شک در هر یک از انظمه مذکور موجود است به یکدیگر التیام و ارتباط میدهد بدون آنکه حقایق خدا دادی را که آن نظم جهان آرا مبتنی بر آنست ضایع و مُهمَل سازد و این امریست که هرگز انظمه فانیّه بشری به اجرای آن موفق نگشته است.

نباید به هیچ وجه تصوّر روَد که نظم اداری آئین حضرت بهاءالله مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است زیرا شرط اصلی آن نوع حکومت آنست که مسئول ملّت باشد اختیاراتش نیز متّکی بر اراده ملّت و این شرط در این امر اعظم موجود نیست. باید بخاطر داشت که الواح حضرت بهاء الله با صراحت حاکی از آنست که اعضای بیت عدل اعظم در تمشیت امور اداری امر الله و وضع قوانین لازمه مکمّله کتاب اقدس مسئول منتخبین خود نمیباشند و نباید تحت تأثیر احساسات و آراء عمومیه و حتی عقاید جمهور مُؤمنین و

مؤمنات و یا نفوسی که مستقیماً ایشان را انتخاب نموده‌اند قرار گیرند بلکه باید همواره در حال توجه و ابتهال به حکم وجدان خویش رفتار نمایند. و بر ایشان فرض است که به اوضاع و احوال جاریّه هیئت جامعه آشنائی کامل حاصل نمایند و به قضایای (مرجوعه)(رجوع شده) **بدون شائبه غرض رسیدگی کنند ولی حق نهائی اخذ تصمیم را برای خویش محفوظ دارند کلمه مبارکه (انّه یلهُمُهُم ما یشاء) اطمینان صریح حضرت بهاءالله به این نفوس است و بنابراین فقط این نفوس (مَهابط)**(محل های نزول) **هدایت و الهامات الهیّه‌اند نه هیئت منتخِبین که رأساً و یا بطور غیر مستقیم ایشان را انتخاب مینمایند و این الهام همانا روح حیات و حافظ نهائی این ظهور اعظم است.**

توضیح: نکته بسیار اساسی در این نصّ مبارک در باره اعضای بیت العدل اعظم وجود دارد. در دیانت بهائی به صرف انتخاب مردم کسی مورد الهام از طرف خدا قرار نمی گیرد و اگر چنین باشدلازم نیست ۹ نفر از طرف یک خدا پهلوی هم قرار بگیرند ولی سرّی مهم در باره اتحّاد انسانهاست. در این رابطه اگر ۹ نفر یا بیشتردر قالب دقیق دیانت بهائی بوسیله انتخابات مردم به عضویّت بیت العدل اعظم

برسند،این هیئت نه نفره مصون از خطا میشود بشرطی که همراه با دارالولایه عمومی باشد.چون طبق بیان مبارک که قبلاً ذکر شد این الهام و. هدایت فقط از طریق دارالولایه عمومی به اعضای بیت العدل می رسد. پس هیچ یک از این دو موسسه به تنهائی نمی تواند وجود داشته باشد باید با هم دیگر وجود داشته باشند.

بعلاوه نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است خود مُبیّن کلمة الله است و بالنتیجه بر حسب سُلطه واقعی که به وی تفویض گشته مانند هیچیک از سلاطینی که در حکومات مشروطه معموله قدرتی نداشته جز مقام اسمی ندارند نیست. و نیز نمیتوان نظم بدیع حضرت بهاءالله را نظیر حکومت استبدادی مطلق دانست و یا آنرا مُقتَبس از یکی از حکومات (مطلق العنان)(استبدادی) **دینیّه مانند حکومت پاپ و یا امامت و نظائر آن فرض نمود و برهان قاطع بر این امر آنکه حق مسلّم تشریع احکام غیر منصوصه بهائی فقط مختصّ به بیت عدل اعظم است که اعضای آن نمایندگان منتخَب پیروان حضرت بهاءاللهاند و این حق مقدس را ولی امر و مؤسسات دیگر نمیتوانند غصب نمایند و یا در آن دخل و تصرف کنند. الغاء حرفه (قسیسی)**(کشیشی) **و شعائر آن از**

قبیل غسل تعمید و (عشاء ربّانی)(یکی از هفت شاخه های مسیحیت) **و اقرار به (معاصی)**(گناهان) **عدم سُلطه طبقه علما و روحانیّون و فقدان امتیازات و مقاصد و تمایلات بوروکراسی این طبقه، دستور طرز انتخابات بیوت عدل محلی و ملّی و بین المللی به (تصویت)**(آزادی بیان) **عمومی شواهد دیگری بر کیفیّت غیر مستبّده نظم بدیع بهائی و مشابهت آن به ترتیبات دموکراسی در اداره امور است. و نیز این نظم را که به اسم حضرت بهاءالله مرتبط است نباید با هیچیک از حکومات اشرافی صِرف مُماثل دانست زیرا از طرفی مبتنی بر اصل توارث است و وظیفه مقدسه تبیین آیات را به ولی امر تفویض کرده و از طرف دیگر هیئت عالیه مقنّنه آن به انتخاب مستقیم و آزاد بوسیله جمهور مؤمنین و مؤمنات معیَن میگردد. هر چند نمیتوان گفت که این نظم بدیع از انظمه معروفه عالم مُقتبس و لیکن حاوی عناصر سلیمه ایست که در هر یک از این نظامات مختلفه موجود و در این نظم با یکدیگر امتزاج و التیام یافته است. اختیارات موروثی ولی امر الله و وظائف**

حیاتیّه و ضروریه بیت عدل اعظم و مقرّرات مخصوصه انتخابات دموکراسی آن بوسیله وکلای جامعه کل حاکی از این حقیقت است که این نظم بدیع الهی که هرگز قابل قیاس با هیچیک از انواع حکومات مذکور در آثار ارسطو نیست در اثر اتکّاء بر حقایق روحانیه خویش حائز و (ملائم)(سازگار) عناصر صالحه ایست که در هر یک از انظمه آن موجود است. این نظم بدیع چون از عیوب فطریه مسلّمه انظمه مذکوره مطلقاً عاری و مبرّاست هر قدر فروعش امتداد یابد و دامنه‌اش وسعت گیرد به مرور اعصار و (دهور)(روزگاران) به حکومت استبداد و تسلّط اعیان و شرور ناطقین و خُطبا که عاقبت کلیّه تأسیسات سیاسی ناقصه بشری است منجر نگردد و از فساد آنان مصون ماند یاران عزیز هر قدر اصل و مبدأ این بنیان (رصین)(محکم) نظم اداری مُهم و وجوه مُمیّزه‌اش بی مثیل باشد وقایعی که مُبّشر ظهورش بوده و مرحله اولیّه پیشرفتش را اعلام داشته از حیث اهمیت مقام کمتری را دارا نیست چقدر شگرف و عبرت انگیز است که نظم اداری امر الله متدرجاً

مستمراً تحکیم یافته مراحل اولیه نشو و نمای خود را می پیماید در حالیکه (معاهد عتیقه)(قرارداد های باستانی) **مذهبی و عُرفی عصر حاضر در اثر قوای مخرّبه‌ای که بر آنها مهاجم است رو به تجزیه و تحلیل میرود. قوّه حیاتیه ای که به وجه اَتم از مؤسسات اصلیه این نظم اعظم (دائم الاتسّاع)**(همیشه رو به پیشرفت) **الهی ظاهر میشود، موانعی را که شهامت و عزم راسخ بانیان نظم اداری بر آن فائق آمده‌اند ، شعله فروزان انجذاب که به کمال شدت در قلوب مُبلغین سیّار مشتعل است، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسّسین نظم بدیع می پیمایند، وسعت نظر و امید (واثق)**(پاینده) **و روح نشاط انگیز و آسایش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و یگانگی خلل ناپذیری که از مدافعین دلیرش به ظهور میرسد توانائی و لیاقتی که روح (نبّاضش)**(زنده) **در جذب عناصر مختلفه و تطهیر آنها از انواع تعصّبات و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است، کل آیات قدرتی است که جامعه مأیوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نمیتواند آنرا انکار نماید. حال**

ظهورات (باهره)(آشکار) روح قدسی الهی را که به هیکل امر حضرت بهاءالله نفحه حیات می‌بخشد با (ألم)(درد) و فغان و خود خواهی و جهالت و تعصب و (مرارت)(رنج) و نفاق و شرارت دنیائی رنجور و پر آشوب قیاس نمائید." خوف و هراس (قائدین)(رهبران) عالم را معذّب ساخته و اقدامات سیاسیون حیرت زده و بی بصر را عقیم و بلا اثر گذاشته است "ملل عالم با یکدیگر در نهایت (ضغینه)(دشمنی) و عُدوان و از هم خائف و هراسان. (مطامحشان)(تمایلاتشان) عاری از حقیقت و اهدافشان در نهایت سخافت. فی الحقیقه هرج و مرج و فساد و عدم ایمان اساس تمدن (متزعزع)(از هم پاشیده) عالم را به صوب فنا و نیستی سوق میدهد. آیا این فساد مستَمر که خفیاً در جمیع شعب و شئون افکار و اعمال بشری رخنه میکند با ارتفاع ید قدرت حضرت بهاءالله قرین نیست ؟ آیا حوادث خطیره بیست سال اخیر که سبب انقلابات اقالیم ارض گشته در حالیکه سکرات موت تمدّنی را اعلام مینماید که در شُرُف تلاشی و اضمحلال است دلالت بر (درد زه)(درد زائیدن)

نظم بدیعی ندارد که سفینه نجات بشری است و ناگزیر بر خرابه‌های عالم مستقر خواهد شد؟ بلای مُبرم الهی سقوط سلطنت‌ها و امپراطوریهای پر شوکت و احتشام در قاره (اُروپ)(اروپا) مطابقاً (لما صدر من القلم الابهی) (پیشگوئی شده از قلم حضرت بهاءالله)، (هبوط)(سقوط) مداوم علمای تشیّع در موطن اصلی جمال قدم، انقراض سلسله قاجاریه خصم دیرین امر الله، انهدام سلطنت و خلافت دو رکن رکین اهل تسنن و شباهت شگفت انگیز آن با خرابی اورشلیم در اواخر قرن اوّل میلاد، سیل قوانین عرفی که به معابد دینیّه مصر متهاجم است و سبب تضعیف وفای متمسّکین به شعائر اسلامی گشته، تذلیل و تحقیر اقوی (کنائس)(کلیساها) مسیحیت در روسیه و اروپای غربی وامریکای مرکزی، نشر عقائد و افکار (سقیمه)(منحرف) که هادم و مُخرّب اساس و بنیان انظمه به ظاهر متین سیاسی و اجتماعی بشری است، علائم نزول بلای ناگهانی که از جمیع جهات اساس تمدّن کنونی را تهدید مینماید و به نحوی حیرت بخش سقوط امپراطوری روم غربی را به خاطرمیآورد، کل

شهادت میدهد که این انقلاب بر اثر ولادت نظم اعظم آئین حضرت بهاءالله در عالم بوجود آمده است. و هر قدر مضامین مکنونه این نظم دائم الاتّساع الهی مکشوف تر گردد و شاخ و برگ آن کره ارض را بیشتر فرا گیرد، بر شدت و وسعت این انقلاب خواهد افزود. در خاتمه مذکور میگردد که عصر تکوین دور بهائی به ارتفاع نظم اداری مخصّص گشته و این نظم به مثابه صدفی برای حفظ و صیانت گوهر گرانبهای امر الله است و به مرور زمان واضح و مُبرهن خواهد شد که این نظم عامل اصلیه ایست که این شرع انور را به مرحله نهائی وارد خواهد کرد. مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیّت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش به کاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه دهد. صخره‌ای که این نظم اداری بر آن استوار است مشیت ثابته الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاءالله است. حامی و مدافعش (جنود مجنّده) (لشکریان آراسته) ملکوت ابهی است. ظهور و نشو و نمایش نتیجه (اهراق

دم)(ریختن خون) لا اقل بیست هزار شهدائی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده‌اند. محوَری که مؤسساتش حول آن طائف مضامین مُحکمه الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است. مبادی اساسیه‌اش حقایقی است که مُبیّن مصون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده است. احکامی که برای اداره‌اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید مینماید، صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است. مقرّی که مشروعات روحانیه و خیریه و اداریه‌اش حول آن مجتمع میباشد مشرق الاذکار و متفرّعات آنست. ارکانی که سلطه‌اش (مستظهر) (خواهان ظهور) بدانست دو مؤسسه ولایت امر الله و بیت عدل اعظم است. مقصد اصلی و ضمنی که محرّک آنست استقرار نظم بدیع جهان آرائی است که شالوده آنرا حضرت بهاءالله بنیان نهاده. روشی که بکار میرود و موازینی را که القاء مینماید آنرا نه به شرق متمایل میسازد و نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر و نه به غنی نه به سفید و نه به سیاه، شعارش وحدت عالم

انسانی، علَمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاءالله است مبدل گردد.

حیفا - ۸ فوریه ۱۹۳٤

شوقی

Statement
Of
Elders

To the
Baha'is of the world

همین مطالب در کتاب نـگاهی بر دین بهائی و نظری بر دارالولایه بین المللی آورده شد است

Dear Baha'i friends
Under the authority of Eldership described in the Baha'i writings, a forum of Elders has formulated the International Institution of Guardianship. This is to fulfil the will of God as interpreted in the writings of Shoghi Effendi and the Master.
As you are all aware after the passing of the Guardian in ١٩٥٧ , twenty-seven of His chosen ones, namely the Hands of the Cause of God, took the affair of the Faith in their hands.
As their first priority, they investigated the matter of successorship of the Guardian producing a report.
The report indicated that no one had been chosen to be the second guardian after Shoghi Effendi. The lack of such documentation of which is to be one of the two pillars of the World Order of Baha'u'llah.
This has been the major dilemma for all the Baha'is of world, imposing an impossible situation that has never been dealt with ever since. In their first conclave, on November ٢٥, the Institution of the Hands of the Cause of God asked this painful question, **"The first affect of the realization that no successor to Shoghi Effendi could have been appointed by him was to plunge the Hands of the Cause into the very abyss of despair. What must happen to the world community of his devoted followers if the Leader, the Inspirer, the Planner of all Baha'i activities in all countries and islands of the seas could no longer fulfill his unique mission?"**
This legitimate question comes from some of the remarks of Abdu'l-Baha and The Guardian. For the sake of brevity, we refer only to the following two. In His Will and Testament Abdu'l-Baha states: **"it is incumbent upon the guardian of the cause of**

God to appoint in his own life-time him that shall become his successor that differences may not arise after his passing." The second is the remark of Shoghi Effendi about the Institution of Guardianship. He says, **"Without such an institution the integrity of the Faith would be imperiled, and the stability of the entire fabric would be gravely endangered. Its prestige would suffer, the means required to enable it to take a long, an uninterrupted view over a series of generations would be completely lacking, and the necessary guidance to define the sphere of the legislative action of its elected representatives would be totally withdrawn."**

Attempting to deal with the problem, the initial solution of the Hands of the Cause was to establish the Institution of the Universal House of Justice, the infallible authority as it is written in the writings. The Universal House of Justice, when formed on١٩٦٣ had their saying about the matter of guardianship in the following statement: **"After prayerful and careful study of the Holy Text bearing upon the question of the appointment of the successor to Shoghi Effendi as the Guardian of the Cause of God, and after prolonged consultation which included consideration of the views of the Hands of the Cause of God residing in the Holy Land, the Universal House of Justice finds that there is no way to appoint or to legislate to make it possible to appoint a second Guardian to succeed Shoghi Effendi."**

It might be of importance to clarify one other attempt made by one of the Hands of the Cause of God, Mr. Charles Mason Remey. He held the view that he was the Guardian and the successor of Shoghi Effendi. The idea was rejected by the rest of the Hands of the Cause simply because there was no written document to support his claim, and secondly by the clause that authorizes the

Institution of the Hands of the Cause to approve the successor of Shoghi Effendi if it were to be chosen by Him, Himself. The Hands of the Cause did not approve his claim and expelled him out of the Baha'i community as authorized by Will and Testament of Abdu'l-Baha.

We would also like to remind those who think the responsibility of interpretation can be carried out by The Universal House of Justice and other speculations as such, that these are in direct violation of the infallible writings of Shoghi Effendi. The Universal House of Justice states: **"it would be quite incorrect to state at the present time when there is no Guardian that the Hands of the Cause are members of the Institution of Guardianship. Nor would it be correct to so designate the International Teaching Center, the counselors, the members of the Auxiliary Boards and their assistant."** Also, regarding the duty of interpretations they say: "**there are those prerogatives and duties which lie exclusively within the sphere of the Guardian himself and, therefore, in the absence of a Guardian, are inoperative except in so far as the monumental work already preformed by Shoghi Effendi continues to be of enduring benefit to the Faith. Such function is that of authoritative interpretation of the Teachings."**

Like every responsible Baha'i, we refused to accept the catastrophic end to Cause of God, to use the language of Shoghi Effendi. Trusting the infallibility of the writings and wisdom of God, we decided to take up the task of investigating the writings for the answer to this dilemma. We focused our attention ~~way~~ as if we were looking at a stereogram with hidden images, and sure enough we found the answer. At this point in time, we would like to summarize our findings in the three following points:

١-The prophecy of fiveElders who are also called: GUARDIANS

٢-Construction of a building called The House of Guardianship

٣-Future Generation of Interpreters

Five Elders

How many of us have read the popular book Some Answered Questions, and yet how many of us know that there are actually five Elders or otherwise guardians that have been prophesized by Abdu'l-Baha to come and complete the covenant of God. Abdu'l-Baha stating this fact, describes the stations of these types of guardians:

"In each cycle the guardians and holy souls have been twelve. So Jacob had twelve sons, in the time of Moses there were twelve heads or chiefs of the tribes; in the time of Christ there were twelve apostles and in the time of Muhammad there were twelve Imams. But in this glorious manifestation there are twenty-four, double the number of all others, for the greatness of this manifestation requires it. These holy souls are in the presence of God seated on their own thrones meaning that they reign eternally.

Notice the underlined words that describe the stations of these individuals, also known as guardians. Shoghi Effendi, the Guardian of the Faith, does not include Himself to be one of them. He explains who these people are. He says:

"Regarding the four and twenty Elders: the Master, in a tablet stated that they are the Bab, the ١٨ letters of the living and five

others who would be known in the future. So far we do not know who these Five others are."

As you can observe, there are two types of guardianship based on the above quotations. We in fact found that there are three types of guardianships as follows:

The Infallible Guardianship

In this case, the Guardian is only Shoghi Effendi whose Guardianship is superior over the Universal House of Justice. He, in fact, is the irreplaceable Chief of the Universal House of Justice. This kind of Guardianship is permanently closed. Shoghi Effendi has interpreted and even translated the main frame and constitution of the world order of Baha'u'llah; this is His second and permanent duty to be fulfilled. He says, "….**but is bound to insist upon reconsideration by them of any enactment he conscientiously believes to conflict with meaning and depart from the spirit of Baha'u'llah's revealed utterances."** This ~~kind of~~ duty of Guardianship would have to last as long as the Baha'i Faith and The Universal House of Justice. To this fact, The Universal House of Justice testifies the following:

"However, quite apart from his function as a member and sacred head for life of the Universal House of Justice, the Guardian, functioning within his own sphere, had the right and duty 'to define the sphere of the legislative action' of the Universal House of Justice. In other words he had the authority to state whether a matter was or was not already covered by the Sacred Text and therefore whether it was within the authority of the Universal House of Justice to legislate upon it."

As you can witness, the lack of Institution of Guardianship cripples the main function of the Universal House of Justice which is legislation of new laws.

The Special Guardianship

In this case, as you just read, there are ٢٤ Elders of which ٥ are to be recognized. These Elders, which function as guardians, can also interpret the writings according to the text of Shoghi Effendi as follows: **"The fact that the Guardian has been specifically endowed with such power as he may need to reveal the purport and disclose the implications of the utterances of Baha'u'llah and of Abdu'l-Baha does not necessarily confer upon him a station co-equal with those Whose words he is called upon to interpret. He can excersise that right and discharge this application and yet remain infinitely inferior to both of them in rank and different in nature. To the integrity of this cardinal principle of our faith the words, the deeds of its present and future Guardians must abundantly testify."**

Here we can see there are future guardians who have the responsibility of interpretation just like Shoghi Effendi and Abdu'l-Baha, and very importantly, they are simple human beings in nature. Eldership is a sacred station and not the individuals serving under this title. This relationship, between title and individual, is similar to a policeman. A policeman has the authority to pass a red signal light when he is on duty serving as police officer, but when off duty he is like everybody else. As Baha'is, we should not be baffled with the spiritual terms applied to people. After all, there are more spiritual titles and admiring statements in writings about ordinary Baha'is. For example, Baha'u'llah says, **"this Servant regardeth Himself as utterly lost and as nothing, even beside one of the beloved of God,"** and Abdu'l-Baha says, **"make me as dust in the pathway of thy loved ones.**" Eldership, as we find it, is an office to enable certain

individuals to perform their duties, completing the final episode of the Covenant of Baha'u'llah which is the formation of the Institution of Guardianship; ordinary Baha'is are not asked to do this on their own and The Universal House of Justice being the pillar of the legislation is not burdened with such a task. We all should know Elders are not infallible and there are five of them. Therefore at all times any declarations regarding the fundamental issues of the Covenant of God, they at least must have a forum of three individuals comprising the decision making authority.

General Guardianship

It is evident to everyone the Elders are twenty-four in number as prophesized in the Holy Bible. The remaining five, once passed away, they cannot be duplicated; however, their responsibility continues in a special way. Therefore, they would have to search the writings for a permanent means to continue the Institution of Guardianship; this is where General Guardianship takes its place. It is obvious there will be thousands of scholars and enlightened individuals that could reach the highest stations of spirituality as it is described in the writings of Baha'u'llah, such as Seven valleys and Four valleys. To channelize these huge spiritual resources, the Institution of Guardianship is being designated to utilize these infinite spiritual energies of human beings in general. To this fact, the beloved Guardian testifies in following remarkable words:

"Acceptance of the Day that Will not be Followed by Night" He feels that if… [she] ponders more deeply about the fundamentals of divine revelation; she will also come to understand the Guardianship. Once the mind and heart have grasped the fact that God guides men through a Mouthpiece, a human being, a Prophet, infallible and unerring, it is only a

logical projection of this acceptance to also accept the station of Abdu'l-Baha and the Guardians. The Guardians are the evidence of the maturity of mankind that at long last men have progressed to the point of having one world, and of needing one world management for human affairs in the spiritual realm they have also reached the point where God could leave, in human hands (i.e. The Guardians) guided directly by the Bab and Baha'u'allah, as the Master states in His Will, the affairs of His Faith for this Dispensation. This is what is meant by 'this is the day which will not be followed by the night.' In this Dispensation, divine guidance flows unto us in this world after the Prophets ascension through first the Master, and then the Guardians. If a person can accept Baha'u'llah's function, it should not present any difficulty to them to also accept what he has ordained divinely guided individuals in matters pertaining to His Faith."

The Guardians are the result and purpose of Baha'u'llah's revelation to spiritually educate us to reach to such a station.

٢. Construction of Dar-**ul-velayeh**

You all have heard of the recent project of the Universal House of Justice in the Holy land completing the divine plan of Shoghi Effendi regarding the construction of ٥ buildings; but, did you know one of these buildings would have to be called **"Dar-ul-velayeh"** meaning the **House of Guardianship**. This is not some kind of a conjecture or wishful mind of us interpreting the writing of Shoghi Effendi, this is His direct order in a Persian book called **"TAWQI'AT-'I'-MUBARAKIH"**printed in ١٩٩٢ in Germany at BAHA'I-VERLAG. This book is the compilation of the Persian messages of Shoghi Effendi dating from ٨٨-١١٣ of the Baha'i calendar in which He says the following:

"At the precinct of these two lofty buildings (Baha'i archive and the Seat of the Universal House of Justice) and these two mighty pillars another building which is the House of Guardianship (Dar-ul-velayeh) and the Center of Interpretation, Explanations and Commentary of Holy Texts in confirmation and complementation to the Legislative arm, gradually shall be erected.

Unfortunately the lack of knowledge about this clear text of the Guardian, which according to Universal House of Justice is infallible and should not be changed, has led this building to now be called the **"Center for the Study of the Text."** Moreover, it has been reduced to a committee of the Universal House of Justice, despite the statement of the Universal House of Justice regarding the Institution of Guardianship quoting Shoghi Effendi as follows: **"Third, we must not forget the Guardians written statement about these two Institutions: 'neither can, nor will ever infringe upon the sacred and prescribed domain of the other.'"**
Is somebody asking why? The answer is in the writing of Shoghi Effendi, **"without such an institution...the necessary guidance to define the sphere of the legislative action of its elected representatives would be totally withdrawn."** Now you know why we need to have the Institution of Guardianship to be established. This is a definite indication of the overburdening of the already designated duties of The Universal House of Justice. After all, the best intentions of the Faith have been in the mind of everyone and this brings us to our third and final finding.

٣. Future Generations of Interpreters

In His most mighty work, The World Order of Baha'u'llah, the Infallible Guardian of the faith states:

"An attempt, I feel should at the present juncture should be made to explain the character and functions of the twin pillars that support this mighty Administrative Structure-the institutions of Guardianship and of the Universal House of Justice. To describe in their entirety the diverse elements that function in conjunction with these institutions is beyond the scope and purpose of this general exposition of the fundamental verities of the Faith. To define with accuracy and minuteness the features, and to analyze exhaustively the nature of the relationships which, on the one hand, bind together these two fundamental organs of the Will of Abdu'l-Baha and connect, on the other, each of them to the Author of the Faith and the Center of His Covenant is a task which future generations will no doubt adequately fulfill."

Any observer reading this passage could raise three questions. What is the relationship of The Universal House of Justice with The Institution of Guardianship? What is the relationship of The Universal House of Justice with Baha'u'llah and Abdu'l-Baha? What is the relationship of The Institution of Guardianship to Baha'u'llah and Abdu'l-Baha? Lack of proper answers to these legitimate questions by future generations of interpreters, which initially would have to be the Elders of God and later on the elected member of the Institution of Guardianship, could cause many possible dilemmas, if not mistakes, at the highest level of the present administrative order.

We, the members of the forum of the Elders of God, have taken the initiative to formulate the Institution of Guardianship which later on would be served by some appointed individuals working under the guidance of the Elders of God, and in its final stage would have to be replaced with at least ٥ elected members from

all the Baha'is of the world who are only female. To briefly answer some of the questions we raised, we take up your attention to Baha'i Faith as the Kingdom of God whose founder, Baha'u'llah, has graced mankind with new Ordinances, Laws and Principles that regulates His pathway for us to heaven on one hand, and on the other we have Abdu'l-Baha and Shoghi Effendi as the Interpreter of His writings to broaden our views and insights about these mighty revelations. As the Holy Bible promises, the Kingdom of God would have to be established on Earth. The legislative power of the Universal House of Justice with its ٩ male gender represents Baha'u'llah, and the Institution of Guardianship with its ٥ female members with the power of Interpretation, which was the duty of the Master and the Guardian, would have to be erected to represent the Bab. In this relationship, just as the Universal House of Justice cannot revoke the laws and the writings of Baha'u'llah and legislates within this perimeter, so do the interpretations of the House of Guardianship work within the perimeter of the writings of Abdu'l-Baha and Shoghi Effendi. Correspondingly, just as we cannot call or picture the individual members of The Universal House of Justice as a prophet of God because they are a member of a collective that can legislate infallible laws, so too we cannot refer to the individual members of the Institution of Guardianship as Guardian or Interpreter. Shoghi Effendi tells us the House of Guardianship is the Center of Interpretation that has this responsibility and not its individual interpreters, but we could use the word of the General Guardian to certain enlightened individual if decided and awarded by the Institution of Guardianship.

Regarding the female membership of the House of Guardianship, the realm of the World Order of Baha'u'llah is much vaster and wider than the political arena. Together they could interpret the most intimate and personal affairs of mankind which could be the

cause of embarrassment of participants in such institutions at an international level. Since the World Order of Baha'u'llah is the manifestation of the Kingdom of God on Earth, The Universal House of Justice would have precedent to the Institution of Guardianship just as the station of the Bab, Shoghi Effendi and Abdu'l-Baha are of the recipiency of the grace of Baha'u'llah.
Briefly, to comment on the relationship of these twin institutions, we can say in order for The Universal House of Justice to legislate laws they require the inner meaning and interpretations of the writings. Therefore, they are in the need of the Institution of Guardianship for their interpretation of the writings for their legislation and also their confirmation as a refining mechanism that no doubt remains in the mind of everyone about the sphere of a legislative arm. On the other hand, there is no guarantee about the infallibility of the House of Guardianship in the writings; therefore, their interpretations must be confirmed by the Universal House of Justice to become protected and useful for the public. This unique relationship between these two Houses makes them to be viewed as the mother and the father of the world. After all, they represent the spiritual power of both Bab and Baha'u'llah who are also referred to as the return of Adam and Eve.

The Elders of Baha'u'llah April ٢٠٠٣

منابع

کتاب: الحق المبین فی معرفة المعصومین
نویسنده: فیض کاشانی
ناشر" سازمان دانشگاه

کتاب : إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب
نویسنده : الشیخ علی الیزدی الحائری العلم والحکمة فی الکتاب و السنة
ناشر: موسسه اعلمی

کتاب:التفسیر و المفسرون جلد ۲
نویسنده: محمدحسین ذهبی
ناشر: مکتبة وهبة مصر

کتاب: البراهین القاطعة
نویسنده: محمّد جعفر الأسترآبادي
ناشر: مؤسسة بوستان کتاب

کتاب: آثار متفرقه حضرت نقطه اولی جلد دوم
نازل کننده: حضرت باب
ناشر: سایت بیان اینترنت

کتاب: آثار قلم اعلی جلد۲
نازل کننده: حضرت بهاء الله
ناشرک مؤسسه معارف بهائی

کتاب:ادعیه حضرت محبوب
نازل کننده: حضرت بهاءالله
ناشر: لانگنهاین المان

بحار الانوار جلد ۹۱ و۵۳
نویسنده :الشیخ محمد باقر المجلسی
ناشر : مؤسسة الوفاء - بیروت – لبنان

کتاب:بیان فارسی
نازل کننده: حضرت باب
چاپ تهران

کتاب:بیان عربی
نا□ل کننده: حضرت باب
ناشر: اینترنت

کتاب:بشارات پیرامون ظهور ادیان بابی و بهائی
ناشر: مجله اینترتی نگاه

کتاب:پنج شأن
نازل کننده: حضرت باب
ناشر: اینترنت

کتاب:تفسیر صراط المستقیم جلد ۳
نویسنده: حسین بروجردی
ناشر: مؤسسه انصاریان قم

کتاب: تفسیر الحدیث جلد ۱
نویسنده: درو□ة محمد عزت
ناشر: دار إحیاء الکتب العربیة – القاهرة

کتاب: تاریخ نبیل
نویسنده" نبیل زرندی
مطیوعات بهائی تهران

کتاب:دلائل الامامة
نویسنده محمد بن جریر الطبری
ناشر: بعثت. قم

رساله رجعت
نا□ل" حضرت باب
ناشر:اینترنت

کتاب :شرح دعای سحر
نویسنده : امام خمینی
ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
قیوم الاسماء

کتاب:قرن بدیع
نویسنده: شوقی افندی
ناشر: لانگنهاین آلمان

کتاب:کشف الغطاء
نویسنده: ابوالفضائل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی
ناشر: مؤسسه مطبوعات امری تهران

کتاب:مائده آسمانی جلد ٧
نازل کننده: حضرت بهاءالله
ناشر: مؤسسه مطبوعات امری

کتاب : معجم أحاديث الإمام المهدی (ع) جلد ۳
نویسنده : الشيخ علي الکورانی العاملی
چاپخانه : بهمن
ناشر : مؤسسة المعارف الإسلامية - قم

کتاب:مثنوی مولوی دفتر اول
نویسنده: مولانا جلال الدین

کتاب:مجموعه شماره ۲۱ ادوارد براون
نازل کننده: حضرت باب
ناشر: کتابخانه دانشگاه کمبریج

کتاب: مستطاب مفاوضات
نویسنده : حضرت عبدالبهاء
ناشر : لانگنهاین آلمان

کتاب:نتیجة البیان فی ظهور من یظهره الله
نویسنده و گرد اورنده: جناب نعیم
ناشر ک کتابخانه بهائی اینترنت

کتاب: Light of guidance
نویسنده: هلن هورنبی
ناشر:Baha'i Publishing Trust India

اعلام

الف

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

ذ

ر

ز

ض

ط

ظ

غ

ک

گ

ل

ن

و

ی



Kitab'ul Aqdas With Complimentary And Other Tablets

A. Teymory